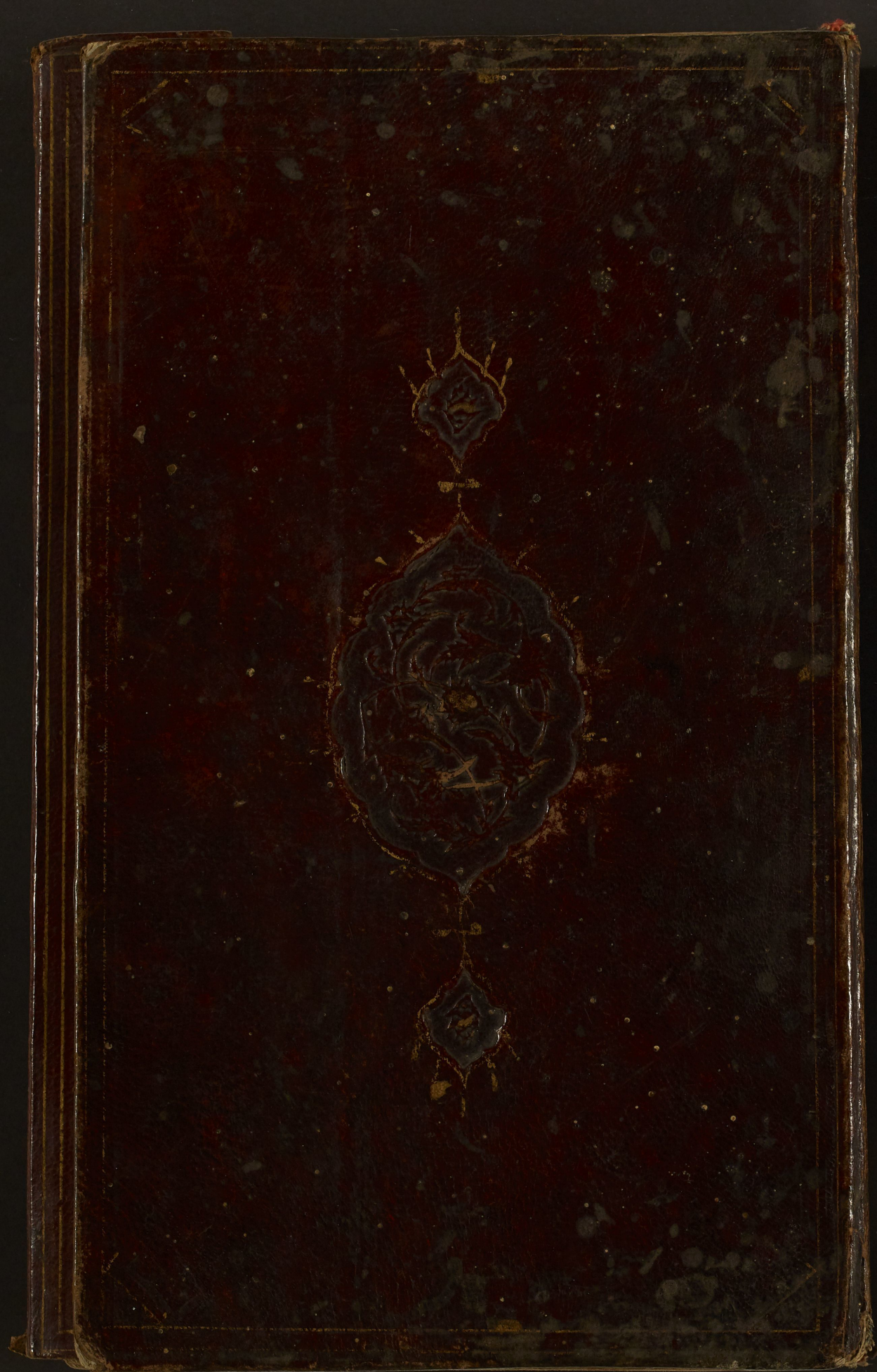


Ms
TURC
113





کتابخانه
مخطوطات
موزه
تبارک

اور
۲۰
۱۰۵۰

شیخ الاسلام عطاء اللہ افندہ
ترجمہ انوار اہلی
۷۰

113

و کھڑکے معنی آئے زولفکری
و کھڑکے معنی آئے زولفکری

نہ غمزدہ قرار کثرت
و زعلش کثرت

نہ غمزدہ قرار کثرت
و زعلش کثرت

حین اللہ حیاء

کتابخانه
 دارالکتاب
 تهران
 ۱۰۵۴
 ۲۰

شیخ الاسلام عطاء الله افند
 ترجمه افند ابلی

113

مکر خطه معنیه ذوالفکر سیاهید
 مکر و جوی پر خیز غره نیکترین
 نه غره قهرمان کثور احد ملاحت کم
 در طش لاکر فرگه صف صفا ساید

نسخ خطی
 کتابخانه
 دارالکتاب
 تهران

حسین الله حبیبه قیوم

300^a bis

113

کتابهایون نامه در ملک السید محمد
اسکداری غفر ذنبه و شرعیه الباری

۱۰۵۸ د ۲۲۲



حضرت عليم خلاق . وحكيم على الاطلاق . جلت حكمته وظايف لطايف حمد وثناء
 بحكمه وان من شئ الا يسبح بحمده . بجمع موجودات علوی و سفلی نك زبانده حركات
 و در آورد . و فراد مواد آلاء في انقايي بمقتضا واعطى كل شئ خلقه ثم هدي
 تمام مستدعات سماوي و ارضي نك اجرا سنده ساري و داي در **بيت** روز آموز
 عقل نكده ميوند . شناساي ده جان خردمند . جواهر بخش حكمتهاي اريك . برو
 آردن شهيدي تاريخ . كلام قدري و كرم و كتاب لانع السقدي و التكر ينده
 حضرت رسالت پناه **مضارع** سلطان سريدي مع الله . نكده دان و علمت مالم كن
 تعلم درون بيان . انا افصح العرب و الهم . طرطي نوای . و ما يسطر عن الهوى . مخر ناي
 از هوا لاوي بوي . نبي مجتبي رسول ربني محمد مصطفى به **بيت** محمد كايانك
 سروريدر . ستمه كرفنيش اخري در . صلوات الله و سلامه عليه . و عليه و آله و صحبه
 المقربين لديه . و على من تابعه و اتقى اليه . هدايت طالبان مقصد ارادت و عنایت
 قاصدان مطالب استغلات اخون . بونوع خطاب مستطاب قيلدي . و اولد انش
 آموز . علمه سديد القوي به طريق تعليم مستفيدان مكتب ادبي . و قانون تفهيم مستفيدان
 مدرسه محمد و طلي . بوشال و منوال اوزده بيان بويوردي كه . اربع الي سبيل
 ربك بالحكمة و الموعظة الحسنه . بوجاه سعادتي و جاهك مضمون ميمون انجا
 بودر كه . اي عالميانه مواد عوائد صلاح و سداد و صلا و برجي . و اي اديان
 مناهج مصالح معاش و معاده نول كوستر جي . بنو لوي مضيق سقامت در طريق
 استقامت دليل حكمتله دعوت . و يكا اعتقاد باك ايدن عبادت هلاوت هلاوت
 روضه رضايه موعظه حسنه ايله هدايت يكل . كه كفور سر كوش تا زيان حكمتله
 غير بله رام اولمز . و طبايع خود پستند بندند . و قيد ليختد ز غير له صلاح بولند .

369-371
مذعات

Les deux derniers vers qui
sont dans l'ouvrage manquent
dans le n^o 369 et 371.

كاتبانك 371

نوع 369-371

369-371 جلد

369-371. 371. 371. 371. 371.

371 اصلاح

و گوشت نظاً علیک الفکلا انقضوا من حولک. و طایع خورد شد پسندید و دید
 نصیحت از عزیز به صلاح بیلان **بیت** هر آن را بصر که سازد تو سی رام. کند آهستی
 با کرم خام. نیت که تو سنان تو عنان بی حکام ملایمت. و بی نیکی ملاطفت رام قلق
 منقصر در. نفوس آدمیانی که در هم بیاورند و میگویند: چون و چرا چرا اید در
 و زمام بفرمود منکر. و خرام امر معروفند از ابا اید در. بی اعمال مهم از حکمت و استغفار
 تا زیاده موعظت ایل منقاد ایلک معقد در **بیت** اول و کمتله حاصل کام هر
 اول و کمتله حل هر مشکل. و من بوی الحکمه فدا و فی خیر اکبریا. موعظت حسنه که
 مأمور به در هر کام جامع که سامع اول و ثانی قابلیت و استعداد لری عجب بیخه اندن فای
 مند اول در. موعظت قرآنی و نصایح فر قانی کی. جامع اطوار صوری و معنوی و حاوی
 اسرار دینی و دنیوی در. سامع و قاری استعداد لری مقدار بی نظم در دینا و
 معانی که هر شار دارند حصه دار لود. و الیه مال من قال **بیت** بهار لغنه
 خستنس دل و جان زنده میدارد. بر نک ایجاب صورت را بسوی ارباب معنی را.
 بوم قوله کلام سار انبیا عظامدن علی نبینا و علیهم السلام هیچ بدین فایض و
 منزل اول و الما مشد. که خاصه حضرت ختمیت در. که اشارتیه صلوات الله وسلامه
 علیه. او تبت جماع الکلم. و چون صدق متابعت مورت کما لخصیصت و مشتمل تمام
 مناسبت در. لاجرم امت بزرگوارند که کتم خیراته اخذت للناس سیله موسوم
 لود. بعضی خواص طایع مطمح اشعه انوار جامعیت واقع و لسلر در.
 اول علامت در خی اول حضرت مشکو نورت کبر سندن اقتباس اول و لمتشد. بوسبب ایل
 کلام جامع آگاید که دیده ارباب ظاهر مشاهده جمال ظاهر معانی سیله منور.
 و مشام اهل باطن روی حقایق. و فوایح دقایق ایل که ما و را ظاهر در لایح و لود
 معطر اول. تا هر احد حوصله بی مقدار خیوان احسان بیکر اندن بهر مند اول
ع هیچ جویند از ان در نمود بی مقصود. پس معلوم اولدی که چهره هر کلام زیور
 حکمتیه بقدر آراسته. و عذار هر موعظت حکمتیه جامعیت ایل که کل بر آراسته
 اول و لودسه. در اغاشقان کامل مشاهده جلوانه زیکی مایل اول و لود **بیت** هر زیبا
 ترست از خوبان. سوی او میل بیشتر باشد. جمله نصایفند نفاذ عادتانی حکمت
 علمیه او در مبعثی اول. و مجمع رسالت که سبانی تصنیفی مسائل موعظه
 حسنه مشتمل و محرمی اول. که اسب کلیل و رسته در که حکما دهند فی طو خاصر.

اول شد

اوزره تالیف ایدوب: بر اهمه حکمت شعار اوضاع جامعیت غلط مخصوص اوزره
 تصنیف یورمشلورد. لطایف حکمت و فضله خرافیه هو و هنر میانه کال الحله
 وارکن بر طرفه امتیاج و بر طرفه ایله فریور و بر طرفه کلامی اکثر طبع اکاسیل استون
 دیو امثال و افسانه اوزره وضع المسلورد. و زبان و حوس و لسان بهایم و طیر و
 اصناف حکایات و روایات لغز ایدوب آنک ضمنده انواع فرایده حکمت و میامین
 مندرج قلمسورد. تا عاقل تضحیح انجمن مطاعه سنه بهانه. و غافل تنذیر انجمن
 داستان و افسانه قیله. و درس معیله. و حفظ معیله اسان اولم. و فی الحقیقه اول
 کتاب حکمت نصاب بر حدیقه در که استیجار بر ایدوب اسرا دی. و لکم فیها ما استحق الا نفس
 و تلذذ الاعین از هدایله منور د. و اطرا و کلزای مالا عین رات و لا اذن سمعت
 نسیم عجز شادایله مطیب و معطر **بیت** هر نکه سید رکن معانی. هر چی شکوفه اما
 لفظی بحر و آب جوانی. معنی سید آب زندگانی. اول کان جواهر فضایل و آسمان در آری
 فاضل کان فاضله بی برهیده تام و کامل. و عام شامل در که ابتدای ظهور و ندرن الی هذا
 الان زمان مستعدان مجلس ارادت و مستعدان محفل سعادت و تاسیر انواری و بیک
 آناری حاصل و مقاصد در صحا و صنف جلد زر کجاء آفتاب شسته خطوط استغایله
 سیرازه اولدند آنک عدلی بر کتاب کور و لوله مشتمل. و بیرون تقدیر اجر آری دفتر
 مشهور و اعوانه. و اوراق مجموعه لیالی و ایامه سلك ارتباط ده انشظام و بر آرد
 آنک نظیری بر جریده مشاهده اولما مسلد **بیت** لطافه عدلی یوقد الحق
 نظیر چشم احوال کور مش انجمن. و اول کتاب شریفی حکیم روشن رای بید بای
 برهن رای دابسلیم هندیک نامه که بعضی حالک هندک ما کمدی زبان هندله
 تصنیف اشد. اکو مبادی شروعنده سبب تالیفندن برشته رقم زده کلک
 بیان اولسنه مناسبندن دور و تقریبندن بعید و مجبور اولیه حکیم مذکور بیه
 کتاب مذکوری بر قاعده اوزره مبتنی قلمسورد که مسائل ضبط هما لکه سلوک
 ایدن حکام و ملوک احکام احکام سیاستده و بسط بساط رعایت رعیتده و سون
 العل اولم. و تربیت تقویت اولیا و اولاد و رفع دفع اعدای ملکده قانون مجمل
 و کارنامه مکتب اولم. دابسلیم اول کتاب فضیلت انسانی قبله مقاصد و عملیه
 مطالب ایدوب مفتاح فضل مطالعده لیه متصل فتح ابواب سنجلاسه و کشف بعضیه
 مجد و مشغل ایدی. اول جوهریه قیمت آنک زمانه و لسنه. دیده علوم ناسد

مزبوری

یل که عانی خواصدن خلوتخانه صدقه کوهر شاه واری کی خنجر و مسود و صبر کند
 لعل بدخشان کی هرا خون جگر بیه یوز کو سرب هرا کسک کو بی و استماعند و در آید
 اندیشه اولاد و احفاد ندن که سیر سلطنته جلوس ایدر لیدی انک اخفا سنده هرا
 اول قاعده فی رعایت ایدوب اول طریقہ کیدر لیدی بوجله ایله نه اول عدوس
 مستکین نقایک فواح نقایذ و رایح ککستان کی اطرا و جهای خواستندی و شام تالی
 طبعه عطا کی شام مستغنیان نسیم اخبار آثاری معطر استدی **قطعه** هرنجو
 مشک بود مشک کو بهان داری ترفیع لیله او شام را از نیت غیش و کل
 اندوه چهره خورشید زمان زمان اثر نور و زیک ترست اکاسه عظامند
 نوز و ان عادل زمانده خواص و عوام میانده بجز اشتها و انستار بولیشدی
 کم خزان ملوک هندو بکامب واردر که زبان بهایم و طوب و لسان خشرات
 مالدور دن جمع استلورد و بای حرم و نیاسته اول شرایط که سلاطین
 تاجداران موافق و مناسب اولم و رعایت رعیت و حمایت مملکتده سؤل و روابط
 کبجها داران نایب داران لازم و واجب اولم اول بیج جواهر مملکت مطاوی
 اورا قنده ازج ایستلورد و آئی هر پایه مواعظ و نصایح و وسیله منافع و مصالح
 حد ایدوب نقد جدت جملی از اول قواعد تحقیق و تلیف نقد خرج ایستلورد
 طبع شاهانه نوز و ان که اینجا جویبار معدلت انک باران جود و احسانه طراد
 بولستدی و از هار کلزاد نظام مملکت اقطار و امطار سراف و عاطفیه سیر
 سبز اولستدی **بیت** جهان کشته از عدلش آراسته و زان هم بیدار بر خا
 اول کتابک مطالعه سنه میل تمام و شغف ماه کلام ظاهر ایدوب و زویه طبیعت
 زیور فضل و حبسه آراسته و جمال و کمال ایدیله پیراسته مقدای طبای
 فارسی ایدی و زمان فی سیر و ان ایله دار الملک هندو ستانه متوجه اولدی
 و مدت متاری انده اولم از انواع حمل و ند بیراته تمسک ایدوب الف جملله اول
 کتابی الی کوردی و الفاظ هندی لغت بهلوی ایله که اول زمانده سلاطین
 ایران اول زبان ایله کلم ایدر لیدی ترجمه ایدوب خدمت نوز و انه یوردی
 و موقع قبول و شرف استحضانه بول بول حضرت شاهده رتبه سی اقصای کماله
 امروزی مستحضر ثغور بلاد و تسکین قلوب عبدا و اظهار عدل و احسان
 و صلاح امور جهانیا نده بنای کار نوز و ان اول کتابک مقتضا و فخر سی اوزر

ایدی

نو شود وند زنده که اکاسه عجم زنجی اولک اخلاصی جسته و عظیمی بایده شرایط سائله
 تقدیم اید لوردی. تا اول زمان که خلفا عباسیه دن خلیفه ثانی ابو جعفر منصور
 بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس دم اول کتابک اوصاف و مناقب اشید بمانش
 مطالعه سنه ز غبت تمام کوسقوب تحصیلنه جد و اهتمام ایدی و لطف حیلله ایله
 اول نسخه معلومی بکده کوردی و امام ابو الحسن عبدالله بن مقفعه که سر دوز بلغای
 عصر و سرآمد فصیحی دهر ایدی بیوروب زبان پهلوی دن لسان تازی به ترجمه
 اندردی. مردم خلیفه مزبور کتاب مذکور کمال جرمندن سلاطین مطالعه دن نظم
 ایدوب اساس احکام خلافتی و بنای شرایط عدل و انصاف اول ضایح و وصایا
 اودنه وضع ایلردی. بعد ملوک سامانیه دن ابو الحسن امیر بزرگ احمد سامانی
 افاضل زمانه دن ریسنه امر ایدوب اول نسخه زبان تازی دن لسان فارسیه
 نقل اندردی. و دروکی شاعر که صناعت صیغه متعده ماهر ایدی و اوچوب
 زواهر و مثال سلطانی موجبی رسته خطوه انظام ویردی. و در فقه دینی
 سلطان محمود خانی غزنوی اولاد دن ابوالمظفر بهرام شاه بن سلطان مسعود
 که ممدوح حکیم سنای غزنوی د بیوردی تا بلغ الفصحی و افصح البلیغ ابو المعالی
 نصرالله بن محمد بن عبد الحمید فی طرز جدید اودنه نسخه ابن مقفعه دن ترجمه ایدی
 سؤل نسخه که حالیا کلیه و رسمه دیکله مشهور د ترجمه افاضل اودنه مزبور
 الحق عباراتی جان شیرین کی لذیذ. و اسقاراقی درمین و یاقوت رنگین کی غریز
 مجیدان احکام بلاغت تعریف فصاحت. و بقیه تصانیف کلماته مجتمعه دن
 و مسند نشینان بارگاه انشا توصیف جزالت ترکیب واعت عبارته منققل
 اما ایراد لغات غریبه. و الفاظ وحیده دن بحاشی المیتوب طرز کلامی محاسن عربی
 اودنه خارج ایدوب الفاظ و عبارات مفقده بی سرحد اطنا به و اسقاراقی
 لبثهات متفرقه بی کتا و سهابه بنشدرد و کی اجلدن خاطر مستمع غرض کتابی
 و خلاصه مافی البیاد کاینفعی ادرالک ایده میوب استمعندن ایا قلو زدی. و طبع
 قاری دخی مبارکی قصه ای مقاطعین و بطون قاصر و ایل کلامی آمیزه ضبط
 عاجز قلو زدی که جرم بومعنی سبب سامت خاطر سامع و قاری ولوب و استمعند
 استماع جمیع قلوب و طباعه ساری ولوب و قریب و استدی که کتاب مذکور بایده
 زانو به نسیانده کسیف الخیط متروک و مجهول قالدی و اهل عالم آنک فراید

فواید نذر محرم بن ضیاء و لیدی اکا بناء و ای ولایت هر اسلطان حسین بقیه
 انرا سینک سرخی امیر سبلی انما سبیل خطیب من مضاحت و اعظا کرسی پادشاهت
 و صاف انشا حقایق کشف و موزد قاتی الملیحی الی رحمة ربه المحافظ مولا الحسین
 بن علی آل اعظم المعروف بالکاشفی عالم الله بلفظه الحفی کتاب من بوره طرز
 خاص و لباس جدید کید ریدی و زیبا رویان معانی سنه که تنی الفاظ مغلطه
 و حجب لغات غریبه ایل محجوب و مسطور لرزد مناظر عیارات ظاهره و غزوات
 استعارات ظاهره ده جلوه و یروی سؤل کتاب که حالیه بنی الانام انوار سبلی
 نامیه استعاره دینو لستدر مولا انما اشار المهلک که سغه انو نمید انک شمسوا جلا
 کوهار دالک لطیف پاکد حکاکه اول کتاب فضیلت نشان بر سبیلد که بمنین
 معاد ندر رخشان و بر سجاد که قلعه کوه بلعند قد رخشا ندر الفاظ
 دلفریز شکر بلر کشته می کیم نور انکین معانی ترا کسب غریبی ترکیب غنچه طریقه
 کی دلا وین **نقطه** حروفش چوزلف بتایین چکل هم جای جانست و ما وای دل
 معانیش در زحرف سیاه در خشنده چون مهر و سترجمه ماه سواد کی کحل
 المعانی انان عیارتدز بیاض دیده حوراده و یورسه رواد و بیاضی کفره صبح
 سامانی انان کما یدر سواد چشم جهان بن اورده وضع اولنسه سزاد **ربیت**
 سز که کاتب دیوان سرای خلد کشد سواد سغه او بر بیاض خلد برین بوابیات
 رانی اول کتاب فایقک که مطلع انوار حقایق قدر قامت و کلاسه خلعت اولغه
 لا یقدر **ربیت** صورتی مجد و سعادت جامه سینه در طراز معنی اقبال دل
 خاتمیه در نکین عارض رنگین استغاری تموغ و غریب طرح مشکین الفاظی
 سر سواب و چین نوز حکمتله طلوع در هر کلام کاملی نیه کم انوار علمیه
 دل اهل یقین چون اول نغده هانیون تنی کوند زوجه مشروع اوزده
 اوان بوقلون و انواب کونا کون ایل یوز کوسر و ب کاه جامه هندیه غنچه و
 دلال ایلردی و کاه لباس فارسی و قیای پهلوی ایل جلوه قلوب کاه چله تازی
 و سغه مجازی ایل عرض جاک المردی اما بلای و لایسی هنر زیبای
 زیبای ترکیله آرایش بولما مشاییدی اگر چه کمال با کمالی علیه انواع السنه ایل
 حالی ایدی اما بویه خط و حال الفاظ ترکیدن خالی ایدی اول سبیدن
 مدت مدید و عهد جمید ایدی خاطر پر خاطره و سودای دله بوسورار مشدک

کی

دریا

نقطه

که اگر سپهر بی مهر در فرصت و ایام بی آرامدن بخت میسر اولورسه و گردون دون
 تلیق اسباب بقولیده مسامحه قیلورسه کتابی غریبی نسخ مزبوره نک بر سندن
 خامه غریزه علامه ایله در جامه کید و در دم تا اکثر ناس لباس استینا سندن عاری
 اولیه و عروانی معانی سنه تنق آل و معجز کلیرک مثال ترکیده جلوه و یرم تا عوام و
 خواص فواید فزاید بی قیاس سندن بی بهر قالمیه **بیت** لطافتده اوله مقبول عالم
 خلایق لایحه منظور و میکریم. هچند که دهقان خیال بوستان آمالده بو امل نهان
 و کریدی. اما شجره فوار میثمره مراد و لمقدن تدبیر فضا بک و باران و کریدی
 و نواب زمانه بر آمان و یرمزیدی که خاطر بو غریبی مضایه متوجه اولیدی و
 تیر باران احزان بر لحظه کون اچدر مرزیدی که خبر بو ذی قضایه بخت و یرمزیدی
 ناچار بطاق وقت اعتناق فرستدن قاصر اولوب جهه مقصود و جمال مطلوب
 نقاب تقوی و محراب قلیق ایله مستور و محجوب قالدیدی **ع** کی شعر ترا نیکر خاطر که
 حرمین یاسد. تا اول زمانکم بو بنده نک ریاض حالی بر شمع عنایت یردانی ایله
 ربان خیاض آملی باران عاطف صمدانی ایله ملاک اولوب. بلده محبت ادرنه ده
 که خال جهه مالک و سواد نسخه سبع ارایک دد حضرت سلطان عظیم نشان
 و خاقان حضرت نشان افتخار آل عثمان. الملیحی الی رحمة ربه الرحان ذوالکبر
 الشدید و القبل الحیدر السلطان السعید السلطان مراد بن السلطان محمد بن السلطان
 بایزید طیب الله بلسایه الروح رحیم و الی من عنایه الرحمة فو تم خیرات
 مبروره و حسنات مشکوره سندن جامع جدید جوارنده اولان مدرسه عتیقه که
 قحط رجال فضل و افضال و مہبط و نور و عز و اقبال در. بواحق عمیده تقوی
 و تنقید بیورلادی مشام جان و دماغ جان اول شهر فردوس نشانک هوای غنیم
 افشایله که غیرت نسیم نسیم جان در بحر و معطر اولادی **نظم** اسدی جان
 باغینه باد عطشای ادرنه. فیض روح اندی فضای جان فزای ادرنه. وضع ایدوب
 دلدن غم کمنه علسه کی. تازہ جان و یریدی دم معجز نمای ادرنه. غنچه کی
 تنک دل لکدن دروئی و لیس کوکل. کل کی آبدی نسیم دلکسای ادرنه.
 اول بقعه مبارکه ده محل آفتاب فضایل و مقام اقتاص فواصلد و ایام مقایه
 معبوره مدارس فروع و اصول و مذکور معقول و منقول و صرف و مبد و
 قلوب زمان تقطیده عقل ساعات راحی و طبع اوقات فتراتی و

ولیدی

زمانه سونج چشمنی شکر خواب لولوب و حجره ضهری آمد شد خیالات متوالی دن حال کی کو حاکم
 سوبادی دلن مینکن اولان سودای پر سودی و بوتنه قلبد خلاص بولان نفوذ
 معهودی حال دن قاله و قوت دن بقله کوزمه نوا هضمت حرکت کلوب ذهن سقیم
 و طبع عقیم ایل و سفل عظیم شروع قلدی و شسته مولا نای سشار الیه نسخ منقذ می
 کتار دیان قدیمه کی نسخ ایدوب تراجم سابقه ناک بانار و رواجی عقود سوع
 فاسد کی نسخ اذ و کی اجله نابع اختیار اولوب لکمه یمانیه نکه سی مطلع انوار
 سهیلی دن اسکار اولدی **بیت** چون نمایند در بسند حکمت اول فخر جهان
 طک دکلدرا اولسه انوار سهیلی دن عیان چون لان شان لطافت نشان ایانی
 زمان بر مره ده لطیف و بر مشایه در نظر بقدر که عرایس غوائی معانی منصه الفاظه
 هنوز جلوه کرا اولمد حصول تمام مراد و وصول قصد ایدرن کیف که بعضی لغایه
 تصحیح تصحیح کتاب و ادراک معانی سنده فی الجمله تأمل تائی به ارتکاب ایدرن
 لایزم تألیف کتابه عنان بیان شایع انشای مترسلان و منهای تکلف منشیانک
 معطوف و تکیف انشای حکایاتده احاسن کلمات عربیه دن بعضی آیات ضروره الذکر
 و احادیث مأثوره و آثار و امثال مشهوره اوزره امصار اولدی و حکم خیر
 الکلام مالو تکر عامیا شرقیا و لا وحشیای غربیا اثبات آیات عربیه و ایراد لغات
 عربیه و الفاظ وحشیه دن تحاشی قلدی نادیده هریدنی نظر بقوت و تقویت
 نظر و صافی غوائی معانی سندن بهر مند اولق میسر اولد و دل هر دانی تکلف
 تخیل و تخیل تکلف اول ناز و ورد کان حجره خیال دن بر جور دار اولق مقصور
مدح پادشاه اسلام مالک رقاب نام سلطان سلیمان تخت و آصف
خلاف مد الله ظلال خلافة علی مفارق الانام و سنده اطناب جیام دوت
 چون بوسلک جواهر کان کوندن دکان عیانة کلدی و بودردن و لهجته خیر دن
 سلك بیان چکلدی عقل یریح خیال دبیرنه ایدی ای ناظم هر کلم بحاجی و ای ثبات
 در حکم لغایه مقرر در که هر دفتر که خلیفه زمانک نام واجب الاصر ایل معنوت
 اولیه ابردر و سیم و زر که پادشاه جهانک مهر سکه مهرندن جبیننه اوز لیه فلس
 احمد و علی الخصوص که مالک بحیو و مستحق تیغ ظفر پیکرید و تمام هفت کسور و عسکر
 عسکر حضرت بهریدر **بیت** بکرفت مملکت بحسام سداب دنک از و دم تابهند و
 زلفا رتا فدنک بخط یوقدر که پادشاه جهان پناه نام شریفیه خطبه و قونیه

باوقایع الدائم

و بر سکه بود که شاهنشاه آسمان داغ جودتی حبیبند و نمیه **بیت** بشرق در گوشه
 کشید و زمینی به غرب هر قیاس نمید بردینار. پس بود ربانی که پخته قلبد هرا
 رنج و قبله تاب و بر دك. بخون محك اعتبار افاصله او زمین تا بیله سكه قابل
 سكه قبول بکسناه عالی مقدار میدرد. و بگوهر نایابی که کال خنجرده خو تابه جگر بر تا
 آب و بر دك. بخون باز را انظار ارباب فضایل و عرض المیزین. تا معلوم قله سكه
 لایق شاربهای شاهنشاه گردون افتد ارمید **بیت** زر که اولیه شاه عادل
 ایامینه شاد. دورد در باشند نك تاج قدر و اعتبار. چون قوت خیالی فرزان
 فرمای عقلدن بوامر واجب لا مشائی استماع اندی حکمت باغی فرض عین. بلکه
 عین فرض بلوی آید **نظم** عقل نیکو مدکر نیست ترا. هر چه گوید بگوشت دل بنویس
 اگر تخریجی همی باید. بنده عقل باش و حلقه بگوشت. بناد علی هذا الخطاب
 اول کتاب حکمت نصاب به سبیل امتحان افاضل عالی شان میا ننده. اوراق کل کی
 بریشان فلکوب هر فاضل که اول کتاب گلستان نشانند و بر قیاس ورق داستان
 خاطر نشان اندی. و شهد مدحیله رطب اللسان اولوب زبان استحسان ابله اندی.
 حقا که بود رجه ده. درج مسطور اولان حکم معارفند و مژ و ما نور حری بان یکت
 بسواد المسك علی بياض الكافور. و بود رجه مندج اولان در رطایفند و منظوم
 و ما نور حقیق بان یعلق بخنوط النور علی جور الحور **نظم** هر یکك بود ر حل
 مشکلا امور. چنان که لغه داود در ادای زبور. جواهری که بیفتد ز بهایت
 بر ندرست بدستش برای گردن جور. بوموال او زده پنجه زمان میدان امتحانده
 داور و بلاغت بیانی و وراعت معانی بدیع السانی سخن و ران دوران میا نند.
 مثل کی سائر اولوب آراء صرافان جواهر معارف. و لجام نقادان سره لطایف
 بونک او ز رینه میخیزد. و مقدر اولدی که بوبرج درج جواهر حکمتد. و بوجیده که
 برج در ادی فضیلتد. و نمیناوت سحر نگاری سراسر معانی دقیق و و حکایات
 لطافت شعاری صنایع مجازده بدایع حقایق در. چون چهار انداز لوق اطاردند.
 و شهر بار لوق احوالنده و رعیت پرور لك اوردند. و معدلت کسرت لك رسنند.
 مصنف اولان سائر کتب و رسائلدن و جوه ابله فایقدر. بود در شاه و آرد.
 شارح کپائی گردون اقدار اولمغه سزاوار ولا یقدر **ع** سخن در دست و تعلق
 بگوشت نه دارد. چون افاضل فضا دن بو خطاب مستظاکوش اندم کلام در ربار

۲۷۱ منشور

دقا
ع

آویزه کوشن هوش اید و بی خطبه کبابی بر پادشاه عالم پناه نام فرخنده سیله نوش
 قلند بود در بای بر شاهنشاه فلک دسکاه سکه رخنند و سیله مشرق قلم که اقدام
 نظو و معالایله معارج مناقب عظم و جلالت و ارتفاع مستعد و بزدیان قوت
 خیال ایله مداح مراتب صفات کالنه اعتدال **قطعه** یاننده بحر سؤکنک قطره
 جبینند مهر عزتک دره در جبال روین تراستی غضب کورس آب اولور
 حشید خوز اولور دلسکین سام و ذال پادشاه غازی شاهنشاه صاحب مغازی
 مخرب مالک انکروتن مسخر جزیره دوس قلع قلع یلغراد فاتح مدینه بغداد
 قاهر تهران بغداد قاطع طغای افریح و الا مان **بیت** در که عالم بناهی کعبه
 امن و امان سده دیوان سراپه قبله خلق جهان پناه اهل ایمان شاه شاهات
 دوران سلطان صاحبقران **بیت** لطف و قهری خانه پیمانه ذوق و اجل
 عنوضی مایه سرمایه سود و زیان السلطان بن سلطان ابن السلطان خیر آل عثمان
 سلطان سلیمان شاه خان بن سلطان سلیم شاه خان بن سلطان بایزید خان زاد الله
 عمر و ابدا الله ملکه **قطعه** سرو اقبال و نهالی و ولی تر سبز اوله کلشن عمر یکینه
 ارمیه باخران دولتیله اوله دایم کامین و کامینا نصرتیله اوله هدم کامکار
 کامران بر شاهنشاه دین پرورد کرد دامن نفس مقدس دین کجاوردن بل کصاف
 مطهر در مشرب عقیدت باکی خاساک آدای باطله در معاد در مشرب ذهن
 تابناکی شواپ ظنون و اهیه در مبتوا ذکر عقاید فاسده آینه صبر میرز یول
 بولمه مستدر و زلال خاطر خطیری آراه فروضاله الله مکدر اوله مستدر
 اعظم شاهان جهان اید و کنه بو برهان معظدر که سالک شاه راه مذهب امام
 اعظم در که رعایت شریعت ظاهرده بر حده در که شاخ چنار سیم و زرا از هارده
 دوازده و کی سبیدن مقطع اید در و باد بهار ابرار کلزاره عشق باریق
 اند و کی جلدن زندان جابده مجوس و مقید در **بیت** بنفسه تمام اولد و غنچون
 حیرت یلر قفا سندن زبان لاله زمام اولد و غنچون قره قانه بویا دیلر دهان
 کل غنچه به طابعه اورد و غنچون باشنه یومرق و درلر و مدام سرمستی پرست
 اولد و غنچون یاغنه نومرق و درلر آینه ماه دولره یوز یوزه اورد و غنچون
 برداراندلر مشک غنچون بولره سینه بر سینه اولد و غنچون شهره باز ایدلر
 عطر یا غنچون نظر اند و کچون کوزینه میل مکدرلر سوسن زبان دراز اولد و غنچون

بحار

قلوب
زر

جبینده

یوزیه نیکو بیل. معدلت باهری بر مرتبه ده در که جنک بلمک دامن پوست آهون
 ال المشد. دندان کرک کاوی کوسفند ایله قان یکششد. یوزیاس پشینه ایل
 آهوشم غزال عشقندن درویش پوست بوینا و لمشد. بدرباس بلنکینه ایل
 سماع و عطر شغال و یضحت حرکون اخون سرتاسر کون و لمشد. کونر عقابله هم
 آشناد. میشن بایله هم خانه و هم کاشانه د. دوزان شان کوسفند صحرا د
 شباند. لیل و نهار بان و یهویه هوادار. و شیر آهویه پاسباند. و باجمله ایام
 معدلتده زهرا قاعی ظلم اعتسافدن تریاک و دراعی عدل و انصافله. بنیاد
 جور و بیاد قواعده نصف و دایله منهدم. نفقات شمال عدل شامل ایله. دماغ
 اطراف عالم معطر در لمعات آفتاب بذل کامل ایله دیده اصفای بی آدم منور.
 معارف عدلیه مقصوده ربع مسکون معورده. بشیر بهر یله جور دن چار سوی
 هفت کشور و در **بیت** کسه ایامنده اتمز نایدن غیری فغان. کسه دورانده
 کوچ حکمرانک آله کان. بر باد شاه چاره ساز و یتیم توان در که **بیت** یوق زماننده
 یتیم انک مکروه عدن. یوقد رایامنده خوین دل مکرمشک خنق. ایام هایت
 سرورن غیری یایغی باش قالدر مدی. اول رخسار بخیر ایله مقید د. روزگار
 میونده شمع دن غیری یایغی ایاغ اوزده کلدی ای اولدخ عذاب نار و ناعذابه
 مخلد. بنجاهده اکارستم دیمک ستمدر که رستم انک کمر بسته کمر بنده سیدر. و
 طهماسب و سام و بهرام و القاض کمر بنده سنک افکنده سیدر عظمه و جم بیک
 غلطدر که سنک تهری پنجه جملرک جام وجودن شکسته نمشد. سخاوتده خام
 دیمک خطا در که دست بدلیله پنجه خاتمک دفترن جلی اید و بصیت و صدای
 جودن پست نمشد. بسیط مملکتی بر وجهه در که ملک سلیمان مسخر موجیه
 کوه تیغ بیکوید. و دایره قلعه آسمان. مرکز ماهجه علم نصرت رهبری مملکت
 قیروان و خاوران مجموعه مالک محروسه سندن ایکی و رقد. و معدلت فرید
 و نون شیروان و بنجاهه مائر مورد و نه سندن بهیق. کره زمین کوی چوکان پای
 سندن کور و ن کورید. و سبزه زار آسمان میدان جولان خنک هامون زورید.
 سطوت سلطنتی بر غایتده در که بشره کاه. زیان نصیب دولت بادشاهانه سندن زیر قان
 و آیتیه اقباب یاس و سطوت خسروانه سندن خفقان در. درگاه عالم بناهی
 معجز جیه جبار بر نهجاند. سده ملک استبایه خنده شفا اکاسره دوراند.

حضرت قباب سرای ممونی جناب سپهر لکونه همسرد. سوزده کتک خیم های اوئی ایوان
کودونه برابرد بلکه اندن برترد. دیده کردون کردان شغشعه جبر آسمان
سانیدن جزو و جبر اندر. و جرم آفتاب و خشان ریشک سایبان فلک و نهاسندن
سایه و شخاکه یکساند. ماه مستیز قبه مستدیر خرگاه فلک بدو بر بر تو بر نیک
اقتباس نور ایدر. و حینه کردون سایه جبر های بیکه لاف ارتقاء اودسه و عولای
ذو ایدر. زرتقام عیار تا نام مبارک کنجیننه یا زمدی نب تاب بوتنه کز اندر
خلص بولدی. و درهم و دینار تا لقب شریف سکه قوله قازمدی شکیجه بنجه کاره
نجات بولدی قدیل زرکار مهر و ماه کاسه مشعل چراغی در که لیل و نهار انده.
یان کفای غارک یورکی یاعیدر. رایت نصرت آیتی بر نهال سرودر که میان بوستان
غزاده حوزن اعدایله برورتر بولسدر. سنجی ظفر بیزرقی بر شاخ کلد که گلزار کا
زادده لیسیم فحیله کسکه اولسدر. سنان نتره جان ستاندن روان اولان قان
قانه نوز غر ادر. و عباد رسند جهان کرد عالم نور دری کل الجواهر حور عین
سزادر. بیم تیغ شراب آب بر نکدن افنج بر بنجه در که شربت حفظ مرارت ششید
آب تصویر و آتش تا نیردن غیر یله دوا مستر کلد. و و هم کزن البرز بیکرند
سرخ سر برد در سرده در که شراب زهر آب تیغ نیلوفردن غیر یله شفا مقصور
دکلد. باد شمشیر آبداری دیار جان دشمن خاکساده آتش اورسدر. و
آتش نشان تاب داری خرم نجات اعدای بد کرداری یاده ویرسدر. الف و
یای کانی اقبال و دولت روز افزون و بخون ای قالد. و یای کوبال و دال کند شنی
خاکسارک بد حال اغنه قوی دالدر. کاری اکثر سکار سکاری یکسر اعدای خاکسار
سغان سکان خواخواری کاسه کله کفادر. آسیب تیغ رخشان برق نشانندن
جان کردن کشان ایران و خراسان جبران و هراساندر. آسوی بطوب کرد ویت
کوب صاعقه فشانندن دیار دیا باد و قلع حصار افنج خاکسار ویران و خاک
یکساند. بیت تیغی بلای ناله ویراندر ایمان ایل لری. رحی و جندن خراب
ایران و توران ایل لری. جوان تحت آسمان تحت سفراده لری که سعادت بر جنگ
مهر رخشانی در در. و سلطنت بر جنگ در رخشانی در در لوهر بیک نیم سعادت
شالیسته حاتم سلیماندر. و فرق و فرود سایی سزا و ابلج سلطانی و افترجیان
باید. چون جمله سی مضطفا خلق محمد خلقت سلیم نفس یازید همسدر. و بر خلعت

چهارم

عاقبت هر بری جهان کبر و کشورستان اولمغه دلیل و علامتدیل کبرهان و
 محمد ز **شعر** الهی چشم بدردن دودایله . قوتک عمره معوز ایله آصف آرا
 و ذرا سی که کو اکبر آسمان ایوان دیوان کیوانه فغند ز آراء عالم آرای شیخ سیستان
 مملکت و فکر کشور کسایری حلال بهتها سلطنتد صف آرا امرای که دوین هیبت
 و همتی نه بایند . هر بری پیشه و عاده بر شیر برصوت و بیک غرض صلا بد ز
 خدام بارکاهی صاحب احتشامد . و مقریان در کاهی واجب الاحترام . خلد الله
 ملکه و سلطانه . و افاض علی العالمین بره و احسانه . و لازال آیات اقباله . بریلج
 الظفر مشوره . و آیات جلالة کاستیع المنافی مانوره و مشوره . و اطنا جنام
 خلقه مشد و دة با و تار الدوام و ظللال علمه و رافعة مدوده الی يوم القیام .
 یونامه فرخنده آغاز . و نجسته انعام بعون الملک اهلایم **شعر** بلا شاهد چون
 هائون نامنه اولدی نیام . آکه و بری هانق عینی هائون نامنه نام . و الصلوة
 و السلام علی خیر الانام . محمد و آله کرام . و آله النظام . ما تسابع الیالی و الا یام
 و تواتر السهور و الاعوام **مقدمه** اولایک کو کرد که مقصد کتاب حکمت کلینله
 و دمنه . قواعد حکمت عملیه از دة مبتدی در حکمت علی نفس انسانیه نک مصالح
 حرکاتی ارادی . و افعال طبیعی سنه علمد عبادتد . بر حقیقتکه . انظام احوال
 معاشینه مضی و مسوچه اولد و غی کمالک حصولی مقصی اولد . بتقسیم اولایله
 بلکه اکی قسمه منقسمدر . بری اولدر که هر فردة علی الانفراد راجع اولد . اکثرا
 تهذیب اخلاق دیلر . انکی اولدر که افراد بر سبیل مشارکت متعلق اولد . بتقسیم
 و خجی اکی به منقسمدر . بری اولدر که مشارکت منزل و خانه ده اولد . اکا بدیر
 منزل دیلر . انکی اولدر که مشارکت شهر و لایته و یا اقلیم و مکتده اولد .
 اکا بدیر سیاست دیلر . کتاب مزبور اقسام ثلاثه مذکوره دن نوعین اخرینیک
 بعضی فایده شتملدر . انده تهذیب اخلاقه متعلق احوال مذکور کلد . انرا علی
 سبیل الاستطراد اگر چه که بوا و رافده . مکارم اخلاقه دن بعضی اراده متسریدی
 اما کتاب مزبورک اوصناع و اوصافه تقریر کیکلکسون دیو ابواب کتابی بزیک اتمک
 مناسب کو رولوبوت هان اول سوال وزره کیم حکم هند دن روایت اولمشد
 ایو اولدی . و کتاب مذکور دن اکی باب ایرادنده فایده ککی اولوب
 اصل کتابده مدخلی بو عیندی . اسقاط اتمه ده مولانای مزبوره افتد اولونی اولد

اولایله
 اوله که
 ۹۶۹
 ۹۷۱

کتاب باقی قلدند و درت بابا و در نه انصار اولندی و یا حکایات اصل و فرو
 مذکور اولان دستور او زده لای و برهندن سوال و جواب بطریقه کتابة قید
 کتورلدی و ایراد ابوابدن سابق اول حکایت که اصل الباب و منشأ ما فی الکتاب
 ایدی انفتح اولق لایق کورلدی و محل ایات ابوابه هر مقام که حکایت ایراد
 ایدوب بر مثل انشا آنکه مناسب کورله اقدام جبارتله سلوک سبیله نظر قدام
 اولندی هر چند که بویاید بوفیر حیر الشان بل که مطلقا تألیف کتابة در کتاب
 اید و فضله یه زمان قلت بصاعت و قصور استطاعتکونه اعتراف و اعتدال
 ایدرن عاقبت هدم سهام و سر صیام ملاحت غرامت اولوب البتة حق و یلقی
 هر جاهل و حق اولق مقرر و محققدر اما انکر که زیور کمال و هر تله آراسته و کوه
 طبع فضل پرو ایل برسته اولوب قلب نهاد ایله نفوذ فضایلک و قادی دیدید انصاف
 جواهر مارتک صریح اولدر و نور فضل و هنر لردن دور و مزید لطف و کرم لردن
 بعید و مجبور و کلد که منصف فقد استهدف مدتی مقابله سنده من انصف فقد
 نکته سن تمید ایدوب مواضع زلایه عین رضای مسوح و دیدید بعضای مسنیع طوبی
 و مواقع عنایده قلم اصلاح و محل المؤمن علی الصالح در بیغ اتمیه لر **مثنوی** دیدید انصاف
 چوبینا بود در سر کوجه که مینا بود من تجمل از عمل خام چنین تو بملت کیم سینه
 در در و شعله آن اذکات نیست در اطعمه بر افتاد کتان چشم هنرین بود از عیب پاک
 نی هنر از عیب کدن وجه پاک **عربی** و عین الرضا عن کل عیب کلیل و لکن عین البصيرة
 بتدی المساویا و فقنا الله لما یحب و یرضی و ضم اماننا و آجالنا بالخير و الحسنى
 و منه المستعان و علیه الکملان و الیه الرجعی **باب اول** ساعی و نما ملک
 کلام تفاهل لجام استماعدن اجتناب و امتناع و حیاید و کن بیانی ایدر **باب ششم**
 بدکردار لول که در ایدر لی متفنا صفحه سراج المون بولوب شامت عاقبت و وظائف
 خامت لون بیان ایدر **باب بیجم** احباب و اصحابک فراید موافقین و منافقین
 بیان ایدر **باب بیجم** اعدا آنک حواله الزما خطه ایدوب کین مکرند و کین ندانین
 اولق جان رکلی اید و کن بیان ایدر **باب بیجم** چهره مطلوب اهل و غفلت
 سبیل و راه رده تعویقه مستور و محجب قالد و عن بیان ایدر **باب ششم** آفت
 تجمل و مضرت شبانی ایدر **باب هفتم** حرم و تدبیر و جهیل و تزویز ایل
 بلای اعدا دن خلاص اولقنی بیانی ایدر **باب هشتم** ارباب جدد و حسد دن اجتناب

چو قتلان ۷ ۳۵۹ ۳۷۱
 ۷ ۳۵۹ ۳۷۱ فریده و حکایات
 ۷ ۳۵۹ ۳۷۱ حکایات
 ۷ ۳۵۹ ۳۷۱ قید کتابة
 ۷ ۳۵۹ ۳۷۱ اولفق ۷ ۳۵۹ ۳۷۱ در
 ۷ ۳۵۹ ۳۷۱ حکایت
 ۷ ۳۵۹ ۳۷۱ سبیل
 ۷ ۳۵۹ ۳۷۱ انصاف
 ۷ ۳۵۹ ۳۷۱ اقرار و زلات و غفوات و سقوط تریند
 ۷ ۳۵۹ ۳۷۱ هدفه
 ۷ ۳۵۹ ۳۷۱ سها ملامت
 ۷ ۳۵۹ ۳۷۱ ایله نقادی و قناد
 ۷ ۳۵۹ ۳۷۱ استغفار
 ۷ ۳۵۹ ۳۷۱ الصلح
 ۷ ۳۵۹ ۳۷۱ ایدر
 ۷ ۳۵۹ ۳۷۱ بدکار
 ۷ ۳۵۹ ۳۷۱ و عیله

ایدوب

الملك قوله اعتقاد وعلفته اعتماد جائز در كل ايد وكن بيان ايد **باب ۱۰**
 طريق صنع وعفن سلوك افضل واصناف ملوك ايد وكن بيان **باب ۱۱** و **باب ۱۲**
 طريق مكافاته خراي اعمال وشرای افعالي بيان ايد **باب ۱۳** بر كنش زيك
 طبع اكمله كند و محلدن و منزل اولند ذكره قالد و غن بيان ايد **باب ۱۴** چهارم
 صفت علم و وقار و تمكين ملوك و سلاطينه زي با خلت ايد و كن بيان **باب ۱۵**
 ملوك عالي جنبه قول اهل عدد و خيانتی استماعدن امتناع و اجتناب واجب ايد و كن
 بيان ايد **باب ۱۶** انقلاوبات زمانیه عدم التفات و جميع رب العباد
 رضا و انقياد لازم ايد و كن بيان ايد **باب ۱۷** در فهرست كتاب اولي حكاية كه
 منشأ كلمات و اصل الباء در شروع قلدي. والتوفيق من بيده از مة التحقيق.
حكاية نقشيدان كارخانه معاني. و بحر يركان كارنامه سنجيدني.
 و جهر بيان باز از عجائب حكايات. و صيرفيان دار العيار عرايب و ايات خرايد
 جرايد اخباره بحمله خياله بود و رايه آرايش و عرايس نفاوسا سماره منصه
 نوزيب و قريله نمايش و پرورد كرم. سوابق فرون و سواف مسين ده افاضي محال
 چين و ملچينه بر شهر ياد كامكار. و رجهاندار مالدار و اريدي كه اسرار و اسرار
 اسرار بر چيه سنده ظاهر. و انوار سواطع يزدي مطالع جهر سنده با هر ايد
 دنده كوين سطحي طاس آسمانه صدي هم و ياس و طنطنه شكن و شوكي مسامع
 جهانينه طين رعب و هراس و پر مشدي. و سلاطين نامدار آستانه آستانه اند
 غلام حلقه بكرش. و خرافين رفيع المقدار عتبه كردن اقدارنده خدام غايبه
 بردوش اولمشدي **نظم** فريدون حشمت و هميشه هيبه. سكتدر سوك دارا
 مهتاب. حاشيه بساط دولت و زافر و نوني و زراي صاحب لاي و اهرای لشكر آرايه
 آراسته و بای تخت آسمان بایه هراي في هواده فضلاي فضيلت پرور و حكاية هنر و
 و نصيب كسرتيله. پيراسته خزانه سمي انواع جواهر. و اجناس نفوذ ايله مستخرن و
 لشكر چار نامداري حد و حساب. و فذلک شماردن پرون ايد في اباغ شجاعت
 چشمه تبخريار ايله سیراب. و چون دياض سخاوت ريشه كفت سخايدار ايله شاد
 اولمشدي **مثنوي** شجاعته زيمان زمانيدي. سخاوت برله دستا خهايندي
 جوري برله عالم خرم ايد. سخا وجوديله خوش ديدك. اولر و چون جاه و جلال
 و كين كلشن بعد و اقبال هرايون فال بر ريددي كه عدل كامليه فال عاياه ايد

باب ۱۰
باب ۱۱
باب ۱۲
باب ۱۳
باب ۱۴
باب ۱۵
باب ۱۶
باب ۱۷

باب ۱۰
باب ۱۱
باب ۱۲
باب ۱۳
باب ۱۴
باب ۱۵
باب ۱۶
باب ۱۷

احواله قضایه ۲۶۹-۲۷۱

۲۶۹-۲۷۱

فرايد ۲۶۹

۲۶۹-۲۷۰

نامدار ۲۶۰

۲۶۰-۲۶۱

هميشه تا ۲۶۱

۲۶۱-۲۶۲

عدلي ۲۶۹

ویدل شامل اید حال فقر غیرت ثروت قارون و امشیدی درگاه معدن پناهده
 بوملک نهاد آصف نژاد رعیت پرودم حمت کسرت و زیجا نیکری و شیر صاحب تدبیری
 و اریدی که رای عالم آرای شیخ شهبان ملک و فکر کشور کشای حاکم مسکلات امور
 سلطنت ایدی **مشقوی** جو رای خرد و دان کارستی بیک تدبیر صد لشکر شکستی
 جو کار ملک را نظم دادی بیک مکتوب اعلیٰ کشاری لنگر هنک کران سکی کشی
 در بای آسوی کرد ابله نظر اید ساکن قالمشیدی و تدبیر صهر سیاسی بیخ بنیاد نظم و
 بیداری برپا امشیدی و تدبیر امور و ضبط نفوذ و اتمام مصلح بهورده صحایف
 آرای آصف بن برخیا خط خطا حکمشیدی **بیت** آصف را ملک دارا افغانان
 کریدی که او گم کار کردی سلیمان مدتی آنکشتی چونانک رای خجسته سیله نظام کار
 مالک رونق تمام و باز از مهام خلاقی رواج مالا کلام نویلشیدی بر حسب الاسامی
 من استعاجسته رای کا نام اولیشیدی هاین فال هارم ذی بال بل که کلی و جزوی
 جمیع احوالک رای عالم آرای خجسته رای مراجعت بیورب نه اندن اجازت شریل دیوان
 بنم و نه آنکه مشورتش در میدان رخ ایلردی چون و ز رای صاحب مالک آرای
 مسجیات فتح الباب مواهی اکی و اما رات دوام دولت شاهنشاهی و دلایل احکام
 اساس جهان داری و ملایم اثبات حشمت کامکارید و لایحه سلاطین جهان که فی الحقیقه
 اساطین بنیان زمین و زمانده و اجید که حل معادله مقامات ملک و فتح مقابل سلطنت
 و هکام امور و قیام مهام بهورده و ز رای ثابت خیر لک تدبیر اصابت بدیورین مرا
 بیورب بحکم و شاورم فی الامر قدم مباشرت جاده مشاورتند تنگرف قلیه تاک
 بر موجب ما شاورم لاهدی به الله لا رساد امورم نسیاج افکار اصابت شعان و
 نسیاج آرای ملک آرای ملری مقدر صلاح اهل عالم و مستقر نظام احوال بنی آدم
شعر علیه بالسورة فی العضادات فعلان خیر من الواحد و لولا التعاون لم
 یستقم امور المعیشه للفاراد مگر که بر کوشش پناز آشیانه طایر چارم مرغانات
 شب طیران انجم مرغزار آسمانده تارماز و یوز و وز شیر خیلدن غزال مستکین بالی
 شب صحرای وجوددن وادی عدمه قرار امشیدی هاین فال علی اسعد الحال و ائمن المقام
 خجسته رای و سایر امرای کشور کشایله کالبد رخصت و اخراجات لایحه عزیت
 سکار و قصد صید مرغزار اید و تب فضای سکارگاه مقدم هاینون بادشاهیدن
 عزیت سپهر برین و محل الجواهر عذار سبایک مواکب شاهنشاهیدن در شکر دیده خور

انجام و قیام و قیام ۷۶۱

۷۶۱-۷۶۰-۷۵۹-۷۵۸-۷۵۷-۷۵۶-۷۵۵-۷۵۴-۷۵۳-۷۵۲-۷۵۱-۷۵۰-۷۴۹-۷۴۸-۷۴۷-۷۴۶-۷۴۵-۷۴۴-۷۴۳-۷۴۲-۷۴۱-۷۴۰-۷۳۹-۷۳۸-۷۳۷-۷۳۶-۷۳۵-۷۳۴-۷۳۳-۷۳۲-۷۳۱-۷۳۰-۷۲۹-۷۲۸-۷۲۷-۷۲۶-۷۲۵-۷۲۴-۷۲۳-۷۲۲-۷۲۱-۷۲۰-۷۱۹-۷۱۸-۷۱۷-۷۱۶-۷۱۵-۷۱۴-۷۱۳-۷۱۲-۷۱۱-۷۱۰-۷۰۹-۷۰۸-۷۰۷-۷۰۶-۷۰۵-۷۰۴-۷۰۳-۷۰۲-۷۰۱-۷۰۰-۶۹۹-۶۹۸-۶۹۷-۶۹۶-۶۹۵-۶۹۴-۶۹۳-۶۹۲-۶۹۱-۶۹۰-۶۸۹-۶۸۸-۶۸۷-۶۸۶-۶۸۵-۶۸۴-۶۸۳-۶۸۲-۶۸۱-۶۸۰-۶۷۹-۶۷۸-۶۷۷-۶۷۶-۶۷۵-۶۷۴-۶۷۳-۶۷۲-۶۷۱-۶۷۰-۶۶۹-۶۶۸-۶۶۷-۶۶۶-۶۶۵-۶۶۴-۶۶۳-۶۶۲-۶۶۱-۶۶۰-۶۵۹-۶۵۸-۶۵۷-۶۵۶-۶۵۵-۶۵۴-۶۵۳-۶۵۲-۶۵۱-۶۵۰-۶۴۹-۶۴۸-۶۴۷-۶۴۶-۶۴۵-۶۴۴-۶۴۳-۶۴۲-۶۴۱-۶۴۰-۶۳۹-۶۳۸-۶۳۷-۶۳۶-۶۳۵-۶۳۴-۶۳۳-۶۳۲-۶۳۱-۶۳۰-۶۲۹-۶۲۸-۶۲۷-۶۲۶-۶۲۵-۶۲۴-۶۲۳-۶۲۲-۶۲۱-۶۲۰-۶۱۹-۶۱۸-۶۱۷-۶۱۶-۶۱۵-۶۱۴-۶۱۳-۶۱۲-۶۱۱-۶۱۰-۶۰۹-۶۰۸-۶۰۷-۶۰۶-۶۰۵-۶۰۴-۶۰۳-۶۰۲-۶۰۱-۶۰۰-۵۹۹-۵۹۸-۵۹۷-۵۹۶-۵۹۵-۵۹۴-۵۹۳-۵۹۲-۵۹۱-۵۹۰-۵۸۹-۵۸۸-۵۸۷-۵۸۶-۵۸۵-۵۸۴-۵۸۳-۵۸۲-۵۸۱-۵۸۰-۵۷۹-۵۷۸-۵۷۷-۵۷۶-۵۷۵-۵۷۴-۵۷۳-۵۷۲-۵۷۱-۵۷۰-۵۶۹-۵۶۸-۵۶۷-۵۶۶-۵۶۵-۵۶۴-۵۶۳-۵۶۲-۵۶۱-۵۶۰-۵۵۹-۵۵۸-۵۵۷-۵۵۶-۵۵۵-۵۵۴-۵۵۳-۵۵۲-۵۵۱-۵۵۰-۵۴۹-۵۴۸-۵۴۷-۵۴۶-۵۴۵-۵۴۴-۵۴۳-۵۴۲-۵۴۱-۵۴۰-۵۳۹-۵۳۸-۵۳۷-۵۳۶-۵۳۵-۵۳۴-۵۳۳-۵۳۲-۵۳۱-۵۳۰-۵۲۹-۵۲۸-۵۲۷-۵۲۶-۵۲۵-۵۲۴-۵۲۳-۵۲۲-۵۲۱-۵۲۰-۵۱۹-۵۱۸-۵۱۷-۵۱۶-۵۱۵-۵۱۴-۵۱۳-۵۱۲-۵۱۱-۵۱۰-۵۰۹-۵۰۸-۵۰۷-۵۰۶-۵۰۵-۵۰۴-۵۰۳-۵۰۲-۵۰۱-۵۰۰-۴۹۹-۴۹۸-۴۹۷-۴۹۶-۴۹۵-۴۹۴-۴۹۳-۴۹۲-۴۹۱-۴۹۰-۴۸۹-۴۸۸-۴۸۷-۴۸۶-۴۸۵-۴۸۴-۴۸۳-۴۸۲-۴۸۱-۴۸۰-۴۷۹-۴۷۸-۴۷۷-۴۷۶-۴۷۵-۴۷۴-۴۷۳-۴۷۲-۴۷۱-۴۷۰-۴۶۹-۴۶۸-۴۶۷-۴۶۶-۴۶۵-۴۶۴-۴۶۳-۴۶۲-۴۶۱-۴۶۰-۴۵۹-۴۵۸-۴۵۷-۴۵۶-۴۵۵-۴۵۴-۴۵۳-۴۵۲-۴۵۱-۴۵۰-۴۴۹-۴۴۸-۴۴۷-۴۴۶-۴۴۵-۴۴۴-۴۴۳-۴۴۲-۴۴۱-۴۴۰-۴۳۹-۴۳۸-۴۳۷-۴۳۶-۴۳۵-۴۳۴-۴۳۳-۴۳۲-۴۳۱-۴۳۰-۴۲۹-۴۲۸-۴۲۷-۴۲۶-۴۲۵-۴۲۴-۴۲۳-۴۲۲-۴۲۱-۴۲۰-۴۱۹-۴۱۸-۴۱۷-۴۱۶-۴۱۵-۴۱۴-۴۱۳-۴۱۲-۴۱۱-۴۱۰-۴۰۹-۴۰۸-۴۰۷-۴۰۶-۴۰۵-۴۰۴-۴۰۳-۴۰۲-۴۰۱-۴۰۰-۳۹۹-۳۹۸-۳۹۷-۳۹۶-۳۹۵-۳۹۴-۳۹۳-۳۹۲-۳۹۱-۳۹۰-۳۸۹-۳۸۸-۳۸۷-۳۸۶-۳۸۵-۳۸۴-۳۸۳-۳۸۲-۳۸۱-۳۸۰-۳۷۹-۳۷۸-۳۷۷-۳۷۶-۳۷۵-۳۷۴-۳۷۳-۳۷۲-۳۷۱-۳۷۰-۳۶۹-۳۶۸-۳۶۷-۳۶۶-۳۶۵-۳۶۴-۳۶۳-۳۶۲-۳۶۱-۳۶۰-۳۵۹-۳۵۸-۳۵۷-۳۵۶-۳۵۵-۳۵۴-۳۵۳-۳۵۲-۳۵۱-۳۵۰-۳۴۹-۳۴۸-۳۴۷-۳۴۶-۳۴۵-۳۴۴-۳۴۳-۳۴۲-۳۴۱-۳۴۰-۳۳۹-۳۳۸-۳۳۷-۳۳۶-۳۳۵-۳۳۴-۳۳۳-۳۳۲-۳۳۱-۳۳۰-۳۲۹-۳۲۸-۳۲۷-۳۲۶-۳۲۵-۳۲۴-۳۲۳-۳۲۲-۳۲۱-۳۲۰-۳۱۹-۳۱۸-۳۱۷-۳۱۶-۳۱۵-۳۱۴-۳۱۳-۳۱۲-۳۱۱-۳۱۰-۳۰۹-۳۰۸-۳۰۷-۳۰۶-۳۰۵-۳۰۴-۳۰۳-۳۰۲-۳۰۱-۳۰۰-۲۹۹-۲۹۸-۲۹۷-۲۹۶-۲۹۵-۲۹۴-۲۹۳-۲۹۲-۲۹۱-۲۹۰-۲۸۹-۲۸۸-۲۸۷-۲۸۶-۲۸۵-۲۸۴-۲۸۳-۲۸۲-۲۸۱-۲۸۰-۲۷۹-۲۷۸-۲۷۷-۲۷۶-۲۷۵-۲۷۴-۲۷۳-۲۷۲-۲۷۱-۲۷۰-۲۶۹-۲۶۸-۲۶۷-۲۶۶-۲۶۵-۲۶۴-۲۶۳-۲۶۲-۲۶۱-۲۶۰-۲۵۹-۲۵۸-۲۵۷-۲۵۶-۲۵۵-۲۵۴-۲۵۳-۲۵۲-۲۵۱-۲۵۰-۲۴۹-۲۴۸-۲۴۷-۲۴۶-۲۴۵-۲۴۴-۲۴۳-۲۴۲-۲۴۱-۲۴۰-۲۳۹-۲۳۸-۲۳۷-۲۳۶-۲۳۵-۲۳۴-۲۳۳-۲۳۲-۲۳۱-۲۳۰-۲۲۹-۲۲۸-۲۲۷-۲۲۶-۲۲۵-۲۲۴-۲۲۳-۲۲۲-۲۲۱-۲۲۰-۲۱۹-۲۱۸-۲۱۷-۲۱۶-۲۱۵-۲۱۴-۲۱۳-۲۱۲-۲۱۱-۲۱۰-۲۰۹-۲۰۸-۲۰۷-۲۰۶-۲۰۵-۲۰۴-۲۰۳-۲۰۲-۲۰۱-۲۰۰-۱۹۹-۱۹۸-۱۹۷-۱۹۶-۱۹۵-۱۹۴-۱۹۳-۱۹۲-۱۹۱-۱۹۰-۱۸۹-۱۸۸-۱۸۷-۱۸۶-۱۸۵-۱۸۴-۱۸۳-۱۸۲-۱۸۱-۱۸۰-۱۷۹-۱۷۸-۱۷۷-۱۷۶-۱۷۵-۱۷۴-۱۷۳-۱۷۲-۱۷۱-۱۷۰-۱۶۹-۱۶۸-۱۶۷-۱۶۶-۱۶۵-۱۶۴-۱۶۳-۱۶۲-۱۶۱-۱۶۰-۱۵۹-۱۵۸-۱۵۷-۱۵۶-۱۵۵-۱۵۴-۱۵۳-۱۵۲-۱۵۱-۱۵۰-۱۴۹-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۶-۱۴۵-۱۴۴-۱۴۳-۱۴۲-۱۴۱-۱۴۰-۱۳۹-۱۳۸-۱۳۷-۱۳۶-۱۳۵-۱۳۴-۱۳۳-۱۳۲-۱۳۱-۱۳۰-۱۲۹-۱۲۸-۱۲۷-۱۲۶-۱۲۵-۱۲۴-۱۲۳-۱۲۲-۱۲۱-۱۲۰-۱۱۹-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۶-۱۱۵-۱۱۴-۱۱۳-۱۱۲-۱۱۱-۱۱۰-۱۰۹-۱۰۸-۱۰۷-۱۰۶-۱۰۵-۱۰۴-۱۰۳-۱۰۲-۱۰۱-۱۰۰-۹۹-۹۸-۹۷-۹۶-۹۵-۹۴-۹۳-۹۲-۹۱-۹۰-۸۹-۸۸-۸۷-۸۶-۸۵-۸۴-۸۳-۸۲-۸۱-۸۰-۷۹-۷۸-۷۷-۷۶-۷۵-۷۴-۷۳-۷۲-۷۱-۷۰-۶۹-۶۸-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴-۶۳-۶۲-۶۱-۶۰-۵۹-۵۸-۵۷-۵۶-۵۵-۵۴-۵۳-۵۲-۵۱-۵۰-۴۹-۴۸-۴۷-۴۶-۴۵-۴۴-۴۳-۴۲-۴۱-۴۰-۳۹-۳۸-۳۷-۳۶-۳۵-۳۴-۳۳-۳۲-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳-۲۲-۲۱-۲۰-۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱-۰

صاحب رای ۷۶۱-۷۶۰

ادب و ادب ۷۶۰-۷۵۹

علایم ۷۶۰-۷۵۹

تنهات ۷۶۰-۷۵۹

نظام ۷۶۰-۷۵۹

مکر و مکر ۷۶۰-۷۵۹

انجی ۷۶۰-۷۵۹

انفال ۷۶۰-۷۵۹

آرایله ۷۶۰-۷۵۹

مهر و مهر ۷۶۰-۷۵۹

سفال ۷۶۰-۷۵۹

اولد

نفسه ۷۶۹۰۶۱

و کوش و حوش صدای داد و کوش و اوای نای و تیر و لقمه کمان و زخمه سناست لطمه لری
 هر طرفدن حوارج جان سکار کسته مهار کاه جاشنی کیر خون و کور کفتار و کاه
 ناف سکا و آهوی تیر زقار اولوب ووز بکینه ووز مشاهد جان شاهد و حوش و
 سلع ترانه شغال و حوش کوش ایچون سر تا سر دیده و کوش ترا و لیسندی و سگ شیر نجلب
 شراب یاب ارب و غدا یلم تعلی ایله دفع مرض جوع اکتب ایدوب باز بکند پرواز
 و شاهین کردن فراز کاه یتر بر تاب و دعای سیمین کی عروج ایدوب سطرطیر
 آسمانه و کاه قضا ربانی و شاهاب آسمانی کی نزول ایدوب نیست چک خون فشانه
 رک سربان مرغاندن قصدا لیری **مشق** برون جیستند مرغان سبک خیز و خوت
 صید کرده چنک رایت در آمد چنک شاهین تاراج نه طوطی اندر بالانه تراج
 کین بکشدان یوزان بهر سو فرو بسته ره جستن بهر آهو و سیر تا زبان تیر آهنک
 فضا ی دشت برنجی شده تنک چون سیوان فتاک و هنر بران هتاک صحرای چیده
 و هوای پر زنده در بال اندیلر هایون فال بساط انبساط سکاری و دفتر بقدرج
 صحرای مرغاری طوطی ایدوب چیل و خدم و حواس و حشیه اجازت اضطر و یوب شاه علم
 ووز بر محرم زنجی آهسته جایت حرم با حرم دار السلطنه حرام اندیلر اتفاق اولد
 زمانه طوفان حرارت هوا و طبعان نایره کریمار میثابه ایدی کتب و تابا فایده
 حل و جدی تیر آسمانه بریان و غایت الهایدن حرمت و سرطاناته اضطر اید
 پیمان پیمان ایدی حرارت آتام بلحور دن حوش و طوطی محمود و عرو و نکات
 سموم و حرور دن روز و ستر مشیحور و لیسندی **مشق** آتش زده کسته کوه کانه
 تقیقه زمین و آسمان هم مرغان چمن خریه در شاخ در رفقه جزد کانه بسوخی
 هایون فال بخت رابه ایدی که جو هوا کورده کر خاک کوره آهنکو و روی
 زمین معدن آتش کی آشیانه سمندر او لیسند و نقل و حرکت خلاف برای مقصدا
 عقل و حکمدر و ظاهر خیام هایونه البجاد خنی دافع حرکت دکل ای و ز ثواب
 نه چاره و تدبیر ایدرس که بر زمان آسوده حاکم اولوب حضور اید و وعقایی
 مشرق آشیانه مغربه نزول اید چک بزنجی جانب مستقر جلال و تخم عز و اقبال
 رجوع اید و زنجیسته رای شاد چمن آجوب و طوق دها نلد و علو عن خاک بای
 شاهه صاحب ایدی **بیت** ای آفتاب کسود وای سایه خدای اوستکده سایه
 کسود او سایه های بنده کر که سایه لوی های آسای سلطانیه الخا امشدر

خون ۷۱۰

چنک ۱۶ قصد ۷۶۰

شیرین ۱۶

نفسه زهر ۱۶

حشیه ۷۱۰

خوام ۷۱۰

تف ۱۶ هوا ۷۱۰

خزیده ۷۱۰ تقصیده ۱۶

۱۶ ۷۱۰ گرمده ۱۶

حرارت ۷۱۰ ۷۱۰ للال ۱۶

جواهر ۷۱۰

سپهر ۷۱۰

از کتاب آفتاب حوادث ۷۰۳۶۹ . ۳۶۱ . ۳۶۰

شعله مشعل آفتاب چنان تابد نه باکلی وارد در **بیت** از تاب حوادث چه غم خورم
 چون سایبان لطف تو باشد پناه ما . اما ذات ساهی صفت بادشاه که حکم السلطان ظل الله
 خلق عالم سایه عدالت بناهد و خوش خلق و خرم در حرارت هوای که نور انواع
 ریخ و صد اعدا . اینجا عین صواب در که . سلامت هم آفاق در سلامت است . بنیند بو
 مقامه قریب بر کوه غریب بلورم که جوایز در همتی کی بلند . و هنر مند لوری تی کی عالی
 و اجمند در . سر تا پا حله حضرت ایلیم غیرت حسن طوطی کو یاد در . و رواج کل و رواج
 سنبلی ایلیم در **بیت** طوطی در . ریلین کلزاری ایچ کی تیا اندر . و جلا و چشمه
 ساری انهار کی رواند در . مرغان تجارتی طوطیان شیرین کلام در . و تدوان مرغ را
 طایوسان ناز در **بیت** طوطیلر اولور اندر . سکر خند و کویا . قمر لور اولور
 اندر . قمر چمن و زیبا . صواب اولور که عذرا نیت اولو صوبه منقطف اوله تاب لطف
 لب جوئی و کنار چمنه خرم و آسوده اوله و **بیت** بر لب جوئی نشین و کدر عمره بین
 این اشارت زیجهان کدرا نمار ایس . مما یون قال قولی خسته ایلیم و لطفه موجه
 اولوب طرفه العینده عبارسم سمنده حسن شکر ایلیم دامن کوه آستین اهل اقبال کی
 بوسه جای سقا دستمان قلدری . بر کوه بلند کوردی که قلعه همتی دروه آسمان کوش
 و سرخ سبز فای سپرز کار آفتابه یوردمش در **بیت** یو چلش دروه سی عیونق ایش
 و ارج چشمه و وجود سیده کرمش . کویا بر شیخ برو قار و بر زاهد تقوی شعار در که
 بر موجب و الحیال و آتای پای شای دامن نمکینه چکوب چشمه چشمه کرمانند نسل
 سرشتی دامن دیاره روان آتش . شاه کامکار مرکب براق ققاری برق و اربالای
 کوهسار یوردری . و اربهار کی کوه طراف ایدوب هر جان کوردی ناگهان بر فضا
 پیدا اولدی که مسافت میدان امل کی بی پایان . و بر عرصه بدیدار اولدی که فصاحت
 زمان از کی بی حد و بیکران . لطافت آب و هوایه مشابه مرغ ارجان . و زهت
 اشجار و بهجت ازهارده نمودار در روضه چنان و دایه عادیه بنات نباتیه شیر ایلیم
 آب و برمش و مساطه نامیه زلف ابراز ازهارنه شانه اعتدال ایلیم تات و برمش
 مرغان دوردی بخره اعضا انبشارند . کمان کوهه آفتاب حد ثانی طالع . کله آهو
 تا ناری مراغ سبز زارنده کشاد حد ثانی حوادث روز کاردن امن الحالد . صحن
 کلاردنده سلطان کل دیوان قدس . و سر و سر چار و صوبور القی شود و **بیت**
 و سطور مش . دیده بر کی چشم دلدار کی بر خواب طره سنبلی زلف کاد کی بر تاب

الیم فلک ۷۰۳۶۰

چنان نه ۷۰۳۶۰

و سبوه ۷۰۳۶۰

کبی سایه پیچیده آسپ تاب خورشید در اوده
و بر زمان سمن کی

اهل ۷۰۳۶۰ کوهی ۷۰۳۶۰

قته ۷۰۳۶۰

اطراف ۷۰۳۶۰ سوری ۷۰۳۶۰

لطافت ۷۰۳۶۰

غادیه ۷۰۳۶۰ رضوان ۷۰۳۶۰

عذار ۷۰۳۶۰

داود الحالی ۷۰۳۶۱ . الحان نه ۷۰۳۶۰

البال نه ۷۰۳۶۱ . ۷۰۳۶۰

قشرب ۷۰۳۶۱ . خیمه ۷۰۳۶۰

نوی ۷۰۳۶۰

امیر غل زبان حالید انلردن عهد و قرار اورد که ز بهار بنورایت و لطافت لری
ظلمت و کثافت مبدل قلیوب زایل طهارت و نظافت لری شود بجاست برله
آلوده امیه ل. انلردن اول عهد بنا شاعکل و سبیل و از هاد تازه و ریاحین
با کیزه دن عتری به تومیه ل. اول از هار نظیف دن عدا ای لطیف بنا اول اید و
در و نه معده لرنده هیولا ای بناقی دن خلعت صوره مستعاره منجم و لورده
دار الشفا حکمتده طروف سربویشند. دغا لال لیباس فیه شفا لکنا
خود فی یاد لشدن. چون خانه زینه معاوردت و کاشانه لرینه مر جعت فیکه ل
در بانلر تلقی اید و ب قرین شامه ایله جیب و داملرین بحسن و تفحص اید ل.
اگر عقد عهد معهوده مستلک اولوب دامن طهارت لرون الا شین بجاستدن پاک
طوبی و لا. اجازتد که حجره مستس و خانه موسس لرینه کیده ل. و اگر
عیانای الله تو بیتک مضمو نیدن که بیت دشت و فاد در کمر عهد کن. تاسوی
عهد سکن عهد کن. بجای از امتس اوله ل. و انلردن موجب نفرت و مورث کراحت
او لورده لجه احساس ایده ل. فی الحال بنیش زهار لورده تاد و بود وجود لوب
نایور اید ل. و اگر دریا نلر تافا اید و ب بر آلوده دامانه نول و و ره ل. و مشام
بای شاهه رایحه کریمه استنجام اید و ب کند و سی اذات بو حالی تفحص اید
و اول زینور بخت بر کشته سیاست کاهه کتوروب اول قتل دربان بعد سیاسا
ز بنورنه اید به فرمان ایدرتا و نوع دن بر فردخی بو جلیس حرکت امیه.
اجبارده کلشد که جمشید جهانداری اینی دربان و پاسیان و یقین حجاب
تواب و ترتیب تخت و مسند ای انلردن امشد. و هر روز مان و کرو و ملون
ایل مرته کاله ایرمشد. همانون قال چون خمسه رایلک بو کلامن استدی
طبع لطیفی انلرک اساسی مشاهده سه رعیت بیوروب اول درخت جاذبه توجه
ایدوب کندی بر زمان انلرک درگاه و سوکت و حشمت و قانون ملازمت
و اوضاع و اطوار و حرکات لرون عیاسا اندی بر جمع عرب کوردی که امر الهی فرمان
بردار و سیلمان و ارسمند هوا به سوار بیت جمله سی بر چراغه بر وانه. هر ی
خدمتده مردانه منازل مینعه و مواضع رفیعده قرار امشله. و اعدیه
لذیذ و اسریه با کیزه اختیارات امشله. هیچ برسی انبار جلسته ایذا و آزاده
قصدا من. و هر ی کندی و مرکزنده قرار ایدوب بر کار وادایره سندن طسیر

ذیل ۷۰۶

کلیوب ۷۰۶

مسقا خلعت ۷۰۶

اولورو ۷۰۶ زه ۷۰۶ صورت ۷۰۶
عسل مصقول خلعت کیوب بر لعاب
تازه و شراب خوش مزه میجیع

مستلک ۷۰۶

۷۰۶ بی زه ۷۰۶ پادشاه ۷۰۶

۷۰۶ بده ۷۰۶ بی زه ۷۰۶ بد ۷۰۶

بیت خوشتر از آن کوتاه دست . بزرگان خرد و بلند از نیست . نجسته لایه
 اییدی عجب که بوهامک نهادند سبقت مکنون این بر برینه ضرر از کورن لوباجی
 تیشتری وار . نرسدن عتیری نشسته و برین . با وجود هیت که بونلک هیاستند .
 بقیه و نمشد و نطف و ملا عیتدن عتیری نشسته کوسر غزل . اما آدمی زاده بو
 او صاف خلا فی مشاهد در . که اکثر با بعضی بعضه صد بار از او افراده
 بل که جمیع ایامدن بری برینه مقام ایز او اسقامده در **بیت** رهونک کز سرنا
 مری . بر خرد اند آدمی از آدمی . وزیر اییدی ای پک شاه خرده بین . وای
 شاه شاه روی زمین بوجا نور که نظر عبرتله منظور د طبیعت واحده او زده
 مقطع در . و نوع انسان طبایع مختلفه او زده مخلوق و مطبوعه در بونلک
 ترکیبده روح جسم لطیف و کیف نور ظلمت آینه . و نقد ملک و ملکیت
 و حاصل علوی و سفلی قالب قیلمرند . ریخته در . اول ایلدند که هر بر چون
 بر مشرب و طایفه بر مذهب و برلشد که . قد علم کل اناس مشربیم . بونلک عقول
 ملائکه دن بهر و برلش . و هم نفوس شیاطین دن حصه روزی قلمشده . تاهر
 کس که دست هسته جل متین عقلمه مستثبت اوله . و نقد کرمنا بی آدمه در جابنه
 ترقی قیله اول شخص که فرمان فسترد قنایه مطیع اوله غایت زدا لند در کتا
 بل هم اصلده محبوب قله **بیت** بهره از ملک هست نصیبی از دیو . ترک دیوی
 کز و بیکد رفیقیت ز ملک . و اکثر اناس متابعت نفس خنیه ایلد شقی و
 جنیت اولوب حرص و حسد و حقد و غضب و ظلم و ستم و غیبت و تینه و سایر
 اوضاع جنیه و اخلاق ذمیه به مظهر اولشدر **مشق** بی خبری چند ز خود
 بی خبر . عیب پسندیده بزعم هنر . دور شوند از دماغ نرسند . بار شوند
 هابون قال بومقال حکمت ماکد ز متنبه اولوب اییدی چون نظرات انسان
 و احوال نفس پستان بیان اند و ملک منوال او زده در . بنی آدمه صالح اولد که
 تدکیه نفس و تهذیب اخلاقه مستعمل اوله . باشد که اول واسطه ایلد و طو
 خو غوا رضال دند که منشأ اخلاق پسندیده در خلاص بولال **مصلح** دین
 میان کرم توان که کداری گیرند . سابقا کوشه شسته یستیشیدی که حضور وحدت
 و فراغت غزلده در . حالیا عین یقین لدم که اکثر اشخاص انسانه ایلد مصفا
 و مجاورت مارا فقی دن زبان کاد . و انکر کله مخالطت و معاشرت فحاطه حالت

بجای نرسند

خوارق

که ۷۰۶۹۰۵۶۰

۷۰۶۹۰۵۶۰

دوره ۷۰۶۰ ایذا ۷۰۶۰ ۷۰۶۹۰۵۶۰

مفطور ۷۰۶۰

۷۰۶۰ ۷۰۶۰

آدم ۷۰۶۰

۷۰۶۰ ۷۰۶۰

۷۰۶۰ ۷۰۶۰

۷۰۶۰ ۷۰۶۰

۷۰۶۰ ۷۰۶۰

۷۰۶۰ ۷۰۶۰

۷۰۶۰ ۷۰۶۰

اقفار ۱۰۸ قفار ۷۰۹

معنی ۷۰۹

خواهم ۷۰۹

۷۰۹

دانی ۷۰۹ خویی ۷۰۹

بهر ۷۰۹

خلوت ۷۰۹

۷۰۹

۷۰۹

۷۰۹

۷۰۹

۷۰۹

نزع و وحدن دشوار است بعضی حکایم را که کنج غار اختیار آید و با ماکن افکار
روزگار کج و مشلردنه مکر و معینه نظر اعتبار مشلردنه **مثنوی** قهر چه بگزیند
عاقبت زانکه در خلوت صفاهای دست **خلوت** چه به که ظلمتها بخلوت می گزیند
عاقلاً از غوغای خلوت پس مرد بلند همه لایق بود که قطع بخلوت آید ماسوائی خدا
و سراجی قلبین کند و دین خلی خلوت آید **فیکف** ما عددان **سفر** خلوتی هم
دور حج اگر چون کرد یاد خاکدان دهر را بیزد نیاید گردین **خجسته** رای
هائون فالک بوحال و قصد فراغت و اعتزال مشاهده اندای سیدی کر چه
زبان الهام نشان جناب پادشاه **کامیاب** دارا و لایعین صدق و محض صفا
فی الواقع صحبت سبب انستار خاطر و استیلا ی خواهر عزت موجب صحبت باطن
و ظاهر در **نیکم** بود مشلردنه **قطعه** ترائی که سب و روز که مجمع بود آن گوشه
نشینی که **نجم** نزود در **خجسته** دل نازک کل باشد جمع چون رفت از انجمن بگذرد
اما بعضی اکابر دین و ادب یقین بشرط صلاح حال مصاحب و قرین صحبت خلوتند
ترجیح و کثرتی وحدتن تفضیل **مشلردنه** خلوت از اعتبار آید نیز یاد
پوستین دهر دی آمدنی یاد و فی نفس الامر صحبت سبب اکسای فضایل و فاضل
و وسیله اقتباس آداب اماثل و افصل در **بیت** دست طلب از دامن صحبت
مکمل **شهاب** نشین کیم دیوانگی است و لایعینیه فی الاسلام حدیثی مضمونند
دخی معلوم اولان بود که فواید صحبت عواید عزتند نیز لایعینیه بی نوع انسانیه
اختیار کنج عزت و مصاحبت انبای جنسند **فراغت** که کیفیتا ایل مستور
در که قهرمان قدرت دبا فی جماعت افراد انسانی آملج بتر احتیاج آید و بستر
برسین بر جهند تا آخر **مجلس** آید فیه اول اجلند که کنی بونوع مد فی الطبع و لغ
اولشند **بسی** طالب اجتماع در و تدبیر معیشتری بی معاونت و مطاقت
محال و بقای شخصی و نوعی بر بی محالطت و مشارکت مستعد **ع** و تمیت انسان
لا انک در ان فضا که افراد انسانیه در بفرزند بر غذا و تربیت لباس و سکنی در
استبداد و افراد قصد ایلست اول **تکمیل** آن حداد و اروات تجارت تحصیل
اعمال ذرع و حصدا که مضر عدداستغال **آملک** کرک مقرر در که اول زمانه
آنکه **عند** میسر رکدر **جمع** اوقات تمام مهتاه صرف استه جمله سیزد کل
بعضی نک دخی **حشد** **کلم** **مصور** رکدر **کب** **کلم** **کشد** که هزار **مخضر** **کار**

و در کار کرد که بر شخص بر آن افطار ایلیه پس بر مقدمه ما تدن بر معلوم اولدی که
 تدن بر بقا افراد انسانی معاونه متوقفند و معاونت بی اجتماع محال و مظاهر
 بی مخالفت مستغذره پس عزلت زمره انسانی منافی حیات و زندگی اندر بل که مقوله
 محالات و قبیلہ مستعاندند که کویا لیسر احاطه رحمة بومعینه اشارت دهد که بریر پسندند
بیت بگر دامن جیتی و کار بساز که هیچ کار میر نشد به تنهایی هیاون فانی
 اسیدی ای و ز بر صافی صبر بیان اند و ملک معانی اگر چه که خلاصه علم حکمت و نقا و
 دانش و معرفتند لیکن خار طره بر خطور اید که بوطایفه محتاج لطافت و اجتماع اوجی
 البته اخلاق و مشارب مقتضی نزاع و بتاین مذاهب مقتضی انقطاع اولسه کرک
 زیرا که بعضی بعضی زور و قوت تسبیله یا مال و کنت تسبیله غالبند هر آینه
 غالب مغلوبه ریفه اطاعت حکم که طالب و اکثری حاصلات غیر حوزة تصرف
 کمور مکدر اندر و تعالی عورت نزاع و غلبه در و نزاع آخری انقطاع و غنا
 عاقبتی فسل در **بیت** نزاع ابحاث آتشی بر فزود که از تابست همه باشد بود
 و زرایدی ای شمشاد حکمت بنانه اندفاع اشکال نزاع و جدال میر و انجمن بر تدبیر
 قانون معین و مقرر در که هر فردی کند و حقیقه داهی و قانع قلبه و تصرف اعدا دن
 دست بقدری سته مانع اوله اول بدین سستادری و از آن مدداری رعایت قانون
 عدالت در که محافظه حاکم وسطدن عبارتند یعنی هرگز دایره اخلاق و شما
 و بحکم خیر الامور و وسطها اطراف مشتمل انواع رزایلند و تنگیم در میشل در **بیت**
 میان طرفین از صفات چندانی تفاوتست که از آفتاب تابشها پس اختیار وسط
 راست در جمیع بدان دلیل که خیر الامور و وسطها پادشاه اسیدی اول قانون سست
 که آتی ضبط و رعایت که افراد بی آدمدن ظلم و تعدی نایل و احوال المصلح عتید
 مایل اولدیکدن معنوم و نه حمله معلوم اولور و زرایدی اولی قانونیک معنی
 و اول تدبیرک مبتنی بر فرد کامل و مکمل و میوند که فرستک حضرت عزتند
 حکم کرین کانا مور اکبر و علماء دین رسول و پیغمبر دیرل قانون و امور و نواحی
 فی الحقیقه صابون دین معای و مناهج و مضط احوال عالم و معدل هواینی آدمدر
 چون اول پیغمبر و واضع قوانین شرع مظهر در دارالملک آخرت غریب است احضار
 قواعد دین و اصلاح مصالح مسلمین چون بر سائسضا بطد زاید در زیرا که اکثر
 خلایق کند و حال نه لایق امور دن فافل و متابعت هوا و مطاوع نفس عیای

کاری ساز ۷۰۰

مقتضی ۷۰۰ مقتضی ۷۰۰

تاپ آه ۷۰۰ تاپ و تپ ۷۰۰

بیلدر ۷۰۰ حق ۷۰۰

مور زه ۷۰۰

که ۷۰۰

بیوریلوب ۷۰۰ بیوره ۷۰۰

مالدر

لاجرم بونلك ميانند بر حاكم قاهر مهم ولا زمدرد كه قواعد امر و نهى بغيري كه شمع
 مطهر دن عبارتند ز محافظت ايدوب قانون سياسيتي كايينفي رعايت قبله تام فرق
 ملت افسرد وليتله سر فزان وهم لباس سلطنت ايكهم صرا از اعزاز و شرف عتيله مطر از او
 كه الملك والبشرق نوآمان **بيت** نزد خردشايي و بغيري چون دوتكنر انديك
 انكشيري بومعيند بوير مشلور **بيت** هم ز شرع ملك از جمدي دارد هم
 ملك ز شرع سر بلندي دارد همايون فال ابدى اول حاكم كه واضع شرعيد ز صكر
 انك وجودي كابدرد نه حالت او زده ضبط ملك و ملكنده نه خصلت او ز اولي
 لازمردر خمسته ناي ابدى حاكم مزبور لازمردر قواعد سياسيه واقف و در قايق
 عدالت عارف اولاد و اولاد و لست صدر دن والد و مملكت شرف انشالده اولور
بيت سلطنت عدليه اولور بايداز كار عالم عدليه بود قرا كه ترتيب ريت
 انسانه تميز كامي و تقدير مقادير اشرف واعيان و قوف شامل اولوب بلكه كنج
 طايفه تقويت و تربيت ايدوب اندر و كلمه مخالطت و معاشرت اتمك مناسبدر
 و بجه كروي معنور و مغلوب قلوب مصاحبت نرند ز مجانبت كوستر يك فرض و نوا
 زير كه ملا زمان عتبه سلطنت دن از كسه اولور كه كم عوديت سلطاني ميان جان
 چگون سعادت دنيا بخت عقياي بلا شاهه سعي اليه بلكه اكثر بونك رعايت
 قاعده ملازمند ز غايت و غرضي جلب ملاذ و منافع ياسب مضار و مكاره در
 و ولي نعمه بيك مضرت مرتب اولور يره كند و بنفست بر مفعف تصور است
 هزار بار كند و بجانبي باجمدر **شعر** لا فتران كن تو غريزي شوند جهنده
 كه بچيزي رسند جو الملك مدا حالي حرص و طمع او زده دزد بكن كه بعضي ناك
 سينه سنده بعض اخره كينه اولور و اول طايفه به كه آستانه سلطنت دن الملك
 فزايدي بويكوه عوايدند ز نريك اوله ز شك ايدو چون مابين بوند محمد
 بنيا اوله انواع آزار و انا و اضا و عداوت و بعضا ظهور ايد و بنا انواع حمل اليه
 قضاياي كاذبه في صورت صدقه كوسته لر و امور باطله غير واقعه مفرض
 واقع و حقه عرض ايدو چون بلا شاه حليه احتياط دن عاقل اولو و كلام
 ارباب غرضي سمع قبول اليه اصفا ايدوب تفرس احوال و تفرس اوضاع و افلاك
 متكاسل اولو سر رسته اختلاف بر مبه نه ارتفاع و استقلال بونك كه باران
 دوصد سال فرو نشاند **مشوي** منه كوين قول صاحب غرض كه از كينه در سينه

و. b. many. و. b. mg. ع
 الدين

و و واجد و. b. و. b. بلكه

و اكثرناك و. b. و. b. و. b. و. b.

و. b. و. b. و. b. و. b. و. b.

و. b. و. b. و. b. و. b.

و. b. و. b. و. b. و. b. و. b.

و. b. و. b. و. b. و. b.

و. b. و. b. و. b. و. b. و. b.

و. b. و. b. و. b. و. b.

دارد در حق هم در زند عالمی دردی. بر ایشان کند عالمی دردی. اما باکشان چون
 بسیار پول و هوسمند. و آگاه حیر و خردمند اولوب غور متاعه مشهور فکر کرده و
 و کلیات و جزئیات قوت ذهن و فو در کله احاطه و شمول قصد ایلمه و فروغ
 داسنی طلوع دروعد از امتیاز و یروپ استماع کذب صریح و اصفا افک مراحل
 احراز قیده هم دینک بنای سلطنتی رخنه خلل از امین. و هم عمیق فایز دولت
 بخات و درجات علین اولم **مشق** هر که درین بنی یاد کرد. خانه فردای خود
 آنرا کرد. دادگری شرط بجا نداشت. دولت باقی ز کم از ارسیت. هر یک شاه و
 آگاه که اساس سلطنت قواعد حکمت و قانون عدالت او را در طرح اندیش. مواظ
 علما. و نضایح حکما بنیاد امور بنی نهاده. هم مملکتی معوز و ابادان و هم
 رعیتی خوش دل و شادان اولوب حق انک ثنانه رطب اللسان. و آخرت و جزای
 رضای حاکمان اولم. بنیه کم رای اعظم دایستیم هندی که بنای سلطنت بنید بای
 برهنک قواعد یضقی او را در مبتنی قبولت اندن سلاطینه لایق آیین و اطوار
 تحقیق انستدی. لاجرم مدت مدیده کامکار و کامران بقده. روزگار کوزی
 چون فضای غرور در سوری سرور و انتقال اندی نام نیک و ذکری جلیل باید کار قلن
 کندی **بیت** جهان غوغا زری برآید بچونند. سکا اولد قوای یلا بچونند.
بیت هر چند فکر میکنم از هر چه در جهان. نام نیکوست حاصل انام آدی هایلن
 فال چون رای دایستیم و بد بای حکیم خیرین انستدی. غنچه تاز یکی که هشام سرور
 تنیم تنیم صبلان بستم آید. چمن فرح و بساط نشاطه سگفته و خند اولوب
 ایستدی. ای غنچه رای مدت مدید و عهد بعید در که سودای تقصیه برهن رای
 سودای دلده ممتن. و انلک خیالات مقالای و ملاقاتی خلوتخانه ضمیر مد
 جای کبر اولمشد **مصراع** عمریست که سودای سر زلف تو دارم. چند آنکه رسم
 نفیخته سعی بلوغ. و هر چند که کیفیت احوال ان استفسار در جهل بی دریغ اندم
 اول قصه دت بر حصه بولیدم. و اول خیر دت بر اثر بلیدم **بیت** بایچه کس نشانی
 زان دلستان ندیدم. یا من خیر ندایم یا اوشان ندارد. و اول نماند الی
 هذا الان منتظر و حیران ایدم که انلک نام و نشانی کیمک دهاندن گوش هوشم آید
 و پیوسته دیده برصدی شاه راه انظار آید. قویب نکران ایدم که بر حالک جالی
 نه جانیدن یوز کوه **شعر** کوسن برآواند ارم مرده زان لب بکاست

بوزند ۷۰۰۶۰

بسیار ۳۴۰ مشهور ۷۰۰۶۰

راستند ۷۰۰۶۰۷۲۱

خانه ۴۷۰ خانه ۷۰۰۶۰

کلاه دل ۷۰۰۶۰

۷۰۰۶۰ ۷۰۰۶۰ ۷۰۰۶۰

قوی ۷۰۰۶۰

اول ۷۰۰۶۰ ۷۰۰۶۰ ۷۰۰۶۰

کلاه ۷۰۰۶۰ ۷۰۰۶۰ ۷۰۰۶۰

دلستان ۷۰۰۶۰ ۷۰۰۶۰ ۷۰۰۶۰

دیده بر راهست یارب پر نمودید اذکوه. حال اجد الله معک معلوم اولدی که وزیر بزرگوار
 بر احوال دین جزدار و پور موزون واقفا سر را پیش **مصلح** محمد نام خدا هم حمد **بیت**
 آخر دم بآرزوی خویشتر رسید. آنچه از خدای منطبدیم بمن رسید. امتیازیم
 که نیک توفیق بی معاللات رای برهمندن بهر منداید سن. و منت دارم که اول
 فکاید نصیحت و فراید بندی کرد ز خانه بند. و کوش از خانه پیونداید سن تا سکا
 بو واسطه ایله آله حقوق نفعت حاصل اولم. و اول مواظ و نصیاح استماع علیه
 بر دزدن خجی رعیتیه انواع فراید و منافع حاصل اولم. و کلام که آنک بجزد نکلی سبب
 اداد سکر نفعت. و استماع خاص و عامه فایده تمام و منفعت بی نهایت اولم.
 ظاهر در که میتمن و مبتکر اولسه کرک **قطعه** زبان خرمند دروشن روان. کلید
 در کج حکمت بود در کج بکشا و نمدی بار. که او را عباد نصیحت بود. نصیحت
 بدان وجه گویا ملوک. که در وی مصالح رعیت بود **افغان داستان دایشلیم**
 و وزیر و روشن میر راست تدبیر زبان نصیحت و دهان با غفلت احوال رای برهمن
 تقریر شروع اید و بایستی **شعر** ای شهریار دهر و شوش شاه روزگار او سنگد
 سایه کسرت اولم لطف کرد کار. اجرام رای بخت بکام و فک غلام. دولت مطیع
 حکم اولم روزگار دیار. طوطیان سکرستان حکایات و دوستان تران بوستان
 رو آیدن کوش هوشمه بستدی که معظم بلاد سوارده **هند** که خال چهره ممالک در بر
 بیدار بخت و فیروز و روز. و رای جهان آرای رعیت نواز و مظالم سوز و آریک
 که گردن عروس سلطنت حلیه بدل و معد لای ایه آراسته و چهره خنده مملکت
 کلکونه حکم و سیاستله پیراسته ایدی. صفی جهان مصقله عدل و رادیه زنگار
 ظلم و بیداد برن زدوده. قلستدی. و کافه بجهانیان ظل طلیل رحمت و معد لسته
 آسوده اولستدی **شعر** بنور عدل اطراف جهان را کرد نورانی. علی از عدل و روشن
 کرد دایره جهانیانی. اول بکشاهه رای دایشلیم در لریدی. انلرک لغزند **بلک**
 عظیم دیکد. بر بزرگوار ایدی که قلعه سپهر زنگار بسو درجه و رفعت
 مدار ایه قله کوه شکوه و عظمت و وقار و تمیزی. و غایت علو و عظمت و نهایت
 غلوسها امتد ز معالی امور و عظیم مقامدن غیره التفات امر دیر هزار
 قلاده پیل و مانی و ارایدی که قبل برهه انلرک سطوت و وصولته نسبت بر بشیه
 ناتوان ایدی و عدد مردان کارزار و دیوان کارکار از حد و سبکوان ایدی.

و آنچه

واصل

استماعی

نظم

رای علقه

پدای حکم

و

مجلسه

معدنی

گوده

میل و

پشته

و حشمت موفوری و مملکت معموری و رعیت سروری و اربوری **ع** ایچده شاهان هم دارند
 نوشتها داری. بواسطه عظمایله رعایا بینند کند و بنفسه فضل نصیب ایلری
 و غور کار احوال دیار با آذات مطلع اولدی یلدری **بیت** دست رعیت رعیت
 مداد. کار رعیت بر رعیت سپارد. چون چهره ملک حلیه عدل و سیاستله حالی و ساحه
 ایالتی اعدای دولت و مدعیان و لایقندن خالی یلدری. فراغت خاطر ایلده مردم برنمیشد
 عشرده خرم اولوب کامکار و کامیاب روز کار کجور و دردی. و هواری مجلس معارف
 یار و عوارف نثارنده ندمای حکمت شهادت و حکما. فضیلت استهوار حاضر اولور ایکی
 و محفل لطایف مینه کلمات و ذبور ایلده مناقب مکارم مصطفیله زینت و یوردی برکون
 مسند عزت و اوردوب جشن بلا شاهنه آراسه قیلدی. و اغایی و عوایدین یل امان
 و نصایب نثارمائی حاصل یلکوبن سواقی جاریات و جواری ساقیاندن کام دل مداد
 وقت آلدی **مشق** مهیا اولدی برنم حشر وانه. چالندی هر طرف و چنگ و چغانه.
 کوشن ساعدن و زین قدحدن. سماط برنم دوزدی که کسانه. شاه کردن و فراز
 چون زخمه ساز و لغم مطربان خوش آواز دن استیقای آنداز آلدی. استماع رستان
 حکمت اهتر آلدی. و چون نیشای خسار و نکیزمه دویان زهره جبیندن فراغت
 قلدی. مشاهد جلات کلام نصیحت انجامة رعیت یوردی **بیت** عذای روح
 حیوانی یلدری. سماط برنم رفخانی چکلدی. و حکمای بزرگوار و ندمای فضایل دناار
 تفصیل محاسن اوصاف. و احاسن اخلاق استفسا و استطاق ایدوب. کوشن هوش
 جواهر ابدار و کلمات حکمت نثار ایلکه نمودارد رتاهوار و در مقرر طومشت قلد.
ع سخن درست تعلو بکوشنه دارد. بن اندر دهر یی صفات حمیده دن بر صفت
 خصال ستوده دن بر خصلت تعریف و توصیف قلدی. تا بحکم الکلام بحر الکلام.
 بر حسب اقتضا حلق و مقام جوار کلام میدان خود و کومه حرام ایدوب حرام سخن
 بویاید و برنم خوان اولدی **سحر** بر شبنم عجمه ابداعیان کن ویکون. حدیث ذلف
 تو میرفت الحدیث سخن. آخر اقاویل حکما و نیجه آرای ندمای حکمت انما بونک
 او ذریه بحر اولدی که اشرف اخلاق و اجمل اوصاف صفت خود در. زیرا که وجود
 نیه نهایی تجلده موجوداته و اصل و کرم بی حد و غایتی مجموع مخلوقات شامل و حاصلد
 و صاحب بنوت کبری بویور مسد که خود بر نهال طوبی نثار ایلد که چمن حشده تمیش
 و چمن جویا کورده سوزنا بولمسد. استخار شجره فی الجنة **شعر** ریش اولکسه

مطلع
 رعایت ۸۰۰۰
 رعایت ۸۰۰۰
 رعایت ۸۰۰۰
 رعایت ۸۰۰۰

یادشاهانه
 اورور
 و داد

۷۰۶۸
 ۷۰۶۸

۷۰۶۸
 ۷۰۶۸

اولد انعلم اولدن شوقلدر
 اولد انعلم اولدن شوقلدر

دوزخون

۷۰۶۸
 ۷۰۶۸

دنگار

خیر البشر در سخاوت جنت ابرو بر بخردند. و حدیث بنوید که البته دارا لایحه **مشو**
 مایه توفیق کرد در کرم. کج نعتی ترک درم در درم. کج رواند نور ریسک نشان
 کج روان بذل رواند در روان. نای چون بو مسئله به واقف اولدی عرق جود جلی
 واروق اصلی سی حرکت کلوب پیورری. تاد کج کر نایه فی آخرت خاصه عامه صلوات
 انعام اذیلر و شهره و غریبی بصب تمام ایله غنی. و فقیر و محتاج عطا علم ایله
 اینای حبیبی مستغنی قلیدیل **شعر** زار کفش بشد روان وطره باران جود شست
 رخ احتیاج از وبق روزگار. اول کون تمام آفتاب تابان کی ز افشالتی و بخت
 تازه و دولت جوان کی کامالتی اندی. تا اول زمان که سمنغ ز تن جناح خاوران
 عزم آشیانه قیروان اید و ب غراب سب سیاه چهر بال الخلی اطراف حاکمانه سایلیک
 اندی **شعر** کونک بیامد سی طولدی سب اولدی. افترله شفق لب رلب اولدی
 پادشاه سرفراغی بالین استراحت قودی و خیل خواب سیاه حواس و قوای
 دماغه بشنودن فیکدی **مشق** صنوب ساعرا نینه ساعرا خواب ایدب ترکلا
 اولک سیوان. کلستان مثالی قیلدی سیران. ریاض خیاله قالدی حیران
 نسیبند خیال عالم مثاله بوضو فی تصویر اندی که بر پیوزانی همت صلاح سیم
 پیدایا. و علامت کرامت ناصیه سنده هویدا اندی کلدی و رایه نشا اید و پایدی
 بو کون حسبه لله مبالغه مبالغ نفقه اندک. و طلبا المرصاة بر خزینه کر نایه صد
 قیلک. امدی علی الصبح که نسوار میدان آسمان تو سن خنک کردونه سوار
 اوله. سندخی قدم عزیمی رکاب سمند دوله قیوب جانب شرقی دار السلطنة
 توجه ایله که خزینه رایگان. و کجینه شایکانه اله کورسک کرک. و اول کجینه
 اقتدار ایله پای مباحاتی فرق و قدانه. و سر مفاخری ز روه آسمانه یوسک
 کرک. رای چون مرجان عالم غیب ز یویشا ریاشته دی حجاب خواب و پرده
 غفلت بحر و بصیرتند ز خیال کج و مرده بوسنی سیخ ایله شد اولوب زیات
 حالیه بویستی انشلا ایلدی **بیت** خیال کجی بیند چراغیم نسیم دوی اید نا
 و شرط طهارتی رعایت ایدوب قاعده شریعتی اودره مراسم عبادت و لوازم
 سکر و لغوی قامت اندی. تا اول وقت که کج قدرت مفتاح مشیت ایله
 قفل خزانه آچدی و دست زافشان خزن فلک ز نفوذ باجی زیور دامن شعاع
 صاحبی **شعر** بامدادان بر صبح سیم اندود. از در کج قفل زربک شود.

همان ۷۰۲

عطای ۷۰۲

جنسک

خط ۷۰۲

ساقی ۷۰۲ - دماغه ۷۰۲

که سبت ۷۰۲

وید ۷۰۲

دیکانه ۷۰۲ « p. » d'ivo. کجینه ۷۰۲

شبه کندی ۷۰۲ ۷۰۲ sent ۷۰۲

انشاء

و ۷۰۲ ۷۰۲

و آفتاب ۷۰۲

شاه امر ای دی بر سمندره واد و یلار قناری زین زرد و لکام پر کریمه احضار اندلین
 طالع میون. و طایرها یون ایله سواد و لوب مشرق صوبه متوجه اولدی **نظم**
 دولت و اقبال انوکله رکاب اندر کاب. نصرت و تاید انوکله عنان اندر عنان
 چون جد و دگر اندر عرصه مهر و بینا بانه بدی. هر چانه نظر مالوب مقصود **معمود**
 جز طلبا بدی. بوانشک ناکاه بر کوه بر شکوه کوزدی که کند نظر عقده کمر آهنگ
 بجای و از آن. و زردیان هوا گوشه بام رفته بتریزی **بیت** اولمشیدی سماء
 همسایه. منزل و وجه زد و سی پایم. دامن کوه در بر غار تارلیک کوزدی.
 بر پرورش همید بر بارده او تورمش و یار غار کی صحت اعیان در زود کوشش
شعر با خبر وی خبر هر چه هست. سوخته و سلخته با هر که هست. چون نظر
 بلا شاه اول عارف آگاهه راست کلدی. قلبی صاحبته نایب و خاطر ای
 مجاسته طالب اولدی. پیر صافی صبر چون شاه جهانگیری کوزدی صفحه
 چهره صبرند ز نفس مایه الضیاء و قیوب زبان نیان ایله بدی **شعر** ای ترا
 سلطنت عالم جان داده خدای. منزلت است دل و دیده فرود ای و درای.
 شاهان اگر چه کلبه احزان در دستان قصر ز کار مقابله سنده محرق. و کج زاویه
 محنت در کان ایوان کردن مدار شهر یار کامکار نظر ام خضر در قاف **مصرع**
 قدی بر سمندره معهود عادت. بلا شاه لوطی فقرایه نظر رحمت ایدب گوشه
 نشیناری دم و دم ایله تراخت ایده کمشلوز. و آتی تهمه اخلاق حمیده.
 و اوصاف پسند. در حد امثال در **بیت** نظر کردن بدر ویش منافی بزرگی
 سلیمان با چنان خیمت نظرها کرد یا موزی. دایب سلیم کلام در ویشی سبع رضایله
 اصفا ایدوب بر کیندن بیک اولدی. در ویش خیر اندیشک انفا من میار کینله
 استینا سواد ایدب استمد همت قیلدی **بیت** شلک کرا خرا و لسه در تاباهی
 دعا درینه وارد راحی حاجی. استیفا مصاحبت ز صکره عزیمت مراجعت اید شک
 مجاور غار زبان عتد ارایله ایددی **بیت** از دست من کد ایناید. ممان چون
 نوبل شاهی. اما محضر بر یاد کارم وارد که طریق اریله بدرمدن اشغال
 امشد در خاک پای شاهه نثار ایلیم. اول بر کج نامه در و مضمون بود که بو
 غارت کز اندر برد فینه کرامتیه وارد که نمود جواهری بیکر اندر. و
 کجینه سنا یکان وارد که عجایب و غرایبی بی پایان چون بر حسب **شعر** تمام

کوه

عازندن. ۷۰۴

کمرگاهند. ۷۰۴

منازل. ۷۰۴

زحمت. ۷۰۴

از هر چه. ۷۰۴

صغیر. ۷۰۴

نظر. ۷۰۴

پسندیده. ۷۰۴

مورش. ۷۰۴

نیت

مهمانی. ۷۰۴

مضمونی. ۷۰۴

و. ۷۰۴

و. ۷۰۴

کج اما دست کردانی. از و تا وانی و دیگرانی. کج فراغتند القناعه کتر لا یفنی به
 قان اولدم. و سود و زیان روز کارم بخون کج قناعه ندن که بازار تو کلدن اند
 و لبح الوقت بر نقد ریو قدر. سرمایه قلدن انک تحصیله طالب و طینه راغب اولدم
بیت جو بودم بهر جان را یسندن. الم بودم جهان آلا یسندن. اگر خسر و کسود
 کشای پراشتا تکریم ایله کج دوفینه کج روشن قیلدر. و بیوره لریا رکاب سعادت
 انقباب جست و جوید و بعرایس نفایس جواهرن و اهر که هنوز مهر بکا دتلری ایله
 منصفه خن انده غامره جلوه ویره لرد و رد کلدن. و ابستیم بر کلام جواهر انضامی
 استماع ایلیک و اقصه شیانیه یلا اندولب. هذا تاویل روای قد جعلنا استیضحا
 معلومی و جبر میر آینه نظریه منعکس اولدی. و قصه پیوریانی و بشارت کج
 شایگان نفیر و قطیر پر روشن حمیره تقریر ایدی. درویش لیدی اگر چه بو مختصر
 باد شاهک علوهفته و شها مته نظر محقر در. اما بونواله چون عالمی عین حواله
 شرف حسن قبول ازانی بویور من کرک **ع** کا بجه آیدن عیب بی عیبست. رای ایدی
 تا اطراف غاری حفر مشغول اولدیلر. و از رنجه راه کجه ظرف بول تمام مخزن و از
 مدفن فی نظرها این کتور دیل **نظم** بجه تاج پر کهر شاه وار. بجه یاده خاتم و
 کوشوار. بجه درج سیمین و صندوق زر. ایچی در ویا قوت و لعل و کهر. آوانی
 زدن و سیمین ظرف. بونوعه تحفیله براول غادر شرف. شاه بویور دی صندوق
 درجک قفلین کیدر دیلر بجنده کیدر زر غدر غریبی و جواهرن و اهری تحف و عجا
 غرایبی تماشا قیلدی. و انک میاننده بر صندوق مرصع کوردی اطراف و
 جواهری محکم بند اولمش. و پولاد زر بکار دزن بر قفل روی کردار اکا پیوند اولمش
 اول قفلک استحکامی بر مثابه ده در که زبان هر مفتاح بیانی معانی فتح البایند.
 لال و ذهن هر حال اسکا حل عقید و اغلاقده بر کلال. اول قدر که نقص اندیلر
 انک کلید نک دینر لیدلر. و کشا دندن جبر الیدیلر. رای اول عقدی حل. و اول
 مشکلی منحل قلعه رغبت تمام. و صندوق و درجه و مدرج اولان تحفه نک مشا
 سینه شغف ما کلام کو ستر و تب بویور دی. تا آهنگران چاپک دست تدبیر دست
 ایله اول قفل شکست اندیلر صندوق و اچیلوب اچنده بر حقه درج استنک حقیقه
 ماه کی بغایت مکلف و مصنع شاه بویور دی تلحقه نظریه کتور دیلر دست مبارکله
 اچوب اچنده بر باره حریر سفید کوردی که ظهر نه بر قیاح سطر یا ز مشرق قلم بر ایند

کجینه ۷۲۰
 تو کلدن اندن ۷۲۰
 بر نقد ریو قدر ۷۲۰
 کجی ۷۲۰
 بر تو ۷۲۰
 بر زواهر ۷۲۰
 شایگان بی ۷۲۱
 بر همت و ۷۲۱
 بو کتور ۷۲۱
 و طرف ۷۲۱
 کتور و غرور ۷۲۱
 بیان ۷۲۱
 ایتدی ۷۲۱
 خبر دار اولد ۷۲۱
 مال کلام ۷۲۱
 کو ماه ۷۲۱
 تا حقه ۷۲۱

آیا بونه در ۷۰۲

و ابیستم محمداً اولدی که آیا بودند بعضی ایدی صاحب کجک اسید و بعضی در کج
 ایدی که بوجک طلسمید و چون مقالات را باب البای بویاید سرحد اطباء
 بیستدی شاه ایدی بوجک او قوتی کرک که حجاب را سیاب مرتفع اولد و لباس
 التباس منحل اولد حصا مجلسدن قاعد خط مزبوره واقعه بر کسه بولمیع
 بالظروده بر تختک طلیته که بر حروفک مضمونه و قوف که موقوف ایدی
 شتاب ندیلر تابصیکم ماهر و ن که قرات و کتاب خط میردن خط وافی و ارایک
 خیر الکر و حکم عالی مرفی صد و بولوب بایه صد و رای بر حاضر قلدر و ابیستم
 تقدیم مراسم کریم و تعظیم دین صکره ایدی ای حکیم قصد یعدن همان عرض بود که
 بومکتوبک مضمون عبارت ظاهر یله بیان و بومستورک مکون کالسمی فی وسط
 الفار عیان ایدیه **ع** باشد که ازین شیخ حرف مرادی حکیم اول صحیفه و
 نظر استیغایه کتوب تامل مستوفی دین صکره ایدی و بر مکتوب که انواع نوا
 ایله مستون و بر کج نامه در که اصناف فراید بوند مخزن و در محصل مضمونی
 اولد که بن کوششک جهات ایدم بونقود بسیار و جواهر بشیادی رای معظم
 و بلا شاه اعظم ابیستم هندی اجوز و رعیت قسشد و واهام الهی ایلد و دینه
 نصیبه خزینه سی و اخفین بلمسوز تا که چون بوجک برجه ظفر بولوب و بومصیت
 نامه به نظر اقله متنبه اوله که ن د و کهر زنیفه اولم و خلاف عقل صحید و
 و دولت دنیا به سنیفه اولم مقتضای جهل صرید و زیراکه بومرتع مستعد
 که هر کون فرسوده دست آزد و و بر پوزال غدار در که هر کجه مخویه شوهر دیگر
مشق دولت دنیا که غنا کند با که وفا کرد که با ما کند مغر و فانیست دین
 استخوان بوی امان نیست درین خاکدان اما بر وصیت نامه در که فی الحقیقه کار
 نامه بنای سلطنت و دستور العمل اساس نظام مملکت و اگر اول پادشاه عاقل
 سواخ امور و مصالح جمهورده بومصایا ایله عامل اولد تا انقراض اعصاب و
 ادوار صدای دیدیه اقبال و دافرونی باقی و پایدار قله **شعر** و صایای شوکی
 طوب یاد کار دیر سگ کا و ل و د و لک باید اید اسعد الملک من بی بالعدل
 ز که و استند الیه من باقی بعده و هر چه اید که بومصایای که اوز دورت قاعده
 مستعد منظور نظر اعتبار قلیوب امور سلطنته اکل عامل اولیه سینه
 نای و لوی عواصف کتب ایله متزلزل و لاجاله روی عروس اقبالی حجاب دیاره

نسخه که ... آکا ۷۰۲

سیر اعلامیه ۲

ازین خط ۷۰۲

مصول ۷۰۲

جهاندارم ۷۰۲

آقا بوبر ۷۰۲

بیست ۷۰۲

اولا ۷۰۲

مخول اولوب دوز و زمراب جاه و جلای متدی و متیز اولم **اقلی نصیحت**
 بود که ملازمان آستانه سعادتند هر کجی که افسر سعادت یله سر فران ایله انک
 حقیقه غیر کلام نفاق انجمن استماع ذلت استماع و احتراز ایله ریا هر کجی
 مقرب سلطان اولم البته محسود افران اولور و حضور چون اساس عنایت سلطان
 اولم حقیقه محکم کوره لاجرم لطایف الحیل ایله نقص بنای حرمتنه و هدم بنیان
 و بینه قصد ایله و خلاص و اختصار صورتده کلمات بکیر و فرینده ایله غایب
 حسد امن عند انفسهم جواهر حسنان ریشه سیاه نظم یدوب بارشاهی انک
 حقیقه متغیر فیکله و انک فتننده انک مقاصد حاصل اولوب مراد فاسد لری
 و اصل اولم **بیت** مشغول هر کس و بشوخی من کار باب غرض راست بهر باب محنت
ایکینجی نصیحت اولد که بحالست غلام و غمازدن تمام احتراز اولم و بونرفشته انکیز و
 و عاقبت لری بغایت و چیم در چون بر شخصی بوصفت ایله متصف کوره لاند که نه
 الحال آتس سعادت بن آب شمشیر سیاستله سوبه کوره و خاشاک وجودن آتس اهلاک
 ایله کوی بوند تادورد وجود یله عرصه جهان تیره و دید و جهان بان خیره اولمیه
 آتس را کسوف خلق از ان جز بکشتن علاج نوان کرد **اچینجی نصیحت** اولد که
 ارکان دولت و اعیان مملکت ایله شرط موافقتی مرغی طبعه که معظمت امور و اهمیات
 مهمان در دوستان یکدل معا و نیکو حاصل اولور و مصالحان یک جهت مظاهر یله
 مستی بولور **ع** اری با نفاق جهان نمیتوان گرفت الفسخ معی کوفاق نوان **درینجی**
وصیت لطف و مملو دشمنه مغرور اولمیه و هر چند که عدد و دن محبت و مسکن
 مشاهده ایله شرط حرم و احتیاطی مرغی طوبی انک دعوی و دزد و از عای
 اتحادنه که عنقا کبی نه مکان و کیمیا کبی نه امکان در زلفها اعتماد و اعتقاد ائمه
 که دشمن هیچ و جمیل دوست اولم و عدد و دن جهت صداقت کلز **مشوری** از دشمن
 خشک و پرهیز چون هین خشک از آتش تیز کارش بچول جود دنیا بد خوش
 خوش و حیل بکساید **بشینجی نصیحت** اولد که چون نفقه مرادی الف جهیده کفه
 کوره محافظه سنده نه او و نکاسل کوسرمیه و غفلت سبب یله ضایع قلوب بالبدن
 کیدر کسکه تدارک ایله له کومر و ندامت و ملامت فایده و برز **بیت** بناید
 یکف یورفته زینست اگر چه بدندان گری بشت دست **السیجی نصیحت** اولد که
 جمیع اموره خفت و شتابدن تحرز و اجتناب ایدوب جانب تأمل و تأنیه میل ایله

مستقر ۷۰۲

تقریبیله ۷۲

انکیز ۷۲ و دکنین ۷۵

احتراز اوزره ۷۲ اوزدین ۷

سیاقین ۷۵

فغان ۷۲

خلق ۷۲

مقامت ظهور ۷۵
دشمنده اوقات شتاب ۷۵
مهمات که دوستان ۷۵

دوست ۷۵

که تعجیلک ۷۰۲

لیم در
و جنگ بوند

مفر فی غایت حق و صبر و تحمل منقته نهایت یوقدر **سفر** مکر در می که داری
شتاب ز راه تا فی عنان بر متاب که ناکوده که میتوان کرد روز جو شد کرد
آنکه ملاحت چه سود **بدیخی وصیت** اولدر که هر حاله عنان بدیخی الدن تومیه
اکولعد انفا قبله اکا قصد ایده لوالدر دن بریده مدار او اظهار اخلاص الیه اولوطه
خلاص مقصودیه فی الحال اکا اقدام ایده و بحکم الحرب حدعه انلک بنای مکر فی
بتر تدبیر الیه زیروز بر الیه که عقال یستلوه **بیت** از دام مکر خیم عیلت توان
گر عیلت قد یصلح الحدید کما قبل یلحدید **سکرخی وصیت** اولدر که کین از باب کینت
امین و یلوب عشق آمد و تظفرتیه باور فیکه که نهال کینه دن مین سینه ده نشو
غالبو لشرا اولم برار و ضرر دن عیوی شمر سیر اولم **سفر** مکر دشندن صفت اولم
امین صید چون ناکسکا ایدر کین **شکی کینه** بهر سینه جو بهار دخت دل شودن
از پی آزار سخت بیندت و عجب زبانی کند بر کدره قصد نهانی کند **طوق بدیخی**
وصیت اولدر که عفو و صغی کند و به شعار و دنا را ایدوب ملو زمان عتبه دولتی
آذنی جرمه الیه هدف بر عیانت و عقاب اتمیه که هواره اکا بر آب عفو و رحمت الیه
جراید لحو را صاغری دفس کباتر و صغایر دن ناک ایدوب جهره جرأت نه ادبانه حرکت
داسن اعراض الیه سزاید کملشور **بیت** ز ابتدای عهد کم تابد و بر باد شاه از بر
عفو بودست از فرو و ستان کناه چون بعض مقر بلورن بعضی عیانت و جنایت ظاهر
اولوب مظهر عواطف و عفو سلطانی اوله لولایق بودر که بر دفعه دخی المکر مشرب
لطف و احسانیه دینا الیه تابیا بان جرمانده سر کشته و جوان قالمیه **لوسفر**
آنرا که بدست لطف برداشته بنواز و سبهار میفکن **خاک** **توبیخی** وصیت اولدر که
کسه به آزار و اضرار قصد الیه تا بحکم خراسته سینه مثلاً خری کامرتا الیه
بیت جو بد کردی مسواین ترا قات که ولجب شد طبیعت را مکافات بلکه لازم نسایم
انعام و احسان کلزار یحالمیانه مستم اولم تا ان احسنم احسنم لا نفسکم و مستنده
عنفه مراد سکوفه مقصود مستم اولم **شکی نیک** از کین بجای تو نیکی کنند باز و رید
کین بجای تو از بد بتر کنند امروز نیستی از بد و از نیک نه خبر روزی بود که از بد و
نیکت خبر کنند **اون بدیخی وصیت** اولدر که طوره لایق و حاله موافق اولین امور
میل اتمیه که پنجه کسته کند و به مناسب کاری قویوب هم ناملا اتمیه اولم اندوکی اجلد
حاقب اتمانه نیستد میوب کند و کادندن دخی عجم و قالمشدر **سفر** را غی دوش

۷۲۰ زود

۷۲۰ تدبیر آخر الیه

۷۲۰ که زمین

۷۲۰ بر کدر و قصد

۷۲۰ حوقلوی

۷۲۰ دور

۷۲۰ بعض

۷۲۰ انالی

۷۲۰ لازم در که

۷۲۰ مقصودی ۷۲۰ و شکوفه

۷۲۰ با خبر

توبیخی

توبیخی

احوال

کبر در می آمیخت. از دست ندارد و راه او رفت نیست **اون** **بکچی** **وصیت** اولد که
 چهره جمالی حلیه حلم ایلد آراسته قیلد که قلب حلم فیصدر و نکته کا دلخلم ان یکور بیتیا
 حدیث صحیح **بیت** تیغ حلم از تیغ آهن تیز تره بل صد لشکر ظفر آنکیز تر **اون** **بکچی**
وصیت اولد که ملازمان آستانه دولتی امین و معتمد گمنامه لو اولوب ارباب
 غدر و خیانتدن اجتناب اتمک کول که چون مجاوران عبته سلطنت صفت امانتله
 موصوف و سنت دیانتله رسوم اولد هم اسرارشو و راز اردن مصون و هم جمهر و خلوت
 شر ضرر لرندن مأمور اولور و اگر عیاذ الله جهنم حال لری خالی خیا نسته سایه اولم
 و لا شاه حضورند کلام لری شرف استماع اولد شاید که بر تیکاه می مغرض تکلف کورد
 و تیاج بدعا جلا و اجلا اکامرت با اولم **مشقی** خادم پادشاه امین باید. تاد ران
 ملک دونی افزاید. و رکند جانب خیانت رو. ملک ویران شود ز شوئی **اوان**
دربچی **وصیت** اولد که محنت روزگار و تغلبه وارزدن کرد که چهره حالی
 عنایه افعالی ایله مغیر و مشرب همتی کرد ملا ایله مکدر اولم که مرد عاقل ایما
 بسته بند بید و شخص جاهل همیشه مستغرق ذوق و صفاد **قطعه** شیر با سلسله
 در کوردن دویه همه شب. فارغ البال در اطلال دمن میگرد. عاقل از کینه احران
 نهاده پای برون. غافل از روی طرب کرچمن میگرد. و یقینا بلیه مظاهر **الطاف**
 از ل و فیض لرزل سهم سعادت هدیه مراد و اصل اولم **بیت** ایثار قضا و قدر
 بهال فضل و هیزدن هیچ ثمر حاصل اولم **شعر** دولت نه یا کسب علم و هنرست
 وابسته با حکام قضا و قدرست. بواون دورت و صیت که در کولندی هر بیسجوت
 برداستان غریب و براقسانه عجیب ایراد اولم نشد. اگر رای اعظم اول حکایات و
 روایاتک تفاصیلنه اطلاع قصه اید رسه جانب کوسه بندید که محیط ابوالشیراز
 بوجه المسون که بو عتده انده مخمل اولوب کل مطلوب اولد و ضه اما فی د شکفته
 اولسه کول که چون حکیم بولکلام جواهر انشایی کوش هوش برده کوشوار و بولکج کوهی که
 لای بیعالی ایله مالی در فرق همت بلا شاهانه شار ایدی. دایستلم فی و اخلاص
 صحیفه شریفه تعظیم و تجلیل ایله قصیل ایدوب نیتیه باز وی همت و تقوی کوردن
 اقبال و دولت ایدندی و استیدی. آلا نه معلوم اولدی که اول کج شایکار که اند
 بکاشان ویریدیلد. درم و دنیا و کل بلکه حکم و اسرار عیس و کجینه زخارف کل
 بلکه خزینه حکم و معارف امیش نیم محمد الله تکامیل دنیا دین معاد اقدار و ارکه

لای

اشترادنی و ده اسرار ملک ۷۲
 مامون ۱۰۰

نیت

۷۲ و رو ۷۲
 لطف ۷
 آیار ۷ و بی ۷

نوع سرانیده ۷۲
 کلی ۷۲
 پادشاهانه و عتده ۷۲ پادشاه ۷۲
 صفای ۷

نصایح ۷
 معاد ۷

زیاده به افتخار بوق لازم اولدی که شکرانه پند نامه که کج نصیحت اولدی و بوق
دینه دین حاصل اولدی ارباب استحقاقه بوجه صدقه نفاق ایدم تاهدیه اولدی
روان هوشنگ جهاداره و اصل اولوب بکا دخی حکم الدال علی الحزن کفاه علی تحفه
جزاسندن بکرم حاصل اولدی پس نواب حضرت فیما فی عالی ایل اول بقورکلی راه
رضای لایزالیده سستیته ایصال ایلدیلر **بیت** خاصه زبهر کرم آمد دیم بر
از قافیه اینک کرم چون بچالده فارغ الباک اولوب دارالملکه متوجه اولوب
مسند سلطنتی شکو شاهی ایلدیلر قیلدی اول شام تا بام بواندیشته ده ایدی که بجا
سرد عزیمت سوره شاید که انده بوم مقصود غلام و بوم مطلب سر حکام بوم و تفصیل
وصایایه و قوت تمام میسر اولوب آتی رکن بنای سلطنت وقاعده نظام مملکت قله
علی السحره آفتاب نورانی چون با قوت رمائی کوشه کوه سریدید آسکار اولدی
و حرج الماس کوز لعل بیکانی اطراف جهان شاد قلدی **نظم** فلک تحفه چون سلطان
خورشید جلوس ایدی نه مانند جمشید مقرر بان حضرت ابکی وزیر آصف نظری
که صدق مشا و رنده مشا رالیه و حسن تدبیر مواد رنده مدار علیه ایدیلر پایه سریر
اعلیه حاضر قیلدیلر عواطف خضروانه ایلدیلر خصوص قلده نضکره حال خیال بشانه بی
میان کور و ب ایدی سوری سفر سیر ندیب خنجر مده جایکبر اولمشدن و اولدیه
عزیمت راجعه عنان اختیاری قبضه اقتدار در بیرون قلمشد و بخصوضه سن
صلاح نه کور رسق و یو باید فکرو تدبیر و قیلور سن مده مدیده در که عقدیه
مسکله ای انامل تدبیر که حل ایدم و احوال مهمات ملک و مالی رای حق انما کنه
حواله قیلورم حالا دخی و هم که یو باید مؤول که مقتضای رای صایب و مصطفی
فکر تاقیر کردن عن حضور فایز المورمه عرض ایدم سن تا بد اخی طرائف جوابی
ملاحظه ایدم و هر تدبیر که اتفاق تدبیر اولد اصل الباب عمل قلم **شعر** بنای کار بر تدبیر
باید که بینه تدبیر کاری بر بناید و زیور ایدیلر صغیر سیر خورشید نظیر شایگانگره
عنفی دکلدر که بوسه جوابیده شتاب ناصوبد و که غرایم مهمات سالطین ده تامل
تمام و تانی ده اهتمام لازمه کلام نالندیشید و بگو که در ناسمجیده در **ع** سخن را
بیدیت و آنک بگوی صواب بود که بگویند بوجه یو باید اندیشه اید و نه نقد
افکاری محک امتحان ادر و ب معیار اعتبارده تمام عیار دله واقع و لای علی العسیر
عوضه غمزه بدستدره و و و البشیرم بوا اتفاق رضا کوسریدی و زرای دیوان آرای

انعام

و تقود و لای بی

انجام ۲۰ اتمام ۲۰

خنده لعل ۲۰

و حضور بدن ۲۰

و سوار رنده ۲۰

شبانده ۲۰

سن ۷۰

ایدرم ۲۰

اومارم ۷

او شوق ۷

و جوانم ۲۰

نصبت هوشنگ شاه و قوت نفسک سواد و در حداد و سستی
و کد مسعود و ریاضتی و در وقت قلند و رفیق و در
قطر طبع و در ریاضتی و در وقت قلند و رفیق و در
لک ز دیار غریبه و در وقت قلند و رفیق و در
مکرم جلین و در وقت قلند و رفیق و در

و شکرانی ۲۰

و فایض ۲۰

و پذیر ۲۰

و و تابد ۲۰

و عرضه ۲۰

عالمده ۷۳۶۵

قل سیر وافی الی

تجارب ۲۰

فوقدن ۲۶۱ ۲۶۱ مرز انده ۷۳۶۱

و الله اعلم

شدی

حضوره ۷۳۶۰

چون بی شکم ۴۴ و ۵۵ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

استیاده ۷۳۶۱ اعتباره ۷۳۶۱

اندن ۷۳۶۰ در ۷۳۶۰

ای رقیق

نه دکل - نه قدر ۷

دامن جمعیتی ۷۳۶۰

شهر ساخته بر زمان اطراف جهان طیران ایدم و فرمان عظیم الشان قلم سیر وافی
 جوان عالمی سیران ایدم که وسیله سفر به عجایب بسیار و مشاهدات مجاهده ایل
 حصول بخاره میسازد و صول میسر اولوبت السفر وسیله الظفر شمشیر تا بیغوله
 غلافدن طاشه جمیع معرکه میداند و زاعمره و قلم تا طریق سیرده فوق قدم
 قلبه نفس عبارات زیبای سخن عدم در صفحه وجود کتورن آسمان کرد آما
 فتح کرد جمیع عالمند متفق قدرو زمین که هواره قرین سکندر پایمال لگد کرد پ
 هر دینی و دوند در قطعه بحرم خاک و بگردون گاه باید کرد که آن کجاست زارام
 این کجاست سفر سفر بر بی درست و آستانه جاه سفر خزانه مالست و استاد
 درخت کو حرکت بدی ز جای بجای نه جور از کسیدی نه نجای تو نوازند
 اید یای بار هدم وای عکس اعظم سن هنوز مشقت سفر که مشین و محنت غریب
 مشاهده اینه مشین و نکه العزبه کوبه کوش هوشکه ایر میسدر و تندیا الفقه
 خرقة سخن من حضور که صادره میسدر سفر بر درخت فراق برده و غربت خار
 مذلت ثمربیت نماز شام غریبان غریب بخاره نشسته بر سر بای بد صد باره
 یازده ایدی بی بی غریب فوا و آن وزحمت سیاحت نه پایا نذر اما تفریح بلدان
 و تماشای غریب جهان فوج روح و راحت رواند و طبیعت کلفت سفره اعیان
 زیاده متاثر در اولمز و نفس مشاهده عجایبه اشتغال ایل شد ایدر که دت
 چندن کل کل کلمه سفر در غربت کو خراجفا هست چه غم زین خار کل فراد روید
 هدم نوازنده ایدی رفیق شفیق تفریح اطراف عالم و تماشای ریاض ادم
 بایران هدم و خلون محرم ایل خوشد و رگسته که گفت دیدار احباب دوز
 و عینت مصاحبت اخوان و اقربان محرم و مجود اوله بغداد که اول تفریح
 اول در دینه نقد در و اول تماشای انوار بخانه ندکلو شفا اوله و اولدن
 در میسدر که در فراق یاران و ریخ هجران عکساران دوزخ دین نشان بلکه دوزخ
 اندر نشان در بیت فراق و سنا دیدن نشانی باشد از دوزخ معاذ الله
 غلط کردم که دوزخ را نشان باشد حالا چون بخدا تعالی بوسه و گوشه و دانه
 و خانه مهتا و میسازد بای فراعنه بامن قاعه جاک و کربان هوسه دست هوایه
 و برینه تخم غریبی زمین اقامه الک بیت بیکر اس حجتی و امن یاس که سنک
 تفرقه دوران در آستین دارد بازنده ایدی ای انیسور و زکار الم عجز و فراق

غم نه که یار غمگسار عالمده کم دکلدرد. و بر همدنک فرقی چراخته محرم آخرک
 و صلیتله مرهم میسر اولجی غم دکلدرد. بومقی یی خود ایستد دزن کم دیشلدرد
 شعر هیچ یار منه خاطر هیچ دیار. که بر تو بحر فراقست و آدی بسیار. بونک بر که
 تلخ کام فراقده و جریه جام استیا فده بر نوع مزه. و بر مقوله مذاق دخی وارد
 که چاشنی شربت موصلست و لذت شراب مصاحبت کاستب. بی خلاوتد **مشوی**
 جوی کرچه خلعت طعم فراق. از شوگر نیست جانر مذاق. بحشر و لب لعل شیرین رسید
 ولی لذت عشق فرها ردید. ز معشوق خضر و می وصل نیست. ولی که گز کوهر
 اصل نیست همه روز خضر و می وصل تلخ. خنک جان انگس که باهر ساخت
 نوازنده اییدی تاهریان **بیت** همد بونور دیار و قالداله کومر. بیک کرار است
 عالمی بریاراله کیزم. سن هنوز زهر هر فرا و طایفه مشین. و دزد دزد استیا
 نون شایه مشین. اول اجلد ندر که بر لذت و اول چاشنی ده بر خلوت مملکه
 ایدسن. هیفات هیفات **بیت** مذاق جان شیرین چاشنی بخر باید. چه داند
 تلخی عیشی که دارد کوهرکی. او شویله بل که ترک یار و دیار دسوار و شیدا اسفاد
 بسیار. و خضر استفت راه بشمارد **ز** ع مکن مکن که بشیمان سویی بداد رسود
 یازنده اییدی تو قی ایدرین کند و مصطک کوره سین. و من بعد دفتر شرح و
 محنت سفری دوره سن. کسول گسته که شعله محنت مسافرت ایله سوخته اولیه
 بخت اولمن. و هیچ خام طبع سایه پرور سمند اییدی میدان مراده سوزمن **ع**
 بسیار سفر باید تا بخت شود خای. نوازنده اییدی یای یار عین بر حالیا که سن
 تیغ مفارقتله رشته مراقت درینیه و قطع ایدوب محبت یاران و قدیدن فراغت
 اتمک دیرسن. و مضمون کلام حکمدن که **شعر** یاران کنن زای هیچ رومله از دست
 بهر یقین نوکرنیک بناسند. بجای و زاید بجکم. لکل جدید لذه. حریفان مجده
 و یاران تانه ایله بوند اتمک قصدا دیرسن. بنم بند کرم دل ندر که بخت اثر
 قیده و بضمیم قلب صلیکده نقد کار کراوله **شعر** از الیغ قول النصیح قول
 فان معاریض الکلام و ضول. اما غافل اولمه که بوغن عینک عافیتی ندامتد
 و ندامت موجب ثنات و موثر ملامتد **بیت** بسی بکام دل دشمنان نو انگس
 که نشود سخن دوستان نیک اندیش. کلامی بومقامده تمام ایدوب اول یکی
 غمگسار بری برین کار اندلر. و قطران حسرت و محاجات عبرت ایله جبره

بومغنیایی ۷۴۹
 بونک بر که گوی ۷۲

ای و دیان ۷۷۱ ای یار نامه یار ۷۵۶
 کیومر بر ۷۷ یار ۷

که انده ۷
 میو ۷

و سود ندارد ۷۲ و مشقت ۷۷

کد ۷۵۵
 دور نامه در دور ۷ سفری ۷۲

سواد شفته ۷۴

از بهر ۷۷
 که گوی ۷۲

زعفرانی لرین ادغوائی قلوب. داغ کین و دیده تمکین ایله برین و داغ اندیلر **بیت** بیا رقص قیل
 من دارد و بیغ افطام. هر کس از شام اجل ترسد من از روز داغ. پس یازند صیحت و نیت
 قلبی بفریاد و بپرواز کلدی. چنانکه مرغ مقید برون بردن قفس رغبت نام
 و شفقت تمام ایله هواده طیران. و عالی سیران اید و ببلند طاعل و فرزند و می مانند باغل
 نقیج اید رکن ناکاه بر کوهه اید ریکه علو مرتبه ده شرفه کتکوه افلاک همسر غایت
 عظمتدن کوه زمین بر دامنند بر توده احقر. دامن کوهه بر مرغ ناز کوردی که
 سواد مینار یکی روضه میوندن دلکشای. و نسیم مثال غایله بینی نافه آهوی
 تازی دن مشک ساید **پشتوی** غبار تو تیا چشم آهو. کیهی شستون رنگ و سمن بو
 فضا سنده هزاران کل شکفته. اولوب بیدار سبزه آب خفته. شکوفه هر طرفه
 رنگ در رنگ. کدر دی بوی کل فرسنگ فرسنگ. بازنده یه اول ساحه لکس
 و عرصه فرج بخش بغایت خوش کلدی. و چون وقت عزوب قریب اولوب حمامه مشرق
 آشیانه مغربه نزول امتسدی اسباب خط و تر حالی اول مقام حنت مثاله انزال
 اید و بپرفال طوی مثال اوزره قرار ایدی. هنوز ریخ راهدن اسوده حال
 اولما مشدی. و شادید مسافر دن راحت و آسایش بولما مشدی. که ناکا فراس
 سبک سیر بار سایبان سحابی هوائیه قالدردی. و جهان آرمیده خروش و عدل
 آسوب و نهیب برق سینه سوزیله نمودار غوغای قیامت قالدیدی. بر جانبدن
 آتش ضاعقه جگر لاله داغ داری بریان ایلردی. بر طرفند بیکان ژاله دیدیه پس
 بیداری نشان ایلردی **بیت** جاک اولوردی سینه کمسار جمع برقدن. رعد
 و سافغان ایلردی خالک نیم غرقدن. بازنده یه اول و قدده خلاص و لجو
 بر بانه و صدقه طوفاندا ایجا ایده جاک بر آرمکاه اولیلجی. ناجا نکاه
 ذیرو اعضا نده کند و بی بهمان. و کاه برک درختانی تیر باران سحاب بخوت
 قلقلان ایلردی. اما اسیب تگرگ و باران و نه صرصر طوفان متصل استداد
 و از دیار بولوردی. و عراده رعد و نفاطه برق همواره مترادف و مضاعف
 اولوردی طوفان روان و رعد خروشان و برق تیز. و زدودار دیده انجم شلک
 بحر محیط کف نده بر سر نیم غرق. از بس که کست روی زمین جمله موج خیز.
 القصه اول کیم هزار ریخ و غصه ایله صیاحه یتدی. و ناکام اول لایله یه هنگامه
 عمل ایدی. متصل کوشه آشیانه و مصاحبت هم فرزانه یی ایل ایلردی.

کوده ۷۲۰

کوده ۷۲۰

خط ۷۰۲

ژاله دیده و کاه ۷

تیر باراندن ۷۲۰

طوفان ۷۲۰

دین

فرشته ۷۲۰

داغ و باران

نظم بیت ۷۲۰

بالی ۲

نحو ۷

دوقی ۲

شاهین یو کینی ۷۲۰ صید ۷۲۵
کوبله کوب طباط و انطرا به دوش

و هرا حسرت و در دلیله دل کردند آه سر زاید و ب دریدی **شعر** کربا ستمی گرفت
 اینچنین صعب باشد و دل سوز از نو دوری جنتی یکدم و از تو غایب کشمیری بود
 چون طلیعه مهر منیر طالع و بنا سیر صبح مستقیم لامع اولدی هاندم رقم طلعت
 سحاب صغره روزگار دن نحو و تاب افتاب لیل عرصه هوا صحر اولدی **شعر** آج دی بالین
 بنده حامده صبح بر طوطی به دوندی جامه صبح بازنده نه پرواز آغاز اندی اما
 مقرر در که عنان غری بینه خانه صوبه منعطف قلوب آشیان چاینبه می کیده و یا
 بال همتی شهر غریب لیل اطراف جهانده طیران کلزار عالمی سیران کیده نوشتاده
 بر شاخین تیر بال آهین چکا که هر صید شمع آفایدن سریع الزوال و اوج
 نور بر زدن فی الوصول ایدی **بیت** که حمله چون برق آتش فشان که سر چون باد آتش نشا
 بازند فی صید قصدا دی کبوتر مسکن شاهین بد کنیک هیبتندن طباط و
 اضطرابه دوشندی غایت خوفند زخفان ویم جانندن بر قان اولدی و عالم
 روشن چشمه تاریک اولوب گلشن جهان کورنه زندان و قوت اعضا و اجزای
 ساقط اولوب بر کبیدی لر زان اولدی **بیت** چو شاهین حمله قله بر سکاره
 نذر بیچاره لقد غیری چاره بازنده چون کند و بیسته بند بار و خسته
 بر عنان کوردی یار و فادار ک بند و نصیحتن یلایدوب کند و نک فکر نا تمام
 و خیال خامنه اعتراف تمام ایدی و عهد لر ایدوب نذر ایلدی که اگر بوی و طه
 ساخت سلامت و حصول بوله و بوم بلکه دن سهولتله خلاص اولم صحبت یاران
 هدم ایلکه که اکسیر اعظم کی وادی عدم دن نشان و یورو مغنم اولوب بر دخی
 سفر اندیشه سن اتمه بلکه بقیه عمر سفر نامن پیرا من زیانده کور میه
 کوبار د کور امن وصلت بکف آدم تازنده ام از چک منت کس زهاند بونت
 بر کتله مزب جمعی مقتضی و مستحق ایدی اول و رطه عذاب و خلاق عقاب
 فتح الباب میسر اولدی اذ اراد الله امر اهل اسبابه یعنی هر بنجه شاهین کبوتر
 میکنی شاک هلاک چه که بوحمل ده بر عقاب جابج که شطایر و ناع آشیانه فلک
 آسیب متعار و کال احکام لندن امین اولمزدی و حل و جدی بهم جان و حمله بی
 اما نندن بهرام خون آشام شبان اولسه مرغزار آسانده چراغ اقلندری **نظم**
 حل حشدن انوک اولسه کاه فلک صحران اتمزدی چراگاه بوی طعم ایلکه بران
 و فضای هواده پرواز اندر کن صورت حال شاهین و کبوتری مشاهده ایدی کند و

کندوبه

زلال

کند ویر ایدی **بیت** زین نادره ترکیجا بود هرگز حال من تنه و پیش من روان آب
 اگر چه که کورتواله مختصر و لقمه محقر در فی الحمله آنک سببیه دفع خالده جمع
 میسر و نفس ناسیکیه بر مقدار سنگین و سستی مقصور در قصد ایدی که بر تو کی کورت
 شاهین و کندن قه قوت سبعی که نهاد شاهین در متمکن ایدی همچا ایدی با وجود
 که کفه عقابده و کلدی آبی وزن و حساب المیوب مقام معارضه و مجادله یکدیگر
بیت مرغ الم مرغ اولدی جنک جنک ایلر بر بر یله محکم جنک چون اند
 جنک جنک ساو جنک جنک اهنک ایلر بازنده فرصت بولوب فرصتی غنیت بولوب
 کند و سن برزینکه ایدی و بر سوراخ تاریک و تنکه که ضعیف است آشیانه
 کجشک اکاسبت بر فسنک ایدی کیدی یا ایدی و اول کون و اول کجه دل زار
 و رید اسکا دایله اول سوراخ تنک و تازده قرار ایدوب نابغه و ارسلان حال
 ایله بوی بی کمر ایدی **سفر** و شب کافی ساورتی ضیله من الرقش فی انایها
 السهم نافع علی السحر که کورت سفید بال صبح آشیانه بر ج آسمان دن فضایی جهانه طیر
 ایدی و راع سیاه قام شب عنقا صفت کوه قاف عدمه کیدی **بیت** بغال هایت
 چو طایر مهر خرامان شد اند بسیار سهر بازنده با وجود که غلبه وجودت
 نی بحال ایدی حرکت پروبال ایدوب پروانه آغاز ایدی و ترسان و هراس ایدی
 احتیاط ایله چپ و راسته التفات ایدوب کیدی ناکاه بر مرغ اکرانده بر کورت
 کوردی که او کمر قاج دانه دو کشتلر و اول رنگ هزار تخم شعبده بازینک
 المشمل بازنده نک چون کشور اندامه لشکر جوع تمام مستولی و لشکر ایدوب
 هم جبرین دخی کوردی با مل قصد صید دانه و میل نل صفت فرزانه ایدوب هنوز برای
 دانه التفات اتمه مشاییدی کورت نسته دام بار و سینه من خسته سهام
 عنا کوردی **بیت** دام شیطانست دینا دانه لذت های نفس مرغ دل زار حیرانه
 زود در دام افکند پس ناله و این و آواز خرنبله اول کورت عتاب آغاز اید
 ایدی ای برادرین خود هم جنسک ایدم و حکم الجنس میل الی الجنس موافقت و
 مصاحبتک میل ایدوب فی الحقیقه بو واقعه به سنک نجا سنک سببیه مبتلا
 اولدم سن بخون بنی بو حال زاکاه امدک و حق کارلق و ظایق و ممان دارلق
 شراطن بینه کورت مذک تا بند اخی حذر ایدم بودام بلایه مبتلا اولوبت
 مقصد معبوده کیدیم کورت ایدی ممان کرای قدر دن حذر میسری

اولین

ویر قضای سپردن ایلله رد مقتوری در کوشش که می شد می کرد میسر در **ریت**
 قضای آسمانی چون فرود آمدن همه زیوگان کور کشند و کر **دیکر** چون قدریتون
 آتیه قیامت را بر آید از آنکه میگویند رضا سوله بیل که چون دیوان خانه از لده در این
 قضایان بولمش ایلله و در قدرده رقم جف القلم مثبت و مقدر اولمش اول
 سن دکلر غان ملکش و ملکوت آشیانه عصمت دن نزول اید و ب بسته دام بولر
 اولو آدم که روح پاک و قلب ضای ایلله عالم شهادتده نفوس الواح غیبیه حکایت
 ایدردی و بحکم و علم آدم الاسما کلها و فرد عده ملا اعلی دن دعوی تقاضی ایلر
 با وجود که دانه کنده کورس و دام البلیس تبلیس لبش ایدی و کاتر با هده البشیرة
 فتو نامن الظالمین نصیح و فی صحن استماع فلکشدی ایستد می که عاقبت سینه
 نسبت بای انخداع و غرور و گرفتار دام فریب مکر و غرور اولدی اذ لجا القضا
 عی البصر و اذا نزل القدر بطل الحذر چون بحال ازل زاده مقدر میش
 دواسی صبر جمیل ایلله مجلدرد و چون بوقضیه و قدر قضایه مشیت و مقدر میثون با
 چاره سیار بلا یه تحمل **مصلح** مرغ زیو که چون دام افتد تحمل بایدش بازنده اید
 حرب زیانلق زمانی دکلدر و بطول کلام متقای دکلدر همان بونی دیدی که قادر
 بکا بومضیق بلاندر طر و خلاصه دلیل اوله سن و طوق مننک قیامت دکن کرده
 بنیاید و ب طریق مکافایتله جزا و سزا سن بولم سن کور ایدی ای سلیم دل کورب
 حیلله ایلله قادر اولدم و طریق خلاصه فی اجمله بحال بولدم بوبند بلاده بایسته
 قالمیسم و بوجهله که کور سن ده زن کاروان مرغان او لمیسم **عج** مشابه
 سنک حالک اول شر بجهیم کیم مشاق سیر و سفر دن طاقی طاق اولوب کر و اوله
 مادرنه ایدیم ای نامهربان بر زمان توقفا ایلله بخیه دکنیدر سن شفقت ماد
 قنی بوضعیف و ناتوانی بخیه دکنیدر سن ماد را ایدیم ای بی بصیر کور من که
 کار دست اختیار و مهار قبضه اقتدارده دکل **مصلح** در بغا که در دست من نیست
 اکونم فی اجمله امدام اولیدی کنده تحمل بار دن وقرة العینم خار خا رفا زدن
 خلاص اتم میخایدم **مشو** شتر بجه با مادر خویش گفت پس از رفیق آخر زانی
 بگفت ارب دست منسی مهار ندیدی کسم بار کسور قطار بازنده چون توید
 خلاص دن نومید اولدی کحر که آمدنوخ دست و پای و پروبان تحریک اید
 اضطرابه آغاز قلدی و جهد تمام و سعی و اهتمام ایلله قصد پرواز قیلدی چون

سین

و الله اعلم
 مثل شیخی سعیدی

ایک

چون رشته امید نده ابرام واسطه کام واریدی رسن دام که مرور ایام الیه فرموده است
 انفضام بولدی بازنده حلقه دام زن خالی کوروب فراغ بالیده بر وانه کلو
 وطن جانبینه متوجه اولدی و بوسه وایله که مرغ جانی قفس بندگرا اندازار اولدی
 غم جوع و دغدغه اشتها ی فراموش و یلیدی طیران اناستده اتفاق بر رویه میدی
 بر مقدار آسایش بخونه کشت زاده متصل بر دیوار کنارنده قرارانیدی و درک
 دهقان که اول کشت زارک تکمیل ایادی اطراف کشتی کشتاید رکن چشم پرکنی بازنده
 مسکینه راست کلوب سوز سوزای کباب کبوتر کا نوز در ماعنی برودانیدی
 و فی الحال الله اولن مهر کاه کویه قویوب اول جانبیه روانانیدی بازنده اما
 بو یادین غافل جانب کشت زاده و طرف مرغزاره مایل ناکاه شعیده و لک حقه
 بازنده از ضرب مهر اول شکسته بالک بالنه میدی و غایت هولدن سرگون اولوب
 دیوار کنارنده بر چاهه دوستدی اول بر چاهه سیاه و مغاک دور پیا بان حجم استیا
 ایدیکم خرج فلک آسیای آنک دولابی کیمی کورنوردی و رسن سیاه و سفید شب و
 روز بر برینه موصول و لسته فقر نایه و صول امیر کل ایادی **مشق** چشم کیمی
 تارک ایادی اول چاهه نیجه چه کم عدم آفلیمه داه دهقان از درنیک چشم
 یدیت بر دنا کنی اوتنه کجش دی شب کیمی خالی مهر حقدن یرک فقرینه کجش حقد
 دهقان بچه چون کوریدی که صید حلال مجاور چاهه دُر و رسن بدیو تک جاهدن
 کوتاه یاسانیدی اولیم کشته زندان عقوبتده قوریدی کیدی الفصه بازنده برگون
 بر کجه دخیل خسته و بال اسکسته اول چاهه مظلمه میقم اولدی و زبان خالیله
 صفت عجز و آواره لکن و صورت ضعف و بیچاره لکن خیال نوازنده به عرض ایادی
 و اما دوز وصال و هشام اتصالی ذکر ایدوب لسان تاسف و تحسیرله و دردی
مشق نه خوش و قیدی اول وقت کاه و بیگاه کخارم یوزن الیردم نظر کاه
 اولوب با که مساعده بخت یارم سعلتله کجری دور کارم چون کبوتر زریز بال
 یوسف وار چاه زندان خانه ظلمدن آسکار اولدی بازنده هزار زار و زوله
 کند و یکنایه آهه آندی و نالان و غریوان طیران ایدوب چاشتگاه حوالی
 آشیانه بنه آندی نوازنده چون بصیفق جناح رفیق ایستدی استقبالی بخت
 آشیانه و ز طشره جیقوبانیدی **مشق** منم که دید بدیدار دوست کردم باز چه
 کویتای کار سازنده نواز بازنده یی چون در کنارانیدی بغایت ضعیفه از کور و

نیشدی

بهر
 و
 نیشدی

اید یایار عمکسار. وای مونس روزگار **بیت** بند بود بضعف بال و عجز حالک. نذر
 چهره کرد انفعالک. بخون سنبلد لک اولس پشیمان. بخون زکسارک اولس افتیان
شعر شب بخار سر بر کار که بوده. دها فکار مونس و یار که بوده. سبیل ز تاب
 رفته و ترکس خواب ناز. شب تا بوز بوده کسار که بوده. ما دارن رسل صد حکم یار. ک
 کنار. تو پاره چکر بکار که بوده. بازنده ایدی **قطعه** دوستم بالله جان تا تو انم صور
 حجر الدن ناله و آه فغانم صور هیچ. کل رخکدن ایونه چکدم یوباع دهرده. شمی
 شرح اولم زای عینچه دها فر صورم هیچ **قطعه** عاشق واصل نولا دریک و افغان ایلمه
 شیخ معسوق فغان عاشقی نالان ایدر. یار واصل در کچه خوف و هجر و فکر فخر.
 کوزلین کران ایلمه غمیزان ایدر. اول غمت و یک و مشقت و غنا به که بویا مال
 حوادث مبتلا اولمشدر **بیت** شب بلد اکو که اکا محصل. که فقر بر ایلم سا که مفصل.
 خلاصه قصه بود که اشمشدم که اهل سفر چون تجارت ظفر بود. بکایاری بوجریه
 میسر اولدی که ما دم قد حیاتده اوله مسافر تبت ایتم. تا ضرورت قضا ایتمه
 گوشه آشیانه دز طشره کیمیم. و اختیاریم ایلمه تحت تجا هده هجرانی دولت شاهد
 یارانه بدل ایتم **شعر** ایلم رنج سفر اختیار. مشکل ایتم حیرت دیدار یار **قطعه**
 کئی مغرور اولور و عله ایکن. قدر نعمت بلنزلده ایکن. دوشین غریبه دیار ندن.
 چکیم فرقی نکار ندن. نه بیلور قیتم حضورک اول. یاراشیکندم کی حضورک اول
 بوستلی اول اجلان ایراد ادم که حضرت بلا ساه عالمه غرضی دل سفر بدل قلبه
 و فراق یاری. و جلا دیاری که ثم میسه ناله و زار و دیده استیارد ز اختیار یلم
 قبول یور یلمه **شعر** هوای یار و دیارم چوبلدر بخیال. ستودنمازم از آب دیده
 ملا مال. و دایلم ایدی عید ز بر بزرگوار کچه شد ای سفر بسیار دد فوایدی
 دخی بی شمار **دع** عیب جملة بکفی هنرش نیرنگوی. هر کسده که کربت و غریبه
 و رطوبت محنة مبتلا اولسه متادب و متهدب اولور. و بیخه مجریه لو حاصل قیلور که
 مدته العمل اکا انواع منافع متفرع و مترتب اولور بی شبهه ریاضت سفر له نفس ترفی
 کلیه دست رس بولور. خواه راه صورتند. و خواه راه معیندن کورن سز که پیاده
 شش منزل سفر یلمه فرزانه لکدن فرزین ملک مهتبه سته ایرستور **شعر** الم ترفی
 رفقه بدقا. اذاجی سیر فرزاناه و ماه سبک رود ورت کچه سیرایلمه منزل
 هلالیدن درجه کماله ایرستور **بیت** بی سفر شاه اولور می عالمه میو بی سفر ماه

شعر
 در وصف
 سفر

شعر
 در وصف
 سفر

هدیه

اولردی بدرمیز و هر کس که کوشه مسکن و راحت آباد و طاعت قدم بیرون قلمه مسنا
 عجایب بلاد و ملازمت اکابر عبادن در دور اولوب و اعجوبات اسرار و قطار و خجایا
 احوال و روزگار دن محروم و مجبور قالور. باز اول سبیدن ساعد سلاطین ده مقام
 قلدی که کاشانه آشیانه سنده قرار آتم. و جود اول اهلدن و رای دیوار مذلت
 قالدی که کوشه و یوانه سندن طسره کتم. اخبار ده کلمه که مسلیح کبار دن بری
 بر سبیل تعرض مریون بور باغی ایله سفره محریض ایدردی **رباعی** هر کس که سفر کند نشیند
 شود. و زین کل نذر دیده شود. باکین ترا آب نباشد هرگز. یکی که مقام
 کرد کندیه شود. اگر اول یاز سگاری زغن بجه لولنسو و نما بولشدی. آشیانه
 زاعده قالدهای سفره پروانه کلیدی. هر آینه دست بوس سلطان ایله مشرف
 اولو میسر اولییدی. وزیر کیو تارک مبارک شهر یاده دعا جواهرن ثار اندک
 صکره تفصیل و تمثیل و صوره واقعه ای استغنا اندی **حکایت** رای دالبشلم
 ایدی و وایت ایدلر ایکی باز تیر و واز بر بیلده دمساز اولس لردی و بر قله کوه
 که عقاب سهر بود رفت طیار ایله کمر بنایره مریدی و نسیر طیار بولند پرواز کله
 ذروه سنلند زه سنی کوه مریدی آشیانه قلسلر ایدی **شعر** آن نه کوهی بود کانا
 بر زمین بودی نشان. آسمانی بود کویا بر فراز آسمان. اول کی مرغ فرزانه بالایله
 اول آشیانه ده کجور لودی. و لغت صحنی غنیمت بیلوب و در حضور ایله روزگار
 کجور لودی **بیت** غنیمت بیل حضور د و ستایی. و فاسد و فاسد بیل جان بی بدلت
 صکره عنایت ربانی انور بر بجه از زانی بوردی. بحکم کوه دانا اکباد ناکال شغفه
 شفقند زهر کون ایکسی زخی غذا طلبنه کیدر لودی. و جکر کوشه بر بجه کوه کوه
 طعم کوروب سید و در لودی. تا صغی کندی و از مدته قوتی جرق ترقی اندی.
 بر کونینه آتی سهاق یونیه بری بر جانیه کمتسیدی. و کله لوی و قند زخیل نان
 کمتسیدی با نیجه به جازبه اشها حرکت کلوب جنبشه آغانی اندی و هجانبه
 میل ایدوب اضطراب ایدر کن کرانه آشیانه سیدی. ناکاه آندن ده سوب سطح
 زمین ایریمک بر بجه مکرو زغن بجه لینه طعمه طلبنه کوشه آشیانه دلت
 کمر کوه صید مترصد ایکن و جتسلس اطراف ایدر کن اتفاق نظری اول باز بجه
 داست کلدی خیالی ایدی که بر موسی در زغن چکا لندن ظاهر اولمشد **رع**
 در کوزه هین خیال و بیت بنیم بی ناممل جوهر ایدوب تیر تیر روی هواد کونو

نبت

آشپانه کوندي و حقت بصره نظر ايدوب کوردیکه علامت چنگال و مسکال و منته اديله
بلدي مرغان شکاری جیستندند. بحکم عرف جنسیت میل و محنت قایض اولوب قلبه ذکا
مهر و محبت ظاهر اولدي. و فکر ایدوب کند و کند ویر ایدی بوجال خمینده عنایت
الهی و حکمت نامناهی که که آنک سبب حیاتی قبلدی. اگر اول زمانده بن حاضر بولیم
بویجاریه نک اوج هواد نیره دوستوب اعضا و اجزای متفرق اولور دی. واستی انکر
آسیب سنک عنایتله خرد اولوب عبار وار بلا قیام وار وری خون قضا ریا فی قضا
اندي که بن آنک سبب بقایایی و لغو. انسب بودر که بوزندلر مله بن میتد آنی سربلک
بلکه فرزند که بقول ایدوب سایر اولام سلکند. منسلک قلم. بسکال شفقت و غنیمت
آنک تربیتنه مشغول اولدي. و کند و فرزند لری امرده سلوک اندوکی طریقی آنک
حتنه مسلوک طیدی تابدر چیه واری که بازیچه اولوب قد و قامت چکدی
و فروبال و بال و منقار و چکالی کاله یدی. و روز بروز مقتضای ذاتی و کوشد
اصلی بی برونه آغازاندي **ع** و حی علی بن الصقر ان شیه الصقره که چه کند و سن
اولاد ز غندن تصور ایدردی. اما هیبت و همت و صورت و سیرت انکر مخالف
کودوب اکثر اوقات متفکر و متجسس اولوب کند و کند ویر ایدردی. اگر بن یکانه اولر
بنچون بواشپانه ده مسکن فلم. و اگر بوخاندان ایدم بدانلرک حکم و شورش و خلاف
سیرت ایدر اولر **بیت** فی داخل این دایره را تو خود را. فی خارج این جمع ستار خود را.
آن به که ازین نیستی و هستی خویش. خویش بگذرم و باز گذارم خود را. بر کون غن
باز بجه ایددی ای فرزند مقبل دایر سنی ملول و منفعل کور ورم سبب حالک
بکاخفی در. و موجب انقلاک بکاخفی در. اگر خارج جسته ندر استیسه احیا
واریسه سویله ندر یسلم علامته مباشر اولر. و باطرا که برار و مرادک
واریسه اعلام ایلکه کوره لو مقدر و اولدو بی مقدر ایده اهتمامه اهتمام قیله
باز جواب ویر ویر ایدی که بنده بی مقدر ماولت مشاهد ایده دین اما سبب
تمام بلزب. اگر سلیم رخ می اعلام و اعلام قیله مزین **شعر** این طرفه کلی که نکر
ما را بشکفت. فی ترک توان نمود و فی بوی تلفت. حالیا اصاف عالم و رفیع ملال
و انفعالم اچون بوی صفت کوردم که شرف اجازت ارزانی بویه سن. تا بر زمان هوا
طیوان و اطراف جهان سیران ایدم شاید که برکت حرکت ایلد عبار غم صیقله دلمود
زدوده اولر. و امیدد که تماسای عجایب اطوار و تفویج غرایب امصار.

سبيله صور فراخ آينه صبر من جلوه قله **بیت** دل بچنه اچماز دی غمدت
تحرکه اتمه کرسیر کلشن زغن چون آوازه فراغ آسیدی دل کرسند آه سرد اندی
وایدی **بیت** از فراق تلخ میکوی سخن هر چه خواهی کن ولیک این را ممکن ای فرزند
دل بند بونه خیال بریک و سبقت در که ایل سن وای جگر کوشه بونه کلام خام نا تمام
اندیشه در که اید سن سفر سودا سن اتمه که سفر بود ریای مردم ربای و بر نهنگ آری
خاید **شعر** سفر اهل این جهان سقرست زان سبب صورت سفر سقرست **سبب** کاب
شد اند مسافر یا آکسای اسباب معیشت یا وطنده نقد ممکن اقامت رس بوند
برای کی شدن دخی برین بجد الله که کوشه و نوسه جهند نه نیل سازن **جمع** فرزند
دخی افران سن جمله سی کرسنه فرما کند ورم بوطبقه از عا نگرد **بیت** جمله
باین سرافندگی کوشا ادب حلقه کش بندگی بوجهور و سر وید و نعمت موفریله
سفر اختیار ملک و مذاق حضرتن مشای سفری ترجیح اید و ب ترک یار و جلای
دیار اتمک طریق فکر صحیح زن دور و دور عقل مریدن بغایت مجور **رباعی** آن کو
سبک دست و نای ندارد و زبیر نشستن آشیانی دارد فی حاد کم بود و نه
مخروم کسی کوشا بری که خوش چهای دارد باز ایدی سنک اید و کک نصیحت مضاعف
علاقه ابوت و لافه شفقت صفادند و اما هر چند که اندیشه ایدین بکوشه
حالمه لایق و بر نوسه مزاجه موافق بولیمین و خاطر خواه طور اید که اطمینان
معقول کو یغین زغن بلدی که نکته کل شی ریجیم الی اصله آنک تصد ظهور ایدی
زبان لغی ایله کند و کند ویه ایدی **مشق** اگر بیضه زاع طلت سرشت نهی طایس
باع نیست بهنگام آن بیضه پرور دشت زانچر حجت دهی از نهش دهی آسوز
چشمه سلسیل بران بیضه کور نه جبریل سز عاقبت بیضه زاع زاع برد
ریح نه بود طاور بلای چون کوردی که بونج اوزنه لغیری اول ضیونده تاثیر
امدی طرز کلامی بغیر اید و بوجه بجهله بغیر ایدی که بنید و کرم مقام قناعت
و مرتبه فراغدن نای دین بد و کک صفت حرص و طمعدن ممشی **مضارع**
ششان بیضها شان شتان ای فرزند دلوار صفت حرص و از هزار شبارها
پروازی اوج استفانرا اید و رب بسته بندینا نامشدد و حرص همیشه
همیشه محروم و دحقه ناصیه سنده الحریص محروم معنوی مرقم و قناعت اهل المین
دینک راحت و لمر قناعت قدرین بلین عالمده عاقبت بولم **شعر** عارفه نوشته

درمک

نی

دیر

مأنی
سوالی شده اعدا در حاضری و امانه
فراغت عالمی بجز قناعت خط اولین
ناله اید و ی
رحمیه

و اد

کج قاعته زایو. عاقله گوشه می و این کج قراعتند زایو چون سن لغت قناعن سبکون
 فلرین. و دولت قراعت و قدر بلرین قورقم که سکا اول بله میسه که اول کرب
 حریصه یستدی باز ایدی نه کیفیت ایله اولمشد راؤل **حکایت** زغن ایدی
 زمان ماضی ده بر پیوزال ضعیف الحال و ارایدی که غایت ضعف و هزاردن خلال
 یکی یاریک ایدی. و او هن من بیت العنکوت بر کلبه سی و ارایدی که عیال لکند نسلک
 و جاهل لر قیلتدن تاریک ایدی. اول کلبه ده بر کوبه سی و ارایدی که هر کوزرات خیالده
 و عالم مثاله شکل نان کورمشدی. و سبکانه و آشنایان ایلدن نام و نشانات
 الیسته مشدی. مبلغ رفقه حضوری بوکه مقصود ایدی که کاه کاه بر سور ایلدن بوی
 مویش ایشام امکه مشام هو بی معطر و تحنه خاکده نفس پان کور کله **میفاع**
 مانند کدای که بیاید در می چند چشم جهان بینی منور و لوریدی. و اگر لیا نایب
 موافقت و سعادت مساعدت ایدوب بر موس بیچاره فی سر بنجه سگاره کوتورسته
ع چون کدای که کج زریابد نشاط. و آدنه روی در لوریدی موفور و انبساط تا محصور
 ایله بنجه ایام و شهر ساد و سرور و اولوب ساحه سینه سندن ایلوه دیرینه صدر حله
 دود و لوریدی. و بنجه مدت قوت لایموت ایله قناعت ایدردی و اول نزاله که
 عالم عیند خواله اولمشدی غنیمت عظمی بلوبت دیر ایدی **شعر** ایر که می بینم به بیدا
 یارب یا بنجواب. خراشتن زاده چنین حالت بسوز چندین عذاب. اول سبیدن
 کلبه پیوزال اول کلبه نک خط سالی ایدی. دایره زار و نزاردن و غایت هزاردن
 شکل خیال و اندامی هلال کی کور نوریدی. بر کور ضعف نام و نهایت خفاقت
 اندامدن زحمت تمام ایله بالای بامه چیقوب اطرافه نگاه ایدرکن ناکاه کوریدی
 که بالای دیوار حواره بر کوبه شیر صورت و بیلک صولت که چشم شعله نشانی عین الهوه
 کی در نشان. و بشم حریر نظری موی سمور کی بریق و رخشان عز و ناز و تجر
 و اهتران ایله سیران ایدوب شیر زیان کی عز و وفان ایدر. کثرت لحم و قوت
 سجدن سرعت حرکت نه مجال خرامان کیدر. کوبه پیوزال چون کند و جنبند
 بوزیب و فی ایله اول کوبه فیه و جرب پرویدی کوریدی. متحیر اولوب فریاد ایدی
ع یاری خرامان میر می آرزو کوی کز کجا مسن بولطافت ایله قد نشن بکر که
 ابوهرره رضى الله تعالی عنه پرورده لرندن سن. یا ضیافتنا من خطا کلور سن
 بولطرافت و بولطافت قوت که علت نه **بیت** و شیر ایله خانا

رست

سن که عالم جانی من صورت و غم عیب الیه باشد کیمت جانی من کربه همسایه نجیب
 و پروردی بن ریزه خواخوان سلطان هر صلیح در بارگاه پادشاه ده در باب صفت
 نکلام چون ایوان دیوان سلطان غم و آوازه نودار مایه اهل جان اوله جرات
 ایدوب اوله سوز تلودن و سید المکلون زبر قیاح لغه سکار ایدرم و اول کون
 اول کجه اکلک تنم ایدوب بوموال و زره روزگار کچور ورم کربه پیره زن
 ایدی سوز استید و کلک ندن عبارتند و سید امک ندن کایتد و بدیه
 العرش را به شور بای پیره زن و کوبش موشدن عتیری سنه کوردم و استدم
 کوبه همسایه چون اندن نوک راهی استیدی تعجب ایدی و طعن و طنز ایلد ایدی
 انکون مثویه ریاضت اولمش سن قدک جنگله و اندامک تا خود دوشمن و
 تنک قدیمش عنکوبت تنک سوده دوشمن سن هم مسکین عجب عزت اولمش سن
 القصة سنک بویه تگدن انبای جفسر عار تمام و بوسکل و صورتکدن بی نوعه بر
 دوام وارد در **بیت** از کربه هین کوش و دمی هست ترا باقی همه عنکوبت رای ماند
 و اگر سن بارگاه سلطان حاضر اولدک و در واج اطعم و فواح اعذبه ایلد و مناغ جا
 معطر قلدک یکنر کسر محی العظام و هی ریم برده عنبدن عرصه سهوده کلوت
 حیات تازه بولیدک **بیت** بوی محبوب چو برخاک عجمان گذرد چه باشد اگر
 رنده کد عظم ریم کوبه پیره زن چون بوقیت ترغیب آمیزی استیدی در دونه
 دلدن شریان حرص و آرزو که آغاز ایدوب تصرع و نیاز ایلد ای برادر مایلین
 حق جوار و رابطه جلست وارد و حجاب الحرة من ایمان حدیث صبر که اشکاد
 نه وارد که شرط مروت و حق اخوتی پیره کتور و بونیت کد اوله جانیه واره سن
 بویحاک خدمت مرا فتنه قبول پیره سن شاید که سنک دکنکده بونیت آزدده یه
 سدر مق و برکت صحبتکله بوقالب فشرده یه فی الحمله رونق حاصل اوله **شعر** هزار
 کس زانعامت بر آسود و مرقه سند مرا سناستکی پیش است اگر من هم شود شاید
 کوبه همسایه آنک کربه و زار یسنه رجم ایدوب تعهد ایدی بونیت بها طاعت
 انسوزیمیه و کربه پیره زن بولید فتح فزا و بوا مید روح اخو ایلد حیات تازه
 بولوب بالای بامدن ایدی و صورت قصیه فی نفر و قحط پیره زن تقریر ایدی
 چون پیره زن آنک یار قدیمی ایدی حق شناسلق مقتضای و ذره نصیحت آغاز
 ایدوب ایدی ای رفیق مهربان اغوی اهل دنیا به فریفته اوله و کوشه فراعند

توشه قناعی عالمه و برمه که ظرف حصی و از بخال کوردن غیری لم بر اولمز و
 دیو طول اصل سوزن فنا رسته اجدان غیریله دیکلر **منوی** نهایت یوقورد
 چون حرص و آزه قناعت ایلک دزخار آزه قناعت قلیز اولمز توانکر
 و قورمالیله قارولسه کره اما دماغ کره بی نواسودای نواله خون سلطانیله
 سوله استاده بولس ایدی که داری بیضیله روا و شربت بو عفت ایله شفا ممکن
 اولیدی **شعر** بیضت همه عالمه چو باد در قنصل است بکوش مردم عاشق حجاب
 در غزال الفقه و ف معیون و سعادت موعوده کره هسایه ایله افتان و خیزان
 جانب سلطان روانه اولدی مکر اول بچاره هنوز بارگاه پادشاهه وارمیدن
 لطیفه نصرتی الخیر صحرای عرصه ظهوره کلس ایدی و حق مستطالع آتشی
 سودا سنی آب حرماتله مطفی قلس ایدی سببی دخی بو که اندن ساق مکر که هجوم
 ایدوب سوز و شغی جدد زنجور مستار ایدی و قریک و فغانیله پادشاهی بیخود
 امستلر ایدی و زمان سلطان بوموال او زده جریان بولس ایدی که بترا داز لور
 برجاعت تروکان ایل برکوشه ده کین ایدوب مترصد اولمز تا هر کره که وقت
 سپوز و نه چکوب میدان چرانه کلون اول طم سی بلکه آخر لغه سی پکان حکم دوز
 کره پیره زال رحماندن عافیل و شراب حرص طعنه مست ولا یفعل اولوب شام جا
 چون بوی طعنه استسما ایدی و کوش هوشی چون طاس و طاسی سینی چینی طین
 ایشندی بی اختیار شاهین و سکارگاه خوان سلطان کند و سن بران ایدی
 و چاشنی کفر قضا ایدی **ع** ای سوخته ایندیک منکاح مست هنوز کف میران
 اشغال لغه کران سکه استاده بولما مشدی که بتورل سکان میل راز و کجی کافذ ویند
منوی آفتاب قانی درون استخواندن دریدی هم قری هول جانندن عسل خطی
 چو زخم نیشه دگر عسلدن یک کلوز بیک کره بکمز کراولر نیم بو زخم تیره زله
 یکیم موس و نان پیره زله بو مثل انو کجوز کوردیم که سنده کوشه آسمان غنی
 بیلوب قدر طعم و نفی که بی زحمت و مشقت حاصل و ایلد و فهم ایدوب سن
 واللهم فقنا بمارز قنا حیردن قطیر ایدوب فروز و زیک طلب ایتیم سن
منوی بجای که وقت خوش است ای بر نی بایدت کردان اجناسفر مکر دوست
 عافیت راز غما میندار خود را بخود در بلا مکر دست هوسدار دراز بخیزی
 بخشید اندت بساز اگر مورد از کمر تیدی جرابایمال همه در تیدی باز ایدی

منوی
 منوی
 منوی

بود و دوزخ که چرخ محض نصیحت و قسط شفقت و رحمت بود. امتحانات امور
 انصاف همت بلند ناملایمید. و مجرد اکل و شرب به قناعت مقضای بهایمید.
 هر کس که سر بر سعادته سرور اولی و دلیسه طلب معلای جهل ملک کرک. و هر
 کس که کشور سیلایده تابع و اولی و قصد ایله کمر اجتهادی کمر جانی بند اتمک
 کرک. همت عالی اعمال خسیسه به راضی اولمز. و طالب معالی منازل ادنی و ازل ایله
 قناعت فکر **شعر** هر کس به که ربت بالا کرک. آکا قدم همت و الا کرک. زغن
 ایدی بو خیال با هوار مجرّد بندر ایله وجود بولمز. و بوردیک سودا اتمای بجای اصل
 ایله جوشه کلز. هیچ رعل بقی ادا و استر منیسر دکلز. و هیچ بر نتیجه ترتیب مقدمات
 مستور دکلز **حافظ** تکیه بر جای زرکان نتوان زد بکراف. مگر اسباب بزرگی
 همه آماده کنی. باز ایدی حصول مناصب و ولّته قوت چکال کنی و سیله منیسر
 و وصول مراتب رفته سطوت مقام کی مقدمه می سیرد. سن مکر اول منیسر زن
 حکایت استماع اتمه مشن که ساعد بخنی علو همتی واسطه سیله سوار سعادته
 زینت بولشد. زغن ایدی که نه سوال اوزره اولمشد **اول حکایت**
 باز ایدی روایت ایدر که قدیم الزمانده بر درویش کاسب و ایدی که عجز حال
 و موت عیال دزمانده. و قلت کثرت و کثرت قلت و عاخر و فروغانده ایدی
 دخل هر روزه سی خرج روزمره و عا اتمز دی. و فایده صنایعی ترتیب نان و نمکه
 یتر میزدی. عنایت یزدانی عن شاه اکابر فرزندار زانی یوردی که دلا بولشد
 جبهه سنده میداد. و علایم دولت ناصیه سنده هویدا ایدی **بیت** مبارک
 طلعت و فرخنده طالع. جبینند بختاب افروزی لامع. میامر وجود ایله حال بد
 میمون. و برکت قدوس ایله کسبی فرخنده روز بروز فروزان ولدی بد و اول پس
 فرخ اثرک قدوس مبارک طوبی مقدم و روق اولد و غی مقدار تربیت مشغول
 اولدی. اول فرزندار چند هفت روز میهدا کن کان و تیر ایله او نیاردی. و دخی
 شیر خواره اکن سپهر و شمشیر ایله کوانور سوزدی. هر صبح که مشکب ایله لرد و زن
 میانه کیدزدی. و هرگاه که تعلیم خط السه لوالی و خطی قیوب اربع خطیه مثل
 ایدردی همواره لوح شیرو زنجیر انگیر لک حرفی او قورزدی. و هر دم نفس سبوت
 سر و لک درس از بر قیلورزدی **شعر** چوها و میمی باز ایدی دیر ی. سهر خود
 کیدزدی صبری. الف با ی ایدردی سؤیله نقری. که باز دسکل ماسکل الف تیر

سن

چون کنی صباوندن سن بلاغته سیدی بر کون بد ری اییدی ای فرزندان بد بسندم دانستم
 خاطر منک حال خالک ناظر و عنوان شباب و آواز طفولیت کی دکلر خصوصاً که
 آثار طبع و خفت نهنگ و جرات صفات لحوالکده ظاهر و زلفش بداندیش سنی
 کرداب اندیشه آمدن و اغوی شیاطین و هوا مهلکه سهویده القامدین بدیلم که
 من بعد من بزنج فقد احسن نصف دینه حصن حصین سکا مقرر و التکاح سستی
 فلیس متی منصفه منعمه سنی جلوه کر قلم و شاعر مناسب دست بمان ترتیب
 ایدوب الکافواق انزندن بر قبیله اصله و بر جری نوبه قدیمدن بر کریمه بی عهد و
 عقد سلك از دواجه حکم سن بویا بد نه صواب کور و رسن و بوارده نه تدبیر
 سور رسن بر اییدی ای بد را اول دختر بخون کن بن عقد ایتم کرک سینه نشنه تکلیف
 اتمرن و سوزن معاونت توقع قلن بر بد اییدی ای بوزر دیده سنک کفیت
 حالک و کمیت مالک بکالو سیده دکلر سنک نقد استظهار که او که که شاکه
 ملازم دست بیانه اقدارک اول نقد اید جک دست بمان ددر و عقد ایدرم
 دیو کلک عروس نه نشنه در بر نه الحال برندن طوری و اهر و کیوب بر مشیر
 بران کور دی که صد بار غمره خوبان دن خوشخوار و هزار درجه عقیق لبر اندن
 کوه دار اییدی ای بد را بلش اولکه بن عروس ملکی خطبه اتم کرک و بخند
 سلطنتی عقد عقد کتورسم اکایغ بران دن کران دست بمان و خیر خون فشان دن
 غیری نشان میسر مید **شعر** بانج نیک هیچ کسی راستین نیست ماهر عروس
 به از تیغ بر نیست چون اول جوانک همتی حصول سلطنته مقصود اییدی از زانده
 عروس عرصه ملک منصفه فیضه تصرفه جلوه قیلوب ضرب تیغ عالم کثرت و رخ
 خنجر آب شکل آتش تابش بله آفاقی سخن ایدی بومعینه بوبرمشل **بیت** عرب
 ملک سازد مکر بدماری که آواز کهر تیغ دار کاسینش بومثل کتوردم که تابله سن که
 جمیع اسباب دولت بکا املک و ابواب توفیق حضرت عزت روی حال کسکله در
 بند خجی امید وارم که کند و مطلوبه واصل اول و دست استید ایله میان شاهد
 در احوال قلم حال افسوز و فسانه ایله بوحالی ترک اید فرین و مجر و قل و قال ایله
 بوخیال دن کیم فرین **ع** ما از سو کویت بلامت نرویم زغن عین الیقین بلدیکه
 اول مرغ ها بون فال دوام لسیال الیصد اولق احوال متغ و خیال محالدر
 بالضروره سفر اجازت و یردی و دود آتش هجرانی توده آسمان و دیده کیو

نویسه

پاسبان ایرگودری. پس باز ز غن و بجه لرین و دایم قیلدی و خصیض آشیاندن پرواز
 ایدوب و وجه متوجه اولدی. بجه زمان فضای هواده طبران ایدلد بصره بر
 قلده کوه ده آرام ایدوب دیدیم تا شایله طرافه نگاه الیرکن ناکاه کوردی که بر یک
 دری عین جلوه و حسن شیون ایلخرازمه کلتن و غلغله صقهقه سی اطراف کوه و توده
 ویرمش باز کند و طبیعت سکاردیکه رعیت کوردی یک جمله ایلخرازمه سن کوشت
 سینیه کیک ایلیم براندی. برلم طری کوردی که لذت و لطافه آب حیات و شربت
 بناندن افزون. و طراوت حلاوت و نمونه طعم نعمت. و برلم طری حیاتیهون چون
 مدته العراول مقوله لذت ناله مشاهده اتمه مستدای ایدی **شعر** سرابایی تو
 همه مطبوع طمع ماست. کوئی برای خاطر ما افریده اند. پس کندویه خطاب ایدوب
 ایدی و اید سفره هین یو تیر می که اول ناملیم اغدیه دن خلاص اولوب عماله الوقت
 نفایس اطعمه بظرف بولاک و آشیانه تنک و بوظلمت و مصالحان دون و دنی
 همدن منازله فیقه و مواضع میغیه و اصل اولدک **شعر** ایزهوز اولانار
 جهان افروز است. کیم یلور من بعد دخی قناع امتناع و عزت دن بجه شاهد دوت
 و عروس سعادت یوز کوسنت. و صحن عدم دن صحرای وجوده و زواویه عبیدن عرصه
 ستورده لطیفه لکلک **ع** تا قدر از بوده چه آرد پرواز. پس باز یتر پرواز بجه زمان
 فراغت خاطر ایل طبران و صحن عالی سیران ایدوب نشاط بال ایلک کیک ویتوسکارانه
 اشتغال ایدی. اتفاق بر کون بر کون کمرنده او تودوب خیال سگار و تماشای
 مرغزار ایلرکن کوردی دامن کوه بر کوه پر شکوه صف سگار یی راسته قلمش و مرغزار
 سگاری صید طیار یخون اهواز کلمش **مثنوی** دران دشت از صدای طبلک یاز
 همه مرغان صید افکن به پرواز. زیک سوخته بازان سبک خیز یخون صید کرده جلد
 ز بود نقد جان از کیک و در لاج. و زان جانب دیگر شاهین بتاراج. مگر اول حاجت
 سپاه اول ولایتیک بلا شاه ایدی که ملازمان آستانه دولتی ایل و قصد سگار.
 و صید مرغزاره چشمسیدی. بواننده ساعد شاهده اولان یاز پرواز ایدوب.
 بر صید قصد ایدی. بویاز بلند همت دخی شهر عزیمت ایلک آنک سگار نه قصد
 ایدوب بر قحاطف کچی اسوب او کندن قابدی. شاه چون آنک بوسعت و جرات
 و بور همت همت کوردی. اول مرغ همایونه کوکلی مفتون اولوب مثال علی سرف صده
 بولری که صیادان چایک دست جهل ایده نر تاشست حیل ایل اول یاز بلند پروازی

حج

دایره

ایده لر

شعر در دی حله ایلك الى الوستورك. بوم غم و حینی. دامه دوسوزك. صیدار دل
 في الحال مثال شاهه استال ایدوب بر بازی اولجایه پرواز اندر دل. باز حینی
 چون کند و چنین کوزدی. غمناک ایتوب بالاقبال ایل استقیال ایدوب و لوازم
 سلام و اکرامه قیام اندکد بضمکو بلفظ تمام ایل متخص احوال اولدی بانه شاه
 اند بوملایمی کوزدی اشاء مصاحبتده ملازمه آستانه سلطان خیر ایدی
 چون اولیاز بلدت همت دلاوت رهبرد و لت ایل شرف خدمت حضرت شاهه یری
 نظر عاطف سلطان ایل قابلیت شافی. واستعداده هولای سته معین اولوب
 آزموده مساعده تخت و سعادت یار ایل ساعد شهر یاری جای قرار ایدی
 و همت و سیله سیله خصیض دلت و دناه ندر دروه د و لت بناهنه بیدی **قطعه**
 ناقابلست که بدولت نمیرسد. و دنه زمانه در طلیح در قابلیت **بیت** بلند
 همت و عالی نظر کرک آدم. که همینه کوره کشتی ده اولور مقدار. اولیاز بلدت
 اکو هان اولیاز بلدت اقامت ایدوب مصاحبت زاع و ذقتدن فراغت اتمسه و سفر
 واسطه سیله در یای هواده سیاحت و کوه و صحرا ده سیاحت اتمسه. و سیاحت اطراف
 و اکثاف سیاحت اتمسه. اکا بوملایم در دولتک خصوصی حمله محالاندن. و انک بولمیت
 دفعه و صولی مقوله متغیاندن اولیدی سفر سبیل آدم اسفل سافلین ذل و خوار
 اعلا یعلین عز بقوله وصول بولور من. و اد کتاب شداید **قطعه** سبیل و کتاب
 مراتب دولت و سعادت مفضی اولور من **قطعه** بهار دل سفر باشد که از روی
 خلایق اکل مقصود بشکفت. سفر کن تا مراد خویش یایی. که فاستوائی مناکبها
 خدا گفت. چون دایم کلامن بومقامده تمام ایدی. وزیر آخر دخی البر و کل
 ایدی. مراسم خدمت و زارنه قیام ایدوب ایدی. جواهر زواهر کلمات حکمت
 بیتات که حضرت شاهنشاه ظل الهی کلک زبانیه سلك بتایه چمکشدن.
 اندون منوره در که شایه شبهه برامینه و کرد عیب رب دامینه بکشد. فاما
 بنه لک خاطر قاتر لویه خلمان ایدن بود که ذات ملکی ملکات سلطانی که صلاح
 جهاند. و راحت جهانیان انک صحت مزاج شریف و سلامت عنصر لطیفه و
 مذاق سفر دن سباق سفری تجسس اتمک در و نه جانفرازی عشره قریب بکیر
 هادی و هوای الم و محنه کتمک روش حکمتد زور و مقتضای سلامت و فطنت و
 نظر بدن مجرور د. دایم ایدی ارکاب محبت و در دکار مردان مرد. و پیشه

بیسته در

شیر پیشه بود و در بیست و نه تار من غنچه شرف سلاطین گرفتار آید و آیت اولیه صفای
 رعیت بحق کستان فرغند. کل قاضیت آملین. و تاپای همت ملوک عدل بادیه
 پیمای بیت اولیه. در ویش در پیشلرک سریر سوسلر ی بالین راحت و آسایشه
 بقسمت **بیت** نیاساید اندر دیار تو کس. که آسایش خویش خرابی و بس. ضمیر من و
 وزیر هویاد که عیاد آکی قسم د. بری ملوک در اندر ایالت حمالک و فرمان فرمالک
 مقر را ولسد. بری دخی رعیت در که. اندر خلعت امن و فراغت و کسوت حضور و
 استراحت مقر را ولسد. بواکی حال محلل اجتماع پذیرا و ملو محال در. یا راحت
 اختیار اید و ب لذت فراغند ال یوم که در **شعر** آنکه و یا بر سر ناز و تفریح میزند
 با وجود نازکی از خار بسبق میکند. حکام میسلر در که الجسد و سید الجسد. جاده
 جد و جهد طالی هرمنز لجنه بود و. و بیابان جفای قدم و فایله قطع اتمک حال
 شاهد مقصودی نظر مشاهده به کورد. حصول آمانی و مالی مرکوب اهل انظر
 و نل مطالب و مقاصد محال متاع و شداید مربوط **بیت** که سلطنت نشاید است
 هر که رغبت تو آسایش. هر کس که میدان همت و کرمیدی در میان اید و ب سمند
 جهدی زیر دانه اله و در کتاب محنت آسانی و راحت را از اجکوب خواب نویسن
 و شراب شیرین و حضور فراغند از اجتناب قلب. قطع عزت و امتناع دین شاهد
 مرادی عنقریب یوز کوس. و منصفه عصبه جهانده عروس مقصود از زمانده.
 جلع کو کوره نیه که اول بلك بچک میامن جد جهدی و مقاسات شداید صبر و
 تحمل بر کایتله از زمانده نقاب تعویج چهره مرا مندن مرتفع اولوب پیشه فتح افرایه
 که ملک مورد ایدی ظفر بولدی. و زیور درخواست ایدی که کیفیت ایلله ولسد. اول
حکایت دای دایلم ایدی حوالی بصره. بر جزیره و اردی بقایت خوش هوا
 اول جزیره د. پریشه و اردی بر لطافت و صفا. لطیف جسمه لری هر طرفه روان
 و نسایم جان بخشی هر چندن و زان. الوان از هادیلله هرجانی ملون و انواع اشجار
 هر کناری مزین **مثنوی** اولوب در لوشکوفله مزین. ریاحین اتمس اطرافین ملون.
 درخت سایه کستر لر لر شمس. بد اقل بر برینه ال ویر شمس. طور لر ال اله سر و بکله
 سکریب قالر و مستند لکوب یاد. لطافت هوا و نزاهت فضا سندل اکاب نشه
 فرح افرا دی لر دی کابر بلك نهنگ آهنگ مستولی ولسد. که هوا خشم و هیبت
 شیر سزده اول خانه کام قی زدی و زخم شوکی سوگندن سباع و وحوش اول

بیشه اندیشه سق ایدردی اما بر من خاطر نه کتور مردی **مثنوی** چو بر خار دردی از خیم
 و نیال. فکندی شیر خج از سهم جنگال. بران راهی که او یکدم نیستی. کذا خلق تا
 یکسایه نیستی. بجه زمان ایدی که اول بیشه ده کامکار و دو کار کجور زدی.
 نامزد لق صور تر هر که آئینه دور اند کور میشدی. و بر تقدیر طومار روز کاری
 خلاف رضایی و نقیض مقتضایی وزره دور میشدی. برجه سی وادی که عالم
 روشنی آنک آئینه جالنده معاینه ایدردی و نور دیده بی اول قرة العینک
 تماشای بال و بالنده اکلردی. خیرند بو معنی جا کیکر او لمشدی که چون بجه فسق و
 غما بوله. و جنگال و دندانی آلوده خون بران اوله. اول بیشه نک ایا لقی است
 صفت تقویض قلب. و کندی بقیة العمر کوشه قناعت حصور و فراغت ایلده معافد
 اول **سعر** من فکر می کنم و قضا میگوید. بیرون زکفایت تو کاری دیگر است اتفاق
 قضای غری امضایه فرصت و بر میوز بهال آرزوده شکوفه امل هور شکفته و
 باز خان اجل. برک و بار حیات. تاراج ایدی **ع** فکم فی حجاب الارض من حرات.
 چون بلند نخچیر و در جنگ شیر اجله گرفتار اولدی. سیاه قدیم الا تا مدان اول
 بیشه تغلب اندیشه ایلر زدی هر طرفدن هجوم اید و با استحلاضه و تصدیر
 بلند بجه کوزدی کطاف مقاصت میسر کل. ناچار جلا وطن اختیار ایدی
 و سیاه بیننده عظیم نزاع واقع اولوب عاقبت بر شین خون بر شورانگیز جنگ
 غالب اولوب اول منزل فرج نوا. و ترج زدا و بختک تغلب ایلده قبضیه تصرفه ایدی
 بلند بجه زمان کوه و بیابانده سرگردان اولوب آخر الامر بر پشتیه کجی نشیند
 و اول بقاعک سیاهنه ماجرای کجری عرض اید و ب اندرون بوخته شد. و بو
 حلل و تدار کتبه مدد طلب ایدی زمره سیاه اول شیر مهیب و اوله بر بنامه میک
 استیلا سنی استماع اید بک امداد و اعانتدن استماع اید و ب علی الا اتفاق ایدیلر.
 ای فقیر منک منزلك بر سینه جتکته دوشمش که غایت غمخوردن شیر آسمانی کر بوکنه
 اصغر. و شکوه شوکتدن پر دمان بر امن بیابانه قدم بجه بیم افتر اسنندن
 هوام و سوام اول آجام و اکام دن کجمن. و صرصر انفاستدن سیرغ کوه قاف
 اول اطراف و اکثافنه یال و پراچمن **بیت** کجمن دین طیور اول بوم ویردن کسین
 بر دنیامیدن بلکه سردن. بیزه اول جتکته قوت و قدر و دندانی و جتکته طاق
 و مقاومت میسر دکلر **بیت** قابل میدرمقابل اول شیر یله غزال.

ای بسا آرزو که حاله

ممکنید زینجه اوزه کو کیده شغال. ^{مستور} سگ کوشی انو کله مقام مقابله و بجاده معقول و
 دکل **بیت** هر آن کهتر که با مهر سینه زد. چنان افند که هر کس بر بخیزد. اما بویاید
 رانزده تبی صواب بود که انو که درگاهنه پناه آید و ب زبان عجز و انکساریله بسط
 اعتماد و دهان صدق و اخلاصیله عرض اختصاص آید **بیت** و ارب عدد
 ایلک تدبیر آید **بیت** مدار ادا رنی تعمیر آید **بیت** پلنک بجه به بوز کرم مقول.
 بغایت معقول کلوی مقرر قیلدی. ملازمت آستانه شیر و اربو جالی اعلیه و
 المقدور آید وظایف خدمتینه بل بغلیه پس دقایق استظهاری و روابط فاصغ
 الصغیر الجلیل ایلد بر م و مستحکم قیلوب شمشیر و کفن بردوش. متوجه قهرمان و حوش
 اولدی لسان جالی بویا تله کویا **بیت** اسات و الم حسن و جینک هاربا. و این
 لعبد عن حوالیک مهرب. بومل غفرانا فان خاب ظنه. فاحد عنه علی الارض اخب
 چون شرق خدمت شیر یستدی منظور عواطف شاهانه. و محفوظ عوارض خسر وانه
 اولوب حاله لایق و شاننه موافق منصبینه نامزد اولدی. پلنک بجه دخی زبان شا
 و مدحی بر کار. و کرم اخلاص و عبودیتی حاضر خانه استوار آید و ب خدمتکاران و نظا
 و هواداران شرایطنده بود قیقه مهمل و نامرعی قویوب بردجه آثار کفایت اظهار
 قلدی که ساعت بساعت اختصاصی شده از و تقریر از دیل یولدی. و رتبت قدرت
 و شرف کراسته بر مرتبه یه و ادری که اکامه خودار کار دولت و مضبوط خاص حضرت
 اولدی بوجه ایلد هر دم ملازمتده جد و جهد ناز آورودی. و هر خطه اتمام مصالح
 ملکه اهما بن زایا قیلور دی **بیت** جد و جهد کی که پیش است. کارش از جمله
 خلق پیش است. اتفاق بروقتده بپیش زود دست هم ضروری و افعی اولدی.
 بوز مانده که تا شحرارت آفا بدن توفیق ایشیر لطف و تابایدی و کوم و عر
 دشت کوره آهنگر و آشیانه سمند یکی هر التهاب غایت حرارت هواد از مغر حوش
 استحقاق التوبه جوشه کلمسیدی. و سرطان میان آید مایه کی تابه دیر یان اولمشدی
بیت بحباب اولسه ناکاه اگر قطره یار. حرارت ناز و لور زی قطع شراز. هواده که
 اوجسه بوز رکنش. یازدی بروالی پروانه و ش. شیر فکر آیدی که بوز مانده صد
 قهر ریاده مرغ کی بریان. و سمند رماب آفا بدن میان آسیده بفاندر. بنم
 احوالمن ذن کیم اولم که ارتکاب محنته احسان و سوز و کداز و قطع نشیب فراز
 احتراز از ایوب بوم ضرورت اتمام اهما ایلد. بوقلمون انا سنده پلنک

یفتد.

دن

خدمت ملازمه کلون ملک اندیش مال کوریدی و فور دایمی و کمال کفایتی موجب
 سریش و قریب کلون بونا ملک موجب صورری و صورت واقعه یه واقف اولدی
 اندن صکره کفایت می دمت همتنه الوب شرف اجازت بولدی و انواع سباع
 بر جمع معد و دیله موضع معهوده متوجه اولدی و نصف بقاره دیک اول مقامه
 یستوب امام ممة قیام الدی چون مرام احسن و جوه اوزره سرانجام بولدی علی الفول
 عنان راجعی جانب آستانه شیر منعطف قلدی خواص و اصحاب که رکاب دوت
 انسابنده مشغول ایدی متفق الکلمه عرضہ انفا الدیکر که بوجرات هوا ده
 و لو تکایت کر ماده اقدام ایله بو قدر مسافه قطع اولدی و الحمد لله کفایت مسم
 دخی مبستر اولوب هیچ دغدغه قالمیدی و حضرت شیوه دخی رتبت قریب وقت
 مرتبت امری نه مثابه ده در معلوم اولدی ضیو صغیر و کبیر و اکبر مذبذبه
 در خنده آرام و اسفلحت پیور و له و شربت آب سردیله آسود عطرش تسکین اولمه
 حکمتدن ظالی و مصلحتدن درد و دل کلدر **بیت** آسوده یاشا بار مشقت قریون
 مکس بکشان که ریخ جهانز کماره نیست بلنک چون بو کلام لنک و بند سکی
 اشندی لب تشنیه ایله بقتسم اید و یاسیدی حضور حضرت شیوه بنم تقدیم
 و اختصام بر لود که هزار ریخ و یلایله بود درجه اعتدال بولمشد در معقول میدر
 که کاسل طالت ایله سر نکون قلم و برینادر که هزار مشقت و عنایله بومرته
 ممد و مشید اولمشد لایعقید که تن آسانی و استراحت ایله خاکدیکسای الیم
 یه تحمل ریخ توصل مبستر میدر و نه خوارانار نماشای کلزار مصوری **بیت**
 بلا سربال اولور می مار سربال بیلده در کج و ریخ اربار و اقبال **قطع**
 کسی بگردن مقصود دست حلقه کند که پیش یلده ما سربو اند بود بار و هو
 بر نیاید این معنی باب دیده چون جگر تواند بود مہنیا انجانر بوقصه
 نفیر و قطر حضرت شیوه نقر و بوضوئی من اوله الی آخر صحیفه ضیو نه تحریر و
 تصویر اندیلر شیر چون بلنک بحیه نک کفایتن و آنا خلوص نیت و صفای
 عقیدتی حکایه سن اشندی بر زمان تا ممل بحیر طالوب و سر محبتی ضالوب
 زبان آفرین ایله ینیدی سرور در که اول کسینه لایق و سزاوارد که کربان
 محنت و مشقتدن یاش چیره و عیبت بر سر افراز عهد و معد لند آسوده
 و راحت اولور که بالینی استراحت یاش قومیه **بیت** ازان شاه آسایش آمد

که آسایش خود تو اندرید. پس بکنج عورت اتوی و قوزاغی و اگر امیل محفوظ
 و عیون اصطناع و انعامیله محفوظ قلند قد نصکوه اول پیشه نیک ایالتی که اتقوی بغیر
 و تعلیم اید و بملک مودوشن اکا ارزانی کوردی و کند و نیک نیابتی و خطه فی
 مضرب دخی اکامضای قیلوب مرتبه من مضاعف قلدی. بوشکی کوردیم تا سیه سن
 که بی کاپوئی سعی بلع هیچ بر فرزند آفتاب مرادی شرق امید زن طالع و لما مشد
 و بی جست و جوی دروغ مقد مات رجاء دن بر مقصود نتیجه واقع اولما مشد **سفر**
 نابوده ریح کج میسر نمیشود. مزدا و گرفت جان برادر که کار کرد. چون بوسفر دن مقصود
 کسب معرفت در عزم جزم ایله نشسته بودی کسبدم و قدم جوی رکاب غریبه بیدم
 زها یا باده مجرد احتمال ریح و عذابیه عقد یتیم منیع حکم غریبم شیخ اولمز. و
 شهور متعالی عنان غریب صوب اکساب معالی دن منعطف قلر. آن ذلک لئن
 عزم الامور **سفر** که بعزم دستر پای بدهد در رکاب. نیست عجیب خرج را کورد
 از کف عنان. چون وز راجزم اندیک که زواجر بخصت مانع غریب اولق مستعد
 فرمان عالی امتثال ایدوب ہی اسبابا بحاله استغفال اندیلر. و شرایط مبارک
 بلک سفری برینه کوردیلر. و بوبیتک علقه سن کنند و آره سوردیلر **بیت** ایلک
 عزم سفر لطف خدا یارک اوله. همت اهل نظر قافله سالارک اوله. پس بای دایلم
 زمام امور و لایق ارکان دولدن بر این معتمد کف کفایت تسلیم ایدوب رعایا
 رعیت و حمایت ملکت بایند. بریج وصیت که لباس سلطنت و اساس قاعد ملکت
 ایدی کون هو شنه الفا و صحیفه خیمه املا ایلدی **مشق** ملک شد آینه اسکند
 تاروی خویش بود و روبری. روی تو بنماید مکر. دنک نقدی بریان وی بدر
 ملک فروزی عمر پیشه کن. و زلفش صمد اندیشه کن. آن کند کاه یکی پیر زن.
 ناولک مرد افکن و صد تی زن. چون کار ملکتی سپارش قلدی. و بار سلطنت دن
 آسایش بولدی بعضی خاص و محرم و حواشی چشم ایله راه سر ندیده توجه اندی. و ماه
 کبی منزل بمنزل ارحال و آفتاب مثال شهر دن شهر انتقال ایدوب کندی هر حجر
 یخه بحر یبه مالک اولور دی هر قافله دن یخه فایده حاصل قیلور دی. بو
 منوال اوزده مدت مدید شاید سفر چکوب منازل جرب و قطع اندک لشکر
 اطراف سر ندید کور بوب ظاهر اولدی. و اول دیارک رواج و درو ایلد مشام
 خاطر پله شاه عاظر اولدی **مشق** هوایی اول دیارک روح پرور. صو ماء

او فلک دند در بخت اول
 اولی دند در بخت اول صدق دند در بخت

ورد و جاگوسنک غنیمت. بوی خوش تو هرگز ز بوی صندل نشیند. از یاد آشنا غنای آشنا
 شنید. بخیه ایام شهر سرور دیده آرام ایوب ریخ داده و آلام سفر دنا سوده او بخت
 احوال و اثنا لک اکثر انده قویوب و حشم و خدمت کند و یه محرم اولان بر قباخ
 آدم ایله جانب کوهه توجه اندی. چون فراز کوهی سیر اندی بر سر فراز کوردی که ریت
 سایه سیر آسمانه سایبان. و زیانه یمنی خنجر منجمله هیزبان بیت بی سون ایله اسلا
 استواری تو امان. آسانله علو ارتقاعی هم عنان. هر طرفی بر مرغزار که الوان ازها
 نمود اجنات بحری من تحتها الانهار. و هر جایی بر گلستان که انواع گل و ریخانله
 عنبرت زهره آباد جشنان ذواتا افنان **شعر** سبزه زارنده ثمرهای زیر جید کنگار
 کوهسارنده کمرهای زمره در میان. جویباری عروینه شاخ طوی منتهی بوستانی
 نغمه سندن باغ جنت بوستان. دلبشیم اطراف کوهی طواف مقامات متبرکه زیبا
 قیلیدی و آتشی گشت و کرارده نظری بر غار مصارف اولدی مو در دخی نباض
 دیوه دژ روشن و ستر النور فی السواد صفی سوارنده مشاهد و معاین. اولم
 مقامات مجاور لرند تا سید عالم و استفسار تمام ایله یلدی که اول غار و حکیم بر کوا
 مسکمی در که اکاید باید بر لر معنای طیبی بجزایان زمین اولور اولور عارز ایلی که
 دل نه غلی انوار انواع معارفه مبتلی ایلی. و نفس فاضلی ذیور انواع فضایل ایله
 مبتلی. خاشاک نابالک لطافتی آتش ریاضت حرق آتش. و کار و یار وجودی موتوا
 قبل از انقوا در ریاسته غرق آتش. دیوه بیداری لیل و نهاره. خواب دیدارت
 کورممش و کوشش هوشی والله یدعوا الی دار السلام نداستدن عنری آشته مش
مشق دم بختنه تحقیق پیران جینی آفتاب صبح خیزان. ولی اسرار حاکم بر جانی
 کلیدی غمخیز نه لاز نهانی. دلبشیم حکیم بر کوارک ملاقاتی آرز و وسیله حاج
 غارده بر مقدار طوردی. و زبان حائله اول صاحب کمالک باطنند تا استعارت
 یوردی. پیر و روشن ضمیر الهام غنیمت و اعلا لاری ایله ضمیر شاه عالم کثره مطلع
 اولوب تو غار دنا درخوها سلام آسمان صد آسمانی کوشش شهر یاره یوردی **بیت**
 شه دران غار حکمت آیین شد. غار از و نفیس خانه جنت شد. خدمت پیر رامیت
 بریست. کمر بندگی بجا از بریست. انچه و کیردی بر برهن کوردی قدم بر میدا ایله
 عالم نقریده ایرمش. و رایت کشف و کرامتی ذروه ملکوت و عرصه جبروت ایرمش
 بشر استراسته ملکه ملکی ظاهر. و مخاف تجسبی لطافت روحه برهان باهر.

و ظاهری
م

رای فرستاده بلادی که مقصود معبودی اندن میسر اولیسر و ملقمسی آنک می نفسی
ایله وجود بولیسر صفای خاطر و اعتقاد باطن ایله اکا متوجه اولدی چون برهنه
یعنی واردی شرایط تحتی بیرون کوروب لوانم خدمته قیام کوستری برهنه رد
جواب سلام و تمام مراسم اکرامدن صکره او تورمه شادت یوردی و برنج داه
وزحمت سفر دن خاطر ان صوری و سبب قبول کلفت سفری باعث تولد راحت
حضری استغفار قیلدی و ابشلم قصه خراب و کچی و موجب قبول عذاب و رنجی
علی التفصیل برهنه روستن خیمه تقریر اندی برهنه لب عیسی ایله بسم یلویب ایلدی
هزار آفرین اولد شاه بلند همت و پاک نیت که طلب معرفت حکمتده لود کلا کلفت
وزحمت تحمل اندی و آسایش ستم دیدکان رعیت و آراش تحت تحمل ایلدی **مشوی**
ای خوش است این جهان داشتن ملک بدین گونه توان داشتن بیخ نهای که توانش
دهی میوه شایسته بود خرمی هاندم حکیم بزکوار سر دج اسراری اجدی و بر
و تب کون کند و همتا شدن فراغت قیلدی و نعمت خوان حکمتله ضیافت ممانه
مستول اولدی و ابشلم ثنائی مقالانده وصیت نامه هوشنگی رحمة الله علیه یاد
ایدوب و صایای بر بر حکمه عرض ایلدی برهنه دخی رای اعظمه اول باب
مناسب تضایح و مواظبه بویوردی و ابشلم آئی قلم خیال و ابوبه حکمتله
لوح قوت حافظه یه ثبت قیلور دی کتاب حکمتله و درمنه سوال و جواب
رای برهنه مبتدی در و ترتیب سابق آورده که فهرست کتاب آئی ناطق در و اوت
دورت باب آورده منظوی و المعونه من الله المستعان و هر حسینا و علیه السلام
باب اول سیاهی و تمام کلام نفاق انجا من استماع و استماع و استماع
اید و نیکو بیان اید رای اعظم و ابشلم بید پای حکیم ایدی مخمور و وصیت
اول بود که هر کسه که تقرب سلطانیله اختصاص بوله هر آنیه محسود خاص و
عام اوله و حود لول نفیض قاعده حرمت و عرصه سعی ایدوب کلمات مکر آمیز بوله
ضرب سلطانی ایله مشغول و مستغیر قلم لول و شاهه و اجید که کلام صاحب غرضه
تا اتم تمام بیورده چون بوله آمیزش و آلاشیدن خالی دکلدر سرحد بقوله بیلند وینه
مشوی مدوه راه صاحب غرض پیش خویش که آغخت بر یکدیگر نوس و بنیش بصورت
دهد نوس و یار کی کند بمعنی زندنیش و خوار کی کند حکیم بزکوار برهنه
حکمت شعار دن التماس ایدر که بوبایه مناسب بر داستان بویورده و سوال

و این چنین است

کسه نك قصه سن که بر پادشاه حضورنده مزید تقریباً به اختصاص بولمس اوله
 واریاب غرض قولیه بنای مرتبه سی خلل پذیرا و لب صدق عداوت و موافقت مخا
 مبدل اولمس اوله علی وجه التفصیل بیان بویوره. برهن ایدی بی مدار اساس
 بوضعت اوزده دیکه اگر پادشاه حضورنده کلام نفاق انجام حیات محل استماع
 و موقع اعتماد بولم. اکثر اکران دولت انک انصار دله سپهر سهام نکبت و مظفر عفا
 تحت اوله. واندن هم ملکه خلل مسطر و اولوب هم ملکه ضرر عظمی سبب فتنه چون بر مفسد
 محال یکی صدیق صدیق میاند. دخل و نفاقه مجال بولم. هر آینه آینه انفلوت
 عبار حشیده مغیر و بنای بودن تیر میگو و مفسدیت ایله زیر و زبوقه فتنه که بنای
 مصادق کاو شیر اول شغال شر تر زیر و زبوقه خلل پذیرا و لمشد. رای ایدی نه
 کیفیت ایله اولمشد **اول حکایت** برهن ایدی اخبار د. کلسد که قدیر الزمانه
 بریان رکان و ایدی جهان دیده. و تلخ شیریند و زکار چشید **بیت** خردمند و
 امین و کار دانی. ز روی تجربه بسیار دانی. قدم غریبه سالک مالک سالک
 اولمش. و بضاعت تجارتیله انواع تجارت به مالک اولمش. تو سن هیچ مسکون زیر
 سیاحت ز لول ایدی. و اقالم سبعة اقدام همت جهان کونده نسبت هفت لک
 یول ایدی. رکوب احوال و تحمل بار لخطار اسفار بسبیل مال و منالی بسیار ایدی.
 و بهایم و سوام بهیاری و ایدی. کانه امتلا و ادیه مزطاعیه الصیاح و رعیه
 الرواح چون مقدمه سپاه مرکه که قوت ضعف و ضعف قوت دز عبادت دز.
 مملکت بخاریته ال و زانیدی. و طایفه لشکر اجل که سفید دکن کانی و حصار
 خطه وجود احاطه ایدی **مشقوی** نوبت پیروی چو زنگ کوس درد. دل مؤد
 از خوش دلی و عیش فرم. موی سفید از اجل آرد پیام. بخت خیم از مرکه رسالت سماع
 خواجه مقرر بیلیدی که عنقریب کوس رحیل او رسته کوه. و سرهای حیات بر ماعد
 خانه بدیده مورت عدد آرزمانده استرداد اولمش کوه. فو زدن که شمره شاخ
 امانی و شجر باغ زندگانی دژ جمع ایدی. اندر اوج جوان ایدی غیرت اقوان
 و انوار نار برهند و ناصیه حال زنده تابان. اما غرور و بخت و کسرت سبب
 سرور نشو شرابله حد اعتدال دژ بخا و زاید مال پدیده دست اسراف دراز
 امشلو ایدی. و کسب و حرفند از اعراض ایدوب نقد اوقات عزیز بی طالت و کسرت
 صرف امشلو ایدی. پدیده بریان فرط شفت و وفور جمدن که لازمه علاقه.

ابو ندو مالک فرزند لویه بند و نضیحه آغاز اندی ای جوانم که چه کسب و زنده
 مجاهد حکم کو کوسبند و نخت مشاهده اند و کو کوسبند و قدرن بلسم کوز
 مذهب عقیده معذور و اسکوز اولور که منم یز و قلم یعرف اما ملک کرک که مال
 سرمایه سعادت دنیا و ذریعه ذخیره نجات عقیق در و اهل عالم که طالب حصول
 مراتب و وصول آثار بدر غالب بود که یواچ مرتبه نیک بر سینه طالب در مرتبه
 اول فتح ساحت معیشت و تیسر تکرر اسباب راحت در یو طایفه نیک منظور
 که هتلی نوشن و پوشن استفا لذت نفسه کوشن مقصود اولمرتبه ثابته
 رفت درجه و علوت منزله در اول مرتبه که یو مرتبه به طالب در ارباب جاهه
 و اصحاب مناصب در یو یکی مرتبه نکه حصول مال محال در مرتبه ثالثه حصول ثواب
 آخرت و وصول منزلت تقریب حضرت عزت در اول مرتبه که یو مطلبه رغبت است
 اهل نجات و صاحب در جاهد یو مرتبه دخی مال احلال به تحصیل اولمرتبه در
 نعم الصالح الدجال الصالح حیثی صیحه رسته که یو معنوی صاحب معنوی یو مشهور
شعبه مال اگر تهر حق باشی خوال نفسم مال صلیح کفشن رسول معلوم و اول
 که مال و منال سبب حصول اکثر آمال در و تحصیل مال به اربکات تقبل و انکسار
 محال در اگر کسه نکه یو وسیله کسب و طلب حیت لا یحسب و لا یکتسب مال الله
 تحصیل در نخت حکم و کی اجل در قدر و قیمت بل یو غنیمت بیک هوا به و یو
 از بیک هوا آمد و بیک هوا رفت پس واجب اولدی که جانب بطالت و کسالت دن
 اجتناب اید و جانب تحصیل و انکسار به رجوع فیکه یز و یو حرق تجارت که مدت
 متا دیر که بند مشاهده اید یز مشغول اولمرتبه پس رخصت ایدی ای بدر
 سوزینه کسب و طلب تکلیف اید یز بوقاعده تو کله منافی و اعتقاد بقدر
 از لیه به مخالف در و یو مقرر در که کار خانه و قضا و قدرده هر ذوق که مقدور
 البته صاحبیه و اصل اولسه کرک پس حبیب و جوینده و تکا یو بند ز تعذیب
 حیوان با فایده دن عنری نه حاصل اولسه کرک **قطعه** کلورنه که اولدی
 مقدور اخیری و تنیکی کرکسه کو کلکی یک طوت کرکسه در دله طار کشتی به
 چونکه مقدور در تضییع زل نه اکسار و نسا ر تارید سه سبغی هزار بعض
 اکابر دن استدم که ایدی هر بار که ضعیفم قاجدم آخر یکا ایدی و تضییع
 اولیا فی جند نکه طلب ایدم بندن با ایدی پس اکو بر کسب و کار اید و در

یدر

جهند
۶

ویا معطل و بکار روزگار بگورده و در نقد بر آرزوهای تغییر این مرز **ع** نصیبه
 از آن خود نمیتوان انداخت. بنیه که اول پادشاه زاده لوك حسب حالی بومعنی به
 شاهد در که برینک بی ریخ و عذاب کج بحساب اله کردی. و بری امید کجیله خزانه
 ملک بی بی بکفایه و بریدی. پدر استفسار اندی کنه و جمیله واقع اولمشدر اول
حکایت بر ایندی سرحد ولایت **ع** دارالملک حلیله بر پادشاه کامکار فرزند
 فغانی عالی مقدار و ارایدی که پنجه انقلاب روزگار کور مشدی. جو حق فقرات لیل و
 نهاده استندی. یکی فرزندی و اریدی نو جوان لرجه و جلایله شادمانی کج بدلیله
 مغرور و تاج و کمر به مسرور و لر. غرقاب غرور شباه و جباب کی روز و شب
 شرابه دوشمشلر ایدی. و مشاطکان هوا صور لهو و لعبله و غرور شام و طرایه
 انزل منصفه قلبند. جلوه و بر مستلریدی. کاه زخمه جنگ و جفانه دن بونغم
 استماع ایدر لر ایدی **مشق** یور و بت پیمانک ای سروی هیوتنر جهاندر چونکه
 تنزکشتک کرک تیز. کچر چون کوز یوموب آچینه دوزان. کوز اجد رنر سیزه
 بادیلر بران. و کاه ترانه بلبلدن بصورت ایله عمل المیر لر ایدی **مشق** کتور
 اول بلبل کلفای ساقی. چوقالمز بر جهاندر کمنه باقی. کولالم بر نفس کل کی بر دم
 اولوب شاد. قلوب بلبل کی لمان و فری. پادشاه خردمند و شیار و صاحب تجربه
 و آموزگار ایدی. و جواهر و افری و نفوذ نامحدود درینار بشمارای و ارایدی.
 فرزند لرینک حلق بوموال اوزده مشاهده ایدیک خوف اندی که بوج کج بی
 حساب که هزار ریخ و عذابیل تحصیل اولمشدر. آمالچ بترالاف و تاراج بلر
 اسراف اولم حوالی سفره. برزاهد متوکل و ارایدی که علاقی خلافتدن متبتل و اسباب
 تقریب حضرت خالقه متوسل ایدی **مشق** سوخته نایب حاکم ایدی. شیفه حضرت
 مولا ایدی پادشاهک اکا و فورا عثمایی. و کرامت کمال اعتفادی و ارایدی.
 تمام خزان جمع ایدوب بر وجهله که اکا بر فرد مطلع اولیه آنک صومعه دفر اند
 و زاهد و صیت اندی که چون دولت بی وفا. و جاهد و بی باقم فرزند درمند
 یوز و دنده و سر چشمه ادا باریله مال مال اولم. و فرزند لر بی مایه و کم بصره
 قاله لر و فقیر و محتاج و آمالچ بتراحتیج اولم. انکو بو کیندن جنور و ساید که
 مشاهده نکب و مجاهده تحت سبیلله خواب غفلتدن مستی اولوب حاجت
 حبیبیله مصلحت لر صرف ایدل. و طریق اسراف و انلافتدن اعراض ایدل و انصاف

اعتدالی مرغی جلوتی ل. زاهد وصیت شاهی سمع قول ایلده اصفا الدی شاه اخفاء
مال و دفع احتمال ایچون دروید قهریده بر خیزد و ورنیدی و سولیکه کوستریدی که
جیع اموان اند و قناتی و فرزند لرن دخی بو خصوصد خیر داراید و بایندی
چون آینه روزگار بقرارده صورت اربار و اقصا مشاهده اید سن غافل و لیه
سز که زخیر کلی که موت معیشت کنه کفایت اید بونده مدفون و بوجالد صکر
آز زمانه شاه و زاهد ایکسی دخی و احکام بعد واحد اجابت دعوت خاید و ب
کل من علیها فان باده سیله سرخوش و کل نفس ذائقة الموت جرمه سیله بیوش
اولد **ر بیت** اگر شاه و کدا کر برد و زدن. قونک آخیری کور و کفند **قطعه**
هر آنکه زار ز مادر بیادش نویسد. نجام دهری کل من علیها فان. اول کجی که
صومعه زاهد و خرونی ایدی سولیکه مسور و مدفون قالدی. برادر و وفات
پدر دین صکره مقاسمت ملک و مال ایچون جنک و جدال ایدیلر. برادر مهتر و نور
ز و در وقت و مزید بطش و سطوی سبیله غالب مطلق اولوب تمام ممالک و جمیع
ماله مالک اولدی و برادر دین خایب و خاسر و مغبون و منکسر قلدی. بهار مضب
سلطنت دین ضیاب و مال و موردن نی بهر قالیچی کند و کند و به ایدی.
چون آفتاب قال درجه زواله ایدی و سپهر غدار و روزگار سمسکار شیون
عذر و انقاص اسکار ایدی. بر دغه دخی طالب دولت اولق و مجر دین
تکرار بحیر قلمی ندامت دین غیری لسنه منیع و سلامت و ملامت دین غیری
فایده و برمن مزجربا الحزب حلق به الندامة **مثنوی** جمله دینار کهن تابو.
چون گذرانست نیرد بخو. مملکتی بهر ازی ساز کن. خوشتر ازین حجره دری
باز کن. صواب بود که چون کربان دولت دست اختیار و قدرت دین چقدی.
دامن تو کله و قناعته تشبث قلم. و درویشک مرتبه سن که سلطنت دین زوالد
اله کوردم **ر بیت** درویشی که کجی قناعت مسلم است. درویشی نام دارد و سلط
علم است. پس بونیت ایلده چیقوب کدی کیدر کن خاطره بو خطور ایدی که فلان
زاهد بدرمله صدق و داد و دعوی ایحا دینم اورد و صواب بود که آنک
صومعه سن بنا لا قلم و امید در که دم و قد سیله طریق عبادته سالک و سلطنت
قناعت مالک اوم. و چون صومعه زاهده واردی خیر ایدی که طوطی روخ
سدره آشیانی نفس تند ز جایت ریاض جنانه طیران قلمش. و اول صومعه

پوروشن صیتر د خالی قالمش بر زمان لشکر هوم و عجم کسور طبعه هوم اندی
 و زمان تلطف و تاسف ایله اندی **بیت** دیدی چه کرجخ سمکار و اخترش
 نامن میر چه کرجخ اختر چه چنبرش عاقبت دستار دله زاهد صاحب
 کرامتک دامن روحانیت ته نسبت قلدی. و اول صومعه جهت اقامه قول اندی
 اول بقعه ده مجاور اولدی مکر اول صومعه **نکته** ایچنده بر کارین وار اندی اکامتر
 امثال ایدی و متصل اول کارینک صوبی اول چاهه کلوزدی و اهل صومعه فی
 استعمال ایدوب انکه توفی و اغسلا ل ایدر لیدی شاه زاده بر کون دیوی چاهه
 صالی و پردی صوصد اسی کلدی نه یکی دیو احتیاط اندی کوردی که قمر چاهه
 مادر اثر قالمش میجر اولدی که اگر بر چاه و کارین خلل سوجه اولور سه
 اساس صومعه بالکلیه انداس بولوب بویقه ده من بعد توطن مقدر اولور
 بوحالی تدقیقه مشاهده قلدی. ناکاه نظری بر حقنه ده راست کلوب اکاصو
 یول بولش ایدی و صوبیک چاهه کله سه اول مانع اولمش ایدی یا بوجهره
 نه طره کیدر اوله و بوسورخ نه جانب خروچ ایدر اولم پس اول سورخی فراخ اید
 اول کجه قدم بعد و غی کی همانم سر کجه بنسیدی شاه زاده چون اول بقدر سکران
 و جهره نه پایانی کوردی جبین خراشی زمین مذله سوزدی و اول پروردگار
 نی نه نقصان و کردگار قدیر الامتسانه سیده لشکر ایدی و نصیحت یوزندن کند
 ایدی اگر چه مال موفور و جواهرنا محصور دد اما بک غور دله سکران و
 قهر سوریه استوان و لوق دایره فکر صحیح دزد دورد و نهج توکل و جاده فنا
 اخلاف ائمه ملک کرک و طریق اعتدالی قویوب جانیا تلافی کتمه مک کرک **نکته**
 تا به بنیم که از عیب جه آید بظهور اول جانبدن برادر مهنت کجه مسند
 و زمان روا ایدی اما احوال لشکر دزدی پروا ایدی و امید کج موهومیه قصر
 پدیده محقق ملاحظه ایدر دی مغرور اولوب مقدورن ایدر ایدر دی
 و غایت کبر و نخوت دزد و خیل و عظمت دزد برادر دزد بقدر ایدر بقدر حالند
 اغراض و مشاهد جمال دزد عار و اعراض ایدر دی بوا شاد ناکاه اکابر دشمن
 پیدا اولوب لشکر جرایع کر ایلله و لایته قصدا ندی شاه زاده خزان
 سیم و زهیدن خالی کورینک و لشکر ساز و سلبدن عاری کورینک اول
 موضع معبوده کجینه موعوده کلدی تا اول مال موفور دله کات لشکر و

که صومعه
 بر چاهه
 ایدی اول
 کاریندن

تحقیق چون قمر چاهه
 اندی و راه ایدی و جوب
 چاهی نظرم

عند

بیرون

تقصیر

کسور

کشوردن معوز ایلنه لاملک الابرجال ولا بالرجال الابرجال چندا که طلبند
 بلوغ اندی کچ موهمدن رنج محققدن غیري نشان بولدی. و هر چند که جست و
 جویند جهده درین ایلدی حصول مقصوده. فایز اولدی **بیت** بشنوا این نکته
 که خود را زغم آرازه کنی. خون خوری که طفل روزی نهاده کنی. چون نوید کنی
 نا امید قالدی قادر اولدوغی قدر لشکر جمع ایدوب دفع خصم بخون خارج شهر
 چقدی چون صف جدال آراسته اولدی. و آنکس قتال اشتغال بولدی. اشاء
 مقابله و مقابله ده لشکر دشمنه نملک زاده زخم میریله هلاک اولدی بجانب
 دخی بادشاه سیکانه ضرب شمشیر آوده خالک و خون اولدی. اکی لشکر دخی ترینه
 سرکبی مهمل و ابر قلوبت قریب اولدی که شعله فتنه و آشوب اوج آسمانه چیمه
 و آنسهرج و مرج اکی ملکک دخی اهالی سزیمه. آخر الامر اکی طایفه نلک
 سردار لوی جمع اولدو اتفاق آیدیلر که برخاندان بادشاهی. و در زمان شاهنشاهی
 بملک ملک خصلت کریم خلقت تجسس قیلولر. که شغل سلطنتی و مهم مملکتی
 انک زهن منته حواله قیلولر. جمله سبیلک رای بوکه میجر اولدی که بر شهر یار.
 کامکار فرق دولتی سوار. تاج سلطانی و عنصر سعادت سیاسته حاکم جهان
 اوله همان اول شهراده که صومعه ده وارد در. پس کار در آن مالک صومعه به
 وارد در. ملک زاده بی اجل و اکرام و تعظیم و احترامیله زاید خولایت
 بارگاه بقوله کور دیلر. و کچ غزله ز صدر مسند شهور دیلر میان تو کلی
 ایلهم کچ بدر میسر اولدی. و هم ایالت کشور کامقرا اولدی. پوشلی انو
 کوردم که وصول اضیاب البته سعی و کسبه و البسته دکلدر. توکل استیلا
 البحار ز اولد **بیت** حقه هر کسه کم توکل ایدر. حق انوک ز رفقه تکفل ایدر
مثنوی نیست کسی از تو کل حق بن. چیست از تو یض حق مجنون تر. عین توکل
 کن ملر زان پا و دست. رزق تو بر تو ز تو عاشق ترست. چون پسر حکایتی
 نهایت یسدردی. بد رایدی اگر چه دید و کلک محض صدق و عین صواب در.
 اما بوعا که عالم و سابط و اسباب در. عادت یاری عیسیه بونک او ز رینه
 جابر در که نومرعه حوادث زار و بوجن و قایع بارده. بی یاری اسباب ظاهری
 هیچ بر ثمره نیجه ظهوره کلیمه **سفر** دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر
 کای تو ز چشم من بخرار کسته ندر وی. و توکل مقبول بودر که با وجود مشاهد

هید

کون

اسباب مقام تو کلدۀ ثابت اوله سن. تا فیض الکاسی جیب الله دن بهر بوله سن.
 بعضی کا بر بویرشد که کسب و کار قیل تا کاهل اولیه سن بضیک خدا دن بیل
 تا کاهل اولیه سن **مشق** از تو کل در طلب کاهل مشق. رمز الکاسی جیب الله سن
 کسب کن بس کیه بر جیب کن. کو تو کل میکنی در کار کن. سن مکر اول درویش قصه
 سن استماع اتمک اوله. که احوال باز کلا غی مشاهده اید بحک سبب جانین طرف
 قیادی. اول سبب دن مظهر عتاب مسبب الاسباب اولدی. بس سوال ایدی که نه سوال
 اوزره اولمشدر اول **حکایت** پدرا ایدی روایت ایدر که بر درویش بر
 پیشه ده کیدر ری. و آثار رحمت و انوار قدرت اندیشه سن ایدر بی ناکاه کوردی
 که بر شاهباز نیز پرواز بر مقدار ات بار سن مقدار ده طوبی بر درخت اطرافه
 پرواز ایدر و اهتر از تمام ایله بر آشیانه طواف ایدوب شفقت آمین واز ایدر.
 درویش بو صورت دن متبعی اولوب بر زمان نظاره قیادی طور دی کوردی که بر
 کلاغ نی بال و بر اول آشیانه ده زیروز بر یوزره واول باز مقدار ده اولان ای
 حوصله کلاغ مقدار باره لیوب همانه استغراق قیلور. درویش ایدی سبحان الله
 عنایت الهی و رحمت نامتناهی کور که کلاغ نی بر وبال که نه قوت منقاری وارده
 شوکت چکالی گوشه آشیانه سنده نی روزی قوتزه. و باز سنی چکال و نیز منقا
 خلاف جنبی کنر اکا هوا دار ایدوب پدرا مشفق و مادر مهربانی اولسه ده بوددا و لمر
مشق ایدم سفر زمین عام اوست. بدن خوان یغلمچه دشمن چه دوست. جان بهن
 خون کوم کسترد. که سیمغ در قاف و زی خورد. بس که در طلب رزقده در یک
 حوضه غرق اولوب هزار مشقه جان ایله بر باره نازا که کورم. لایحرم سبب ضعف
 اعتقاد و نقصان اعتماد اولسه کورک **مشق** ضامن دوزی سدر و زی رسان
 چند بهر سوی روم چون حساز. از دل خرسند بر آدم نفس کایچه رسد بهر هما
 اولی بود که من بعد سر فراغی زانوی عزالت اوزره قوتزه. و صمیمه دل دن خرط
 کسب و حرف حرقی آب بپاشد لایوب. که الترق علی الله. هاندم دامن کسب و
 الکوب بر گوشه ده اووردی. و دل غل غل عنایت مسبب الاسباب بنیادوب
 طوردی **ع** دل سبب میند و مسبب دها مکن. اوج کون اوج کیم نی کار زاویه
 عزلته قرار ایدوب هیچ محمدن فتح میسر اولدی. رغد غی جوعدن خاطر ی
 متفرق و قوت تحلیل دن بر نه ضعف کلی مسطر اولدی. کیدر ترک قوت ضعف

وضعف قوت بر مرتبه واردی که مرد زاهد فی ضعیف اولوب ادای وظایف
 طاعت و عبادتدن فالدی. حق جل و علا نامانک بیغایر فی کال ارسال اندی و عتاب
 تمامیلد ایدی ای قوم بن بیان کارخانه جهائی اساس اسباب و اکساب از دست
 قلمشدر. اگرچه کاف قدره نی سبب سنک مهمک اتمامه کافی در. اما مقتضای حکم
 بود که مهمات خلوص اسبابه موقوف و متعلق اولم. تا بوسبب ایلد قاعده افاده
 و استفاده ممتد و محقق اولم. اتریدان بصل حکمی بکک علی. بوشلدن معلوم
 اولدی که دفع حجاب اسباب غیر میسر در. و اکسابه ارتکاب لازم و مقر در فرضا
 کبجرد توکل توکل ایلد بطلبه توکل میسر اولم. فایده کسب و منفعت توکلدن
 نریک در. زیرا که منافع توکل همان سوا کله حاصلدر. و فواید کسب سوا کله
 واصلدر. و ایصال نفع الی غیر دلیل خیردر که خیر الناس من ینفع. بگمسه که غیره
 ایصال خیر قادر اولم. حیث در که بکس ایدوب غیردن خیر طلب قیلد که اید
 العلیا خیر من الید السفلی. پس اگر سن غیره افاده اتمک میسر اینه اندن یکدر که
 غیردن استفاده اید سن **بیت** چوبان باش که صیدی کنی و لقمه ری. طفل خوا
 ستر چون کلاغ نی پروبال. پس چون بونضای سع قبول ایلد استماع اندی. پس آخر
 دخی آغاز کلام ایدوب ایدجای بدر مقرر در که بیز توکل افدا میسر دکلدر.
 و کسب و کار انجام ایدارد. اما چون کسبه استغفال اید و ز و خدای نی زوال
 کار کمندن بین مال و منال از زانی بیوره. آتی بجه اتمک کرک. و انوک حفظ و
 ضبط و قبض و بسطی باینده بجه شرعی مرعی طوئ کرک. بدر ایدجای بجمع
 مال سهل کاردر. اما انک حفظی و آنکله تمتع دستارد. هرکسه که تحصیل مال
 طالبدر. بواکی شرطی رعایت اتمک اکا واجبدر. اول بودر که محافظه سند بر حمله
 احتیاط قیلد که تلفد تا راجدن امین اولم. و دست سارق و عیاد و ده زن و
 طاراندن کسبه که مالک دوستی بسیار در. و مالدارنک دشمنی بسیار در **بیت**
 خرج نه برید در مان میزند. قافلہ محتشمان میزند. ایکنجی توکه انک مرا بخدمت
 ارتفاع اید و قباصل مالی تلفدن امتناع ایلد که اگر سرمایه دن خرج ایدوب
 ایلد قناعت قلبیه. آرزمانده دست خناری کی کفنده. بلهوار دن غری شنه قالمینه
بیت هر آن نفر کانی نیاید بوی. باندک زمانی سوار خشک بی. که از که کثری و
 نفی بجای. سرانجام کوه اندر آیدن پای. کیمک که دخلی اولمینه دایم کیسه دلت

خارج اید و با خود دخی اوله اما خرجی بخندند نه بلی اوله عاقبه الامر و رطه احتیاج
 دوشوب ممکن که کاری هلاکته نهایت بوله نه کیم اول موش متلف بی باله که کند و
 غمدن هلاک ایدی. پس استفسار ایدی که نه وجهله اولم سدر اول **حکایت**
 بد را ایدی امثالده کلشد که بر دهقان انبارنده بر مقدار غله سفان ایدوب است
 نصر فی اندرد. و ابواب تمتعی سید امشدی. تا اول وقت که احتیاجی غایه
 و ضرورت نهایت نیست. آنوقت لا یموت ایدیدی. مگر بر موش که غایت شره دن
 دیردری که خرم منهدن دانه چکید. و مرزعه آسمانده حبات پروین. و تخم
 سنبله زمین حوصله سنده اکیدی. اول منزل کنارنده خانه طومشدی. و اول
 انبار جوارنده آشیانه امشدی. متصل زیر زمین. متین دندان آهین ایله نقب
 اوردری. و ناب نقاب خار اسکا فیله نقب ایدردی. ناکا حفره نهان میات
 انبار غله دن عیان اولوب سقف آشیانه دن حبات کدوم جو آسمانده شهاب
 ثاقب کی ریزان اولدی. موش کوردی که وعده و فی السماء رکتم انجازه نیستی
 و نکه المسمو المرتق من جایا الراض و مشن و مبتین اولدی و واجب کمر لغمی
 تقدیم ایدوب. الحیلة الذی انزل علینا مائدة من السماء اسیح اسمانه
 یوردی. و اول جواهر قیمتی نک حصولدن ثروت تمام حاصل قبولت نخوت قارونی
 و دعوت فرعونیه آغاز ایدی. آنمندن موشان محله ده حالدن جز دار اولون
 ملازمت باب مروت مآینه شتاب اندلر **بیت** ایند خلد و سنان کرمی سنی
 مکساند کردیشیری. دستان خاله و حریفان بیاله هموار مجلسده جمع اولور ایدی
 و نیه که اندک عادیتر. بیج کلایم آنک مزاجند موافق. و هواسنه مناسب حلز
 اوزره طرح ایدوب ریش خندا ایدردی. اولدخی دیوانه و از زبان لانی و سست
 اسرافیه دران ایدوب بویصورت ایلکه که غلبه انباره هرگز غلا و نقصا یستویب ایلر
 الزمان دانه کدوم ریک روان کی اول سور اخدن ریزان اولسه کرک. هرکون
 اندن مصالحلر نه مقدار کیشور فی ایدردی. و عاقبت ملاحظه سن اعیوب بگوهر
 یارنه فالسوف دیمزدی. و خیال امروز ایله مغرور اولوب فکر روان ایدین فریاد
 بروا اتمزدی **ع** سابقا امروز می نوشتم و فریاد اکه دید. اول وقت که انلر اول
 گوشه خلوتده عیش و عشره مشغول لرا ایدی. دستبرد تنک مالی خلق عالمی حال
 و پایمال امشدی و سینه جگر سوخته لردن زبان آتش جوع فلک ایتره یستشد

خوش آمد سعید لودی
 و اولد مع و نشا و شکو و دعا
 افراط و اطوار ایدردی

سبقت

خطا

هر جا بنده ناند یوجان طهر تر لودی کسه و ذمه المزی و بر پاره نانه خانمانی صارت
 کسه خیزدار او المزی **مشق** فقط المزی اولی داری خراب آتش او المزی
 آتش سراب مذکن نو المزی جبه سنی خواجه لوانه صا دی جبه سنی موسی
 مغرور تصور بغمت موفور بله مسرور نه غلام غله دن جنودار و نه فرط نقطه اطلاق
 وار چون حال بر قاج کون بوسوال اوزده کج دی دهقانک کار جانه و کار د
 استخوانه یوب ناجاد در انباری جدی کور دی که غله ینفصا فاحش طاری
 او المزی در کمر منزه آه سرد اندی و فواته ناسف و تلف ابوب کند و کند و
 استی جزع و فرغ شلی مورد که تدارکی دایره امکان دن دور اوله مذهب عقلا
 مهی و مجرور در حال اولی بود که بقیه علم جمع اولوب بر موضعه رخنی نقل اوله
 پس دهقان اولی اقی قان جزی غله نک اخراجنه مشغول اولدی مکر اول خلده
 اول موسی که کند و سن اول منزه صاحب خانه و مهتر کاشانه خیال المزی در لب
 خواجه سر خوش ایلی و سایر موسی در خجی جوی و خروشدن صدای بابوش و آواز
 آمد و شد دهقان کوشا آمدلر انزل میا نده موسی تو موسی کیفیت خانه
 واقف اولدی و تحقیق قضیه انجوز بالای بامه جیوب کوشه دوزنه دن
 باقوب انباری خالی کور دی فی الحال آمدن اینوب مضمون قضیه بی بارانه اعلام
 اندی هماندم کند و یاول سور اخذ طشر آندی انلر خجی چون بوجالی مشاهده
 اندلر هر برسی بر طرفه بر اکنده اولوب ولی نعمتلر تنها قویوب کده **مشق**
 همه یار توان بهر تو باشند همه خلوت جهان یار تو باشند چو مالت کاهد از مهرت
 بکاهد ز نبات بهر سود خویش خواهد ز تو جویند درد و لذت معونت کزین دانه
 تواند در روز محنت ازین مشیت رفیقان رای بریدن بهتر است از آشنایه
 موسی یونش چون بالین آسایشدن باش قالدور و بوجوب غفلت دن بیدار اولدی
 کور دی که نه یاران وارنه اعیان **ع** لیس فی الدار عنده دیار خدا آنکه جب و
 داسه نظر صا لدی یار اندن نام و نشان بولیدی احباب دن دهشت و وحشت
 فکینه رفت غلبه ندی و آواز جان کد اذیله فغانه آغاز اید و یکدی **شعر**
 یارانکه بودند نام که کجا شدند آيا چه حال بود از ماجدا شدند پس تحقیق
 حال انجوز کوشه کاشانه دن طشر جدی کور دی که عالمه بر وجهه قحط و غلا
 طاری او المزی که ذکر نان افواه و السنه آبی جاری او المزی اضطراب تمام

بجین

و هجده که در شب مبالغه وادی
 خبر لیدی

وشتاب تام ایله خانه سینه رجوع اندی تصور ایله که زخیره نلک ضبطند اهمیت
ایلیه چون خانه به کلدی غله دانه کورمندی و اول سور اخذ ناباره کیرو.
اطرافنی جو جو آرا دی حبه کدم بولمیدی طاقی طاق اولوب دست اضطر ایله
کریسان سیکسی حال اندی و سر پر سودا سن سنک و خاک اولقدرا و ردی که مغز
پیشانا اولوب تلف کارلق شامیله کند و سن ورطه هلاک اندی بومشک
فایده سی اولد که کاسیک خرجی دخله مناسب اولمک و اسالماله دگموب
سودند انشعاع قلی کرک بیت دمام دخل خرجی که نظر قیل جو دخل المایه
خرجک بست تر قیل چون پدکان داستان مزبور دی بوجه مشروح بیایندی
بهره کهر دخی جهر کلامه زیور شنا و رعای پدایله آرایش و یروب اندی
ای پدکشی تحافظت مالند اهمیت ایدوب معامله سنده سود تمام اندکند
صکره اول سودی نه پنج اوز دند خرج اتمک کرک بذر اندی طریق اعتدال هر صوبه
ممد و جودر خصوصاً که باب معاشه پس خداوند مال از مد که حصول فایده دین
صکره بواکی قاعده بی حسب حال ایدنه بری بودر که اسراف و اخراجات ناموجه دین
اجتناب قیل که بذر بتدیر بر طعن ملامتن غیری نشه و یوزن و متلف مال نکا
حالتد ثمر نامتد غیری نشه کورن حقیقت حال بودر که اتلاف مال ثمره ضعف
عقل و دین و مقتضای اغوی شیاطیند که ان المیدین کانوا اخوان الشیاطین
مشو هست بر مردم عالی کهر بخل اسراف پسندیدن که کچه عطا در ره جادکلی
است هر چه بی بخل بودان خوش است ایکنی کرکد که عار بخل و اساکدات
احتراز قیل که مرد بخل دین و دنیا بد نامدن و مالدار حسیک جمیع از مانده
مذموم و دشمن کام و مال بخل عاقبت آماج تیر تاراج و هدف ناوکه تلف
اولوق مقررد اول غدی برکی که جمع میاه عز و اولسه وید خلدن مدخلی صغر و
خارجدن و ادی کثیر اولسه لایدر طرفدن تراوده و ترشح ایدوب دیوارنده هر
رشته دین رخصه بدیدار اولسه کرک و عاقبت اول حوض تیه اولوب بچند
اولن میاه تمامه انقض بولسه کرک بشر المال البخل بجا دشا و وارث **قطعه**
مال کزوی بخل بهر نیافت دست تاراج داد بر بادش یا وارث رسید کم کای
جز بفرین نمیکند یا دش چون فرزند ان مقبلان بذر لوبیک کلمات مقبول
ایستدن و منافع نصایح فہم بدو بیت جان و دلان قبول اندن هر بری بر جرف

مزدی

اختیار ایدوب کسب و کاره اشتغال اندیلو. انلک متری فهم و فطنت و عزم از
 انلک بهتری ایدی طریق تجارت سلوک ایدوب سفر و درسته شروع المدی زیوار
 یکی بارکن کاوی و ایدی که نور کور و انلک زود و قوت و مقاومت طاق کور
 و شیر جیح انلک صولت و صلاحیتلری خوفند نهیشه آسمانی فلک و بر مزی **مشوی**
 بدند هر ی بر سله بگور. زمین پیمان زماند و پیکه بگور. زمین انلا و نسبت
 کا و کور و ن. اولور و راسته لودی کوی هامون. برین بولیدی دهقان زمانه.
 ایدی چغت کا و آسمانه. برینه شتر بر لودی بر سینه متر به خواجه تاجر دایم
 انلک تربیتنه و ترتیب اسباب تقویتنه کند و بنفسه مباشر اولوری. ایلون
 مدت بسیار سیر و سفر ایدوب لیل و نهار کندیل. و نشیب و فراز و مسافه و دور
 دراز قطع اندیلر جهه حال دینه کر و ضعف و هزال طاری اولوب صفی سیارند.
 سمت نور و قصور و در وقت ظهور ایدی. قضاء الهی اشاء راهده برخلاف
 عظیم راست کلدی. شتر به کمال فور و ن مجال عبور میسر اولوب انده قالدی.
 خواجه بغایت بخشنور اولدی. و بوردی تا هزار و دویله طشره جعفر دیل چون
 حرکت بیطاق ایدی. بر کسنه و مزد له بوعهدیلکه چون حرکت فی الجمله قادر اولم
 آتی کا روانه یتشد و ده. و مزد و ربحه زمان میان بیابانده حیران و هراسان فاولوب
 عاقبت سهاقی بلاسند ز شتر به بیابانده قویوب خواجهیه فی جرن یتشد و ب
 بومنزله دخی میسم شداد کور و ند و ندن بزبون و باد فراق شتر به دن جایی
 در کور اولوب وجودی بختی عدم رباطنه اندردی. اما شتر به نك قوتی
 کوند کونه اشتداد و از دیک بولدی. اول دیانک صحرالنده خلیع العذار.
 کشت و کز ارایدر کبر مرغاره راست کلدی که انواع ریاحین ایلله آراسته. و
 بهشت برین کی انهار شیرینله پر استه. رضوان اورد و صه حسودن حیرتله انگشت
 کزان و آسمان دیده انجمله آنک تماشا سند. حیران **بیت** در خستان و بسنستان و
 بستان. خان باغی کا نسبت بیابان **سفر** از کل برین خواسته آب روان. چشم
 بد و زکوی که بهشته. کشت شتر به اول منزل فرخ بخش بغایت حق کلدی
 درخت قامی انده انزال ایدوب اول مرغزار کنارند و نر و لیلاری چون بنجه
 زمان بند تکلیف و قید سگفتند معرفه اول مرغی ده بچون و جوارعی و جواریکدی
 اول فضای دکشا و صحن جانفزاده کمال ذوق و صفایله روزگار بخوردی.

نقد حاله نازک ایدی

روزیم

نکران ایدی

بغایت قوی جثه و لوب غایت لذت آسایش و نهایت راحت و آرامشند بر مکنون
 نشاط تام و انبساط تمام ایله بر بانك بلند با هیبت آید و بصر او کوه ساره و لوله
 بر آید مکر اول مرغزار حوالی سنده بر شیر با صولت و هیز بر با شوکت و آرا یدیکه **چو**
 بسیار کمر خدمت میان جان بند و سیاه بیشمار طوق عبودیتن کر کن از عانه پیوند
 امثال دین شیر غرور جوانی و نخوت و حکومت کارائی و کثرت خدم و وقوت
 حشدن عالمده کند و دژ محکم بر فرد تصور آفریدی و بر مہیب بیک و پیل غریب
 هیچکی کو زنه کو ستر مزی اما بوجرا که کردون و مرائع سپهر سبز کونده هرگز نه کا و
 کور مشاییدی و نه آواز ان ایشمش آیدی چون بدیده بانك شربت کوش هوشنه آیدی
 بغایت هراسان اولدی و سیاه انک هواسنی احساس آید لود و و همدن حرکت
 المیون ایوان سپر و سنجاری میسد و د قیلدی انک حشمتد ایکی شغال و آرا یدیک
 که آید خدمت ملازمتینه استغفال آید لودی برینه کلید و برینه دمنه دیر لودی
 ایکی سنجی زدن و زکا و طبع و دهانله مشهور و معروف آیدی اما دمنه بزک
 منش و طلب جاه و ناموسه زیاده حریص و مشغوف آیدی دمنه فراستد بلدی که
 شیر خوف کلی استولی اولوب کو کلی و مرمزدن مکدر د کلیدله آیدی ای برادر
 ملک حقیقتد نه دیر سن که برفاج کوند که بساط نشاط انبساطی دور مشد
 و برکت و حرکتدن بیایکت و صاست او تر مشد **بلیت** یوزنده زنگ آثار ملک
 آید در زنگ دروینده کلات کلیدله آیدی دمنه رحم الله امر اعراف و قدره
 و لری بعد طورده سنک حد کدر بو مقوله سوز سولیه سن و احوال ملک و ملک
 سوال ایله سن **ع** توان کجا و سخن هر ملک ز کجا **مشوی** اکا حمت که مقدار
 نه منزلده یسه طور بی بلیه دیر لیه دخی قدر دندن ارتق بقدری اتمیه طورند
 ارتق بز ملک در کاه دولتمند خدمتکار و سباط نفستد طعم حوار د
 همان بونفسمتی غنیمت ملک کرک و نفیشتن اطوار ملوک و تحقیق اطوار سدا
 فراغت انک کرک بز اول طبقه ده دکلر که ملازمت سلطان ایله مشرف اوله و ز
 یا بلا شاه حضورند شرف بقرب و اعتبار و حرمت اسرار ایله اختصاص اوله و ز
 پس بر مقولیه احوال اسرار ملوکد ز استفسار همان مصداق قصه پوزینه و
 بخار دُر دمنه سوال آیدی که نه منوال اوزره اولمشدر اول **حکایت**
 کلیدله آیدی بز بخار بر چوب آسته او تورب دستره ایله کسری ایکی سخن آیدی

بلیه

نشانه
و حرکت
م

برهمن بنشانه راه آمد شد دستور اولسون دیو سکا و چوپر قافردی حد معیتند
 تجاوز ایچک یعنی آخری قاقرب اولکی سین جیر ردی بواسلوب اوزره عمل ایدردی
 مکر بوزینه حال انتشاره نظر ایدردی ناکاه بخارا شاه کادوه بر حلقه قالدی
 بوزینه چون محل بخاری خالی کوردی فی الحال کلدی اول چوپک اوسته چیقوب
 او نوردی بوجهله اول کسلس طرفدن خایه سی سکا و چوپ کجدی و اول سکا فده
 اولان یعنی برهمن قافدن جکدی میخ جکدی ایکی شی اتصال بولدی و بخاوه نک
 ظایه سی میان چوپه خورد اولدی قالدی بوزینه دردمند در دیله فریادند
 وایدی **بیت** ان به که هر کسی بجهان کار خود کند و انکس که کار خود نکند نیک و بد
 بنم کارم میں چشمت ایدی ازه کسک نه ایشنه براردی و بکا پیشه قاشای
 پیشه ایکن نف تجاره ویشته نه ایتم وارا ایدی **ع** آنرا که جنان کند چنین آید
 پیش بوزینه کند وی ملامتد ایکن بخار کلدی آبی بجانده کوردی صنعت
 استاددن کورمیه نکت حالی بودردی و تاریب لیغی دریغ ایتوب حال
 بوزینه بوفضول بعدن هلا که مورتی اولدی بومش کتوردم تا بیل سن که هر کسی
 کند و بر مناسب کاده مشغول اولوق کرک و بر کار وار کند و دایره سندن قدم برک
 قلمه مکرک الله درمن قال کل علی **شعر** مثلی بادرام از یاری کار
 هر مرد و مرد هر کاری پس ای دمنه بر مضیدن که سکا مناسب اولیه فراغت قل
 و نصیب اولان طعمه و لقمه بی غمت بیل دمنه ایدی تقریب ملوک طعمه و قوت لایوت
 ایچون اولوق کرک که سن نصیبکدن فحسک نصیبک سنی بولور و شکم بهر حال
 خالی قانمز بر طعمه ایله بر اولور نصیبک نصیبک بلکه فائده مایز مده ملوک
 مناصب عالییه و صولدد تا اول حالده احتیایه لطفا ایله نوازشه مجال و اعدایه
 قهرله کوشمال اقتدار بستر و محصل اول **شعر** لما نطلب الدنيا اذا لم نردیه سرود
 محبت او اساده مجرم بکرم غمتی و مسوح امالی طعمه و قوتد زمره بهایند محسوب
 و معدود در کورخی سین کلب جابع بر پاره نان و بر استخوان ایله قانع و کوبه
 خنفس نراد بر لقمه ایله شلا اولور اما شیر هلی همت بر هر کوش سکار امتس ایکن
 اتفاق بر کور کورسه اندن فراغت ایلوب صید کوره قصد قیلوز **شعر** همت بلند
 دارک پیش خدا و خلق باسد بقدر همت تو اعتبار تو هر کسه که بلند ترقی
 یقله هر چند که موسم کل کی مدت بقای سی قلیل اولم ذکر جیل سبیل عقال قنده

کند

مرتبه

اصحاب بحر طویل در معدود و محسوب شده. و اول کسی که در دوزخ است و در فی طبعیعتش **شعر** کجاست
 خدایکی باقی و باید ارا اولم. فضا اعتبار آونده و فقر اموانده مرقوم و مکتوب در **شعر**
 سعد یا مرد بیکو نام منور و هرگز. مرده آنست که نامش بنکوی نبزند. کلیله اییدی طلب
 مراتب و مناصب بر طایفه به مناسبه که شرف اصل و نسب ایل استحقاق بولش اولم.
 و یاسبب فضل و حسب ایل استحقاق اولم. بر بویکی سرتک بریندن بری یوز
 بری مناصبه ایل به استحقاق و استقداد بجه میسر در. و تحصیل مراتب استغفار
 ایضا در نه جمله مقصود **دیت** خیال حوصله بحر می برم هیئات چه هاست
 بر سر قطره از بحال اندیش. دمنه اییدی دست مایه ریاست نسب و حسب و کلد
 بل که عقل و یکا استدر. کیمک که عقل کامل و تمیز شامل اولم. بایه استغفار و قلمرد چه
 عالی به و اصل اولو کیمک که عقل ضعیفی و رای بخیفی اولم مرتبه سربیدن منزه
 دنی به تدقی و تنزل قیلوز **شعر** به پیشه کاری عقل شریف و رای درست. توان
 کند تصوف در آسمان افکند. و گرنه دیده دل بر کشاید از همت. نظر بسوی معا
 نیستوان افکند. اکابر بویو مشهور در که درجات ترفیه ترقی زحمت کثیر ایل اولو
 و مرتبه عزتدن تنزل کلفت سیر ایل میسر اولو. سنک کران کجی که روی
 زمیندن مشقت فراوان لازم در. اما اندفاعه آرنی اشارت کفایت در. بوی
 اجلند که همتی عالی اولین کسب معالیه رغبته اتمزل **شعر** نازیدن راضی
 و رزیدن تزیید جان من. شیر مردان بیکو پاد رین میدان نهند. گمکه لحوال
 راحة آسایش طلب فیکه. آب رویندن ال یوبیت رایم الوقت میقم زایه زلت
 و حقارت اولو مقرر در. اول کسی که الشهرة آفر خادستاندن خوقا نمیده
 آرمده تده کل مراده و اصل اولو بجهنم غرته مسند نشین عشرت و لوی تحقیق در.
شعر تا غم نخورد و درد نیفرود قدر مرد. چون اهل جز نکود جگر قیتی نیافت
 مکر سن اول کجی رفیق داستان استماع اتمک که بریسی ریخ و محنه تحمل ایلک ایل در
 سلطنته ترقی قلدی. و بریسی تن آسانی و کسالت سببیله حسیض ذرات. و
 سفالنده فالدی. کلیله اییدی نه کیفیت ایل اولمشد راول **حکایت**
 دمنه اییدی روایت اندر که که یکی رفیق که بر سینه سار بر لرایدی و برینه غاف.
 بر طریقه کیدر لرایدی. و موافقت و مرافقت ایل مراحل منازل قطع ایدر
 ناگاه آتش راهده بر کوهه ایردیلر که قلعه خنک آسمانه غنا در دغان لایدی

ارتفاعه

نذ
 در نامه سعادت خود مرد را
 بدو غم نخیزم و بوی نیاف
 در آینه

کلمه

و کبریا حق محاسبه رکابان در کتاب اول کتب دانسته. و چشمه کوزد یک کصفاده شکست
 رخسار تازه رویان آید و جلادنده عینت شکر لبان شیرین کفزار آید چشمه او کند
 بر حوض عظیم و زلفش و کردار کونده سرو و صنوبر بخار و عرو درین اسطر ایا اول
 از هزاره ملون و لکافی انواع اشجار بیکه مزین **منوی** حوالی سر اسر کستانند.
 کستان بجای آب رواند. او تو مشهور با حیز دست بردست. کلاهین اگر می
 کیمش لاله لرست. سوز و لسن ز کسک چشم سیاهی. ایدر فزینیه مستانه نکاهی.
 القصه اول یکی رفیق بادیه هولنا کندن اول من لیا که تیشدیلر چون جای خوش
 هوای دکنس آید. اول مقامده آسایش و آرام آیدیلر. چون بر زمان یا تدیلر طوب
 اطراف حوض چشمه سیر با دیدوب هر جای به نظر آیدیلر. ناکاه کاهه حوضه و جانب
 نهر آید بر مر مر سفید کوردیلر. و خطاسین بیکه صحیفه حکمت اذره قلم قدر
 عیوی آنک در من حکم. انده یازلسن که ای سؤل مسافر که بومیزی شرف نزولی
 ایلد مشرق قیلدک. لسن او ککه بز نزل مهمانمزی علی درجه ده مهینا قلندر
 و یکی لیر آنکه سوزن کجوب. و چشمه آبه قدم بصد سن. و هول کرداب خطره غرقاید
 و هم آیتوب کد و کی هنر طوق ایلکه کاکار اولمن کاهه تیشد و سن. و اول
 طاسدن تر اسن اولمش سیری که کوه دبنده و صنع اولمش نزل. برد و سن آید سن.
 و بی عقل و تامل بر حمله ده بالای کوهه تیشد سن. و هیبت سیاه جان سکار ایلکه
 که مقابله که ککه و سؤکت خار دل آزار ایلد داس کیر اولد. کار کندن قالیه سن. چون و
 مهم تمام اولد مهمتک سراجام بوله **رباعی** تاره نرود کسی بنزل نرسد. تابان نکند
 بعالم دل نرسد. کرجله جهان بکیر انوار قبول. یک شغشعه جز بر د قابل نرسد.
 مضمون خطه واقف اولمقی غانم سلمه آید. ای برادر کل قدم مجاهده ایلد محاصره
 قطعه قصیده لر. و بوطلسک حقیقتنه اطلاع ده ممکن اولد و غی قدر سعی
 و جهاد ایلد **شعر** یا بر مراد بر سر کرد و نیم بای. یا مرد وارد سر همت کیم سر
 سالم آید یای یا عزیز مجرد بر خطبه که آنک را فی معلوم. حقیقتی مجروح اولمیه
 خطر عظیم ارتکاب خلاف مقتضای عقلد. وفایده و هی و منفعت خیالی
 تصور ایلد نفس نفیسه سهلکه عظیمه القادریل کل جهلد و هیچ عاقل بریا
 مظلون ایلد اکل هر مستیقه اقدام آتم. هیچ خردمند رحت نسبه آچون تحت
 نفعه ارتکاب قلم **نکته** نیست بر اوج نرود مردم دانا. یک دمه عمر با هیز اسامه

و اقدام

مفهوم

تسغیر

غانم ایندی ای یقیق شیق هوس استرلحت مقدّم خست و دناندر وارنجا غلظ
 نشانه دولت و سعادت **قطعه** هر که آسودگی و راحت جست . دل خود را ز بخت
 شاد نکرد . وانکه ترسید از جفای خار . قدح باره مراد نخورد . مرد بلند همت نوشه
 و کوشه ایله قناعت قلند . و پایله بلند . ایر میخه مسند فراغنده راحت و لذت .
 کل طرب بی خار لقب میسر دکلند . و فتح دل بکج بی کلید رخ منصور دکلند .
شعر زیان سر فقه و ارد در دینده سود . جهانده وارمید رحلوی نی دود .
 مقتضای همت عالی بود که بومنز لدن کتمه و د . تا قدم جهاد یله سر کوهه یمیه و د
 و تحلی بارعنا . و توغل کر داب بلادن اندیشه امیه و ز **بیت** کرد و طلبش مارا
 رنجی برسد شاید . چون عشق حرم باشد بهلست بیا با نفا . سالم ایندی مسکمه هر دم
 بوی بهار دولت نی باد خزان نکبت میسر و لذت ایمن اما بویا بانه سیاحت اتمک
 کرک که پایانی اولمیه . و بر تانده سیاحت ایملک کرک که کنار و کرانی بولیمه طریق
 خردن در . بلکه مذهب شرعه دخی محظور دود . هر کسه که برادر سوز و غلده
 کرک که مدخلی بلد و کی میخرجی دخی بله . و مهمک آخازندن بخامنه نظر
 ایدوب مقدار ضرر نفغن معیار فکر و اعتبار یله تیز قیله . تاکه ریج بهیوده
 حکمه من اولم . و تخم عمر عزیز یه با فک اکمه من اولم **مشق** تا کنی جای قدم
 استوار . پای منه دز طلب هیچ کار . دز همه کاری که در ای غمت . رخیه بیرون
 شدنش کن در همت . شاید بو خط خط و خط اولمش اولم . و بواب بر کرداب
 اوله که ساحله سیاحتله وصول میسر اولمیه . فضا که میسر اولم ممکن که شیر سنگین
 بر مشایه ده اوله که تحلی ممکن اولمیه . تسلیم ایده که ممکن اوله شاید که بر حمله ایله
 ایگی قلّه کوهه جقی متسع اولم . و بو اثر ایلک جمله یی حاصل اولد و بی نقد
 دخی معلوم دکلند که نتیجه واقعه اولم . بن باری بوم معامله ده سکه همراه
 دکلیم . و سنی دخی بوسوای خامه اقدام دن منع ایدیم . غافرا ایندی بخیال
 محال دن فارغ اولم که بن کسه قویله عزیمت دن و از پنجره . عقد اند و کی
 عهدی و سوسه شیاطین انس و جن ایله نقصنمزم . بن بیدم که سن بویا بیده
 بکا همراه اولیمسن . و مرا فتنه موافقت قلیمسن . باری تا شیاطین کل نظر
 ایله و رعاه و همت کی رهبر ایله **شعر** دافتر که تراقت می خوردن نیست .
 باری بتا شا کر یی مستان آیی . سالمه جزیر اندی که غانم عزمنده جازمند .

و یا سخن استه نظر ایلیمه
 کتب ثبت بولمیش و ک

ابدی بدم که بندید به مقتدا اولمن • و یوکاری هیناره او کایدن اجتناب
 قلزن بنم بوجالت سناهدیه طاقم یوقدد • و خلاق مقتضای طبعی تماشایه
 رعنتم یوق پس همان بیت صواب اولدر کو تو دم کاروباری • چیم یو ورطه دت
 طو تر کاردی • کاجرم احمال و انقادی راحله سینه اوردی • و رفیق و ذاع ایدوب
 یولنه کردی • جان شیریندن غافل یو یوب کنار به کلدی و ابدی **شعر** در بحر محیط
 غوطه خواهم خوردن • باغزه شدن یا کهری آوردن • پس دامن غنم کجاسته استوار
 ایدوب چشمه کلدی • اول چشمه دکلادی بلکه بر دریا ابدی کزد و یو صورت چشمه ده
 کو ستر مسدی • غافل جانم اولدی که اول چشمه کرداب در دویداره و ورطه رخ و
 عنادر • اما قلین قوی طو یوب آشنای یقین ایله ساحل نجاة و اصل اولدی کنار
 آبه کلوی • بریم تنفس ایدوب و شیرینی سکنی قوت تمکین ایله بشتی چکنی و غرار
 کونه زحمته نخل ایدوب بجمله ایله قلّه کوه سیدی • و رای کوهده بر شهر برشوه و دی
 که بیاض دیده دزدوشن • و اطراف کلبستان و بوستان و گلشن هوا سی خوش فضا ی
 بغایت دلکش ابدی **شعر** سواد ی دیده کی می بدیع نور • سواد دیده کی عسل
 غانم با لای کوه دزدن جانت شهر نگاه ابدی • ناکاه شیر سکنی دزدن بصدای همکین
 چقدی که غایت صدمت و صلابت دزد کوه زلزله • و رسته و لوله و دوشدی •
 چون اول صدا شهر بشتدی • بر کوه ایشو جانت شهر دزدن اطراف کوه متوجع اولدر
 غانم دیده حیرتله نگران • و همی خلاصه دزدن حیران ابدی که ناکاه اول شهر عظیم
 الشانک ارکان و اعیان کلوی برسم دعا • و شرط شایسته کو ردیلر • و التماس
 تمایله آفتاب راه و اربلا بقاده سوار ایدوب و تعظیل و احرام ایله جانت شهر •
 ایلدیلر • سروتین کلابیله پاک • و عبیر و عبیر ایله عطرنایک ایدوب بادشاها
 خلعت کور دیلر • و اکرام و اعزاز ایله اول و کایتک نزام سلطنت کف کفایت
 تقویض قلدیلر **شعر** ندکلوار سه تعظیل و اجلال • ایدوب قلایر ایلر قلیه
 اهلک • غانم کیفیت حال دزدن سوال ایدیلر بوموال و زره جواب و بر دیلر •
 فلاسفه سالفه اول چشمه ده که کوردت بر طلمم دزدن سئلور • و اول شیر سکنی
 انواع فکر و تدبیر و ملاحظه ایله تأثیر کو ابطول و درجات و نظرات ثواب و
 ستیاراته اول موضوعه وضع استاردر • بجه مدت صاحب قوت دلالت
 رهبر محبت و دولت ایله بومنزله نازل اولور و بر چشمه قدم سینه کجوب

و شیر سبکی قوت نمکین ایله پشته چکوب بالای کوهه واصل اولود. اما بحال بر نمان
 وجود کلور که بوشهرک شهر باری واری عدمه کش اوله. چون حکم الهی بولایت
 پادشاهنک آفتاب حیاتی برج بدندن غروب ایدر. اول صاحب دولتک سار و حبشی
 بوکوم ذروه سندن طلوع ایدر. و صغیر شیر شهرن تیشوب خلایق استقبال ایدر.
 و آبی مستند سلطنته کچور و پ سایه معدله شده آسایش ایلر روز کار کچور دره اول
 زمانکه آنک دخی نویی آخر اولور. دور صاحب قرآن آخر ظاهر اولور **بیت** چنین است
 دسم سپنجی سهرای. یکی چون رود دیگر آید بجای. پنجه روز کار در که عادت باری
 عز اسمعه دستور مزبور اوزره جاری در. سن حالیا بوقاعده موجبیه پله شاله شهر
 و فرمان فرمای دهر **ع** ملک آنست فرمان فرمای هر چه خواهی. غافر بلدی که
 بوجیه بلا و محنت. و عنا و مشقت مقتضای تقاضای دولت ایش **شعر** دولت چو
 پیشکار آید. هر کار جهان کند که باید. بو مثلی کوردم تا بیل سن که نوش نعمت
 نیش تخت منیر کله **شعر** بود بود ویرا چنده رسم دیرین. کما جیسر بولمزد
 عیش شیرین. بر سر که سرفرازک سودا سیله مال مال اوله. پایمال اسافل و اراذل
 او تو محالدر. و مرتبه دینی و پاید دونه قانع و ملو متنع. بن تادار حجه شیری
 حاصل قلم. و تادار یه خواص حضرتند داخل اولیم. بالین فراغه سر و قوسیم.
 و پسر استراحته قدم بقیم **مراع** دست از طلب نداره ناکام من بر آید. کلیله
 ایتدی. بوبایی پنجه کلید اندیشه ایلر فتح اتمک دیرین. و بوشهر کلک خلدنه نه ایلر
 فکر ایلرین. دمنه ایتدی دیرلم که بو فرصته شیر حیرت کلی مستولید. کلیله
 اکا عرض ایدم. میکن که حسن نیر و لطف بقیر مزاج صیرنده تا تیر ایدوب نوش
 داروی تدبیرم مزیل ترج. و مفید فرج واقع اوله. و بو وسیله ایلر حضرتند رتب
 قربتم از دیاد. و درجه آفتاب رفتم آرنفاع بولم. کلیله ایتدی ای خام
 تدبیر تقریر حضرت شیر سکا پنجه منیر اولور. اگر اولور سه ده چون خرابی حده
 ملوک سلوک ائمه مشرین. و رسوم آداب مصاحبت سلاطینی لمزین. از نهانده
 لقب فراوان ایلر تحصیل اند و کلک پایه بی الدن جعفر من بعد اولوک تدارکنه
 قادر اولمزمین. دمنه ایتدی چون کشتی رانا توانا اولم. مباشرت ابو عظام
 اکا آسان اولور. هر کسه که عقل و خرد ده کامل و فضل و هنر ده ناهر اولور
 هر کاره که عرض ایدم سن احسن وجه اوزره وجود بولور. بنیه که اخبار کلیلر

اهل مستغنی بنیک آفتاب دولتی ارتقا تعالی بولوب درجه سلطنته ایردی. و
 آنادولجا دی عالمده انستاد بولیدی. واسته ارقدی بی شاه لودن برسی کا نامه
 ارسالیدوب سوال اندی که سن بخارا بیلک ایی د و لک لک بیلور د ک تغییر مملکت
 و ترتیب امور سلطنتی کیدن او کونک. اولد خجی جواب ویردی که عنایت
 دتانی که بکارولت عقل ارزانی بویوردی جهاندارلی تعلیمند. هم بر دقیقه مهمل
 قومی **شعر** خرد چون دفتر بلیقن کشاید. زمین آن در وجود آمد که باید.
 کلیله اییدی ملوک ارباب فضل کرمانا ایلی مخصوص قلمزل. بلکه اکثر خواص ارثله
 یا اکسایا ایل درجه بقریه بیسوی انتفات پادشاهانه ایل اختصاص بولور.
 چون سنو کله شیر میاند نه سابقه مورد و نه وسیله مکتسبی وارد اکثر احوال
 بود که عواطف و عوارفتن محروم اوله سن. و بومعنی موجب شامت اعدا. و شامت
 حیا اولوب دشمن کاملور دفتر بنده مرقوم اوله سن. دمنه اییدی هر کس که عقیقه ملوک
 درجه رفیع ایردی تدبیر حله ایردی. و کا اول مرتبه مشقة فراوان و ترتیب
 سلطان ایل ال ویردی. بند خیمان اول پایه جست ایدرم. و اول سیدن روز و شب
 قدم طلبا ایل وادی عقبه تک و پوی ایدرم. و غذا بسیار چکد و کمه و شراب بد کور
 اجد و کمه اول چاشنی باعث اولشد که اول ایلک لذتیه جام کام آرزو طومشدد. بلدم
 که هر کس که در کا ملوک ملازمد. بوقاعده اکا عایت لازمدر. اول بود که شعله
 آتش خشنی حلیله تسکین اید. ایکنی اغوی شیطان و هواد نجزد ایلله. اوچی حرم
 قریبند. و طبع فسه انگیزی عقل همنایه مستولی قلبیه. دور بخجی سولج اولد و مصالح
 جمهوره عنان صدق و استقامتی الدن قومیوت ثابت اوله. بسنجی حوادث و
 وقایع که واقع اولور رفی و مدد ایلله تلقی قیله. هر ذات که بوصفات ایلله متصف اوله
 هر آینه عروس آمان آینه دورانده احسن احوال اوزده معاینه قیله. کلیله اییدی
 فضا که مقرر حضرت اوله سن نه وسیله ایلله منظور عاطف اولور سن. و بنجه خرد
 معرفت که درجه رفعت و شرف کرامت بولور سن. دمنه اییدی سؤیله که تقریب
 حضرت و محرمیت آسانه دولت مستر اوله. بولش خصلتی کند و مه لازم قیلورم.
 اوله اخلاص تمام ایل خدمت ملان اولورم. ایکنی جل قمتی اکامشایه مقصود
 قیلورم. اوچی افغان و لغمان صورت استحضار کوسه و درم. دور بخجی چو
 برامه حوض اید که حقه قریب اوله. و صلاح حال ملک و ملکیانده ملاحظه قیلم.

اورد

نظار عالم

دویم

آنکه دیده داند مرتین و فراید و منافض آنکه نظر ندهد و روشن قیولم. ناسداد رای
صواب ارشاد ایله سلا اوله. **بیت**ی برام شروع است که عاقبتی و جیم اولسه و ایندز ملکه
و یا ملکه ضرر عظیم لازم لازم کلمه کلام شیرین. و آرد که رکن و رفوق تمام ایله مقررین اعلام
ایدوب و خامت خانه سندن خبر را ایدیم. و هرگاه که پادشاه بنم هنر لرم دنا کا
اوله نه شبهه بی منظور عنایت و مخصوص رعایت قلنسره. و پوسته صحنه را غایت و بصیرت
طالبا و لیسر که هیچ هنر و آه پزده خفاده قالمزیدی. و برهنه و تربیت و تقویت
محرم قالمز **شعر** هنر چو شک بود و مشک کی نهان باسد. جهان ز نکت او بر یوز
شود ناکاه. و رو کسب هنر کوش کف ضایع تو بسط خاک بر آفت و کوشور ناکاه
کلیله ایدی شویله فهم و لنور که رایک بومار و زده تقریر بولمشدر. و غنیمت بو
امضاسته صمیم اولمشدر. باری تمام حذر اوزده اولکه ملازمت سلاطین امر بر
و کار دشوار در حکما بویور مشلور که اوج امر و ادکاب اتمز. **نظم** ایلمو باطله که
کودن فطری ذیور فطنتدن عاقل اوله. اول نفر تب سلطان و قصد اتمک. **بیت**ی
کمان تریا ایله سم ایچک. **نظم** عورتلور منی کشف اتمک. طلاله شاه لری
کوه بلند تیشه امشلور که اکومعدن انواع جواهر و فلذات در. اما سکن نیک
مار و سیاه موز یاندز. و درمشلور که مصاحبت سلطان مشایخ بیکر اندز.
و باز دکانر که سفر دیا اختیار قیولور. یا سورد بسیار الکتور در. یا غرقاب و بار
کوفتار و لور **بیت** بدریاد منافع بی شمار است. اگر خواهی سلامت بکار است
دمنه ایدی اگر چه بویور و غلک محض نصیحت. و عین حقیقتدر. و افعال صحت
سلطان آتش سوزاندز. و فی الحقیقه تقریر ملوک خطر جانندن کای **بیت**
از صحبت پادشاه برهنه. چون هنرم خشک و آتش تیز. فاما هر کس که بجاهده
ارکاب اتمز. مخطر دین و فایده. عروبرد ولی کارنده مشاهده ایلمر کیدز.
نظم از سفر خیزد بزرگی زانکه سود یک جهل. هر نه بندد کرتب سدا از سفر
باز ارکان. درمشلور را اوج امر و شروع اتمک مستغندر. الاعلو همتله عل سلطان
و سفر دیا مطالب اعدا. چون کند ویدی و نهمت اکلمر. بخون خدمت
سلطان مجرات ایلمر **نظم** چون یاز و یی هم چنین است. هر چه عظیم دآستین است
خواهی شرف و بزرگوار. میگویند بتمی که داری. فی اجله بهر چه دست یابی. همت
چو قوی بود بر کس. کلیله ایدی اگر چه که بن بود بر مخالف و بوفکره منکر.

اما چون عمر ملک بومر جانم . البته بویایه امضا قلم که لازم دارد . الدن کلور
 مبارک اولسون زاهل . **دمنه** کلید یی و دواع ایدوب و دخوا حضرت مین جریست
 ایدی . چون سیرا اقدن کوردی که وظایف دعاوشای صدای بلند ایلد اما ایدوب
 مقابله سنده حور دی سیر بویکمدردیوار کاند و لشدن صور دی . ایدیلر بیر
 فلا ندر . بر زمان ملازم درگاه فلک اشتباه ایدی . سیر کیم ایدوب کن تشخیص ایدوب
 حضور دوعوت قیلوب ایدی . قدن کلور سن و نه عملد سن . **دمنه** ایدی **بیت**
 غلام خلقه بگو شدم در کده بن بنده . بکن بجه قولوک وار بری سیم بند . کترین
 بند کان شام . بدم آینی اوزده ملازم درگاه عالم بنام . وانی قبله حاجات
 و کعبه مرادات ایدوب منظورم که اکبر بهم ظاهر اولم . و حکم هائون سرف
 صدور اولم فکر صواب ایلد کفایت کوسستم . و زای و شمله کله حق ایدم . نیت کیم
 ارکان دولتمت مقرر با حضرت کفایت بعضی متاعده احتیاج واقع اولود . شاید که
 در کار هیه برتم حادث اولم که زید دستلر اهما میله اتمام اولم **ع** اذرن یلده
 چو طایر بکارست مکس . بر فعل کسوز تحیفدن ظاهر اولوزین جوش کدار .
 انک حصیلند قاهر در . و بر امر که قلم تراضعیفد زصادر اولم شمشیر آواز .
 انک اقامتند مقصد **قطعه** بوزر رسته سوزن ایشینی هیچ . نه دکلوان
 اکو و سیک اولوز بیج . کرک قازد و حله شمشیر خونریز . کهر دلمک لکه لمار
 سرتین **هیچ** بر خد متکا ره چند کین قد دوی اعتبار اولم جلب منفعت و
 دفع مضرتدن خالی دکلدر . و چوب باره خوار که طرف ره کدار و نیامال خاکسار
 غمملدر که بر کون بر مصلحه . یار منفعت یاره به هیچ اولم رسته احتمالدر که اندک
 خلل ایدل . تا انکه مقصداخی و ساختن ایدل **بیت** کربوی کلی نیاید از ما
 هم هیزم دیک را بسا هم . سیر چون دمنه نک تقریرین نظیر و بعیر دلدیرن اشد
 فصاحت و بلاغت نریک بقی ایدی . و ارکان دولتمت توجایدوب ایدی
 مرد هین مند اگر چه بمقدار اولم . عقل و دانشی بی اختیار فضایل اظهار
 اله سه اولم . علو آتش کبی هر نقد رست اولسه علوه میلن قوس **بیت**
 خیر دیمش بونی مرد حکمت دان . هزار اولم نیت که مشک نهان **بیت** آرا که
 نشان عشق یارست . بر ناصیه وی اسکا رست . **دمنه** بوسوزدن سیر اولدی
 و بلدی که سحر و افسونی سیرد تاثیر قیلدی . وینرک فیری بغایت موثر کلدی

اشعار من عهد زندگانی
 ملائک و بوی و ارشد ارکان

وفا بعد از قتل دارک و نه هم دارک و کدی
مناجی تامل البیل و همنیک
معاذ فکر اعتبار نه تمام
معاذ واقع

و هم بیک مقدار
نصفه بطلع اید
تلاک اتمام و شایسته

دخان فصاحتی آید و نصیحت آغاز اید و بایستی پادشاهک کافه حلم و رعایت شسته
لازم در که واقع و کافی عرضه عرضه یستد و ب شرایط مناصحه ده مساعده و کوهیه ل
نای و تدبیری و صفای قلب و خلوص صندینه واقفا و لو بهم الملوك خدمتند منفع
و هم لیاق و استحقاق و قری حسیبیه رعایت قیله بنه که دانه مارام که خاکد نه اوله
کسلا نولک تربیتیه اهتمام امر چون نقاب خاکدن یوز کوسره و خلعت زریز ایل
کویان زمیند زباش جیره اول افعال میوه دار و درخت نفع رسان اید و کی معلوم اولور
لاجرم آید پور سقیلور و اولوک ثمره سندن منفع اولورل تقویت ارباب فضل یابند
اصل تربیت ملوکدر پادشاهل اهل فضل هر که نظر عاطفت بو یوردرل تربیتی یقیدر
اندن فایده و منفعت کوردرل **سعی** من هیچ خار و خاک و تو آفتاب و بار کلهای
لا اله ادر تربیت کنی شیر ایدیه هر مند لره نه کیفیت تربیت اولمق کرک و اولد
نه وسیله ایل منفع اولمق کرک دمنه ایدیه بو فضل اصل بودر که پادشاه لیبی
قویو حسیب نظر ایل و چهره حال لری خال فضل و کالذ خالی اوللر هر چند که
عظام بالیه و آبا و اجداد ماضیه توسل و تمسک ایدیه منظور عین اعتبار قلمیه
که آدی هر منسوب اولمق کرک بدره منسوب اولمق فضیلتد کلدیه و ارباب
فضل قنده کمال بدر مطلوب دکل **تسوی** از هر خورش کشا سینه را مایه ممکن
نسبت دیرینه را زنده بمرده مساوی با تمام زنده کوکن مرده خود را نیام از بدر
مرده ملاقات ای جوان کورن سکی چون خوری از استخوان موش با وجود که انسان ایل
هم خانه در ازیت و مضرت سبیل قتل واجب کوردرل و باز غریب و بیگانه در
چون اندن منفع احتمال و برورل اعزاز و اکرام ایل ال او زده کوردرل پس
ملک کوردر که بواسطه از بیگانه در دیمیه بلکه اهل فضل فرزان طلب ایل
و تدبیر امور در غافل و زور همدن عاطل اولدی خرمند فاضل و همدند
کاملدن ترجیح ایلیمه که خرمند مضن نه خرمند لره و بر ملک همان حلیه
سری پایه بند و پیرایه نه سر بویند امک کوردر **ع** المایع للرأس و الخصال
للقدم **بیت** بنکوی بایدان کورن چنانست که بد کردن بجای یک مردان
هر دیارده که اصحاب فضل با مال و ارباب جهل صد رشتن صقه اقبال اولد
هم ملک و بال عظیم کوروت من قلد انسانا فی رعیته من هوا و لینه فقد خان الله
و رسوله و جماعة المسلمین حدیثی و حسیبیه مستحق عتاب و عقاب باری اولور

محسوس

وهم مملکت خلل طاری اولوب اولجا لک شامنی شاه ورعیه ساری اولور **شهر**
 های که ممکن سیم شرف هرگز. یلان دیار طوطی کم از زغن باشد. چون دمنه نصحت
 فارغ اولدی شیر آینه ایقنات شاهانه ایله مخصوص قیلور. جمله خواص حضرتند
 قیلدی. وصحت و نصیحت ایله انوار الفت ایدوب امهات مهمات و عظیم مصالحت
 آنک مواظ و نصیحت مبتنی قیلدی. دمنه دخی روشن عقل و کیاست و دانش
 نفهم و فراست فخرست در بابه خدمت و ملازمت ایدوب از وقت محرم شری
 سلطنت اولدی. و اصلاح امور مملکتده مدار علیه و مشار الیه اولوب دینیه
 وزارت اولدی. بر کون و قی مساعد و زمانه موافق اولوب خلوت طلب ایدی.
 و ایدی مدت مدید در کبر پوشه ده منز ویدر و برکت حرکت و نشاط اسکاران
 بویدر. بنده نک خاطر فاتر نه خطور ایدر که موجب ندیلم. ویرانکشت بدین ایله
 اول عقد نک حلقه مشغول اولور. سیر قصد ایدی که حال آس و خوشی دمنه
 مخفی دونه. بواسطه اتفاقیه شتریه بر بانه بلند ایدی که صیت صدمت و صدک
 آفاق طاری شیر چون بوصلای میسی استدی قلبه بر مرتبه خوف و خشیت علیه
 ایدی که عنان تملک و قرائی آلدن کدی. ناجار رازنی دمنه به اظهار ایدوب
 بهم سبب هشتم. و آزار مهیب در که اشدین. و موجب حیرت بوصلای صعب الیهب که
 مشاهده ایدرسن. اگرچه بلرزم که بویک ک آوازی در. اما ظنم بودر که صلاحینک
 قوت ترکیبی آوازه مناسب اولم. اول نقد ریجه بزم بومقامه خرام حرام اولور.
 دمنه ایدی سبب حیرت و تیرنی که موجب وحشت و دهشت اولمعه کفایت امریه
 دمنه ایدی بودر سنه ایله مقام مورد و ثی جلا قلی. و وطن ما لوفدن جد
 اولوق نامعقولدر. آوازه اعتقاد. و نغمه نک نه مقداری و ار که موجب ترک
 دیاره سبب اولم. اصحاب دولت عوما. و ارباب سلطنت خصوصاً کوشش
 کمی ثابت و راسخ اولوق کرک. تا ارکان سلطنت و ارباب مکرمت خاطر لری هر
 بادیه متزلزل اولمیه **بیت** کشتی سکن کرک مانند کشتا. کرک نسل کی اولوق
 سبکبار **دیگر** تازهریادی مخفی بدامن کش جوکوه. هر که تکیل پیش دارد پیشتر
 دارد شکوه. اکابر و یور مشلدر که مهابة صوت و ضخامت جثه اعمال ایدمک
 کرک که هر صورت که معصیه دلالت قیلر. و هر ظاهر کی که نمودار بلخی اولمز.
 فی هجده که توفیق اولم چوپ لاغر شکسته اولور. و کلک هر نقد که عظیم حسین اولم

اقتدار
اختیار

اندر عوام
خاطر عاقلانه نوندر غیری
باعث تفرقه واریدر
شیر ایدی

چنگال را نه ضعیف و نه قوی و نه دلیسته و نه زور. هر گاه جسمت خسته اعتبار قبول
اول بدو گرفتار اوله که اولد و باده اولسند. سیر ایدی نه وجهه اولسند اول
حکایت دمنه ایدی بر دو باده بر پشته نه کید روی. و رغد غه جو عدت
اطراف کشت اید و بطنه اندیشه اید روی. اتفاق بردخت قرینه کلدی. اکا
بر طبل ایشلر دی. و خدمت باد سخت ایله اولد و خندن به شاخ حرکت ایدی.
اول طبله طوقوری. و انداز اواز همکین ظاهر اولوری. و باده کوردی جرد
باشند تاج کا ووس کنند لباس ووسی بر چمن زاده کرد. و هرگز عز و
ناز ایله بخت و اهتر از اید. بر کوشده کین اولوب بونی صید متر صدا اولد
بو اشته ناکاه آواز طبل کوشنه ایدی. نگاه ایدی کوردی که بخت غریب
اندن بر اواز صید کلور. طامعه رو باده همچنان اید و بخیاله بوچخان ایدی
که هر آینه بونک کوشی و بوسی صورتنه مناسبت کرک. فی الحال کین مرغدن
چیقوب جانب درخته توجه ایدی. خروس واقعه دن جنودار اولوب کنار
بخانه ایشدی. رو باده هزار خسته بکای دخته حیفیدی. و دندان طبع ایله
طبله پاره لیوب ایچند بلهوا وستند. حوب و خشک و بوست نه نواز غیری
لشنه بولیدی. آتش خیرت خرم جانی بقیدی و فواده دیده سندن آب
ندامت فراوان آیدی. کند و بیه زبان ملامتی دراز اید و باییدی. دریغ و
صورتنه مقینه الدانم. و حیف بو خیال محال ایله صید حلاله الدن چقرم
شعر ره دل در فغانست دایم ولی. چه حاصل جو ایدر میان هیچ نیست. کرب
دانشی هست طلب. بصورت مشو غره کان هیچ نیست. بومشلی انجور کوردم که
ملک آواز مهیب. و هیچکس غریب ایله مضطر اولمیه. و ذوق و سکار لذت
حرکتدن و از کلمیه. اگر فرمان عالمی شرف صدور بولورسه بوسد انک صاحبی
واروب کورم. و واقع حالی بلوب. حضور موقوفه لبور خیر صبح کورم. طبع
شیر بدید منه موافی کلوب. و محبت زمان اول جانیه روان اولدی. اما چشم
شیردن نابدید اولیجوشیر ناممل بحر طالیدی. و دمنه ارسال امدن ندامت
ایدی. و کند و نفسنی ملامت اید و باییدی عظیم خطا ایدم. و عجب ناسر حرکت
ایلدیم. حکما و یو ریشلر در که ملوک و اجدد که طوق و طایفه نه محرم اسرار ایدیم.
و مهمات خسته سندن کما فی الانام اولان اموری اندره اظهار ایدیم. اول

سی بله رشت محراب و بلیک

عز و قریب

هر کس نه درگاه پادشاهه نه جرم و جنایت جرمه ملائت نوسن امتش اولم و استقامت
 عتاب جاشنی عقاب چشمش اولم. **ایکینچی** اولکم مال جرمی ملازمت پادشاهه با
 امتش اولم معیشت و زندگانیست نیک اولوب نه بیک و نوا قالمش اولم. **آپنجی**
 اول کس نه که منصبند عزل اولوب نظر عاطفت شاهانه زن بعید و نوید عدل
 بالکلیه نایب اولم. **دور دینچی** سز تر فتنه جوئی و مفسد عیب کوی بسنجی سؤل
 جرم کیم یاری ایله شراب عشقو چشمش اولم. **التیجی** اول کناهاکار که انبای جنبی کوشمال
 بولم واکا انلریزیک واقع اولم. **یدنجی** اول خدمتکار که محل اسقامت ایله خدمت
 قیله و عواطف خسروانه زن محروم قیله و غیر یلری سابقه خدمت شرف تربیت بولم.
سکرنچی سؤل سؤ که پادشاهه مضرت نه کند و نه منفعت مقصود ایله طوقوزنجی
 اول کسه که درگاه شاهه شرف قبول بولیب عدوی و لئی قاتنه کند و ی مقبول
 بیله ملوک کر که درک طایفه مزبوره افشای از امتدن احتران ایله واصل بودر
 برکتسک دین و دیانت و صدق و صیانت کر آنکه از مائش ائمه و محرم اسرار ایله
بیت از نمکسای بهر کس درین مرکز خاک سیر کردی بسی محرم اسرار بودر بس نو
 مقدمات بوجینه رهنه فی امتحان ائمه دن اظهار اسرار ده بقیل فکر غیر سپید ایدی
 و جاب خطمه ارساله استیقل خود روش جرم و احتیاط ذیغایت بعید ایدی
 و بود منه زیرک شخصه بکر یا بودر و زکاد ایدی که درگاه همدن مجبور ایدی
 اگر عیاذ الله قلبی خوار از ارم خراش و امتش اولم. یوقصد خجانت اید و بخت اید
 که برشته قهره و یا خود خشمک قوت و شوکتین بید غالب کور و ب آنک خنده
 داعب اولم. واقف اولدو غی اسرار دن انگاه ایدوب بالجمله بو عقل مفاسد
 غایت حق قدر و ندانکه قابلیت یوقدر و بخون لزم سؤل الظن مضبوطه عمل اندم
 و غوی بیت حکمدن **بیت** بد نفس مباحش و بد کان یاش و ز فتنه و مکر و زامان
 بخا و زایلدم اگر کجا بوسا ندن بر آفت مترت اولم. لایق بلکه بیک اوقدره مستحق
شعر باخود بکرده ام بد کرده ام. از که نام که چون خود کرده ام. نیجه مدتی
 کند و ی بوقوله فکر اوردی. واضطر ایند بقرار اولوب که طوردی کاه اولد
 و شاه واه انظار ده چشمی چار متر صد خوار ایدی. که ناکاه بیک کلدی منه نیک
 قدومی جنون و بوقت سیر بر مقدار مستی اولوب عتاب بیا نظر ای زایل اولور
 برمدن صکره رهنه کلدی و لوانم خدمت و مراسم شام و صبحی ادا ایدک صکره

اول خوار عیب حکمت اول

امدن

شب

ایند

نحت

افکار

ایلك

وحدت سؤك و سؤكین
نور دیده

عت

کلا

ایله تحریر و تصویر

م

فلک دایم بلی بوکسون طپکدن . سعادتلر کوئی طوغسون قوکلن . سکایا و زنهان و یلما
بلالوباسی اولسون بونیه بؤک . ای شهریار هفت کسور اولجا نوره آواز صدمت
رعصایه سمع های بونه کیدر . و مزاج مبارکه در درو بر مستدکه برکا و المین
بویشته حوای سنده حرایه مشغول المین . انهار بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرین
اگرچه یال و بال و قد و قاسمی بظایر و دورنک . و فو و زب و زینتی و صورتی
دلپذیر . اما خلقت همتی قامت خلقند . قیصر در خورد و خواب و علف و اکدن
غیریه مایل اولرن . و تمام همتی دایره خلق و شکندن اوتیه کچم سیرایدی قدرت و
قوت بیخه فهمندک . و حدت سؤک و درجه سزنجیه مشاهده قیلدک . دمنه
اسیدی اذه شکو و غنوت کوردم . تاهربه قوت و قدرته استدلال قلدیم . و بن
ضمیر مده اند خوف و هسیت بولدم . تازیله احترام لازم بلیدم . سیرایدی
آذی ضعفه حمل انه ملک کرک . و انوکله رفیقیه اولمق کرکدک بلایت کچک کلاه
ضعیفه ضرر اتمز . اما قوی در خلیزی یوز بر ایلو . مبارزان میدان غرور و شجاعت
خصلتون تافقه کفایتده تمام عیار بولسه لز و زنه المیده . و انلن قوت و سؤک
اظهار الیزلر . بازاری صعوته کی نماید آهنگ . و بوال آجیه می سیرغ سکاکسکه
دمنه اییدی ملک آنک امرنه اولقدار التفات بویوسین . و انوک با بی چندان
حسابه السوز که فراسله بر فی مرتبه کماله بلشد . و حقیقت حاله بالکلیه
مطلع اولمشدر . اگر دای عالم آرای اقتضا قیلورسه و فرمان و قضا امضا
نفاذ بولوسه بنیده و اروب تقریر دلپذیر ایلله مزاجیه کیوم و زنجیر سنجیر ایلله کشا
برکشان پاییه تخت جهان کیوه کتودم . تاسرار دای خط اطاعته قویه . و آینه
دیلدن شکار مخالفی بونه . و کمر از عانی میان جانیه جکه و تحم اخلاصی زمین
اختصاصه اکه شعور دعوت ایلله مستزیدم آتی . آستانلک حکا کلدیم آینه
سیر یوسوزدن شاد اولدی . و دعوت کاوه اشادیتکه بویور دی . دمنه
برفته شعریه فتنه کلدی جوی الحزان . و فضیحه البیانیه تردد تامل مصاحبه
آغاز قیلدی . و بعد السلام فتح ایدوبت . دریا اولنیر دندرد قوکل
نه باعث اولدی ترک و بزم و یومک . بومقام حکمه نه سبب حلاط اولدی طریح
رخت اقامت ایتکه بنجه علت نالمت اولدی . ستریه قلب صافی ایچا شافی و یوز
صور حالی بر بر مرآت خیالنه تقریر ایلدی . دمنه احوال شریعه واقفا و لبحی

نیمه

هیت و

90

بوا قطار و اصفا علی ملک بر شیر و لبر در که شیر آسمان انوک لیبند ز بر که ناواند
 و پیل دمان سکوه و سوگند ز بشه کی لرداند بی خدمت که ار سال ایدی
 بو یوردی سنی انوک خدمت دعویت ایدم و بو سوال اوزره بو یوردی که اگر
 متابعه مساعت ایدم سین تا بو عنایت دیک باب ملازمت و واقع اولان
 تعصیر انکی جام جهان نما نظردن آب صغ و عفو الیه خایلیه و اگر نمره یارتر د
 ایدم سین علی الفور و نوز کیدم و ماجرای علی ماجری رای عالم آرا و فکر کشود
 کشاسه اعلام و انما ایدم شتره چاره بولیا نوب ایدی اگر بی سیاستند
 امین قبول و سک و دفع شور و سوز و ضربه ضامن اولور سک فر مانکه مضیع
 و وسیله مراقبت کله شرف خدمت و کرامت و ملازمت بولورم دمنده ان غلاط و
 شداد ایدوب کا وه اعتماد و اعتقاد و بروب معیت الیه جانب شتره مرتبه
 اولدیلر درگاه شتره قیاب و ایتخ دمنه الیر و واریدی و ایتدی و کا وک وک و
 خبر و یردی بر زماندن صکره کا وکلدی شرایط خدمتی برینه کوردی شیر حان
 خاطر برضوردک بونو ایه بنی کلک و کلکه باعثه اولدی دردی کا و سرگذ
 بالتمام حکایت ایلدی شیر ایتدی ای همان کرمی خوش آمدی و علیک السلام
 و الا کرام همان بومقامه آرام الیه تا سقفت و اگر امر د ز نصیب تمام بولور
 بنیم ابواب فتوح و عنایت بر حرم حایتیم مفوض دد و ما یله پرفایده ملازمت
 آستانه سعادت مریب و دلدر **مشق** درین مملکت کور کوردی بسی زمانه رکایت
 نیای کی در اول کاردی که نیت کنم نظر در صلاح رعیت کنم کا و مرا هم دعا و
 عتیت و لوازم شایسته برینه کوردی و کمر خدمت و عبودیت طریح و غیب
 الیه میان جانانه بند ایدی شیر دخی کا رتبه یحیی ارزانی بوروب روز
 بروز مرتبه سن نریک قیلدی و اعزاز و اکرام و اجلال احرا سنده قصور قوم
 دایم احوال و تفحص و اخلاق نظر بر ایدوب معیار عقل و مقدار تیز و تجربه سن
 محسن ایدردی کوردی که کل عقل و کما سله معروف و تمام فهم و فرا سله
 موصوف هر چند تیز اخلاق و تشخیص دارا کده مبالغه قیلدی و فوردک و د
 و شمول فهم و در و داندیش اتمه ای نریک اولدی **مشق** نیکو سرتی و بد و روشن
 قیاس سخن شیخ و مقدار مردم شناسن جهان دیده و دانش آموخته سفر
 کرده و محبت فرخنده شیر هزار تامل و مشا وده و بسیار نظر استماره
 و فکر

نیمه

چون نام شیر استای ایتدی
غایت و مهند طاعت
غریب

شن

بهر مند اوله سن
در محبت و انعام دد

دعایم

در لایه سن و

صکره

اندوخته

کاؤک و تبه نقر تنزلیک ایدوب تخم اسرار و مظهر احکام و آثار ایدندی کاؤ
 دخی نغیندا احکام حکومت و تشید مصالح مملکت و ضبط نفوذ و تدبیر امور و
 بدرجه آثار کفایت اظهار ایدندی که خدمت سیرده ساعت بساعت ربت و قری
 نزیک اولوب بر مرتبه ایردی که زمره ارکان دولت و جمله اعیان حضرتدن
 تحا و ز ایدندی دمنه کوردی که سیردرجه رفت کاوی کردونه یوردی و اجلا
 اگر امن دایره اعتدال دنگوردی و مباشرت اموده اکامقار دیویر اولدی
 و مشاوره اراد اکا اعتبار قلما اولدی دست حسد بصیرتیه سرمه نقرت
 چکدی و برق خشم خرم دماغنه شغله عنیت بر اوقدی **بیت** طوب ز ناک
 حسد آینه سنی کل ایدی عنیت اودی سینه سنی **شعر** حسد هر جا که آتش
 برفوزد هم از اول حسودان را بسوزد خواب و قراری کیدی و راحت
 سکون ساحت سینه سندن دخی کوتوردی کله و شکایت اچون و اضطرابی
 حکایت اچون کليلة خدمت کلدی و ایدی یای برادر ضعیف دای و سوند بی
 کورد میسین که تمام همی خدمت سیره مقصود اندم و لطف حلیله ایله کاوی خدمت
 کوردیم اول حضرتده قرب مکان بولدی و جمیع ارکان دولتدن متا و
 اولدی بن منزل و محمندن و مرتبه اولمندن منزل اولدم کليلة جواب ویردی که
ع جان من خود کرده خود کرده داند بر چیست بویسته بالایی پایو که نه کند
 او رذک و بوعبار رفتنه بی نه سن قالدر رذک سکا اول منصوبه اولمشد که
 اول زاهده اولمشد دمنه ایدی نه و جمله اولمشد **اول حکایت**
 کليلة ایدی روایت ایدر لکه پادشاه لردن برسی بر زاهده بر کسوت زیبا و
 خلعت دیبا عطا قلدی و بر دطر اعیان و انحصار کیوانه نقب اوردی
 و دیده زهره زهره بی قییدی بوحاله مطلع اولوب عرف طبعی حرکت کلدی
 و خیال خلعت ایل زاهده و ادوب دست یار دیکله دامن خدمت سیرده تسبیح قلدی
 و علم آداب طریقت و اطوار حقیقتده تمام کوسوردی تا اول حلیله ایله عمر
 خونی اولوب بر کجه فرصت بولوق خلعتی کوتوردی چون صلح اولدی زاهد
 خلعتی خالی و مرید جدیدی غایب و نابدید بولدی بلدی که اول کو ناه
 آستینک دراز دستکی **د** دراز دستی این کوته آستینان بن چیست و
 جواچون شهر متوجه اولوب کیدر کن یولده کوردی که یکی تخیر بر بیله جنگ

که قادر اید

راه بیابان طوبدی

خلعتدن

و بر لوی ایل بر یخی اوردوب مجروح اید لر و هر بربك اعضا سندن قان بر لوی
 اولدی. بردوباه حریص کلوب اول قان قانی یار دی. ناکاه و نلوطو شورکن
 و بر بیلده باشا اوردو شورکن روباه میانه راست کلدی. و طرفیندن حکم زخم
 بپشتوب دام هلاک کرفاز اولدی. زاهد بو صورتحقیق ایدی. و اندن عبرت
 الوب و تجربه حاصل قیلوب یولنه کیدردی. و شب هنگام شهر بپشتدی اولوب
 شهری بسته کوردی بخیر والدی. زاهد بیچاره کورتا وار بکی اصراف شهری
 طواف ایدوب اقامت اخون بر مقام تجسس ایدرکن. مکرر کوجه ده بر زن روز
 خانه سندن نظر ایدرکن نظری زاهد راست کلدی سرگردان لغندن مرد
 غریب ایدوکن بلدی. و منزله دعوت قلدی. زاهد ده دعا ایدوب دعوت
 اجابت ایدی. اول کاشانه کوشه سندن بر کو ستر دلو اوتودوب اوردوان کا
 مشغول اولدی. مکرر اول عورت ناپاک و بد کردار ایدی. و فسق و فجور اخون
 مدیا کنیز کلری واریدی. هر بینه دروزینتار و یروب کوز دردی هر بجه
 صحبت اجمعت اول جوارینک برسی شمه جمال باکالی حوران جنانه جلوه تعلیم
 ایدیدی. و آفتاب عالم تاب تاب عذارنده غیرت ایله یانوب کیدردی.
 چشم عاشق کتشی سینه عساقی خدنگ غمزه نشان قلمشیدی. و بجان نجیبی
 قلم کام لوه تنک شکر کی جلوت و بر مستدی **قطعه** قهرم شهر سی دی غنیمتیک
 شکر همیشی سکر لبینک. اصلش بر قلینه بیک دل و جان. کلینه سنبلن
 قلمش برایشان. لند لعلک اولمشیدی ری سنک. دهانندن شکر قالمشیدی
 دلتنک. بر جوان زیباروی سرو یالماه سیما شیرین زبان باریک میان ایله
 ترکان حظای چین زلفندن سنبل کی بیچ و تابد. و نیش نمر قندی
 سوق شکر سوراکنیزند دل عساق کی اضطرابده ایدی **مشوی** روی چکونه
 روی تر و جوانی. زلفی چکونه زلفی هر حلقه بیچ و تابی **بیت** حجاب
 اولماسه زلفنی بجای. یقار دی آفتاب حسنی تابی. نطقا تعلقی جان بند
 و طوق نقشی کردن عروس دله سونداتش ایدی. و پیوسته مهر و ماه کی
 بر منزه قران. وزهر و مشتی کی. بر برج احصاء واقتران ایدر لور
 جوان غیرت عشق دق مزی که غیر یلر ریخی اول جاریه نک جرعه و صا ایدی
 بهر مند اوله لودی و تشنگان بیابان طلب هزار قبله چشمه زلاله یول بولنه

ند

سکین بوی

وهو ای چنانچه نقد
جانی نهاده
شود

شعر کورسم بر دم سنی غم در دناک ایلرینی غیر لیه کورسم سینی عینت هلاک
ایلرینی. اول عجوز بیکر دار کینزک بر معامله سندن عاجز قالمشیدی. و کثره
خرج و قلت زلدن بیطاف اولمشیدی. اما چون جاریه حجاب حیاتی میاند
کوتور میشیدی. متمتع اولتی ممکن اولمیشی بالقزوره اول جوانک هلاکنه قصد
ایدی. و اول کجه که زاهدانوک خانه سندن همان ایدی. صحبت تربیتن ایدوب
فرضت کوزیدی. و جام مالا مال شرابله عاشق و معشوقی پامال حجاب ایدی.
چون اهل خانه شراب خوابله مست و خرابا ولدیلر بر مقدارنر هلاهل ایدوب
برماسور یقینه قوزدی و ماسوره نیک بر طرفی دهانه. و بر طرفی جوانک اغزند قریب
دیلدی که نفع ایدوب اولنهرک بعضی بی جوانک دماغنه کیده. ناکاه چو عطسه
ایدی. بیسی جواندن هوا خوج ایدوب بخار قوتیلنهرک کلیسی کلوب عجوز کیده
و فی الحال تاثیر ایدوب هلاک اولدی. و بسط خاک وجودن ناپاکدن پاکیز
اولدی. هم در سوران وی که در سرداری من حفر بر لایحه وقع فیه. زاهد بوکا
مشاهده ایدی. و اول شب بوالعجبی که روز قیامت زاکا دراز کلمشیدی. هزار
قبله پایانه یقوریدی. تا سؤل وقت که زاهد صبح نورانی زاویه شبدن حقیق
محراب و الصبح اذ اشفتی سجاده سیله مزین قیلیدی. و مضرب آت عالی رایت خیر جم
من الظلمات الی النور. عالمیانه روز روشن کی معاین و مبتین اولدی. **بیت**
یاف صبا کند آینه رنگ. چون رخ آینه چینی رنگ. زاهد رنجی اولک
طایفه بدینها رک ظلمت فو و فسادند ز خلاص اولوب. بر منزل رنجی طلب ایدی.
اتفاق بر کفشکر که کز وی زاهد کمرید معتقد لری عبادند ز عدا یدری.
بر سبیل تبرک آتی اونه ایلیدی. و جماعتند لوازم خدمت و مراسم ضیافتی کا
ینبعی وصیت ایدوب کند و بعضی احبابنک دعوتنه اجابت ایدی. مکرانوک
خالق ننگ بر جوان خوش طبعی. زیباروی آهسته خوی سلسله موی. **بیت**
بدل کوی و عشوه ساز و شوخ چشم و غمزه زن. بوبله یوجان اولور بلای
جلد زن. دوستی و ارایدی. میانلرنده بنای میل و تعلق و قواعد مهر و
تعلق مشید و استوار ایدی. انلرک میاندن. بر حجام و ارایدی که دله نمک
مکر و حیله او کوردری. فن سخن و نیرنجاده ایدی. افسونیه آب و آتسه آتیزلج
و سهیل نریانه از دواج او کوردری. و دم کرم و کلمات نرسيله بولاریوم.

خبر خواب

بک

ل

و صحرای ایدی و ب صواید **دی مشق** زنی نگاره ایدی اهل تبلیس مکرده آگاه
 شاگرد ایدی البلیس. اندک سیخه و یاشنده میزد. ولیکن غول یکی ره بر سر
 لی ورد و در کوی خرنیک. طشی ساره ولیکن ایچی بر زنگ. هوسا یامی کورمش
 چکور شش. هوا یولنده چوق بلیش یو بور مش. زنگش کور چون داری اعیان در خالی
 بولدی. فضایی دماغی هوای وصال یار ایله طولدی. فی الحال زنجارمه کیفیت
 حالی عالم ایدوب ایدی دلبره خبر ایله. یو کجی شکر بی غوغای یکسد و صحبت
 بی آسایش شخه و عسسی **مر** بلای شخه آسوب عسسی یوق. سنکله بندت
 ارتوق هیچ کس یوق. اشارت دلا له ایله جوان دلدار شیا نگاه حلقه وار. در
 دلدار حاضر اولوب منظور فتح الباب ایدی. ناکاه کفش کربلای ناگهان کی کلوب
 اول بیکانه فی او کنده کوردی. مکر کوندا سبق بو همت خبری سمعنه ایشیدنی
 و یکم من بیع بخل قلبنده فی الجمله بیراندی. بو زمانه که اول جوانی قاپوسنده کورد
 یقنی غالب اولوب مضنون مظنوننه حازم عرتا ولدی. و عرق غیری مضطرب
 و نابره محسسی ملهقب اولوب اونه کلدی. زن بد بختی محکم لت ایدوب تادیب بلیغ
 اندک بصره برسونه بند ایدوب کتدی. و کند و واروب بالین آسایشه باس قویو
 مایدی. مرد زاهد بو فکرده که بونی شفقت بحرم و جنایت بو عورتی بو قدر لت
 اتمک روشم و تندن دور. کک ایدی که بن شفقت ایدوب بوشنا عتد منغ ایدم
 دیرکن ناکاه زن حمام کلنجار واز ایدوب ایدی ای بابجفا کار بوجوانه نخون بود
 اسطار و بوسن کناه دکلیدر. الله دن قورق تیز یوری وار. وضعی قوت ایله
 یوز طمسینک روزگار **بیت** یاردا کرسر رسیدن بیمار غم است. کور ایچی شهنوشت
 نفسی آید. زن کفش کرا و از خنیله آتی فائده دعوت ایلدی و ایدی **سهر** آسوده
 دلا حال دل زار چه دانی. خانجاری عشا و جکر خوار چه دانی. ای فاحشه پروان
 کمان بر سر روی. درد دل مرغان کفر آچه دانی. ای یار مهربان ناله زاری نیست
 و بنم حالی معلوم ایله اند سز نشایت. بوسوم نه رحم کما اول شوخ چشتی قورده کوروب
 ناکاه دیو دیوانه کی اچر و کوروب بنیلت نه نهایتله بیطاق اندک ز صکره بوسونه
 محکم بند ایدوب کتدی **بیت** آه کیم روانه و بروردک اولدی استونی در دیک
 اکرمضرب شکسته مویای شفقت و اول مجروح دکنسته مرهم رحمتک واریسه لطف
 ایدوب بی بو بند دلا خلاص ایله و نقدر رحمت ایلسه دستور ویرک بندن بدل سین

وطاری

آشده

سینه بند

سینه بندایم. دفعی واروب دلدارمه اعتذاراید و بیکم. و سینه بند دین خلاص اید و
 وضع سابق او زده اولم. اگر بنی طاقه بومرافتی روا کورسک هم بنی هین لغت
 و هم جیمی منون مت قیلورین. زن حجام و نور محبت و مر حمتدن مقتضاسنه رضا
 و یردی. و اندن بول کند و بی بند بلایه بوندایدوب آبی طشره کوندردی. زاهد کلای
 استماع الملکه سرشته جلت زن و شوهر چکنه دوستدی. بو شاده کفشک بیدار اولو
 عورته آواز اندی. زن حجام ناکاه آواز ندن سله و کیفیت حالندن مطلع اوله دیو
 خوفندن جواب و یرمدی. کفشک هر بار که فریاددی. زن حجام جوابه اقدام اندی.
 کفشک بوجالندن غایت منفعل و آسرخشم. و نایره غضبی تمام مشغل اولوب شل حال
 زن حجامک بورن کسوتبالنه و یردی. معشوقه کوندردی خوش تحفه درردی. زن
 تر شوهر اسندن فریاد میوتب صرا ندی و کند و کند ویه اسیدی عجب حالندر **مضاع**
 عشرت دیکری کرده و سخت در کری دید **شعر** عنری جینی وانا المعاق فیکم. فکانی
 سیاه المستدم. چون زن کفشک کلای زن حجامی بو دار بلایه کوفتار کوزدی.
 بغایت ملول و دلشک اولوب زار زار اعلدی. و بسیا راعتد اردن صکوه بدین
 کیدرفیت وضع سابق او زده کندنینه ستونه بغلدی. زن حجام بنه استون ضروری
 بورن الله آلدی. و افتان و خیزان و ترسان و لوزان وینه کلای **شعر** که اغل
 حیرتدن گاه کوردی. زاهد بوالهوالک جمله سر که مشاهد قیلدی. و بوامود
 بوالعبدن و راه بوده عینندن عرصه ظهوره کلای حیرت او زده حیرتی مزید
 اولدی. اما زن کفشک چون بر ساعت جکدی دست مکرو دغای فیکله دعا یه
 آجودی و اسیدی **مشوی** الهابا دشاها کرد کارا. خدا یا قادر پرورد کارا.
 سکا مخفی و کلای هیچ بر راز. دروغ و راستد رقانکد ممانه بوجام کافرا
 ایدوب بر فعل حرام ایله تمت اندی. و بر معصیت سبیلکه کندن صادر اولدی.
 خزا و عقوبت روا کوردی. الهافضل و عنایکدن میدرقیل. و بر عضو مقطوعی که
 زینت جمال چهره در بکاینه در ایله **مشوی** نیم صدقم یوزین بر نولایله. دروغ
 رشک نقابزد و رایله. کدر یوزدن طمانینی کانت. یوزین آج کون کی ران نهانک
 ظاهر ایت دامنم بهمت اندن. یاقم قود تاریدی و بر محنت اندن عورت نصر عده
 ایکن کفشک بیدار اولوب چون ناله زرق آمیزی. و دعای سوارانکری استیله
 فریاددی که ای نابکار. بته روزگار بونه حاجتد که دیر سن. و بونجه مناجاتد که

ستونه بند

کفشک درین
آلدی کلای

تعجب الی

کپی غیرت ایله صا
یوردی

عفی

ایلرین بلزمین ک فاجر اولک دعاسی اولد رگاه ده دعا اولمز. و فاسق اولک
 نیازی اول استانه ده اعتبار اولمز **سفر** کرت هوست که کاری ز غیب کسا
 زبان بالک اولد پالک مردی باید. ناکاه زن نفر اندی که ای ستمکار دل از
 کل قدمت اکی و فضل نامتاهی کور که چونیم دامن عصمت بومت آلاشیدن
 بالک اندی. ایند سحانه و قالی بوسکسته نک بودنینه عطا قیلدی. در ستمکار
 و بن بچاره خلیق میانده فضاحت و فیضتد مسقادی. مرد سادہ خاطر زن
 فاجر زن بکلما ای اشیدی میتر و معجب اولدی. و چراغ کوروب کلدی زینے
 سلامت کوزدی. و بورن برقرار بولدی. و زخم دهنج علامت حسن ایلدی.
 فی الحال کسانته اقرار وافر استه اعترا ایدوب. اعتداره مشغول اولدی و نطف
 تام و عطف تمام ایلد دست و پایندن بیدن کید زدی. و توبه نصوح اندی که
 من بعدنی بتنه باهره و تحت ظاهر سن بوزک امثالی افعال اقام امته. و هر
 غما ز فتنه ساز سوزله زن پارسا و عیال باکما ز آرزو فلیه. و بقیه العمر بوزن
 مسقور سبج ابالدعوه و مانندن طشر بخا و زامته. بوجا بندن زن حجام ستم
 دیدہ و بیخی بریده خانہ سنه کلدی میتر که نه تدارک ایدہ. و بواقعه شوهرینه
 نه صورتده کوسره. و خویش و یکانه نک سوالنه نه طریق ایلد جواب ویره.
 و دوستلرینه و همسایه لرینه بویاید نه یوز بیلہ اعتذار ایلد. بواشاده حجام جامه
 خوابندن عورتنه صباح قریدر آلات و اسبابی آلی و کفره فاون خواجه خدمته کیدم
 دیدی. زن تو فقله جواب ویردی. و اسبابی و یرمه ده پنجه زمانه کت اندکدن
 صکره کیسه بئر استره فی حق و ب تنها صوفی و یردی. مرد حجام خشم تمام ایلد شبت
 بتره ده استره فی زن جاننه اندی. و دشنام شنیع کلامه آغانا اندی. ناکاه زن
 فریاد ایلدی. و مدد بودنم دیو کندوسن یردن یره آوردی. حجام میتر اولدی اقرار و
 هسایه لری حجامک اوینه جمیع اولد. زنی خون آلوده و بیخی بریده کوردل حجامه
 زبانه ملصتی دراز ایدوب انواع اطاله و مرز نشه آغانا تدر. اولی بچاره حیران
 قالدی. نه امکان مجالی وارنه اقرار اید بکلی وار. چون چهره دوزی جان افرو
 و در پردہ ظلمت نمایان اولوب. و آینه کیتی نمای خورشید جام جمشید کی
 درخشان اولدی **بیت** هو صبح اولدی و یوز کوستردی خود سید. فلک الکی
 النیه جام جمشید. اویای زن جمیع اولوب حجامی قاضیه التدر. اتفاق زاهد نجی

دوست و این

چشم

ورای ساقایید

شیر
زبان

خانه کفشگر زن چاقوب مرید عیار احوالنی استه سارا چون بحکیمه و از مشدی
 چون ضما حجام قضیه قاضیه مرافعه اندله قاضی بویوردی که ای استاد کذا ظاهر
 و سبب شرعی ثابت اولمدین بخون بوعوزیه میله قیلدک حجام مختار اولوب بقدر
 حجتده عاجز اولدی قاضی دخی الجریج قصاص بقض قاطعی مرجعیه قصاص امر ایلی
 زاهد چون بوجالی کوردی قاضی حضورده کلوب ایلی ایها القاضی بویامده
 فکر وافی و دیدیه فراستله نظر کافی بویورمق کرک زیرا که بنیم جامی و زالدی
 و روباهی بخیر لره لک اندی زن فاجره نک زهره سن زهری حاله اندی
 زن حجامک یوزن کفشگر قطع ایلیدی بلکه بویولده باعث ینه کند و فراموشد
بیت نه اولدیه ینه باعث زاولدق جزای فعلی بود که بولدق هواغریبه
 اودیق یولدن آزدوق و فاسر نامه سینی اگری یازدق قاضی حجامدنا لکوب
 زاهد جابنه توجه اندی و اییدی بو معانی بی بیان و بوجلی تر جاز تفصیل
 ایله عیالنا لک کرک زاهد دخی هر گذشتن من اوله الی اخره قاضی دجکایت
 ایوب ایلیدی اگر بن مرید جمع اتمک هوا سی اولسه ترهات دزده فریفته
 اولموب اول اعتبار مکار فرصت بولوب بنیم جامی المزدی و روباهک اگر حصر و
 شرمی اولسه و خنخوار نقدن فراغت قلسه بخیر لک آسیب بربندن هلاک اولدی
 اگر زن بدکار جوان غافل زهر هلاهل ایله هلاک قصدا امسه جان شیرینی پر
 قلمردی اگر زن حجام اول فعل حرامه مددکار اولسه کفشگرانی مثله تمزدی
 هر کسه که اسات ایلی احسان توقع اتمیه و کم که فی شکر دلیه غم خنظل اکیم کرک
بیت چنین گفت زانای آموز کار ممکن بد که بدینی اذ و زکار بویولی انوچون
 کوردیم که نابلسن بو کرباب بلا و غرقاب محنت سن سنی اندک و بویاب ریج و شسته
 سکا سن فتح اندک **شعر** سن اندک کند و کلزارک یز خار بریدر کا و له سن
 بلبل کی زار **ع** آخر که نایم هم از ما ست کبرهاست دمنه اییدی بی راست سوبل
 بونی بکانه بن ادم ولی سن یو یابده نه تدبیر ایدر سن و بوعده نل حلقه نه
 حیل ایدر سن کلله اییدی اولدن سکا بوعمل موافقت اتمد و بویور بقیه سلوک
 سکا رفقت کو ستر مدم حالما دخی یو یابده بن کند و می جلف بیلورم و خوب
 دخل اتمدن تمام احتران قلورم مکوسلک حقکه ینه سن فکرایده سن که میشلور
ع هر کسی مصلحتی خوش نکو میداند دمنه اییدی بنم فکر بود که ممکن اولد و بی

بذل مقدور و صرف محمود ایدوب کاوی پایم سندن آیدورم و حضور ملکیت
 مرد و دایدوب بل که مملکت سندن سوردورم که مذهب حتمیده اهل و تقصیر خست
 بولیم و اکو طریق تغافل و کاسی سلوک ایدم ظنم بود که ارباب خرد و مردت تندر
 معذور اولم اندر نکوه مضبجد بدخی تو قیغ قلزم و کند و حد مدن زبانی منزل
 طلب امرم فضل حکما بوی مشلرد که عفا اگر بس خصوصه بذل مقدور اید
 معذور لودر اول طلبا اتمک سول مضی که سابقه اکامصرف اولس اوله
 الجی برهین اتمک سول مضی که آتی برکه بحرم قلس اولم اوجی مالک
 اولد قلم منفعی محافظه اتمک دور دخی و طه افدن خلاص اولمه
 مبالغه ایدم لبیخی زمان مستقبله جلب نفع و دفع ضرر ملاحظه اتمک
 بنده هان اکا سعی ایدم که بیه اولکی منضم سیر اولم چک حاله اولد و تو
 لطافتی اوله بس طریق بود که کاوه بر مصوبه یکم که روی زمین و وجودی
 دور اوله و یا خود بوس منزلت رخ اقامتی بر و ایدم دخی ایدورم بن اول فخر
 ضعیفدن که تو دکم که باشد دن انشا من آدی کلیله ایدی بنجه اولمشد اول
حکایت رمنه ایدی یکی کجشک بر دخت کوشه سنده آشیانه طومشدری
 و متاع دنیا دآب و دانه ایله قناعت اتمشدری برقله کوهده که اولد دخت آنک
 دامنه واقع اولمشدی و بر باشد دخی مقام اتمشدی تنها بر کوشه ده بوق
 خاطف کی جفری و ضاعفه و اریطور مرغزارک خرمنه او دقردی **شعر** کجشک
 بنجه بر مرغان کسودی اگر بنجه بودی در در بودی هرگاه که کجشک لر بنجه
 کتوره لودی و صد بخشله پروانه یوده لودی ناکاه اول باشد کین کاه دن ظاهر
 اولودی و بنجه لر بر و سکا را ایددی کین بنجه لرینه سکا را ایددی بچان
 کجشک لر یکم کج الوطن من لایمان اولم لذن جلا اتمک معذورم و بیاد
 باشد جفا پیشه دن دخی انده اقامت معسر اولمشدی **ع** فی روی سفر کردی
 و بی رای اقامت اتفاقینه بر نوبت بنجه لر قوت بولوب فر و بال ایلم جنبش کلشدر
 و بد و مادی دیدار فرزند لرله خوش اولوب المروک پروان و اهتر از لرند
 شاد و خرم اولمشدری ناکاه اندیشه باشد خاطر لرینه کلوب بال کلیه بساط نشاط
 دور و ب اضطراب تمام ایله کویه و زار ایددی **بوجه** لردن بر بی علامت رشد و اصبه
 حسن هویدا ایدی المروک کیفیت حالی و فر حدن رتبه باعث انشائی استفسار

آغاز اندام
 کره و زاری به
 صیات
 ایدی

آید بیکه ای بس وای پاره جگر **شعر** از ما سپهر گشت دل تاجه غایتست. از آب دله
 بر تن که او تر جان ماست. بس سبب تسویش و اندیشه و قصه بر خضه باشد بیداد
 پیشه بی علی التفصیل اعلام آید بگو. بسرا بیدی ای بدر وای مادر حکم قضا و قدر
 عدم رضا اگر چه طریق بندگان خدا دکلدر. اما مسیب الاسباب هر درده در مان مقرر
 و هر درجه بر شفا میسر است در **بیت** اولدن غیره هب چاره واردر. او کولن
 دینده نه یاره واردر. ممکن که اگر بوغایله نولک دفعنده سعی بلیغ آید سن. و
 عقده نولک حلقه جهد تمام ایله سن. بیاقت بزدن مندفع. و بوقساوت نزدن منفی
 اولم کجشک نبود بر غایت دلدن بر کلوب. بری پنجه نولک نقره حالی چون قالک
 برسی بود درده دو اطلی ایچون پروانه کلدی. چون بر زمان طیلون فلک خاطر
 بوخلمان آیدی که آیانه جانیه کیدم. و در درون حال دگر کفر کیم نقره تاریم.
بیت بدر در دل گرفتارم دوا ی دل نمیدانم. دوا ی در در کار است بس مشکل
 نمیدانم. قضای آهی مگر سمندر معدن استند چقیوب فضای صحرای کشت
 آید ری. کجشک نظر ای کار است کلدی چون اول مشکل عجیب و هیکل غریبی
 کوردی کند و به آیدی. واره بن باری در درون بوجوان تحفه شرح آید. یت
 شاید که **ع** که از کار فر و بسته ما بکشاید. بس بظهور تمام ایله سمندر قنق
 و لوازم تنه. و مراسم سلام و اعزاز و اگر امن برینه کتوردی سمندر دخی غریب پرورد
 و مسافر نواز لک شراطین بقدر ایاد که نضکره یوردی که بشکرده آثار ملاک
 و ضحیکه عنایه افعال واردر. اگر هیچ راه و شداید سمندرن ایله بر زمان سایه
 حمایت زده آرام ایله راحت و له سن. و اگر حالش دخی واریسا اعلام ایله باشد
 که بنیم کفایت بر ایله در در که چاره بوله سن. کجشک بچاره حال دارینی بر در دایله
 که اگر سمنک خار بر زده سن ایستسته تا بیزدن پاره پاره اولیدی سمنده شرح
 آیدی **شعر** باهر کسی که شرح دهم داستان خویش. صد داغ تازه بود آن نا توان
 سمندر چون بوکلمات شردن آری ایستدی. کال درونی شعله رقت ایله پرازد آید
 آیدی غم همه که بن بوخام غموی و سمن کوزدن کوزوره بن. و بویکه نولک خانه و
 آشیانه لرنه آسن فنا آوده بن. سمن جان بمانز کلدن نشان ویر و بونده طور
 سن آشیانه که وار. که بن سمنی و ایسک بولورن سمنی که مهم اورورن کجشک
 سمنده آشیانه سمندر نشان ویر و ب. علامات و اماراتی بیان قالدی. و دل

شادمان و نشاط فراوان و آشیانه جانانه روان اولدی و اول زمانه که سمندر
 آتش شفق سپهر و نهان اولوب عصاره الخ حوالی آشیانه آسمانده طوران قلایلیر
 سمندری نوزند نبرجم کیش و جمع غنیرله هر بری منقاد و چکالنه بر مقدار کبریت
 الوب غنیرت کریمی آتش نشان آشیانه کجشکه روان اولدیلر. انلرک دلا لستله
 خانه باشایه واروب اول زمانده که باشمجه لریله کربان حوالیه باش چکشلر
 و صیاد اجل دیده بصیرتدن سوزن غفلتله دکمشدی **بیت** یا قدیر اقدار
 مسرور ایاولم. ان الحوادث قد یطرق اسحارا چکال و منقاد لرینده اکلان
 کبریمی آشیانه لرینه شادایدوب کندیلر. شعلله قهر کھی اولظا ملک خانه سنه
 دوستوب خواب غفلتدن اول وقت او یاندیلر. دست تدارک اولنا یوده ناک
 اطفال اسندن قاهر ایدی. لاجرم پدر و مادر دختر و پسر سرتاسو خانه و آشیانه لری
 خاکستر اولدی. فقطع دایر القوم الذین ظلموا و اظلموا رب العالمین **شعر** ستر
 ز ظلم آتشی بر فوخت. چور دسعله اول هم آزار سوخت. بوشل کتور دم تاسکت
 هر کسه که دفع عدوده بجد. و انتقام خضم ده بجد اولسه. اگر چه که اول خرد و ضعیف
 و خصمی بزرگ و قوی و لورسه. امید بضرمت منتفع. و دشمنه فرصت منقطع کلد
 کلیلله ایدی جالیلا شیراکا سا یارکان میاننده مزید امتیاز و یرمش و لوای تقرب و
 دولتی فرق و قدانه سوز مسدود. پس ملک خاطر اندن مشغول. و مزاج شریفین
 متغیر قلی بغایت مشغول. که بادشاه لبر کسه تربیت الله لرینه سبب کلی آید
 خوار طومرلر. و هر کسه که چاه مزلدن چاه و منزله لیستدوره لرینه جرم عظیم
 نظر عاطفندند و رایلزل **بیت** چوب را آب فروی بزد حکمت چیست. شرم
 دارد ز فرو بردن برده خویش. دمنه ایدی سبب کلی بویتمیز که ملک
 آنک تربیه سند افراط و سبایارکان حقیقده تقریط امکانله آستانه سند
 ملازم نجله سن مشغول مسدود. و انلرک منافع خدمت و فوائد بضعی اندک
 منقطع اولمسدود. بوندن ملکه و بلکه نجه آفات و مخافات موقعدر. حکما
 یور مشاکر که آف ملک و خطر محکمت بوالی علتدن ناسی دود. اول جرمان
 یعی دو لغوا لری کند و دن مجوز **بیت** و ارباب رای و مجرب بی حقیق
 خوار طومرند. **آلکلی مزایع** بی عیب جت جت و جدال. و اوضاع مخالف. و
 ناسر احوال. **آلکلی** بی عیب و مصلحت غوازی و رغبت شکار.

طور و بهر و از لریله
 م

یا قدیر اقدار

ناشیسته

وادمان شراب میل و لهو و استماع اغانی در ده دورد بخجی خلافت و دکار یعی بی اول
 وقایع که واقع اولور مثلاً و با و تحط و حرق و خسف و زلزله و حرق و غرق و یسجی
 تن خورق یعی بی خشم و غضب ده افراط و فرمان سیاسته و تهو و عدم احتیاط
 البتجی بجهل یعی بی مقام صلحه جنك و مقام جنك ده صلح و وقت ملاطفند
 مخالفت و زمان عنفده لطف **بیت** جنك و صلح بی محل ناید بکار جای کل کل
 یاش و بجای خار خار کلیله ایتدی جنم ایلدم که کمر بکری میان جانہ چکش سن و
 تخم اغما بی حال هلاک شتر ده اکش سن و دیلر سن که سنک ممر کد ناکا بر
 ضرر ایشنه و نایوه شر کد ناکا بر شتر دیشنه فاما غافل اولمه که مقدمات آزار و
 اضرار بونیجه و یوز و بحاسدک قصد فاسدی بیه کند و یه عاید اولور **شعر** هر که
 بدی کرد بخزد ندید آفت آن زود بوی در رسید هر کسه که بصیر بصیرت
 و عین عبرتیه ملاحظه قبله و بو عالم عالم مکافات اید و کنه عالم اوله شک کلاه
 جانب جنر و فرجه مایل اولسه و دست و زبان آزار و ایدای خلقت نه محافظه
 قلعه کر کد ز بنیه که اول بکشاه علل قلسند دمنه ایتدی بجه مسموع
 اولمشد راول **حکایت** کلیله ایتدی روایت ایدر که زمان قدیده بر
 ظالم و ایدر که دست تقدی و تسلطی کریان رعیتی حال امتشدی و قدم
 طفیانیه جانی عدل و احساندن طشره کمتشدی **بیت** شیر ستمه کویا اولمشد
 پروریده جور و حیا و شردن اولمشد یافزیده ظلم و ستمی بر غایت ابرمشدی
 که هر آن و هر ساعت عامه رعیت دست ز عیای رفیع ایدوب اکافرین و لغت
 ایدر لودی و بیدار یله سؤیله آید چمتشدی که سلاطین زمان میانده اکا
 ظالم و پر لودی اتفاق بولسا بکون سکار کندی چون کار سکار دن فارغ
 اولوب مسند سلطنته جلوس اندی منکلیره ندا اندر دی که ای قلمه رها یا
 وای کافه برایا سوابق زماندن ای هذا الان حجاب بصیرت بی رویت روی
 صوابدن منع امتشدی و دست عصیانم محمد مان غم دیده و مظلوما تحت
 رسیده یه چهر ستم چمتشدی حالیا بشارت ولسون که رعیت پرور لک مقای
 صا فی دم و معدلت کسترتک مرکابنده یابن قدم امید در کمن بعد بر افزیده
 حرمین حالنه آنس تقدی دشر ابریمیه و بر ستم دیده نک کف با بی با آزار
 ضرر ایشنه **بیت** زمینی ایلیم عدلیله معور جانی ایلیم جورله مسرور

قدم ثابت و اخلاص و عزم خرم سابقا و کافور و ظلم
 نایح و ناخدا و فکر اسلم اولدر که سید افریده نک خرمین
 شرکشدن بر سر ایشنه

بیت

رحایا بونیدام حیات تازه و راحت بی اندازد بولدی. و فقر این بومرزه ایل رخصه
 امید نه غنجه مراد سکینه اولدی **بیت** ازین بونید مبارک که تا کمان آمد بشنای
 بدل و شرد بجان آمد. القصه ایام دولتند احکام معنی معدلی بر مرتبه یاری
 که آهونه پستان شیردن شیراچردی. و خرکوش تازی ایل یازی ایلروردی. تازو
 باز ایل بر خانه و اینار. و شاهن قازلم بر هواده و مساز ایدی **قطعه** ذوق اولدی
 شده باز سفید جفت کلنگ. زمانه و شده شیر سیاه یار شغال. نه از هوای ایلر
 فاز و لاجن چنگل. نه ایند راز کند در زمین بدین چنگال. اجرای احکام **بیت** عدل
 بر مقامه و ایزی که نام نروران زاویه نسپانده قالدی. تا بوسبب ایل یقی شاه عا
 اولدی. برون خواص جم سلطنتدن فرصت بولوب کیفیت حالدن سوال اندی
 و مرادت جور و جفا خلافت و قایه مبدل اولدی. شاه ایدی بن اول کون که
 عزم سکارا تشدم. و قصد صید لجم بر مرغزار چمتشدم. فضایی سکارا که ده
 تک بوی ایدر کن و هر جایه نظاره ایدر کن. ناگاه کوردم که بر و باه سکر بکید
 و بر سگ عقینه و سوب. دندانله سکر برین چکوب **دود**. بجهاره و باه پای لنگ
 ایل بر سواحه کرویوب نور تولدی. سگ دو بوب کیدکن بر پناه بر سگ آتوب
 اتفاقا سگ سکارا پانه داشت کله ی سگست اولدی بر ساعت کچد بیلک ناک
 ایاعن برات دندی سگ انشامز ایدی. بر مقدار کمدن ناک دخی یا غی
 بر سواحه کچوب خورد اولدی. چون ایلر یو کیفیت اوزره مشاهده ایدم.
 دیدم کند و مه کوردمی عمل ایلر نه جز اولدی. و خراسینه سینه مشا **بیت**
 کیک موری خود باز آمد قضا صرا کیک خواست. بعد از آن آمد عقاب و اثر عمل
 بایاز کرد. قتل قتل و سبقتل قاتلو. معلوم اولدی که هر عمل مکافات اولورمش.
 و احسان و اسات هر کسی ایدر کن بولورمش **بیت** نیک ریاب بدکن زلفار.
 که بدو نیک بار خواهی دید. بو سلی اول الجدر کوردم که مکافات آزار و انتقام
 اضرا درن کچه سن. میا ایلک شامی نه سکا عاید اولم من خضر بن لایحه.
 وقع فیه غی اسی سنک حقه طمور، کله. دمنه ایدی بن بواقعه ده ظالم
 دکلم بلکه مظلوم. و ستمگر دکلم بلکه ستم کسم. مظلوم اکو ظالم دن انتقام صد
 اولسه طریق مکافاتله نه لازم کلورمش. و آزارنده نه قصد ایسه عدالت نه
 مجرم و کناه کاری اولورمش. کلیله ایدی فرضا که بو عدلن سکا سینه حل کلر.

نامه مبدل

نظاره ایدوب
 کدین

کند و نسیم ایدم

چو و سخا
 مبدل اولم
 سگ سینه
 و این
 صوب

ایش. اما کاوله هلاکته بنجه قادر اولورسن. که آنولک قوتنک عشر عشری قدر
 قوتنک بود قدر. و آنک اتباع و اشیا ی سنک احباب و اصحابکدن چوقدر. دمنه
 ایندی بنای امور و فود قوت و زور و اساس. کار کثرت اعوان انصاره مبتنی کلد
 بلکه زای راست و تدبیر دست بجهله دن مقدمدر. **ع** الی قبل بشاعة الشحان.
 زیرا که اول نسخه که دای و رویت ایله میسر اولور. غالب بودر که زور و قوت ندن عاجز
 قالو **شفر** کارها راست کد عاقل و دانا بسنی. که بعد لشکر جوار میسر نشود. کوتهو
 یقیمدی که اول زاع خیله کا داوول مار ستمکاری حیلله ایله بنجه هلاک اندی کلیمه ای
 بنجه اولمشد داوول **حکایت** دمنه ایندی امثالک کلسد که بزاع برون
 کمرده خانه و بر سنک سکا فذ کاشانه طومسندی. اول سور اخ جوارنده بر ماراژد
 کمره که آب دهانی زهر هلاک و حیات و لهاب دندانی مبطل مزاج بقا و حیات ایدی
 وطن امسندی. مار زاعنک بنجه لوبن هرگاه سکار ایدردی. بجز زاعی آنسو فراق
 اولاد بیه بر داغ زاع ایدردی. چون مار ستمکارک انرا و آزاری حد دن کجک
 و داغ بچاره نک کار جاننه. و کار دستم آننه ایندی. ضروری مارک هلاک تدارک
 ایندی و دوست لوندن بر شغاله جان حکایت. و سمن بدسکال دن سکا ت ایدوب
 ایندی بر فکر الیدم که بومار بنجه خوارک بلا سندن فور توکو. و بوطا لوجان سکارک
 جفا سندن خلاص بولم شغال ایندی بوبلاک رفعتده. و بوعایله نک دفعنده
 چاره فکر الیدک. زاع ایندی فکر بودر که چون دیده ماری خواب آلوده کوم
 منقا خوان خوار مله چشم جهان بینن چقرم. تا بر دخی قره العینم چشم زخمی کیمه
 و یا و ز نظر ائمه. و فز ندلم انوک شور شوندن با مون و ضرر زهر دند
 مصون اوله. شغال ایندی بو تدبیر غایتده سخیف و صوب صوابدن ستر قدر عقلا
 قصدا عدا و دفع بلاده بچندارک ایدر که انده خطر جان اولیمه ز نهار بولور
 فارغ اولکه اول ماهی خوار کیم اولیمه سین که هلاک خرجکده قصد ایندی. رسو
 تدبیر ندن جنک خرجکده هلاک اولدی. زاع ایندی نیجه اولمشد مارول.
حکایت شغال ایندی بر ماهی خود بر جویا رخا رنده و طوطی امسندی. و کال
 همت صید ماهی به حرف امسندی. هر کون حاجتی مقداری ماهی سکار ایدردی
 و حضور و فاهیتله روز کار کچورردی. چون بیلک موسمی کلدی ضعیف
 قوت دن بغایت سخیف و قوای بدنی روز بروز ضعیف اولدی سکار ماهی دن

شکه

نمایند

و محفوظ

ورطه هلاک دوی
 سرشته خلاص
 البذل کیدی

وشت غم دام الله که قنار اولوب کند و کند و بی لوم ایدوب ایدی **شعر** در بیغ قافله
 عمل بخار رفتند که کردشان بهوای دیار ما رسید حیف که یاد عمری باز بچه ایله بکیر و بر
 قدر بلدم و بیولک و قنای چون قوت لایوت زحیره سن قلدیم حالیا طاق
 اولوب قوت مالیا قدر بولانم اولدی که بنای عمری قواعد حیل و وکر اور
 بنیاد ایدم و دام فریب و ذوق ترید ایدوب خانه تدبیر تر و بر آیدم **مطلع**
 شاید که بدین بهانه روزی گذرد بر کند و بی غلین و اندوه کنی کو ستر و ناله
 حزن و وکریه این ایله کماره آبه کلویا و نور دی اتفاق بر خیزد آبی اید
 کور و بایانه کلدی و بساط انبساطی بسط ایدوب ایدی ای عزیز سنی بغایت بلول
 کور ورم مچی ندر و چهره خالکده غبار بر ملال و انفعال مشاهده قیلوم
 سیمی نه سینه دهر بر جواب ویردی که بچه غمناک اولیم و یاد است اندوه ایله
 بچه کریان چاک اولیم که سن بلوسن بنم ماده معیشت و سهماه عیش و عشره
 بو که بخت ایدی که هر کون بر قیام ماهی سکار ایدرم بکا اندن سدر مق و قوت لایوت
 حاصل اولور دی و ماهی لر چندان تفاوت و نقصا کلر دی بنم دخی و واقف دیور
 قناعت آراسته و چهره احوال جمعیت فراغتله بواسطه اولور دی بر کون یکی میاند
 بوجو بار کماردن کجوب سولیسور لردی که بوا بیکرده ماهی نه حد و غیر متناهی
 الملک تدانک انک کرک برسی ایدی فلان بیکرده ماهی بودند نریک دز اوک
 الملک امرن بر طرف قبله لو بعد بونلر کحقند نکلر حال بوموال اولور
 اولور سه جان شیرین دال بومو کرک و زهر مرک و هلاکه راضی اولمو کرک
 خرنجک چونکه بوجری ایشیددی علی الفور کلوب کاهی حال ماهی نه اعلام ایدی
 ماهیلر بوجری و جشدن جو تر و خوشه بشکلیلر و ترشان و هر اسان اولوب بک
 بید کی لوزان اولدیلر عاقبت اتفاق ایدوب خرنجکله ماهی خور حضور کلدلر
 ایدیلر بوجری بینه سندن بر نقل ایدی که قیاس و تند عنان تدبیر دست نصر قمر
 کدی **شعر** چندا که سرا ناپای هم می نکریم بر کار صفت نر غم سوکسته تر یور
 حالیا کلر که سسکه مشا و رده اید و ز که المستشار موتن خردمند کچه دشن
 دخی اولور سه جون اکل مشا و رت و حسن تدبیر و مرجع اید لو کر که در شرط
 نصیحتی در بیغ بوریه خصوصاً سؤل امرده که بعضی فواید ایدی کا عاید اولسن
 خود بو که مقرر و معرف سن که سنک ثبات ذاتک بیزم دام عمر نه مربوط بریم

شعر

شعر
و تابه
و تابه
و تابه

دن

نفعی

اول جلد

اعتسالى ايد زناغ في الحال انوب حكاية آلدی واول دستور او زره که شغال
 نصحت امسدي مارا و زره آلدی. اول کسته که زناغ عقیقه کشتلردی سکت ماری
 سنک دما را به تارما را بدوب زناغ کتا خلاصه حقدی **ختم** از میان برفت و شل
 از کتا **ختم** دمنه ایددی بومثل کوردم که تا سله سن اول کسته که رای دوت ایله میسر
 زور و قوتله مقصور در کدر. کلیله ایددی ای دمنه شتر به قوت و سوکت و رای
 فکر بی بدک و فهم و فراست و عقل و کیا سته بی مثل و مثال در بومقوله کسته
 مکرله طفر بنجه میسر در که هر جایی که مکرله حفرایده سن اول فکر ایله سدا اید و هر
 که بی سرانگشت تر و بر ایله حل ایله سن اول دست تدبیر ایله عقدا یلر مکره استا
 خر کوئی کوش بهوش که بیستدی می که رو باهه قصد اند و کی بنده کند و کوفتار
 اولدی. دمنه ایددی بنجه اولسدر اول **حکایت** کلیله ایددی روایت ایدرل
 بوک که کسته بر محارده کید ردی و بوی طعه ایله تک و بوی ایدردی. ناکا که کوردی که
 بر خر کوش بر خاشاک سایه سنده یا تمش و خیل خواب جمیع خوابن احاطه تمش
 کرک اول لغتی غنیمت بلدی. و آهسته آهسته یا نه کلاری خر کوش انوک غنیمت
 دمندن و آسیب قدمدن خر و سن ایدوب دبلدی که طریق قرار اید اختیار اید
 کرک آتی استقبال اید فیت ایددی **بیت** بیابا که مرا نیست طاق دوری.
 مروم و که بجان ایدم زم بجوری. خر کوش کرک هیبتدن مدد هوش اولوب جزوی
 تفرغ زاری اعاز ایددی. و روی نیازی خاکبایه سور و با ایددی. بلورم که تمش
 جوع امیر سباع ملهت در. و نفس اماره سی غایله اشتها سله مضطرب. بدلت
 بوجنه ضعیف و بدن نحیف ایله که بر لقمه نرا کانه مره به غذا اولسه کرک و علیان
 دیک جوعنی و ضریان عرق هوشی نه در کوفت و بولسه کرک. اما بجوالیده بر رویاه
 وارد که غایت سمندن کست اظها اظلال و دمن ایدم. و وفیت لحم کثرت
 سمندن حرکت اید میوب آدمزاده من. کمان بودر که انوک لحمی لطافده مقابل آب
 حیانه در. و شحمی لامته مماثل شربت بنا در. اگر امیر و دم رجه بوره و نه قدر
 زحمت ایله انوک کوشه کاسانه سیج جا بن مقدم مبارکله مشرق اید. و آینه
 دام حیلله ایله صید و قد قریب ایله بندا اید فیت خدمت امیر کتورم. اول لقمه
 قناعت بویرسه و بها و لقمه. و این و و رود برید اجله منظر **م** دیگر انرا
 در کند او که ما خوردند ایم. کرک انوک خواب و خر کوشنه الداندی و آهسته و

خود

افسونه فریفته اولوب راه خانه دو باهه روان اولدی مکر اول طرفه بر و باه
 برانتهاه واریدی که مکر و حیلده پراشتهاه و بلیسه ده ابلهسه در سید و وردی و نرنک
 تخیل و تزویر و تهلیلده و هم و خیال سن و پروردی **شعر** در بهد کجست و دعا پیشه بود
 یانه کی تمناجی دان پیشه بود. لعبت و بازی کره او و ده. از دو کا برده بازی فرغ. هم در
 حرا بنگان بود از و همسک ده لغم. زنان بود از و. در که جستن شده از دید کم **صنیع**
 رفقه بجایوب دم. خرکوشک آنگله قدی ماجرایی و ایدیدی چون بوقت فرصت بولدی
 فرصتی غنیمت بلیوب انتقام داعیه سن قیلدی. در خانه رو باهه کلجک کر کی طشره قوی
 کند و سوراخه کیردی. وظایف سلام و بختی پرنه کور دی. رو باه دخی تعظیم و اگر ماله
 رد سلام و تملق تمام ایله بصیصه آغا زانیدی و ایدیدی **بیت** خوش آمدی من کجا
 میر بیابنشین. بیاباک میدم بر و دیده جای بنشین. خرکوش فسخ کلام ایدوب
 ایدیدی پنجه زمانه که آرزوی شرف ملاقات ایدرم اما موافق روز کار غدا ز.
 حواقی زمانه با دیار سبیلده بوسه دادن محروم ایدم **شعر** فرشته ایست ترین یام
 لاجوردی کخار. که پیش آرزوی عاشقان کشد یوار. بواشک اتفاق بسطای نژاد.
 ادهمی نهاد بر عز که مصر کرامتده سلطان سرفراز. وعصه و کایده بر بر میدواند
شعر دلی مفتاح در کج حکمدر. دخی مضیع کج عفت در. علم غیبی کاجلی. شیخ
 دوران مرید بشلی در. خزارات مبتکره زیارت ایدر که بود یار دخی مشرف قیلدی.
 بوجواب تقدس بک صفت و صدای و دع و تقوا سن. و اختیار عزت و انزوا سن
 استماع ایدوب بوسه بده تو صلده بوبنده به توسل اندی. تاریده حالی جمال احیات
 آری حضرتکله منور. و مشام جانی فواح انفا ساسا میجناب عزت ایله معطر اوله.
 اگر ملاقات اجازت شریف ارذانی بویور و کور بنها بر مانع و اریسه بر نو بنده دخی
 قضا مافات ایده **شعر** با از در با ذکر در چون بلای ناکهات. با فردا بد
 بدینجا چو دغای مسیحا. رو باه پراشتهاه و مقالک ما لنده نفس و حیلده مشا
 ایدوب بولکلک مرآتده صورت مکر معاینه اندی و کیندویه ایدیدی. اولی بود که
 بواهره نینه انلرک طوره سلوک ایله و انلرک شربت زهر آمیز نینه انلرک تبحر ایدیدی
ع کلج انداز را بادش سکت. بسرویه ریش خند و خوش آمده آغا ز ایدوب
 ایدیدی یز آئیده و رونده به کر خد می اول ایلدن بر میان امسرد. و در راویه
 عزیر لوه اول سبیدن مفتوح طو امسرد که انلرک جمال حال و انفا ساسا کمالده.

 اندی
 خورد

تفصیل
در بیان
تفصیل

بقدر الاستعداد استفاده و استعداد اید و در علی الخصوص یو عارف معارف ندارد
 سن تو صیف قیلور سن و بویخ و دی سفا زدن که سخن بفریغ یور سن بنده مان
 دار لفته بقیه میری المیرین و حد سکار لفته بکاسل و تها و فی رو اکو دور و بن با وجود
 که باورین الضیفانانزل نزل بر زقه بعضی اکابر یور مستد که **بیت** هر که اینی بهایم
 روزی خود میخورد که زخوان است ناشن یا خون خوشیست پس رامت زهر مات
 راست باید بهر آنک میخورد بر خوان احسان نونان خوشیست و لی توقع ایدن که اول
 عزیز خبر اید سن تا بهر مقدار توقف یور که گوشه کاشانه بوجار و بید بنا المله
 سویم و شان همانه مناسب دوشک و شیو ب صیافت تربیتن کورم هر کوش
 تصور اید و ب حسن ادا و تقریری و تدبیر هر که بر تزییری و روباهه تا بش اید و ب فی
 الحال ملازمیت کرک ایل مشرف اولسه کرک جواب و یردی که کلن مرشد الهمی در
 و دشمن صحت ملاهی در نکالیف تکلفدن میرا در آدایش حاکم و جامه زهر مرده
 اما چون همت عالی افضا اید که تکلفدن خالی اولیه مانع دارد کلن همان مصلحت
 او ذریه اولو که بسیار انظار مناسب بنز کوارد کلدرد و یو بطش جقدی
 و باجری نفیر و قضای خدمت کر که بفر ایدی و روباهک بو و حمله ضریفه
 اولدوغندن بشارت و یردی بحکم کلن جدید لذه و روباهک لم و شیخ محمد
 تعریف اید و ب لطافت و طراوتن توصیفه آغان ولدی کرک رک دخی اجل فکند
 صفراسی بولندی و کوشت و روباهی تدکرا امکله آغری صولندی خر کوش دخی
 بو خدمت واسطه سیله خلاص او و مواذی هیهات هیهات **ع** زهی تصور باطل
 زهی خیال محال اما روباه بوندن سابقه شرط حرم و احتیاطی رعایت اید و ب
 خانه سیمیا ننده بر جاده عمیق حفر امتسیدی و تدبیر بحکم خاکر جیقر باوستنی
 خاشاکله اور تمسیدی و بر مخفی طریق دو ز تمسیدی خر کوشی طشره صومسیدی
 سر جابه کلون خار و خاشاک بر و حمله تربیت ایدی که آدی اشارتله زایل
 اوله برو نه رگمدن درونه داخل اوله پس اول طریق وحشی مخفی باشنه
 واروب آواز اید و ب ایدی همان کرای لطف اید و ب بزی خاکد ز کورتک
 و کلبه اخر انزیه مقدم مبارک کوزلم تشریف کتور وک اندرک دخولته مقاف
 روباه اول سور اخدن جقدی جقدی خر کوش شغف تام و کرک جامع تعجیل
 تمام ایل اول کلبه تاریکه کتور دیو و سر خاشاک قدم بصدد قاری کی قفر چاهند

بجد

بودند که سؤیله بصورتی که خورشید کابندادی نه لعل اولد رومندک
 بند بدن جدا ایدوب قودی کندی. بومثلی ایرادن غرض بود که مرد عاقل هرگز
 غافل اولمز. و هرگز دمنده خرم و احتیاطدن بهر مند اوله کسه کامرلی خطر بولمز
 دمنه ایدی بویرد و عک و افقد راما کا و شراب غرور یله مست و لایعقلد و بستم
 عداوتی بلمز. هر فکر غدر و میگردن غافلدر. بکجا تکبیل خرم و لستی وقت
 غفلتده صادرسم کرکدر. زیر اهر پیر غدر که کان غفلت و کین صد اقدن کسل
 بولمز. زیلک جایگیر اولوز. ایستمدکی اول خورشید بتر میگردن و تری هلاک
 شیرده بجه تاثیر اتمشد. چون انوار مگردن غافل ایدی. باوجود که اهل فراست
 و کجاست ایدی بفک هلاکده و شدی. روایت اولمشد راول **حکایت** دمنه
 ایدی حکایه ده کلمشد که بعد از نواحی سنده بر مرغزار واریدی کطایع عمره
 بکی معطر و نسیمی تسنیم کوثر کی روح پرور. عکس انوار و ازهار ندن فلک کوزی
 قما شمش و عدعیون و انهار ای حد عددن اشمش. کلازارینک هر شاخده هزار
 ستاره تابان. و اول ستاره لولک نظاره سنده نه فلک سرگردان **مشق** کمد
 جوی فراوان و ان. لطافه سیم آبه بکرن جهان. بر اولمش شکوفه اطراف جوی
 صبا عطر بیز و هوا مشکبوی. و خوش بسیار و سیاه بیشمار اول مرغزارده قرار
 اتمشدی. و لطاف هوا. و طراوت فضا. و کثرت آب و نعمت نه حسنا سبیل
 اولد یارده و وطن طومش لردی اول نواحی ده بر سر خوشوار و ایدی که زایم دیدار
 نامبار کن اول بچاره لره آسکار ایدردی. و عیش و زندگانی لرن مغض ایدوز
 هر کون برین یکی سن سکا ایدردی. بر کون اتفاق ایدوب جمله سی شیر قنیه کلدان
 و عبودیت و انقیاد اظهار ایدوب ایدیلر. بزم ملک سباعت خدی و رعیتی بوز
 هر کون زحمت بسیار و سختی شمار ایدوب بزدن برین سکا ایدوب یا ائمه
 بزایم آنولک بنمندن کسا کس بلاده بوز. اول تخمیری حبست و جویله کجا بوی
 زحمت و عناده در. حالیا بر فکر الیله هم ملکه سبب حضور فراغت و هم بیزه موت
 امن و راحت اوله. سؤیله که هر کاه بیزه معترض اولوب هر دم بیزم و قمر بریشان
 ائمه هر کون هکلم چا سنده مطیع ملکه بر سکار و وظیفه کونده لور و بخدمت ملک
 ایستاده تقصیر و نهان کو ستریمه لم. ستر بوقضایه رضا و بری بری و عهده
 مقرر و قلوب هر کون قرعه آتار لردی و جوشد ز کیمک نامه کسه بر سبیل وظیفه

و تیشه قدری بیخ زدن
 و بوی حالت و غنچه
 اولدیم کمد

کلیله ایدی

آتی میخ شیره ارسال ایدردی بوجال اوزرینه پنجه مدت کجادی اتفاق کون قرعه
 خرکوشک نامه راست کلدی. و زمانه آتی هدف تیرک کلدی **بیت** آسمان باران
 نواست کشیده. قرعه کاربنام من دیوانه زدند. خرکوش هر هوش سرختری نرانی
 تفکره قویوت بر مقدار تفکر اندک ز صکره باس قالدور وپ و حوشه ایدی.
 اکو بی ارسال آمده. فی الحاله توقعه بحال ویره سبز فکر ایدم غالب بود که انوک
 سببیله بوجبارک پنجه جورندن و بوقها کسکینه قهرند زحکه کون خلاص اولد
 و حوش مثل ایلدن. و دعا ایدوب همتل ایلدن. خرکوش سولقدن توقف ایدی که
 وقت چاشت کجادی شریک دیک جو علیان و وقت سبعی سیهان اید و جنشم
 و خرشدن ایدکی حوش. و برکی خر و شوه کلوت اضطرابدن کا مطروب و کا
 او تور وپ غضبند زدن دان بر برینا و ویدلای میب و غریبان میب کوش
 کا و زمین. و سمع شیر کور و نه سیدی **بیت** اولوردی نهره سیهان اول غریبی
 ایشته کی قافک نره دیک. خرکوش آهسته آهسته قریب واری شیری بغایت
 دلتک بولوب کوردی که آتس جوع خرمن صبرن لک ویرمش و فرغ حشمتی توار
 سینه سن ذکرة ایته ایرمش **بیت** تورشکم زبدم تافق. مصیب بود
 روز نایافتی. غایت غضبند زدم انتقامن یر اورد و اساس مشاق و بناء
 اتفاق سقوب بوز معطوردی. نرم نرم ایلرو واری حشمت و خوشه علیه سلام
 ویردی. شیر ایدی نه طوشدن کلورسن. و حال و حوش و دن ز بلورسن خرکوش ایدی
 عهد سابق اوزرینه بنیده ایلد میخ عامریه بر خرکوش ارسال ایتسلی. انکه
 بیل عزیمت ملازمت ایتسکن اتفاق فلان پیشه ده بر شیر شیر و سوکوب آتی
 المذن آلدی هر چند که فزلا ایدم که بر خرکوش عدا یملک و حوشد و طعنا دنگلد
 واصلات التفات ایلدی. و خشم تمام ایلد شتم اید و یا سیدی ای شوم و ای حشمت
 میسوی. رایحه ادر اکدن محرم. بلغم میسین که بویسه نیم سکار کام و صدق
 طیفه در کا هدر **ع** نشنیده مکر تو که هر شیر و بیشه. ای ملک اول قدر کاف
 کراف ایدوب وقت و شوکت عرض ایلدی. و بلکه اگاه لسان ایدوب هرزه و هذ
 سولیدی که بن مدهوش اولدم. عاقبت تحویب علی البیجیل کلام تا صور حال معروض
 رای عالی قلم. شیر خون خرکوش و دن بوجری کوش ایدی. درون دلدن عسرق
 حیثی نابض. و عشق دماغده دیو سبعتی تا بضا اولوب ایدی **مشق** می آم که

در شیوه طلق و ضرب. بستر از دانا و نرم آداب حرب. کد امین هر بر این دلیری کند.
 که سر بنجه بر صید منافکند. پس ایدیدی خوکوش جان میدارد آنجا کوسه سن.
 تاسنک داد کی و بجم انتقامی بنجه حاصل قیلوردم کوره سن خوکوش ایدیدی بنجه جان
 اول که اول ملک حقتند انواع ترهات سولیدی و بی ادبانه کلام ایلیدی بن قادر ^{اولم} بنجه
 انوک قان شراب ناب کی اجر دم و کاسه سینی ملک کتر سکنت سفالی ایلوردم
شعر خدارن او مرهم کونا نمایی مراد یکده کورم پنجده آبی شیر سگ دل انوک
 خراب خوکوشه الدانوب عبثینه روان اولدی خوکوش سیری بر چاه عین خار دانه کور ^{دی}
 که آبی غایت صفاد آینه چین کبی صورتلری راست کوسنور دی و بی خط و ^{خطا}
 صفت نظاری در هست ادا ایدردی **شعر** صفک سؤیله که مهری سنور کورین ^{دی}
 اکا سنبت مکدر ایدیدی ای ملک خصم نابکار استوبکارده در بن انوک مها بنبت
 وهم ایدرم اکرمک بنی بانه الوسه خصم اکا کوسنرم شیخ کوشی ووشه الویه
 چاهه نظر ایلیدی کند و نك و اولد وشد کی خوکوش صورتی صوره کور ویت
 خیال اندی که اول شیر بد فعال و اول خوکوش در که کند و انجور ارسال او نمشد
 فی الحال خوکوشی قویوب کند و سنا و ل چاه آندیدی بر ایکی غوطه ایله نفس لیستی
 جهنم قرار اندی و جان لیمین زبانه زبانه حججه تسلیم اندی خوکوش سلا ^{مسلک}
 دونوب و خوشی کیفیت حال د جنور دار اندی اندر دخی وظایف شکر لطایف
 الهی قیام ایدوب رایح امن و سلامتده فارغ بال و رفیع حالیه بچون و چرا
 ایدوب بوبیتی اسان حالیه ادا ایلدر **دیت** یکی سرت آب از بی بدسکال به از ^{عسر}
 هفتاد و هشتاد سال عدودن اسقام الموت نه خوشدرد جهاندن کیشی کام الموت
 نه خوشدرد بومثلدن معلوم اولدی که خصم نقد ر قوی و زور آور اولور شه
 کینر غفلدن کاظمه میسرد و دشمنک معین و نصیری ند کلو کیر اولور عدد
 بر نیک اند تا اثری مقصودر کلیلله ایدیدی کره لک کاوه بر تدبیر ایله ظفر
 بولم سن کسیره انده خردم مطروق اولمیه نه ابله و جی و آرد و نوعا اند اعتدال
 ممکن دز کونیه مضرت سیره بر تدبیرک انده جا کیر اولمیه زبهار بوفکر کت
 و از کل و بومکردن احتراز قیل که هیچ بر عاقل راحت نفسی انجور ولی نعمتک
 زحمته راضی دکلدر کلام سیانلرنده بولکله ایله تمام اولدی دمنه بمتد صکر
 ملان ایدوب بر کوشه ده عزالت اندی تا بر کون فرصت بولوب شیر خنورده و آری

و غنچه لریکی یوزیند وروب و ستم رسیده لریکی بوینن اکوب قوشونده طورکی
 شیرایدی خیلیمد ندکه کورد و نمرسن چیرمیدر دمنه ایدی ملک دولته امید
 درکه جیر اولم شیرایدی ارغیم چیرکده وژنک اله واد بسترکده حکمت ند دمنه
 ایدی **بیت** اگرچه غصه یه حکمت کرکدر و لیکن قصه یه خلوت کرکدر حکمه وک
 تربد البیت حالیا بسیر خلوت ایدی و دمنه قنیه دعوت ایدی و بایندی به جادیه
 عظمی و قوفک اکنور علی النجیل عز حضور فایض السورمه تفصیل الیه حمات
 کلی نک تاخیرند پنجه مخافات وکار امروز ی فریاده حواله ده هزار آفات
 و ابلورسن مختلف در حکم اوقات دیسلر و درک فی التاخر اوقات **شهر** ممکن
 تاخیر و ستر کار بیلر که در تاخیر افاقت بسیار دمنه ایدی هر کلام که مستمع
 انوک استماعند ز امتناع ایده مستکلم انک بکلمنه اقدام الیه ملک کرک وهر
 کلام که بونه قلبه آتین فکر و تانی الیه خلاص بولیمه قاله کنو ملک کرک سامع
 دخی احوال متکلمی تمام قلوب ملک کرک که خیر اندیش و عاقبت بن میدر و یا
 ضرر انگیز و نفاق آتین میدر چون بیلکه که قانک اداه شکر و لغت و حقوق
 تربیدن غیری غرضی یوقدر کلامی سمع رضایله اصفایمک کرک که خصوصاً سؤل
 موارد که فایدی فی الحقیقه اکا عاید اولم شیرایدی سن بلورسن که بن سیر ملوک
 فضیلت رای و مزیت عقل الیه مستثنی و ممتاز و هر مشکلم کلامی استاعده تمیز
 ملکانه پیش نهاد ضمیر تکلیله اقوام میاننده سرافرازم همان به تکلف ضمیر کن مضرت
 اولانی اظهار الیه و بی توقف خاطر که خطورایدن خاطر بی کم الیه سوبله
 دمنه ایدی بندخی بومرته جراته اولجهندن رخصت بولدم که ملک عقل و دانسته
 وثوق و اعتماد حد دن زکی ددر بودخی ظاهر در که بن بندن دن صادر اولان
 سوز محض اریانت و عین امانتدن ناشی ددر و شک و شبهه دن و غرض و لیک
 معرا و مبترا ددر الیه مبترا دکلدر که محک طبع ملکن عیان نقدا اخر صم کالشمس وسط
 ظاهر و هویدا ددر **بیت** بحمد الله که ذهن شه محکست که قلب و خالص وایه شناسد
 شیرایدی بی بسنک و فوراً امانتک عز حضور میده ظاهر و آثار دین و دیانتک
 جبین قیافه باهر در مطلقاً سنک کلامک شفقت و نصیحه محمولد و شاید
 شبهه پیرامین قبولنه وصولد مغز و لدر دمنه ایدی مقرر در که بقای کافه
 و جوش دوام عمر ملک و ابسته ددر پس غایا دهر بر بسنه که پاکیزه نهاد و پاک

ملاحظه

اعتماد اوله . واجبد که اظهار حق و بقر بر صدق انکجه وظایف خدمتی و شرایط عبودیت
 عن تحصور موفور السور و بادشاهی ده ادا الیه . بنیه کیم حکما بیور مسدود زهر کسه که
 حقیقت . و طبعیدن مرض کتم . و احباز فقر ز اخفا الیه . کند و بیخانت و نفعه
 جنایت افسوس اولونه . سیر ایدی جز صدق و اخلاصک و اثر شرط اختصاصک بودند
 سابق سمع سزایم و اصلد . و باجمله امانت و دیانتکه اطلاع کلی حاصلد . حالا سوبله که
 نه حادثه حادث اولمشد . تا کیفیت حال و قوفدن صکره استقال اولنه . دمنه
 سیری بوافسوس که شقیقه و بواقسانه الیه فرقیته اندی . دهان بیانی آجوب زبان روانه
 ایدی **شعر** کماها اوله . دولت همونک . ظفر یارک اولم دسمن ز بوزک . شتر به
 امرای لشکر الیه خولیل و ارکان دولتیله مشور و تکرارندیل . و ایدی سیری آرایش قلم
 و اندازن ز و روقت . و رای و ریتن بلام هر برسیده خلل کلی . و قریضه
 مشاهد الیوم **شعر** نه آن بود انکه مارا در کان بود . خیالی داشتیم و بیجان بود
 بن بوجیده کیم ملک اول کافر نعمت اگر آمده افراط ایدوب حد در بخوردی . و حکمت
 و سلطنته کند و غیر شریک بلکه حمله الملک ایدوب عنان فرمانی و زمام احکامی افک
 دست بقرقنه و یردی . و بوزعت مقابله سنده اندن بویخاست وجوده کلدی . و اول
 عافه ادا سنده نهاد بد زراد بود اعینه ظهور و قیامی هر آینه حکم ان الانسان لیطغی
 ان رآه استغنی بر کسه که اجرای امر فرمانده کند و ی مطلق العنان کوه . و زمام
 احکام خاص و عامی قبضه اقدار بر رایگان کوره دیو طغیان زاویه دماغند
 آشیان قلعه کرک و عرق و عصا دل بر غلنده ضربان استه کرک **منشی** کسی را که کتبه
 زجاء غول برآرد رساند باوج قبول . عجب نه که دعوی شاه کیم کند . سر اسرکشان
 در کمند افکند . سیر ایدی ای دمنه نه عجب سوز سوبلدک حقیقت حال ندن بلدک
 حال بوموال اوزره اولورنه بقر بر کدن اکلن و انک تدبیری ندر . دمنه ایدی انک
 رفعت و درجه و علو مرتبه بی نه متبادله اید و کی معلومدر . چون پک شاه رخصت
 بر این درجه حرمت و مال و حشمت و سکوه و سوکده کند و لره مسأوی کوره کو .
 واجبد که آستانه دولتمند نه با کلمه مرد و دوطرود بلکه بپوده خاکدن وجود
 ناپاکن بود ایده لره و الا سلطنت الدن کید ز و محکمت عزیزی به استقال ایدر . بوکا
 چهار سینه اول جبهه که غیر منیر پک شاه جهانبان افضا قیام خاطر فائز و هن
 قاصر نه قد و اصل اوله . اما بومرتبه به جازم در که تدارک حال شتر به به بغیل

خیانت
م

کاربرد

زود

اولی و
تزلزل
ایکجه اولدرد چون بوز نازل اولد
جنت و جنت قلنبه بول بول
لاجر بر بقول شخصه رای
صلا و وجه تدبیر
بوشه اولوبه
اکا حرام
دین
م

لازم که اکا حکا کات کاسل جایز اولد. یکن که کابر بر بیکه بیسته که قدم تدبیر انک حس
مستاحد عاخر اولد **قطع** مخالف توکی موبود و ماری شد. برا و از سران مور و مار
کشته و مار. مده نمانش ازین پیش و دوز کار بر که از دها شود از دوز کار یاید
دیشلرد که بی آدم ایکی قسمه منقصد. بری عاخر بری صاحب جانم در. عاخر اولد که
زبان حد و ش حد ثابده سراسیمه و پریشان و مترد حال و سرگردان اولم صاحب
چرم اولد که عقل و کماستله هر مشکل عقبه سنده حاضر و دیده فراستله هر امر که عاقبت
ناظر اولم. بورخی ای قیقد را قول اولد که بخاطر هنوز ظهور از آمدن سبیل رفکر لغو
ایره و غیر بیل هر کار که خانه سنده بلد کلین اولدیده عقل ایله فایده سنده کوره.
و اواخر اموری اولینده تدبیر اید و بآل افکر آخر العمل مقهورین پیش نهاد منیر ایدینه
بوقوله کسته چون بیل که بریاد نازل اولسه کرک. قبل التزلزل شرطه تدبیر ایله سلا
بحانه وصول بولسه کرک. بوکه ارحم دیرلن بواج طایفه نلک مناسب حال که بری حال
کامل و بری نیم عقل و بری جاهل غافلدر. بواج ماهی نلک حسب حال در که بر یکدره
مجمع اولمشلردی سیر ایدی که کیفیتله اولمشد ز اول **حکایت** دمن ایدی
روایت ایدر که بر ایکونیه نظیر و ایدی که شاردن دور. و دیده تقرر ابناء
السبیلدن محفی و مستور ایدی. آن صوفی را اعتقادی کی صافی و تماشای صفای شنگ
آب حیات کافدر. بو عذر در دیا مثالک بر آب روانه انصافی و ایدی. اول آب
درفه اوج نور ماهی شکوف که حوت آسمان انلرله شعله رشکدن تابه غیرتد بریک
ایدی. توطن و تمکن المستدی. اول ماهی لک بریسی ارحم. و بریسی جانم. و اول بریسی عاخر
ایدی. ناکاه ایتام بهارده که جهان آریس کلزاردن نمودار باغ جنان اولمشدی.
و بساط بسیط عنبر ابلحین مرعنا. و از اهر غز ایله حدیقه خضرای ماهیه دونمشدی.
قران صبا سحر زمینی دگار نلک فرشته ترین صباغ صنع حرم جانی الوان ازهار ایله
دیکن المستدی **مشق** بهار ایله جهان کرم اولمشدی. برک سنکین دی نرم اولمشدی
برک لایله اولمشدی بوزی چون. کوزی یا شینی جوی امشدی کلکون. قضای
الهی بر پنجه نرفصا دماهی اول نواحی و ضو حید کوزکن اول آب کیره راست کلکون
اول اوج دانه ماهی کاهمانده بولدو. عرق طمرعلری حرکت کلوب انلری صیده قصد
البدل. و بر بیله مشاق و معاد ایدوب آلات اصطیلای کوز که کدر ماهی لر
لوا فقه دن کاه اولوب عین آبد آتش اضطرابه دوستدن چون عذر فلت

انکون ماهیان بجم جفیه آغاز اندیخا و ماهی که کامل ایدی چون هزار بار روز کار
 غذا دل دست بردن کور مستدی و سبب سمکارک محنت و دردن مشاهده بشی
 بساط تجربه ثابت اولدن صیاد لک قید و بند ندن خلاص بدیون و دام فریند
 نجات فکر و فکدی **منوی** خردمند نا کسی را شناس که حکم نهد کار خود را
 کسی را خرمش نباشد دست بنای ممتش بود سخت سنست پس طریق فراری اختیار
 ایدوب نی سورت یازان غدیرک آب روانه متصل اولان جانبدن روان اولد
 علی السحر صیاد لک کلدن انکون یکی طرفی دخی بغلیدر سول ماهی که پیرایه خردیله را
 اما اخیر تجربه دن بی بهره ایدی چون بوجالی کوردی اهانلندن دناست ایدی و
 کندوی ملامت ایدوب انیدی حیف که غفلت ادم دریغ که نکاسل ایدوب غافل لک
 سرانجام کاری بویه اولور مسکاسل لک مال حالی بوکه وارور کرک ایدی اولور
 ماهی بی نزول بلادن اولدن کند و غم ببیدم و آف هجم ایدوب خلاصتدارکن
 ایدیم **بیت** علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد دریغ سودن ایدوب گرفت
 از دست ولیکن چون فرصت کیزفت اولدی زمان مکر و حیل و هکلم فکر و خد
 اگرچه دیشلورد که وقت نزول بلاده بهال رای و بدیر اولعد بر و برمن و زمان
 مضائقه بذ حیل و تر و یچدان که تر و برمن اما بوجه ایلد مردخرد میند بافع
 دانشدن هیچ بوقت قطع امید اتمک کرک و دفع مکاید دشمنده تاخیر و **تقصیر**
 جائز کورمک کرک پس فی الحال صوبونه کلوب کندوی مرده صورتند کور
 صیاد لک بری آقا اول حال کور و بر مرده خیال ایدوب کور و بر صحرایه ایدی
 اول دخی هزار دن روز ایلد کند و سن جو سبارت یستند و روب ساحل بجات
 و کنار سلامه بیدی **شعر** بمیرای دوست کرخواهی هرهای کبری مردن نیلین
 آشنای اول عاجز که بقارک نواب ده فکر عواقب ندور و دیده بصیر بوده
 غفلتله مسور ایدی حیران و سوگردان پای کسان چپ و راستی کز ردی و فراز و
 نشیب و زی و بالا و زردی تا عاقبت کار دام صیقل کز قار اولدی بومثلک
 مضمونندن معلوم اولور که ملک شتر به باند شتات ایدوب فرصت و قدرت وارکن
 تیغ آبدار ایلد جان خاکسارینه آسور دمازا و روب خرمن عمرن بلقنایه و بوملک کرک
 و عرصه زمینی و ساحه خاطر نازیننی اولد خبث عمقیدت و خبث میکیدتدن
 پاک ایدوب مده العمر اول ناپاک و بی باک هلاکتی نوید صبح شادمانی و برید

اساس

ستری

وسوابق احسان فی لواحق کفرانله
مقابلیه دو اگور مشا وکلا

و بنیاد و خندان نعم و احسانه مستغرق
و معول اوله من کرک غایت ثروت و غایت
کبر و غنوت و فرعونیت و صلوات قلله و لیکنه تا
که دایره خوف و رجک دایره اولوب سدا رضم
و وعد و وعید و بیم اسیدا و زرد اوله می

فوج کامران بلک کرک **نظم** جو قدرت یافتی بر خصم عذران لبسک ایلده مغرین
بروز آد شیر ایدی دیدو کلک معلوم اما کان ائمرفه که شتر به مکر و جنایت فکر
امتن اوله که تو غایه دیک ایو لکمون غیری بنسبه کورئسدر و الی هذا الاکن
اولک بابنده دیق لطیف و احسان زدیغ اولما مشدر دمنه ایدی بویله دار
ملکک اول اولکلری فی یلمز ایدی و انعام و احسان آتی مقام عصیان کورئسدر
شعر هر کجا داغ بایدت فرمود چون تو مرهم نمی داند سود لیم و جاهل اول
زمان ناهج و یکدل اولور که امید و اولدوغی مرتبه واصل اولمیه اما چون
مقصودی حاصل اوله لاجرم دیک علیان ایدوب شانسه لایق اولمینا نصیب
سوداسی سوبیدی داند هجنان اید و اولور بویور مشلور که سفله ویدو کهرک
بنای خلعتی قواعیم اسیدا و زده در چون خرد خوفدن امین اوله سرچشمه آتک
بولاند سه کرک و چون حصول امانی ایلده مستغنی وکلا آتس کفر آتی یا کلکدر سه
کرک شیر ایدی خدتم لیم خلعت و دنی همت خنده ملوک نه طریق ملوک
ایمک کرک که انلرا اثر کفران و عصیان ظاهر اولمیه دمنه ایدی بو طایفه نی
شفقت و عاطفند نا و لغدر محروم مجبور قلی کرک که بالکله نا امید اولوب
اعمال جاننه مایل اولور زیرا که امن و ثروت سبب کبر و غنوت دعوان
قیله لر بلکه ولجیدر که دایره خوف و رجاده دایره اولوب سدا رضم حال لری
و وعد و وعید و بیم اسیدا و زده اولور زیرا که امن و ثروت سبب کبر و غنوت در
شخت باعث عصیان و کفران نمیدر و یأس و خیت موجب جرئت و جرات
موجب نقص عرض سلطنت در **تجربیه** نومییدر لیر باشد و هم چیزه زیانی ای
دوست جان ممکن که نومیید شوم شیر ایدی ای دمنه سؤیله اکلم که شتر به نلک
آیینیه دلی بو یز نلک و نکدر مصفا و چهره خالی بو خیال خواننده معرادر
زیرا که سندی دیک ابواب عاطفتم اولک بابنده کسل و انعام و احسانم سایر
انکامدن کار نیک در بعد ما که بند دایما مهر و شفقت و رحمت و منفعت
مشاهده قیله آینه سبیدن اولک مکافاتده قصد خیانت و فکر مضرب ایدر
نظم چو دلد و سستیش خویش علم سازد چرا بد شمنی من علم برافزاد دمنه
ایدی صبر منر ملکه مخفی اولمیه که کج خراجدن هرگز استقامت کلز و طینت
وزشت ریت تکلیف و تکلف ایلده ستوده خوی پاکیزه خصلت اولور کل انا

سیت

برج

و جوب

محال

اول

بتشخیص بمافیه از کوزه همان برون تراود که در تو. مکر قصه عقرب و کشف ملک
 شمع سرفینه و اصل اولیام شد سیر ایدی بنجه اولمشد اول **حکایت** دمنه
 ایدی بر کشف بر کرم ایله هر اولوب هر دم دعوی و داد و احاد دزد دم او در کرد
 و دایم کمال خلاص و اختصاص جزین و بر لودی. روز تاش معاش و هدم شام
 تاجع سولس و محرم. اتفاق بوق بحسب ضرورت جلا و وطن اتمک لازم کلدی یافت
 و موافقت ایله بر ما من آخر متوجه اولدن. قضای اتمک را هی بر نفر عظیم
 راست کلدی چون عقرب اول نفر دزد عبور اتمک معتقد بریدی مخیر قالدی کشف
 ایدی ای یار عزیز نه باعث اولدی که زوقی فکره نفر حریه صالدک نه حادث
 اولدی که اندون بنجه طالمک قالدی. عقرب ایدی ای برادر بونفر دزد کذر
 اتمک فکری بنی گرداب اضطرابه بر ایدی. نه آیدن عبور اتمک میسر دزد. نه تاب
 آتس فراق طاق متصور **بیت** سن کید رسن سنک در کجه کونم یایی کیدر.
 مشکل اولدر که کسی قانود و یولداشی کیدر. کشف ایدی غم حکمه که بنی نی تکلف
 و رحمت پشتم کشتی سیله نوا بدن کچور سم کک. و سینی یی یار که نشانه قلوب بو کرا
 سوزم کک که در میسورد و حیف در که دستور افعله بر یار الله کوره سن **بیت** ای دست
 برو بهر چه داری. یاری جز و هیچ مفروض سنک پشتم عقرب نه پشتم آلدی
 و سفینه سینه سن آب صالوب روانه اولدی جاب و اریوز رکن ناکاه کوشینه بر
 آواز بستدی. و حرکت عقرب بدن پشتمده و کا و کا و احساس ایدوب ایدی ای برادر
 بونه صوت در که بن استماع ایدرز و بونه عمل در که اشتغال اوزره سن عقرب جواب
 و یردی که ای برادر رسان پشتمی سنک جوش وجود که آزمایش ایدرم. کشف غضب
 اولوب ایدی ای یی در مروت بن سیکون بو کرداب بلا فی مرتکب اولدم و جان میونی
 و وجود ناز نیم غرقاب خطره ایدم. حالیا بن رحمت حکرم سن حضور ایدرسن. هم
 پشتم کشتی یی و هم سیم سفینه یی ایله یوا بدن عبور ایدرسن. اگر الترام مت
 ایتوب حق صحبت و دیمه اعتبار اتمر سنک باری یونیش اومغه سبب نه **بیت**
 چون نونشند ایدی تو مزینش آخر. خود دست نه مشو عدویم باری. با وجود بحقد
 که بو حرکت ناکا آسیب مضرت پشتمه کک. و نیش کراشک نیم پشتم تا بر اتمه
 از اتمه کک **بیت** غالب است که دست بخور دیس کند. هر که اذ روی جدل مش
 زند بر دیوار. عقرب ایدی معاذ الله که بموقع المعانی جمیع اوقات و زندگانی ده

و اسان افعله
 یونیش

ناساز

تو نشین
 خا

حیزم کلس و یلخاطمه خطور ایلس اوله . اما بو قدر واک حرکت بم مفتضای طبعم
 و نیش نزلک لوان جلیتم در بویاید . بکا خار و خا و پشت دوست و سینه
 دشمن علی السواد در **قطعه** هر که عادت ذمیم بود . بی ارادت از و شور صادر .
 نیش بدستک میزند عرق . کرچه بروی نمیشود قادر . کشف بوجالی بقیاید .
 و تفکر بجهنم طالوت میدی . حکما راست بویور مسائل در . که نفس خدیس و شخص
 خبیثه مرقت آنک همان دامانده خار . و کر بیانده . مادر تربیت آنک در **ربیت**
 بد اصل را چگونه توان کرد تربیت . کس درون خانه چرامار پرورد . خط تربیت
 نهد طعم بی شک . کل بر بخند آنکه همه خار پرورد . کلام اکا بر در کمال اصلند
 اولیه امید کرم اندن نصیب اولیه بظلمه خبیثه دنیا در کتمیه تا وی نعمتیه
 کفران و اسات امتیه **ربیت** زهد اصل چشم بهی داشت . بود خاک بر دیده انباشن
 بو مثلک معنومندن بو معلوم اولود که ملک شتر به نک عدم اصالتندن و شست
 ذات و خیانت صفاتندن اندیشاک اولو کرک . و زبردستان مشفق و دستان
 صار و نک تضایح کنش هو شیله استماع بویور کرک هر کیمکه ناصر ملک طلمنه
 اگر چه که بحکم الحق مرد رشت و نه عبا یا اولای التفات قلییه . اولک عاقبت جالی
 نذامت و ملالتدن جالی اولیه . اولی بیا ریکی که چون انوک و امر طبعیه دید
 استحقاق قلیه ناظر اوله . و شربت و عداسن کند و استقامت سیمیل استعقال قلیه باجم
 صغیف و قربت و خافت بنیت کازیک استیلا بول **شعر** ناهج از روی سستی
 سختی گفت جاک . صبر تلخست ولیکن بر شیرین دارد . ضمیر میگوید که مرآت حقایق
 و مشکاه دقا بقدر . بوسیده اولیه که عاجز ترین ملوک اولود که عواقب امور
 غافل . و مهمات ملکه دیده استحقار ایله ناظر اوله . و جزم و احتیاجی و قاصر
 اولد و غمی سبب دزیر حادثه عظمی ظاهر اولی و خالص و ز رانی سوی رای و ضعف
 تدبیر ایله منهم قیلولت واقع اولان خطا لوی انلرک کردنه حواله **قوله رباعی**
 فکری که بکا خود ترا باید کرد . بر هر چه بدیکری هاباید کرد . و آنکه که بدین
 کونه خطای کردی . در کردن دیگران جراباید کرد . سیر اییدی نزدیک در رشت
 کلمات آنک و سرحد آبدن طشره کدک . اما چون معرض نصیحتده سن قول
 ناهج خوشنیتله رد آنک اولن . شتر به بونقدر که عداوتی مقرر قله ظاهر کرد
 اولینه قادر در . اول بحسب الواقع بکا طعم در . زیرا که آنک ماده حیاتی

خوشنیت سبیل
 ۴

اولس کرک
 ۴

اجزا و نباتیدر بنم مدد حرکات جم حیوانی و لطم لطیف آهوی بیابانیدر اجزای
 نباتی همیشه مغلوب اعضای حیوانی در اندونه قدرت و قدرت اوله که صفحه
 دهنده بنمله مقابل صورتن تصویر قله با سوزیدای صغیرند بنمله مقابل سوزجا بیکر اول
سفر مدعی گردد بدون منی لا و جلال که تواندیش با سبیل و مان بهلوز دتن
 شتر به اگر بنم آفتاب و لشمکه که افق عنایت پروردگاریدن تاباند رما و کی دعوای
 مقابل اید کاسه ناقص اولور و بنم ما بهجه حیرت هایون آسما نکه نمودار سایبان
 آسماندر خورشید مانند تیغ چکش عاقبت زوال بولور **مشق** بقدرت کویا
 داری کند چو لنگیست کور اسواری کند من از صید را کرده ام سر بلند منش بان
 در کورن آدم کند دمنه ایدی ملکه لایق بود که اول بکا طعم در ریو مغرور
 اولیه و کند و نک قدرت و غلبه سنه اعمار کورمیه که اگر کند و بنفسه مقابل
 عاجز ایه معاون تل مظاهر بکه چو قاسینه قادر در و مگور و دستان عذر خود
 ثانی سام و سامری ساچم در قور بود که چون حوشی مخالفت ملکه تحریف اید
 اکا موافقت اید ل بر فرد نقد در زور مند و مرد بنزد اولور سه ظاهر بود که قامت
 قدی جمع کتیری ایله معاون متدن قاصد در **قطعه** بیه چو پیرشد بن بدیل راه باهر
 تدی و صلابت که اوست موجکانز اچو بود اتفاق سیر زیانرا بداند بوست
 سیر ایدی سنک صدق کلامه کافوار و خلوص مناصحت خمیده آسکار در
 که روز کار در که اکا مزید تقرب ایله اختصاص و یردم و رایت تربیت و تقوی
 اوج آسمانه ابر کوردم و مجالس و محافلده آئی مدح ایدوب علی ملا الناس خرد و
 دیانت و اخلاص له کوردم حاله بدن وضع سابقه مخالفین فعل صادر اولور
 تناقض قول و خفت عقل و رکاکت دایه منسوب با ولوب قولر قلوبده مردود
 عهدم خواطرده نامقبول اولور **سفر** هر سریرا که خود براوزی تا توانی زبا
 نیندازی دمنه ایدی لای صایب و تکیه بر دستک فایده می بود که چون
 بردوسدن عداوت و بر خدسکار دتن علامت خیانت کوره لرها دم اطراف
 کار دوز فراق قلوب روی موافقت و موافقی اندن دوتدره ل و خشم اوله
 تار بار ایله خان و مانلرین کویوندر مدینه انک انک آب بوار ایله حیاق
 او جاعن نویوندره ل و دندان با وجود که آئی انک قدی همدی و تحصیل
 منافع اکثر اعضا نکه مقدی در چون معلوم اوله قلع دتن عیله دوا

آیا بوی صفت کاد آتین
 کین زده

یقن

قلمرو

و طعام که بدل نماید بخلل و مدد ماده حیات در چون معده ده فاسد اولم دفع بدن عنبري
 دو کور مرز **بیت** زانکس که دل غم زده ات شاد نکورد. کز خرد بمل جان تو باشد کم او
 عاقبت دمنه دمنه شیر تا اثر اید و بیا ایدی حاصل کلام صحبت شیرین و زلفت تمام ایدم
 من بعد احکام ملکات مقوله محال اندر. اولی بود که همان اکابر کشته بودند تا کیفیت
 حلی اعلام اید و اجازت دیرم ارضی الله واسعة دلیل و کی پوره کیده. دمنه ایدی و هم
 ایدی که اگر بکلام سبع شتر به به واصل اولم. در سطح برأت ساحت ذمت خیر شیر و
 قیل و نول مکرو حلیه عیان و غیر شیر و روشن قیل. ایدی ای ملک رای مزبور طریقت
 جزمند دور. و منبج احتیاط و نفعایت مجبور دور. بر کلام مادام که قلده دور و قاله
 کلمه دایره اختیار و داخل دور. اما بعد از اظهار اولی و تدارکی حوزة افتد اردن خان
بیت سخن تا نکشی تو انیش گفت. و کی گفته را باز توان هفت. بر کلام که دهاند
 و بر تیر که کند ز حقیقه. نه اول دست کلاوز. و نه بو شسته **مشق** ی خوا غز ز حقیقه
 سوز و غم را یروق. کیر و دو و نیمی یا بدین اتل را ووق. قفسدن مرغ و حی که اید پروا
 طو لک المیسک بیل سحله آخاز. امثال محمدند در هر چه بزبان اید بزبان اید کشل
 زبان تر جان دل و دل و الی و لایت بدن. و کلام مستکرم جواهر کجینه سینه در. تاد در
 درج دهان مسامحت ایل مسدود اولم. و سر حقه فقط مهر سکوت اولم. زمین
 زندگانی دایم ریلین سلامت بورد. و درخت حیات میوه امن و راحت و یورور.
 امپور کلین بلاغت متبسم. و بلبل فصاحت مترق اوله معلوم و کلاز که دایچه کلزاد
 سخن نسیب ریح قلب و تقویت دماغی اولیسر تا علت ظهور ماده زکام و موجب انواع
 ریح و صداعی اولیسر. زیرا که پنجه دهان بسته مخلد بر نکه ایل هزار عده حل اسد
 و بیج فضیله زبان بر عبارت نیل محل ایل گردنه مید کران او رسد **سروری** حفظ
 سره قادر و الما این بر اثر اول شیخ. حقیقه سر بسته آخیز خازن شاه اولیسر **قطعه**
 اگر چشم خرد در سخن نگاه کنی. بضاعتیست که هم سود و هم زیان دارد. نشان که
 دارد که ناکفته نکهت کس را. بدر در دل کند آواره یا بجان آرد. و لیاس است که
 گویند که کین لفظی. دهد بیاد هاند که در زیان آرد. ای ملک سؤله شیرین
 بجز واصل اولم. صورت کلام فهم اید و بی فضیله مان معلوم قلعه کراک.
 یکن که مکار به کلوب جنگ و جداله آخاز قیل. یا بر فتنه و برب و بر حله
 غلبه اعش اولم ارباب حزم و کنایه ظاهر. عقوبت پنهان جایز کور مسلدن

و جرم پوشیده به عقاب اسکار بجوین میورد و لشکر صلاح اولدر که آنک خیانت
 خفی نی سیاست مخفی ایله دارک اولنه شیر ایدی کجای مجرم ایلم کئی مقررین میخورد
 ایروب و صبح بعین سوابق حقوقی هبنا مشوره قلمو کند و الله ایاضه بینه اوز مق
 و بالکله جاده مروت و مهراج فووت بر طرف اولمقد **قطعه** دکلدن پسند اید
 شرع و عقل که بی بیت شاه فرمان قیله مضافضا کجی کئی اولک کیم جان ویره کئی
 نی جان قله دمنه ایدی ارباب فرمانه انلرک فراسلرندن راست برهان و بینه
 افلن چون بر مکار غدار کله ملک کرکد که کادیده تعرضه نظر قیله که خبش
 عقیدتی طلفت نازیبا ستده روشن و فساد نی تصویرت بدسیر تنده مشاهد
 و معاینه علامت خیانت و انحراف باطنند نبرسی بود که متلون و متغیر کله
 کرکد شیر ایدی ایدیدک واقعا و علایم نبری ظاهر اولسه لاجرم غبار سیمت
 رهگذر حقیقتدن سندفع و حجاب کمان چهره الطیناندن مرتفع اولونه دمنه چون
 بلدی که کای دخی کور اول طرفدن دخی فروغ دروغ ایله شعله نایره منادی
 کوره اینه **ایتم** میان دو کس جنگ چون آتش است یعنی چنین بنیختن هیزم کشت
 فکر ایدی که شریبه وار می کرک تا سو فلدن مبرا و تم افتوان مقرر اوله
 دوتن شیر ایدی ای ملک فرمان عالی شریف صدور بولورسه واروب شری به بی کورم
 مکون خیر و مخزون خاطرند زجر بلوب عرصه عرصه بتسد و در شیر معقول کور و
 اجازت بوردی دمنه دخی غمناک صفت شتر قاته کلوب شتر سلام و یختی برینه
 کور دی شتر بر دخی اولک حاله لایق تعظیو ایدی و وظایف لطف و غلظی
 تقدیم ایدوب ایدی ایلمنه **ع** یاد میداد که از مات نی آید یار مدته مدیده
 در که دیده احتیاج انوار طلق کله روشن و کله یار نی ازهار ملاطفت کله کلشن
 امدک **شعر** بمرها نفس یار دوستان کنی که یلا تو تواند یک نفس کنده دمنه
 ایدی اگر چه بودیم بجو ملاقات ظاهری و مصاحبه صوریدن دور دور فاما
 معنید خانه خرابه دل خیال دیدار دلدار معجزه **شعر** خرد را بلخیال
 او تماشا نیست روحانی که انجاد رنی کجی خیال نفس انسانی بر وزن پرده عقل
 است جان خرد بینانز بغیر سویی یک دیگر اشارت های پنهانی زایه عزت
 و کوشه خلوت با لغو و الاصال و ظایف دعا و ثنایه که موجب مزید دولت
 و اقبال و سبب از دل جاه و جلالت استغفار حسب و حالدر **شعر** ایدی

چپ و راست و پیش و عقب
 مجرایه تمایز و تقاضا
 آینه اولنه کرک

در خفا و در آشکارا
 شایسته از این کار

اختیار عزالت و انزواء خلوت سبب نه دُر. دمنه ایدی بر کمنه که غیر از اسیر و مایه
 او توب کند و به مالک اولمیه و به بیم و خطر بر لحظه نفس قلبیه. و بر آن کمنه که کند و تن
 جانته لرزان و هراسان اولمیه. بخون کوشه کاشانه اختیار امتیوب در خلوت آشنا و
 یکاینه بداعیه **سفر** بخون ترک ائمه و براند کجی. مقام ایدینه غمخانه کجی **مشوی**
 از قسقه این زمانه سورا تکر. بر خیز و بهر جا که نوازی بگوین. کربای کر خجی ندادی پای
 دسی زدن و در دامن خلوت آوین. کا وادی ای دمنه بومعانی بیان. و بوجلی
 منصفه تفصیل عیان ایل. قاید کاهلک عام و منفعت بضیحت تمام اولم. عالمه
 آتی شی وارد دُر که آتی شی سز میسر رکدر. مال دنیا نخوتسز. متابعت هوا مختسز.
 بحالست نسا بلیتسز. مصاحبت اشرارند امتسز. **خجانه** دینک بر فردک ساغر خالی
 بلا مال و مال ایل مالی و لمر که سر مست و بی باک اولوب کر بیان عصیان و طغیان
 با بن جعفر صیه. و بی هوای نفسنه بر کمنه قدم بصیر که معرض هلاک در شیه. و ز ن طایفه
 بر مرد بحالست امتز که اکا انواع بلا یستیمیه. و ارباب فساد ایل بر فرد اخلاط المز که
 عاقبت لامر ندامت امتیوب کند و بی ملامت ائمه. و مردم دون و سفله دن. و
 کمنه نشه توقع امتز که ذلیل و خوار و بی قدر و اعتبار اولمیه. و عام و خاص مدت
 بر شخص سلطانله اختصاص بولمر که سلامتله اول کر باب بحر عنا و کربای کریت و بلون
 خلوص بولم **مشوی** صحبت شاه راز روی قیاس. هجود زای نی کرانه شناس.
 بر چنین بحر بر خوف و خطر. هر که نزدیکتر بریشان تر. شریه ایدی کلامکدن
 منفهم اولور که شیور دن سکا بر مگو و یستمش اولم. و انوک تخافتند هولناک
 و هراسان اولمش اولم. دمنه ایدی بوسوزی بن کند و مه نسبت دیزن. و کدو
 نفسم چون غم نیرین. بل که بوباید. احباب طرند ز کند و جانبدن ترجیح ایدرن.
 بومل و انفعال دیکر استغوی اولمشد. سفر کجود رسن بلور سن که سوابق
 محبت و مقدمات سؤدت مایه نر زده. و حمله عهد و موکد دُر. و عهد و پیمانلر
 میانم زده. واقع اولمشد. اکثر بوزمانه دک و فوا و اجازه یستمشد. بن
 قادر دکم که نفع و ضرر و عی و مشر دن نه حرکت اولور سه سمع سر بکله یستدیم
 شتر به بوشیدن که فخرست دیلجه بیم و تهیب دُر لرزان اولوب ایدی ای بار غم خوار
 و ای دوست هوا دار دیلرم که بی توق بی کیفیت کار دن خبر دار اید. سن و د قات
 مصادقت و مخالفت ده هیچ دقیقه دریغ بویور میه سن دمنه ایدی بر مومدن

و طبع لیثا ز مدلتسز
 و ملازمت سلطنت
 خطر سز و افستز

تسبیذن

ایستدم که شیر زبان سرفینه کتورمش که شتر به کوندن کونه سمریوت و وفرت لم و
 کثرت سجده نطفه ایه حرکت ایدر بود رکاهه آنک عیدی وجودی علی السویه
 و بود و نایودی سواسیه دژ سلطنت امورنده آنکه فایده می دارد و آبی اکل
 آمدن عینری نه منفعتی دارد و کون کافه و حیوانی آنک سرو کوشه و سینه ایه ضیا
 امک کرک و یارین جاشت و غذای شای و دانه خاص و شیلان های سایر اعضا و
 اندامند آنک کرک چونین بولکاهی ایستدم و آنک تهور و تجرین فهم اندک کلام
 تا سکا تنیه اید و بحسن و عهد و پیمان برهان قامت الیم و سؤل نشنه که سرع مرآت
 و مزه اید و خورده ذمته واجب ایدی که مؤزی قلم **سفر** مرا با تو شرط بلاغت میگویم
 تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال حاله صلاح حلالی بونده اکلام که بر بندیر ایدر
 و بقیل تمام ایلد بورجه شفا و بود دره برد و آله سن که شاید ایلد و ورطه
 خلاص و بر لطفه ایلد و بملکه دژ نجات بولسن چون شتر به دمنه نک بولکات
 استماع ایدی شترک عهوه و ایشقی خاطریه کلوب ایدی ای دمنه نمکیندر که شترکا
 قصد ایلد با وجود که بدن شمه خیانت و ذره جنایت ظاهر اولمیدی و قدم
 شاتم جاده اصلحدن انحراف امتیوب اما سنوک سوزک دخی صدقه ظم و
 حقیقتنه کانم و آرد و تزویر و فی بیلد آبی خشم و غضبه کتورمش ایدر آنک
 خدمتد سخن چین و نفاق آیین بر طایفه وارد که هر بری صنعت کذب و عذر دده
 استاد و صفت مکر و حیل و متعادل کراسله انری از مایش امتسدر و اندرک
 انواع خیانت و جنایت امتس و کور مشد اول باید غیر حقیقتد دخی سولیه
 اعتماد و اعتقاد ایدوب اندر قیاس ایلر هر آینه شامت صحبت اسرار ایلد اخلاص حقیقتد
 سوظن ظهور کلور و کمان خطایله راه صواب بوسیده اولور و بطلک تجربه
 خطای بومعنا به دلیل کافدر بومصوبه اشارت و آبی دژ دمنه ایدی نیجه
 اولمشد را اول **حکایت** شتر به ایدی بر بط مکر بر شب مهتابده میان
 آید صورت ماهی کور و ب ماه خیال ایدی و شست قصد ایلد صیده رو رسدی
 نشنه بولماری چون بجه نوبت بوموالی اوزده ایش ایدی کتوریدی که آنک بو
 صیار لعدن حاصلی همان حاصل نشنه دژ سر ایدن و مفلسان کچ اندیشد رمنارل
 خرابد ز کلیم صید ماهی ترک ایدوب بالکلید کند و مهندن فراغت ایدی
 سایر ایلد زهر باری که ماهی کورده عکس صورت ماهی تصور ایدوب صید نه قصد

بجمله

مکر

انقر

وَمُطْلَقًا أَكَا التَّقَاتِ الْمُرَادِ **ع** مِنْ جَرِّ الْمَجْرُوتِ جَلَّتِ بِهِ الدَّمَائَةُ آخِرُ بَوَاحِشِهِ كَيْ
 مُمْرٍ أَوْلَدِي كَمَا دَائِمًا كَرَسَنَهُ كُجُورِي وَبَنِي بَرَكٍ وَنَوَارِ وَكَارِ كُجُورِي وَكَارِ سَيِّدِي
 فَعَلًا وَيَا قَوْلًا مَرْسُومًا نَقَلَ إِلَيْهِ لَوْ كَرِهَ كَيْسُ بْنُ مَرْيَمَ مَجْلُ. أَكَا اِعْتِقَادُ وَاعْتِمَادُ اِيْدُوبِ
 قَلْبِي دَهْ كَرَاهَتٍ وَنَفَرْتِ ظَهْرِي مَبْعَثُ أَوْلَم. سَوَجِي هَمَّانَ غَيْرِ لِي حَقْدُهُ حَاصِلُ أَوْلَم
 بَحْرِي أَوْلَسْ كَرَك. حَالُ بَوَكِ بِمَلِكِ الْمَرْبِ بِنْدَةٍ نَسَبُ هَمَّانَ مَنَاسِبَةُ زَاغٍ وَهَمَّادٍ وَالمَلِكِ
 بَنِمَ مِيَامِدُهُ فَرْقُ بَيْنِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ دُر. بَنِي أَلَمِ قِيَاسُ أَلَمِ قِيَاسُ فَاوُ قَدَرُ كُوهِي
 خَمْرِهِ دَنْ قَمِيرَ أَمَدِ مَلِكٍ خَمِيرَ نَقَادِ سِيرَةٍ نَامُوا فَعَدَرُ وَغَيْرُهُ لَوْ **سُفَرُ** كَارِ بَاكَارِ قِيَاسِ
 اَزْخُودِ مَكْرِ. زَانِكُهُ مَا نَدَدُ زَنْتَقِ سِيرَتِي هَرْدُ وَكَانَ زَنْتُورُ خُورْدَنَ دَزْجَلِ. زَانِ كِي
 شَدِيدُ نَفْسٍ وَزَانِ كِي عَسَلُ هَرْدُ وَكَانَ آهَوِ كِي خُورْدَنَ دَوَابِ. زَانِ كِي سِنْدُ خُورْدَنَ دِي كَمِيرَتِ
 دَمْنَهُ اِيْدِي شَرَكِ سَبَبُ نَفَرِي بَوَكِلَةٍ. بَلَكُهُ مَلُوكُ عَادِي دَرَكِي اِيْحَقَاقِ وَكَرَسَنَةُ
 سَمْدُ دَوْلَتِهِ بِنْدُ وَرُودِ زَنْتَقِ فِي سَبَبِ ظَاهِرِ مَنَزَلِ نَكْبَتِهِ نَدَرُ **خَوَاجَه حَافِظ**
 شَاهِ هَرْمُوزِ نَدِيدِ وَيِ بَخَرِ صَدِّ لُطْفِ كَرْدِ. شَاهِ بَرْدَمِ دِيدِ وَمَدَحِشِ نَعْمِ خَيْرِي نَدَادِ
 كَارِ شَاهَانِ اِيْخِيُونِ بَاشْدَايِ حَافِظِ مَخْجِ. دَاوَرْدُوزِي رَسَانِ تَوْفِيقِ نَضْرَتِ شَانِ
 شَرِّهِ اِيْدِي اَكْرُو كَرَاهَتِ كَيْسَرِ دَنْ حَكَايَتِ اِيْدِي رَسَنِ بِي عِلَّتِ أَوْلَم. وَبِوَعْظِ اِيْدِي
 رَوَايَتِ اِيْدِي رَسَنِ فِي سَبَبِ وَجُودِهِ كُلِّهِ هَمَّانَ اِيْلَهُ قَرَابَتِهِ اِسْتِمَاتَةِ اِيْمَانِ مَكْرِ
 بِجِيلِهِ اِيْلَهُ دِيدِهِ اَمِيدِ جِهَتِ مَرَادِي كُوْرَمَكِ بُوْقَدَرِ. زِيْرَا كَيْ غَضَبُكَ سَبَبُ دَنْ سَبَقِ
 أَوْلَم اِيْرَادِ مَعْدَرِ بَلَكُهُ اَنَلَكِ دَفْعِي مَسِيرِ. اَكْرَعِيَا زِيْلَالَهُ غَضَبِي سَبَبُ اَوْلَايَا بَهْتَانِ
 تَرَوِيْلِهِ مَرَاكِشِي عَرِيفِ وَغَيْرِ الْمَسْأُولِ اَنْ دَسْتِ تَدَارُكِ اَنْدَنَ قَاوَرِ. وَانْدَشِي
 تَلَاوُفِ اَنْدَنَ عَاجِزِ اَوْلَمِ مَقَرَّدُ. زِيْرَا بَهْتَانِ وَبَهَانِيَه كَرَانَهُ اَوْلَم. وَكُوهِي بَرِ
 مَرْتَبَةٍ دَهْ نَهَايَتِ بُولَمُ كَيْ سَيُوكِ بِنْدَهُ دَنْ نَفَرْتُهُ مَبْعَثُ بِنْدِهِ بَرَكَاةُ اَكْمَالِ. مَكْرِ
 اَوْلَكُهُ بَعْضُ رَاوِي تَدْبِيرِ. يَنَهُ اَوْلَكُهُ مَصْلِحَتِي اَكَا اَخَالَفَتِ اِلْمُسْ اَوْلَم. وَسَوَاحِ هَمَّانِ
 كَاهِ كَاهِ صَالِحِ وَقْتُ وَاصْلَاحِ حَمَلِكِ اِيْحُونِ خِلَافِ رَضَائِي وَنَقِضِ مَقْضَائِي اَوْدَدِ
 سَوْزِ مِلْثِ اَوْلَم. شَائِدْ كِي اَوْلَمِ اِسْتِفْلَالِ وَجَرَاتِ وَقْصِدِ قَلْبِ حَرَمَتِ حَمَلِ اِيْدُوبِ
 اَسَاتِ اِدَبِ وَبِاسْطِ فِي سَبَبِ دَنْ عَدَاوَتِ اِلْمُسْ اَوْلَم. اَمَّا بِنْدَهُ دَنْ صَادِرِ اَوَّلِ اَلْمَلِكِ
 هَرَجِي وَيِ بَرَوَانِدِ كُلِّي دَنْ خَالِي دَكَلِ اِيْدِي بَاوِي جُودِ كِي اَنَلَكِ جَانِ مَكْرُوسِ وَتَوَكَّنِ وَخَابِ
 عَرْضِ وَقَاعِدِ حَرَمَتِ نِعَايَتِ اِيْدُوبِ هَمَّانِ بَرِنَمَانِدِ كَسَاخَانَهُ وَبَنِي اَرِيَانَهُ وَضَعِ
 صَادِرِ اَوَّلِ مَسْئِدِ وَشَرْطِ نَقِطِ وَنَكْرَمِيدِ وَفَرْطِ تَوْقِيرِ وَتَحْنِيمِ دَهْ شَائِدِ بَقْصِيرِ

مع انفارو قد

تاب

نهادن و منع بولماسید. **کیم** احتمال و روزی که بعضی موجب وحشت اولوب
 کیم خیال ایدردی کیم محبت سبب عداوت اولیدی **شعر** دار و سبب درد شد اینجا **شعر**
 زایل شدن عارضه و محبت بیمار اگر بوده اولمسه شاید که محبت تحت سلطنت استقامت
 حکومت موجب نفرت و عداوت اولس اولم زیرا که مقتضای جبروت و لا زمه عظمی است
 بالطبع منکر اولمقدور و خائیدن و خوش آمد کویلم مایل اولوب محبت محرمیت ایل
 مخصوص قلمقدور بولمقدور که علم اویور مشهور. **قدر** ریاده نهنگ آغوش اتمک
 و بسیار بریده زن قطرات زهر نوس اتمک ملازمت سلطانت سلطنت اولمقدور.
 و تقرب ملوکدن امن و فراغه سالک اولمقدور و انسید. **بن** بلوردم که خدمت
 ارباب سلطنت ضرر بشمار وارد. بعضی حکما بلا شاهلری آتسه تبیله یسند
 اگرچه بر تو عنایتلری ایلکجه تارک اید و ایلری روشن ایدرن. اما شعله سیاستلری
 دخیل من سوابق حقوق خدمتکاری کلنی اید عقل صحیح قننده واضح در کله آتسه
 قریب ایل اولم. اثر ضرر در زبانه مشاهده قلم. اما انکه اراقدن نورانیت
 تمام ایدت اراقدن خبر لرد. **تقرب** ملوکدن لذت و ملازمت سلطنت
 منفعتم نل ایدرن. ان بعض الظن اتم حقیقت بود که آنلر سیاستلری کاهی هول و
 هیبت بلا شاهیه واقفا وله لوردی. علم الیقین بله لری عنین الیقین کوره لوردی. **کیم**
 بالی بلانسه دکر. و هنر رساله عنایت و رسالت سیاسته متقابله اولم بوقضیه نک
 مصداق همان مناظر باز و خرسدر دمنه ایدی بجه روایت ایده سن اولم کاهی.
حکایت **شتر** بر ایدی بر بازین پرواز بر خوس بلند آواز ایله محاوره یه
 آغاز ایدوب ایتس که ای مرغ آشنای روی. بیکانه خوی صداقت نمای و عداوت
 جوی. بخون قلب کوره صفا. و عهد کورده و فایوق. دایما ایشکوز نقص حقوق.
 و جنان وجود در حال بود عنوان صحیفه اخلاق فکر مناسب وفادار. و با وجود که وفایکم
 ان احسن العهد من الایمان دلیل و کامل ایمان. مذهب مروت و مشرب فتونده و حی
 جزا اسات مکافات احساند **دیت** سک کوفای بر یا نیستس بهتر از ان کور
 و فانیستس. خوس ایدی بیزه نه بی وفای کور و کور. و بجه بد عهد لومشا
 قلل کور باز ایدی بوند نزل کیمی وفای اولور کیمی که آدی بر سیرک حکم کورده.
 اولمقدور لطف کوسر لرد و سر زحمت و مشقت حکم ز آب و دانه کوزی مادی
 مدحیا کور در آملر قلورلو. و دایم عنین ایتله احوال کور. ناظر اولوب حفظ و

حراست کرده قایم اولور. الملک دولتمند و قلمبکرده فتور یوق. و گوشه و گوشه جسته
 قصور کوز یوق. هرگاه که سزای دعوت اید لر سفت اجابت رعایت امتیوز بجز سزا و نامزد
 بوباطل ز او باده اوچر سن. بود کل حقوق بخت و عهود خدمت ز کج سز **مشق** بود کل
 حق خدمت ز کج سز. ولی بخت و کوز قور بجز سز. بزبا وجود که حتی یوز اگر بخت
 اتلر کله الفت اید ورن. وال لریدن طعم بیه ورن. و حق نان و نمک بلوب المزه کیرن سکار
 المزه ویرور. و اتفاق اتلردن اراق و ش سگ محمد برآ و انا لیه بر وار کزان کلور
شعر مرغ دست آموز را چند آنکه کسور و رافکند. با نشاط بال آید چون بگوید که
 خرو و جواب ویردیکه راست سویلرس اما سیرک اجابت دعوت سار عتکز. و بینم
 زمان و بی بخت مخالفتم. اول جهندند که سز تابه ده سرت جسته کوزن بران
 هرگز کورمش سز. بر سینه بزم تو عمرک کبان دونه دونه کورمه مش سز. اگر
 سیز دخانی کورید کوز اتلر افراف حرم بیت الحرام ایسه دخی طواف ایتید کوز
 و اگر بز کوب کوجر سوز کوب کوجر کوز. بوملی اول اجلدن کتوردم کتله سن کم
 اول طایفه که مصاحبت ملوک مایلد. آسیب سیاستدن غافلدر. سؤل کسه که اتلر
 زهر قهرندن چاشنی طامس اول نه قدر عاقل ایسه بک حیرت و جرمه خستید
 بخود و لا یعقل **شعر** نزدیکان را پیش بود جیرانی. دانند ایشان سیاست سلطانی
 دمنه ایدی ظاهر بود که سکا سیرک بود قصده علت مجرد استغنا سلطنت
 و غنیمت جبروت و عظمت دکلدر که سنک هنر بسیار و فضیلت بشمارک و ارد
 سلطانی ارباب فضل و هنر دن هیچ بر زمان مستغنی اولم یوقد. شتر ایندی
 شاید که نیم هنر و فضیلتیم اکا سبب نفرت و موجب عداوت اولم یوقد. شتر ایندی
 سن که اسب هوا ز هنری بیبیلله پای بسته و شاخ میوقد. شتر ایندی و اسطه
 سرکشته د. عندلیب کند و هنرندن حبس نفس کز قار د. طاووس کمال حسن و
 جمالندن بال کنده و شرسار د **رع** الدی مجلس والمهند نعمت **قطعه** و بال
 منی آمده دانم من. دوباه داپوست و طاووس را بر هنر عیب من شد و کره نریم
 ناز خاک بل کز کهر بودی افسر هر آینه فی هنر چون هنرند لر دن زید در. و اتلر
 میامت بنای خصوصاتی مود و مشیه د. کثر لری جهندندن غلبه ایدوب
 بقیع اهل هنر ده اولقد رجد و جهد اید ز که حسنا تلر معرض نیاست عرض ایدوب
 اما تلر صورت خیانتند و دیانتلرین کسوت جنایتده کوسور لر و زو فضل و

المنه بدي نر افرازه هر سخن چینی اول کلمه او ستند بر کل رنگین عدا غنچه لبان ترکان
 چین کی آچلو ردی و عرق خسارمه رویان زهره چین کی قطرات شبنم دانا استینه
 دزلر صاجلو ردی باغبان اول کل رعنا به عشق باز لعه آغانه و بلبل سیدا کی کوکلی
 شهبازی اوله مهر سود اسند بر واز ایدردی **شعر** کل زریاب منیدام چه می گوید که
 بلبلان بی نوار در فغان بے آورد. بکون باغبان عادت محمودی آورده کل و
 کلین سرینه کلوت کوردی که بر بلبل بلان صحیفه خندان یوزین اوروب منقار یله
 شیراز جلد زرنگار سوکر و اجر ای وراق بریشیان ایدوب برک خزان کی روی
 زمینه دو کریت بلبل که بکل در کمر مست شود. سر رشته اختیارش از دست شود
 باغبان وراق کلی بویه بریشیان و خاکد یکسا کور یک کور بیان سیکینی دست اضطر الیه
 چاک چهره افلاکی دود آهله نموده روی خاک اندی. ایچنی کون دخی کلزاره
 و آردی احوال کل و بلبل اول سوال او زده کوردی و آتش فراق کل و باغ
 دهقانه او ردی داغ برداغ. اوچسخی دفعه دخی کوردی که بلبل زارینه منقا
 او راق کلی تار مار قلش **ع** دو گلشن بر لب و باری خاری قالمش. دهقانک عنان
 وراقی قبضه اختیار دزد کدی. و خاخران بار و المسم اعیا الیه کار جانه و
 کارداستخانشه بیدی آخر کار بلبل دام فریب و دانه حیل الیه سکار ایدوب محبس
 قفسه کوفتا زان دی بلبل زار دخی طوطی وارد دهقانه دهقان گفتاری آخر بیدی
 ای دهقان به سبیل به بنی جیسو نمکه جایز کوردک. و نه جرم ایلدم که بکا بوقبته
 رضا و بر دك بوفله باعث اگر استماع نفا تو ایسه آشیانم خود بوستانک
 و طرب خاطر اطرا و کستانک ایدی. اگر خاطر که بر معنا دخی ظاهرا و لایسه
 تابندن بهر و خطایله بر کنه صادر اولدیه لطف الیه بنی اند آگاه الیه
 پردهقان ایدی **شعر** تاکی انا که مر یارب غمائی ای رقیب. تاکی بوچی خوش
 یارب غمائی ای نقاب آیا هیچ بیلوری سین که ساغر قهر یله رو کارمه نه هر لب
 نوش اندر دك و هجر یار نازیدنم الیه دل نا توانم نه قاتلر یوتدردک طریق مکنا
 اول کار سراسی و اول کردارک جز اسی بودر که سنی یار و دیار دزد و در و تماشا
 روی کلزاردن بهجور قلوب کوشه محبس و قفسه زاری اید سن. بزخی درد
 هجران جانانله زاویه کلبه اخرا نده نالمش المرن **بیت** بلبل کیو ایست سر دار
 که ماد و عاشق زاری و کار ما زار است. بلبل ایدی ای باغبان بوسوزن فراق

و خا و خا شکله

یاز

تله

اول

واندیشم که بن مقدار جرم ایل که بر کل پیشانی اندم بخور اولدم سن که کوکل پیشانی
 اور سن حالک بنجه ولور **شوق** کیند دو اولور دوی قیاس هست بیکو بیکو حتی
 شناس هر که نیکو رسد آتش رسد و بدی کرد بزبان رسد و کلام لطافت
 انجام دل دهقان تا یر تمام ایدوب بللی آزاد ایدی بلبل دخی دلساز باز ایل
 ایدی ای باغیان چون بولسا بیجا اوزانی بوردک البته بحکم هل جزاء الا حسان
 الا احسان آنک مکافاته سعی ایلک بنزه واجد ایدی بشارت ولسون بوستا
 فلان دخت دنده بر آفایه مدفوندر که درویند زرد صاف و بقره خامله ملو و
 مستحوندر دهقان بشارتله شادمانا اولوب تعین ایدوکی عله حضرت ایدی سخن بللی
 راست بولوب ایدی ای بلبل عجب ز قمر خاگده افنایه کورد سن زیر خاشاکه دای
 کور سن بلبل ایدی بللی لمزی سن که اذا نزل القدر بطل الحذر **ع** باقضا کار دار
 نوان کرد چون قضاء ربانی نازل اولور نه دنده بصیرتده نوزقا اولور نه تدبیر خود
 نفع و ضرر فایده ویرورنه که در یسولور **شوق** بستر بنجه دست قضا ایدم
 که دست قضا ایدم ایدم بیدار ایدم بیدار ایدم بیدار ایدم بیدار ایدم بیدار ایدم
 بوشلی اولور ایدم ایدم ایدم ایدم ایدم ایدم ایدم ایدم ایدم ایدم ایدم ایدم
 ومان بقدره تسلیم غیری چارم یوقد **دشمن** سر ایدم ایدم ایدم ایدم ایدم ایدم
 که هر چه بر سر ما میور ایدم ایدم ایدم ایدم ایدم ایدم ایدم ایدم ایدم ایدم ایدم
 وین البقین معاینه قلم سیک سکا بوقصد نه سبب نه نفاق دشمن و نه کثرة
 هنر و نه نخوت ملوکدر بلکه کاباعث انوک کمال مکر و عذری و تمام عفو و
 تهریدر که عذار در کامکار و جبار در قهار و مکار اگر چه که اوایل صحتی مویش
 حلاوت حیاند و اما او اخر خد متی مثر مراد هادم اللذات در سؤیله بلکه اول
 مارن هر ناک در که بروی نفوس بر کارنک ایل آراسته و درویند بر زهر هلاک در
بیت قور یو ویرنک و مکر و فریب نه لطف و مروت نه صبر و شکیب شریه
 ایدی ای دمنه بنجه ایله لم الذنه کلور بنجه ایا مدر که طعم نون کرم کوردن سمدک
 هکام زخم بنین و سمد و بنجه مدتدر که مسند راحت صفا سوردم حال ایدم
 هجوم تحت عذر **دشمن** ای دل مزه وصل جسدی یکجند اکنون الورق ایدی نه
 فی الحقیقه بنم اجل کربا فرط توب کسان بر کسان بوبیشه به کوردی و الا لیم
 سیر ایله مصاحبه نه لیاقم واریدی وزیر امیر سباع اولور نه ایتمک حایج برادر

سرری زبانش رسد
 فصیح بیان
 نکده

عاید دیدم

دی

بر شخص که خوشی شیرین دارد نذر حاصل به . و بجه و بجه کانه طاقت و مقام و منزلت او
 بندگی انوک حوصله سینه موافق و کما طعم او و لطفه لایق اکرام . که کردی که هزار کند به
 بنی انوک خدمت کوزه میگردی . و صد هزار حیل و بند به دام مصاحبتش گرفتار
 اید میگردی **شعر** من کم تادولت وصلش هوس باشد مرا . از که از دورش همی
 بینم نه بس باشد مرا . اما نقد بر آنی و سنک دمدمک ای دمنه بنی بود طبع آندی .
 حال داشت تدبیر دامن تدارک کن قاصد . و ترک خرم و دامن عواقب بسبیله یاران
 نواب متواتر بن طمع خام و فکر ناتمام دزد کندم ایچون بر آتش افروخته فلکم که هنوز
 دخی دوری بپیش تو افتاده و تاق ملائذ نیا دم . یا قلد **بیت** بر اندم
 کند و کلز ارم برین خام . بریدر کم اولی بلبل کی زار . چون کم خود کرده ام خود کرده
 را تدبیر چیست . حکما سلفه اکابر حلف جمیع الله ارباب حرص و طمع افسا حال
 مآله تملکات و اصفه ایله تنبیه امتسلر د . و نیکان قدر کفایت ایله اکف
 ایتوب زیاده طلب قلبی سؤل شخصه تنبیه امتسلر د که بر کوه الماشه و هر پاره یک
 قصد اید انوک فوقه دخی اعاشن کوره و کثرت قیمتی خیال ایل طمع ایدوب دخی
 ایلر و واره . کید رک بر مرتبه به واصل اوله که مطلوبی حاصل اولم . اما زیاده الماس
 ایله پای خراش و ترش اولدو غی سبیدن راه خلاص متغذ را اوله . و اول غافل شراب
 حوصله مست و لا یعقل اولوب کیفیت حالند زجر دارا و بلیه لاجرم حسرت تمام ایل
 اول کوهدن دام و مار و شباهت هلاک گرفتار اولم . و حوصله طور و بطون مادی
 موده قرار فیکه **بیت** زبیر طبعی کار تو آید بزبان . سودا کو خوی زاندا زبانه
 مطلب دمنه آیدی بوکلای غایت معقول و موجه بوردک . و افعا هر کشتی که بر کو
 بلایه دو شمشیر **شعر** بگذر ز طمع که آفت جان و دل است . طامع هر جا و ره
 کس منفعل است . بر گردن که بند حرص و سره ایله مقید اولم . عاقبت قربت بندگان
 اولسرد . و کاسه سر که درد سودای طمع ایله مالی اولم . سر انجام شراب سیر و صفا
 خالی قالسرد . و بجه کسته لر غایت حرص و سره سندن امید و لیتله و رطه
 نکته دو شمشیر . و بوی منفعل مملکه مضرة بپیششده . نسته که اول صبا
 که طمع ایله صید رو با هه قصد آندی . و عاقبت دام بکنجه پیچ بلکه گرفتار
 اولدی شتر به آیدی نه کفایتله اولسرد اول **حکایت** دمنه آیدی
 بر کون بر صیاد بر صحرایه کزدن کوردی که بر و باه جست و چالاک بازی کثات

از زیادت

انوک منشای الحقیقه
 انوک حرص و طبعی
 اولسرد

اولد شده كشتايد و تمام سيلوم و ناز و جلوه و اهتر از ايله اول صحراده كبر صياد اولوك
 بوسيني نك آشفته سمي اولوب قوت طامعه بوني اقضا آندي كه روبا هك عقبه دوي
 كدي و سورلحه واقف اولوب فريند و حفر حفر آندي و حفر و خاشاك ايله ستر آيد
 اوستند بچينه بقيه قيدي و كند و كين كاهده او نور و بضيء روبا مرقدا اولد
 قضا آهي روبا پراستاه كناره جفدي و رايح جينه خياه و ناز آي حفر كنانه
 جلكي چون خاشاك اوزده جينه اول وضع اوزده مشاهد قيدي انده آنا
 مكري معانيه ايدوب كند و به اسدي اگر چه كه بخره هوا سحيات بخشنده اما صحر
 سلامت غايت حق شد و درماغ آرد و اكوچه بومره رايحه سيله معطر د انا مشام
 خرم نوي بلايله دخی مكدرد عقلا بمرده ك رايحه خط اول متفرض و مشلرد
 و ارباب خرم بر همه ك انده احتمال ضرر اول حوض قلم مشلرد و بيت هر كجا خط مشكل
 باشد جهد كن تا برون خط باسي اگر چه جايز درك بو خاشاك اوستند بر جا بوز
 اولسن اول بوده ممكن درك اتند بر دام يا بآدم بقيه ولس اول شعر هر پشه كان
 مير ك حاليت شايك بلك خفيه باشد بهر بقدر احتياط واجب و لصق و زناست
 قطع مر را چون د و كار پيش آيد كرندي كدام بايد كرد انكه در وي مظنه خطر است
 آنته خود حرام بايد كرد و روبا بوانديشه ايله هواي جينه دز فراغت آندي و ركه اسلا
 طوبدي كدي اتفاق با ناده بركنك كوسنه طعمه سودا سيله بالاي كوهدن و اول
 جينه رايحه سيله كند و سن اول حظه به براندي صياد آواز رايح استماع ايدوب
 حظه ده جانور حركتن احساس ايدوب روبا هي صانوب غايت شره دني تا مل كند و سن
 حظه به آندي بلك آي جينه دز منع ايد و قياس ايدوب في كمال جهل اوي سمين يرد
 و سر بنجه هلا كيله ناد و پود وجود ناره پاره آندي صياد خريص شري شاميله دام
 فنايه كرفار اولدي روبا قانع قناعي بركتيله و رطه بلا دز نجات بولدي بوشلدي
 معلوم اولور كه طلب نريك آزارده ينده و بنده يي سرافكنده ايد و بيت زيك از
 از يك كله بدست آري بخاك ناي عز بران كه دزد سر باشند شتر به اسدي اول
 زمان غلط ادم كه ملازمت آمستانه سينه رغبت ادم و بيلم اول و در حق خدمت
 بلز مس و بكم لا وفاء للملوك بولورده و فاق حقيقت اولموش دمسيلرد درك بركنه
 ايله صحبت اتمك قدرن بلميه و بر شخصه خدمت اتمك كه قيمتي اكليه اول مشاهد ك
 اميد محصول ايله زمين سوزده تخم اكه سن ياكوش اصمه اخبار فتح و غم تلقين ايدست

وانكه بى خوف و بى خطا
 بهمان مقام بايد رسيد

ونك مثالي اول كنه
 صور جانيدركه

و باصفحه آب مروان آید از غزل مرزین. یا سنگ خاره ز کج توقع آید و بقرین
بیت زبلا شاه و فاضل بن خندان باشد. کیم باطلیدن ز شاخ سرو سبزی
 نهال بید ترا می شاگرد خواهد داد. هزار بار کز آن جوی خلدن آب دیدی. دمنده اندی
 بعد خراب البصره تلف و تأسف فایده ویریز. همان بد بیکه اول. تدارک آنکه که
 وقت فرصت اله کیم. الف صومعه ترمز السحاب شتر آید بیخه آید بیخه بیخه
 نه چاره فکر آید بی. نه تدبیر آید بی. بن اخلاق سیری بلورم. اعتقاد بود که
 اول. بنیم حقه لطف و خیر و نفعی فکری بود که. اما حاسد لرزه بنم هلاک
 قاصد لور و سبب بود. روز و شب بنم قلمه ساعیلرد. بویله و بخت ظاهر بود که
 اسباب بدرد و بد آید. و ابواب بخت و عناد و بی حاله کشید. در. و میل
 شاهین میز انجیات بکه بقا از کف. فناء و فناء زیا که در. زیرا که حوز ظالمان
 مکار و غداران سبک از هم پشت اولوب خدنک عذره بر کاند ز کشاد و به
 کار کز اولوب مقرر در. و اهل نفاق و در باب شقاق و مظلومک هلاک کنه ساق
 سعی شتر. و نفاق انفاق بی میان آید و ب. ال بر اسرار البتاکا ظفر مدیسر اولوز.
 نیت که کز و ناز و شغال انفاق کله اولوسه قصد آید. و عاقبت کاکا غالب آید
 کند و مرادینه آید و بیل. دمنه بیدی بخجه و لمشدن اول **حکایت** شتر به
 آید بی روایت آید که بر ناز غمزه کار. و بر کز خواخوار و بر شغال کاکا بر شتر
 سکاری خدمت بیل بغلش لری. اتفاق کلوت کیدن قافله در بر بجرک و اهل
 بیطاق اولوب اول حواله قالدی. بر مدند فکوه قوت بولوب طلب علف بحول
 هر طرفه نک و بوی آید که اول پیشه راست کلدی که چون سیری اول هیات و هیبت
 اوزنه کوردی خدمت و تواضع و نفعی چاره بولیدی. سیر دخی کاکا اسمالت
 و برف حاله خاطر بنمورد. کیمت حاله مطلع اولدی. نیت اقامت و حرکت
 سوال آید شتر آید بی **بیت** پیش ازین در کار خود کز اختیاری داشتم. چون
 ترادیم عنان اختیار از دست رفت. ملک هر نه فرمان آید رسه هر آینه صلح و احوال
 بندکان مقنن اولسه کز. صلح ما توبه بی از ما. سیر آید اگر کف حمایت زده
 اقامت و غنیمت قلبه امید در که سایه دولتم زده اسبب ریخ و محنت ندان سودا اولم
 شتر به شکار اولدی و طبع العذار و کسسته مهار اول پیشه ده کشت و کز آید و
 بر مرتبه و واریدی که بغایت فزیه اولدی. بر کون سیر سکار کید و ب. اتفاق بر شسته

بیت
پهلوان

و بولش شاعر عام
مقام قشادر

کاسه اسبک آید بنامک
نواکند شيرک

راست کلوب میانلری چند قوی و محاربه عظیم واقع اولوب شيرک حوارج حراج
اولوب اوتان و حیزان اول همیشه به پيشندي و لرزان و ريزان برکوشه ده و شدي
ناغ و کرک و شغال که شيرک هر يسه و نيسه تک کرم اصلي و اري حيت حيلي سي
و ملوک کا قه خدم و عاتمه حشمتينه محض عاطفت و عین رحمت و شفقتی مقتضای
اودره انلری بحالده کوریک زيله متاش اولوب ايدی ای پچاره لورک حشمت
ديجي کایم زخم قدر سوار اولدی اگر بوجوالی ده بر سکار کوره سز کاجز ایدلک
و اری سیرک نفقه کوریدن کورین بولر سها و طاعة دیوب هر بزی بر طرفه کید
و هر بار که اطراف طواف ایدیلر جسیع نور دن اتر کور مدیلر بالضروره تدبیر مکر و حله
اغاز ایدیلر و بر ريله مشا و ره ایدوب ایدیلر شتر بولیشه ره اولدن بینه نه
فايده نه ملکه اندن منفعت میسر در و نه انکه بزم میا نمرده الفت منصور پس
مناسب بود که شیری حرکت ایدوب آیفی قل اندوره و تار یخ کون ملک طلب
طعم و لغزه دن فراغت حاصل اوله و بینه دخی حالمه کوره فايده و منفعت حاصل
اوله و بینه دخی حالمه کونه شغال ایدوب خیال دامنندن الیک و بوفکر خیالی
بیامنده دوزان اتمک ملک اکا امان و ریش و عهد و پیمان کند و حد متنه
کوتور مشدر که ملکی غدره تحریض ایدوب نقص عهد حرکت ایلر خیانت امتین
اولور و خان هر حالده مردود در و خدا و خلق اذن نابخشود **شیر** هر که در و
طرح خیانت کرست دین وی از عهد امانت بریست سکه مردی ز دیانت بود
قلی مردم رحمانت کرست ناغ ایدوب ایدوب ایدوب ریحله میسر در و بوعهدی
شیرک عهد سند ازاله منصوره سز بونده توقفا ایدوب و اری بومحسبی
بوره ی و عنقریب یارانه بشارت جنین کتوره ی پس ناغ اشارت یار ایلله
شیر خدمته و اری وصف جمود یتد به بل بغلیوب طوردی شیر ایدوب هیچ جانور
کورد و کوزی و هیچ صید دن جبر کورد و کوزی ناغ ایدوب ای ملک قلبه
جوعدن هیچ برینک دیده سنده نوز و فرو اعضا مرده قوتدن اثر قائم مشدر
اما خاطر فائز بر جانور خطور ایدوب سؤیله که ملک اکا رضا بویه جلمه رفاهیت
تمام و نعمت مستوفی حاصل اوله شیر ایدوب خلاصه فکر سؤیله کوزه کور
و ملک اعتباره تمام عیار اولور سه سکه اوره ناغ ایدوب ضمیر منیر که مخفی
دکلد که بولشتر میا نمرده اجنبی دز و بینه انکه مصلحت بد فایده عاید دکل

دور اولوکه

قوله

مجاهد الوقت برصیدد که کند و ایغله کلسدند و مخلص بر سکا در که کند و اختیار له
 دامه دو شمشیر شیر چون تراغک بوکلا من استدی آسرخشی مشعل اولوب
 اییدی شعر عناه علی هذا الزمان فانه زمان عسوق لارنا حقوق فکل
 رفیق فیه غیر موافی و کل صدیق فیه غیر صدوق هر از لغت و نفرین بوز مات
 رفیق و همیشین لرینه که شیوه مکر و نفاق و شیوه عدد و شقای میا نارنده نظر
 استلوردن و رسته رفیق و فتوتی قطع ایدوب دایره لطف و مرقودن طسره
 کمتلوردن **دربیت** اهل زمانه را که وفایت یارشان مطلب و فاکه غیر جانیست
 کاشان ای سیه دوفقن عهدی بجه مذهبه جایز کور شلوردن و قیل مستانه
 قنقی ملذذ و خست و بر میشلوردن **دربیت** هر شایخ ناوار که از است بایدار مسکن
 بدست خویش که آن هم شکست زاع اییدی بویا بد ملک بویروغی مقدمات عین
 صدق و محض صوابد اما حکما بویرو شلوردن که بر عضوی بر نشه و بر نفسی بر اهل
 بیت بر اهل سنی بر قبیله بر قبیله بر شهر بر شهری ذات فرح پاشاه که متوقع خطر
 اولم فدا الیک و ابجد سلامت سلطان بر اقلیه فایده رساندن سلامت همه
 آفاق در سلامت تست نقص عهده دخی بر مخرج میسر دبو و حمله که صاحب
 عهدک ساحه ذمتی و صمت عدد ددن بر اوله ذات شریفی محنت فاقه و رحمت
 مجاهدت خلوص بوله شیر چون بوکلا می استدی باسرا شغه ایدوب سکو
 اندی زاع فی الحال یاران حصونه واروب اییدی قصه سیره عرض اندم اگرچه
 اوله سرکشک اندی اما آخر دام اولدی حالیا تدبیر بود که جمله مشرقینه
 واروب و شیرکدر و مجاهدین و ریخ و جراحین اکا و زاعلیه و ز و دیده و ز که
 مدت متمادید که بزوبار شاه کامکار دولت پناه سایه عدالتده فراغ بال
 و رفاه حالیه روزگار کچور روز حالیا که بوجادته واقع اولدی مروت
 مقتضای بود کلد که جسم و جانمزی کا فدا ایدم و ز و الا کفران نعمت موم
 و صمت مروت و صفت فوق بدن محروم صواب اولد که جمله من ملک حضورین
 واده و ز آنک شکر انعام و لطف اکرام ادا قیله و ز و مقرر اید و ز که بزوبند
 عینیه قادر دکلز که جانلر و مز وجود شریف ملکه فدا قیله و ز و سوار اندیشه
 بر لبی انیسون که لطف الیسون ملک جاشی بوکرت بدن اسون و سائر خزان
 بر وجه دفع الیسون ممکن که قضیه سیره مقرر اوله پناهی قیله شیر

سکه به زکریا خان غریبه که از محل
 خبر بر کند سفر بنامد سکا رشا

دو کوزه

قائمه كنديلر. و بوضوئي تمامها انقايدوب آتش تزييريني دم فشه انكيز تله تيزاند
سپه ساهه دل دخی الملك خيل و تسويله الدانوب مواضعه مذکور اوزرو انقايله
حضور شريفه وارديلر. چونقر برشگر و ثنا. و تقديم ستاين و دعا دن فارغ
اولدو. زاع خيله باز زبان فصاحت طوي وار تكله آغاز ايدوب ايتدي **شعر**
سها بنم طربه شادمان اول. سرر سلطنده كامران اول. بننده لوك رختي ملكك
صحت ذات ملك صفاته وابسته در حال چون ضرورت واقع اولدي دفع مضرت
اجون باشمي حاجي خاك كاي ملكه فدا ايدرم. و جسم بخفي ملكك حوصله شريفه عدل
وسد همتي و لغتي رجا ايدرم. ياران ايدرسني اكل امتدن نه عداي صلي اولود قرغه
يتمك. اولك يوق ملكك غايه جوئي سكه بنه نال اولور. و ما العصفور و دمه
ع تو كه تا كه درايي سهار گادي. زاع چون بويي اشتدي ساكت اوب باسن اسفم
ايتدي. بعده سغال دخی آغاز كلام ايدوب ايتدي **بيت** يا سها كه بهيكم كين
اچك. زينه تو بر دوز نامه اچال. مدت مديدر كه سايه دولت دوز افر و كده
آسيب تاب حواش دن آسوده. نه. حال كاه اول حضرك ماه جاهي خصوصه مبلد
ديلم كه ستاره اقبال افق حالم دن طلوع قيله. و ملك نى طيم ايدوب اندیشه چاشت
و زحمت مجامعت دن فارغ اوله. سارلوي جواب ويرد يلكه ديدكك فرط هوا داري
و محض حق كز ايدرم. اما سلك اتك بوي ناك و زبان كاردو. مباد كه اتك تا اولي ايله
ريخ ملك مثل ايل اوله **بيت** در مطبخ شاه جزينكور انكسند. لاغر صفات نرست بوذا
شغال چون بويي كوتل ايتدي خاموش اولدي. كرك دخی دهان اچدي و ايتدي
بيت سها اقبال دولت اوله يارك. عدوك هيچاك كوئي اولسون سكارك.
نبدخی نفسى ملكه فدا ايدوب اميد وارم. ملك خندان بنم جسمي آداس دكان دندان
وزينت قناره دهان ايلمه **بيت** قصاب واردم چشم بناركي. تركان قناره
كرده و دلهار و زده. ياران ايديلر بوسون محض اخلاص و عين علاست اخلاصه
اما سلك لحك مورت مرض خناق در و صریده قائم مقام ضد تر يا قدر كرك كده
جكدي بس شر كردن دراز كل طوي احق مهاشي دراز ايدوب زبان نياز ايله
كلامه آغاز ايتدي. و انا و طاييف دعا و ثنا در صكه ايتدي **بيت**
ايسه مي كه كشت است مرغ فيروزه. بر آستان تو درهاي فتح فيروزه. بن و آستان
بندي و دولت خانه و رودني نين سويك ملكه مطبخ ملكه لايق و معده شريفه في اكله موفور

يل

صالح حال

نكشند

تزييري

بوي استماع ايد.

اوله

اولم

اولوب
فایض و ناسی

نه محل تمام و نه مقام تکلف در **بیت** بر غنیمت زیر کوی تو تاجان دارم و در رسد کار
 بجان از سر جان بر غنیمت. سایر از مشفق الکلمه است بدلی که بوسه فرمودت و صدق
 عقیدت آن فایز دور. فی الواقع سنک لحک غایت لطیف و خوشگوار در و دمک
 مزاج ملکه شربت نبات و چشمه حیادت سازگار در. رحمت سکا و احسن سنک
 هست که و لی نعمت گذشتن و جای کنی در بغل امده و نه معامله به عالمه در که جمیل
 قورک کدک **بیت** هست جوان مرد در. صد هزاره لیک چو با جان فدا بخاست
 پس جمله می شمره جمله اندر. اول سکین نرند ساکن اولدی. تا اعضا و اجزاسن بر بند
 جدا اندر. وزاع و کورک و شغال دوه می و لمش عریه و ب پنجه زمان آتی غذا
 اندر. و مثلدن معلوم اولدی که ارباب نفاقک یتر مکر و خدنگ خطو صاک کاک
 اتفاقن کشاد بوله تا برانده ملک افره. دمنه اییدی بو نقد ریجه نه تدبیر ایدرسن
 و ارباب عذرک دفع می کند نه فکر ایلرسن. شوق جواب و یروبا اییدی که حالیا
 بویابد. اندیشه صوابدن مخرف در. اما جو بهر حال چنک هلاکدن خلاص احتمالی
 محال در چنک و جدال و حرب و قتال آماده اولمق لازم در. زیرا که نفسی که حمایت
 حمایت مال و محافظت نفس و عیال اخون قتل اولنه زمره شهداده در اسلدر و نقص
 حدیث من قتل دون ماله فهو شهید اکا شاملدر. اندر صکره اجل مقدره رنجی
 سیرده مقرر اولورسه باری ناموس و عیاری رعایت ایدم و غیرت و حمیتی اللذ قویو
 دنیا ده نام و نیک و در که جمیل یلکار قویو کیدم **بیت** بنام نیکو که میرم روست
 مر نام باید که سن ترک راست. دمنه اییدی عقدا وقت جنگده مسابقت و همکام
 جریده مسارعت روا کور فرار. باری اخیلدر. و بیاسرشت اخطا دره عدم مباد
 طریق اسلدر. بلکه ارباب حزم اتمام امر خصمه مدارا روا کور و دل و در فضا قنده
 رفت و ملاحظتی بود در **مشق** نریب خوش اخشم ناخوش است. بر افشا اندر ناب
 از آسوده است. مرادی که در لطف کرد و تمام چه باید سوی و قهر دادن حکام و ارباب
 خرد و سیر مردانم پیشه بنرد عدوی ضعیف عدایم که قوت و زوده قادر و کشته شاید
 که مکر و حیله ده قاهر اولمیه و ذوق و زیر ایل بر آتش قویو که شر و ضرری آب تدبیر
 سکون بولمیه سن خود تسلط سیری نه مرتبه ده در بلورسن. و اولک استیلا سه شخ و
 و صفدن مستغنی در واقف اولمدر رسن. بسوا نک ضرری عدا و تندن تمام حذر
 اوزره اول غایله خربندن غافل اولم که هر کجسه که عدوسن تحمیر اید و بیعت

کار

توزیری

محاربه در اندیشه قلبه پيشان اولم بنده كموج دريا اولدي طيطوي تحمير سبيله
 شتر به ايندي بنجا اولمشد اول **حكايت** دمنه ايندي روايت ايدركه سواحل
 درياي هند ده طيوز دن بوزع اولور كه اكاه طيطوي ديور. انك چيني كار دريايه
 مسكن طومشدر ولبا بنه نيشن امشدر چون بيضه مويي كلدي ماديس نيزه ايندي
 بيضه چون بر محل ندرلك ايله كه فراغ خاطر بله ساكن و خوف و خطور دن امن اولور.
 نرايندي بچون بيضه چون غايت خوشد كه موضع دككن و مقام فرح بخشدر.
 بو محل تحت مثال دن حال يا عويل حالدر. ماده ايندي بوسوز محل تاملدركه كوموج
 دريا حركه كله و بجه لوميزي زير دامننه اله و نتيجه ريخ اوقات و ايام نيزي ضايع قله
 اكانه تدبير مقصود در و نرجاره ميسر نرايندي بزكان انترم كموج دريا بجز
 ايديه و بين مله عداوت مقرر قلوب بين بوا هات و اساءه قبايز كوره سويله
 اندن بيسيت بومقوله حركت وجوده كله. و ووا كوره كه بينم بجه لوميز و بجه هلاك
 اولور. اندن انصافني اله بلورين. و نبع انصافيله انوك حقتدن كله بلورين **بيت**
 مرغ بزم از غير مرادم كورد. من نه آمم كه زبوني كسم از صبح فلك ماده ايندي
 كند و جد دن بعددي اهل خرد. لايق دكلدر و طوندن نريك لاف كراف ارباب
 انصافه موافق دكل. صور مق عيب اولم سوز سن كم سن قدرت و قوتيله موج دريا
 انصافكه نور قدور رسن. و نه شكوم و شوكتيله انكله مقابل و مجارله مقد ما نتيهيد
 ايدرسن بوفكري قوهان بيضه چون بر محل ارضين و موضع حصين اختياريله. و
 استماع نصيحت دن استماع ايله كه هر كسه كه خير خواهلرك سوزنه او ميه و ناصحلرك
 كله مني قولا عنه قويمه. اكا اول بلا نيشه كه اول سنك بسته بيشدي نرايندي بنجه
 اولمشد اول **حكايت** ماده ايندي مكبر بر بگورد كه آتیه صفاي ضمير دن ايديه
 بكي مكسود نرايدي. و لطافت و حلاوت و عین حیات و سبيل نظير ايدري. انكي بط
 دخی بر سنك بسته ساكن اولمشدر و مجاورت سبيله مصالحت لری مصلو
 نيشن و هم سایه لك هم خانه كله. و بكانه لك يكانه لكه نيشن ايندي **بيت** خوش
 است عمر كه بارويد و ستان كدر. خوش شادي كه بياران دستان كدر. ناگاه دست
 روزگار پيشه ناخبر از ايله رخا و حال برين خراس و تخفیه با شلدي. و سبهر
 مينافام صور مفارقي مرآت و قاتلر دن اظهار آغاز قتلدي. و اي نعيم كيدره
 الدهر **نظم** خوشتر است انجام و صل و بلراني. ولي نيشن خار هر دو زني. برين خان

و بوجته که گرانای نافع از ایله وادی بیابانده و بواریدی پیاپی قطع انک متعذر
سکا دخی زمزمه دمسار اولوب قضای آسانده و واز ایلمک متعذر بو بقدرجه بین
سکله مرافقت و سکا بنیله بوسفرده موافقت پنجه میسر اولور. کشف ایلمی بوکار
چاره ینه سیرک رای صایبکره موطندر. و بوسکال حلی ینه سیرک فکر ناقصکره و بکار
بن برخط فنیله که خیال در دمج اینله حسنه. و بوزهن قاصر یله که بار فراتر و تله دانله اسکسته
نه تدارک قلمه یلم و نه تدبیره قادر اولور. دل سکسته اولسه اولمز لای و تدبیری دست
بطلر ایلمی ای ایزین بویاده بر حیل فکر اندک. اما سنده خفت علامتن کورور
وسنک مهنک و سبک سنک اولی احسانی و ویرور. شاید که بنم فکر فراموشی قلمه
و قرار اندوکل عهده اوزده استوار اولیه سن. سنک پشت ایلمی بومیسر میدر که سن
بنم صلاح حالو چون بر بدین اختیار اید سن بن بر حیل مر حیل کار قلم و کند و منفعت
مصلحت ایلمی عهده اند و کور قرار اوزده قالمیم **شعر** عهده بستم سراز عهده بنم هرگز
شرط کردم که ز شرط تو بجا و زنگم. بطلر ایلمی لوشطر بود. و حوضی قضای هوایه
کوتورده و اصلال و یا فلک بر حیت بن اضطراب ایلمیه سن. و مطلقا فهم کلام اید و
بر مسکله هر گد سولیه سن. زیرا که هر حرفیک کوزی بزه راست کله البته بر حرف استه
کوک. و ایجاد رک چند انکه عبارت و یا اشارت یله برسوز ایلمیه سن یا خراف معهود بر
وضع حرکت سوتیله سن. راه جوابی بنیداید و بنحیه دهانه مهر سکوت اوره سن. و نیک
یده تقرضند تمام احتیاط اوزده اوله سن **بیت** اید سن حقه کی اغز و کی بند
اوره سن مهر بولب کیسه ممانند سنک پشت ایلمی فرمان بردارم **شعر** بخاک پای
عزیزت قسم که در هم عمر خاوی میسر تو یک نفس نزنم. عهده ای که اضطراب
المیوب هم کونیده جوابی مقصد ایلمیه. و ساکت و صامت اولوب هیچ افزیده به
نقیبا و اثباتا تقرض قلمه **قطعه** به پیری رسیدم در قضای یونان. بدو گفتم ای
آنکه یادای و هویت. ز مردم چه بهتر بهر حال گفتا. اگر راست کفنی خوشی خوش
بس بطلر بر چوب کور دیلم. و میان سنک پشت دهانه ویر دیلم. و کند و لرایکی
جانبه یا بسوب کور دیلم. چون وجه اوچه چقد یلر کیدرک بر دبه مقابله سنه کلدر
اهل قید دزن برناوی و زن و فرزند و صیغر و کبیر و بوالدر حین اولدیلم. و تماشا
چون طسره حقیقت زبان تعجمله هر طوفان فریاد دیلم. کورک که بطلر کشفی بنم
کوتورده. چون بصورتک منالی اول قمرک مرآت خیالنده ارشام بولما میسند ی

نقص و بی نظمی
در این شعر است

شعر

شاهد
ایند

چهره و قلعت و قباچه
نقاب فضیلتی کو نور
نیر اولوز

فی الحال

کند که غوغا لری ز بک اولدی سنک پست یساعت سکوت ایدی عاقبت **بیت** تحمل
المتوب خلعت سوزینه . رفیق کور کینه کور کوزینه . هانم کجواب یونا غزات
آجی ایچ هوادن اوچدی دوی زمینه دوشدی . بطلم اوازله سرزنش آغا ز ابدل
ای حیض اداک و خیفه مانع . و ما علی الرسول لا ابلاغ . دوستلردن نصیحت
ونیک بختلردن استمک و موجب له استامک **شعر** اکا در عاقل اولنلر خرد
که کوشوشله اصفا اید بند . بوشلک نیجه سی اولد که کیم که اجانک نصیحتن سمع
قبول له اصفا ائمه . کد و هلاکته قصد امن اولور **بیت** انکس کسختی غریبان
نکد کوش . بسیار بخا دیسرا نکشت ندامت . نرایدی بومشلی انکس استماع قلدر
و مضنون مطلع اولدم . اما خوف اتم برک بکله و هام عالمه آلامدن عینر نشینه
کوزمر . و بد دل و ترسند هر کر مراد نه ایزمر . سوز همان بود که موج دریا بزم
جانبازی حایت قبولور . و بزدن طری رعایت کند و لو از معدن بلور بالضر و ماده
اکا اتباع ایدوب مهم بیضه خا اول مقامه اعنامه یسند و ده . برز ماند فکرم
چون نیجه پیرامن بیضه چاک ایدی و کربان جیاندن باش چیر دیر . دریا توج اید
انلری زیر امن هلاک چکدی ماد چون بواقعه بی مشاهده ایدی غرقا بظرا به
دوشوب ایدی ای خاکسار تبه روزگارین بلورم که آبه اعتماد و هوایه استناد
جایز دکلدر . اسند کچی کته دیشلور **شعر** بوعمر و زور و یاز ویه ای نامه .
بله الدانه و صوبه طایفه . بخون جانمزی آس هجرانکه یاندر دك و خا نامری
سیلاب عذابله خرابایدوب چراغ عمر مزی بلا هلاکله سوبوند دك . باری
براندیشه ایلکه که انک سبیلله دل بریشه بر مرهم ایشیه . نرایدی سوزک بیلوب
سؤیله بزم همان اول عهدم اوزده مقرر . و قولک عهد سندن کلوب موج دریا
انصاف ایل بلورم . بونی دیدی سایر چنودنه و ایدی هر نوک رئیس و پیشواست
جمع ایدوب قصه عرضه سنلره شرح ایلدی . و انلردن معاونت و معاضدت اتماس
قیلدی و زیان نیاز یله بوترنه آغا ز ایدوب ایدی **بیت** احوال دردمندی
مافیضا نیست . هکام دستگیری وقت ضایست . اگر عز بزر بو واقعه ده هم
ویک جهت اولمه لر . و اتفاق ایدوب بنم بادی موج دریا کز المنیه لر . انوک
جز . جی تراک اولوبن بعد سایر لرک بجه سند ده قصد استه کرک . چون بودیم
اوزده مصر . و بوقاعده اوزده مستر اوله لاید نوالد و تاسلردن قطع امید

اتمك كرك. ويا باشن آلبه هر يمين بر جايه كرك **بيت** يا بصد خوارى بايد
 ساخت يلخار غش. يا قدم در محنت آبار عدم بايد نهاده. طيور مختلفه القطاع
 اولي اجنه سني و نلت و رباغ. بواقعه فخره في استع ايد بلك شكسته بلك. و
 بريشان حلق اولديلر. و عاقبت پرواز كنار. سر ستمدار مت حضرت سهر
 عزم اديلر. و صورت حارته عرضه بيشند و بايدلر. اكر عمارا عمدن پروا برك
 و ستم ديده لوك ستمكار در حق ايد و بر سرك. فرمان قواي مرغان. و قهر ما في خود
 سلیمان اولغه ارداني من. و اكر مظلوم مله اندن فارغ البال اولوب رفيع طالع.
 و دفع مظالمه افعال ايد اكر در سلك محقق بلكه رفيع سلیمان في برتبع و قهر ماني
 عينك زمتمه حواله اوليسر **سهر** غم زير دستان بخور زيهار. بتران زير
 دستي روزگار. سهر غم انلر استمالت و يروب خند و حشمله دار السلطنه
 اول غايه لك دفعه توجه ايدوب. و مرغان انوك معاونت و مظاهير تله جري
 الخياط اولوب ساحل دريای هند و واندا اولدر. چون سهر غم بوسپاهيله كچه و عدنه
 هج برستوي نك حوصله حسابي و فالمردي. و اعدا صفو في ميزان كانه صغري
سهر همه مبارز تند و دليل و خون آسم. همه دلا و در زم از ماي و كينه كدار.
 فكده در بخود درع و جوشن از پروبال كشيده نيزه و خنجر نبيجه و منقار.
 حواله دريايه بيشديلر. و چون كند و حوصله ستم سهر غم و ستمك طوريله طاق. و
 معاقبت كوزه مدي. ضروري طيطوري قبيحه لري بيه و يردى. بوفسانه نظم و
 بوترانه ترنم دن عرض بودرك دشمن اكر چه كيم لغات حيرت خي اولور سه خوار عدايلك
 اولمر سوزن كوتاه قاست و ضيف بنيت در. اسلر اسلر كه نيزه دراز و قه و قوي
 خلت اندن عاجز در. حكما بويور مشلر دك هزار مردك صداقتي. بر فردك عداوت
 مقابل اتمك جايز در **بيت** دوستي راهز شخصي كست. دشمني باكي بود بسيار.
 شتر به ايدى چونكه بن ياي اولوب خصوصيه بزاجت اولمرين. تا كفران لغت و عدم
 مروتك موسوم اوليم. اما چون ستر بكا قصدا اليه صيانت نفس و محافظت تده
 مقدار مقدور يدي ريغ قلزمي. تا ناصيه حالي بر خوف و خشيته مرقوم و سوي
 غيرت و عدم حشمله موسوم قايلم. دمه ايدى چون ستر ي كود سن كه يا نور
 و كاه خورود. و كاه قاتل و كاه او نورود. و بجه سيله روي خالي خراس ايدوب

و نلت

اهمال

صفحه دو و نكند ز سق و ده اول.
 منشور سلطنت

كان و مكان امكان
 اول
 مكيه سلسله خيلان سجد
 خبر عي درايه بنيدردى

مجلس

دنيا نازمينه اورور. غير تجزي فلک ايتره چمتس. وشعل چمتس آتس چمتس. چمتس
 بيله سن. که سکا قصد المش وسنو که فلک بيل بيلستد. شتره ايتدي معقول بوورک
 واقعا کو بولمک بريسي واقع اولورسه هر ايتيه رخسار يقيندن حجاب نظر تخين
 مرتفع اولوب سیرک قصد غدرنده وشک وشبه منفع اولسه کورک چون آتس شته
 بوجايندن دخی استغال بولدي. دمنه خندان وشا دمان کليلة جابنه روان اولک
شعر بخودي که شاديش از غم ديگران بود. صدق و وفا جوگره بر کوان بود کليلة
 ايتدي کارنه مره به واري و هم درجه ايردي. دمنه جواب و يودي که **مراع**
 از بخت شکر دارم و از روزگار هم. بچرانکه که اسباب حضور کمال و فراغت تمام محضدر
 و بوجال سوار کال رفتي و سهولت ايله ميستر اولدي. دمنه بوليد يدي و روزگار
 زبان کافايله بويي کوته هو شندان محفل بصيره يتشد ردي **بيت** خوش کوفته
 حريفان سوزني ساق. کوفلک شان بکذار که کار يکيزد. بس ايکسي دخی خدمت
 سیره وادرلر. اتفاقا کادخی انلر وک عبقينه کلاري ميچون ايرا قدن شتره
 کوردي. دمنه دمنه درکار اولوب عتقه آعال ايتدي. وخشم بر خشم مشعل
 اولوب دم استيالايه روا اوردري. و غایت غضبندن چکالي تر سوزدي **مشوي**
 صاحب اوردري غرندن آتس. غضبندن اولدي آتس کيسر کش ياتوب تزي
 حمامه دونوب. کوزي خشميله رنگين جامه دونوب. شتره يقين و ايتجي عين يقين
 بلادي سيرا کايتر قصد ي راست ايتدي. وکند کند و به ايتدي. و ملازم سلاطين
 بيم ودهشده. منخانه ماره و منخانه سیره بکزر که اگر چه سیر غابده و مار خوانده
 اوله نه انلر سوروشن دن هما ميستر د. نه بونک ضرر زهرندن خلاص مقصور.
شعر مکر مال نيت بلا شاه کزان ترسم. که همچو صحبت سنک و سبو سود ناکاه. نهجار
 اسباب کار زاري درکار ايتدي. چون جابيندن اول علايه که دمنه نشان و يرسندي
 معانيه اولدي ميانلرند. آتس جلال استغال بولوب حرب و قتال استغال ايتدیلر.
 و غروش و اتفاقي عرصه زميندن کوش آسمانه يتشد ردي **بيت** اولوردي مزهر
 چاک اولغروي. استسه کوم قافک نه ديوي. کليلة چون طاي بوموال اوزره
 مشاهده قیلدي دمنه به متوجه اولوب ايتدي **مراع** صديقه بزرک ديور ايکجه
 وانکه زميان کايکريجه. بالان دوصد ساله فرو نيشاند. اين کردلار که توکجه
 ايتلان و خامت عاقبتکي هيچ کور و ري سين. و ايتان شامت خامتک نظر

نماز استغفار
 و توبه

غزل چينه

ايوب دندان
 بريده
 م

در که
 حکما است دليل
 خد سگار لولک
 خوف چرک
 م

در

ایکجی

وقتی که

قیله سن. دمنه اییدی مخصوصه عاقبت وحیه ملا حظله قیله سن. اییدی بو
 فته که سن اویندرک. و بو آسن یاکه سن یاکلندردک. بوکارده ییدی صر
 برایی بودرکه ضرورت و فی نعمتی زحمته آندک. و نفس ملکی بلای عظیمه مبتلا اند
 ایچنی بخود و مکی بی و فالت و نقص عهدله موسوم قیلدک. بوید ناملی اگا رو
 کوردک. ایچنی قل کاه بی سبب سنی آندک و آذی و رطه هلاکه آندک. دور
 اولدیکه اهلک خوفی کردیکه آندک. بستیجی جمیع سیاه سیاهی بلا شاه حفته بدکن
 آندک. یمن که اولک خوفدن ترک دیار ایدوب بر منزل دخی انتقال قیلدک.
 و خان و ماندن آواره اولوب تحت غربت. و بلا و جلاده فرومانده قله لر.
 البستیجی سیاه سالارلر سیاهی عرضیه تلف آندک. لاجرم انلرک عقد جمعی من بعد
 نامنظم اولسه کرک. بدستیجی کدو و عجز ضعفکی اظهار آندک و اول دعوی
 بدکاری که رفت و تلف ایله تمام ایدم. دیردک پایانه تشدد مدک. غایت
 عیادت و نهایت غنائی کوردک. الفتنه نایمه لعنه الله من ایقظاه و عید و
 تهنیت دند خدرا آندک. دمنه اییدی مکوسن ایشدک اولدیکه دیریلدک **بیت**
 کاری که بعقل دیشاید. دیوانکی دیر باید سن بویاید. دستور خد اوزره نه وضع
 آندک که وقع بولدی. و دستیار معارف فکر ایله نه طرح ایلدک که راست کلدی تا طریق
 رفت و لطیف بر طرف قیله سن. و خشونت و عنفه محتاج اوله سن. بزمیدک که رای
 راست و اندیشه درست جرات و شجاعتدن مقدمات **ع** الرای قبل شجاعة البهائم
بیت کارها راست کند عاقل انا بسخی. که بصددلستکرترا میسر نشود. بکا همیشه
 اعجابک و عز و زری ناصوابک بودنیای غدارک جاه و دولته که عشق سرب و نسف
 شراب کیمی باید اورد و مغول اولد و غلک معلوم ایزی آتسکا اظهارده تا مثل
 ایدرم شاید که کیدرک کند و ک متنبه اولیدک. و خواب و غرور و غفلت
 و خمار پندار بجهالتدن افاق بولیدک. چون اول و اریه قدیم یا صمدک و دنا
 بادیه ضلالت و هلاویه عزابتده. خایر و هایم سن دیمی که کمال حرق و جهالت
 و تمام حق و عبادت کدن بر شمه اظهار ایدم. و بیای احوال و معایب افعال کلدن بعض
 سن اگر چه مجردن قطع و هاروندن ذره دره کالشمس وسط النهار سکا اسکاره
 ایدم **مشهوری** تا که بدانی چاک کرده. نفس غایب خطا کرده. از همه در هیچ شاری
 در هم هستند تو باری نه. دمنه اییدی یی برادر بایت عمر بدن تابو غایبه رک کان

کلیله اییدی سن بویاید

حق و جهالت و تمام

نه

اتمم بندن قول نام قبول و بر فعل نام قبول وجود کس اولم شویله که بدن
 فباحت کور سن برنا سوده صفت مشاهده قیده سن مقضای مرقت و اخوت
 بود که لطف تنبیه ده تقصیر یوریمه سن و حسن نصیحت مسامحه و اکوزیمه سن
 کلیله اییدی سنک معایب ذات و بیایح صفاتک اولمده بود که نطق حصر و ضبط
 و کسر و بسط ایله احاطه احتمالی یوقدر بر ریخی بوکه کفایتی کردارک اوزره رایج طوتر
 پلسته بوندن ضرر و افح منسه یوقدر که وز یونیک توی فعلی اوزره رایج ویشلور که
 اهل عالم قول و فعلده دورت عقله منقسمد اول اول و اطایفه ده که ایلیه سولیه
 بوست منافقان و صفت بخیا و ندر ایکنی اولدر که سولیه دین ایلیه بوعادت جوان
 مرادان و حضرت ارباب مرقت و اوجیخی اولدر که سولیه اند ایلیه بو سیرت اهل
 معاش و سمت و ساط اشخاص نوع انساندر دور ریخی اولدر که نه ایلیه و نه سولیه
 بو حضرت دوناندر و صفت خستین همتاندر سزا و اطایفه دن سنکه کردن
 اقوال الدین زیور افعاله آرایش قلن بر هر باری که سنک احوالکی تقصیر و اضاعتی
 تقریر قیلیم قوکی فعلک اوزره رایج جهلکی فضلک اوزره غالب بولدم
 شیر سنک قولکله بو فعل خطیره مباسرا و بشدد شویله عیاذ بالله اکابر افت بلیشه
 بو که نیده هرچ مرج ظهور اید و ب شورش واضطر اید رعایانک حضور ی احبسر
 و تمام نفوس و اموال مخاطره تلف و ورطه ناراحتیه دوسوبیکلار اوفالک و با
 طوق لغت اولوب سنک کردنکه کجیستر **قطعه** هر که بدکار یا بداندیش است دوی نیکی
 دیکر کجا بیند هر که شاخ مضرتی کاره میوه منفعت کجا بیند دمنه اییدی و زیر
 ناصح ایدم ملکه بوستان حالده بهال نصیحتدن عیوی دیکدم و تخم اندیشه
 منفعتدن عیوی حبه اگدم کلیله اییدی بر نهاکه اندن بو نوع نظر بوره کله کودت
 ییخی بر کنده اولمق کرکدر و بر دهانکه بو مقول نصیحت قیله که نتیجه سن مشاهده
 قیلور سن خاکله طویق یکدر اول سنک قولکدن بجه منفعت حاصل اولور که حلیه
 عملدن عاطلدر و علم بی عمل فی المثل موریه عسلدر و کفایتی کردارک دخت
 بی برک و بار کی لایق نادر **مثنوی** حکم کر اعمال انشا بلیش نیست کالبدی دارد و جانی
 نیست خاصه ز بهر شرم آمد بشور علم درخت و عمل او را ثمر شاخ که بی میوه بود ناخ
 بطیخا انرا مدد آتش است اکابر فضایل شیم صفات دفا ترده قلم کرم بر له دقتم
 یور سئلور که بلیش نسنه دن فایده میسر کلدن قول بی عمل و مال بی خرد و علم بی

اول بوکه کند و کی
 عیب تصور ایدر
 م

ولحساند

تیل

صلاح و صدقه بی نیت و زندگانی بی صحت و پادشاه اگر چه فی حد ذاته عادل و مکر
 از امر اول و زبرد نیت و نابالک طینت آنک منافع عدل و با فتنه رعایا دین منقطع
 قلوب و اولیاء خوفند از مظلوم ملک قصه بر عرصه سی عرصه سلطانه یستغفر
 اولور و نیت که بر چشمه بالک و آب تابنا که صورت لهنک معایشت اولمشه هیچ شستند
 نشسته فضا که آتش عطشی خاشاک وجودند پیشه اکال و از امر و اقدام اقدامی آنکه
 پیروانند در از آن **بیت** رسیده ام من نشسته جلوس چشمه صافی و بی حدود که یارای
 آب خوردن نیست و منم ایندی بنم بوجریه سلوکدن مقصودم وصول شرف خلعت
 ایدی بحمد الله که مأمول احسن وجه اورد حصول بولدی بعد از بند یکا قی
 احسن خدمت و صدق اسقامت و صیانت حق و لی نعمت ایدی اولخی بقدر اطاق
 دریغ اولمیدی کلید ایدی ارکان کار داند و وزیر کاف و کار کد اریب و زینت
 بارگاه ملوکدن و اساس دین غیر یل ملایمت ملکدن دور و هم خورد اوله
 و سن مدار علیه سلطنت و سارایه مملکت اولوب مقرب حضرت سکا مقصور
 بوحضرت غایت عیادت و وفراطحا قد ز نایب در که سلاطین هیچ نشسته ایل و بر
 کشته ایله مقید اولموی ممکن دکل و مرتبه سلطنت مشابه رتبه حسن و جمالد
 نته که بر محبوبه کای و بزرگ عاشق و افتاده بی نریک اولد بقه جلوات حسن ز نریک اولور
 سلطان هر چند که عزل و انصار و خدمت کار کد اری بسیار اوله که خدمت و وف
 حشتمه سیل میزاید اولور و بوسو دای خام که عرصه دماغه مقام امشدر امارت
 مهابت بلا همد و علامت غایت و سفاهت و نیت که حکما بوی و مشلد و علالت
 حق پیش نشسته در عزیزک مضر بند کند و به منفعت نصو رقائی و بی ریاضت
 عبادت و اباحت رجا اتمک نشوون و خصوصیت ایله معاشقت نسایه مباشرت
 اتمک و راحت حضور ایله دقای علومه و قوف و عبور قصد اتمک و نقض حقوق
 و بعضی حقوق ایله دقای علومه و نه ناسند صداق توفیق اتمک ایدی من بن
 بوسوز لری سکا فوط شفقتدن و وفور مجتهدن سویلیم عین الیقین بلورم که شب
 یتره شفا و تلک بنم ضیاء شمع موعظمله روشن اولموی ممکن دکل و طلب جلد و
 کدورت و حقد و حسد که طینت که سرشته اولمشد و بنم بر توانا از ضیعت مکر مرتفع
 اولموی مستغذ **بیت** باب کوثر و زمزم سفید نوان کرد کلیم بخت کسی یا که
 یافتند سیاه بملک مثلك همان اول شخص مثلد و ایدی که ریخ پیور حکمه
 که اول مرده

اؤون

مطلب

وانوك مياہ وگياہ
روزگار چور
کردی

حوالہ

صوفیہ مورد کوش
دخورد در اول
سنگ سختی نرم
ایده نہیں

چوسندان نہ نماند
یتیم اول درد

صلاح و فوز و فلاح
2

اہتمام

خانی

چکہ و تخم یضحتک زمین شورده آگہ و صدا و استماعہ اولینلرہ کلماتک انہ افک
قبول آمدی و عاقبت انک سزاسن بولدی و منہ ایدی بخلم و فلتہ زاول **حکایت**
کلیله ایدی ہر وایت ایدلرکہ پوزینہ جہشتند نہ کرکہ برکودن اولور لڑی فضا اچی
برسب یترہ کہ فی خرد لوبصر بصیرتند خیزہ ایدی لشکر ہما اول امیونلرک آرا مبر و
سکونلرن یجا و کشتود درون بیرونہ استیلا و قلدی و صدمت صرصر ہمزہ زدن
رکونہ قانلری و نلرندہ جانلری افسردہ اولدی **شہری** الی دشمنلر ہمدان جہادک
ایاغی طوکشییدی چہشہ سازک اولوب بردشاندن ہنہ آت بو قورقون ہوا
کیمشدی ہنہ آت ہجارہ شدت ہوا و سورت ہمدان نہ لک ازردہ اولدیلر
و آسیب برف و باران و تکرک و طوفان دزن ہاہ طبل اید و با طرف کوھ طواف ایدین
ناکاہ بہر طرفہ برمینا پارہ سن بولدی و بریق و لمعاہی بسبیلہ آتش کان قلدیلر
و حالہ لطلب و آرہینم جمع ایدوب انوک کردہ اوردلر و اغز لیلہ ہرم
اوفرلر مکر اول طرفہ بر درخت اوستند ہرمغ و لحوالی مشاہدہ ایدری
فریلا ایدی کہ یاران بو ہواد کچوک کہ بو آتش دکلدر ہرم سردیلہ آئی کر اید مرس
انلر یونک کلان استماع ایدیلر و اول کار فایدہ دذ امتناع کوستمدیلر اتفاق
بوا تبادہ برآدم حیفہ کلدی انلری بوجال اوزدہ و حال لرن بوموال اوزدہ مشاہدہ
الیدی و اول مرغہ ہند و یضحت و صدا ایدوب ایدی ی مسکین رحمت چکہ و تخم
یضحتکی بہورہ برہ آگہ و نفسکہ عذابا تہ کہ بونلر سنک یضحتکہ مستحق اولملر
سنک گفتار کلمہ بوکار ی ہنہ آدن فراغت قلملر سن یخ بہودہ جکر سن و
نفسکہ تعذیب بلا فاندہ ایدرسن **شعر** چو تیز بید در سبب و کل و رد
نہ حاصل کرد کہ سن آھن سردہ بو مقولہ کمنہ لر وک تربیت و تقویتہ سعی الملک
وانلر نہ شد و رشادہ و صلاح ارشاد رجا اتمک اکا بکر کہ تخم طلدن نی سکر
اومہ سن و نر ہلاھلکد خاصیت تر یاق فار و و طلب فیکہ سن **حقیقہ** ہو کہ دراصل
بدیہا افتادہ ہج سکی از و مدار امید زانکہ ہرگز نہ جہد نہ توان سگفت الخراج
سباہ باز سفید مرغ انوک کلماتہ التفات آمدی کلان منی بعد مسافہ دت
اختیار ایدہ مزلصا تو بغایت شفقشند ز بالای درخت ز شاغلہ ایدی
تا مضون یضحتن الملک اعلام دہ نیکہ ایلہ و انلری اول یخ بہودہ دز خلص
سعی تمام کوستہ فی الحال میونلر مژغک اطراف لطلہ ایدلر و یاغی برہ بقدر

باشند نهند زجا قلبی بملک سنک حال همان اول سوال او زده در که بن کند
 او قالی ضایع الیوم و نه فایده کلام سویلیم با وجود که سکا منفعی بود که مقرر
 احتمالی وارد **قطعه** که مستمع قبول نصیحت نمیکند بهر چه بار بر دل نازل جزای
 کفایت که بر برات سعادت سوار شود تا در هر یمنزل و از رنج و زاری نشیند و همچنان
 به خرایش می رود بگذر که تا سیاده بناند از ابلهی دمنه ایدی جای برادر کار بر فضیلت
 کسرت و عطر و نصیحت باینده شرط امانی بره کتور مشلرد و میل و مدها نندت
 احترام کو ستر مشلرد **اهل فضیله** اقامت را هم مواعظ و نصایح لازمند **•**
 خواه مستمع سمع قبوله اصفا اید و خواه ابا ایلیه **نظم** مدار بند خور از هیچ
 کس دروغ و بگو اگر چه از طرف مستمع بود و قصیر سبحان طریق باران زکوه و انکس
 اگر چه در دل خارا نمیکند و قصیر کلیده ایدی بن منافع نصیحتی سندن در ریغ امین
 امانه فایده کسن اساس کار کی مکروه حیل او زده بنا قلوب در سن و افکار زده
 استقلال و استبداد بی پیش بها داید و بر در سن بشری الاستعداد و الاستبداد
 بروقت زام اوله سن که ندامت فایده و بر میه و طاس و کتوب ناخن ملاسته دو
 سکنی خراسان سن سو رمندا و لویه هر کسه که تبعات مکروند اندیشه امتیوت
 حیل و غدری کند و به پیشه ایلیه غافیتی و خامنه و خاقی شامه بیسه و آخر
 الامر گرداب ندامت و غرقایه علامه دوشه نیت که اول شریک غافل و بسدی
 و خیاله حیل سی حلقه دام بد اولوب شریک خاقل صدق و استقامی بر کینه مراد
 بستدی دمنه ایدی نیجه اولمشند **اول حکایت** کلیده ایدی روایت
 ایدر که یکی شریک و ایدی بری عاقل و بری غافل بری فرط ذکا و کمال فهم و
 زهاده بر مرتبه ایدی که سحر تدبیر و مکروت و زیره آینه جربایدن و مرغی
 طیر اندن تو زدی و دبیر عقل الهی صفه امروز دن احوال فردایی بر بر او قوی
 اکابر نهوش بر لودی بری و دخی کمال نقصان و غایت نکلان نقدن سود و
 زبان میاننده تیز دن عاجز ایدی اکاظم دل بر لودی بونلوم سیاحت هوا
 و تجارت سودا سی و سوب موافقت سفر توجه اندیلر و مراحل و منازل قطع
 ایدوب کدی لر قضا الکی کیدر کن یولده بریده دینار خالص تمام عیار بولدن
 و آبی غنیف عظمی و لغت مستوفی بیلوب موقوف اولدیلر شریک دانا ایدی
 ای رفیق عکسار **مصرع** سود ناگوده در تجمان بسیار اولی بود که سودی

سفرین فراغت اید و بت بوبد ره ذرا ایله قناعت اید و ر و بر یقنی غنیمت بیل ب صحت
 و سلامتله کوشید کاسا نمره حضور اید و **و مشغول** چند کردی کرد عالم بهر در پیش کرد
 ز سود غم پیشتر کاسه چشم حریفانه نرسند تا صدق قائم نشد بر در نشد پس گو و
 دوندیلن و شهر قریب بر منزلک ایند **شریک** عاقل اید یای برادر کل بو عین منی
 برابر وقت اید **لو** و در عده سر کندن خلاص اولوب حصه لریمز مصادره صرف
 اید **لم** شریک عاقل دیک تسویشی آسرت و ویرله قند و ب جواب و یریکه جایا فکر
 قمت ست اسقامتد ن منحرفد **بو** یاید رای صواب بود که خرج بچون محتاج
 اولد و غم رفد را خرج اید و ب باقی سین احتیاط تمام ایله بر جا اده و دلیعت قویه و ذ
 و بوقیچ کونده بر کلوب بوموال اوزره بر مقدارن الو بقیه سن اده محفوظ اقله و
 تا آفتند بعید و سلامتد قریب اوله و **شریک** عاقل بواضو نوله فریفته اولوب افسانه سن
 حسن قبول ایله تلقی قیلدی و وجه مذکور اوزره بقدر احتیاج بر مقدارن اخراج
 اید و **ب** باقی سبز درخت دیده دنی قیلدر و شهر کلوب هر بری کند و مقام لرینده
 کندیلر **بیت** بر سر که که جرج شعبه باز حیله صد و غن ایلدی سرباز اول شریک
 دعوی ذکاونه حسن تدبیر و لطف و ویرله بیند اقامت اید ردی اول درخت طر
 واریدی و اول دفتیه بتماها بقضیه نصر فیه **آلدی** شریک اخر بجا لدن جز بار
 دکل الذه اولان نقدك خزینه مشغول اولوب کید ز آخر خرج ملغن تمام ایدی
 ضروری شریک عاقل فتنه واروب حالن اعلام اید و ب اید یای بار دکل اولد رفینه
 خرج بچون حصه اخراج اید **لوم** که ضرورت جائه بیدی تیر هوش بجاهل اید و
 نه محل ضرورت و نه مقام مستند **کل** کیده له دیدی ایکسی دخی بقیه اول موضع
 معهوده وار دیلر اولقدر تجسس و تفحص اید و ب اید **کنج** دن رخت
 عینری عین و اتر کوره مدیلر تیر هوش خروشن ایدی و کویان خر مردی محکم
 طوب ایدی بوزری سن **آلک** سندن عینری بر فرد بوکا مطلع و کلدی
 بیچاره هر چند که فک اید و ب ایمان غلط و سدا اید **ایلدی** الهقه قضیه مجادله
 محاکمه و سنازه دن مرافعه بیتی شریک عاقل ظالی محکمه قاضیه سوری
 خرم دل معاذ الله دیجک قاضی تیر هوش سندن صدق دعوی و صحت مدعا سیم
 بینه طلب ایدی تیر هوش ایدی ایها القاضی **شعیب** بر خور و عرخیس که در مسند
 احکام عمر تو بد رازی مستحل است **نم** اولد رختدن عینری که ز اولک دینه مدفون

فانک سادیک
 دوکا کرد
 زنی

کوردی مضی قضیه
 سمع قاضی به
 م

دن
 حازیه
 مفید
 اولدی
 ایدی

شاهدیم یوقدر. امید داریم که اول قادیان کمال اول درخت کما فظا مالدره
 اصم ما در از کی انیم و لا لیکن شجره کلیم الله کی نطق و مجال مقال و یریه و یوخرین
 بیاضا فلک که مجموع دینیه الوب بنی محرم ایدی خیانتیه اقامت شهادت فیکه .
 قاضی یوسوز دن سبقت اولدی . و قیل و قال بسیار دن صکره بونک اور دینه قرار
 فکدیلرکه علی الصبیح قاضی بالذات پای درخته حاضر اولوب درخت دن اقامت
 شهادت ناظر اوله . و شهادت مدعی تیره شیه موافق اولورسه موجبیه حکم ایدو .
 قضیه فیصل بوله پس شریک عاقل خانه سنه کلوب تمام قضیه بی بدر نه عرض ایدی
 و روی کا در دن رفع حجاب ایدوب ایدی ای بدر بن سکا اعتماد ایدوب خیال
 شهادت درخت اندم . و موافقت امیدیلر بونفایل حلیه بی بوستان قضیه دیکم
 بومتمک تمامی سنک حسن اهتمامکه وابسته در . اگر موافقت بیره سن بوقدر
 دینار و بوندن عینری بر مقدار لاله کتوره ورت . و بقیه العری فراغت و رفاهیتله
 کتوره ورت . بدر ایدی بولم دره بکا معقل خدمت ندر و بنم اهتمامه وابسته نه
 بسیار ایدی اولدرخت معقل خلل اجوف مثال محو قدر . و تحریف درونی بر مرتبه
 در که میانند ای شخص نهان و الموق میسر در . بویکه لازمدر که واره سن اول
 درختک در و سنه کیره سن . یار نه قاضی کله درخت دن شهادت طلبکله رسم
 کما بین فی رینه کتوره سن . بدر ایدی ای بر حلیه و مکوردن و از کل فضا که خلق
 فزینیه فلک خلق نیلرسن . بر نقدی که سحر و تزویج قاضی سهو تاثیر ایدو . حاکم
 محکمه دهر نه حلیه تدیس ایدرسن بیت سرت همه داوار فلک میداند . که موی
 موی ورت برک میداند . ای بسا مکر و احتیال که کنه صاحبیه و بال اولمشد
 و جزای سینه اکا عاید اولوب آفری سوای و پرده درید فکشد بر خوف ایدرسن که
 سنک مکر هان اول عولک مکر کی اوله . بسیار ایدی بنجه و لمشد اول **حکایت**
 بدر ایدی روایت ایدلر که بر عولک بر مار جوارنده و طوطی لمشدی . و اول افقی
 خواخوار مسکنی قندنه سنننن لمشدی . هرگاه که عولک بنجه لرید اقله مارچه لرین
 بر و سکا ایدردی و دل عولکی آسحر مانده بریان و سحر هر انده افکار ایدردی
 مکر عولک اید بر خجنگ میانند سر رشته مصادف میرم و مستحکم اولمشد
 بر کون عولک خجنگ قانه کلوب ایدی ای رفیق موافق بکار برک بولم خجنگ
 و دشمن عالم وارد و نه انچه مقاومت ایدوب بر جانیه نقل و حلت میسر .

شجره که درختی را میگویند
 با این معنی است که
 درختی که درختی را میگویند
 با این معنی است که

بومقامه اقامت متصورند
 فراغت ایدوب

زیرا که ساکن اولدوغم فضای روح بخش. و ما و ای دلکش بر مرغز اردر که سواد و
 مینار کی در و صنه مینو کی روح افزا در. و چشمه سار در که نسیم دلکشا بی طره
 حور ای عزیز بوی و عطر ساید **دشمنی** حواری می سراسر گلستان در. گلستان جا
 بجا آب روان در. اولوبه رشک ارم هر گلستانه هوینه تشنه آب غزنه کانی هیچ
 عاقل کند و دریل بوخلین منزلت است آیدنی قویوت کمتر. و ارادیتله قلندر نمونه
 و در و سیریدن بقزاق **بیت** جای من کوی مغانست چه زیبا جانیست.
 هیچ عاقل بجهان ترک چنین جانکند. جز جنگ آیدنی غم به که توانا فی کند حیل
 ایله بندامک میسر در. و دشمن غالی نه فکر ایله دام مکر چمک نمکند.
شعر که هیچ دینک بر بتر ایسا اولمز. نوله کیم آدم آگاهار. قیلز غولک آیدنی
 سنک بویاده کتاب حیله نین مسئله یکه داشتکده وار. و تو خصم بداند نشیک
 دفع غایله سنده نه جاره آیدرسن. جز جنگ آیدنی فلان محله از درها کوردا
 بر سوسمار مار خوار واردر که کوردر که بر قیاج ماهی طه سن و سوراخ سوسمار در
 منزل ماره دک بر آت سن مقر در که سوسمار و اهی لری بر دیر افطار کوردر.
 چون سوراخ نمایه لایحه اولدی ندان سوسماره قرار استه کوردر و سنی انک
 شر تر شدن و ضرر زهرندن خلاص استه کوردر. غولک بوند بر ایله که موافق
 تقدیر آیدنی ماری هلاک آیدنی. و چون قضیه اوزن اکی اوچ کون جکدی.
 سوسماره بودا عیه دوشدی که طلب ماهی چون حرکت کله. و اول صودنی که عاوت
 قلسدی عاده قیلز. پس هان اول طریق که بوندن سابق قدم مراد یله اکا سنک
 اولمشدی روانه اولدی. و چون مار و ماهی دن اثر بولماری غولکی جمیع بچه سیله
 افطار آیدنی **بیت** جواز حیکال کر کوردر بودی. چو دیدم عاقبت کرم تو بودی.
 بو مثل کتودم تابیل سن که سراجام حیله کور قتلک در. عاقبت مکر و غدر
 خاکسار کوردر **بیت** توسل مکر و حیله واریسنه کام. بلاد امینه دوشرسن سراجام
 بهر آیدنی ای بدر سوزک اوزانم. و دور دراز اندیشه امه که بوکه اندک
 موت بسیار منفقد در. عاقبت بریحایه بی حرم مال و حب عیال سر منزل
 دین و دیانتدن بلرید و حیات حکدی. و سراجا اموالکم و اولادکم عهد و الکر
 فتنه می ظهوره بیستلی طریق مرو فی طرف قلوب بساط فتو فی بالکله دوی
 و بوازه شمع غرقه مخطور من کوایدی اربکا بیروا کوردی. و اولش مظلوم

اول بر ظاهر بای درخت وادی و میان بحرف بولوب جوفه کردی علی الصبح که
 قاضی درویش را با آفتاب حکمه آسمان بدیدار اولدی و خیانت صبح کا زیت
 دوز و دوشن کی عالمیانه آشکار اولدی قاضی و سایر مشاهیر شهر بای درخت
 حاضر اولدند خلق ابنه کرو کرو صف بغلیوب دیده بجهله ناظر اولدیلر
 قاضی جانب درخته خطاب اید و صورت دعوی مدعی و اکار مدعا علیه
 شرح اندک در مکره کیفیت حالی استفسار اندی و روز درخت نبر آ و اکدی
 که مالی خرم الیدی و اول ظاهر تیر هوشه ظلم صرح اندی قاضی مختار اولوب بر زبان
 تامل اندی و علم فراستله جرم اندی که میان درخت و بر شخص سفار اولسند
 آئی اخراج بدیر صلحه محتاج در **نظم** سر هر نفس که انجیم خرد به ناز است
 جز از آینه تدبیر نکرد ظاهر پس فرمان اندی تا همه فراوان کوردیلر و
 اطرافه آسوروزان اولدیلر پیر حریص عنایت اندی چون کوردی که کا حابیه
 و کارداستی انه یتدی امان طلبا اندی قاضی امان ویر و بطشه حقیقی اسمالت
 و بری و حقیقت حالی صورتی پیر نیم سوخته صورت واقعه فی کاهی عرض الیدی
 قاضی کیفیت قضیه واقف اولوب خرم دلک برات ساحت ذمت و صدق و
 امانت و تیر هوشه جور و جنایت و غدر و خیانت خلاصه اعلا و اعلا ناکند
 و اتفاق بواناده پیر بر تویر در درجته تحمل ایده میوت درخت جانی جهان
 فایده کورتو رب ساری جاو دانه رحمت اندی و حرارت نایره دنیا یله شرارت
 شراره عقباته اتصال اولدی برسد کهراد بلیغ و زجر عقیق چکد نضکو
 بدر مرده سن کردنه الوب کورتو ردی و شهر کورتو ردی خرم دل برکت صدق و
 امانت و میان حسن اسفا مسئله اولمالدن حصه سن الوب سر انجام مقامه قیام
 کوسرتو ردی بومالی او کورتو ردم تا بایله سن که عاقبت مکر ناسندیده و خاتمت
 عذر سوم و بنکوهیده در **شعر** هر که باد مصیق مکر نهاد عاقبت سر بسا و خواهد
 حیل مار است که دوسر دارد هر کی کونه کون خطور دارد آن سر خشم را کند و کور
 وین دساند ضرر بصاحب خویش دانه ایندی مکر سن نیم و کومه نام ویردک اوله
 امان بومتمی بدیر صائب الیه بود رجیه کورتو ردی و بواسطه کارد سوار کی
 فکر ناقبله بویه بویه آسان قیلوب دروین کلمه ایندی سن عجز رای و ضعف
 تدبیرده اولمشابه ده سن که زبان اولک تقوی ریدن قاهر در و خست خیر و علی

حاکم

ماجرای علی مجری
 ۹

داد
 و تدبیر حیل و تدبیر
 لقب اوله

حرسه برمنزله ده سن که بیان انوک ارانسته مقصر محمدوم و ولی نعمت مکرو
 حیلہ دزن بود که کورسن. کورہ سن که انوک و بال و بقعه سی نیه ابرسه کرک.
 و مقدمات نفاق و شقاق که نتیجه ویرسه کرکد. دمنه اییدی و دوروی
 لکدن نه زیان که کل رعنا دوروی لک سببیلہ مزب و زینت سناندن.
 و دوریا تلفدن نه پاک که کلک دبیرد و زیانلق واسطه سیله مال و ملکه بایند
 شعر تیغ کم بکروی درخواخوارہ لکدر صنعتی. شانه ایکی یوزلور کیسوت
 دلبوردری بیت خون میخورد جتیغ دریند و هرکه او. یک دیویک زبان
 بود از پاک کوهی. انگش که خوشانه دور و لیست صد زبان. برقر و خوش جای
 نهند و دوری. کلید اییدی دمنه زبان آور کی قور که سن اول کل دوروی.
 دکل سن که مشاهده حال کد کلشن دیده روشن اوله. بلکه اول خادیر لار است.
 که اندن خلقه ایذا. واضر اردن عینری بنسنة واصل اولن. و اول قلم و زبان
 دکل سن که زخم زبان لکدن زهر زبان عینری بنسنة حاصل اولن. دمنه اییدی
 یق تعیر و تعذر براندک. شاید که شیر و شیریه میانده بنای مصادقت بسته
 بنیاد و خاتمه مصلحت نیه آید اوله. کلید اییدی دید و کل احتمال خلیفہ
 مکر سنک معلومک دکلدر که اوچ بنسنة برقرار در اوچ بنسنة واقع اولدن
 اما بعد الوقوع قرار ی قبیل عمتغا ندند. و ثباتی مقولہ سخیلا ندند.
 اول آب چشمه و کادیز اول زمانه شیرین و لذیذ اولور و بحر و اصل اولیه.
 چون دریا به اتصال بوله برد خیا اندن لذت عذوبت اییدی بحال اوله.
 ایکنی حال متعلقات و خورشیدان صالح پذیر اولور که شیرید اندیش انوک
 میانده تعیر و تسویش ویریه. اما چون زبان شقاق انوک میانده.
 نفاق و خصت بوله من بعد انوک در امید وفاق و اتفاق منقطع اولوب
 بر بردن مشغول اوله. اوچ مشرب مصادقت و مصلحت اول وقتہ ذک
 صافی اولور که مردم سخن چین و فتنه انگیزان کلام نفاق آمیز فی استماع دن
 چون مردم دوروی و دور زبان ایکی صدیق صادق میانده افشاء بحال
 بوله بعد انوک دعوی محبتہ اعتما کرد. و احوای صداقتہ اعتما جاز و کل
 من بعد کای فرضا که سر پیچہ شیور دن خلاص اوله ممکنید که انوک تلق و
 تعلقتہ اعتما رالیله. و یا مصلحت و مصادقتہ رغبت کویستہ بالعرض نما

اسرار ملک و ملکوت دن خبر
 ویره سن بلکه اوله
 دور زبان سن که
 م

اوله اوردن اید

ابواب محالطه منسوخ اوله هر بريك قلبنده كدر اوله جراحت دارم قاله كرك
بيت چون رشته گسست ميتوان بست ليكن بيان كره بماند دمنه ايتدي بنه ازان
 شيون فراغت ايدوب گوشه كاشانه ده معتكف اولسم معقوليدد و دست اوانيله
 دامن صحنه گسست ايدوب سرزني كيربان خلوته چكسم حضور كدم مقبوليدد كليله
 ايتدي حاشا كبرن بودخي سكه مصاحبت انفسم رخصت وريم وياسنك مراقتكده
 من بعد غيت كوسرم بن هليشه سنك حاورنگدن رسان وهر اسانم وپوسته
 سنك مصاحبتك قبله اكار ايدرم علماء يورمشلورد كه مصاحبت جاهل وفا
 اجتناب واجبد و خدات عمده و صلحا التزام لانع محالطه اهل فن و غرور
 تربيت ماره بگز كه هچندك ماري كريك نهاده زمينت جله آخر اهاب دهان و
 زخم دندانندن جلبي طاسه كرك و مدازنست اهل علم و صلاح طيله عطاره
 متشابه در كه متاعيله منع اولنر نه باري رواج فراحي مشام جاني معطو لسته كرك
شعر هر كرك ريفي ناچ اوله نه قد رطاح ايسه طاح اوله قطع باش چو عطاره
 بهلوي او جامه معطر سوز از بوي او چندينه استكه اهنكران دود و سزاردي
 دهي باز هر كران سندن نه طريقه اميد وفا و خلوص صفا متصور در كه بوياد شاه
 كه سني بر مره ده عزيز و مكرم و نافع و محرم بيله كه آنك سايه دولنده آفتاب
 و اكلاف ارتقايع اورد سن و آستانه آسمان نشانه انسانيله باي افتخاري فوق
 فودانه قويه سن بودعايله يهر و اكو ررك و حقوق اكرام و عاطفت حقوق و كفا
 نعمه مبدل فلك **شعر** نه از حق نه از خود ترازم باد نه از مردست يتران دم باد
 بن اكر سني اصل كسدن انقطاع قبول ايدم خرد اچيند معذور طوسه كرك و اكر سني
 ناكسدن بعدا المشرفين فرا ايدم عقل صواب بين استصواب استه كرك قطع و قطع
 صحبت كردن از ياران صوري خوشتر است و ز حضور ناموافق به حضور خوشتر است
 همدني كرك صحن حرم نكرد خاطر زان جهان هدم بصدق سنك دوردي خوشتر است
 نيه كه مصاحبت اخيار و بايك منفعتي بسيار در بحالست اسرار و فحازك
 مضر تي بيستان بي تين اوله صحنك تا بيري جوغ اولور و فروري آرمقده وجود
 بولور پس اول كسه كه عاقل كامل اوله كركدر كه مصاحبت مردم دانا و ستوده
 معاش و راست و نيك كوي و ستوده خوي ايله اوله و هدم كذاب و خاين و بدوي
 و فاسق و فاجر ز اجتناب قبله **شعر** چو نواز ديروي خلق سبتن بجلو نخانه

تقديم

تيز اولور

مفله

سفاکستن. رفیق نیک یابد کرد حاصل که صحبت راستاید هر سیه دل مرا هست
 این سخن از عاقلی یاد که زحمت بر روان پاک او باد که با فی دانشان هر کس که شنید
 زبانیشان باخشد گرفتار. هر کس که برنا اهل ایله مصاحب اختیار قیله و یاری
 ندادن ایله مستظهر اول. آکا اول واقعه پیشه که اول باغبانه بستندی. **دسته ای**
 بجه و بلند را اول حکایت. کلیله ای دی روایت ایدر که که قدیر الزمانند.
 بر باغبان و ایدی که سرمایه عمری عمارت باغ و بوستانه صرفی استندی. و بضاعت
 قدرتی در اعت کل و کلستانه بذل امتش عمری حاصلی بر بستان فردوس و محال
 و ایدی که نرخت استخاری دید باغ ارمه خاک حسرت بر استندی و لطافت
 از هادی سینه باغ خورنقه راع حسرت یا مستندی. الوان انوار استخارنده جلوه
 طاق و ظاهر و اوراق ازهار گلزارنده فروغ کاج و سی باهر. عرصه زمین چهره
 شاهد حله پوش کی منور. نسیم هوای کلبه عنبر فرفوش کی معطر. درخت جوات
 بجای نون کثرت انقال اثمار دژن پرور کی قامتی دال. و میوه شکر آمیزی.
 رشکند جلوی بهشتی منکسر البال. انواع اثمار در سعی و خرینسی غایت لطافت
 و نهایت حلاوت و سبب بی اسبی رق سمین در بر کی دلیلو صد امتش و ذرات
 زیبا و بوی راحت افزا سیله عالمی قد امتش. درخت ارمه ذرات هر شاخه آبجیاتله
 ملوک و زده نو. و جلاب نباتله ملومر لاجبار امثال و سمع کا هلاک زده مایه سوده
 صلاهی جلوی این دود و بدستد رمش. بی سیمینه پوش صوفیان شب خین کی حسا
 در دیله پنجه خانقاه ابداعین باش چیرمیش. و روی کرد آلودی اهل در
 چهره زرد زعفران اند و دندان نشان ویرمیش. کوی ذرین نارنجی میان
 بولک سبز دژن کره مهرا نو رکی سیمهر خضر دژن تابان. و بحر مجرای تربیحی
 نکبت دلاری و رایحه روح افزا ایله صحن بوستانده درخشان دژد اولو.
 و سفاکوسی دهن یاد کی ابدار. بر طرف نمونه کونه عاشق بر جانی نمودار
 رضاردلدار. بر کوشه سنده انجیر بی نظیر و کجاشنی کیر قدرت نعمت و صف
 جان و آلتین طبقه قویش. و خشمناش و قد دژن جلوی زیبا مینا فلکیش.
 بر طرفه دخی انکور بر نو که در بر حرکت شرح لطف و کمان. و ایندنا فیه جبا
 و عینا حاشیه سه یازمیش. و کف بر که خضر. ابد تر صفی زمر دیده لعل و
 کوه و بافت احمر کی ظهور امتش چمن زاری کنارند. کوی زرد کاج بر سر خط طرقت

ایمیش

عذاره تمام کبی فقیه مهینا فامد ن یوز کو سرب جلوه قلش دهقان هر دخته
اولقد پیوند امشدی. قلند نه روی زن و فرزند کمشدی. و اول بوستانه
چشمه زمان ایدی که لیل و نهار تک و سهار و زکار کجور روی آخر الامر کت غریب دن
دل تنگ اولدی و وحشت و وحده ن کو کلنه دهشت بول اولدی **شعر** کل و
هر هست و یار نیست حسود. القصة تنهالی غنند ن دختسته. و خاطر سگسته جاب
دشته کشته چکدی بوکوه دامنده که عرصه امل کی فضا سی نهایت بدی و دکلدی.
تفرج ایدر کن فضایی کهی بر خوسرشت سیرت قیچ صورت که نایاک طینت ناخوش
خلقت دخی تنهالی و وحشتند ن فراز که هدن جاب دشته متوجها و لمشدی سی
الحال که مایه نلرنده ملاقات میسر اولدی. طرفیند ن رابطه جنسیت واسطه سبله
سلسله نحت حرکت کلدی. و دل دوستانی جان و دل ایله مصاحبت خرنه مایل اولد
بیت ذره ذره کا ندرین ارض و سمات. جنس خود را گاندرین ارض و سمات ن.
خرس چون دوستایدن بوقلق و تلقی مشاهده ایدی. بالکلیه آنک وابسته
و آدنی اشارتله عقبته دوشوبا ولباغ نمشت آسایه کلدی. باغبان دخی بر چوب
اکو مواضیفکم اول حریف شریف و ضیف ظریفی ثمار لطیف ایله تکریم تشریف اید.
اول واسطه ایله میانلرنده علاقه صحت مکرک و زمیندل و جانلرنده بیخ نهارک
مودت برومند اولدی **بیت** بکجه باغ نمی بود ندیک چند. بوصل یکدیگر پیوسته خرسند
هر که که باغبانه نورطاریا و لوبت بر دخت سایه سینده بستر اسر احد حضور
انسه خرس غایت شفقت و نهایت هوارا لغندن باشی اوچنده دور مکر را لوق
ایدردی **ع** مکشی نخی اهرم که کند سایه بران لب. بوکوز باغبان عادت معهودی
اوزده خوابه و اردی. خرس دخی مکر انلقد اشتغال ایدب هر چند که طرد ز باب
ایدردی. بواسطه ماخذ اشفاق و مویججه که ذباب لفظی در. در حال بینه
معاودت قیلور دی و هر طرفدن که دفع و منع انسه بر جانندن دخی قد و هم هجوم
ایلور دی. آخر الامر خرس سفته اولوب بر سنک سنک قتل مکر قصدنه قالدور
دهقان مسکینک باشه اوردی مکسره نمیش سنکدن ضرر ایرشدی. اما مغرور
باغبان بهیشان اولوب خاک یکسان اولدی. بواجلدن دیشلرد. دشمن رانا بهن
حال دوست نارا ندن اولدی **بیت** دشمن رانا که غم جان بود. بهتر از آن دوست که ناک
امثال عرب کلمشد. عدو عاقل خیر من مدیق جاهل. بومشکی تو درم تابیله سن که

هنگام و کبریت

لطیفه

هر یک یکدلی با سبب
فرقه خاشاک و کرب

بود

نورانی و نورانی
مستطابق و مستطابق
نورانی و نورانی

سنك مضاحت و مصارقك همان بونی منج اولورده سورعه تلف و سینه خذك
 با همه هدف اولور **شعر** صحت البهان جوديك تميمت . كز دون خالي و زبون
 شميمت رمنه ايدى بن سويله ايله دككم كه دوستك لغفن و ضرر بن بليم . و جز دن
 شر بن بليم . كليله ايدى بلي بن حاقده اول مشابه ده دككس انا عبار غرض ديد
 بصيرتك بتره و خيره قيل . ممكن كه بر غرض بنا د دوستك جا بندن و ار كله سن
 بعد اعتد از بخون تو جيتاناموجه تشبث فيك سن ننه كه شير شتر به اينده .
 انواع فته لر بيد اقلدك و هنوز دن و ديانت و صدق و صداقت دعوا سن قبول دن
 دوستار كله سنك شك اول باز ركان مثلي در كه ايدى موثر صدمن آهن به عجميد
 كه موثر كير و كوزك كوتره . و منه ايدى بنجه اولمشد اول **حكايت** كليله
 ايدى روايت ايدركه بر باز ركان اندك نمايه بخون سفره نيت ايدى . و دور
 اندلشك يوزند نبرد و سندن صدمن آهن و ديوت قودي كيدي . تاوقف ضرر و
 آنى همراه روزگار قيله ورشته معايشي اكمله استحكام بولم . باز ركان بخون
 واروب و مراد نه اربوبينه و وب مقام معهودنه كليدي . بر نه ايدن مكره اول
 آهنه محتاج اولدي مكره امين متدين آهن صامتس و نمين لوازمه صرف
 اتمسدي باز ركان كلون و ديوتن موردن طلب ايدجك مردمين ايدى ايت
 خواجه بن اول امانى صيانت بخون بخزنه قوميشدم . بوندن عاقل ايدم كه اول
 كوشه ده بر موثر آشيانه فلكش امين بن واقف اولجه موثر فرصى غنيمت سيلوب
 تمام ديشدن بخور مس باز ركان حقيقت حالي معلوم ايدى . اما تجاهل ايدوب
 ايدى راست بوردورسن . موثر اكل آهندن في خط ايدره . اول لقمه تروستري
 صابوني حلوا لربي بود **ديت** موثر دالته هاي آهن هست . همچو باووه راحت
 حلقوم . مر امين آيسد بجك شلا اولدي . و كوكلدن ايدى باز ركان نادانيت
 كور كه گفتار وار بولفتار ايله فرضا اولدي . و آهندن بالكيه ياس ايدوب مطا به دن
 فراغت قيلدي . بس اولي بودر كه آني حجه دعوت ايدوب رسم بكلفاني يسه كنونم
 تا بوز اسطه ايله برات ماحت ذمتم موكد و بناي دعوي صدق و امانتم مشيد اولم
 بر خواجه خانه سنه دعوت ايدى . و صلاي ضيا في سبع باز ركانه تيشد و ريب
 ايدى **شعر** كرمه باني و دم كليه مامي نى . لطف فرماي و چشم مامي نى
 خواجه ايدى معذ و بورد بكون بكار هم ضروري واقع اولدي . اما انشا الله علي

آهندي

باز ركاندن بسود

آنگاه که بر او نازل شد
او بر او نازل شد
مع

الصباح که خدمتی در میان ایدم. چون همان منبر را میزبانان در پیشتر چندی قاپوچی
افکنده فی الحال زیور دامنه اویخته خانه سینه اندیدی. و علی السیر در خانه میزبانان سینه
کی حاکم را ولیدی. و میزبانان بر ایشان حال کو دروب سبب تفرقه خاطرین صورت که میزبانان
دخی کران و عزایوان جواب و یودی که درون کی کون بنده زاده نو یک زده نرسیدی غایب
اولدی پنجه نوبت سهرک کچه نون گوشه بکوشه اولی کم شده بولیدام. و پنجه
کرت شانه جست و جویله کوی و هر کداری یا بر طر قیسمی طرادم حالندن خبر بلیانم
شعر یعقوب صفت نامه کانی می افکنم افغان. کایا خبر یوسف کم کشته کرد اند.
باز رکان آیدید و یکی کون بنونده بوصفت ایله که بیور سن بر کورتک مشاهد
اندم. که بر موش کیر کورتوب کیدردی هوا. پروان آیدردی مرد امین آوار حین
ایله آیدیدی که اینی خبر بخون نامعقول سولوسن. و محال کلمات ایلرسن. و بگویند
صریح کند که نسبت آیدرسن. مکر بنی سحر به واستهز ایلرسن. پنجه بر موش کیر
برجسته صغیر یله که نصف و قیه افغی چکیر. بر جسم کیری که اوزندن نریک اوله.
پنجه کورتور وید هوا. او حیر. باز رکان بستم آیدوب آیدیدی بونه عمل تعجبدن اول
یوه که موش یوز یطن آهن پیه. موش کیر اوزن لکی من جسته بخون هوا که کورتور رینه
مرد امین بلدی که حال ندانیدی غم نیمه که موش آهنک نیمه مستدر خواجه جواب
و یوریکه رانک اوله موش کیر بسرک کورتور نیمه مستدر. آهنی کورتور سیری کورتور.
بومش کورتور دم تابیله سن که بر مشربده که کند وی غدر اتمک جایز اوله ظاهر در که.
غیر یلوه نسبت نه خیر لوانده قیل. چون سن یونی ولی لغمتکه روا کورتور که من بعد
کسته نک سندن امید و فاسی و سکا خلوص صفاسی قالدی. و بکاوشن اولدی که
سنگ ظلمت صحت کدن بر هیز از مدر. و جیش طبیعت و لوت عقیدت کدن اجتران
و لیب **شعر** یوندد و ل آمد از خون کوی بریدن. سرمایه سعادت روی تر اندید
چون مقاله کلیل و دمنه بومقامه بتشدی شبر کاشتر به دن فارغ اولدی و آینه
سیاستله قتل آیدوب آلوده خال و خون قالدی. اما چون کا و کوی بر طرف قلدی.
و قوت خشمی ساکت اولوب حدت غرضی تسکین بولدی. بر زمان باس اسفاید ویت.
تا مل بجه نوعال آدی و کند و کند و به آیدیدی دلیغ شتر بر یو بال و بوهن و کال
ایله بلزم بوباید اصابتی ایدم. و یاباه صوابی قوی بر یون خطایه می کدم و انوک
حقند بکا اند ککری کلر جهت اما نندن می ناسیدر. و با طریقی خجانه می میشتی

و باز به ویرم و یاد و ناز
خند و المله

ملکه

مظفر

باری بن نقد وی کند و المله شربت هلاک با حور و **نظم** و با یار با وجود آخر ایکنند
کافرم که هیچ کافر این کند. **العصه** شیر بوندایم ز انوی ملائکه قیوب و کند وینه
زبان ملائکه سی دراز اندی. و نفسنت تلون و نهودن و سخت شتاب زده لکن
تمام نکوهش قلدی و خیال شربت لسان حال المله اییدی. و بود با عی حجاز کدازی
سامعه شیر بکشند ریدی **مراعی** ای دوست کسی بی بسی یار کشند. و انکه جوینی
یاد و فادار کشند. و دوست مکرود شمن خود کیم مراد کس شمن خود را چنین زار
شیر ک خنده دایمی بی بو و افقه مساوند زکریه مبدل اولدی و بت لایسه
بونا تو حرا ندن تن اید بولدی **بیت** دست هجرات مراد رسینه خاز غم نشاند
تا ازین خاز غم دیگر چه خواهد کل شکفت. **دمنه** حوزا ثار ملا ای جبین شیرده.
ظاهر و امارت ملائکه سیمای حالنده باهر کوردی. کلیله المله کما فی قطع اندی
و فی لحاظ حضور و شرو و ادوب اییدی **شعر** شها اقبال و نجت اولسون سکا یار
همیشه دشمنک اولسون کوسار. **مرجب** المیشه نه. و سبب تفکرو تا ملنه
لسته در. بوندن خرم زمانه. و بوندن فرخنده او ان و لور می که ملک میدان
فرصت و نظریه خرامان. و شربت بدست کمال حاله هولن و خون مذ لده غلطاند
بیت صبح امید تیغ ظفر بر کشید بیتی. روز و عید و شام هلاکت رسیده بیت
شیر اییدی هرگاه که آداب خدمت و اطوار صحبت و آ ناز و انش و کفایت شربت به
یاد همه کلوز رقت طبعه غالب اولود. و لشکر اندوه و عبرت کس و شکب صبری
عارف قیلوز. **لحق** پشت و پناه و سپاهم اییدی. و ضابطه کسور و قاید لشکر و
اتباع و اشباع اولک زور و یاز و سیله استظهار اید لرودی **شعر** رفت آنکه
داشت کا و جهانی فرار ازو. رفت آنکه بود خانه دل استوار ازو. **دمنه** اییدی
ملکه اول کافر نعت ایچون رقت و محبت مقامی دکلدر. بلکه بو ظفر مقابله سینه
که میسر اولدی و ظایف لشکر الهیه قیام قتل کرک. و بو ظفر سببیلکه که او بری
ساحه دله ابواب مسرت کشک اولوق **بیت** صبح ظفر از مسرت قایمید برآمد
اصحاب عز من راست سورا بسو آمد. بوقع های تو که کرد و نامه دالت آنکه
زیب و زینت بولود. و بو ظفر مبارک و میوئی که کار نامه سعادت اولکه مظهر
و موشح اولوز. صفحات آیامده دیباچه معالی و عنوان مفاخر ملک کرک **قطعه**
امروز نجت نیک بشارت رسان ماست. اقبال و انبرده امید صد نواست

ایمان نه
والتفیع و السطد مراد
اکابر طاری و الهی
نبی باقی البقی قطع ای
نداند که زبید بود دهان

روز نیست این که به از آن دعا تو جبت. عهد است این که دل به از آرزو تو هست
ای پادشاه عالم به راه برگشته به عفو و ایمنی که انده خطو جان و لم خطا در. خیم
بداندیشی مجلس کرده بخور قلی کار عقال در. انکشت که زینت دست و آرایش صورت
ایستاد. هرگاه که اکابر عارضه گاه راه بوله. زحمت جراح حق عین راحت یلوب قلعه
ایدر **شعر** عدو یکم در که آینه قیله سی. هلا کینه بخون اولمایه سن شاد. اگر چه
کسیتر بولا میله نه الحمله آلام ادی. اما کرد و ذکا و ک دادی عاقبت رمنه
آوب سرانجام کاری فیضیه میدی. و تخم کفتار در و غی بوری و نهال کردار است
بوتری و بوری که قضا صرا و ایله قیل اولمندی **شعر** فلک استدی کوستره کینه سن
مصطفی قیله کند و در سینه سن. تو معلوم اولدی که عواقب حمله و عذر همیشه مذموم
ایمیش. و حیاتم خدعه و مکر نامبارک و ستم اولی کشتد **مشوی** بداندیشم در
سروش شود. چون دم که در خانه بکتر شود. اگر بدی چشم نیکی مدار. که حفظ نمی آرد
انگور باد. میندازد که ایدر خزان کشته جو. که کدم ستانی بوقت در و مثل یخچین
گفت آموز کار. مکن بد که بدینی از روزگار. کسی نیک بیند بهر دسرای. که نیک
رساند بخلی خدای **باب دوم** بد کردار لک کردادی مقضای سخته سزا
و غیر آلوب شانت عاقبت و وخامت خاتملرن بیان ایدر. دایمیتی راستا
ساعی و غماطه اطلاع تمام حاصل اولدی که حمله و مکر ایله جمال یعنی حجاب بیبه
ایله سزاید و بی غیبت نجاه مرویدن مخوف و یوف. و بدعهد لوصفیه متصف
قیلدی. و کلام فریب آمیز و فتنه انگیزی موثر واقع اولوب تو که باعث اولدی که
کند و کردنه و بیج سوکی قلعه سعی ایدوب حال حکم بخندادن مو قعد
احسان ایدوبت بیان بوری که عاقبت رمنه نه مرتبه واری کم و سیرا اولمده نك
و قوعند ز صکره خون کند و عفتنه رجوع ایت رمنه حقتله بد جان اولدی. انوک
امران و جهله نذارک قیلدی و حقیقت علده نه طریقه و قوف اولدی. و رمنه
نه حمله مستک اولوب نه جهل کند و بی محصل بقور ادی. و سرانجام حالی نه
نه مرتبه میدی **شعر** شفا الطیف خدا اولسون عیبتک. جراع عقل کل اولسون
طرا عتک. حقیقت حرم و عاقبت اندیشلک مقضای بود که سلاطین عظام
مجرد قاطع و برهان ساطع ایله بر امر حقیقتنه مطلع اولمیه انوک حقتله
رحلی امضایه بکشد و رمنه **شعر** ز صاحب غریب تاسخی نشوئی. که کر کار بند

کیت

دولتی

حکایتی

عنا هک
سبع داهک
عدوب و طرافت حکم نازک
افق الیوت بر فعله قلام البیه
و زایل قاطع

پیشان شوی اما سؤیله که اتفاق کلام اهل اتفاق معروض بولک واقع اولم. و عقل نا
 و قول ناسوده وجوده کله آنک ندان کی تلافی بی بجه میسر اولور صاحب غرض
 برجه کله کوشمال بولکه که سایر لوه سبب عبرت اولم. و اول عقوبت و هندی ن هراحد اول عقل
 بد و ناسالسته حرکت ن امتناع یقله **شنوی** برانداز بیجی که خارا آورد. و سختی به بر
 و که بار آورد جهان سوز را کشته بهر چراغ یکم در آتش که خلق بداع. بوقلک
 مصداقی حکایت شیر و دهنه در که چون حیل و عذر نه واقف اولوب فساد و مکره مطلع
 اولدی اکابر جهله سیاست پورری که سایر لولک دیده اعتباری روشت اولوب
 فاعتر و یا اولی الا بصار آیتی تکرار اندل و صورت و افقه بوصفت اوزده واقع
 اولدی که چون شیر کار کاوی بر طرف قیلدی. و آنک امر نه نچیکلن پیشان اولوب
 انکشت ندانمی دندان ملامتله چینی و دیک غیرتی آتش خسرت و جریله قایدی
شعر میکشد از خسرت و غم آه سرده کاجنه من کرم درین عالم که کرده هموار کند و
 عتاب اید و باید ری که بخون عقاب شتر به شتاب ایدم و بومم خطیره ایحوت
 تانی و تدبیر یوز ندان نظر اندم **بیت** عنان نفس بیست هوارا کرم خلافت عقل
 خرد کرم و خطا کرم کنون بگنم و دانسته ندر رسود چه سود گفتن بسیار کن
 کرم شیر بر مدت بوموال اوزده غصه و ملالده کلدی و توجع خاطر و توزع
 جنیری عیش چشم و سیاه منفص و تباہ اولدی و مصاح رعت مهمل و معطل قا
 و شر الناس علی دین ملوکهم اول بیسه اهل سیه سرات قلدی و جمله سی کشته نال
 و برکنده حال اولدول **شعر** دل بمحلا له سوخته و سوز آه آن زهر که بگری
 بهمین بداع مبتلاست هر باری که حقوق خدمت و سوابق ملازمت شتر بی ناید
 ایدری ندانمی اشتداد و ملامتی از دیاد بولوری و سب و روز انوک
 حدیثین اینس و دل و ذکرن سمر ضعیف و قیلور **بیت** از یاد تو نیستم زمانی غافل
 یا میکوم نام تو یا میشنوم و حوشد زهر بر سیله خلوت لایدوب تسلیه بچون
 اندر ز کاه حکایت و کاه یضی طلی ایلوری برکیچ بلنکه دخی بومقوله سوزل
 سؤیلدی و سوز سینه و درد درون اعلام ایلدی. پلنک ایدی ای ملک
 اکار بسیار بر کارده که دست تدیس آنک دامن ندانکند و قاصر اولم جوفه مؤید
 و بر ممتک تلافی سینه و قصد که جمله مقولات محالنده داخل آله. دایره روشن
 عقل و دانسته ندر خارجد **شعر** انداخته یقرا ابشت آوردن توان

لی
 و زان سوز

تر ایدست آوردن هر گسسته که بر امرک حصوله که عدم حصولی ظاهر و غایب اوله شای
 و طالع اوله . یکن که مطلوب واصل اولدقدن غیري حاصل اوله فی رخی ضایع قلله .
 نیکه که اوله روباه قصد صید مرغ اندی اول پوست باره یکه که آنجمله استظهار ایددی
 الدن چیردی شیر ایددی بنجه اولمشدن اول **حکایت** . بلنک ایددی بر روباه
 کرسنه قوت طلبنه سور اخندن چیقوب جواندشتی کشت ایددی و لغمه کسبت
 اطراف بیابانی قدم حرو و شره ایله طواف ایدوب کوزدی ناکا . بر جانندن بر رایحه
 که مدد قوت جسم و ماده . قوت روح ایددی مشامنه یسوق ایددی **شعر** . یوی کباب
 میرسد از بطیم بدل . بیغام آشنا نفس روح بدوست . بس اول جانیه یوچه اندی
 کدرک بر پوست باره یکه کوزدی که سیاه دن بر بسی اتق نیویست پوستی اندی قوی .
 کمتدی چشم روباه بچاره اولوب پوست باره یه راست کلدی جسمند محیات
 تازه ظاهر اولدی . و اول قدر قوتیله اندامنده قوت مشاهنه قیلدی **شعر** .
 مرده بودم بوی یار دلنواز آمد بن . یا مکر جانی که از من رفت یاز ایدتین . بس غم
 مجامعی فراموش ایدوب اول پوست باره یکه در اعنوش ایددی . و غم و سال و دین
 ما و ای جانیه کدی **ع** . چون یار ایدست اید خلوت زهم خوشتر . اتفاق میان
 راه گذارده . بدرد کمانه کلدی کوردی که فیه مایک اندلطا و سخنان کی عرصه
 فضا و منصفه صحرا ده جلوه یه گلشنلر . و ذریک نام بر قلع الملک کمانه نغفند
 کمر اهتای در میان المثنی . لاجرم اشتها یه روباه حرکت کلدی و انلرک خیال
 مغزی و کوشش غریز و قیل پوست باره فراموش قیلدی بو حال اناشدن ناکا
 بر شغال کلوت روباه ایله مرجا اندی . و بشره سندن علامت حیرت مشاهنه
 ایدوب ایددی ای برادر سنی نریک اندیشه مند کوردم ببسی بندر روباه ایددی
 ای عزیز بوسکار لری کورمز میسین که هر بر نیک زبان حالی و حکم طریقه شیهون
 معنا سنک تکرارینی جاری و سرتایت . و لکن فیها ما شتموه لافسن و تلذ لا عین .
 سرتابا الملک اعضا و اجزاسند ساری و جا ایدر **بیت** . سرتابیای و همه رنج
 مجتسمت . روحی بدین لطافت و پاک کی کم است . مدت تمامی بلیت به جماعتدن
 طاق طاق اولمشکن اتفاق کجور غرائز رزاق بو پوست باره یکه ایزانی
 بوردی حالیا جاذبه اشتها یه بودا عیه دوستدی که بومرغان کبک غرامت
 بر بسین دام چنگه لور و کام آرزوی انلرک کوشی لدی و خون سرتابی ایله شیر قلم

اندی

دایدی

عیش من تلخت کمر را از لب مشکوه نشان. شربتی بخشد مرا کام دل شیرین کند شغال
 استدی هیئات همتا مدت مدیده در کبوتر کینه بوم غلرک کیننده او نور و دم و آنلرک
 بر نیک صید کانی تور و ب قصد تیرنی اوردم. فاما اول غلام زیرک آنلرک با سنا
 طریق محافظه سند بر سجه جده و اهتمام ایدر که نقاش بخیله آنک حراستی خوفند
 آنلرک قصدی مثال لوح تفکر چکنر. و دهقان متفکره انوک سیاسی و همدند
 آنلرک صیدی نهانی زمین خاله دیگر. بن بوم معامله ده نقد عمری صیفا ایدوب. بو
 آرزوده روزگار کجور و دم. و مجرد بومالو لیا ایله کیمه یی کوند و زده و کوند و زنی
 کیمه یی بدیشد و و دم سن که بیایق عین. و بی عرق جبین بر پوست پاره آله کوند و سن.
 غنیمت بیل و بوسودای بی سود و طمع خامدن فراغت قبل بیت نکلا یی که دل کا
 تو برویند. دیگر چشم از همه عالم فرویند. و بابه استدی ای واردر تا اوج مراده
 کام دل ایله عروج میسر اوله حضیض خست و دناه تده نامراد قالمو عین فاضل
شعر تا توان بر مسند عزت نهادن بای خویش. از چه باید کرد برخاک مذلت بجای
 خویش. همت عالی کا محقر در کایله قائم اوله. و کذب کوشش فیه دن فراغت ایدوب
 بر پوست لاغری غنیمت بیل. شغال استدی ای خام طمع حرم مذمومه علوهت نام و بر سن
 و شره ناخجوده علامت دولت لب قوش سن. بوندن غافل سن که حضور و فراغت
 و راحت قناعتده در بیت درین بازار کمر سودیست باد ویش خر سندیست. خدا یا
 منعم کردن بدرویشی و خرسندی مناسب بود که اول نصیب ایله که الرزق مقسوم
 دیگواندن مقسوم اولمش سن خرسند اولاش. و تعب بی قایده و طلب محال دن که
 نتیجه من طلب من لا یعینه فانه ما یعینه اکاسر بتدر اجتناب و امتناع قبل سن.
بیت رزق مقسومست روزی آن مقر کرده اند. بیش ازین و بیش ذات
 حاصل نیکر در بجهد. سنک بومعکدن نور دم که اول پوست باریه بی دخیال دن
 جیره سن. و با کلیه خاب و خاسر اولوب الحریص حرم رقیله ناصبه اول دراز
 کوش حسب حاله که ع قوللا و دنجیدی قویروق استریکی. است کمال اعرین
 طلب العرین وضع الاذن. و بابه استدی نه یقینله اولمشد راول **حکایت**
 شغال جون جوانات عجم دن ایلدی بو حکایتی سلك روایته نظم ایدوب استدی
 بودست خری که دم بقدست. روزی عجم بی دم فرو دست. در دم طلبی قدم می زد
 دم می طلبید و دم نمی زد. ناگاه از راه اختیاری بگذشت میان کشت زاری

دارید دل درویند

ما نقد رکبو

حالت مرغم قله سن خوش مشایه در سنک

مشوی

دهقان میگز کشته دید. برجست و از ور و کوش برید. بیچاره چو آرزوی دم کرد.
نایاب دم دو کوش کم کرد. ز کس ز جو بروند نه دکام. اینست سزای اوسر انجام.
رو باه غایت حرص و طمعند ز بوز و فز در هم و شغال و در هم آید و آب آید **سفر**
من خیال یا دارم که کسی یاد در دست. که خیال او شوم خالی خیال باطل است. سن تمام
ای که لطف جلیل الیه بولولک بی بی جلاله خیال بخیه کتورسم کرک. و کند بند الیه اول
صدیها یونی دام قید بخیه کس کرک. بونی در ی و همان یتر بر تاب کی جانب مرغانه سنا.
آیدی و پوست باره اول مقامه قوری کدی شغال چون کوری که اولک نصحت
نی غرض دل سنگین رو باه و تایش آیدی اندن اعراض آید و ب د و ندی ما و آسته
موجه اولدی قضای کرک که بر آستانه بر وزن قضای هواده پروان آید رکن نظری
اول پوسته راست کلدی آینه جانور مرد خیال آید و ب نسا طیل حوزة ملکة نوز
و اوج هوایه کوروری. اول جانبدن رو باه نی انبیا هتوز غلر قریبه وار و دین
ز برک کیمین کا هلدن حقیق بر سنا سنگین الیه رو باه مسکینک باشنه بر زخم
بیتند روی که بچاره هم جانندن صحبت مرغالی او نوزدی و بچیل تمام الیه افتان و
خیزان پوست باره جانبدن توجه آیدی چون موضع معبوره کلدی پوستلنا اثر
بولیدی پس قبله کا ده غایه موجه اولوب آیدی و دیلدی کبر سبیل برک نضر
حان ادا الیه جانب آسمانه نظر آید و ب کوروری که زغن بر پوست بردوست
دیوب کیدر. و پوست باره چکا لند طوب زبان حالیه بویا تک معناسین
سعر رو باه انها آید **و طعه** مدتی جام جم بدست تو بود چون بداختی کسی چه
کند. کوهر شب چراغ بودت لیک. چون تو نشناختی کسی چه کند. رو باه الم حرمیان
مرغان و حضرت فقدان پوست حیواندن اولقدر باش طاشه اوروری که مغزی
بریشان اولدی. بو مثل ابراددن مقصودم اولدر که چون کند و الیه ارکان
دولتدن برکنی خراب آید و ب باقی ارکانک تعمیر ندن و از کلدی مقرران
دیکا و سرداران سپاه و سردان و حوشک لقا حالی و تفقد احوال با کله
واموس قلدی با وجود که شربت کشته دن رسته امید منقطع و و من
مدد ندادن و تلافی متنع لیکن که بوسیله خدمتکاران و دیور دخی شرفلاز متد
دور و بخور و قلاز. و شاید بواسطه واسطه سله باقی ارکان دولت دخی
خدمت آستانه سلطنتد اعراض و نفور قیلر. سیر تامل نماید و زکوة آیدی

دوستد و خبر

فردان

اگر چه که بکلام عین مصلحت و محض نصیحت می فرماید اما شتر به باندیده بندن خطا واقع و پسند
 اکثر بنام اضطراب آنک تدبیر می جهتند در بلند آید ی ای ملک غم نبوده و اضطراب
 نبی فایده زن نه حاصل اولور که آنک ناله و فیس دست حیرت و مجرله میسر اولور بلکه کار
 راست و تدبیر درست و ایسته در **بیت** چو در طایوس رخسند افتاد بود رها ننده را
 چاره باید نه زود صلاح بود که ملک سیاه چرخ و فرعی قریوب بنای کار فی اساس تو بر
 اوزده مبتنی قیل و تحقیق احوال شتر به در وجهه تدقیق بود که آنک غش سمیعی
 خاطر خاطر نازینه روشن و ظاهرا ولم اگر واقعا اول احوال که شتر به ده سر میغه
 ایصال المستلزمه واقع اولمش اولم سزای عدد کفران و جزای ظلم عدوان بولش اولور
 و اگر آنک حقتد افرا ایدوب غیر واقعه مفاسد امتس اولم کردن مفسد بند
 فرجام علف شمشیر تلف و نیام تیغ انتقام الموت **کرت** انرا که بدست دفع کردن نیکو
 شیر ایدی و زیر مملکت بنشین و زمانه دك سنك رای اصاب شعا رنگه استظهار
 ایدوب فکر در و راندیشی جر منافع و دفع مکاره ده پسوا ایدرم جایا بحج
 اعتماد سکار در بوباید هر نه طریق که رای در شکته موافق کله در بیغ الله و بنی
 شرطه تدبیر و صواب کله و رطه اضطراب ایدن خلاص ایل بلند مقصد اولوب ایدی
 ملک همتند او رم که عنقریب بوجهت حقیقت حجاب حضار نه منصفه ظهور کند و در
 و آردنی تدقیق ایل برده تعویق چهر تحقیق در کون **شعر** هر حالها را برای مین
 برون او رم همچو می از خیر شیر بو و عده ایل مستی بولدی چون کج وقت اولوب
 کجه دن برخیزی وقت کجوب بلند اجازت طلب ایدی و بومیشاق اوزده قرار اید
 و شاق جاننده کنیدی قضای الهی کیدر کن کلیل و دمنه مسکنه راست کلدی
 کوردی که با بدیلر نه مباحثه و جابین دن دفع صوتله محاوره و اربلک پنجه
 زمان ایدی که دمنه به بدکان ایدی بوقده که آواز مخاطبه و معاتبه انلر و
 منزلدن گوشه بپسندی دغدغه سی زیک اولدی البر و واروب و اردو اوز
 دورک و کوشهوشن انلر ککافی استماعه و دردی کلیل ایدی ای دمنه
 عجب کار اندوک و عظیم خضه و بیدار اندک و ملکی نقص عهد یله موسوم و نا
 حالی غدارلق ر قیله مرقم قیلدک بحاره به خیانت نامنی طاقدک و سباع
 و حوت بنیند برق فتنه آسوب برودک نظم بود که آنک تبع و بالی سکار
 اولوب رام آفات و مخافات مکافاه گرفتار اولمش و اولاند و کک سینه نل

فتنه

برون

جزا و سزا و موجب و مجاز سینه سینه مثلها عنقریب بوله سن **شعر** هر که تیغ ستم کشد
 فلکش هم بران بریزد خون مقرر در خون و همیشه اهل ایستد کیفیت حال که واقف
 اولد هر برسی خلافت مدد کار او و لب سنی اول استانه دزد زاید از بلکه حکمت
 سکا ایاق طریون سنک باشکه قصدا یدله ایله اولسه من بعد بجا سنکله هم خانه
 اولو طریون صلا حد زد و و سنکله صاحب و بحالست دایره حرم و احیاط
 برون اولد و غلک بغایت مجبور در **بیت** بایدان کم نشین که محبت بد کچه باکی ترا
 بلیکند آفتابی بدان بزرگی زه ذره ابرنا بدید کند لطف ایله وارشدن صکره
 بریار اختیار ایله و بنه اخلاط و امتن لحد زهر از جمله کتار ایله که من بعد بجا سنکله
 موافقت از امتناع و بعد و سنکله صاحب و مرافقت خلاف رای صیاد زدمنه
 ایدی یای یا عکسار و این روزگارم **بیت** کر بکنم دل از تو و بردارم از تو مهر
 این مهر که برکه افکنم این دل بکارم بنی نظر افشند ز دورانه و شرف صاحبند
 محروم و مجبور و فکده و شتر برآمده بکار یای ما محبت یورمه که مضی ماضی و کافعی لما
 قدر و الله و قضای فکده کشته بی تذکر سبب ملا لدر و برام که تدبیری حین تداریم
 کلید خیال بحال سودای فاسدی دماغه نکند و شکامانی و فراغه یوزد و
 دشمن عالم عده کدی و ساقی دوران ساغر حضور و شراب سرور ایله براندی
 ابواب فتح محمد الله مفتوح اولدی هوای آرزو و عنایه ایدارد ز صفا بولدی غنچه
 امیدم نوبده ده شکفته دُر و دیده غم و الم و خوارگاه عده ده خفته **شعر**
 ساقی ای بده و غم نخور از دشمن و دوست که بکام دل ما آن شد و این آمد کلیده
 ایدی با وجود که جاده مروند طشرو کدک و بنیلا فوقی بر غنچه و زیروزی
 اندک هنوز دل بر غلکده داعیه فراغت و راهی و امید وارسر و اوقاتک سلاست
 کچه المیهات هیهات **ع** سوری خای بخته فکر بجای کردیه درمنایدی بویله
 دکلدر که شامت خیانت و سخرات و خدایعته ناکاه اولیم یا قیامت نیمه
 و کراحت اخلاق و نیمه بندن پوشیده اوله اما حب جاه و حرص مال بکار ادراک مالک
 مانع اولوب طول امل بی بمقوله عمل تحریص ایدی و الحاصل بکار چاره دلت
 قاصر و بواسطه خطره نذار و تدبیر بد مقصود **ع** چون کم خود کرده ام خود کرده را
 بدیر جیست چون بک بوضو خطایب استماع اندی کجای حواله اطراح ایدی
 مادر سینه خدمت شایسته ای و ایدی یای بیکه روی زمین جنتک من سبب نبی

آخر

و الحال

عبانی

یقین بهره واقعه اولدم بورد سلك اعلام ایدہ بن . اما بشرط انکد ملکہ بمان و ایمان
ایلیہ بلا ضرر و ہ انوک اعلامیہ اقدام ایلیہ . و برید با صبا کہ محرم اسرار از ہا رہا در
واول کلسن راز دن شہ رنک و نو ایشتمیہ . پس عقد عہد و بمان و تاکید و ایمان
فر اولدن صکرہ کلید و دمنہ میانندہ جاری اولان احوالی تمامہایان ایلدی کلید
ایدا و و ملامتن و دمنہ نك اقرار و ندامتن عن حضورندہ بروجدہ استیفا و نقر بر ایدی .
وینہ عقد عہدی بجدید . و مقتدیائی تاکید نمید ایدوب ایدی **شہ** کردہ قل اجمہ
بوسوزدن دہائی . بویوزدن کسمہ قلم بیانی بوسری ستر ایلہ بدہ بوسر اولک
دہانک عیجہ کسی طوف خموش اول . مادیر کیفیت حادثہ دزیرایک متقی و متاثر
اولوب یار ندی علالت معہودی اوزدہ شیر ی کور مکہ کلدی . بغایت متحیر و
متفکر اولوب ایدی ای سیر وای بارہ جگر موجب مال و سبب انفعالک ندہ در
بیت ماہ تمامک سخن اولسن ہالول . سرور و انک ندن اولسن خیال . حیرت و
اندوہکہ علت ندر . فکر ابنوہکہ حکمت ندر . شیر ایدی موجب فکر و حیرت
قل شتر بہ . و تذکر اخلاق و اوصاف دن غیری نشنہ دکلند . اولقد قصد ایدرم
کہ ذکر و فکر مدد نکند کمتر . و هر چند کہ جہد ایلرم خیال جنالمدن غیت ایدہ امتز .
شعر بجان تو کہ فراموش نیستی نفسی . اگر چه می شدی اکنون نیستی جگہم . ہو
بطون کخضر و مکن فراموشم . کم اگر بسوی چون نمی سویی حکم . ہر گاہ کہ مصالح ملک و
سپاہ دہ تدبیر و تامل لازم کلہ . و برناج مشفق کہ مہربان موافق و جا کر و فادار
و امین مصلحت گزارہ احتیاج واقع اولہ . خیال شتر بہ مقابلہ کلوز . و ساز حالہ
اید **شعر** در قاعدہ خدمت و این وفا . بسیا بجوی و نیابی جوی . ملار
شیر ایدی نور عین یقین خلعت شک و تحین اوزدہ غالباً اولمہ دہ فراست دل
غل کی مشاہدہ اولوز . مضمون کلام شاہدن منفہم اولان بودر کہ انوک
دل کا ہی شتر بہ نك برات ساحت ذمتہ کواہ اولہ . ہر آنہ چون انوک قبلی
بڑھان واضح و یقین صافیلہ اولدی و صاحب غرض صور یضحتہ . انوک حالی
خلاف واقع اوزدہ عرض ایدی . ملک خاطر آیینہ سالی غبار تاسف و زحکار
تکھند نہ یزالی خیالی اولمہ کرک . اگر غرور نذر اجندم کلام تمام و زمانہ
تامل تمام بویویدی . و توسن بن کلام بعضی شکمہ سکیب و شکام تائیلہ رام ایدی
و ظلت شک و شبہہ بے بر تو عقل نور ایلہ معجل و کیدی بودم رام غمہ دوشمن ایدی

ورنه زانده و الم باشه او شمردي و بساط اساط و لیسایط دور مردی **شعر** با هستی
 کار عالم برادر کرد کار کرمی نیاید بکار چراغ از بکری نیفر و خسته نه خود را نه پروانه
 سخنی شکست و در بند هار اکلید شکسته را کس بشمار ندید شیر ایدی ای
 مادر هر بان دید و کک کبی قاقا النفس ظالمو بیایده عقله غالب اولدی و آتش
 غضب بنیاد صبر و حلی بر لب قلدی معلوم و مجرم در که آنک تدارکنده تا سقف
 پیورده و ن حاصل اولم و اول جراحت مرهم ندامت و ملالت ایله التیام بولم فاما
 قضاوت کلی بود که رعایای هدایت بلامتس در و بی وفا و ستمکار تو قریحه سن
 بنم نامه آتسند و یا کای خیا نله تمساید و ب اکابر جانیات اسناد و نسبت ایلم و اول
 واسطه ایله آنک قلنده سایلر قلنده معد و اولوب طنو آشنا و طغی بیکانه
 دور اولم هیچ بر وجهه بر طریق تصویقه مزین و چند آنکه میدان نفر سمنانده
 و ن فراسنه عنان و یوم آنک برات ساخت زبسته کما نزار تا ز قلنده بر منده
 رخصت بولمزد بیچاره شتریم اهل نمکن و صاحب و قار ایدی هم رای و روشنی
 و هم سیرت پسندید سی و ارایدی بوصفات حسنه ایله اول موصوف ایدی اکاجت
 و حیانت و کفران نعمت نسبت آنک معقول دکلدی بومقوله کسته اول قبیل
 دکلده که تمای فاسد و سودای خام آنک دماغنده جایگیر اولم و بنم مقابله و
 مقابله خیالی خاطره گلشن اولم بونک برله آنک حصنه انواع شفقت و اصناف
 عاطفه ذاهمال واقع اولما مشدی که سبب نفرت و عداوت و وجع خصوصت
 و خشونت اولیدی بن دلیلم که بولم ری تفحص و مبالغه بوم و حقیقت جالی عین
 البیقین ایله معاینه قیلم بوضوح که چه سود مندا و لم اول بلیه بوقضیه ایله
 حیرت دار که کلر اما شاید فتنه اندن بجهل تسلی حاصل اولم و قنیه انگیز
 و سخن چین کو شمل بوله و بنم عذر م خلیق بچنده بجهل مقبول اولم اگر سون
 بوسرین بر اربیلد کسه یا بر جز استماع قلده کسه شفقت مادرانه بود که بندت
 در بیع المیوت تبیه ارزانی بویوت **مشق** نه ایستد کسه لطف ایله بیان ایت
 نه سوره واقف اولد کسه عیانیت دلمده کوه سوار و در در بایمده و لی
 سمار و ادد و بخصوصه بر خیر استماع عقلم اما اظهار فی جان کور مزیت و بو
 سره مطلع اولدم لیکن افشا سنی معقول بلکه مشروع الکفرین زیرا که کسانده
 بعضی را کسینه عهد و نمسند و و لخصای یابنده تاکیدات فراوان قلمشده

دعوت و

فصل
بوسیدن

قلوب الاحرار قبور الاسرار **ع** سولیم سولیم ولودیم سولیم سولیم **بیت** بهرین میکند
 گفتیم که چیست راه نجات **ع** خواست جامی و راز بوشید **ن** بادشاه عالم عالم در که
 رازی نه فاسد اتمک عیب تمام واقشای اسرار نقص ماکلام **ع** علما افضل نصایب
 بوخصلت در اجتنابید تا یکدست **ع** و بهدایات در حساب بوی مشلرد **ع** و به تمامه
 سع مشرفه انها ایدیم و خاشاک اندوهی ساحه فرزند دلبند مد نکند **ع** سیم سیم
 ایدید بویاید تاویل علم احوال و اقاویل حکایه نهایت یوقدر بعضی که افشای
 راز در احتراز بوی مشلرد **ع** قائل صلح عالی سلامت رازی سنه نظر قتلش در
 و بعضی آخر مصلحت کلی به بنای که انده نفع عام مقصود اولم اظهار اسرار به خصلت
 ویر مشلرد **ع** رضا که بر انسان نالخریه بر مسلمانان قلعه قصدانسه و بوسونیه
 همدی محرم ایدوب کمانده بیمان و ایمانی حد در کجورسه اولم ایدوب
 صانع نفس و دمی بخون اولد رازی اظهار ایدوب اولم در جزایر ایل قضا
 بود که بحسب الشرع مواخذ اولوب عند الله معاتب و لمسه کرک بلکه بوضوح
 میزند کمان راز اهل فساد مشارکند **ع** و مکر که بوجز که مجزی بر سوزی
 سکا اظهار اتمک کند وی میاز در زحیم ویت آتی سنک عهده اتمک احوال
 قلمش اولم **ع** و یابندن دهشت ایدوب سنی بوسرک افشاسنه واسطه اتمش اولم
 توقع ایدیم که بی توقفتی بوسر در جزایر ایدوب سن **ع** و شفقت و ضیحت که لایق الونی
 دریغ بویورمه سن **ع** رازت نیاز ارکه ما محرم رازی **ع** بگذر در سنا که کما
 اهل نیاز **ع** مادر شیر ایدوب بواشارت بویور درک بغایت ستوده و بومعانی که
 بیان قیلد که زیلک بستندیده **ع** فاما اظهار رسیده یکی سر غلطی مضرد **ع**
 اولم اولم که اکا اعتماد ایدوب محرم اسرار ایدوب مشلرد **ع** عداوت لازم کلود
 تا نیا خلق انوک خشنده بدکان اولوب راز **ع** خروا متدن احتراز ایدوب **ع** هم
 احبا نظر بنده مرد و در مطر و در اولور **ع** و هم مطهر اعدا و گرفتار طغر خود
 کلمات کلمات حکایت حکایت که می شود که من بیت سره عینیه سره بعضی هر کسه که
 حقه ضمیر بنده کوهر اسرار و مهر و ریمه **ع** سولیم سولیم سولیم **ع** قصد سزنده و صدق
 نهان ایلک اولم **ع** اتاد می مشلرد **ع** سرویمک اولور سز عیان ایلک اولم **ع**
 مکر ملک اولم که بدار حکایتین استماع بویور محرم اولم که چون ناخن نفا قلعه
 رخساره عهده و میثاقی خراسان ایدوب **ع** سر پاشای فاسان ایدی دست و در کار سرح

کمر بر میان ایدوب عالمده
 سلامت یورن کورمه
 اگر چینی ست
 م

اول

دولت بیخ خون باش بوار ایل قلم وادراش اندی شیر استفسار اندی که بجه ولسند
حکایت ماد شیر اندی سوال فرود کرده بر پادشاه عظیم الشان واریدی که
 تحت سلطنت زیور بذل و معدن سکه نریب و بها بولسندی و اطراف واکما و مملکت
 شغف بیخ سیاست به برود و ضیا اولسندی **بیت** زینتی قلسند عذر معهود
 زمانه ای تمسندی بذل مشرور و بر کون اتفاق غم سکار اندی و قصد صید اندی
 جانب مرغزار کندی اول محله که آشیانه هوانوع طیور و یله طوالمی و عرصه
 صحر اجناس و حیثه نمودار و عرصات اولدی ملازمان رکاب سعادت آسایک
 هر بری بسط و قبض جبری و رکض و هتک و فتک و طعن و ستم که شغول و لب
 پادشاه شغفند در کار بنده نزدیک و اختصاص صله ممتاز اولان خواص و خدمت
 قالدی رکابدارنه تسریف خطاب بدو و بیوردیکه کل سکه سوار اولد و غم خیل سیل
 رفتار لوه بر مقدار عنان و یوب میدان کی ستر و لوم بکا بود اعیه دوشمشد رکب
 بنم زرعنا نمده اولان خوشی نیز دریا سنک زیرانکده اولان ابرسمی سبک خیز
 رکابدار فرمان جهان مطاعه سمعا و طاعه دیوب باره باد بیا میانه سوزی
 پادشاه دخی سندا تسریف عنان و یوری چون مقدار نخچر کاهد مقام
 اندی عنان باره آتش باره چکوب رکابداره استدی بوسه فی مساحت ز غایت
 عرض بود که حالیا خاطر مه بر خاطر خطور اندی که تند بکس و ری بنیاد خضو
 و بنیان سروری هبای منور اندی سایر خواص بوسه محبت ایل امتصا
 اولد و غنی جهند ز دیلم که بوبهانه ایل خلوت میسر اولم و بوجه که کمنه کان
 اتمیه بوران ی اظهرا ایدم رکابدار چون شاهدن بوکما فی استدی زینت
 خدمتی لب عبودیت که تقبیل اندی و شط مدحت و حمد تی نقد فراید و بیا اندی
بیت حشر و مهر خلک تابنده اولسون نما دوز کارک فرخ و فرخنده اولسون
 دایما آنچه که بود زینت تاب کدوره مظهر انوار تسریف خطاب و لغه لیاقت
 بلریدی اما چون بر آفتاب عنایت شاه کامیاب التفات ارزانی بوری امید
 در که کوس نسیم صبا که محمد اسرار حقایق بهادر بوچمن زهار دند شمه رنک و بو
 ایشتمیه و دل که بخور غزل اسرار در بورازک سرخدا اظهاره قدم در از اتمیه **بیت**
 صندیه بمانه کی کاسه سکر دیمیم کسه به بوسه دنا تر بلا شاه چون رکابدار دنا بو
 نوع کما فی استماع اندی تحسین و آفرینان و بیا اندی کاه اولکه برادر ملک آتش کینه

سند

جواهر

وسکتا تندن

برآزیم بجه کونیادی که احوال درون و بیرون تغیر یابد دریم. بگویند صفحات حرکات
 و درنگ سواری سلطنت و نیز نیک هوای ایالت مشاهده قیلاقم. و بنم هلاکم قصد و کین
 و مکر و کین عین الیقین بیدیم. بجا نوزاعیه دوشد که اندن آسیب بقرت یستندین
 خزنسک وجودین شاه بیه سلطنتدن کاماطه الازی کو تو رم و چین زار و کلا یی
 اول خادرلر یسندن پاک و چشمه سارایا ای خاشاک تسو لشدن صافی و تابناک ایدیم
 ایله اولسه سکا لاریم اولدی که زایر اولک احوالندن خبردار اولوب بی بخافظت
 خدمتند قایلر اولاسن. انشاء الله مامول حصوله موصول اوله استانیه کردنو
 رفعمده درجه آفا بید و لیک بر مرتبه ارتقا ع بولکه پای مباهاتی فرق فرقدانه
 قویه سن. رکابدار فرمان برداریم دیوب خدمت ایدی. و اول عهدی عهده سته اول
 می زمت همتنه حمله قیلدی. و ایمان فراوان ایله مریم. و تاکیدات بی پایان ایله
 مستحکم ایلدی هنوز منزل معهوده واصل اولماست ایدی که جریده احوال نه بی
 وفا لود قمر جگر دی. و زمین خدمته عصیا و غدر و کفران تخمین کردی رشته
 مفرای نفاق و شقاق ایله کسیدی و بوجه عهد و حقوی قدام عقوق قیلد اصدک
 الفصه رکابدار فرصت بولوب برادر بک شاهه ماجرایی علی ماجری حکایت ایلدی
 برادر بک شاهه چون کیفیت حالدن آگاه اولدی منت بذر اولوب برکابدار یی
 مواعد بسیار ایله تسلی قیلدی. و تدبیر صابیه کندی و سن اول و رطبه دخیل
 ایلدی. اتفاق آذرمانده نیه که عادت انقباضات دوران و تحولات احوال
 حد ثاندرد. بک شاهه بهادر دلی بجا انکی بیلد خزان. و نهال زندک ایندت
 شکوفه کارائی ریوان اولدی **بیت** قوتوب برلوی برند رخت بخچی. دکنشیک
 تخنه تابوئه تخنی **قطعه** کدام یادی بهاری و دید در افاق. که باز در عقبش بکبت
 خزان نیست. روام پروشاند رکهار ماد در دهر. طمع ممکن کرد و بوی مهر یا نیست
 چون مسندشاهی سکو برادر مهتر دن خالی قالدی. برادر رکه تر پایه تخت سلطنته
 قدم بصدی و شهر یایق تاجر کامکارلق فرقه آصدی **شعر** در دیاض ملک
 دولت غنچه شلای شکفت. بوستان سلطنت کا تاز شدار سر بهال. اول فرما
 و لاجب لازغان زبان شاهه جریان قیلدی. قتل رکابدار اولدی. بچاره زبان
 تضرع و تظلم ایله فزیک و فغان اید و با سیدی ای معدن حرقت وجود. وای
 سایه و اجلا لوجود **شعر** کناه من بحر اخلاص من جیت. جزای آنکه من کریم تارین لود

مشایع

بادشاه ایدی باری رکابدار اعظم جرایم خدمتکار افشای سرور و برادر ملک پرویز
نفی و برآورده دست همتی ایکن بوسری جمله خا صند زاکل شرمیت ایله سکا اختصا
ویرستدی فاس ایکن واکوردک دیله وسیله حقوقی سند زاکل عقوقدن غیری
نرمیسترد و من بعد سکا بنجه اعتماد ایدوب اخلاصکه بنجه اعتماد ایملک متصور
ع از هم دی و فاجدای خوشتر رکابدار اوله قدر که استغفار و استغفار اید
جنوع و فرغ اید کار المیوب برادر اولدی و عاقبت مرغ جانی دام سیاست سلطانی
کرفتار اولدی **بیت** کوزبان توران دایود تیغ رابرست چکا بدود بومشلدن
ظاهر اولور که افشای اسرار مورثش و رسیا ارد و ارضاعنان زبان مضرار
بیشمارد بومعنی استعاره بواسعار وافی **دشمنی** بلورسن سوز کهر در صقله
که حقایق الکنه ایکنی صاف تر سوزن اظهار نامه نه ناک که اولور کهر اظهار
خطر ناک نهانیت سینه اصلا فنده آتی دگر مه آکه الماس زبانی بنجه سن کشف
سورون جباردی بنجه سرداری انشردن جباردی شیر ایدی ای مار مهر بان
سوزن آخره اعلانیه ناک غرضی الخیقه انوک شیری و لئو کرک و لاک کرکی
که محرم اسرار یهان کند و اولیدی چونکه غیر اظهار ایکنی جایز کوزدی اولدی
آخره اشکارا نسه جایز کوزم کرک زیوا که کسی کند و باره متحمل اولمیشی آخر
تخل امتعه عجمید رنیه که دیسلورد **بیت** ران خود راجون بو خود محرم نه
دیگری را عزم ان چون بود برخی کشف سر کچه افشای ران اولدوغی سبیل
فضایل ز محسود جناب شفقت مآب مادر کامیابدن تضرع ایدم که بوسون
افشاسنده اظهار حق نیت انمکه کردن حایم جانی طوق منت جاودانی ایله مطوق
ایقبت بویا کرانی دل ناتواندن کوتوده اگر صیحا قاردا اولمسه کثایت ایله
اعلام بویوره اگر عبارته کوزمسه باری اشارتی دیغ بویورمه **شعر** دکل
اظهار لانع عباد که عارف اولنه بسند اشادت مادر شیر ایدی فرمان بردارم
اما بشرط آنکه کلاه کاید کردا کوفته عبادن توهرشدد جزاوسن اسن بولم و
جمال صیغ جمیل انوک دیدم علتندن که رویت طریق صدق و مروتدن دوردد
مستور قتلکه اگرچه علما دین و ایمه حق الیقین صفات فارما باری فضیلت
وینقت عفو ایله مشون قلسلورد و شیوه اعضاض و اغاض تخفیف و تخفیف
بویو مشلورد اما اول جرایمه که انوک ابری اهل عالم و سارید و وضری

سائر

یه
حکایت
کافور دی
و علی ایضا
بویا بانه

جفان معبود را
انکه چو می بیند
اولدوغی

نرخند

بفاد بی آدمه شایع و طاری عفو و دنا و جلد ز بویکه مقابله سنده که مفا
 که فی الحقیقه نفس پادشاهه عاید د اکر عقاب و انشقاق ظهور از سر نه و پادشاه
 بویاده طریق مساحتی قریب شاه راه سیاسته کمر سه سیار لره دخی موجب جرات
 و اقدام اولو و ستمکار لک جتی اکر کله قوت لولون و هر برسی دل از ارنق و
 بد کردار لغده آبی دستور معتد و وثیقه معتبر بلو و پس انده عفو و اغاضه رای
 مجال اولماق کمرک و نصر قاطع و لکم فی القضاء حیوة و مرجع بجا نونک تیار کند
 ساهل و اهل قلم کمرک **شعر** هر آنکس که باز اخلق فرماید عدو مملکتش و
 فرماید و بستیبه دن عرض بود که دمنه غدا او مکار که ملک روز کاری بویکانه
 حرکت ایدی بغایت تمام و غماز و شرف رفته سازد و سیر ایدی بخاطر و خاطر
 فاتره خیلی ز ماند که خلیان اید و اما ای مادر و عجمی اوه العادق کیفیه لایساره
 سرنغاغ اولکه بومره تا مل تمام استم کمرک و بوقصیه تحقیقه طریق ثانی اوز
 کتسم کمرک مادریش منزله کنیدی و سیر فکر بسیار دزدن صکار و بکار چشمک
 یکم و ار سه احضار اتمک مراد اید و ف امر اید ارکان و وز را اعیان ایدی و انسه و عمت
 ایدی استلاله الاموال العالی عایا و اشرف و عالی دکار شیرده مجمع و لبحی مقتضا
 فرمان دمنه ی کتاب کسار دیوانه کوردیلر چون دمنه کلیدی شیر اید که جانبدار
 اعراض اید و ف فکر و در درانه طالیدی دمنه کوردی که در بلا کسل و راه رها
 بسته دزد و امید خلاص بقطع و برشته اغاضه کسسته دزد آهسته خاص ملک
 برپسینه صورتی که بوجامعتک اجتماعه حکمت نید و ملک کردای بفرکه دزد و شک
 باعث ندد مادر شیر ایدی ملک سیک وید حیاتک متفکر قلمسند و وانجا نکت
 وجودک آینه کردای جریره صالمشدد چون سنک غدر و حیانتک ظاهر و جرم و
 جنایتک واضح و باهر اولدی قاول افیر او بهتانکر که آبی وزیر مهربان فی حقیقه سنده
 وقوع بولمشدد عرصه خفازن منصفه ظهوره کلیدی و روی حیل و مکر و چهره
 خیانت و عنبر کردن برده غفلت مرتفع اولدی جایز دکلدر که سنک آلسن ترو و
 سفایتک آب شیر سعادیتله سوبندرمیه ل و سنجلین ظاهر شربی الوجو خیر محض
 فضا سنده قریب تنگای عدمه کوندر میه ل دمنه ایدی ای کافیه دوات
 و عاقله مملکت اکابر متقدمین حکمندن بر دقیقه مل قومه مشدد و آسانیش
 متاخرین چون سالک واضحه و متفند و مساعی جمیله لری در بیغ بویر عملش اکرک

علت

جمله کلمات دل آویز و حکمت آمیزند بر کسی بود که هر کس که خدمت پادشاهه یک
 دل و یک جهت اول مرتبه تقرب به تن وصول بولم و اول کس که تقرب مقرب سلطان اول
 محسوب جهانیان اول و ملکک دوستی و دشمنی اکامدا و قیله دوستی او که جاه و
 منزلت حسد قیله و دشمنی مصلح مملکت او که بدبر و مناصحتن بحضور
 اول **شعر** هر که نزد بکر مجلس شاه **خطر و عظمه تر باشد** و **الحاصل** خطر عظیم
 بوسیدند که اهل حقیقت دیوار امن و راحة پشت و یروپ دنیای ناپایدار غداران
 یوز و دینر مشغولند و خدمت مخلوقدن فراد و عبودیت مملوکنند غار ایدوب
 عبادت خالق و اطاعت تا یکی از مئه خلایق اختیار امتشاورند اول درگاه خلد ظلم و
 سم و مهر و غفلت اولمز و اول استانه ده و جزا سینه سینه مثله پادشاه طاعت
 و عقوبت اولمز **شعر** آن عدل اهدیت که بر یک نهدست باقی هم جاکه رضا که سطح
 انجاستی نیست که اینجا سمت و اینجا غلط نیست که اینجا غلط است اکثر خلایق خلایق
 اوصاف خالق او زده مفطور اولوب جاوه عدلند که رعایت حق وسط عبادت دت
 دور در و عین اعتبار لری ملاحظه جانب استحقاقدن تحجب و مسود در و کاه
 جرمان لازم العقوبه و کاه اخلاص مخلصیت لایق جزا بر آگور دیلر و کاه ناصحان
 واجب التریبه آریا بخیا نیک خیانت مناسبت عذاب الیه مواخذه قیلولر زیرا که
 دامن حال لری لوث هوایله آوره و کالای اوفال لری دست جنط و خطایله فرموده در
 غازه غرضیله عارض اوفال لری کلکون و کونه ریاسله جهرا اعمال لری دگر کوند
شعر مساوی قلند خیر یله سر برابر یکم یکد زلفند زلف لایق بوایدی که بولک
 طریق ملازمت مکرر رعیت امتیوب کوشه عزالت و کاشانه خلوقی عالمه ویرمیدیک
 و خدمت سلطانند که نمودار آتش سوزاند و احترام ایدوب کند و یا عیله بوجاه بلام
 کرمیدیک هر کس که قدر فراغنی بلدی و خدمت مخلوق او زده طاعت خالق اختیار
 قلمیدی اکا اول یله یسیدیک که اول مزاهد کوشه نشیند ایرسیدی مادر سیرانیدی
 نه کیفیت اول مسد اول **حکایت** دمنانیدی مروایت ایدر که بر مزاهد
 واریدی که اعبا تکلفات دنیا دن قبا عیالیه اکثفا امتسیدی و مشتهیات
 نفسانیه دن کوشه و نومه الیه فراغت امتسیدی و کشکینه و پشمینه الیه قناعت
 قلمسیدی **بیت** هر که یکم بوریای فقر اولور کسوت کاکاطلسوز زلفند زلف خلعت
 دکل خلعت کاکاول بر صانع شفا رکال نهد و تقوایله استقامت اولوبی و بصیت و

حسنه سینه

وسط دن عبارتند

مدای و دغی مسامح جهانیه و اصل اولیجی. اطراف عالمه انصاف بی آدم قدم
 عزیمت جناب باب ارشاد مآینه سوجه اولدی. چون نورانیت عبادت جبینند
 لایح و روحانیت صلاح و طاعت خیر غیب بینند. و اخراج ایدی اولک حقت و مقتد
 اعتقادی کوندن کونه متزاید اولدی. اولدولایک بریک شاه صورت درویش سیرت
 شاه و ارایدی که طلب رضای اهی متابعت پیکر شاهیدی نقدیه ایدلردی و اخراج
 کلیا منبج خلاق اولم و مذهب سیرت اولیا اوز و کیدردی **شعر** کچه عالمه سپهر
 سلطنت اهای ایدی. شاهلرد رویش و درویشلر شاه ایدی **بیت** سیرت پاکیزه و
 خویشتن کردار نیک. مافقری حق بی بود یا سهر یاری حق شریست. چون بر کوشیه
 نشین احوالند جنود اولدی. نعم لایس علی باب الفیقر کویان مارمزم خد
 پیره سیل اعلای. احوال عاقبت و احوال آخرت اکوب زار زار اعلای و انقاس مبرکه
 سند استمداد ایدوب ملوک لایق التماس ایدی. پیر زاهد ایدی ای ملک حق تعالی
 نیک ایکی سرای و ارد بهر ای فایند اولدنیادر و بری نخی فایند اولد آخرت.
 مقتضای همت عالی اولد که چون سلطنت جهان فایند نالویه سن سیر سلطنت
 عالم باقیه قدم قیام سن **شعر** ملک دنیا خرابه سو خرم بود. زره زان ملک صد عالم
 جهد کن تادرمیان این نشست. زره زان عالم تاید بدست. پیکر شاه ایدی ای پیر
 صافی خیر چاره و نیک پیرله اول ملک کی تسخیر میسرد. زاهد ایدی بیچاره لوه چاره
 ساز اول اظلال سوز و مظلوم نواز اولما غله مقصور در. هر یک شاه که آخرت حضور
 جود و راحت و رفاهیت دلیله و لجبد که آسایش رعیت کوش ایلیم **بیت** کسی
 حسبد آسوده در زیر کل. که حسبد مردم از آسوده دل. کسان بر خوارند
 از جوانی و بخت. که برین بردستان نگیرند سخت. چون زاهد نصیحت فارغ اولدی.
 و خزانة دل بادشاهی جواهر زواهر له طولدی. نصیحت دلبد بر پیر صافی خیر قبل شاهد
 بر مشایخ ده تا نیر ایدی که دست اراسته دامن همته تسبیح ایدوب شرف محبت
 دایم مشرف و مقیم اولوردی. و لحام کلام نصیحت انجاسیله نور من هوای نفس بد
 فرجامیله نام قیلوردی. اتفاق بر کوز پیکر شاه مصلحت درویش آگاه ایلیم مشرف
 ایکن ناکاه داشواهلردن بر جمع کثیر و جم غفیر بلیه فریاد آتش تأییدی که فلک آینه
 چقر دیلر. زاهد چون بوجالی کوردی انلری حضوره دعوت اید بهر بیک علی حده
 حالن صورتی و پیکر شاه انلرک مهمانه مناسب احکام تلقین ایدی. پیکر شاه بوندک

انبیا علی السلام

عقباً

زبک خطای دوت التماس اندیک بعض وقت دیوان مظالم رعیت التواک نظرین عرض
 اولنه زاهد خیمات رعایا و مصالح برایای عدل و انصافه فصل بوم واکا
 دخی الدال علی الخیر کفا علمه معنوی موجب ثوابت جمیله عایدالم دیومسون قبول
 و ملتسمبذول بوردی و دفع مظالمه موجب حال و مال اوزره زبای زاهد
 هر نه فرمان جریان بوردی بلا شاه طوع و رغبتله اصفا و استماع ایدور مقیدوا
 امضای توردی تاقضیه بر مرتبه به وادی که اکثر مهمات وکایت بلکه کلی مهمات سلطنت
 اول بر صاحب کمر استک کف کفایتیه مفوض اولدی عاقبت سودای حب و ملک
 و طول رشته آمال سویدای دل زاهد یول بولدی دیوار زهد شیخ صالح بیغاز
 رخیه بدیدار اولدی و سر در ویش هوای توکلن فارغ اولوب تسویش متناهی
 تحمل الیه طولدی و هذا الیس اول قاروره کسریه الاسلام بوند استانی الیهنا
 الان هراهر اولدی **بیت** پیوزال دهره کیم مفون و مقهور اولدی جریه
 دنیا کیم مست و مخمرا و لمدی دنیا بر پیوه زال مکاره در کینجه شرمزد لری و
 تمش لری پیژن و ارجاه بلا و خا رعنا یا تمشله **مثنوی** زستم و ز الیسم و ستم
 استدر بون پیرنی جاه الی فرقه قلمش سزکون طاعتک هر طاش بر اسفندایک
 با سید دژ برسیا و و شک هر قرضوی کوزی یا سید لاله سی بریوسفک بر هسی
 خوندند بر نیل خاک کل خسا در نیکر جویدر خون زاهد شور بخت شورانه
 دیاضت برینه شور برای ریاست و شیرت لذت سیاستله نوش ایلدی زوق چای
 عیار فی بالکله فاموش ایدوب حب الدینا راس کل خطیبه خلقه سنی در کوساکی
 بلا شاه کوردی که زاهدک نصر فانی موجب صلاح مملکت و تدبیرانی سبب انظار
 مصالح سلطنت دژ زمام مهام انای علی التمام التواک کفا اهتمامه تقویض آید
 در ویش سابقا نان غمیر ایدی حالیا جهان غمیر اولدی و خیال تحصیل کلیم
 ایونکن تدبیر شجیر ایدم ایدر اولدی **مثنوی** جهان ریخته در آرایش یوق اچینه
 کیه ناک آسایش یوق دوشرد ویش ایشه تسویش نانه و کر سلطانشه فکر جهان
 اتفاق بون اول در ویشالود نه برسی که احیا نخدمت زاهد کلور کیدردی
 و التماس نفس فنیسند استمد ادهمت ایدردی زاهدی زیارته کلدی چون وصال
 اطوارینا حال سابقه ناموافی کوردی زبک تعجب اندی و اشهرت قبلند
 کند کندویه ایدی **بیت** آب جوان تیره کون شد خضر قریح نه کجاست خون چکید

سحر آینه
 کند تحفته نفع
 و بر زال غدار در که
 غواستندایم

کتاب

وثلث

از شاخ کلیار بهار را نواحه شد چون زاهد شب لباس عامه ایله کوشه افکندن بدیدار
 و ناسک قوا و حوائجی لباس عامه ایله کوشه افکندن بدیدار اولدی کریان خوابه باش
 چکوب غوغا و حرکت سکون بولدی زاهد زبان اعتراضی دراز ایدوب ایدی
شعر دران جز که تو بوردی کلی بیار نماند خزان در آمد و سر به بزی بهار نماند
 ای طراوس سدره مقام حصا بر قدس و فرا رسیدن خرام ایدر کن غیاث الحیت
 حبت چاهه دوست که سبب وای شهبان بلند پرواز اوج هوای استغناء غنای
 قاف و قناعت سکار ایدر کن بغاث الطیور دنیای دونه بویمه طلبه **شعر**
 مجموع روز کار تو را امید بود آن روز خوشتر کجا شد و آن روز کار کو زاهد
 اولقدر که زبان اعتداری در کار ایدوب بوکلامه که محک اعتبار دده تمام عیار
 واقع اوله اولیاری همان ایدی ای زاهد فرزانه نوضون و فسانه میل هوای
 نشسته محضاً بهانه محصل کلام و خلاصه مافی المقام اولدر که خاطر مبارک دام
 حطام دنیا به مبتلا اولوب خیر اشرف جنگال حرص و جاه و ملاله کفر قنار اولمشدر
شعر همای چون تو عالی قدر حرص استخوان سهلاست در بغاسایه همت که برتر از
 افکندی کل کر برایه دامن بحریدی عیار اعتباریله مجر و مشرب بقریای حق خار
 دنیا ایله مکندار و عنان نفسی دست هوایه و یرمه و نواله زهر آلود علایقی
 کام دله نیتشد زنده **بیت** هر خون دهر دست ارادت مکن درازن کالوده کرده
 بره این نواله زاهد ایدی ای مرید معتقد آمد شد خلق توجه جانب حق جندان
 مانع اولدی اگر چه ظاهر تو حقیق جانب نفسه اما معنیه مقام انسه و جناب
 قدسه در قلم اول شغل اوزره در که بلشد و حاطم اول سوال اوزره در که
 مشاهده قلمش در همان ایدی ای سلیم دل سوخا لیا احوال کدن غافل سن
 و شراب غر و دایله سر مست و لای عقل سن بصر بصیرتک پرده غفلت له بسته و مزاج
 طبعیتک امراض خسیسه ایله خسته در **مثنوی** چکدی چشکه چون میل غفلت دلوکه
 طلیدی میل جاه دولت طوبی در غفلت اوخی سیر کزوی انجور اکلم سن کدر و کی
 اما اول زمانه که خار غفلت باسکد کیدب عرض مرض غرضد زافاف حقیقت
 حاله مطیع اولوب اند و کک افعاله پشیمان اوله سن لیکن پشیمان فایده و یرمه
 وضایع اند و کک کنجینه هر چند که اله کتور مک دلیه سن اله کیرمیه **شعر** کارها
 کرده و آخر کار چون پشیمان سویی نداد سود سنک مثلاً همان اول اعماشی

مشق
کتابت
نقش
نقش

و معانی

اندر اعراض اید و بایستی **بیت** ای مدعی مبالغه از حد چه یبری. این نکته کوش
 دارد که روزی مقر دست بصیر هر چند که باب بلاغده تفصیل نمیشود سرحد مبالغه از
 طسره کندی و مدعی سزایمان فراوان و تاکیدات بی پایان ایله موند و موندند
 اصلا فایده و برمدی. اعسی آنکه بضیحه التفات کو سترمدی جوز نف و
 باب آفتاب عالم تاب دز کوره هو اکرم اولدی. واقعه لك نهار ما در دنگید و
 درشت ایکن تمام نرم اولدی. انشای هر کده دندان زهرناک ایله اعما یی در اراکاد
 اله بر زخم اوروب فی الحال اهل لایستی. تو مثل اول اجلد کوردم که سندی
 دنیا به اعتمادی جایز کور میهن. و آنکه صورتی که مار منقش هستی در کوکل و برید
 و آنک ملایمت و ملاطفه میل و محبت کو ستر میهن سکه زخمی قابل و زهری هلا هلا
مشق شربت نگین محوی از دهر. که بر آینه شهدا و بازهر. تو تصور کنی که آن غسل
 آن غسل نیست شربت اجل است. زاهد جوزد رویش خیزد ایشدن بگل آبی استدی
 زمان خرد و فراغی ندر کرد و بپزده اعتسافی عین انصافدن کو نورد و برف
 احواله نظر اندی. کور دی که واقعا دامن حالی طهارت اصلی دز خالی و لوشت
 تعلقات جاه و مال ایله مالی بلدی که اولد و سست بضیحه محض شفقند زناشی
 و عین محبتدن متلاشی د. فواره دیده سیندن ناشک ندامت متواتر و متواتر
 سیند سندن شراره ملامت مظایر اولدی. و اول کجه صیقل شمع سوزان کجی
 زار از اعلدی و پروانه و ارسله سوز و دیدار ایله جگر ز طاعلدی و کار و بار
 خلایق قویبت بیه خدمت خالقه یوز بغلدی چون زاهد سفید لباس صلیح سجاده
 نوزانی شعاعی و الصبح از انفس حرا بیه یایدی. و راهب سیاه بالاس و روح اللیل
 از اعفس صومعه سندن متواتر اولدی **مشق** جین سحر که زاهد خن بشید
 اولدی نوزانی کسوتیله بدید. نوزایمان کجی چون اندی طهور کفر بخورن ایلدی
 مستور وضع سابق او دره صومعه زاهد مایق که منزه علاقی و عوایق ایدی
 از ازل خلایق ایل طلیدی شوره قلبنده بیه عواصف خوت و عواصر کبر و رعوت
 اسدی و تیشه هوای سحر کاهی بیخ درخت اندیشه شبانه کسدی و احکام
 بسطی و حیفه کین صدی کین بصدی **بیت** هر سنی کو که فریاد ترک این بود آنم
 تازه سکودد هوایش هر سحر کاهم دیکو **شعر** هر کجی دیرم که یازک ترک ایدم سوزا
 صبح او یجی نازه لر عشق کلور غوغا سنی. الفصه زاهد جان و دل ایله حب ریاسته

مایل اولوب عن صمیم القلب حکمی سیاست اولدی و امور مکنده استقامت ایدوب امر و
 و زبانی عل لرندن عل ایدوب کیدرک فصل قضایک جاده عدالت عدول
 ایدوب اتفاق عاید بعضی قتلنه که بحسب الشرع ممنوع و حرام ایدی ایدوب
 و ورثه مقبول درگاه پادشاه واروب زاهد کمر اهدن نظم اندیلر پادشاه
 حضورنده اول مظلومک حالی معلوم اولماحتی قضیه لری دارالقضایه حواله
 اولدی و حکم قضایه قضات بمووال اوزده نفاذ اولدی که زاهد طریق
 قضایه یلقل اولتی بولدی اولقدر شغفا کوردی و مال و منال ایلده
 ویردی مفید اولدی خدمت خانی صحت مخلوقه بدیل اتمک شامیتله و رطبه
 هلاکه کوفتار اولدی لغت دینا دن اولدی دولت عبقی دخی مقبر اولدی
 بوشلی اول اجلدن اوتری کوردیم که چون دخی جناب عراب کورن یوز دوز
 جانب بارگاه پادشاهی قبله کاه ایدندم خط فرمان خالقدر با شجکوب
 خدمت آستانه مخلوقه باش ایدردم هر عقاب و عذاب لایق **بیت** هراکه
 دیسک نرا و ام هر نیرسک یوز اولقد و ارم دمنه چون بوفضل بر اصلی
 تقریر ایدی حصار مجلس لولک بلاغت بیان و فضاحت لساندن برقی اولدل
 شیر دخی سوتای زانی تفکره قویوب متحر اولدی که دمنه یه نه جمله جواب
 ویر و بوازمه پنجه ممدن شروع بید سیاه کوش جمله طایفه و حوشدن
 مزید تقریر ایلخصاص بولستدی چون اهل مجلسی متحر و مد هوس کوردی دمنه یه
 متوجه اولوب ایدی ای مفلوک مذمت زمره ملوک سنک نحد کدر بلری
 سنکه الملک فرق قدسای السلطان ظل الله فی الارض تلج کرامتله سرافازدر
 و اول پادشاهک کدار کستر و رعیت پرور اوله بر ساعت عمری التمسیل عبادت
 بر اورد بر سجاده نشینان عراب عبادت و تاجداران کشف و کرامتدن جوق
 کمنلر بر مقتضای خدمت الملوک نصف السلوک خدمت سلاطینه یل بغله
 و آبی سبب صلاح خاتمت و وسیله فلاح و عاقبت اکملشد **بیت** اول جمله دلت
 حکایت پیروشن خیر بوجاله شاه عدل دمنه استفسار ایدی که نتیجه
 اولمشد **اول حکایت** سیاه کوش ایدی روایت ایدر که شهر فایده
 بر شیخ و ایدی که میان فارسان میدان کلا بد کوی کشف و کرامتی جو کانه
 کور مشدی بر کوشه ده ترک و تلج ترک پیور مشدی **بیت** یست و پای اورکی

و هراکه قضایه مستحق

مشکل

عالم خا

قاله هفتی
بالله یسیر به دوز

ترك تاجن پورسش افلاک. اکابر و سون جنید بر لیدی چون طنطنه کراماتی اطراف
 دوم و شام و حلبه منسسل اولدی و بدیده مقاماتی اکاف ترک و عجم و عرب و
 اولدی **شعر** کون کی شهری طودی شهرت شیخ. نوز ویری جهان طلفت شیخ
 عرفای عراق و طر فای خراسان خط محبت با ساندرد لر. و صاد قاتر کستان
 عاشقان هندوستان کی صدق و اخلاص له دامن اخضا صندال و در در انفاق
 ما و آد الفهر دن برد ویش عزیمت احرام زیارت حریم یهیم ایوب محنت عظیم و
 بلا علی الیم ایله نواحی سمرقند دن دار الملک فارسه کلدی. لاجرم هر کسه پای طلی
 خار یقایلله افکار ایتیه. دست امیدی کل مراده یتیه. **بیت** جو رخا قنقی بلبل
 کیم تحمل ایتیه. آکر لاندرد که صحبت کل ایتیه. در ویش ساف قطع بلبله حرماند صکر
 کعبه امن و امانه یسوب لب ارب ایله خالک آستانه شیخی بقیتل اید و دست
 طبله حلقه باب کرامت مای تحریک اندی خادم خانقاه جیقوب کوردی که بر
 در ویش غنیدر. ایدی بر خطه نامت ایله که حضرت شیخ ملازمت سلطانه کیدی.
 قد و حی و قی و قیدر. در ویش چون ملازمت سلطانی استدی ایدی **شعر**
 در یفا و بجه داه و در و دسوار. در یفا و بجه در و در و رخ بسیار. بر شیخ که اهل
 دنیا سکنه سلوک ایدوب هوای مصاحبت ملوک اید. و مسجد و خانقاهی یعنی
 عبادت خانه الهی قویوب خدمت آستانه شاهه کیده بکا اندن نه فتح باب
 معسر اولوب نه و جهله صواب ظهور اید. **بیت** آرزو بود که میوم چو سکان در قدش
 خالک سدا نهمه استدی بکبار در یغ. پس خانقاه دن کجوب جانب بازار واری
 و کدورت قلب کوره دیاضنه تاب بوله مستدی که عیار لوق سکه سن شینک نقد
 و فته اوردی و سوظنی سبیلله کوکلد ناکا انک حالنه اعتراض و شرف ایتدن
 ابا و اعراض کوستر دی **شعر** ای مدعی که میگذری بر کجا آیت. مارا که غرقه اید
 چه دانی که حال چیست. اتفاق در ویش اسواق شهره کز کن و هسکانه بازاری
 کست و کذا ایدر کن ناکاه شخته شهرک کوزی اکار است کلوت قضا کی کور که
 مکوانوک سکلنده بردار اول کجه زندانی احرب قاجمندی. و بلا شاهک
 جاشنی غضبتدن شخته و عسه سیک کام جانی جمندی و در زری بولوب
 حرای موجینه سیاه اولوق امرنده اهتمام کوستر لسو ایدی. شخته مزبور ویش
 مذکور دی کوریک کدزد کور خجه خیال ایدوب فی الحال طوبی سیاست کاهه کوردی

شعر بر م

مفسر شد که

در بیان این که
در بیان این که
در بیان این که

و در ویست در لایق چند آنکه اقامت اندی مفید اولمادی و قطع بدین عنری صورت
ال و برمدی جلد دین رح کار آبدادی دست در ویست اوز و قیوت بی محاط
اید جک محله میاهوی پیر و شینر کلدی بیدی و شیخ بربرک عظیم الخضر
اول سرحلفیه کلوت کیفیت حالی استفسا اندی و حالت در ویست اکامشکشف
اولوب تخینه بیدی بوبینم آستانم در ویست لرندند بوبیت اولنان جریمه لب
تی خنبر و ودامن عصمتی بومعصیت تلوندن مطهر در اندال جک و تخم طلایی
بریده دخی الک شیخه چون شیخک بوالشقان کوردی مرکبک ایاغنه دوشدی
ورکانه یوزین ووردی و فرمانه اطاعتی جانه مت بلدی و در ویسته اعتقاد
ایدوب بندیدن رها فیلدی بیچاره باد صد باره دست جلد و و قید بی
داددن آرا اولوب شیخک بیکار و بایکزه اعتقاد رکانه دوشویکتدی
و فرمانه اطاعتی جانه بندادی شیخ کرامت پیشه دست مبارک و دوشود رسته
قویوب اندی ای در ویست در ویست لوه اعتراض و سوادشیه مناسب دکلدر
که اگر ملو زنت سلطان مرنگ اولیه لودی سنک کی مظلوم لری ظالم اندن خلک
بولیه لودی بیت قاله لودی ظالم ظلم الحیره رهبر و فلامه نودیت شیخ در ویست
بلدی که انوره اعتراض کل جهالتد نایش واریاب فقره سوطی ان بعضی انض
اشم فحی اسبجه غایت عبادتد نایش زیرا که ارادت انسان کمال حق فانی و
مصلحت در پس اهل کالدن بر فعل وجود کلمه که ملاحق اولیه و بر جزی صد و
اگر چه ظاهر محال عقل و منافی طبع اوله نمند بر مصلحت کلی ملحوظ اولیه **مثنوی**
آن سورا کن خضر برید خلق سزا در دنیا بد عام خلق در دون بحر کشی را
صد درستی در شکست خضر هست کاملی که خاک کیر در شود ناقص از زبرد
خاکستر شود بومثل ایراددن غایت عرض اولدر سلف صالحین ملازمت سالطنت
اکا بر دین و ایمه بجهتدین ایکن عار اتمه مسلودر ای خود بین سن بو دین و دینانله
عاری اید بین بر جالیده و رسته کلوت سنده در سین رسته اندی بعضی اکا
اهل سلوک ملازمت آستانه ملوک اخیارا امشالدر دید و کک حقد و اما
اول مصلحت کلی استغن او لحتی در اندر که بو طریو خطونا که تمسلودر نه الهام
الهی الهام امشالدر و دامن همتارن مطلقا اعراض دینویه و اعراض نفسانیه
ایله الوده قلما مسلودر و لیکن بن فرومایه کسینه نه اول پایه حق نمیسرد

م
ارادت

افدام

و بنمیرت بی کسی به اول ربه بنمیرت و یونند مقدم پادشاه ظل آله دیدید
 مقدمه دخی مسند. اما اول پادشاه حقه و ناظم مصالح خلایق اول و احوال و
 افعالی احکام حقه مطابق و رضای خالقه موافق اول نه کسی نه استحقاق خلایق
 تربیت بیوه و نه سبب عقوبت روا کرده و ملازمان ستوده خطا بمقرب
 و مقبول و خدمتکاران بدسکالی قتل ایلد مقید و مغلول قله **سفر** کلین خاک
 نیک مرانی. ایلده تازه آب رحمت ایلد. اول که غذا اوله و دل آزاد. کوئی قازده
 تیغ هبیلد. مادر شیر ایدی بوسونم سویلر سن حقه. اما سنک حقه فایده
 یوقد. زیرا که جمله عالم بلور که شتر بمملکت ستوده سیرت مقرر یلندن. و
 پسندید سر بریت مصالح یلندن ایدی. و مرتبه یقینه ایدی که خرمن خان و ما
 سنک آتور سعایتک بلقنایه و بریدی. و شامت مکرر عذر که قواعد عهد
 مملکت رخنه ظاهر اولدی. دمنه ایدی غیر منیر مملکه بوسید دکلر که بخله
 شتر به میانده اسباب منازعت و داعی مخصوصه جزئی و کلی واقع اولدی
 باوجود که اولک حکم قصده قدرتی و درگاه پادشاهی دن رد ایدر مکه دستکاری
 وارا ایدی. بنم حقه لطف و مروت و بکل شفقت و مرحمه دن غیری سسته
 کوردم. و فیر دخی بجل الله نظر مملکه اول قدر خوار وین اعتبار دکل ایدم که
 اولک حاله حسد ایدوب اولک دفعه مشغول اولدم. لکن مملکه خیر خواه لوق
 ایدوب حق لغتی برینه کورم. و اول کلماتی که اندن ایشتم ایدی بعده آثارن
 دخی مشاهده ایدم ایدی نه عرضانه مملکت شمع شرفینه نیشتم. بکا و آب
 ایدی که حق لغت ملکی بلم و کا و ل صورت عذر و خیانت بلد و کم اوزر مملکه بلد
 و مملکه دخی لازم ایدی که استماع کلام ناصحی کند و به واجب بیلد و تصدیق تحقیق
 اندکد بضرکه مقتضای مضمونیه عمل قیلد. چون ملک بنم کلام بخصت اجتماع
 شرف اصفابو بوری و مصداق دعوا و رهان مدعای عین یقینیه مشاهده
 قیلدی مقتضای دای شریفی اوزر بوامری بوجه اوزر نفاذ یلشد
 نوزمان پادشاهکد بنده نک دولت خواه لقمه غیری نه کاهی واردر. اما
 ارکان و اعیان دن نفس انحصار ملک کعبین خالده عیان اولن لورن و قرب
 بعید دن دعوی اخلاصه زیکی فرید کچیلورن حق کسی نه کاه و بیلد. بود عوده
 شریک لورن و حالیا بند که کمال استقامت شعار و حسب حاله و هم ایدوب

وکل از آن نفاقه بجا
از اقطار و سبیل
قطر و سبیل

و هم ایدوب بکاخیم و لشکر دُر بن کان امر که بنیم بضعیم مکافاتی و استقامتله خدمت
بیا و لسه که ملکی بنم قید حیات و بقای ذله و سحر و مستکر قلعه چون دمنه کلاه بینی
بهم مقامه تمام ایدی شیر ایدی بوجالی و قضایه حواله قلی کرک تا که امر دهنه نقض
تمام ایده ل و شرع عرفیه تفتیش ایدوب اظهار حقنه کاین بنی اهتمام ایده ل و
زیر که امور سیاسته و وفور فراسه اعتمادتک ضلالت و احکام رعیت دهنه
الهام حجت و ایضاح بتین حکمی امضا الیک و بالذکر دمنه ایدی بنیجه حاکم دُر که
پادشاه عادل بنی غلندن منصف اول و بنیجه قاضی دُر که فرست ملک دُر
مزید صدق و استقامتله منصف اوله اول بحمد الله تعالی که ضمیر پادشاه بر
آئینه بر صفا بلکه تمام جهان ملکه که حاکم سده فلک احسن آمدن هر بر شک
صورت حال و مانی انده هویدا دُر **شعر** تکرار کرده دفتر امر رکن فکان رای
تو از و رای و رفقای روزگار لاجرم چون رای عالم آرا نیک ریب و ریا و ژند
انک و افترا دهنه مرا و مبتدأ و انقسم که بوفیرتک امر بنی تفتیش و تفتیر دهنه
تقصیر و اکور لیه و اهل و مساحه بحال و خضت و بر لیه تا بنم برات ساحت
ذیم دلیل قاطع ایله ثابت و مبرهن و منافع فکر اکاذیبی تا سیر صبح صادق
یکی عالمیانه روشن و معاین اولم سیر ایدی ای دمنه غم نیمه که بن بومستی
تحقیقک بمالعه مجدد افراطه بنیسه کرک بخصصه بروجه مله دقیق اولیسه
کرک حتی کند و بی کون کی بلورسته کرک **بیت** سعی خواهم کرد اندر کا و کا این
سخن تابان غایت که چون توان ضمیر آدم بروی خود تو میدانی که من اسرار پنهان
سبهر جلکی از پرتو نور ضمیر آدم بروی دمنه ایدی ای پادشاه در کار بونا
بن بید بی کلاه اولد غنم سبیدن الحاح و ابرامدن زیک اهتمام ایده ل و
والا عینه ملکه روز و شب ملازم اولوب خدمتی کند و مه لازم قلمزیم
و پای شکسته ایله متقی و دست بسته ایله متعرض و ضا اولم دیم بلکه
ضیحا فی الارض مضوئیه بوجیه تا بنم لوب بر طرفه کیدردم و رخت اقامتی
بومز لدن کونور و براقلمه دخی زول ایدردم که عرصه عرصا رض عرض
المساحه در میدان خلاص متغی المساحه مادر شیر ایدی بدیل سن که زبان
آور لکه بوجمذن کند و کینه خمر جیره سن و بنی قتل و قصاص و ورطه دهنه
خلاص اوله سن هیاهات هیاهات سندک حالک نفیر و فطیر تفتیش و تفتیر و لک

ع از آن سخن نمائند با نفع
دایه تو ص

شبی

بوا حمال کرم حال و طیف خیال دل. دمنه اییدی بواسطه ده بنم دینم چو در و بکا حسد
 ایدر صاحب غرضه نهایت یوقد ز قرض ایدم که بکینه نلک اهری برامینه خواله بورد
 که دبله حال مرض میل و عرض غرضه ز حالی اولم. و بوقضیه بی تمییز و تفحص ایدب
 کوره. و کیفیت واقعه بی علی ما هو الواقع حلاله او کوره ملک ز اخیانی رای مشکل.
 کشاسنه که آیدنه کیتی نما در عرض ایدوب هر چه قضایه رضایه ویره تنفید و امضا بورد
 تالی کناه مجر د شک و اشتباه الیه بیا و اولوب یوم حشرده و روز مکافات خیر و سزده
 قلت نفسا ز کینه بالاسن خطابی موجب بنم اخون ملک مستحق عتاب بلکه مستوجب
 عذاب و عقاب اولیه **شعر** من از کشتن نفی برسم و لیکن مباد اخون من دامن بگیرد.
 سیر اییدی ممکنه که بن جاده انصافدن بوزره اغراق ایدم. یا میسر می در که
 منج عدالتدن بر قدم طسره تویه. اما فکود بود که سؤله که سندن خیانت صادر
 اولسون اولم سنی عبرت نمای در و ران ایدم. دمنه اییدی ای ملک بوجایانه سبب
 اقدام یا شریبه قصد انتقام و یا کسب مناصب ده زیاده اهتمام او لوقرک جمله
 انام و کافه خواص و عوام معلوم در که کا و یله بنم مایمنده بواعث انتقام. البته
 واقع اولمه سشدر. اگرچه منبضم ایدن دون. و حریم اذنی اییدی اما کوکم شریف
 تقرب ملک الیه جمیع مناصب دن مستغنی اییدی با وجود که عدل ملکی بلشدم و آناد
 انصاف کر آینه مشاهده قلمشدم معلوم و مجرم ایدی که بنی عدل عالم آرا سشدر
 محروم قلمزیدی و رسته امیدم میان من همت دار کستر دن منقطع اولمزیدی.
شعر ترا از دایم عدل فرید. ستم ناید از شاه عادل ایدید. اهل مجلس
 بری اییدی ای ملک دمنه نلک بوکلا یی ملکی بقیظم و احترام جهندن دکلدر بلکه
 دیگر که بوجرایله ملکی سحر ایدوب بوفسانه الیه بو ورطه دن چینه دمنه اییدی
 ای صنعت ماهر و حرف شفا و ده ثانی سامری ساخر. تصور فهم در اینکه
 کلام نا تمام دلایل ظاهر در. و فوج چهل و غلایکه سودای خامک برهان با
 ملک سنک کجیری کوی بلز. و آسمان دن ریمانی فرق ایلز دکلدر که مدحی
 قد حدن. و یضحق فیض حدن. و پندی بندن. تمیزه فکر دا ولیه. کافز
 بود که فکر شاهانه. و تمیز مکانه الیه حالیا سنک فهم سیمک. و بنم طبع نیمه
 واقف اولشدر. و سنک غزاف غرض امیز کی نکات یضحق بزمون فرق
 ایلشدر. که فکر کسور کشامی شمع شبستان سلطنت. و رای مال و آرا سیل اشکلا

نفاقه

شعر حاتم بلای می ماند که دای عالم کیر ایله. عالمی تسخیر ایدن سر پنجه تدبیر ایله.
 سیاه کوش ایدی سنک سوابق جنایت. و خیانتکدن اولعدره متبعی کلمه. بو
 مصیق محضه ده. بلاغت اوقا الکلدن. و فصاحت موعظه و ضرب امثال لکدن متبعی ام
 دمنه ایدی بی مقام پند دوز. مقام ریش خند دکلدن. اگر سر و حسن قبول بود سه
 و هشتم مثل در محل کسل و کلدن. اگر سمع رضایله اصفایور و لورسه مادر سیر
 ایدی ای غدا رهوز امید واری سنکد شعبده. و مکر یله بوام بار و نه خال و اولسن
 دمنه ایدی اگر احسانه اساه قتل مجازات و خیر شریله مکافات واکور بود سه
 لاند لقصانه و لامانع لکده. اما سلسله واقفدر که هر خائن و خایف صفیلده
 بنجه خاسک نه رویه وارد در ملک حضورنده نکلده جراتیه اوله سوله که بیم
 بدکان اولوب باب سیاسته شتاب ایده. فواد فکرو تا مل و میان صبر کلد
 غرور اولوب خانه عقل خراب ایده. و عاقبت نلام اوله ندامت فایده ویرینه.
 و روزگار اوله بخیلین چرا کربانان استیه الله کرمیه **بیت** هر درکارها شتاب
 خانه تل را خراب کند. هر کسه که امورنده بخیل ایده فضیلت یکلد ز د و راقو
 اکا اول فضیلت یکنه که اول نزن باز دکانه یکنیدی شیر دمنه متوجه ایدی.
 چون یکنه استماع ایدی صورتی که بنجه اولمشدر اول **حکایت** دمنه ایدی
 روایت ایدر که کثیر ده بر باز دکان واریدی که مال و منای کثیر و ثروت بسیار ایل
 شهر ایدی. که چشم سپهر انوک نظیری مهر مینر کور مشدی. و نه آینه دهر انوک
 عیالی... بکی بر بیکر کور مشدی. رخ زیبای روز وصال کیمی یایان ایدی زلف چلیپایه
 شب هجران کیمی یایان ایدی **مشوی** طوغر مامشدی مثلن مادر دهر. یوزی
 ماهینه واله کوجه شهر. کهر طعم اولوتد در سالتینه. قول و لسن سر و قدر هر
 عینه. اولوب همیشه کل شکر لبینه. قمر شهر بیدی عنیفینه. جوارخانه
 باز دکانه بر نقاش واریدی که چابک دست لکده انگشت نای چکا. و نفس
 بند لکده ثانی ثانی دوراندی. خامه شهر کشتا سندن جان صور تکران چین
 صورتی جان کی حیران و فهم تیز. و طبع رنگ المیزند دل بحر بر کسان خطا
 بلا یه حیرته سرگردان ایدی **شعر** هواده یار سده مرغ اول نفس بر دکان. قلم برین
 کوروب ایلر دی پروان. صوره چون سگال ماهی رسم ایدی. کوروب قلوب
 انگشتن کیدی. یازیدی میسن اهر صورتی. یازینه اوغز او و کوردی بخیر

نکلور

کند

خورشید طلعت ناهید
 بر دکان نای واریدی

اگر کاغذ ده تصویر ایله اورد. فی نامه یا نوب اولور دی پرورد. القصة انك
 بازكان ميانده معاشقه دوشدي. و نقاش اولفتن زيارتي بحا با ظاهر
 سلطان عشق مملكت قلبنه كه دارالملك محبت مستولي اولوب سپاه شوق هفت
 اقليم وجودي نيب و غارت قلدي. چشم جوانه دیده تركش كي صلت سپهر عارض
 اولدي. دیده بيداري ابر بهار كي. هر شام و سحر اشك بار لعل آغاز لاندی **مشق**
 قدر تلور غفلتك عقائدن. مست اولور دلبرك خيالندن. دلن قوت سلاست
 اندوهن. كاهه صاير ملائكت كوهن. وارنغن كوز بايشيله سيله و پروز.
 آهيله خرميني سيله و پروز. حمله كاري انكله حاصل اولور. خرم اولدك معشقه
 منزل اولور. جانان دنجاني كوريجك دل و جانيله كوكل يردی. و خانه صبر و صبري
 آتش فناء اولوردي **شعر** در رفت و سينه نين آيد شد مر جات كنون. اي صبر باز كود
 كه اينجانه جاي مست. القصة جانين دن جاذبه عشق در كار اولوب نيه وسايط
 وسايل عاشق و معشوق برينه واصل اولدي. و ميالورنده ابواب موصلت كشد
 و اسباب مصاحبت آماده اولوب. كوندن كونه برينه تعشق و تعلق لري نركي اولد
 بكون جانان جوانه ايدی. اي يار جاني كچه نچه زماندر كه تشریف حضور اردانی
 بو يور دسن. و كوشه كاشا نري جمال عالم آرا كله آراسته قیلورسن. امايلورسن كه
 شايبه تكلف. و دغدغه تكلفدن خالي دكلدر. اگر دفع صوت ايله سن هم بخوار كن
 ايشمك وار. و كرسنك آبه سن برقب ديدك لري سلك كوشا امك وار. و مجامعت
 دكلیدر كه بوصفده مسلم زمان. و سر آمد دوران سن بر فكر ايدوب نفس نيكلك
 كوسته سن. و بر نشسته تاليف ايله سن كه بنمله سنك ميا نكلك علامت اولم. و حجاب
 توقف مصاحبت و توقان شوق موصلت امارت اولم. نقاش ايدی اي نگار.
 بر دورنك جاد ايدین كه نقش بند روزگار صفحه ليل و نهاره اولك مثلي بر كار
 بر كار كورمه من اولم **بيت** بياض اولم صانكه عارض يار. سپاهي اولم كويار دوي
 چون سن بي اول نشاينله كوره سن. زاويه خانه دن يك قدم رنجه بويوره سين.
 انلر چون بو مواعده يي اندي. و بوعهد اوزده قول و قرار يي بر كند يي نقاشك
 شا كردن دن برسي كم صفت نفس و حيله ده استا كايدي. و راه ديوار دن ما
 على ماجري انيشندي **شعر** لب نكشاي اكرت هوشم هست. كز بس ديوار بسى كوشم
 برنجه كوندن صكره جاز تمام اولدي. و وعده مزبوره انجازه بلسوب هم سر انجام

اتفاق نقاش بر مصلحت کند و انداختی بوقت آن دی. شاگرد فری غنیمت بگوید چار
 هر چند ایسه بولوب آلدی و موضع معبوره و اردی. زن چون چاری کوردی. یار
 و فاداری صان بن بطشه کلدی. میان یار و اغیاری فریادیده میوب بیگانه بی آشنای
 غیر قلمی **بیت** در داتن بصیت و برعیش زرد و دم. دیدار شد میستر و بوس و کنار
 غلام چون لباسا ایستاد مصلحتی تمام اولدی. و مصلحتی تمام اولوب چاری معاشنه بود
 نقاش قند ایسه حقه کلدی. چون آرد و یار دیدار دلداره چشمی چار. و عالم باشته
 طار ایدی. نجار چاره بود و ندی. و عادت معبوره او زده بخاک کوردی. زن
 کال بقلند زنا استقبال ایدوب تمنا آلدی و ایددی یار مهر بان بودند خود حاکم
 شدی کندک. بدعجب نیز میل موصل آید. چون بلدی که قضیه ندر کله سینه بهانه
 ایدوب فی الحال دوندی کندی. و چار آتسه اوردوب غلامی زد. و جانانه ترک آلدی
 اگر اول زن از مرده شتاب نمسه لوٹ واصلت غلام ایله آلوده اولمزدی. و آنکه چون
 میانده رشته مصاحبت انقضام اولمزدی **بیت** چون حال شتاب بنشانی. نزد
 بر نشانی. بومشلی کوردیم. تا معلوم اوله که امضا و قضا. و تنفید احکام ده بل که
 تمام مصلحت خاص و عام ده شتاب ناصواب **شعر** و بقی که اول سلطان اشید
 تانی صبر رحمان ایستد. و هر مرده اهتمام لازم. و تانی تمام و بعد حقیقت
 بود که بن سوزی به جان و و هم سیاست سلطان دیمیم. و بویا بد و چندان کدم
 ایچون غم نیز مرکه اگر چه مرکه خواب نامرغوب و آسایش نامطلوبدر. اما ایما کونوا
 یدر کلم الموت مهنوی بوجبه آخر الامر البت مقرر و اندن خلاص غیر مقصود زد.
 بر کل جباران جهان که فلک کلک و سیر غه سکک دیمز لودی. و امکان مرک.
 و احتمال یوتی بر این صیر لینه کور ز لودی. شکم بنجه اجله کوندا اولوب ایلدی که
 دایره فنا و فساد هیچ بر اید و نجات میسر نکلد. و بوج مشیده به عروج ایل
 معالک هلاکت خراج مقصود کل **مشوی** قنی اول بریوزنده شاه اوله نل
 سپهر سلطنته شاه اولدو یا تودن میدی بر ایتند ایتو. قراطه اعه او
 ارا رسد زده هر خبری. بولور سن برد یارک شهر یاری. ساقی دوران
 اندن کیم جمعه حیات نوسا آمدی که عاقبت کل من علیها فان جا مند و قان ایچی
 و خیا طر و زکار کیم خلقت بقا کور دی که آخر قاتر فنا دنا کابا یحیدی
 کور و ننا قیاب سلامت کرانشاند. کآخر بوجی اولسا اندک بقا نکرد.

این شعر
 در کتاب
 تاریخ
 ایران
 آمده است

برای

خیاط و زکار با لای همچون بر اینی انداخت که انوار با نکره. اگر بنم و در کل بلی
 جانم اول و بلیسم که جمله من ملکه قد الملکه اکا بر فایده مرتب اوله بالکلیه جمله من
 ترک قلدیم و آتی سعادت دو جهان و سلامت جا و دانی بلیدم **بیت** جان ستون
 کو قول چون تو جانی بود. کی بجای باز ماند هر کو جانی بود. اما ملکه بامرک
 طول و عرضند نظر فرض عین. بلکه عین فرضند که کشور و لشکر ضبط اولنم
 و خدام کافی و کافیه خیال باطل ایله قصد الملک افلن. و هر وقت که کفایت تمامت
 عهد سند زکار و مرار چند مکار بولنم. و بر جا که محل اعتماد اولوب لایق تربیت
 و سزاوار عاقل و آله الیه کیومر **شعر** سالها باید که تالک سنک اصل آفت لعل
 کرد در دینشان با عقیق اندرین. مادر شیر کوردی که ملک کلام دمنه **بیت**
 سم رضا حسن اصفا یل سماع ایلن اکا بولنیشده و شدی که ناکالا شیر انوک فرخفا
 تو بوندن متاثر اولوب و فصاحت لسان و بلاغت بیانی شیرینی بوقضه تحقیق
 فارغ فیکله متوجه اولوب سیدی ای پسر وای پاره جگر سنک سکوت و سکونک
 و ظاهر حال درون بیرونکد و منصفهم اولور که دمنه قولنده صادق و سایر
 زور و کذب او زده منفق اولم نمجد که سن بوقدر عقل متین و بوقدر لیدن و درین
 ایله غش و سینی فراتر سن چون کلمات صادق دمنه متاثر اولنم. **بیت** یارنایا فریبند
 میل اتمه باری **شعر** برای بلبل آخر کجا بکوبسند اید چو کوش و شوهر غمناز هرزه
 کوزادی. پرخشم تمام ایله مجلسدن قالمقوب مقامنه کدی و کجا طبع سیر
 تأیوت تمام اید و امر ایدی تا دمنه برفتنه قید و بند یله زندانه ایلندر. و
 ایرتسی قضات امرن کجا بنی تفتیش اید و بگوره لور چون مجلس آخر اولوب شرک
 دیوانی صا و لیدی. مادر شیر و کلک خلوت و وار و بای سیدی ای فرزندان بلیدم
 دایم دمنه نك اوصاف عجبه سن. و احوال غریبه سن ایشید درم حال ایزم ایدم که
 العجوبه زمان و نادره دوران ایشو. کور برالاجیف کاز به به بجه آب و
 تاب و پروت هر سواله صورت صوابه بجه فوری جواب و پروت بوضیق شخصه
 بوقیق مخلص لوندن هم و لنور که اگر بومقامده و سفت اولیدی و کلامه
 ملک جان بندن فی الحکله رخصت و فرصت بولیدی. بجر فیکله کند و سن بودریای
 زدن خالص قلدی ای پسر محقق و مقرر در که انوک قلنده ملکه و ملکه
 و کشور و لشکر و نفع عظیم وارد اولی بود که کلامه فرصت و جوابه رخصت و برلیه

وآنکه قتل یابند، توقف و تردد جایز گردانید. شیرایدی ای ملایم و خاص لوگو
 حال حسد و حسد در خالی نگذار. علی الخصوص آنکه عاقل و خردمند اولد و هنر و
 وسیله سبیل درجه عزت و تیشوب کمالی سبیل سرف و قربت اولد و اهل هنر و صنوی
 جو قد و و هنر حسداید و یوقد **شعر** ان القرائین لقاها حسده. و نثری التمام
 حسد او. دهنه نك دخی نهال جالی مریك و باد. و من كمال الیه سرفاورد. و جناب کامیاب
 تغرب و انساب الیه اقرای میانه عمارد. میكن که ارباب حسد آتش سعادت الیه خان و
 مان تفریح کونید و ده. بلکه آب شیشر سیاست الیه آتش حرارت غریزه سین سونید که
 جهادیه لر **مثنوی** حسد اهلینه بود در رسم و عادت. کور در کیمه و اردو شد سعادت
 طویر اولده نك آینه سینی. یقیر لور شک و دینه سینه سینی. اولور هر دلی ای نك
 حسود. حسد در بحث و دولت او دید و دی. مادر شیرایدی ای پسر بود رحمة.
 حسد که و نه کما هلك الالفه باعث اولور بنجه میسر در. شیرایدی حسد بر آتش در که
 چون مشعل اولد خشک و تر یقیر. و بر سبیل در که چون منحد اولد بنای فکر و صبر یقیر.
 بلکه انوک سبیل کسی دین و دیانت دخیقیر. و غایت حسدانی اقتضا ایدر که کشی نذوبه
 نسبت احساندن دخی قمر. اول و بیج نفر حسودك قصه بی چهره مقصود دن نقاب
 خفای آخر. مادر شیرالتماس ایدی که ملک بومشك یوزندن برقع احجابی کونوره.
 و بوقصه نك عروس عرصه خفادن منصفه ظهور کتوره **حکایت** شیرایدی
 روایت ایدر که اوج رفیق و طریق کیدر لودی. و مرافقت و موافقت ایدوب بیابان
 قطع ایدر لودی. ناکاه آناه راهه و چندن بریسی اول ایکی سینه ایدی ترک یار و
 دیار ایتمکوز. سبب نه در و مشقت سفری راحت حضرا و زره ترجیح تمکوز.
 موجب نه. ایلردن بریسی ایدی نیم ترک مسکن. و جالوی وطن ایدوب مذاق و فواید
 حضرن مشاق شد اید سفری ترجیح اند و کده باعث اولدر که ساکن اولد و غم شهرد.
 بعض اوضاع که ظاهر اولور دی. کاحسد ایدردم و صهر حسد خرم صبر برلاید.
 آتش ریشکیل یاقوب کیدردم. آخر در دمه بود و ای فکر ایدم که بر قیج کون جالی وطن
 ایدم و باشم اوب بر جانیه کیدم. تا اول الحوائی مشاهده ایتیم. و آشنا و یگانه دخی
 ایشتم. رفیق آخر ایدی بکا دخی همان بود. و خاف دامن کثرا اوب و وطن مالوف
 و مسکن مشغوفدن جدا فکشد. رفیق اول ایدی قهر جابا الوفا علی احسن الاتفاق
 بکا دخی یوبلا باعث جلا اوب بی دخی بود در دست پیا و حجر اولد و امتد.

سخن در دست بگویم نمیتوانم دید که میخیزند و خبر بیان و من نظارت کنیم. رفیقان و جوت
 برینک حال تحقیق آید. بحکم جلیست خوش حال اولوب ملاطفت و مصفا
 ایله کند. یقین بر کون اتفاق میان ده کز آرد بریده ز رخالص و تمام عیار
 بولایلین و بونعت و غنیمت ایله شاد و مسرور و اولایلین و همان اول مکانه نزد
 آیدیلین و بر بریله مشا و به آیدوب آیدیلین بخت و فاقه دن جگریم خون و دزد
 فقر ایله حاملن دیگر کون آیکن اتفاق کجور دن این بزه بواسطه ای ازانی یوریک
 اول بود که بوزری علی السویه بونده قیمت ایده وز و همان بومنز لدن وطن
 اصلی مزه کیده و ز و آئی قیمت بیلر سرمایه کار روزگار ایده و ز چون قسمت
 قصد آیدیلین عرقی هر برینک جسدنده با نصرا و لوپ هیچ برسی راضی اولمیدی که کند و
 غیره اول بدره دن بهره اوله پس مختیر و فرو مانده قالدیلر قصور همتدن بوکته
 اقدام ایده بلورلر که راه ده آئی قویوب کیده لو و وفور جسد دن نه بوکه رضا ویر
 که علی سبیل التساوی هر برینه قسمت ایده لو بر کون بر کجه بو تر دوا و زه میان
 بیابانده حیران و سرگردان قانوب مهم لری فیصل بولمیدی و بومنان و دات
 اندر جمع مفراط و عطش مهلکدن غیری فایده حاصل اولمیدی حکمت الهی مگر
 اول نواحینک پادشاهی قصد سگارا چون صحرا به چمتشدی اول مقامه ایریک
 اول اوج نفر شخصی میان بیابانده کوردی همتدن شایبه حیرت تفرس
 آیدوب کیفیت حالن صور دی اندر خن صورت واقعه فی علیها الواقع عرض
 آیدوب آیدلر که بز اوج کسسته یوز صفت جسد ایله آراسته و پیرایه رشک و طمع
 ایله پیراسته بوسیدن ترک یار و جلای دیار اختیار ایدوب خیلی زبانه که
 بوطریق دور و دشتوار و بیابان مغیلا زارده روز و شب کیده ز حالیا بومقا
 وصول بولدق و بوجاله مبتلا اولدق ضروری بر حاکمه محتاج ایدلر که علی وجه
 الاستحقاق بوزری بزه قسمت ایدیدی و باب تقسیمه جاده عدل و صلح استقیم
 اوزره کیدیدی چون قدم مبارک پادشاه بومقامه ماصل اولمیدی بللک دعامن
 مستجاب اولوب مراد من حاصل اولمیدی **شعر** شد بحمد الله میسر آنچه ما میخواستیم
 پادشاه آیدیدی چون حاکم بوموال اوزره در که بیان اند و کوز سینه لازم اولدیکه
 صفت رشک و جسد کوزنه مرتبه ده دُرعیان ایده سن تار تبه استحقاق کوی
 بلم و اول نسبت اوزره بوزری سینه قسمت ایدیم ایندن برسی که اوچدن کجی

و در طبع غش و غما
 با بیضا و کوه و مل

...

سرگردان و ساما
 بود کشته کشایده رد

شیر ایدی بویاید شبهه دن خالی. و قامت استقامتم لباس متن ایله خالی دکلدر.
 اول سینه دن دمنه نك سیاسی ارنده شتا بدن احتیاج ایدرم کیملا اغیرلین.
 منفعتا چون کند و مہ قصد امن اولد. و رضای خلق اچون اعیان یا لله غضب حمد
 کوز یومش اولد چون حقیقت حال هنوز منکشف اولدی اولک قتلای تاخر استک
 عذر خری خلاق قول اتمی بویاید شتریم امری بنی اسوچسنه تیرنی صواب
 اولد که کان خرد ایله هنرمند. و اهل کفایتی ضایع ایتم. و تا حال یقین نقاب ظن و
 تخمین دن یوز کوسرمیه. هیچ برامی نفاذه هیچ بر قضای رضایه بیشتریم و شتر
 ماجرای کی صکو طعن و تشنیع سوزن ایشیم و بوکلا نك مضمونند بعضی کاک
 شقی کوهی دریای ادرای لطف و ناکدر. زار طبع شریف خاطری دراکد
 تجاوز کوسرمیم مشوی چو چشم افتد بر گناه کسی. تا مل اند عقوبت بسی که سهل
 است اعل بوجشان شکست. شکسته نشاید در گزیده بست. شیر بله مادی
 ما بیند کلام بو محله تمام اولوب هر بری کند و مقاملرینه کدی اما چون دمنه
 قید و بند ایلر. و غلزل ایله زندانه ایلدیلر. کلبله میانلرنده اولان علاقه لغو
 و شفقت قرابت حقوق و مقتضای او ذره دمنه یی کورمکه و خاطر فارت
 صور زندانه کلدی. و همانکه آبی او کی خاندن کوردی با دان سرشک سحاب
 دیده سندن یغدی قد و دسیاه آس کانون دروندن آسمانه آغدی و کویان
 صبری حال ایدی و آواز در دنا ایله نوحیه آغا زایدوب ایدی بیت
 بویله کوز مکدن سنی محروم اولدم کاشکی. کلیدیم عالمه معدوم اولدم کاشکی.
 دمنه دخی کران و عز یوان اولوب ایدی شعر مرادوری دوستان عزیز. جگر
 حسنه دارد دل آزرده نیز. اگر چه که محبت بند و مشقت قید بلای عظیم در
 اما در محنت فراق حضرت رنج و اشتیاق بکا اند ایلیم در بیت فوق
 نار حمله و امید بر کجیم. آتش غده دل بر اینم اولمایه کبابت و امید
 بودم که هر خان کداند در دلیله چهره ز رومده خون دیده اولمایه حبابت
 کلبله ایدی ای برادر بنیادیت حال دن حقیقت حاله واقف ایدم. هر باری که بند
 نصیحت ده مبالغه ایدرم اصلا التفات اتمدک. و رای ضعیف و فکری
 خفیف و تدبیر خائف و تا مل غریبایک اظهرا ایدرک. ای دمنه بن بویله الحین
 سکا در انجم بویلا لردید کومک بیکو بریدر دخی. اکرمادی احوالکده سکا

نصیحتہ اہل الایدیم سسکلہ بوجیا نندہ بیلہ شریک اولوب حالیا سسکلہ بوجیا نندہ
 ایدہ مردم ای غافل بلری سسکلہ حکما تمام اجلندن اولدن اولور دیلکونه نکتہ نندہ
 اندن ملد حصول ملک و موات هادم اللذات دکلدن بلکه برجنہ کوفتار اولور که
 هر کنجیا ندن حظ المهر و جاشی و مرک و کام آرد و سندن کمتر دیکلدن و نیتہ کیم
 سن حالیا بوبلایه مبتلا سن کلام موات بوجیا ندن سکا هزار بار اولی **دُر بیت**
 چنین که هست دلت را ز غصه فرسودنی هزار بار هست زان و آن بودنی دمنه
 ایندی ای برادر فی الواقع کلام حق بتلیغده تفصیر امدک و شرط نصیحت حق
 اخوی ادا نه بفان بودرد مذک و لیکن شر نفس و غلب حرص و تمنای بجای عقلیه
 غالب اولوب فکر عواقب کا کرا اولدی و پوره غفلت و حجاب غیرت بصیرتی
 سترایدوب زواج نصیحت قبله اثر قلدی بن بوا مرک و موات عاقبت و شامت
 خامشه جانم ایکن اکا شروع ادم و جمیع خطرو ضرری قبول ایدوب بوطریقه
 کتدم اولجا بکیمی کم مخالف عدالتک صریحه و اوفق ایکن استغفار سی مقتضا اید
 عمل ایدوب کند و مزاجی بودر و هلاک آرد و بس بومقوله کسینه متابعت هوا
 و متابعت استقامت انا با و انفا ایلیه هر نه ادبار که اقبال ایله و هر نه یالیه که مبتلا
 اوله تحمل لازمدر اگر سکات استه همان کند و دنا من اولور **شعر** من ناله ز
 بیگانه ندارم که دلم را هر غم که رسید استهم خویش بر سیده است کلید ایندی
 حاکم اولور که هر مرک فایحه سندن خاتمه سنه نظر ایدر و بر تخی اددین برین
 و بر نهالی دیکدن تمرین ملاحظه قیله تا اول فعلد زبشمان و اول علدن پریشانت
 اولیه که پریشانی موجب ملالت خاطر احقا و اول پریشانی سبب جمعیت دل
 اعداد دمنه ایندی ای برادر بن خضم اولمق و دن همتلر صفتی دز و همیشه
 راحت و رفاهیت سفلیه بر ممتلر حالتی د صاحب همت اکثر خلای صعب خطر لور
 و کلی ضرر لور دن خلای اولم **بیت** کسی بچوکان هوس برون توان کوی مراد پادش
 میدان نهی اول در برابر کدشته کلیده ایندی دولت نه نبات و جاده بی بقا
 اندن بودر و بلا و ریخ و عنایتی اجماع عقلی اولان کسه بحراب عیادت خانه نه
 قویوت خدمت آستانه سلطانه باش کریمی دنیای غدار و دولت ناپایدار
 اعتبار اتمسک حالیا جلاب عذاب و کور داد عقابه گرفتار اولمزدک دون حقد و
 بدزن اکمسک بکون بکون بر محنت و ثمر نکبت حاصل کونور مزدک دمنه ایندی

راسته بولین. بوزهری بوشر بید بن اقبیه ادم عاقبت آبی اچسم کرک و بونج
 بلائی زمین حاله بن ادم ظاهر بود که بدنه آبی اچسم کرک در **شعر** دهقان
 سال خورده چه خوش گفت با بزرگای نوچشم من جز از کشته ندروی کیمت که زین
 اکر و کنی هر هلاهلر اندن کل انکین و فی شکر توقع امتک متناهی طلدر **شعر**
 اول کجه صباحه دک تملل واضطر ابایدوب علی الشرفد جانی متقاضی اجله
 روان ایدی **ع** رفت و جندین ارز و با خاک برد اما اول نهانده که کلیده و
 دمنه میاننده بوقد صباحه و محاوره واقع اولدی سیاه دن بیسی زندانده
 محبوس اولوب برکوشته ده یوردی جاری اولان ماجرایی نفرو و قحطیو ایشیدی
 و وقت نهسته کرک اوله دیو واقع اولان کماستی نه خلط و خبط و حفظ و
 ضبط ایدی **ع** هر سخن وقتی و هر نکته بیانی دارد چون صلیح اولدی شیرین چنک
 شاه سیاره کان پیشیه زمره دک آسمان دن نمایان اولدی و دمنه یته روی
 و سیاه نامه شب جله زندان خفاده متواری و بهمان اولدی **بیت** کورندی
 طره شبدن رخ روز جمالی اولدی فاقک دل افروز.ینه مجلس ظالمه قایم
 اولوب قضاة احضار اولدی و ملکه شیر دمنه یاهل اید و بایدی ایجان نادر
 طالمیری ابقا و مظلوملری قتل دن تدبیر و بد کردار لوه احسان نیکو کار لره اساءه
 بر ایدر **شعر** و وضع ایدی فی موضع السیف بالعی مفرک موضع السیف فی موضع
 التدا **بیت** کوی بایان کردن خاشاک که بد کردن بجای نیک مردان هر کسه ققادر
 اولوب بر فاجری خور دن زجر و بر ظالمی ظلمدن هر اینه ضو ظلمه اندر که شریک
 و عقاب عقیقه الله مشارک اوله و من اعان ظالما سلط الله علیه کلبا و عیدی
 آنک حقتنه ظلمور کله **شعر** بد مکن و یار بیدان هم مشو و بد کن خوش دل هر تم شو
 شیر قضاة بویوردی نازمنه نک قضیه سنی فضل امده تعجیل اید و جیات و
 دیانندن هر کوزنه ظاهر و لورسه علی التفصیل بایه سیر اعلیه عرض ایدر
 پس اشراف نام و قضاة حکام و خواص و عوام اولنج حاصل و محفل عامده حاضر
 اولوب قاضی القضاة حضار مجلسه متوجه اولوب ایدکای ملک دمنه نک جاننی
 تفنیر و تجسس و اولدم اولد و غی غی و نفیر و تفحصه حد دن زکر
 مباعدایدوب بوم ملک جهوسه بنادر سینه دن معرا اولدیه هم آخره تفرق اولدیه
 و انوک حقتنه امضا اولنان حکمه لا زمد که شرط عدالتی مرعی طوب حلقه

انصافدن جای اعمتاسام میل و انحراف قلمینه بر سر بریکوزه و بجید رک بویایدینه
 واقفانیه کوز کم ایتوب باظهار اید سرک بونک خنینه اصح کلی فایده مند و جدر
 اول بود که حصه معین و ظهیر اولوب لواء کلمه صدق علی ائمه هم دین و هم سرعیده
 قدر نماهی و هم آینه رفته حرمت ماکلاهی دارد **ایک** بود بنا بر ظنی یقین و خانه
 هستی یقین و اهل بتیس و تیز ویری با یمال و ارباب عدد و حیاتی کو شمال ائمه
 موافق رضای خالق و ملا فی طبع اسرار و خلا یقین **ایک** سخن اصحاب جور و جفا
 و ارباب عدد و فساد دن خلاص اولعک نفعی کامل و فایده سی کافه ائمه عام و
 شاملدر **چون** کلام آخر اولدی حاضر اهل جمله و حوس سکت و خاموش اولوب
 هیچ بر جانندن جواب اگر خطا و اگر صواب در وظاهر اولدی زیرا که دمنه ناک
 بوقلمنه جانم رک لرایدی کان مجرد ایله بوظایفه اقدام اید مدلی که مبادا اندل
 قولیل بر حکم مرتبه امضایه بیتسه و شاید که خلاف حق بر کله احراق دم معصومه با عیبه
 اولم **چون** دمنه بویالی مشاهده اندی باغ ارم کی کو کلی حرم طریقی اما غلظت
 لوبی یوزین در هم اید و بایستی ای کا بر دین و دولت و ای شاهیر ملک و ملت
 اگر اول اسناد اولسان تمسندن ساحه ذمت بریا اولسد سیرک بوسکو نکول
 کو کم اوی شاهر اولدی و بویایدن واقع اولان سوال و جوابن خاموش اولمکوز
 ایله بود و قو کم اونی با و قیلدی **بهم** یه کلاه اولد و عمر بودا لدر که جمله کوز
 زیانی بخصوصده لالدر اما بی حرم کو مقدر و دی مقدار ی کذ و امرنده سعی
 ایلسته معذ و در دین سیزه عین تکلیف اید و ب تخلیف ایدرم که سزدن هر کسسه که
 بومتمدن جزئی بر نسنینه واقف اولم کتم ائمه سولیه اما واجید رک جاب اعست
 اجتناب اید و ب طرف انصاف رعایت قله زیرا هر کسسه ناک که قولی اخراک قلی بایند
 نص قاطع مشابه سنده اولم **لازم** در که سنای شهادتی ظن واهی و هم باطل
 اوزره اولما یوب صدق وافی یقین کامل اوزره تا اذاریت مثل الشمس فاستهد
 موجبیه کامل اولوب ادا اند و کی شهادتک خراسی عاجله و آجله اکا حاصل
 و اصل اولم **هر** احد کی ظن و شبهه و کان مجرد له معضرتف و موقع هلاکاته
 اول جرای بولم و اول بایه مبتلا اولم که اول طیبی علم و عمل اولمدر **قضات**
 استفسار اند لیکر یخما اولمدر اول **حکایت** دمنه ایدی روایت
 ایدر که بر طبیعت و ارایدی پیرویه بخرم دن خالی و سرمایه دانس و دریم دن عاری

بوجه ایل به خلقه طبابت اید و بت فرطیده به دعوی حذافت اید ردی. اگرچه
 که بیمارخانه عالمده اولد خطیب ایدی اما علمدن به بهر. و علمدن به بضیت
 ایدی. تشخیص مرض بداند بهر بهر به نادان ایدی که صدای نفرسیدن غیر قلمزد
 و ترکیب معاینه بهر بهر به جاهل ایدی که تریاق فاروقی ستم هلاک هلدن فرق
 امردی. معرفت ادویه ده طبایع معشب و مقاریر عقاقیر دن غافل ایدی. و
 کیمت عذیه و کیفیت اثر به دن تمام لا یعقل ایدی **شعر** بد علما چی که هر که چهره او
 دید دیکر ندید روی حیات. اول شهر دهر بر شهره جهالت دکان احمدی
 و مزاج اعمار ناسه طیب جاهلک شربن احمدی. ناموافی عافیه عمارت
 اعمار خرافاتی خراب ایدی و قضا رواج. و نقض اسباحه کو یا ملک الموت قائم مقام
 و نایب نبات ایدی. با وجود قایض رواج مثل او طبیب هیچ حاجت نیست کس را
 قضا عزالدین را. اول شهره بر طبیب طیب و ایدی حال هر ایلکه آداسته و بمن معاش
 و برکت دم و قدم ایل پر استه می دم عیسی کی جان بخش. و قدری هم خضر کی کس
شعر کو خاسی بیک دو نفس افد وار. زایل شدی ز کینده و آریه نبات
 بمن قدرم جان که باغ اهد در آمدی داری زر عشه سفید را بخت نیت که ما
 روز کار ستمکار در که همیشه هنرمند لر نواله خوان احسان دن به نوا و بی هنر
 موافق فرایند که او اندنا ملاد **بیت** هنر نمی خرد ایام از آن سگسته دلم کجا روم
 بخت ازین کس استماع. بر جالینوس عصر و بقرطاط هرک طالعی خواست و ترجیح
 یوز طوب کو اکب نور با صر سی کسوف ضعه سنا اولدی علی سبیل الدیج
 اول عزیزک چشم جهان بینی مشاهد روز و روشن و قماشای طوف بکشدت
 قالدی تا اول زمانه چشمه چشمی عین نور و نور عین دن و اولدی گوشه کاشا
 عین انسان دن انسان عین کی مخفی و مستور اولدی چون اول طبیب عام قوی
 بر مقتضای **بیت** جو پیشه حق کرد از نره شیر. شغال اندر اید به پیشه دلیور
 میدان علم ابدانی مدعیلر دن خالی کوردی صنعت طبابت به دعوی حذافه آقا
 ایدوب آزمند نه اول و کایتده طبیب مسلم و حکیم محمد اولدی و مدعیلر سی فزوانا
 و الاسته خاص و عامده شهرت کاذبیل اشهار تمام بولدی **شعر** بری نفقه
 رخ دیودر کرشده حسن. بسوخ عقل زحمت که این چه بواجبیت. شهر یار
 شهرت مکر بردختی و ایدی که مظهر ملاحظه ناولک کی بر آفت و خج طالع

علی
 هلاک بخدای احمدی
 و غیر ذلک اول

انشرد کلدی و عطار صبا چن زلف سنجاری کجی بر ناله دخی کور مش استیش
 دکلدی **بیت** فرشته خوری و حور عشق تذر و آرایش طاووس جلوه
 اول سرو آزاره کند و نک برادر زاده سنه نام زارایدوب آینه شاهانه و
 آذین حشوانه از ره عقد و کحل و سوزن فاق بودوب **بیت** ماهه اندی
 آفتابی همان زهر ایله مشتری قیلدی قران اول کی دختر سوادک مفارینند
 صدق رحله بر کوه شاهوار منقده اولوب اول سرو رفتار و شکر کفایت
 وضع حمله بر عارضه دشوار کوفتا را اولدی ناچاره طایفه چون اطایه
 ایدوب اول طیب دانی حرم بلا شاهه دعوت ایدیلر و عرض مرضی کا عرض ایدو
 بر موجب از امل کن المرضی المعالجة فی المعالجة مع المعالجة التماس ایدیلر
 طیب حاذق مزاج مریضه موافق علاج بدیل ایدوب ایدی بودایه برادر دیله دوا
 میسر دکه اکامهران دیول دی سوله که اندن برداق مقداری سخی ایدوب حیر
 کجور و لر بر زمشک بتی و عود قادیله خلط ایدوب قاینا دوب شربت
 ایدوب بخوره لوقی الحال مرض مزبور اندن زایل اولوب شفاء کلی حاصل اولم
 بودار و اگرچه که قلیل الوجوه در اما شربت خانه های بونده بالفعل حاضر د
 نقره خامدن بر ظرف بخره بقیه اولمشند واکا ز داخله صدن بر قفل اولمشند
 لیکن بکا ضعف بصر بسبب افا فی بوله بلك میسر دکلدی اول نهانده طیب نادان
 دخی کاسر ایدی اول دار و نک اسمی و رسمی و وصفی و ظرفی فقیر مغلوب
 و اول خلاصه ترکیب و تربیت حیرت نظری معدوم بنور موجب بر ما
 شاه شربت خایه دایوب حقه مزبوره فی صفت مذکوره اوزده تفحص قلدی
 چون اول وضع اولای حقه لرمعد دایدی داروی مذکور میترده عاجز
 قالدی و تشخیص آمدن اول حقه لرن برین آلدی اتفاق اول مهران دید و کیداد
 دکلدی بل که بر مقدار تره هلاهل ایدی که شاید مهم اوله دیو اول طرفه محفوظ
 ایدی حقه آخرت بچند اولان تره ری سایر اخطایله خلط ایدوب وصف
 مذکور اوزده شربت ایدوب مریض مزبوره و بر دی مریض چون اول تره بلخی
 نوش ایدی جان سیندن اولیوب تماشای عالمدن کوزیوب غوغای جهان
 فراموش ایدی **شعر** کوزن یومیدی تماشای جهاندن فراغت بولدی غوغای ترما
 ملک اول حال مشاهده ایدیک سوز فراق آتش مایه دن سغده اهی قلات

دن

دن

اثره پیشد وروب بوردی تا بقیه شری اول طیب نادانه ابریدلر انوک دخی
 خرم حیاتی کو بوند و رب جماع دوجنی سولوند و رب منزل وجودن وادی
 عومه کوند ردل **شعر** نیکو مثل است این که گوید کورد. بدباد کوی نکردم با خود
 بومنی کوردم تا بیل که هر بده رعل که زمین جمل او زره ذرع اولم بر مراد ویر
 یسر در ویر قضا که کمان کمان مجرد د کشاد بوهدف صوابه ایر میسر حضار
 مجلسدن برسی ایدی ای دمنه سنک خبث سیرتک خواصه واضح. و لو شریرتک
 عوامه طاهر در. وسقامت طبع. واعوجاج مزاج که سکل و قیافه برهان باهر
 قاضی القضاة ایدی بوجلی تفصیل لاید. و بود عوایه اقامت دلیل لازم که
 بلائینه کلام نه فروغدد. و دعوی مجرتک اکثری دروغدد. اول کسه ایدی
 علمای فراست شمار. و حکای حکمت اشهار بود ویر مشهور که هر شخصک که
 قامتی قصیر و عین یعنی بی سیر یسندن صغیر اولم کوزلندن حرکت و اخراج
 دایم و بورنه اعزاف واعوجاج لازم اولم. و کوزلری باجری کوه و آلتی طسره
 حقیقه و متصل تغلیب حدقه اید و رب هواره اشاعه بقه. البته انوک ذلت
 نامیاری مجمع فساد و مکر و منبج حیل و عذر اولق مقرر در علامت مزبوره
 بتمامها بونده موجود در و امارات رشد و خیر ناصیه حالنده مفقود در
 دمنه ایدی احکام الهی. امکان میل و مدهانت مستعد در و اول حضرتک افکار
 کان هلو و غفلت و خطا و ذلت محال در **شعر** غلط و سهو برین و نور و است
 بر جهان آفرین غلط نرود. بودید و کم علایق دلیل حق و برهان صادق اولق میسر
 و انکله صدق کذبیدن و صوابی خطا در فرق اید و بجهتی باطلدن تمیز اتمک مقصود
 اولسه خلق عالم اظهار حقه شاهد و عینه محتاج اولم زدی قضاة دخی بحاکمه
 و مرافعه بود و سه عوفاي خضایله با سترین اعز تر لردی بوندن غیر لازم کور
 پنج نیکو ثناء و مدح حد لایق بود کور در قبح و مذمت مستحق اولمیه. زیرا که با نظر
 معلومدر که اول مخلوق که بوعلامت ارجین آفرینشده انوک صفیات فطرنده
 مرقومدر و بوعلامتک لوازمی کند و ناک و قدرت نهاد خلقشده معدومدر
 پس بر حکمیه که بویور رسن لازم کلور که اصحاب خیر و حسنات ثوابله بحازات
 و ادبای شر و ستمناات عقابله مکافات اولق صفیات احکام شرع و عدل لایق
 محاوله و بوجنایت که لغوز بالله بکاهمت اولنود. بوعلامت مقضایسی اولنود

نسیل

نور است

دفعی قیزا مکانه اولسه اولک سببيله اکامناقه و عتاب اولمک کړک. دکل که مصیبت
 و عتاب اوله **شعر** مکر درین جیم سوزنن لغو دروید. حاجه پرویشم سید مندی
 پس سنک فتوا که بولادن قدو اولدم. و بمقدمات مرجعیه و ورطه دن خلاص
 اولدم. جها لیکه بز هان ناهن. و حاکمکه دلیل ظاهر بو نیز می که بو جلیان افاضل
 بیند هر بری جمع وضا یلد. و بو جی لین اما نل مجلسنده که هر بری عقل کامل ودا
 شامل ایلد میان حق و باطلی سیف صادم کی قاطع و فاضل در عوای دروغ و کلام
 فی فروغ. و قول بی حجت. و مدعی بی بینه جرات امکله غایت جهل و نهایت حق و
 عیا و نکدن اظهار ایلد **شعر** بر خرد از طرح خرد دانی تو. دانست که تا کجاست
 نازانی تو. چون دمنه کلامه آب تاب و یردی کلام خضر و نسق اوزده جواب
 و یردی خضار مجلسک هر بری صوت کالوت دهانلرنه مهر سکوت اوردوب مقابله
 بهجت کلامه اقدام اید. مدیلر قضاتینه دفع مجلس ایدوب امر ایلد یلر تادمنه
 قید و بند یلرینه زندانه ایلد یلر. و ما جرا یی فقر و قحط حضرت شیرو تقریر ایلر.
بیت ایلدوب دمنه زندان اچینه. تو دیلر کلبه احزان اچینه. چون دمنه زندان
 کبردی. کلبله نوک بردستی و ایدی کار و زبیه دیرلردی. زندان اوکندن کج
 کید کن اتفاق دمنه نک کوزینه راست کلدی. حضورنه دعوت ایدوب ایدی
 ای دایر عین خلی زماندر که کلبله دن خبردار دنگلوز. امیدوار ایلد که ایام
 محنته احیاناً بیزی کوریدی. و بوب حال و منکسر لب لکریشان خاطرین صورتیک.
شعر یار محنت دمنه یار کړک. غصه و قنند غمکسار کړک. سن اذن خبر یلور سن
 و کلد و کنه و جهله توجیه ایدوب اهلان نه طریقله اعتذار قبولور سن. و زبیه
 چون کلبله آدین استدی درون دلدن برآه جان کاه چکدی و فواره دیدیه
 کریاندن سیلابی سکی روان ایدوب ایدی **شعر** دلش از دست دوست
 بچه جویم. نظوق و بسته حاله لکه کویر. دمنه دوزیه نک طبطاب اضطر ایلد
 برالتهای و لوب کیفیت حالن و سبب ملال و انفعالن صوریحی دوزیه ایدی
شعر جانهای ما بسوختن هجران هدی. بحر و سینه ایلر ندر ایلر همی. چون شیخ
 سوخت رشتو جافه ز تاب دل. و سوز سینه می تواند زدن ایدی و دست ول
 یار کرای سوزنل فنادن دارالملک بقایه حلت ایدی. و قلوب الخوان و یارانه داغ
 هجران قویوت کدی **بیت** ای همفشان آه کنی یار جاندم. در دست غم هر کوفتا

بلد

ماندم.

غیاث
تقدیر

نارم

دمنه چون کلیلک نک و فای جبرینا شدیدی بهوش اولوب کند و دکنده پیغمه زما
 مد هوش یابد و قد نصکره عقلی باشه کلوب بحر کبیری و ابر کبیری و ایدوب قطره
 حرارت و محاجات حرارت کواثر الدمنه الضرع و تقایب اولیل علی الذبح صحره سینه
 روان ایدوب سوز و سوزنیه و ناله جان کداز یله نوحه یه آغاز ایدوب ایدوب
قطعه در را که بخ کلبن شاه پریه کشت و لهر تاکه شلخ طرب بار و در غایت
 ای دل فغان بر آرد که آرام جان برفت ای دیده خون بار که نور بصیر نماند دمنه جرع
 وزاری و نزع و سوکوار ی مرتبه افراطه یستد مردی روز به بند و نصیحت و تسلیم
 و بغیر بیه با شلوی ایدوب دمنه معلومک دکلید که موقع دیوان ازل اقرار
 آورده دهر ذاتک مشهور حیات طغرای اجل ایله مرقوم قلمش لوز و تقایب و نور
 کاینات نقش ثباتی صفحات محکات کل شی ها لک لا وجهه سلاک شود حکمش
 استاد کارخانه قدم هر احک قیای بقای سن طراز عدم ایله مطر زانمشد و معمار
 معور جهان هر موجودک بنیان وجودن اساس فنا اوزره بنا او و مش **قطعه**
 تافک معمار این معمره شدی خار غم یک کل شلای بی باغ شلای کس نیافت
 گلستان عمر یاد مرغ زاری روزگار نو بهار خالی از بلا خزان کس نیافت
 بوبرشید که تو عمره احک لا زنده و با و نمشد که جمله مزحک و واجب بوزخ
 صبر نزد غیری ایله مرهم مستعد و بودای عضال داری تجلد غیریله دوا
 محال در **بیت** صوری ضرورت کین درد دل را بغیر از صوری دولی نباشد
 دمنه بوکلمه فی الجمله منتص و مستطی اولوب ایدوب روز به بومامده نقد که
 جرع و نزع اندم و فزاید و فزانی مرتبه افراطه یستدردم هنوز حق اما
 ولجید مقصر که کلیلک بهم مشفق بایم و ناصح برادرم ایدوب جمیع حوادث
 اکا نه ایدردم و مسلمات روزگار ده انوک رای و تدبیر و نصیحت دلپذیری
 ایله استظها را ایدردم دل هوشیاری برخیز اندایدی که هر نقد را سرا که اند و
 قوله دست روزگار کا و صول بولمزدی و جاسوس زمان چندا نک انوک بر میمند
 دوران قیلک شمه سینه مطلع اولمزدی دروغ و هزار دروغ که اولیاد و هزاران
 سایه شفق بنزد و دانندی و حیف و هزار حیف که دندان خاتیه دینک
 بی رفیق و هدم و بی آئین و محرم بی قودی کنده **شعر** با که گوید دزد دل چون محرم
 دارم نماند چاره سازی چون کنم یار و دستانم نماند من بعد یکا انصاف

حیات ذی لذت و جاشنی زند کانیذی نه حلاوت میسر در **ا** کو بهیگامده
 افهام عوام انامه که اولیک کالام مقنونی الملک بحسب حالید **ب** بعض خیالات
 اوهام خطورت ملک احتمالی اولسه **م** هاندیم کند و می ترغیم **و** تیغ المله اولدوردم
 و تها لوت بخند **و** یی کسلک در دند **د** قورتو توردم **ز** یاکه بو ورطه نمند
 که بن گرفتار اولدم **ب** بریاصافی نیت صادق عقیدتک شرطه مظاهرت و مرهاب
 معاونتی ایله اولیحه کنا خلاص کور ملک حالید و سلاطینخانه ایرمک نه احتمال
بیت ایزدیم که از کوی امید آواره می باید شدن **ج** جاده چون از دستم رفت بجاده
 باید شدن **ر** روزبه ایدی ای دمنه اگر کلیده نک شمع بقای بی بقا یله مرده **و**
 کلیدک حیاتی هوا یه هاویه مرلایله پرمده **و** اولدیسنه بحال الله که ساریار انک
 نهال اختصاصی تاز و سر سبز در **س** غم نخوردن چون شاخ گل پرمده **سند**
 روی سبزین تاز است و **و** یی سبیل تابدا **د** دمنه ایدی راست سویلرسن بقای
 ذات شریکه هر خللک تدارکی میسر **و** جود بیت لطیفکله مزیکولک **د** قیسمی
 من بعد کلیده کی بی صادق بارک **و** مشفق برادرک سبل **ل** طفا یله سنده بی حد
 اخوته قبول قل **ر** روزبه نشاط تمام **و** انبساط تام ایله قدم خدمت از ره قیام
 ایدوب **ا** ایدی بنی بو همتکله رهین مت ایدوب لوی قدری دروه رفعته یشتد **دک**
 بلیم که بودل وفادارم بو عنایت عذر نک عهده سند **ن** یحه کله سبله **و** نیم زبان
 ثنا کسرم بو نعمت شکر یله یحه شکر ادا اوله **ب** بر بریده مضامحه ایدوب خلوص
 نیت **و** صفای طوبت ایله صفت عهده صدقنی بخودید **و** ایمان ایله تعادل
 عهد اخوتی تاکید و تسبیح اندل **ب** عوده دمنه ایدی فلان موضعده کلیده
 برد فیه مر وادد **ا** کطلب کینه قدم **ن** یحه پور رسک **ل** بولمن امیدد که دینک
 سعیک مسکور **و** عقبتک مثاب **و** ماجور اوله سن **ر** روزبه نشان ویردکی
 مکانه واروب دفتیه بی بولوب **ک** کور دی دمنه کند حصه سن افرا لیدوب
 کلیده نک نصیبین روزبه به **و** وری **و** التماس اند و کی هرگاه **ب** ارگاه سینه واروب
 اولد کاهده اسرار و اخبار دن **ه** هره دن خبر دار **و** اورسه آفا کاه ایده **ر** روزبه
 دمنه نک ماملونی قبول مجبور فی مبدول قیالوب **ت** اارمنه نک وفاقی زمانه نک
 شرط معهودی مرعی **و** عهد شرطی مقبول طوبدی **ع** شرط است که شرط با بیان
 بوند **ب** کون علی التمس مادرسیر کلوب **ب** سرندن مجلس گذشته **د** خبر صوری

تفاوت

شیردخی صورت قضیه بی اول و جمله که عرضه یستدر مشد دی حسن تقریر
 ایله آینه ضیعی ماد رینه تصویر اندی مادر شیردمنه نك هسواله صوت صوابك
 جوانك و كلمه تنك آب و تابه شیرك انجذابند زجباب وارسیلاب اضطرابه و
 شر مثال اسن الهابه دوسو با سیدی اكر بوباید كلام راسته اقدام ایلم سختی در
 اولدوغی اجلدن بحكم الحق مرکام لای ملك آرای ملكه تلخ کلسه كرك و اكر احوال او غرضه
 رخصت و یرم جانب شفقت و تفاوت ماد دانه مهمل و نامرعی قلسه كرك شیر ایدی
 فرع ابواب منا محده میل و محایا و ستر و مدا یاه رخصت یوقدر سنك كلمه سخت
 انجمك بی شبهه سایه تمتد ز و مظنه ظنندن دور و كلام ناصح مشفق در است
 اولدوغی اجلدن هر بقدر درشت اولورسه معذور در مادر ایدی حال سوال
 اوزده اولنجی که ملك كذب صدقندن و نفع ضرر دین عین قلمه دمنه فرصت
 بولوب ایدی اول فتنه لر پیدا قیلکه که افهام ثاقبه انوك نك اكدندن قاصر و
 لای صایبه انوك بلا فی سندن عاجز قاله شیر ایدی مادر هر باغندن دیلوم کبولون
 بوند حاضر اوله احوال دمنه به عین دقله ناظر اوله شاید مهم دمنه انوك
 حضور دنده فیصل بوله پس فرمان شیر بولوك اوز دینه جاری اولدی که رسم
 سابق اوز دینه حکام نینه جمع اوله لر و مجمع عامده دمنه نك تفتیشی امر نده اهتمام
 قیله لر بموجب فرمان اسرا و اعیان و اکابر ارکان دیوان شیرد و مجمع اولوب
 قضاء هان فصل روز سابق مکرر قیلوب حضار مجلسدن دمنه حقیقه شهادت
 طلب اندلن هیچ کسه انوك حقیقه و کلمه سولیدی و جنود سر دین برنگه در میان
 ایلدی قاضی القضاة دمنه متوجه اولوب ایدی اگرچه که حاضر لرك حاجی
 سنك استقامتک دالدو اما باطن اجله بی خیا نکه متفق المقالد و بوجاله
 ایله سکا بوطایفه میا ننده زندگانی مقصود محالده حالا سنك صلاح حال
 و ما لکه لبق و اوفی بودر که خا هک اقرار در و جر مکه اعتراض ایدوب شرطه
 توبه انایت ایله نفسکی و ربط عقوبت آخندن خلاص قیل سن و سکا مرکد
 احادی الر حقیق حاصل اولوب ایکی مرادک بر لیسنه و اصل اوله سن یا بودر که
 خلقی سرگدن خلاص قیل سن یا بودر که سن بوز ندان نمخندندن خلاص بولون
قطعه زیر کان کوبید کاند مرک نوحی لاحقست و بیان این سنی بر خلق منت
 می بدهند کفته اند انکس میبرد از دو بیرون نیست آن یا یدی باشد که خلق از

جهتدن

جو را و کمتر چمنک تا کم اداری کو خلقی اهل روزگار مهرا و وزند و او را در
 دل خود جاده دهند که نکو کارستان زین زندان محنت و اراده و برادر بیست خلق
 از محنت او و اره دهند بوزن عینری ای دمنه سؤیله که گناهکارا عتواف جایز کرده سن
 ایکی فضیلت عظمیه دخی فائز اوله سن. اوله عقاب عقیقی خوفند ز عذاب دینایه
 رضا و یروپ دار بقا. و سرائی صفای فنا عینا. و فضای عینا او زده ترجیح ایدین
 ثانیان حسن تقریر و لطف بقیرده بلا غتک و زبان آور لکده. و سختی کسرت لکده
 براعتک کون کی ظاهر ایکن. و هم سؤاله بی نظیر جواب لک حاض و هر نکته به لک
 اعتدال و قدرت تامه ایله جانب استافدن جناب انصاف میل اید و بطول علایع
 گناهکارا عتواف امکنه سنک فضل جلالت و شفا سنک و فطصلایت مرآتک بین
 الانام علی مرد و السهور و الامواله استقامت تمام بولوب بود و کار عتواف ایدار
 کردارینک و ذکریل ایدار کار قورگید سن. ایدمنه ارباب عقد صحیح فتنه بون
 مکسوف و واضح در. که نیک نام لعینله مات هزار ایدار بدنام لعینله حیاتدن مرغوب
 و راجع بیت مردن کس به نیک فرجایی. بهتر از زندگی بید نایی. دمنه ایدی
 سجاد و نشینان محراب سؤیلت کمان کان ایله قضای هدف مضایه کشاد و بر
 وان بعض الظن افر مضمونند ز غافل اید و بی حجت ظاهر و بی بنیت
 برحکی نفاذه بپسندش لرد و فرزاید که سیزه دمد عین ویت حصر یکن
 مانع اولوب جمله کوزک قلبند بنم حقه سؤطن واقع اوله بن کند و حالی
 بیلورین و عین الیقین ایله برات ساحت ذمت معاینه قیلورین کسی کند و نک
 بنیان حرم و یقین مبین و هم و تخمین ایله هدم امتک نه قاعده شرع قویمه
 موافقد و نه ضابطه طبع مستقیم مطابق با وجود که سن بنم خیانت طن
 غالب دعوا ایدر کن بی نص قاطع قتل و اکور من بن صدق و استقامت
 حرم و یقین و اریکن کدم هلاکه بنه سعی اید و بقله بنه راهی اوله و لکن سلم
 که اوله نه تاویل ایله معذور اولوب. ولا تقولایدیکم الی التهلکه خطابه
 نه طریقه جواب ویم عین الیقین بیلوریم که هیچ بر نیتک بنم ذمتده اول
 حقی بود که بنم ذاتک انوک اوستند و اردر بسا و اعلی که صیریلر حقه
 جایز کوریم و مذهب هر و نده اکا و خصص بولیم کند و بایمده بنجه رو کوریم
 بیت من اگر خوش را بنی شایر. دکان راجه سان بکار آید. ای قاضی بوسرد

قادر ایکن

نکته

فارغ او بکده اگر نیت ایست بوندن اولی واجد ر. اگر نیت ایست قضاء به غیر مناسبت
 زیرا که هر جا که فضل حضور مانده بر کلمه بی نص و سیف صادم مناسبت اولی مناسبت
 منزل و لغو زن اجتناب واجد ر. و خطا و سهو و زنا اعتبار لازم. و عجب در حضرت
 قاضی شد بدین حد که عدل لیلک موصوف و استقامت مشهور و معروف ایدی غالباً بنام شایسته
 بخت و خوش طالع متقاضی در که بواقع ده جانب احتیاط نماید و کند و نکند
 ظن. و سایر ارکان که اینک عامل اولوب دیده اضاف و استقامتی علی الخراف و
 سقامت باطل اولمشد **شعر** طری برای دل هر کس از تو معزوست چرا غم دل
 امید و ازمن بایستی. کلی چون تو نشکفته در بهار جهان. و او بود هم خار خار من بایستی
 قضاء تحکمه و استواری که قبایله فضل کسری و هنر پروری اندک توقع احکام ایله
 مسجلد بومسکله ده. و وجهه قوی بود که هر بعد شهادت کسکه بقی ایله
 آرایش بولیه. و از ضرب اعتبار ده تمام عیار واقع اولیه هر کسه که معرفی اولمشد
 قضیه به شهادت ایله آکا او قضایسته که اول باز داره بلیشدی قضاء استفسار
 اندیکر که بجه اولمشد را اول **حکایت** دمنه ایدی روایت ایدر که بومر زبان
 و ایدر شرف ذاتک معروف و کر صفایسته موصوف **شعر** با در جان فو ابا سخن
 دلپذیر. با خرد بیکران با هنر بشمار. بومر زبانک بر خاتونی و ایدر که حسن فقه
 آفر جان. و لطف و ملاحت. فتنه جهان. ای آب حیات کی نوشین دهنی شربت
 نبات کی شیرین دیده سی چشم بر کس کی بر خواب طری سجد سنبیل کی بر تاب
شعر یوزی جانی استیدی عارضی آب. فروزان ایدی کویاماه و مناسبت
 جمال حسن و دلربا لعل کال زهد و با رسالغی جمع استودی. و خنیا رفته انگیز
 خال صفت و برهنه ایله آراسته قلنس ایدی **مشق** قمر بر مشر دکلدی بایه سینه
 کنش و شمش دکلدی سایه سینه. صویر عرض اتمریدی کند و زنی. که عکس جشی
 کوزمیه یوزینی. یوزین کوره. دیو چشم ستاره. بجمله ماهه اتمریدی نظاره.
 بومر زبانک بلخی نژاد برضالوی و ایدر بغایت نایاک و زیکی ناخفاظ و سینه
 پاک. نه مردم دیده سن اول خرامزاده نظر حرامدن منع ایدر دی. و نه آینه سن اول
 بد نهاد و نکار فضی و فساد درن پاک طریدی غلام نر بود بومر زبان مذکور بجه
 صید جوارح طوره نام زاد اولوب باز دارو مضبته متعین اولمشدی بر کون
 بوغلامک تو رو نظری اول کجک خرامک حسنی شهبازنه روده اولوب مرغ دلی

نکشت

اول مسوره نيك عشق دامينه گرفتار اولدي **بيت** باز اين دل غمدي به بدم نود رافت
 بس مرغ هايون كه به يتر نظر افتاد. غلامك سته باز قلمي اول هاي آستان عصمتك
 عشق تو اسنده سوله پروانه گلدي كه هراري كه دعوت بقدر من صالدي گلدي
 و هر چند كه ساعد عفتنه كوز ملك ديلاي كورة مدي ضروري خلقه مواصلي
 د برندي و باب مصاحبي فتحه صدي چاده اولدي. باز دار هر بار كه افزون و
 فسانه بي پر كايدوب اول بري عزمت بد بو ايله دايره استخيره دعوت ادي مفيد
 اولدي. و هر چند كه اول مرغ هايونك صيدي هوا سيله با نجيله به پروانه كورد
 سكار وصال كاره بحال بولدي **شعر** پروان دام بر مرغ و كرنه كه عفتار
 بلندست آستانه چون و طمع خام يا ستم گلدي. و نويده وصال حال دن نا اميد
 اولدي. خست طيني و كفاف طبعي مقتضا سخته عرق سرتيه حركه كلوت
 قصد ايلدي كه آنك حقتده يتر عذري در كان ايد و بفضي يابنده كمر كي
 برميان ايد. پس بر صياردن انكي طوطي الوب زبان بلخي ايله بوالفاظي او كرتدي
 كه بن كدا با نو ايله درياني هم بهلو كوردم. بريسته دخی بولگماي بقلم ادي بنده
 كوردم غير تمدن هلك اولدم. اول ايتدر در سوادوب اول لايقه مهره بولكي
 كلمه به از بر اندر دي بر كورن مرزبان شراب بر من آداسه ايد و ب مجلس عشرين
 او تور مشدي. باز دار كلوب هديه رستمده طوطيله كورد دي طوطيان شيرين
 گفتار سكار افشا نغمله آغا ز ايد و بهمان اول يكي كلمه به حكم عادت تكرار ايلدي
 مرزبان زبان بلخي بلندي. اما انلك لطافت آواز. و تناسل نغاطيله تلذذ
 ايدوب و نغاط دلا ويز. و ترقعات عشرت انكليز ايله مستان اولوب طوطيله
 حرمه كوردي. و خاتونه سپاس ادي كه الله يما ايد و انلك بقصد حاله
 مفيد اولوب كوره كورده. بيجاره خاتون زبان بلخي بليوب روز شب تلدي
 پروريش. و اولد و ستروي دشمن خويلدي نواز شه مشغول اولدي **شعر**
 نفس را پروردم و آخر شدم رسوا و. من چه دانستم كه خيم خوش را پرورده ام
 القصه مرزبان طوطيله سوله مائل و مهر باز اولدي كه بران انلك دلدن
 آواز و بغير نظير الحان ايشتمسه نه عزم برم شراب و نه ميل دام خواب قيلورخي
 و بر دم انلك صورت خوب و هيأت مرغ بولي تماشا انسه و بكم دكس و ترانم
 فوج بحسالي را ايشتمسه نه آئينه عشرتده صور لذت كوردور. و نه شراب صحتده

کیفیت راحت بود زدی. روزماند نصوکه اتفاق بخیل و در طایفه خانه مرزبان
 مهمان اولدیل. مرزبان دخی مهمانلر چون بر مجلس خاص احضار ایدوب طویلری دخی
 انده احضار اندی نلردی تر قمر طریقه اول کی کلمه بی که غلام بلخیدن قلم استلرد
 نکلده آغاز اندیل. مهمانلر بوالفاظی استماع ایدیلک متحیر اولوب برینه بقصد
 آخر جابلر نوز یا شلرلر اسغه ایدوب اول حال استغراب ایدیلر. مرزبان کوردی
 یارانک تشن نشاطی سویوزدی. و انشراح و انبساطی آسباب دیکه دوزدی.
 انقلاب حال و فرزند ترجه اسقال باعث یتد و کن صورتی مهمانلری هر بار که
 زبان اعتداری بر کار ایدوب حصار کاکار بختین ایدوب کار کو اولدی و مرزبانک
 آینه خاطری غبار تشوش و شکار دغدغه دن جلورلدی. آخر نلردن بری که
 اخلاص حقه جری. و واقع حالی کلمه میل و محاباد نیر عیادی ایدیلر ای امیر
 کیم مکر که بوطیلرک مضمون کلامی معلوم منیر منیر کلد. مرزبان ایدیلر.
بیت من ندیم شی سلیمان را چه شناسم زبان رخسان را. بر بولرک معنای
 کل من بلر. اما انفسه دلاویز و دغدغه شود انکیز لوندن بریک تلذذ اید
 من اگر مضمون کل من بلر. امیدوار که بری دخی خبر دار اید. سن نلردی
 حق بقیر ایل طویلرک. فحوائی کل من مرزبان نقر بر اندیل. مرزبان چون اهل یل
 بجای ایشیدی که بنم سروری تلج. و بدر حضور یسلج ایدوب ایدیلر ای عزیز
 معذ و بر بولرک بوجیر شمردیه دیک بیزه و اصل اولدی. حال چون حقیقت حاله
 و قوق حاصل اولدی دخی مدد و بهانه به بحال قالمیدی بنم مابینر د. رستم
 دکلر که اول خانه ده که بر عورت دن فعل حرام صادر اولم انده اقامت جایز
 اولوب اول مقامه خورد و خواب و اکل و شرابا و لمسه کک بوکفت و کوا سنا
 غلام باز دارا و از ایلدا ایل ایدیلر ای خواجه بزرگوار بجزیک حقیقتیه بوینده
 مطلع دکلر. و اول کافر غمیلر حقه طویلرک مضمون کلامی مطابق
 لواقع **بیت** مکر کون یوزی آیینی دربان. کوردوب اولدی قسیمی باینده و یان
 قلوب زلی کندنده کرفار. بوی رویه اولمشده هوادار. کوردوب سنبل لری
 آشفته اولدی. دماغی درد سودا ایل طولدی. چون ایدی عاقبت روزی وصاله
 ارسد ردی وصالی انصالة. مرزبان هاندم طو رتیک قلنه فرمان اندی
 خاتون دخی اکا رسول کوندروب ایدیلر ای قهرمان کمران **شعر** کرد و آورد

هلاکم کردن کورسک امانه تیغ فی مانتک مضاده نصر قاطع دهمان. اما بواپریه
 تامل و تانی واجید و یجیل و شتاب غیر مناسب در **ع** شتاب یقتل من که در دست
 توام. ارباب شرع و ملت و اصحاب علم و حکمت جمیع انفعاله عمومًا و سفک دهمان
 خصوصًا تانی و تحری و واجب کورسک در **ع** که اگر قتل استحقاقی اوله و مرتب
 با قید. اگر عباد الله بر سبیل یجیل بری کما هک قباله قتل یجیل اوله بعد از **س**
 حیف و تیغ در پنج ذره ندامت تانی قیل و **و** نه انا مل تدارک و سر انگشت تدبیر **س**
 که ملامت الخلال پذیرا و **و** **ش** **ع** فی تامل کورسک در آزار. تا پشیمان کردی آخر کار
 مردبان عورتی اوله و حالیه دعوت اید و **ب** پوره التند در صورت حال بویوال
 اوزره بیان اندی که ای شو رخت طو و حسی انسان نوعند ندکلده که اندک کلده
 غرض امین احتمالی اولم و **ا** ندر آینه کی هر هه معاینه اید رسته آئی حکایت **ا**
 که باز در رخی اندک مدعاسنه موافق است **ا** اید. و اول مقوله کار دکلده
 زبان آورکله اندن اعتدال میسر **و** **ع** کوانست نواز کرد استغفار و **و**
 خاوند ایدی ای امیر لطف ایله بواپری نفیس و تنفیرده بقصیر و ابویورمه که
 موجب ناسقد و مودت تلفف اما بعد الحقیق شویله قله فی الحکله استغفام
 اوله نه محل تردد و نه مقام توقف. **ع** بدن غرضک جانشه جانانه کلف
 مردبان ایدی بومهی تحقیق نه حمله میسر **و** ایدی بلخی لودن استغفار و **و**
 بوجو طیلرغت بلخند کلمات معبوده دن غیری به قادر لومیدر شویله که یکی
 کلمه دن غیری دن عاجز اوله لر محقق اولور که اول ناحتفاظی دن مرادی
 بدن حاصل اولمیوب غرض فاسدنه واصل اولم و غی اجلدن الله بوکلمایه
 تلفیق استدر. اگر اول لغتده بوکلمایه دن غیری کلمه قادر اوله لر بوجار **و**
 قانی سکاحول و شراب زندگانی کما حرام اولسون. مردبان چون خاوند کت
 بوکلمایه استدی حقیقت حالی تخصده شرط احتیاط مرتبه افراطه میسر **و**
 و حمانه منت اندی تا به هفنه انده اقامت اندیلر و اولقد رزمانده چند
 که سعی اندیلر طویلر زیانندن بویکی کلمه دن غیری بر حرف استماع اندیلر
 چون مقرر اولدی که عورت اول بهمتدن مبتلا و باز دارک اولک حقتدر
 شهادتی محض افترا **و** بویوردی که باز دارک کتورک باز دارک **و** باز
 دینده نیان یجیل تمام ایله کلدی مکر سرف و انعام احتمال بویوردی خاوند ایدی

ای کمان کی اگر یی نیز طغری سویله کورد و کی که بن محراب رضای آهی دن یوز دوندن
 و عنان دقسی هوای معاهی و مناهی الیه ویردم **بیت** هوا غولینه اویدم یولدن آردم
 و فاسرنامه سینی اگر یی بازدم **بیت** اییدی بلی کند و کوزمله کوردم چون بوکلای عمام
 اییدی فی الحال الله اولن باز نیز چنگال بچرا یوب منقاد خاخنور دله چشم جهان
 بین چمر دی خاتون اییدی ای بی شرم لاجرم کورمد و کنی کوردم دبه نك مزاسی
 بودر که کوردنک و جزا سینه سینه سته **شعر** برکنده به آن چشم که بدین باشد
 بدین هم جاد و خورنفرین باشد بعد فرمان مر زبان بونک او زین به جاری اولی
 که باز دار غدار یی برداریدت عبرت غای جها زان دیلر بو مثل کوردم تابیله سن
 بلد و کی سینه ایله همه جرات و کورد و کی سینه علی العیا سته دت بوجی بخت
 دنیا و وضاحت آرد و چون دمنه کل من علی التفضیل بسجیل اید و بصوت
 حالی علی ما هو الواقع حضرت سیره اعلام ایدیلر مادر سیر انده متوقف اییدی
 کیفیت حاله واقف اولجی اییدی یی سر بود کلوا هتما ملک نمر سی بهان بوی اولی
 که بوملعون بدکان اولدی مقرر در که بعد الیوم انوک حیل و مکر یی زوال
 ملک و هلاک ملکه مقصورا و لیس و من بعد حال شاه و سپاه بیا اولوب شتر به
 حقه که وز بر خلص و مهربان مشفق اییدی اندن نه ظهور کلد لیه سایه برار گشت
 حقه دخی اولد و در بولیس زرا که نفس خیس دن فعل جیش ظهور اید و
 وطن بدسرتشدن خوی بد و حضرت نشت وجوده کلور **بیت** زبوم ستم توقع
 مدارین همای طمع میند که کجشک فعل باز کند چنین که پایه مفسد بلند شد
 چه عجیب که دست فتنه بهر جای دراز کند بوکلام ضعیف سیره تا سر تمام اید و
 دور و دراز اندیشه لوه دوستی و اییدی ای مادر یکا بلدر بو سرتی ندن
 بلدنک و قصه دمنه یی کیمک زبان ندن استماع قلندک **شعر** یکا بوقصه نك
 سرن عیانیت بو واقع اولن احوال بیا ایت تابن دمنه نك قیلند فی اجمله
 مغرور اولوب دوست و دشمن میانده ظلم ایله مذکور و عذر یله معروف **شعر**
 اولیم اییدی ای ملک برکسته که سکا اعتماد اید و بی سنی محرم اسرار امس اوله
 سزا نك سزا اسرار ایتوبن اظها رایلک مذهب شرع و مروتده حرامد و نقد
 رازی خزانة الله امانت قوینله صیانت اتممک خلاف شیعه کرمه کرام در
 اما بوقدر قادرم که اول کجسته دن اجازت دیلم کجایز کوردنه واقع حالی

خاك پايه انضا ايليم سربو كه رضا و بردي مادري دخي طور ري كدي كند و منزل انه كلدي
 و بلكي در عرت ايدوب شانه لاق تعظيم و كرتي قديم اندك زن صكره ايتدي **بيت**
 ايشده چون روزگار فقر تو مرد از مائي وي شده چون آفتاب صبت تو كسو و كشتاي
 انواع تربيت و الطباع كه ملك سباع كه سنك بلكيم بويور مشدنه مرته ده بيدار
 و انار مستيت و تقويت سلطاني پيشاني حال و ما لكند روز نو روز كي ظاهر هويا
 بوسببد ز بونغم مقابله سنده شكركد ارق سكا فرض و واجب الادرار تا بر شو
 لن سكرتم لا زير كنم روز برون انار عواطف شاهانه سنك حقه زيان و بول
 عوار و خسر و انه سنك شانك كشتك اولم بلك ايتدي اي ملكه اول عواطف ملكانه
 و مريح پادشاهانه كه ملك روزگار بونده خاكسار بمقدار حقت مبد و ل بون
 و من بعد دخي بويورس كرك انوك و ظايف شكرين پنجه عبادانله ادا ميكن و مسيرد
 و سكره بري مقابله سنده پنجه نوت و سكتيله ساس و منته مقصور **شعر** اول پنجه قلسه
 دل فكري انوك قلامز بكيده بر شكري انوك اما معلوم جهاندر كه شدي دك بقدر
 الامكان هواد ارق دايه سنده بر كار و ارد و ران و خد سكار ارق هوا سنده ذره
 مثال جوه ز ايدرم الان دخي ايد در ملكه زمانك فرمان عظيم الشانه طاعت
 و از عان كرت عن عظيم الجنان برميان ايدم مادريش ايتدي **بيت** نيك نيكلك جوردا
 انوا بكم تمام كرتان و ما الا نعام الا بالتمام ملك اول زمانده قصه غصه سن
 سنك ايله درميان ايدوب بو سري ساير اركانن نهان و سكا اعلاون استدي
 سن ذمت همكه المس ايدك كه شتر به نك خصم غدار دن انتقاي بابينه شرايط
 شرط و اهتامي برينه كوره سن حال يا حق نعمت و صدق عهوديت مقتضاي بود كه
 اول و عده انجازه بوره سن و خدمت ستره شتاب ايدوب بويابده هره ايشيك
 و شتاب اندك درستد زني كم و كاست خاكپاينه بيسدوره سن و لا و قريدي كم
 دمنه پرفتنه مكر و فريب ايله كند و سن بند و بار دن خلاص قيله و ملك منشور
 حياتنه طغراي آزادي چكوب قتل و سياستد ز و از كله بونقده پنجه مقرر درك انك
 آتش شري پنجه خاندان لك او چاغنه صوغوسيه كرك و از في حلت و نهانه ايله
 و جزئي صنون و صنامه ايله پنجه خانمانلري بلقنايه و ير سه كرك علي الخصوص اول
 كمسه لري كه بويابده بر كلام سويلد و انوك هلاكنه سعي و اهتمام ايلد بر غماز ارق
 و غرض بردار لوق ايله على التمام عرصه تنبع انتقام استه كرك بلك ايتدي اي ملكه

واصفا
 م

در

سوي

بوعقبنم زمتا تمام قورمق تزدکن که بشهادته اقدام بوجهتک نایدی که ملکه دمنه
 غدارک حقیقت حالند ز جزدار دکلیدی اگر اول زمانده بوقضیه عرضاید و ب
 واقع حال حضرت عرضاشم چون دمنه نک حقیقت مکر و کیدنه و قوی و کیفیت غدد و
 خدیغته اطلاع بوعدی میکن که عرض حضورنده کلیم نصیحت انجام غرضه محمول اولوب
 موقعی بولسیدی. حالیا الحمد لله پادشاه احوال دمنه کمره دن فی احوال آگاهید و بوی
 دمی که فایده سی صلاح حال ملک و ملکه عاید در مهمل قورمق بنه میسر و حصول
 چاکره که اگر هنر احوال اولسه و ملکه بر ساعت فراغت فدا قلمشوز متد و اول
 حقوق نعمتک بیکدی برین ادا مقصود و دکلد **ریت** اگر بهر وجهان شد اکرم موی
 هنوز دد و جهان شرمساروی باشم پس ایوان مادر شیرین دیوان حضرت کلدی و کلیله
 و دمنه نک ماجرا سن بنجه کوشا غش ایدی مجموع و حوشده بقیر لید بر ایله بر اید و
 علی دوین کاشهاد اولسه لای اقلدی. بلیک بخبری افواه نام و دسترس و
 السنه خاص و عامه مستقر اولجی سباعه ذاولد که محبسه کلیله و دمنه نک
 کلمات استماع ایدوب اوله احوال نیک و بدنه مطلع اولسیدی بلیک شهادته
 موافق بنده شهادت ایدرین دیوان علیه بر کسته کوندردی سیر امر ایدی آبی
 دخی احضار ایدیلر اولدخی زندانده اولن ماجرای علی مجری کار و عیان نیانده
 باسرها حضرت سیره علی وجه الشک اعلم و انما ایلدی ارباب جرح اولک شهادت
 قلع ایدوب ایدیلر چون کلهک غرض امیر دکلدر. بخون ادا شهاده تاجیر
 حقه تقصیر ایلدک جواب سیردی که چون بر شاهد ایلد حکم ثابت اولم بعد
 حیوان بل فایده فی صواب کوردم سیر اولک جوابی پسند ایدوب بعدا تذکیه و
 التعذیل بوشهادتک دمنه نک سیاستی لایم کلدی قصه دخی اولک ایضا ایدوب
 کافه و حوشدن خاص و عام شتر به ایچون دمنه فی قصه اتفاق ایدیلر **ریت**
 هر بخبری که تخم از ادا بکاشت. حکام درو بر عقوبت برداشت. سیر بویردی که
 تادمنه فی محکم قید و بند ایدوب محافظه سی بایند شرط احتیاطی حد افراطه بکشد
 و طعام و شرابدن ممنوع اولوب کوشه زندانده آسجوج و عطش ایله سرطان کی
 بچاره اولوب واند وکی حیانت جنایتک شامتند ز دوح خشیته و درخ زندانک
 زندان دوزخه روانه اولدی و مضمون فقطع دابر القومالذین ظلموا اولک
 سائنده مکشوف و عیان اولدی **سفر** خانی صما که بر خود ادا اولور. یا کبسیلور

بائی یا بر دار اولور. بوندن معلوم اوور که مکار ملک عاقبتی و خیم. و غذا در ملک انجانی
 ذیم اولور. و آخری هلاک و سرانجامی میمالک خاکد **دستی** هر که در راه خلق
 دام نهاد عاقبت هم خودش بدام افتاد. شاخ نیکی سقادت آرد بان. کل بچند کسی که
 کار در خار. چون نین سند جرای نفع و ضرر. نیکی کن که نیکی بهتر **باب سی و دوم**
 احباب و اصحاب که فواید موافقت. و منافع معاصدتن بیان آید. رای هر که میاید
 ای حکیم ربانی معلوم اولدی که اولد و ستلرک داستان کبر غماز قننه سارک آتس
 غمز و اسنادیله خانه صد اقلری برلا اولوب عاقبت حالری عدا و تر مقفی و بری
 کاهک قنلی مقفی اولدی و خجل و علا اول غدا و مکارک مکافاتر ایدوب جزا
 سزاسن اولدی. الا نه هم روشن رواند مرحد که بیان بویه سؤل و ستلرک
 خان که یک دل و یک جهت اولوب بفال هر و نجت و لطف و مروتدن برخوردار
 اولوب دفع خصم. و جمع عدوده هم پشت و یکر و اولوب رضای یارانی کند و مقنضا
 او دینه نقد بر قلمه لو برهن آیدی **قطعه** او خمر و زمانه که از روی عدلت مستند
 فزاد کند اخضر بفاده. بادایلو سپهر ترا دام کو ظفر صد داغ بجبین مه و خمر نهالی
 عقلا کامل الذات و حکما سوده صفات یور ستلرک که بازار کانیانده صدیق
 صادق زکرمایه و یاران مشفقن بلند پایه سرمایه یوقدر **شعر** نانکه در آفاق
 زربنا و پیر هیچکس از دوست ندارد کوز. هر آینه اول طایفه که سبک الطاعتلر
 دار الضربا خلاصه و فادای سکه سی آریسه اولم. و نهلا مود تلری روضه
 احضاصده یحمت الک دشمنه سبیل تربیت بوله ماده راحت روح و معدد فیض
 فوق حد و فوادی بغایت حقه در و منافعه نهایت یوقدر جمله سندن برسی
 بودر که ایام در و ننده مدد سواد یحمت مظاهرت اولور **شعر** کر که در کیشیه
 یار موافق. کاوله برینک یولنده صادق. ایکی کوزین بی طویری بکوز. ایکی کیش
 ایش کوز بکوز. کانیایله حق ال براید ریت. عدونک قلمن ایلر کند و برین
 حقنم بریندن یولور. استنده هر بری عاجز قالور. یاران هم پشت و ستان
 یکر و حقتنه ستور اولاد امثالک برسی حکایت زاغ و موش. و کبوتر.
 و آهورد که ذفات خواطر کا و مثبت و مستطورد. رای استغفار ایلری که نیجه
 اولمشد اول **حکایت** برهن آیدی روایت آیدر که نهایت کسیر در بر
 مرغز ادب نظیر. و شمه سار دیندیر و آیدی که الوان ازهار کونا کونی صفحه

خویش

لوی

صیغه سینه زار کرد و فی الحکله کوی ستریدی و عکس نوادر یا حی بر ذاع طاووس یا غنیه و بر
 چشمه لوی عین جوان کی هر چاینده روان ایدی. لاله لرشم سوزان کی هر طرف فروزان
 ایدی **منشی** روان هر چشمه بی چون آب جوان چراغ لاله هر جایت فروزان نسیم صبح
 کل چنین ایدوب جاک صبا ز کس کوزین قلمشیدی غنائک اغا بطر قصه کیم سیکل
 سبک خیز شکوفه و سینه اولمش دم رین اول مرغزارده جانواران سگاری
 بسیار اولدوغی اجلد ز صیاد لر اکثر اول طرفه کلور کیدد لودی و صید و حوش
 و قید و طوبی را چون دام لرین انده لقیبه ایدر لودی اول باغ حوالی سنده بر ذاع فراغ
 بالیده بر درخت طوبی مثال او ز رینه آشیانه طومشیدی و اول مالک صفایات
 اولد اقد ز نکتة حب الوطن مطالعها مستدی بر کوز اول درخت او زره حقیقوب
 اطراف جوان بنظر قیلوریدی ناکاه کوریدی بر صیاد انده بر دانه دام کوه بلند
 تیره پشتند دانه مستند بر سبیل تجیل ایدوب اولد درخته متوجه اولوب کلور
 ذاع بوندن ز لکی خوف ایدی و دور و دراز اندیشه لره و دوشوب کند وید ایدی
قصه یارب از شخصی راجه افما دست کدین اضطرار اید هیچ معلوم نیست که سبب
 این چنین باشد آب اید بن ذاع اول قرار اند و کی شاهد بر سورخ ولوب کیدی
 و حاصلیاد ریده بر صدایله نکران ولوب طوردی صیاد زخی اول درخت دینه
 کلوت دامن توروب اوسته دانه اکوب کند و کین ولوب بر ساعت کچدین بر قیاح
 نمر حمله لر کلوت اول حوالی دامه نزول اندیلر اندر وک سردار و سرفرازی مطوفه
 نام بر کیو تر یاز پرواز ایدی که ذهن پاک و طبع دراک و عقل شامل و فهم کامل
 و کیاست تمام و فراست ماکلام ایلدینی نوز عندن ممتاز ایدی و کبوتر لر کا متابعه
 مباحات ایدر لودی و کاملد زمت و مطاوعت ایلد اسقاج و سرور کوی ستر لودی
 و لیل و نهار اولک خدمتده کسرمایه صلاح و بیولیه فوز و فلاح ایدی همان خطه
 اولدانه لر ز پر دامه اول کبوتر لرک دیده طمعنده جلوه ایدی چون اشغال لری
 قیل قیادری عنان اختیار لری قبضه اقتدار لوندر کندی مطوقه شفق و
 مرحمت یوزندن که مہتر لوزن کھر لره لازمدر زبان نصیحت ایلد حجاب تانی و فکر
 حقایق بحر پاک ایدوب ایدی ای یاران یکدل خرم کامل و دای شامل مقتضایه
 بود که هر صومام ایلد هر کور و فکر دانه به او شمه سر تا طمع خام ایلد دام بلا به
 دوشیه بر **شعر** ز راه حسن تجیل سوی دانه مرو بهوش باش کردامیست بر یهر دآ

جواب و بر دیو که ای مترجم کار مرا ضطراره ییسوب قلمم تمام اضطراره آتس جلوه
 توده سینه منجا لالهها بدو در حوصله زانه دن خالی در و معیده من در غده
 اشتها یله مالی یکن ستوده نصحت استماعه بحال بجه میسر در و ملاحظه عاقبت
 پروبال بجه مقصود در و اکابر سلف رحمت الله بپور مشهور **شعر** کوسه کر بلا در
 زانکه از عمر حیش کیوژ مطوقه محقوبلدی که اول کمره آن بادیه حرمی گمنامند و
 یضمتله طریق صلاحه کتور مک منقصر و دین منبع ملاستله جاه غفلت و غفلت
 خلاص لیک مقصد در **شعر** هر که در بندگی حرم افتاد مسل از بند غم سوزان
 القصه و یکی کو ترل ترک حرم ایدوب بی اختیار دامنه غری حرم اندلر هاند کم
 شره تمام ایله دانه او شدر کرد اب دلم شبک باره دو شدر مطوقه فیه
 اندی که بن سیز دیدم می که بغیل و شتابک آخری خراب در و تامل و تانی بر امده
 ارنگاب خلاف رای میواید **شعر** طریق عشق ترا سوب و آفتسای دل بیفتد
 آنکه درین راه باشتاب رود بیخون شره مذمومیه کو کلوز یول وید و کور
 هر چند که کند و له ملامت اند کلر نه نامت اند لر فایده مند اولدی لر و دام کی
 جملوی تا سر چشم اولوب چند آنکه راه خلاص کو ز ندیلر چاره بولمیلر بو
 آنکه همان صیادنی اما نکاذن تر جیقر کی میسند جیقوب فتح فراوان ایله
 دام طرفه روان اولدی تا صید لوقید ضبط حکوب غنیمت بکرا ان ایله فرحان و
 شان مان منوی جانبه روان اوله کو ترل چون صیاد جلای بوشتابه کو دیل
 طباطب و اضطراره آغاز اندیلر و هر بری بر سیل استقلال کند و خلاصیون پروبال
 اور دل مطوقه ایدی غریز لر هر بریکو ز علجه کند و خلاص کوزه سعی ایدر
 و بری بریکر حالند انهمال و غفلت ایدر بو صدق علامتی دکلدرع وین
 چنین خانه شرط یا راست مذهب فتو تکه و آیین مرو تده صدیق صادق اکا
 در بر که محض خلاصیون کند و خلاصند انهم بلیه و هدم قدیمک مهمی کند و
 مهمند منقدم کوره نه که اول کی یقو بر کشتی روی دریا کشت ایدوب
 کیدر لودی و بر بلیه صدیق و داد و یکاک اتحاد بلیه دعوا ایدر لودی ناکاه
 قریب بر برده کشتی لوی شکست اولوب اکیسی دخی جاب کی روی آبه دو شدر
 کما در دیک برشنا و رصف سباحی در در سر امشیدی نیلو فرکی آنلری میان

بود
 لسان حال خدی که زیندیلر از انک
 فرغت نهان دل کی فاید یق درین بابت
 سبب بختی که ای کام جانبه ایو کی
 ع ایس برین بدیم او سبب دل آب
 و بخون تحقیق طریق و ضیق
 عید کور کو کور و جرت
 و بخت مستولی افلو

هت
 اینجی خانه شرط یا راست

دیب

ناله
 غلصنک

آید کویچک فی الحال زور قشال کند و سوزی دریا به آندی و اول غرق بلی
استحاله صفت بلیکن آجوب هر قتی سنه که خلاص و منن طو غرق بلی فراید
ایندی **بیت** بوکراب بلده قویی زار خلاص ایت یار و یی خضر دیدار
اگر سیزده بو هفت یو غلیسه که نجات بوله من یار ائی کند و حیال کر دن بر جاید و
احباب قدیمی کند و نفس کوزن نقد بر اید هر من یاری واجد که تو کون معاوت
و موافقه قوت اید هر که شاید بو حرکت بر کیتله رای برندن قال دور ب خلاص
اوله من کبوتر نر زمان مطوقه به سمع و طاعة دیوب علی کجمله بقدر که استطاعه
قوت اید و ب جمله قلدیلر اول جمل ایله رای کو تور ب پروانه کلوت بر جانیه من
اولدیلر صید ب جالی کویچک فراید و بی لری ب سگرتدی و طاقیت در مانده
اولوب بر کوشه ده نماشا ایدوب کند و کند و به اندیشه ایدوب سیدی عهد
و آمد مدیدد که بو صورت بحیبه کم عدد من عرصه وجوده کله بند خیی بو
استان لذن این حکم اول بود که الملوک عقبه دو سوب حال لری نه منی
اولوب بیلیم و بو تجربه بی سومیای کار و رنج و روزگار ایدوب وقت
احیال به بنای امور به دستور العمل فیکم **شعر** روز تجربه روزگار بجز
بیکر که بهر دفع حارث ترا بکار آید بسا نلرک پینه دو سوب وقت احتیاج
پروانه کلدی مطوقه اصحاب ایله رای کو تور ب اوج هوایه بال استیقال ایله
اوجوب متصل کید زدی صیاد حریص شوخ چشم رخی طمع خام ایله والود ایله
عقب لریه دو سوب ویده نفقدا ایله حال لری بر صد اید زدی مطوقه کور دیک
صیلا هنوز الملرک صیدی صد دند و وقت طامعه سی اقتضا ایدر که
هیچ بر لحظه طور میه او تور میه تا ان لری هر قنده کید رلر به بولوب که کور
بایدان متوجه اولوب ایدی بو سیره روی جفا خوی طمع خام جهد تمام ایله
بزی صید بچون کم قصدی میان جانده سوله بند اتمشد که رای به شفقت و
مرحمه دن هزار مرحله طشره کتمشد تا الملرک شخص خبیثند ز بقید چشم
حریصند ناید اید اولیه و ز بزدن تا اسیدا و لمر صوای بودر که ابادا
حرفیه اوجه و ز و یحالی قویوب باطلو حایینه لوجه و ز ناظری بزدن
منقطع اولوب قطع امید اید و خایب و خاسر و منفعل و منکسر و نه منزلت

نلق

بال و بر آید

بگو تو مطلقه نكاشا نسته موافق حركه آغا زانديلمن وكشت دشت وهو ايجاز
 واز كوتب باغات و عمارات طرفه پرواز اندازد صيد بخار چون انلوي كودمرا وند
 بگو تر آواز كي بر زمان حيران و سو كودان ولوب عا قبت خيف و دريغ و حزن بلوغ
 و حسرت و اندوه و خيبت انوم ايله دونوب خانه سته كلدي زاغ همچنان كوتولك
 عقيقه درواز اولدي تا انك كيفيت خلاص معلوم ايد نوب بحكم السعيد من اعوط
 بغير آخ اول نوع واقعه نكده فغنه و انجلىن غاييله نك دفعه زجره قيله
 عاقل آست كه در جرت نفع و ضرر زجر بفازد بكن بهره خود بردار هر چه دانست
 كوان نفع رسد بستاند انچه از وي ضرر ي فهم كند بگذارد بگو بر كين صياد دن
 امين و لحي ريقه دامدن ريقه لرن استملا صده مطوقه يعبر لحيوت ايدوب اول
 خردمند راست تدبير بسيار فكريه اول امر ك خور في خوض و نقد را ايدوب بوري
 ني معانست ياد وفادار و بي مظا هرت صديق خوكذا بگو كر اب دستور دنت
 قصد كار خيال محال و كار نا هنجار دنع و همي اين كايست توان بود بومقام
 قريب بوزيك نام بروسن تير هوش وادرك بتملكه صدق و صفا دعوي سزايدن
 خواصدن مراد حسن اوقايله اخصاص بولمستدر و چاره ساز و هم بردارنده
 ساير خلا ز دوست نواز دن قراط امتياز ايله ممتاز اولمستدر شعر رفيق مخلص و ناز
 وفادار اولمستدر كاكاز لازمدر كه انك جانيه شتاب ايله ورتاب
 باينه يوز سوره و ن شايد انوك مدركار بعينه بويند بدارن زرهاق ويره و بگو كر
 مخاطره دن احسن وجه اوزده خلاصه يوز كوستم مطوقه سوراخ قشنة كلوب
 دست خرا عيقله حلقه ارا رتي خرباك ايلدي موش تير هوش آواز نند مطوقه ي
 كوترايد بلك خرو س ايدوب في اختيار طشره كلدي چون بار قد مي نسته بيدار
 كوزدي حوى خوانه ديده كرايندن روان ايلدي و دوداه درما كوزي
 جگريانندن آسمانه اير كورد و بايندي مشوي چه حالست اين كه بي بنيم چه حالست
 درين حالت نيكباي محال است مناي ياران چه سان فارغ نشينم خواب خوش را
 در بيداريم اى بار وفادار و اير رفيق غم كسار بجه خيله ايله بود رده ميسار و نه
 وسيله ايله بوينده كوفتار اولدو كونه مطوقه جواب و يردى كه چون انواع
 خيرو س و اصناف نفع و ضرر يا احكام قضا و قد و فرمان واجب لازم عاقل خالق
 القوي و القدر منوط و موطود و سلكي و غم و تحت و المذنه امره كه كايست

وفادار

پس اول ورايه كرموشا خانه
 انك خويشده اى نزل انداز

تجربا

قدر بدزدیوان خانه از لاله جفا القلم واقع اولش اوله . لابد در که عرصه عدل مدد
 منصوب وجود کله لایع براندن احتیاز نه فایده ویرود . وقایع بی منتهی اولور .
شعر چون قضا لایحه چکدی قلم . بند یاز لایحه می علم . گاه اولور که حواد
 تقدیر . سرع از ادایکن او روز بخیر . بی ویا رالی قضای ربانی . و تقدیر یزدانی
 بو و طرطی بر اغوب دای کوسر مهری دانه . کوز مرده جلوه کوقلای . با وجود که انلری
 نامل و تانی و بصیر و تحله ارشاد ایدوب تعجل شتابدن . زجر و نهضتک واضطر اید
 حجر الیدم مفید اولدی . دست تقدیر بدیه عقل و بصیرت . میل غفلت ایله خبر . و شرب
 دای و دویت . کد جلاله تیره قیلوب . آخر کار جملری بند و محنت و دام بلیته گرفتار
 ایله دی . مویش ایدی ای عجب من مقوم که کسته بوجن و فرستله و حدس و کیا مسئله نازل
 قضایه متقاوت . و تیر تقدیری سپرد بر یله با شد صوامیه سن . مطوقه ایدی
 ای ذریک و سوزدن فایع اول . بن کمل انلر که زود و قوت و عقل و بصیرتده . و جلا و
 دولت و هنر و فضیلتده . و بسیار ثروت و مکت و غنائده . و الحاصل جمیع اسباب
 دولت و اموردینا ده هزار بار بیدن و سندن زریک اوله پیشانی احکام از لسته .
 دستد اوده فرلر . و ساعد تقدیری پیچده تدبیر یله نوره فرلر لار از انفضا نه
 و لامعقب حکمه . چون قاضی با قی . لا قضا . قباله ارادی قلم شیت ایله امضا
 ایلیه . قمره از ماهی بحری سایه ایرکونه . و حکم قضای قضای و قدر دی دوزار عقل
 ایله سدا یلک مستغذ **مشق** از لاله نه که نریدی دست تقدیر . او نمرنا اید
 بر نقطه یقینر . اوله جی نسته کلوز داد و بی داد . کرک کو کلوی عکین طوت کرک
 دیر لسه برادایه جمله عالم . ایچدن ایده مز بر جی کر . نه سوز سینه ایله صا و لور اول
 نه آید دینه ایله محو اولور اول . نه یاز و سق قیلور کوز لویاشی تر . نه با که آید کر .
 اوراقی ابق . سوز یله بکه جریان فرمان فضلک دانای کامل . نلکان جاهل ایله کسار
 و میدان فقر برده کدا ایچیر الشان سلطان جهان ایله همعنانده **شعر** بر و روزر
 نشاید در احکام . قضا کرد نه غنی زید کسی را . در قضا چون و چرا کردن . زیر لک
 ایدی ای مطوقه ملول اوله کو کلوی که خلعت خلفی که خیا ط قدرت مراض اید
 ملا زمان عتبه عبودیت دن بر نیک قائمته راست . بچه کرکسه کربانی ز نرشته
 دولتک آراسته . و کرکسه که امانی طراز محنتله بریاسته اوله نه شبهه محض عنایت
 و عین کرامت اولسه کرک . غایت مافی الباب کسته آنک حقیقتنه واقف اولیه

شاد

جملی
 جملی
 جملی

مح

موش ایدی کیم دُر زاع ایدی بزکتیم که نوعدن بجهم خردی اچون خاک با بویه
 یون سور ملک استیم بوز بک بر موش تن موش ایدی که روزگار کوم و سردت
 وایامک نیک و بدن کورشدی واول موضعده کرترکاه اچون سورا له لرا آملی قیلو
 هر بریسندن آخر زاه اشدی وهر واقع نیک ملاجندن قبل از وقوع اهتمام ایدو
 هر کارک یتماری مقتضای مقامه کوره اقامه یشدن موشی چون زاع ایدو کن بلدی
 زایک بیخورد اولوب ایدی ای زاع بری بریزدن بنی مشتری ایاع ایکن مقاربت
 نه باعث اولدی و میانه زده مبیانندن عینر مناسبت بوغیکن مصاحبت احباب ایدر
 نه سبب حادث اولدی زاع صورت حالی بدایتدن نهایتد کنگر کایات ایدی و کورتور
 حقتد انک حسن عهد و کمال و فلا ارفعه اطلعن یا نایروپ ایدی چون زویم
 که اول چاره لوسنک عنایت و معا فتنک وسیله سبيله رام محنتد خلاص اولدر و صد
 و مرافقتک بر سبيله اول و ربطه عناد نه رها بولدر لوسنک کمال و فلا ارفو که تو
 نهایت حق کدار لوفو کازم اولوب وفور همت و خلوص حویت و صفای نیت و صدق
 عقیقه یله باب سعادت مابکه عازم اولدی تا فرط محاصرت ایله شرط محالطی برینه
 کورم و سبيله همتین و هدم اولوب هر دم دعوی و داد و اتحاد دزدیم اولوب و خار
 مبیانیت و محالفتی رهگذر مصاحبت و موافقتد کورتم شعر داریم بسوی تو بی
 دل نکرانی حاله خود با تو کیفیم باقی بودانی موش ایدی بی نفعه سنک جنسک
 میاننده مصاحبت بزم ستر قمر زده مهی و محظور دزد سن بود و روتن و بریله معرف
 بن فکر و بدیر بیه موصوف ایکن نابین زده احتمال موافقت دایره عقلمد بغایت دور
 و میخورد شعر ایندم بوقصد سکار دیکری کی کان صید کمدیدی بسکار تو
 نیاید زاع ایدی ای موش یوسوزی فراموش ایله که اصحاب همت ارباب حاجه باب
 مرغی سدا بملز و اهل مروت در کاهنه پناه ایدی حسنیت ایله رد الیز بن
 حوادث زماندن بویار کاهنه پناه ایدویت و قایع دوراندن بوملجا ارباب حاجه
 الحیا الیدم بیت جز آستان توام دیجان نهایی نیست سر برانجانی در حواله کاهی
 نیست حال اچون خلقه کی بوسعادت بابنه کازم اولدم و دولت کی بوجرم کرمک
 حرمینه ملازم اولدم نه اهما لدر که تیغ جفا و همدن سیر کی بونیتدن بوز دندم
 و محالدر که تیر جود و ستم زخمندن کمان کی بر جاننه دخی مایل اولوب کز کی بو
 هواد نکیرود و نه بیت کر بشیش سیاست مینواری حاکمی و زبشیر نف غلامی

بازار دوسری خبر از جانبی بنیم که اهل قریه
 میان مار درین بودا بوری و اوصوف دور و کده بنیست
 خیر اکانده اقلیه پراکنده دگر که استحقاق الحاکم
 آتمک همان بریندگی بود و تمک و در یاده آتسکرمک
 و تا عینکله عتقا سکار اتمک در بوفاع اصحاب جنیت
 مال حالی پیدا لکه احباب داعد اسانده رسوا اولوب
 ارباب عقل و اهل فضل نشند کدی که چنان سکار اتمک در

می ندی بی بدام موش اندی ای زاع کره ایله باب جیلده نیم جانیله آخه ودام نرقه بی
 صیدایون دانه فربصاچکه سنک بی نوعک طبعین بولورکن سنک مصاحبت کا عظیم
 سیندر و چون بایند جنسیت یوقدر یاغریا این سنک صحتکدن اجتناب کا فرض عیند
 بونک برله کره مقتضای قول حکیم روح راضیت نالجس غذا استالیم سنک مصاحبت کسان
 سوهان عمر عزیز واره جان نفیسدر غایله مکرکدن بران امن وطمینان کمال مکان
 دکلدز هرکسه کره برخصله صحت ایله که اندنا من اولیه اول واقعه یه مبتلا اوله که ال
 کجک دریا اولمشدر زاع اندی کیفتیله اولمشدر اول
 روایت ایدرلوکه برکک دری برکوه دامنده خرامه کلشدی و آواز قهقهه و صدای غفقه
 سامعه دهر و کبید سپهر طین و لوله ویرمشدی قضای آله بریار شکاری اچرکن و اوج
 هواده اولجولیدن کچرکنی باصره کجک خرامه راست کلوب آواز قهقهه سی سامعه
 واصل اولورخیال باز طرح مصاحبتی مرسیم اولوب الحاصل جان و دلن آنکه مناسبت
 مایل اولور چون سیلاب بخت باشند ناشر خاطره بولاندیشه دوشر که بوعالمده هر شخصه
 همدن مناسب و برحرم مصاحب بالضروری ولجید تا ایام دولته یاری و همکار بکشد
 غمکاری اولوب حالت صحت و قلبی مصاحبتند ز صفا و وقت مضنه روحی مواسستالیم
 بولم معنی غز بورده مثل مشهور در که السنه ناسدن مذکور در که هر که نی یار بود پیوسته
 بیار بود بونکه آراده بوبیت هیف در که زاده حزیندر جخانه هرکیم که یار
 یوقدر دخت عشرتینک یاری یوقدر بویک بریار خندان و ی خوش رفتار و سبک
 روح و شیرین گفتار در قلندکلور عثم اولورسه بوجنسک اینسک صحتیله نازه و خرم
 اولور و سینده نقدالمر اولورسه بونوعک همدنک الفیتله منشج و ی غم اولور
 یاری یایدچگونه یاری یاید یاری که کره زکار من بکشاید هر که جمال خویشین بنماید زاینیم
 دل عیار غم بزاید پس آهسته جانب کیمه روان اولدی کجک نا توان نازی کوریک عدد
 کنان بر سنک شکافه پنهان اولدی باز اول سورخ و بنده نزول اندی و زبان نیاز ایله
 کیفیت حالی تقریر آخار ایدوب ایدی کیمه سوا بقا زمانده الی هذا الان سنک فضا
 غافل الیم و سنک و غور کلا تک کما مسورا ولد و غی اجلدن شدیدک واقع اولان
 تفصیل دن معذور اولم الحاله هذ آواز قهقهه کل واسطه سیه کرکه نشاط نازه
 و روح انبساطیله اندازه حاصل اولوب حرم من بکله صمیم جان و دلن مایل اولورسم
 سندن التماس ایدرن کمن بعد بندن ترس و غم اسریموب بنملا استیسا ساید سن و هشت

بلکدن

وحشی و بی کمال اخلاص استانه مره اختصاص اید سن که برکت مصاحبت یگانه است
 یگانه که بدل اول و بشو و دادش مراد و برود **بیت** نخلست بخت که از ویوه
 مقصود هر چند کسی پیش بر پیش بر آید کیک زبان تضرع و اعتداری در کار اید و بایستی
 ای قهرمان کامکار لطف اید و بوعین کوکبی عفو بشا ریتله شاد اید و بن مسکینه دیده
 مرسته نظر اید و بر جسم الرامین جانین یک اید بر یک کیک آخر دخی شکام اندم فرمودات
 باشک صدقه سی قوشه جانینی آزاد اید **بیت** مزو دیدار تو بهیهات چه فکرست خطا من و
 وصل توست فی الله جمعی نیست محال هرگاه که آتش و آب بر بریده امتیاح و کد بجله سنک
 مصاحبت اول زمان میسر اولور و هر کیم که سایه و آفتاب بنده اقراران و امتیاح اوله سنکله
 بنم یا بنم نه مراقت اول وقت وجود یولور **ع** زین فکر در گذر که بجای نرسد با ایدی
 ای عزیز سنده انصاف اید که بومهر با نلقده نه غرضم و لا که سنکله لطف و دلداری مستلزم
 نه چکار لاله کلال و انقلا و ار که سنک امثالک صید ندن عاجز اولور نه منتا مرده کسور و
 انکسار و ار که کند و طعم ملک سکار ندن فرمانده قالمو همان بود که بوند غیر مد کلد سنکله
 و مصاحبت سودا سی و مرانست و محالست تناسی سکا مهر و محبت باعث اولدی بر تمام عجبک
 و حرکات دلفزیک غماش سینه بولدی غلده میل به محابا حادث اولدی کوچ که بکا سنکله
 مصاحبت ندن فراید بسیار حاصلد سکا بخله مناسبتند منافع بشمار دستا و اول بوکه
 چون بنم بنای جنت سی کوره لوزیر یا حایتمده پرورش و برودم دامنک دزدست نقدی
 کوتاه اید و بپیرامون که قدم ستمی را از امتیه لور و سکا دیده جرمه نظر اید و بچشم رعایتی
 سندن پوشیده طوئیه لور و سزنی بال و حرم فراغت خاطر اید هر دم اطراف کوهی طواف و اکثاف
 دشتی گشت اید سن تا نیاسنی اشیا نه ایلنوب شاهانه میو کوستم تاجایکا منبع و آرمگاه
 رفیعده ساکن اولوب بنی نوعکند حیثا نه سرافراز و افرانکند نه رفعت در جاتله ممتاز اوله
 ثالثا سنک قبلکند نشانکه لایق بر محبوب صورت مرغوب سیوت موافقت بولوب سکا ترویج
 ایدم تادست معاشرتک در لغوش و محنت غربتی قراوش اید و ب دورکاری حضور و رفقایه
 بکورد سن **بیت** نه از زمانه جفا و نه از سپهر مال امید حاصل و جام مراد مالا مال کیک
 ایدی سن امیر مرغان سن عنان اختیار طووسنک قبضه امتداد کده دین سنک رعایا و خراج
 کدار لکند زین بن مقوله کسک افعالی و اقوالی به و ذلت و خطا و غفلت نه خالی اولوق
 احتمالی مالده و اول وقت کین سنک حسن النفا تک استظهار اید و ب سنک لطف و عنایت
 امید و دار اولور میکن که بند زین صداد و اوله که خاطر عاظره مخالف و مزاج مبارکه ناملایم

لاجرم سینه غضب خداوندی ساعد عهد سابقی بوزنه کرب و تیغ خشمگین کردی و باقی مواضعی
 اوردی که همان اولی بود که **بیت** قلوب مسند قناعت بودی این کرب دنیا کی عزالت پادشاه
 گوشه خلوت و نشسته عزالت اختیار داید و قبل از عزت یارگاه حکامند که مستغرق خطرات کلیدی
 قرار اید **بیت** مناسای رخ خورسند حد خورنی بینم همان بهر که چو سایه بود یوار
 بنشینم باز اید ای برادر بلخی سین که دیده دوست مشاهده عیدن نابینا در ش
 زشت که دوستد زصادرا و له بغایت رعنا و حسنا در **بیت** زهر ترادوست چه داند نگر
 عیب ترادوست چه بیند هنر کجک هر باری که زبان اعتمادی برکاد و زکر بهانه بی
 نکرا ایدی باز مقابله ده شایع جابلر و دلپذیر نصیحت و شغردم و خطابی قیاسلر
 و عهد و پیمان و وعد و ایمانله موکد و تفرع و التماسلر اول مرغ رسید و ام صحبتی رانم
 ایدوب محصل کلام کیکک عشق قبلند مرغ و حی از علاج و خواه ناخواه حمیردن قبل
 چکری سواد خندا اول ساده دلی اخراج ایدی چون طش و کلدی یکی یار بر برین کار اید
 نکواری معاهدی سوکد بسیار و ناکدات بشمارلر حکم و استوار اید لیل بسا زان
 عز و ناله اکرام و اعزازلر اول مقامدن کونورب آشیانه سنه کونورب اول مسکن خاص
 و نشین زهت اساسده کمال خلاص و تخصص ایلر بر یله الفت و استیناس ایدر چون
 حال بر قیام کون و موالی او زده کجک ددی باندن و اعتباری کویچک تکالیف و
 تکلیفدن بری کستخانه اوضاعه جری و لوپ نابرجای بنگر و نا هوا بر ترم و بی تقریب
 خنده لر و بی سبب متفه لر ایدر اولدی باز عالی همت اگر چه کجک و اوضاعه عندنی اغرض
 ادیب آب غولم دیوان جرایمندن خط سهو و خطاستی محو ایدردی اما شیر کینه نیام سینه
 سندن جایگیر اولمش و نهال غضب زمین قبلند و سوخ و اسیمکام بولمسندی اتفاق بر او
 مزاج بازه متعقلی عارض اولوب بر مرسته واردی که طهارت بخورم پروان آمدن قالدی
 ناچار اول صبح شامه دکه و اول کون آخسته و کت آشیانه سندن قوار اختیار قلدی
 چون کیم اولدی حوصله سی غدا دل خالی و آتش جو علم کاندرونی مالی اولوب نفسی
 که نهاد بازدمر کوز ایدی حرکت آغاز ایدی کجک چون سینه سندن کینه دیرینه کرم زمان
 جمع اولسندی باز یختم آلود ایدوب هر چند که ناصح خرد صورت عهد و پیمانی
 مضه نظرند جلوه کور قلدی گوشه چشم قبولیه نگاه امدی و کجک فانی و کجک
 و ایله حوصله سن بر آتمه بهانه طلب ایدی کجک بشره بازده آثار غضب مشاهده قلوب
 عین لایقین کند و هلاکته کمر کیتی در میان اید و کونر بولوب دل پر درد و غم پروردند

برآه سراید و بیایدی **بیت** چو عاشق میسندم گفتیم که بر دم کوه مقصود چه دانستم که این
 دریاچه موج بیکران دارد ای دریغ که بدایت حال دل نهایت کار نظر اندم و ناچسبند
 بونداید و ب کوه پند کا بری که بر مشلود **ع** که از مصاحب ناچسبند احقر از کیند کوش
 هوته بوندایدم که بستم کشتی غم بر گردابه دوشدی که ملاح تدبیر انوک خلوصند تا
 امید در ورشته عالم بر وجهه منفعدا و لشدر که سرانگشت تا ملکه کا انحلال از بعد
بیت نه از رفیق وفا و نه از حیات امید نه از سپهر بشارت نه از زمانه نوزید به نوع
 کلمات جان کداز ایله نیاز اید و با غلری و نالان و کریان آتش شربت یا ناله که کی حکرین
 طاغردی باز همچنان غلج از آری آتش خشمه تاب و منقار خو غناره زهراب خلمه
 آب و یوب سفک خون یکجهانه اراردی یکجک چون بازک بجان مشاهده اندی
 قوط احتیاجی برینه کور و ب شرط ادر می و تدی باز کوردی که انوک قتلنه باعث بسته
 حادث اولدی و هجند که تصدیق اید یه لکن ایجا یاد بهانه بولدیدی بطافت اولوب
 بککه دی سبب غضب اندی و قتلنه بوضون و فسانه می بهاناید و بیایدی و امید که
 تاب آیدن القاب واضطرار اید اولوب سن هوای سایه ده آرام خوابیده اولوب سن یکجک
 اید یای ایجهانگیر حال باطله شب کلین و طلیعه روز عالم افزوگمتد و اقصای
 خا و داند نامنها یقیر و نه جمله جهانی حجاب ظلمت احاطه نمشد و اول حضرت بجه تاب
 آفتاب دن زخمده دریا بوجیت در استقامت بجه هوای سایه ده استراحتده باز اید
 ای نه ارب مخالف سوز سولین می و بی تکیساید و ب کلامی ردایلین الی خاویزیک
 سکا کو ستر ایم دیدی که بر اولدی و منقار خو غناری ایله سینه سن چاک اید و بیدری
 اولدی بوشلی اول اجلدن کوردم که تابیده سن که هر کسه که خلاف حبسیده مناسبت اید
 مضرتد نامین اولدی و غی شخصه مصاحبت ایله اول یکد ری کی روز غمی شام و شب
 اجل تمام اولوب دانه صحنه میل اند و کی ببید ذکر قاتر دام اولم بنده خیمان بوموال اوزده
 سکا بانوع مخالف و سکا طعم اولد و غم اجلدن سندن باطریق خایم سن سکه میانه انده ابوا
 مجالست نه چکه کسک و اسباب هوانست نه طریقیه آمله اوله راغ اید یای زیور
 سندن انصافله سوبله و کند و غمکه رجوع ایله تانی ایله نظریه که سکا ایدان یکانه
 فایده حاصل اولد و سنی اکل اندن نه منفعت زایده و اصل اولد و با وجود که سنک
 بقای ذات و حصول اوله نکد بکچرخه فایده میسر و هزار منافع و مقاصد مقرر دد
 هیچ دوا مید که بن سندن بجه منفعت و مرکن سن بندن مضرت احتمالی و بیه سن یاجازین

مید که بن سنگ طلبک راه دور و دراز قطع ایدم سن بندنایا و اعراض یورو سن خضر
 ملتسم احبابه معروان اولیوب ناصیه ایدمه دست رد اوره سن بویرت خوب ویریت
 مجوله سکالای نقد که نیم حق غریبی ضایع قلوب و غریبی آستانه مراد بخشیدن نا امید
 و بی ضیبه قله سن **بیت** بیمار غریبان سبب زکی جمیلست چو نست که این قاعده در
 شهر شما نیست یا بولخلق حمیده و اوصاف پسندیده متفصالی بومید که جیب دغای
 فراخ لجا بکله مجز و مشام رجای رایحه روح برونگه مدافعت مقرر قله سن **ع** از تو
 غریب کی بود رسم غریب پرویدی موثر ایدای زانغ برایکی خضک بر بره معاذاتی یا عاصید
 یا ذاتی عداوت که عاصی اوله اکاز وال احتیالی وارد بر جلیله اوله انوک ارتقا عه
 بحال میسر **د** اما سؤیله که عداوت اصلی و خصوصیت جلی اوله علی الخصوص که عداوت
 خصوصیت حادثه دخی مضیم اولوب سوابق مختصمه لواحی منازعت اقرار اولوب هیچ جمل
 انوک ارتقایی دایره امکانه داخل اولمز و زوالی علی کل حال محال اولوب خصمینک
 ایکسی دخی معدوم اولیمنجا انوک عدی وجود یولمز و زوالی علی کل حال **د** ع تاسر زود
 خیال سراز سر زود عداوت ذاتیه دخی کی نو عدد بریسی بود که اشخصیت و ضرر عداوت
 خصمیندن بر سینه مخر اولیه بلکه کاه بواندن منظر اوله کاه اول بوندن متاثر بیل
 کسی که میا نلندن به محابا ملاقات جلیله محال نلنند اما سؤیله دکلدر که ضرر همواره
 بر جانبیه مقرر اولوب هزیمت هر کون بر طرفه مقصود اولم بلکه بعضی اوقات شریان
 ظفر و بعضی زماندن بیل زمان فیروز اولور بونوع عداوت اول مرتبه موکد دکلدر که
 انوک دخی هر چه پد را اولم اول سبید که نسیم بضرر هر قتی جهت که تسیم اید هراسیه
 اول طرفه تسلی قلوب و تسلی صدور حاصل اولم ایکسی بود که همیشه بضرر بر جانبیه
 واقع و منفعت طرف آخره راجع اوله مسئله کوبه و کوسفندله کرک کی بر طرف مظهر
 و مقصود **د** و زحمت هزیمت طرف آخره مقصود **د** بونوع عداوت مرتفع اولم و مستغدر
 بو بر عقده در که بقیعتر از زمان و لا یقیر نه کر رش زمانه خلل اولور و نه اختلاف
 زمانه ذوال پد را اولور **د** بر خصمه که قصد جانده فرمایان روان اولم با وجود که جان
 آخر دن نه ناصیه بر سابقه واقع اولوب نه مستقبله بلکه محتمل اولوب مصاحبت
 و مصادقت نه طریق ممکن اولوب مایندن بعد المشرقین و ایکن ملاقات و موافقت
 نه کیفیت و وقوع بولور **رباعی** آن لحظه که روز و شب بهم پیوندند یا ریشه مهر و سیاه مهر
 بندند من با تو نسیم و در حالت نیزه ارباب خرد تمام بر من خندند زانغ ایدای

زینک محمد الله که بنمستکله عداوت اعلی و میانه نه منافرت و مخالفت بجعلی و کلد رانما انسا
 جنسک سسکه بالرض عداوت اریسه بنم آینه قلم خلافت ناک و اکینه خاطر اشته
 مهر و نجسته ناینا کدر هر آینه جونی قاعد من القلب رو زنه محقق و مقرر در
 امید و ارم که اول حضرتک دل بی علی بنم صدق عقیدت و خلوص طویمه شهادت **فیکه**
 نمیندازد که برز دلست که نیست مونس ایدی ای تراغ سرحد مبالغه دن طشر کید رسن بکا
 مصداق و مضامین تکلیف اید رسن فرضا که بر کند و بنفیس جبر ایدم سندی بر مودعا
 اوزده صبر ایدم سن یکن که آدی بهانه ایدل سفینه عهدی سنک غده که کیر ایدوب همان عادت
 اعلی و عداوت ذاتیه معاد قله سن ماء را که کبی که مدت مدید بریده طوریه کوچکه
 بعضی عوارضی متغیر اولور اما مقتضای ذاتی اولن صفاتی باقی قالور مثلاً آنسو اوزده
 صور و کسملر سونیدر و سسکه نار کبی که سورت ضرری و شرقت شرری فتور بولسه خار و
 خاشاکه بقیس سده کویوند و در دشمنک مصداق فتنه اعتفک و مارا فینک نما بختنا اعتماد
 جایز و کلد و اعدانک مخاصمتی و بلیک نیز جنگ الک مخاصمتی آزمایش هر بار که اظهار
 صداقت مبالغه قلیده کایا و فیکه من کرک **بیت** اسید و سیتی از نو و دشمنان کهن خان
 بود که طلب کر دن کل از کلین هر کسه که عهد دشمنه اعتماد ویمان ایمانه اعتماد دایلیه
 و انشون و افسانه سن کوشن ضایله اصفا و سم قبوله استماع قله اول واقع دستورده
 کرتار او که اول شتر سوار اولمشدر زاغ استغنا از ایدی که بجه اولمشدر اول
حکایت مونس ایدی بر شتر سوار اثنای سفرده بر موضعه بلیستدی که کار و ایندر
 انده نوز اولمشدر ایدی ونه که در مشلوع قوتوب کجده و کی منزله قوزی کار بان آنسو
 کاروان انده آنسو یا قوتوب کجده و کی منزله قوزی کار بان آنسو قوتوب کجده و کی منزله
 آغاز قلیدی و مروجه باد سحر اول آنسو نیز ایدیوب اندن مستطاب اولن شرار و اطراف سیلاب
 اولن خار و خاشاکه بقیس اولن واحدیه اولن درختستان بالکلیه طوتوب اولن
 صحرانک هر کوشنه سند بکاله بدیوار اولدی میان بیابانده مکرم بر اعظم و افیجیم
 ایدی آنسو اطراف دایره بی هاله و شعله خوار کی احاطه اید بک عاجز و فرومانده قالور
 هیچ بجای نه بول بولیدی و هر طرفه که نگاه اندی راه رها کورمیدی از قالدی که تاب
 آنسو ماهی کبی تابه قاور و لم و صر صرنا دیوار خرم حیات سار و لاجون اول شتر
 سواری کوردی بفرع و ذاریه آغاز ایدیوب ایدی **بیت** چه شود که بکرم رحمتی فریادی
 کوه از کار و بستانه ما بکشای سوار غایت مشفق و یم و مهربان و کوفه ایدی چون مارک

استغاثه من استیدی و حرات آسند ز ما کی اضطرار و نهایت القاب بد ز بوی بیج و تابان
مشاهده ای کذب و کذبیه آید اگر چه که ما در این کار و دشمن بد کردار و اما این
فرمانده و عاجز را که رحمت آنک مذهب مروت و جایت را و بی بود که قلاب و حمله بود
کرداب نمیدان آن طریقه حکم و بر تخم چیزی که مژمه سعادت دنیا و منیع کرامت آخر بد و دیوان
حسناتم زمینده اگر **بسی** باند اولن تو بزه انده اولن نین تک ایضه بغلیوب مانه
طرفه او زادی مادر بویه که حصا حصین و استواری کوی یک نی اختیار کند و سن این
آیدی سوار نی چیز به اول مظهر شری شتر ضرر ندارد در خلاص ای بعد تو بزه در
چیز تر به بعضی مژ که کلماته بضحیه آما زاید و بایستی ای ما بلور سن بجه و در طبع
دستوار در خلاص اولدک و بجه کرداب بوار در نجات بولدک و بجای دیگر بوجت
شکرانه بی بر کوشه اختیار اید و ب بعد مقام آزار و صد داضرا ده اولیه سن که
موزی نیاده بد نام و آخر ده دشمن کامد و در رحمت حد نه و در رحمت خلق نه محروم
و مجبور در **ریت** بد من از خدا و میاز از کس **ره** رسکای می نیست و پس ما را دید ای
سوار بوسون در فارغ اولد که بن تا سنک بن عیشکی زخم نیمه تلخ ایم بومقامدن کیم
سوار ایدی ای ما بویه کفتار نا هنجار و لور بن سکا سفت و رحمت بایند قصود کیم
و سنی میان آسند قویوب نادر و نود ایدم بن اولسم سیل فنا بنای بنیه کویقری و سغله
آتش خانه حیاتی بقری احسان ادا سنده اید سز امید که کرم جز آسند **المر و کیت**
از جانب من طرح و قاداری بود از پیش تو این جناکاری بود ما را ایدی بی اسن اید
قصود تو مدک اما محله و قایع اولدی و لطف و احسان کوی در بیور مدک لیکن مستحق
وصول بولدی سن بلور سن که بن مظهر شر و منبع زهر و منشأ ضرر جمیع جانور بنیم
شر شدن او سن و خصوصاً نوع بشر ضرر زهر مدن قان قاشور چون سن نیم کیم مظهر
شر الوجودی خیر محض فضا سنده قویوب تنکای عدمه کوند رمدک و بخیلین منشأ فشا
آتش افشاری سیل و مار به سو بوند رب کار بار وجودی نار بوار که کوند رمدک
هر آینه انک کافانده انواع آفات و مخافته حاضر و منظر اولی که شر تر لور
خیر المیک و خیر لور شرانکه بر اورد بلکه بد کردار لور احسان نیک کردار لور اساءند
بد و در **ریت** چنانکه در روش شر و عقل ممنوعست **یدی** به نسبت پاکان و نیکوکاران
بجای در صفاتی که مردم آن دارند **بیج** وجه نکوی بمنیوان کردن برخی بو که قلنا **هبطوا**
بعضکم لبعض عدو تصریحی میخیزد سز کله نیم میانمزه عداوت قدی قاید **دور** **بذلک**

و عاقبت اندیشک مقتضای او زده دشمن مقتول و خصم محذول و اولی لازمید و بحکم
 اتموا الا سودین زنی قتل بحسب العقل و النقل سزطایفیه فرض عیندر چون بوباید فرما
 شریعه و مقتضای عقل و طبیعه مخالف فعل را بکا باید و ب رحمت و تخم نیش محذول
 نیش از زانی کور دك البتة سکان هر دها میند جاشی طاند رسم کرک و زنداندت
 تجرع اند رسم کرک تا استماع قتلدر بر فعل مکرر سکا اتباعدن امتناع قلدر و سایر لوله
 تجربه اولوب سندن عبرت و نصیحت الی سوارا بدی ای قهرمان سکا ربونه افاضت درک
 سولین و بونه بهانه درک الی سز انصاف الیه احسان مقابل سنده اسائی عجمه مکتده
 روا کور مشلودر کرم مکافاتده جنایتی قتی شریفه وخصت ویرمشلودر خیرا سنده
 شریع و برعقل روا کور هنر و نفع جزا سنده ضری کا فر قاضی دخی بویرم **بیت** بنا
 اولای بویر بر آفات **بیت** احسانه احساند مکافات **بیت** ما را بدی ای سوار سز بوکا ده
 انکار ایدرسن کز عادات انسا ند سزک مذهب کرده نیک و بد بر ابر اسادت و احسان
 یکساندر **بیت** کور و احسان ایدر عصیا عجمدر **بیت** عجمد عادات انسا ن عجمدر **بیت** هر دم هر دم
 بویرنیش او در سز و نیش محله نیش روا کور در سز بن بود عوایه بن سزک فوا کز اولی قابل
 اولوم و بو مصامله ده سز دن نه کیله الیه ادمسه بنه انکه و برودم **ع** یک خطه عجزان به
 که فروشی همه سال هر چند که سوار زبان محاوره برکارا بدی سوار مسا عد ساعد مار
 طارکلوب اید ای سوار چاره کار همان بواجی امرک بر سز اختیار در اول و نخبی
 سکا می اوره بن و یا ستر کد نمی اید اقله بن القصه سوار هر یک که حصار انکاره تحقن
 اندی مقید اولوب آخر کار بو عهد او زده قرار اندیلر که مار سولیه که شود و عوایه
 عد و الله اثبات الیه سوار اسکا ت اید و انوک زخمه جان و دلدن خریدار اولم و کند و
 هلا کنی عن صمیم القلب اختیار قلے پس ما را طرافه بخاه اندی کور دیکه برکا و میشن بیابند
 کورنور و میان صحراره دخی و چرا ایدرا بدی ای سوار کل بو مشکلی بر سلیم دلدن استفسار
 اید لم پس ما دوشتر سوار اتفاقه کا و میشن قسته کلد لمر ما ردها ن زهر بار و هلا هل
 نثارین لوجب اید ای کا و میشن و زکار در که بو بیابان جهانده کشت و کذا ایدرسن
 جزای احسان ندر بجه بلورسن اید یا دملر مذهب بنه صور سزک مکافات احسان
 اسامه ندر و یاداش انعام جنایت بود عوانک صدقه دلانده بو کفایت تمیزی که بن بجه
 مدتد که بونلردن بر نه خدمت ایدوب هر سال صحرای وجوده غزال چینی کی بر کوه کورده
 خانه خدا و ندی شیر و روغن ایدرم و انوک وجه معاشی و بجه انتعاش بنم زنده

اولوب بتم حق خدمتي بيه وشكر نعمتي قلم ديردم چون بيا ولدم نتاج بجه دن قالدم بتم
 نعمت حالي ترك ايدوب حقوق ماضي مي و ندي و بي بر صرايه صالي و رويك و شها
 و دي كدي چون بوملف زارده بر مقدار اولوب لي كار و كامكار كوزدم بدمد في
 الجمله سمن و سمن ظاهرا و لذي بكون صلحيم بوجا بندن كذا ايدوب ديده دقتله بتم حسن
 حال و يال و باله نظر ادي چون بتم ضخامت تن فاند ايمي كوردي بتم ايدوب نسايت
 تمامله دويدي مقامه كدي يارنداسي بر قصاب كنو روي بي كا بيع ايلدي بكون
 سلق خاينه اليوب بي نبيخ اتمك مقر درد انسان طايقه سه احسانك مكاناي
 بودر كي تان ادم **ع** حال من اينست يانان ياكه كور حلق خود ما رايد كاشده حكاي
 حال مكاناي استك و مذهب آرميانه احسان مقابله سنده اسات ادم ايدون
 استمع اتمك همان نه توقف زخمه آماده اولوب عهده وفا و شرط معهودي ادا اتمك
 كوكمن سوار ايددي بزم شريعتمرده شاهد واحد اتمك ثابت اولن و شهادت حد نصابه
 و ارمانيه قصا مضابولن مارينه آفاقه نظر ادي اتفاق كوزي بر درخته راست
 كلدي ايددي كل بودر خندان دخی كيفيت حالي صوره لو بو بايد اولد خندان كوره لو
 پس معينه اول اغلج دبه و ارديل ماران دن دخی صوردي كم مكافات احسان ادر ايددي
 مذهب اسانده جزاي احسان اسانده و مشرب آرميانه باداش منفعت مضرب درد بو
 رها تله كن بويبا بانده بر درخت سايه دارم و ليل و نهار بربايغ او زنده طوب
 آينده ورونه به خدمتكم ارم بي آدم دن هر زمانده و درمانده كم بويبا بانده بتا فائز
 كجكوي برتا اولك كور سايه رونمده بر ساعت آسوده اولوب راحت اولو چون شدايد
 راهدن فراغت و كجاي هوا دن آفاق بولود كوزلورن آچوب ديرو بالامه بفر ايد
 بونك هر شاختن بودر كلو چوب دسته و بوقدر بر صباي واؤ زنده بومقدار بتم
 وادن بوقدر عدد قابي جهر سويله كي يانده بويولنه يا كسوف ليحا اچقوب سائلو
 بر قاجن كس بونك يله كم بونلر بندن صفا بولور ليحا قلور لو و باوجود كه بندن حاس
 كوردر لزمت و رولر **بيت** من داندنيشه كم چون بوسر اوسايه كم او دران غم كم حسان
 بر كنداز بنيا دتم ما رايددي اي سوار شاهداري بر طرف اولدي سمد نصكره دخی نه بجهان
 اولور البته شرط معهودي ادا اتمك كر كدر و زخم نيستمه رضا و يرمك كرك سوار قلقل
 ايدوب ايددي بديل سوزلارم ايداي و لمددي و بويبا بركيه قاجاي ايدوي بولدي
 نلق قان يره و كجك عدالتك لايق و كلدرونه بليت قصا رضاي حقه موافق دكل

باوجود که معلوم کند که جان عزیز و میوه زندگانی را که لذت در قلبی بقلوب دینار قطع
 ایلک صعب کار و خلقت حیات بد بدن خلق ایلک امر سوار دزد اما من بعد از طریقی
 او ز دنیا و لیسون که اگر بوقضیه به برگوه دخی بولنه بی مضایقه قضایه رضایه و سوط
 معهودی بقدر ایدوب بولنه کند فی تسلیم ایدم بوانشاده اتفاق بر رویاه اول تو ایدمه
 کذر کن بومناظره کوردوب مشکل لری نیکی دیوبت یاب یاب یا تلونه واروبت بولنک
 مبلخته سه قولا قاوروب تفصیل حاله واقف اولوب کوردی چون ماری کوردی سواره
 ایدی کل ایدی قضیه بی بود و باهدن صوره لرو بوباید اولدخی به در نجواب و پرور
 کوزه لوسوار هون تفصیل حالی اعلام و جواب و سوالی تمام آمدن رویاه پراشتیه آواز
 بلند ایل ایدی ای مرد بلر نیسین که مکافات نیک بد و جزای احسان اسناد را تاسن مارد
 حقیقه نه احسان اندک اوله که مستحق بار اسن اسناد اوله سن سوار چون حقیقت حالی
 حکایت ایدی رویاه ایدی سن مرد عاقله بگز رسن چون پیوده سوز سولرسن و حق صحیحی
 ستر ایدوب کذب من کی کند و که نسبت ایلرسن **ع** ز عاقل کی و باشد سخنها بی خطا گفتن
 ما را ایدی بی سوار است سولرسن اوله تو بره که بنی و رطه آسندن خلاص ایدی رویاه
 بقیه صورت کو ستر و ایدی بولکله یا و رجه مقصود که بود در جسامت و همکل
 ضخامت بیکر ایله رب اکبره بگز بر از در سن و تو بره به اکاسبت دایره عین المودت
 اصغر در صفة بملک بجه ممکن و میسر در ما را ایدی بوجلی مشاهده ایله بیان سهدن
 و بود عوای برهان عیانله اثبات آسان و الحاصل اگر اعتماد امر سنک است خراسنه نزد
 رویاه ایدی اگر بوقضیه بی علم الیقین یلم و بوصوکی رای عینله مشاهده قلم اید
 در که بوقفده بی لطف حیل ایله حل و بخصوصی اکل وجه او زده فصل ایدم پس تحقیق عوا
 و تصدیق مدعی چون سوار تو بره نک اغرن آچی و بریدی مار کلام رویاه ل مغرور او تو
 تو بره نک اغرن کوردی رویاه چون آئی کوردی آهسته سواره دیدی ای جوان چون
 همیشه دشمنک زندانده کوردک و خصل خط جانده بولنک فرستی غنی بیل و مجال
 و برمه امری نه دارک قبل **بیت** دشمنه کفر صفا ل و بره همان قیدی کوردی نفی و برمه
 پس سوار تو بره نک اغرن حکم طو توب سنک خایه سولرسن و ردی که مارک زهر می
 جاک اولوب کشته سیم زهر هلاهل اولدی و بی آدم انک شر شر و ضرر زهر ندن و تو بر
 روی عالم انوک خست خستند زبانه و باک اولدی **ع** اینچنین بد زندگانی کشته به
 بوجکایت فایده بی بود که خر رنده لاند که طریقی خری یا مرغی تو میه خشم فتنه

فته انکینک رای فی کینین مغرور اولیه و هیچ وجهله انوک عهدنه اعتماد و قوله اعطاد
 قلمیه تا انوک نام بلا سنده در مانده قالیه **بیت** اولکه قول خصله مغرور اولود شمع علی
 نوره و شمع نور اولود. دوست اولوق دشمن اولوق نوره کم قرائی یوزلر بند و زور اولود
 زاع اییدی بو کلام لای انظای که عین حکمت و محض نصیحتده رفول سامعه ایله ایستدم
 و بوجاهه زواهری که معدن عقل و کان خرد دین مستحق حد کویزه کوشه یوشا ایدم
 تاسنک کرم ذات و محاکم صفا نکه لایق بودر که بویایده در موافقتی فتح باب ایدوب
 دبیحه مخالفی سدایده سن و نیم کلامه یاور قلوب احکام و همیه یی برهین عقلیه ایله
 رد ایده سن و حکما نیک بویندی که یور مشلردن لیتلر مصالحتندن فرار ایدوب
 کویلو مجاسن اختیار اتمک کول کوشه یوشکه بند ایده سن که کویر بر ساعت مضاجعه
 انواع شغقت و بلاطف بودور و رعوت و خشونت و احترا ایدوب یکانه لکه
 مبتدا قلوب اما الیم حق صحبت قدیدن اغراض ایدوب ادنی بهانه ایله یوزیلوق دوست
 اعراض ایلر بوجلدند که آزاده لولک صدقائی تیز و عداوتی دیر و واقع اولور کوز
 نرین کوی که کچ شکست اولود و هیچ وجهله صلاح بولر **بیت** یینلر یاع حکمتدن مشلر
 بو معینک بغایت حق نر دیشلر **بیت** دوستی باید ازان کونه جست. کان ابد الدهر یماند
 درست. خانه کاسا سمش بود از خشت خام. هست سوزا ددسه باران تمام. ای دیریک
 بندخیا اول قبیله دیم که دیانته اعتقاد قلنه و صدا قیته اعتماد قلنه با وجود که برصد
 صادقه محتاجم و بدیق موافقه کم طوقسه بن آج یور حاده بوجایه البجا ایدوب هیچ
 بر طریقه بویولند و نمرم و بود عاده بوجرایه توجه ایدوب هیچ وجهله بویقله دن
 یوزد و ندرزم و اصل طعام طایریم تا بنی لغت ملاقات شریکه مشرق و اتمیه سن
 و قطعاً آلام اترم تا کوش جانم در مقالات لطیفه مکرب و مشفق قلمیه سن **بیت**
 دامن چون نوخاری زکف آسان بزم. که بخور نایه بسیار بدست آمده. موثر اییدی سنک
 مولات مرا عاتکه خرد ایدم و صدق صادق و یار موافق مزاجه احتیاجد بندخیا سن قدر ایدم
 مواستکده یوقد کوزیم و مجاستکده بود کور هیزیم اول اجلدند که اگر بنم حقیقه
 مکرو غدر فکر ایده سن عقل قنده غدرم واضح اوله و تادیمیه سن که برست غافلده
 بولدم و بهره کوی نرم خلفت و ضعیف حقیقت شخصله آشنا اولدم و لا اول کما
 سنک رعنا ای صدا فقه صدق کی لبستدم و سنک صحبت که جان و دلله مایل اولمشم **بیت**
 چول دین دل برق مهر و دست جست. اندازان دل دوستی میدا نکه هست هیچ عاشق خود

خود نباشد و صلح گویند معشوقش بود جوابی او پس طره کلوب سورانی بوسنده طوری
 زاغ صورتی که بخون ایلر وجه کلوب بن مشتاقه مواسات ایدوب شرف بحال سکله مشرق
 قلمزین مکر خاطر شریفده خلیجان خوف مشاهد ایدوب خفقان بیم معاینه ایدوب
 موش ایدی هرگاه که برکسه کند نفسن صدیق صادق بولنه فلا قله و وقت مضایقه ده
 نقد جان لایق ندان نایعین ترا چون دین واجبه لایله انک کمی صدیق محب صادق و برادر
 موافق دیمک لایق در و مراتب صدا قده انک مرتبه بی عالی و درجه بی فایق در و اکرامات
 امور دنیویق یا بنده ملاطفت بیور و ب مال و منال الله مواسات قله انک دوستی متوسط
 الحاد اول مقوله کسینه نک منتهای مصداق حق خدا عتدالدر دیشلرد که اول کشته
 دوسته نراعات وقت مصطفی حال ایچون جاه و مال الله مواسات ایلیمه مشایقه بکزه
 کند و سودی ایچون دانه چر برورش طوبی و مقصودی دکلدر چون بواصل صداقت غرض آمیزد
 میکن که عاقبتی عداوت انکیز اوله **بیت** هر نفسی کان غرض آمیزشد دوستی دشمنی انکیز شد
 اما سوال کسه که جام بختی سؤیله نوز ایلیمه که کند بولنده و ارفع فراموش ایلیمه اکسیر
 اکبر و کمیا یی سعلات و کبریا احمد ز صدمه به اولی دُر میدان بختد جان و اقلوب
 پیدا در که مال ادا انک دَن هر اربار اعلی دُر الجود بالفسن اقصی غایت الجود **بیت** هست جانم
 درم صدهزاره لیک جواب جان نقد انجاست کار بوسیده دکلدر که سنک شرط اوله کی
 قبول و باب ملاقات که دَخولد بونک برکه که بکا خطر جان و اید ز زمین بدمه بنای صدا
 بدرجه ده استوار در که طریق یاریده بذل نفس و فدا جان بک آسان کار در **د**
 کور مد کار بجان از سر جان بر خیزم اگر سکا فی اجمله سوء ظنم اولیدی مصاحبته مایل اولمزم
 و گوشه کاشانه ده اوتور و ب کج آشیانه دَن قدم بیرون قلمزم قلم سنک مصداق کله
 تمام واثق و در سم سنک مصاحبته تمام عاشق دُر و طلب صحبت صدق نیتک خلوص
 طوبیتک شایبه شبهه دَن بری در بیجمله ایلیمه نیم جای بنده اولن خلوص و خصوصیتک بریدر
 ای زاغ اگر چه سکله نیم میمانده بنیاد عهد و پیمان پایدار و بنیان امن و امان استوار دَن
 اما سنک بنی نو عکدر بعضی یارانک و ار که بنمکه انلرک ببینده بغض خصم دایم و شطرنج
 عداوت قاید و عکملدر که انلرک برسی بنی کو ریک بکا قصد اید و نیشتر تیز چنل
 خوز فشانله رلک شرایند ز قصد اید زاغ ایدی بنمکه یا رانم میانده شطرنج وارد
 که هر بیسی نیم دوست دشمنه دشمن اولم موش ایدی بی هر کسه دوست دشمنه
 یار و دشمن دوسته هوادار اولم اجاز مره سندن مردود و اعدا اعدا دندن عفو و

روی دل از دو طایفه برداشتن نکوست اندوستان دشمن و از دشمنان دوست بجلدند
 ارباب حکمت احباب را و چشم بشمارد و دوست خالص دوست دوست دشمن دشمن دشمنی
 او چه تقسیم میشود در دشمن ظاهر دشمن دوست دوست دشمن بویابد بیور میشود
بیت از دشمن خود چنان ترسم که دشمن یار و یار دشمن زانغ ایتدی یاری نیرک مضمون
 معلوم اولدی شویله بیل که بملکه سنگ میانگه ارکان مودت بر مرته ده مؤکد و بنیان
 محبت مشابده میشود اولشد که من بعد بکا اول کسسه لویار اولدی که فی الحقیقه سکا
 یار اولم و بملکه مصادقه اول کسسه لویار اولدی پس سنگ رضا کی طلب کار اولم هر کسه که
 سکا عدو اولم اکا عداوت بکا لازمدر اگر چه بکا خویش و بنا را اولم و هر کسه که سکا
 محبت اولم اکا محبت واجبدر اگر چه بکا اغیار اولم **بیت** بر رخ هر کس که نیست داغ علامت
 کوبد من بود دشمن و اغیار ماست خلوص محبت که صدق نیتم و خصص مودت که عقد
 عزیزیم اولمشا به ده در که اگر چشم و زبان که دیده یان قلعه جان و تجمان بیان چناندر
 سکا خانی و مخالف و میان کورم بر اشارت که لیس دخی ساحل وجود دن کرداب عدمه
 کوندم **بیت** عضوی ز تو کرد دوست شود بدشمن دشمن دشمن تیغ و کیش زخم دوزن
 موش بوکلمات استماعدن قوی دل اولوبایلر و کلدی و زانغ خان و خاطر ن
 و الحاصل اول کی یار بریزد در کنار ایدوب مشاهد جمال خود حال اولد لویلد و
 نه از زبان اشتیاقی هر کار ایدوب مصاحبه اشتغال قلدر **بیت** میان بنیدید عشر ترا کردان
 در کنار آمد چون موش بر مچبلا کرموا اضیافکم وظایف ضیافتی ته دیم و در اسم تکریم و بی
 تجیل تکمیل و تمیم ندی ایتدی یاری برادر اگر خست قاسمی مسکن اصلیدن کورتب اهل و
 عیالک بومنز که کوره سن طوق مشک تا قیامت کریمه بند ایدوب عیار اند و هی آیین
 دلدن کوره سن زرا بوبعقه که بومسکینک مسکین درما و ایخو تر و موضع دگش موقع
 فرح بخش در زانغ ایتدی بوما و انک آب و هوایی و فضی و وسعت دقعه بیابند سوز
 بو قدر لیکن شاعر عامه قریب واقع اولوب تردد کاروان بشد مسافر اندن حصول امر
 محتمل در و وصول آسیب و مکروه متوقع در اما فلان جایگاه که تعرض اینا البتیلک
 دورد بر مرغز اردر که غایت صفاده بخور جو کی بر نور و لطافت هوا ده باغ ارم کی
 مقام حضور **بیت** لب جوی سراسر سبز تره صبا لویی شکوفیه معطر کنار باغ و زانغ
 سبیل و گل میان سبز ناری بر قنقل طعم و لقمه اول ترا حیده و افورده و دست انوش
 و فسته اول حوالیدن قاهر بجمله دن غیر بنم احباب دن بر کشف انده توطن ایدوب

سزاوار اولور

اول مقامه شرف و بر مشد را کور عبت بود رسک انفاق اول منزل بهشت آینه وار لم
 و بقية العمر اول مرغزارده کاران و کامکار روزگار بخود لوموش آید **بیت** تا دامن
 کفن نکشم ز پرای خاله باور میکنم دست ز دامن بدامت ای ای نس دل نا شادم و طیس
 حجة فزادم شرف بخاور نکدن غیری میدم سعادت مصاحب نکدن غیری مرادم بود در
 سن آفتاب کی هر قند که کیده سن بن سایه کی یا بکی یوز و زور و یوردم و آستین فشان
 که هجانه خرام آید سن بن دامن کی در بجه با تو اوز و سوزم تا کی میان جامه حاتم
 چنگ هادم اللذات ایله چاک و چشم جهان بینم صررک و صالتک بر خاک اولیه
 دست را دتم دامن محبتک آیرلیه و دیده و دم مشاهده شاهیدیل و محبتک آیرلیه
 بوبقیه ده که حالیا سکنم وطن اصلی و مسقط راسم لکدر بلکه نصاریف روزگار بومعا
 بنی به اختیار کنور مشد بریم سر کد شتم اوز و ندر و عجایب و غریب عدد و عدد زاف و ندر
 انشا الله اول زمانه که قرارگاه مقرر با اول و خاطر عاطر شدت مسافرت و زحمت مهابرت
 آسایش بود بصدیج جایز اولورسه هو زنده و مجردن قطره روایت اوله جون میان
 کلام بومقامد تمام اولدی نراغ فی الحال دم موشه یا پشتوب بال غریبه که روانه کلری
 و مقصد معهوده متوجه اولوب بجه زمان کند که بضمکه منزل مقصود ایزدی
 سنک بهشت مکر اول مرغزار میانه اولن چشمه نک حوالیسنده کشت اید که چون
 اراقدن صورت زشت زاغ ظلمت سرشی احساس اندی ترس و هراس کا غالب اولوب
 فی الحال صوبه طالیدی زاغ موشی هواد ز اهسته اندورب سنک بهشته آواز ایلدی
 پشت قمر آید صدای آشنای اشدب شرایط استقبال خرطودی و دیدار یار کریمی
 شاد و دزدان هجران دنا زاد اولوب آید **بیت** بخت بر کشته من با سر همان آمده
 وقت شاد است کنون کان کل خندا آمده پس بر بیکه کور شدیلر و او بو شدیلر قوشندیلر
 خاطر لورین صور شدیلر کشف استفسار آیدی که بو آنه دک نه حالده و زمانه دک نه
 اشتغالده ایله زاغ سر کد شتم کبوتر بریده کوفتارا اولدوغن تا ایل نجات بولجیه
 و موش ایله مصاحبت و مصارقه مراد قلدوغن تا مسکن ما لوفه و اصل اولجیه فقیر و
 فقیر فقر تر ایدوب کلک بغیر لیه صغیر کشفه بحریر و تصویر ایلدی کشف چون بر سیل
 اجماع تفصیل حالی معلوم اندی بشر سینه بهشت و هشاشته انداز حاصل
 اولوب آید ای مونس خاطر بیه آرام **ع** خوش آمدی علیک السلام و الا کرام بزم محترم
 سعادت در که سوز و شکوای بوجانیه جلدی و طالعیر قوتیدر و بالطاق بیه نایک

پسر زمان خامه ایله قریب اولمق ميسر بولالمقات بيجد و عاتق مجدي بنجه خامه زبانه
 شجر اولمق مقصور بزتاب آفاب حماد دن برك سايه عنايگزه پناه ايلوب و زوصلا
 آساي و آماي حصول دولت و صالکوزده اكلوبد و در **زيت** اين عنایت ازلي بود که
 ره برسیدیم وین هدایت ابدی گشت که رویت دیدیم چون شداید سفر دن آسایش
 بولیلر و اول مسکن مانده عنا چشم دوزکاز دن سالم و مصاحبت یار و موافق دیار
 غاتم اولوب دوز و شب تماشای حمال و شکر و صلاه مواظب و مداوم اولدلو زاع موشه
 موجه اولوب ایدای یزک اگر مصلحت کور و رسک و وعده کریمه انجامه یستدرب
 سرگذشتکی سنک پشت حضورنده حکایت ایلله تالما بین کرده قواعد موانست استقامت بولم
 و اول نوار زک استماعیله اهل مجلسه تمام استراحت مالکلام حاصل اولد **زيت** یکسانیه
 زان دهان شیرین کام دلما بران سکر کن موسی سمعا و طاعة دیوب بوسواله جواب گشته
 خطایا دیوب ایدای یزاد نیم منشامو لودم دیار هند دن بر ستم زک کاکامار و
 دیول بزاول شهره بر زاهدک زاویه سنده وطن طومستدم و گوشه صومعه سنده کدم
 اچون بر آشیانه دوزوب دست دار تله اول آستانه الحیا المتمدن بنی نوعمد بنجه لر
 بنم درگاه ملازمت ایدر لردی و هرگاه خدمت اچون بارگاه همه کلوب کیدر لردی
 مرید معتقد لوندن برید صلح هر صلیح زاهد اچون بر سفره طعام احضار ایدر لردی
 زاهد اولک بر مقدارین وظیفه چاشته صرف ایدوب یا قیسن شام اچون از حصار ایلر
 بن دینه ترصد ایلکوز دردم زاهد حجره دن قصد نوعی کی کند و ی سفره لیچنه اوتوب
 مرادم اولد و غی قدر اچنده اولن طعامدن بدم یا قیسن تمام سایر یادنامه انعام و احسان
 ایدرم زاهد هر چند که حیل ایلدنی صید اتمکه قصد ایلدی کارکر اولدی و رام مکرله
 قید و بند اتمکه فکر ایدی فایده اولدی اتفاق بر کیمه زاویه زاهد بر همان عزیز کلوب
 منزلی مشرف قلیدی چون مراسم سلام و لوازم انعام و اکرام تمام اولدی مایده
 پرفایده کلام چکلوب ساطحاوره و سفره مباهره مینانه کلدی زاهد انشای کلام
 اولک مولد و مقصدین صورتی و سبب ارتکاب سفر و موجب اجتناب حضور حضری
 استفسار بوردی مهتاب بر مرد ایدی جهان آزمای بر فرد ایدی عالم پیمای **زيت** سفر
 کرده در بحر و بر سالها شده مطلع بر بی جاها زاهد جوایده کاه اخضا و احزان
 و کاه اطناب طنابی دراز ایدوب غریب اخبار و عجایب امصار دن هر بنه که انک
 دیدن نهودنده ارسام بولستدی تعبیر دلپذیر ایلد لقر بر ایدر دی زاهد انشای مکالمه

گاه که الدین بر بنه آوردی یعی بنی بوسدایله اول کونه آستین حوزه سفره اولد و در ستر
 قدر تودی بهمان بوسوریدن کنی حرمته که اوستی اییدی نری منقل و بجر کند که دایره
 ابدن بغایت دور اییدی آتش خشمی شتعل اولو یایدی نری اهد صفت استهلا و سمت
 سخنیدن احتراک کاغایت لازم در وجاده جیدن بجانب منزل میل کافه خلعه عموگا وار
 تلج و خرقه خصوصاً زلی ناملایدر **نظم** با ستهز او عزت مکر میل که آنجا لایق آزادگار
 نیست کسی کومز لایق ساخت پیشه از وی و نری اندر جهان نیست زاهد اییدی حاشا
 که هر خار در لایق دامن حالمه آویخته و عباد استهز اهوای صفای دل بی غله آینه
 اولو بوجرت که بدن مشاهده ایدرسن کشور سفره لشکر قاره دن حمایت بخودر کیم نیم غمه
 مستولی اولوب خوان خانه دست نقرض دراز استلردن انلک طغیانندن سفره ده
 خرد نان قورتلورونه خانه ده دانه دن نشان بولورمه آن اییدی که انلک جمله یک
 اقدام و جمله ده بر بر نه نظایر میدرویا بعضی بعضشدن جری و رلی میدر زاهد اییدی
 ای همان انلک بریسی بهلوان بلکه جمله به سلطان قهرمان قاتل منزم سده در و سوره
 کیروب انچه نه سده واریسه قاپر و کوز کوره یور ویشایدوب نان و نمیدن بولد و غن
 چال چای برم همان اییدی البده انک سایلردن جرسته حکمت و اقدامده نقد منه
 بر صلت لازم در بولنک مصداق همان اول حکایتد که اول شخص اول عورده اییدی که
 یکجده مقشر الیه عنو مقشر مثلاً بمثل صافه البه بسبب کون زاهد اییدی اکرم حمت
 اولر شه بیورک نه کیفیتله اولمشدر اول **حکایت** همان اییدی بولکلده و کمر
 زاهد شبانگاه قلاز کوی بر آستانک خانه سته نزول ادم طعام شام سوب ظرفه
 ضیافت تمام اولدقدن صکره بخون جامه خواب دوشدیلر وادوب یا ادم هنوز خوابه وادوب
 مرد آستانعیالی قاتنه کندی و اهلله مکالمه به آغاز اییدی بخله انلک میانند حجاب
 بر بوی اییدی بوسیدن انلک مفاوضه لوز ایشدر دم و ما بینلر بنده جاری اول
 گفتگو یک جمله سن کوش ایدر دم مرد خاوتنه اییدی نیستم بودر که یارین یواویه نک
 اولورین دعوت ایدب بوم همان عزیر حضورنده که عالو غیبندن زه بر هدیه در جمع
 ایدوب نیم حالمه لاق و انلک شانه موافق ضیافت تراغن کورم عورت اییدی هی عجیب
 سولورسن سنک اولقدر مالمک یوقدر که مؤنت عیالکه کفایت ایدیه بومضیت جاده
 بو محنت و دوسکا هله خاطر که ضیافت عام خیالنی کتورسن و ریک دماغلک اطعام و انعام
 سودای خامنی شورسن ههات ههات **ع** سودای خای خجته فکر بحالی کردیه کونل آخ

سندن صکوه زن و فرزند و بی غیره محتاج اند و بگویند که جمعه قادر سن فرزند اینچون
 زخیره مهتابا آمدن کمره فرزند اینچون عورت **بیت** نداشت چشم بصیرت که کرد و بخورد
 بیرون کوی سعادت که خرج کرد و بداد اگر تو قیومین و سعادت قیوم اولوب بونت
 قوتدن مغله کلورسه نه محل نداشت و نه مقام ملامت در که فی الحقیقه زخیره آخر شد
 و جمع مالک مالی و ملک و ادخار در و لشکرا را اینچون ضلالت در نه که اول کرک
 طمع کار که حسب حالی کارا در زن سوال اندی که بنجه اولمشد اول **حکایت** مرده
 ایندی روایت ایدر که بر صیاد واریدی هنرمند و صفت اصطیلده استایلے مانند
 آهویسم دام و انکامدن چقر دی بخیر و هم سهندن صحرایه بقری **بیت** دیده وری هنری
 تیرهنوش چله کرکی سخت و لی سخت کوش اتفاقا برکون برکوه دامنند و قور دی و تیر و کمال
 کند و کینکا اده او تودی ناکاه بر صید اول قیده بند و بر سکار اول دانه گرفتار
 اولدی صیاد تیر پیر ناب کی کشید نه چقوب شتاب تمامله دامه متوجه اولیجی آهوهول
 جاندن قوت اندی و دای قورادوب صحرایا تیر طودی کندی صیاد صاحب تدبیر
 بونی کو یک بی ترلخی و اینور دستند اولن کانک شستند اولن تیری بخیر جلبنه
 آندی اتفاقا یکان تیر بخیر بیچاره نک پاینه راست کلدی صیاد شتوب فی الحال ابرین
 تمام اندی و پشتمه اوب سوز و موفد و جور و انحصار اوله بولنه کندی ناکاه آتشی
 راهدن برکوز کمر اهه طوش کلدی صیاد که اکادخی دیک طمع و شری قانیدی و چکنده
 اولان خدنک الماس رنگی کا حواله ایدوب تقدیر الی سکان تیر شریان شکاف خنیرک
 کاف نافذه اویدی خنیر رنگی آو تیر زهراب داده دن متع دندات تاب داده ایلله
 شکم صیادی چاک ایدوب ایکسی دخی طرفه العینده اوده خاک و خون اولوب یرو
 یرن هلاک اولدیلر بو واقعه آنا سندن بر کرک کرسنه اول موضع بشتوب کور دی
 که اونج کشته بنجه کشته هر بری کرک صحرای بر یولک پشته کرک بوضورتدن که هنوز آینه
 خیالنده ارسام بولمشدی خط تمام اندی و کثرت نعمت و وفور غنیمتله مستظهر اولد
 کند و کند ویم ایندی **بیت** که سیر و کار یاید کا بخیر نفی بدست آید بو نعمتله
 حق بلنهم کافر نعمتله دفرندن مرقم اولوب و اسراف و اتلاف ایدرم غفلت جهالتله
 موسوم اولوب حکام تاقل و اعتبار در و زمان بصرف و ادخار حلاله حال و کمال
 انسب بودر که بلو کندن زه آرنوی کان قناعت کجور و نه کار صیلا ایلیم و بونج
 فی رنجی محنت ایام و ایام محنت اینچون بر کجورده فن ایدوب روز بروز یتر آرزوی

هدف مراده بپسندیدم که حکما بورد مشلر **بیت** بخور جمله تریم که در ریاستی بر سرانه سربد بود
 نیستی بخور چیزی از مال چیزی بدیده زلف کسان نین چیزی بنه پس کرک غایت حرصند
 زه کای خانه الوت دندان سره ایله چیمکه آغاز ایلدی نیش دندانند ز کس کمان قریلو
 بر کوشی قوت ضربله کرک قبلته طوقیا اول در بی خرد اول در دد دین طور دینی برده
 مرده اولدی **ع** او نین لیشدوان همه ناخورد بماند بوشلک محصلی بورد که جمع مال بریض
 و فرمایله آرزو بر مطیع اولوب زین قوت غلک عاقبتی یخیم و خاتمه سی عذاب الیم **بیت**
 آنچه ناری بخور امروز و غم دهر بخور چون بفر دایری رزق تو فردا برسد نه می شود
 بخت و سوزیده رخت اولطایفه که اول حالده و فکر مال بلکه خیال بحالیه جمع مال
 اندیلر عاقبت کاه حسرت و ندامت بیستار ایله قور کونکند **بیت** تاکی ای خواجہ جمع
 مال کنی کو برک از تو باز خواهد ماند کج قارون اگر بدست آید همچنان حرص و آرزو
 خواهد ماند بر میگزوز آتشی که آرزو بسوز و کدرا خواهد ماند چون مرزبان بوکلات
 حکمت بنیای اسماع ایدی و ملهم سعادت تد مرده الرزق علی الله کونن هوشه سیدی
 شوهر نه ایدی ای عزیز اطفال بخور کیلارده بر مقدار برج و کینجا درخار المستم
 حال ظاهر اولدی که جمع درخار نامبارک و شوم و آریاب احکام دنیا من تقویض و توکل
 محروم و ناصیه حالی ریم شامت و همت شفا و تله مرقوم و موسوم ایمن صلیح تمام اوز
 کمسینه کفایت اید طعام دنیا اید بن کمی دیلوسک دعوت ایله و همان بایده حق
 ضیافتی رعایت ایله المحاصل زن صیم دلند ز مردک نصیحتن قایل اولوب چنین سحر که
 سهم شمع غر و طی جانب افی شریکه مایل اولوب و آب چشمه افتابله آینه دیده
 لردن غبار خواب نایل اولدی **بیت** سحرگاه چون چشمه آفتاب فروشت از
 دیده کرد خواب زن کینجی مقتر ایوب بودی و قور و سن دیو آفابه قوری و کند
 کاره مشغول اولدی و شوهره تاکید و تهدید ایلدی که کینجک تمام ترکی کید و خشت
 اولینجا و سندن حاضر اوله و تا مورد و طپور بای تاراج و دست تعرض داند اتمه دیده
 حفظ و حراستله ناظر اوله اتفاق شوهرک کسور چشمه لشر خواب غلبه ایدوب
 بوشلک بر یکل غنچ خیس کلوب آب دهانی و لعاب زبانیله اول کینجی تلویق و
 بغیض ایلدی زن چون بوحالی کور دی اندن طعام اتماندا تکلدن احتراز ایدوب
 کونوروب بازاره کور دی بنم راخی باز کرده بر هم خر ورم و ارایدی کاکایتدم و
 انوک حقیقه دوشوب کتدم کوردم که اول کینجی فروشد کانه کلوب ای کینجی غیر

مقتضایه بازا ایدوب و مقابله ده بران و توروب فیل الی کما ی ذی بومعایله ده
البته برنگته وارد بومبارله ده و حیلده مقرر در که مقتضای عین مقتضای اصاع
بیع ایدرسن بومثل مصوفی موجبیه بمداخی خاطر مد بوجلیان ایدر که اول موس
خیزه نك بوقدر قدرت و حراسته البته برعلت و حکمت واجید راتارای غالب بود که
خانه سند بمقتدار دینار وارد در که استظها ایدوب بومرته جرات و شجاعت
اظهار ایدر که اکو بهال حالی خزان و لا سدن خالی اولسه شاخصا رکر دارنده بوطا
و طراوت بدیدار اولمزدی نیکم دیشلور د بازار دینار اول کسته که نی زرد
اول مرغه بکر که نی بال و بودر **بیت** بی زردیشی کارمند دارد در پیش هر اعتبار
زردارد زرد کونید که اعتبار از زرد بهت مشق تو که اعتبار زردارد زردای برادر
بومقرر در که اول موسک بوزرد در قوسه باعث همان بیل و بتو کور سوراجی زیروز
ایده لم و سرانجام کارینه و اندور کوره زاهد چون همانک بواو دام و بر امر کورری
فی الحال امره امثال ایدوب بیل و بتو کورری بنا و لدم سوراج آخره بوماجرای علی
ماجرای استماع ایدرم و اتفاقا آسیا نمده زرد سوخ تمام عیاد هر اعدرد دینار و از
هر زمان اولک اوزرنده غلطان و تماشای دلکشا سیله شاد و خندا ایدم **بیم**
جاندا ناکا معلق جاله زردون دلدا ناکا مشق و متعشقا ایدی نظاره شکسته
نور موفو حاصل اولوردی ملاحظه سیله کو کلیم و زردا محصور و اصل اولوردی
همان دهمان و مینر بان زمینی قازوب بایان آسیا نیه ایریل و خلاف معلوم
اولدینا رمعد و دیانده موجود بولوب کوردیل **نظم** درستی خندان رخ جو خور
درخشان صفا چون جام جمشید جیمی سنگی صاحب عیاری نگاری سرخ روئی
سکه داری کمی بگرفته خوبانرا سردست روی سمن برنابوده با هست فرج بخش
درونهای نهانی پریشان کلید قفل مشکل های دوران مهمان زاهدیه
ایندی اولوشک مایه جرات و پیرایه قوی بوایدی زیرا که زردمد روح و ما
فوتحد ز کوره سن کمن بعد کوشه حفری قویوب جانب سفره به کمتسه کرک و زرد
آبی سندن نان و کل جانند بیز اولوب غارت لغته و قطعا جرات امتسه کر
چون بوکلا یی استدم فی الحال کند و ذانده آثار ذل و خسارت و ضعف و
انکسا و علایق افلاس و افتقار مشاهده ایدوب ضروری اول سور اخذ انقال
ادم همان اول زمانده کربلای ناکمائی بوجپاره به واصل و بوقضای آسمانی

شید

بوحیرت منزه نازل اولدی کوردم که موشل میبایند رغبتم انحطاط پذیر اولدی
 تعظیم سابق و اکرام مهور مده تفاوت فاحش بدیدار اولدی و یاران با جماع مهور
 شفقتی باد اعراضه منطفی اولدی آینه انقیاد و متابعتی چشمه خورشید کبی
 صافی کن عنایه فرار شکار انکار له افکار اولدی **بیت** در دل کس مهر و وفا نماند
 بلغ مراد هر کجا می نماند مایه صبر برک و نوا بود **بیت** زبند و برک و نمایی نماند
 اول موشل که قدیم الزمانه هم ریزه خور خوان نام و خوش چین خرمن احسانم ایدی و نیک
 کسب کار بنده طعائم و لقمه سفره انعام یله روزگار کچور در دردی همان توقع نعمت
 و طمع دعوت بابتدیه مقید امتشاور چون مقصود لری بندن حاصل و وظیفه لری
 بندن و اصل اولدی خدمت و ملازمتدن با ایوب بنی ناک و تنها و دیگر کندل
 و مدحت و محمد بن و از کلوب مساوی و عنایت آغاز اند **نظم** کوری من کوفلک
 آمد بر پیش چند حسا ندیدم در چشم خویش کانه بودند بهلوی من **بیت** ریزه خور من خو
 کوی من مثل سهو در که البته السنه ناسده مذکور در که من قل دیاره ذل مقدره
 محقق بلدم که بانار روزگار دره بی زمراده ای فرمیش بوستان خیالنده بنی ناک آرد
 مقصود نری و بر فرمیش کلمات اکابر دند که هر کیمک بر اداری اولیه هر چه که واره
 اول و خویش و قریب باینده مفلس و بدولت افکار و ستلورن خرم و محبت بولیه
 بلکه تی دست اولنلرک فایده و بر میه و کیمک که فرزند خا اولیه صفحه روزگار دره
 ذکر باقی قالمیه هر کیمسه که حقیقتده دو اولیه زیو که هر کیمسه که قلی الحاحات ایکن
 تخلیع اوله ارباب احتیاج ذوال جماعت که انک مجلسند عقد ثریا کی مجمع اولوب
 سلاک ملازمند ان نظام بول لری رسته جمعیت لری انضام بولوب آن واحده بنات
 انفس وارتار و ماز اولوب و ایلدند که سفله و دوندلرک صدقاتی اعراض نفسانی
 و منافع دنیوه مقصود مبتدی **بیت** دم ذوق و صفاده یار اولودن جو محنت
 وقت اوله یزار اولودن **بیت** تلحطای که هست می نونشد ملحو بنور بر تو میجو
 باز وقتی که خراب شود کیسه چون کاسه ریاب شود ترک صحبت کنند دلدار ی
 دوستی خود بنودنداری راست کیم سکان باز دارند کاستی ان از نو دوست دارند
 اختارده کلسد که بعضی ارباب دولتدن استفسار اند که نه مقدار دوست و
 ایدی اولقدرد و ستم و ارباد و کی معلوم رکل زیو که شدی حال خوش و مال و حق و ثروت
 قدر نه نهایت یوقا زار صحت الیج و در که دولت مقصد ارباب جویج هر احدی می کریم محرم

کورود و بکامحت و مودت لطف آورد و آکشیان با الله دیده اقبالم خاک آریا را بیل طوله دست
 دهنند اول زمان ممتاز اولاد و سست حقیقی زمان نکبتده معلوم اولوریا را بعد از
 وقت بخندند استیاز بولور **بیت** صفا و فتند حق بولور کیشیا و ولی یار اولدور کاوله و
 صحایف لطایف حکماء مسطور در کافاضل روزگار کز بر سندن استغفار اندر کز خلق
 فقر آنک صحبت دندن نرفت اند کز نه علت ندر و اغنیانک خدمتده نغساند کز نه حکم ندر
 جواب و پر دیکر مال محبوبا لعل بود و باز اردینک ز رستم مرغوبد رگمه که مال احسان
 و به لر جان و دلدن اکامایل اولوب مراسم تعطیل و نگرمیده شرط مبارغه بی تقدیر ایدر
 چون کفنه سیتی خیار کی در هم دناردن خالی کوره و دامن صحبت دندن لکچوب بر این خنده
 قدم با صبر لر و اکادیده حقارتله نظر ایدوب کوز زنه کوستر فر لر کز کز کز نه **بیت**
 چون کل بچمن دامن روز بر نمود بلبل بهزار صوت و دستاش سنود و آنکه بیاد رفت و بر
 کیش نمائند کس نام و عاز زبان بلبل نشود اتفاق بواشاده موشر دندن بر آشتا کز نیم
 آستامه ملازمی بتایش صلح شادمانی و بنله بر آن صبحی سرمایه سعادت جا و دانی
 بلور دی پیوسته شرط مهر و وفا و فرط صدق و صفای بوبیتک فخر اسله بیان و ادا
 ایلر دی **بیت** چنان در عشق یکدوی که کرتیغ آیدم برین بوقت امتحان با شمشیر
 استاده پانرجا بیکانه وارا و کمدن کجوب بنملا آشتا لای ایلر دی و نیم جایزه التفات
 ایتوب یکا بر کله سولیدی بن کاسوجه اولوب ایتدم ای استلا صفت جور و نیداد **بیت**
 میوای التفات سینگی سر و هر کچین نرف آذله نده بار قصا آسیدی که کردی
 هوای دکلای یارانی مکدر اندی و اولدوغای محبت و دواعی مهر و شفقت که نیم حقد
 سزدن ظهور اندی بنجه اولدی نوبه کندی موش آیدی نه عجب ابله ایشین کسه کسه
 بیهوده ملازمیت ایدر می نی سبب لقب چکوب نی فایده خدمت کور کیدر می والدیم که
 دینار و درمک و ار ایدر و نعم کرمک بسیار ایدر جلد فرستاد خدمت که خردار و
 دو کلنر لیل و نهارد و کهلر کمر بسته خدمتکار ایدر اول زمان نغمت و دلکسر ایدر
 سدی آج اولدک و ملجا آریا با احتیاج ایکن حال فلسا حرم محتاج اولدک حکما و الله
 یور مسالود که مرد محتاج نه که لذت دینادن به بهمه د و کجملر در دجانت آخرتک
 دخی نه نصیب اولد که کاد الفیقر بکون کفر اسیبی دخی بود که شاد که کند و نک توفی
 و عیانلک نفقه سی بایند و مضطربا اولوب طریق آکسایده بر فعل نامسرفه آنکه دخی
 ارتکابایده و انوک تبعه سی موجب ملال و بال و نکال آخرت اولوب دینار و غل ذلله

طاق ابرو سنج در هم وختا
 آینه کماله در هم
 ایدم

میتد اولدوغی کیمی حقیقته زندان شقاوتده موبد و محله قاله چون کافر دوشین ز دنیا و نه دنیا
 من دنیا و الاخره و ذلک هو الخسران البین پس بگویند که سخته نک ادا دار اقبال و اقبال اند
 ادا دار ایمل و دولت دنیا در محروم و سعادت آخرت در بهره مند و لطیفه معلوم اولیه
 مصالحتند در دور اولوب مجالسند ز نفور قلسته ارباب عقل و عز حضورنده معدود
 بنایم بخون شویله دیر سن بلز میسین که فقیر بر باد شاهد فقر خری باجی انوک فرق
 کرامتیه استدر الفتا داء و الفقر شفاء و روحی انک قامت شامته نی کم و کاستد
 الجور فقری و سوی الفقر عرض و الفقر شفاء و سوی الفقر مرض زینت فقره در سخن اغراض
 ایدوب صحبت فقره در نه سبيله اغراض ایدرسن موثر جواب و یردی هیاهات هیاهات
 اول فقر که سوده اولیا و پسندیده ابتداء افلاس و افتقار انک آگاهه تسبی و ارد
 و اول فقر اند عبادتد که سالک ایدوب ماسوا بی بالکله و ماسوا لیه تاسا فی بلای
 کوژدن و حدیث جبرعه سن نوسا الیما یصل الی الکمال من انقطع عن الکمل فقرک
 مظهر یدرویش بوفقرک صبحی کداد کد که درویش لک میانی بین السماء و الارض
 درویش اولد که تارک دنیا اوله و کدا اولد که دنیا آتی ترک لیه ارباب فیه حقیقی
 بیور مشغولد که فقر کنز من کوز الله زلال سر چشته توحید در که جهر نفس مقدسی
 عبادت قلند ز تطهیر و تطیف اید و خلعت خزانه فقرید و بجز بدید که کجور قدرت
 قامت در حقه مظهر یاکمله کوز و تسریف ایدر کسیر کیمیا یکن فیکوند و سرفش
 دایره تقریر و تعبیردن بیرونند بیت اول قدر فقیر سر باختست سر همد عیار سپر
 باختست چون بلخته شد سر دهر دایره سیر و در سر کار دیکری ساختست اما فقیر
 افلاس که احتیاج الی الناسدن عبارتد جمله بلا لک ناسی و جمیع قضا لک رئیس دی
 و موجب عداوت خالقی و مستوجب انکار نعمت خالق قدر و رافع حجاب حیا و هام
 بنای مروت و وفا و جامع شرافت و قاطع حیل حمیت و مستلزم ذل و مسکنت و
 متبوع هوان و مذلنده و هر کسه که علت احتیاج حسته و دام افلاسله بایسته اوله
 البتة روی غیرتدن نقاب حیا یرفع ایدوب صفه حالندن الحیا من الایمان نفی
 مجنی و محمل آله و زندکاینی منفذ اولوب مهمان راحت ساحت سینه سندن نعمت
 اقامتی کورتب لشکر غم ملکته بخادنه مستولی اوله و شمع حضور ی نی نور رویت
 حلقه حقدن صده جمله دور اولوب مقدمات تدبیر نافع و رای صایب اولک بایند
 نتیج نتایج منافعدن خاسر و خایب و واقع اوله و خلقک انوک حسن ظنی منکس و بنیه

تقریر و تعبیر
 و عیال و اولاد
 و بنیاد



نله

اعتقاد و اعتمادی مندر بر اولوب دیانت و اما شله موسوم و معلوم ایکن جنایت و حیا
 مهم اولم و ناگاه بر کشته دنیایم و کلاه صادر اولسه جرم اکاسیت اولوب بزم اکا
 حکم اولنه و بجله هر خصلت که توانکر لوه سبب مدح و محبت اوله مفسله و قدح و مندر
 اولور مثلاً اگر فقیر شجاعت استه متوره حمل ایدر لر و اگر سخاوت ایسه سر قدر دیر لر
 اگر حلیم ایسه عاجز و ناتواند و اگر وفور ایسه کسلان و کران جاندا کر بلاغت اظهرا
 استه مکر او مهذرا اولور و اگر صمت و سکوت اختیار ایسه صورت بی جان و نفس و
 دیوار اولور اگر گوشه خواره منروی ایسه سفینه و جویزه نسبت اولور اگر خندان و
 کسانه در اولور سه منزل و جویزه هفت اولور اگر طعام و لباسه فی الجمله مکلف کوسر
 کاوتن پرور و اگر قلمه صفره دره قلسه خزانه غرور اگر بر مقامده اقامت استه خام و نا
 اگر مسافرت و مهاجرت قلسه سر کشته بخت بر کشته دره اگر بحر اختیار ایسه تارک سنت
 اولور اگر تاهل و تزوج ایسه بدن نفس و بند شهوت اولور و الحاصل مرد محتاج اینای
 زمان فتنه مردود و نیکو حرم اولور اگر بوجاله اند نشایه طبع دخی تو هم اولنه
 قلوبه اکا عداوت پیدا اولوب جمیع اجناسی اکا انکار ایدر لر و جمله اصحابی اندر نیدا
 اولوب مضاجعت در عار ایدر لر که خص و طبع مورث دلت در و فراغت و قناعت باعث
 عزت در که من طمع دل و مز قنع شمع خدای ز طبع جیود و عزت ز قناعت خود اول
 موندن بو فضل بر اصلی کوشایدیم ایتم راست سویلر سناشیدردم که بر لودی در دین
 در زمان و محنت بهران و فرقت یاران و غربت و طمان زحمت افاقه ایله کیسان بلکه بوند
 اندر دخی کسانده حالیا معاینه نظر و لدم که بر کلام منبع حکمند ز منبر شی اولمش و بو معنی
 ارباب دریانت و احباب بخت بدنه ظهوره کلش که **نظم** ز احتیاج تیرد جهان یاری نیست
 بیخو چه موقدست ز انوای نیست کسی که گشت دلت مبتلای رخ و طبع بگویم که این
 درد را دوا بی نیست مفرت خردش و کمر نه در قلده بو کفایت ایدر که کسی به کند و افران
 امثالند ز سوال املت لایع کلور بلکه از اله عرض احتیاج و ابتدال و اجبا اولور انسانه
 بون عیا تله حیات یکساندر که زها زماره بر موق بعضی ویشر کوسه دنیایه قاپوش
 و بلیک خشم آلودم کاسه و نمنک زهر اندودم هم کوسه اولم آدنی ز نسوال واردا
 عرض احتیاج و ابتدال آساند بو اجلدند که بو رستلرد ز کلت نواله زلت
 سواله دگر و جلالت عمل مرارت عزت ندل اولم بواکی بیت که بعضی اکابر انوار
 خاطر و قادند ز بکلام و بو کلمات حکمت نکافی و جز عباد الله جامعیدر که **نظم** چنار

نخته در

نسخه
 خطی
 قلم
 نستعلیق

چو که اصل منافست و منال. نیوزد او چهار در که با آن حال. بقا تلخ مرگ و عمل نخلت غزل
 کنه بشم و علامت عطا بذل سوال پس اول موشله مناظره زن فایغ او لب نینه در سورا
 کلام کوردم که اول دنیا روی همان و نه اهد واحد بعد واحد صید و بویسایط اسبط اید
 او زنده یا ندان و بر زمان انوک شعله تابان و ششقه معاشه حیران اولدی و قالدیر
 بعد مناصفه طریقه قسمت ایدوب هر بری حصه لرینا لدر کو کلامه ایدوم القسام النار
 چون زاهد حصه سن در کیسه ایدوب بالین الله قوری قلمده حفصه صبر و آرزو سوسه
 آغاز اندی که اگر بودینا لر زن بر مقدار الوهم کیره. بر که دخی نسیم قیج و شیم قوت روح
 مشام دل بحر حه ابره و لحاب و اصحاب نینه خدمه شتاب ایدوب مجلس آراسته و محبت
 پیراسته اولد. بوفکری مقر را ایدوب اولقدر صبر ایدم که یا ند لخواه دارد لر بند خنی همان
 دامن عزیزی بر میان ایدوب آهسته آهسته بالین زاهد جا بنده روان اولدم مکرر همان نکاه
 کار دیده و دیده پرکار اول محله بیدار اولوب نیم حوالی تحسیند چشمتی حار امیش ناکاه
 ایامه بر جفا و وردی که بخند نطق ایدم طاق اولدی. بر زمان بهوش اولدم انده یا ایدم
 بعد عقلم با ستم کلوب پای کشان افشان و خیزان سورا خرم ایدم انده اولقدر توقفا ایدم که
 اول زهنگ زحمی فی الجمله ساکن اولدی خاطر منه اول خاطره حضور اندی فی الحال اسودت
 چوب نینه اولجانبه متوجه اولدم همان بونوبت الله بر حوب طوبدی با ستم بردسته
 چوب آوردی که بر زمان بر اسیم اولدم و جان هولند ز کندوی سورا خرفه ایدم انده
 نیجه زمان بخور ولا یعقل یا ایدم بعد زمان عقلم با ستم کلدی کندوی تدارک ایدم
 چون اول تلخ زخلور ز چاشنی طامشدم جانم اخی سندن حلاوت مالی و مرارت فقر و
 ابتدای او توندم و ایدم بیت جبر نال کسی از تنک دینی که ملک بیقیاس است ستم
 و عین الیقین کوردم و علم الیقین بلدم که جمله بلادک مبدای. و دو کلی جفا لولک
 منشای حرص و طمع امیش نامرغ داینه طمع قلمدی خلق خلقه دانه گرفتار بولدی
 و تا آدی قبا انحرصی اکنه المدی لباس عزیه پلاس زلته مبدل اولدی عزیز لولک
 آیینیه چهره زینت بیره ایدن زلک طمعدر و اکابرک مقدار وزن و عزیزین معیار
 اعتبارده سبک قلن سنک طمعدر مشغی ای برادر طمع مکن که طمع آدی دایل
 سازد و خار. دوسخی بشتوار می خواجهی که سوزی از حیات بر جزو داد. پایدر دامن
 قناعت کشتن طمع از مال زمان بردار. محبذ اولی کسه لولک حالی که کثرت مال و فراغ
 بال و وفا حال خیال ایدر بوندن غافل لوردم که وحدت و آسایش قلند دز.

وجمع دیناده دولت و عزت کمان ایدر لب بوی بلز که عزت و حرمت قناعتده **دربیت**
 عزت آن یافت که بر کند دل از مهر جهان راحت آندید کز دست طمع باز گشاید پس یو
 حادثه دینیم حال بر مرتبه و اردی که بهال طمع زمین دلمدن بالکلیه قلع ایدوب
 لباس شری قامت طبع دین قطع ایدوب قضای خدایه رضا و پروت توشه قناعتده گوشه
 فراغده منزوی و ایدم و فرمان روزگار کیدی تسلیم ایدم و زیان و فکرت و لسان عبثه
 کنیدی کندمه ایدم دینای غدار و دوزگار پایا ایداز بوقایع تو ایست خشنده کنیدی
 خصایص خنسا پس و معایب نقایض اظهار اید و غایتی بوکر دید و عبرت که غفلتله
 محجوب و مسرور در آنکسیر امن و سیه بوندند و درده و آلا پیچه دولت و ارد که
 کباب سنده آنکس نشان بخیل و مگری باز لاسل اوله و پانچه قصر عزت و ارد که بیخ و
 بنیادی بتر قصد و غدر قاز لاسل اوله پیچه ناز نینه خلعت عزت کیوزدی که
 عاقبت دست تقدیر ایله خلع اندی و پیچه زمین دلمده نهال دولت دیکدی که آخر
 پیچه شکیله ایله قلع اندی کیمه خوان نعمت انعام اندی که جام استقامت حق بنی اید
 کیمه خانه و لت بیدل اندی که خراب آید مخندن کا هزار رخنه آچدی **بیت**
 واری برخاطر که برخاک انده باری اولیه قانی بر رخ کیم حواشدن عباری اولیه **بیت**
 زن نامحافظت نیاید و زن که هرگز و شوهری بر نخورد که بر باری نعمت او باشد
 که از دست و تیغ بر نخورد بوکچ پیچ اکاد کوی که انکون بو قدر ریج خکله رو و یازمین
 دلد تخم غم بودنا بدین و غصه زیان و سودین که **بیت** دینی آن قدر اندر که برو
 رشک برند یا وجود و عدمش را غم پیوره خوردند بوا فکار در نکره سودای
 دینا در فرار و خانه زاهدن کنار ایدوب حمامه لر بچنده بنام مطوقه نام بر کور
 دوستم و ایدی که انوک مهر و محبتی وسیله سیله بمله زاع میانده مصاحبت و
 مصارقت حاصل اولدی زاع دخی بکاحض بکک لطف و مروی حکایت ایدوب
 نسیم شما بیک انوک بوستان مفاوضه سندن مشام سامعه و اصل اولدی بونک
 محاسن ذات و مکام صفات که کوی بر موجبا لادن بقش قبل الهین احسانا بنی
 قولدن عاشق ایلوب مقنضی ارادت و متقاضی صداقت اولوب انوک مرافقت
 و موافقتله بجد الله که شرف خدمت کزله مشرف اولدق امید در که شرف مصاکره
 مستعدا و لوب شرطه مسافقت کزله و رطبه کرب و عزت زلت عزالدن نجات
 بولوب مسایده و لنت کزده فراغ بال و فراغ حال ایله آسایش بوله و زک کشت و عد

معب کاره و باره ی جلا امر دشوار در جهانند بجای استخوان یکی راحت روح روان هجران
 نیاید یا یکی در رث غم و آزاران برنشته دخی یاری در **بیت** وصلت دوست راحت دلدار
 فرستد و دست زهر قاتل در **السنکونه** که غل و ولت خا در دل آزار نکند آن قدر تلوی شب
 تیره روی غمت جمع روشن دای راحت مبدل اولدی **بیت** دوز هجران و شب فرق یار
 آخر شد زدم این فال و گذشت آخر و کار آخر شد صبح امید که شد معتکف بر دی غیب
 کو بر و نای که کار شب تا آخر شد آشته نیم سر گذشتم بود که با تمام خاکبای سزایف کرده
 اعلام اندم و حالیا سنک جوار که الحیا ایدوب شرف صاحبته حسن قبول چرا ایدم
بیت از تو زید که مرا از مدد صیقل لطف **ژنک اندو** ز آینه دل بر دای **سنک**
 پشت چون بوفضول بی قصودی استماع اندی بسط مد لطف و طرح ملایمه آغاز اید
 ایدی **بیت** بخانه کجین مهمان فرو داید **همای** سدره دران آشیان فرو داید
 بجه سعادت در که سنک شرف بجای و رنجه برابر اوله **وجه** دولند که سنک بخت و بجا
 مقابله **قوله** نه که سننیم امدار و و دارمده استمد ایدوب بمنایست و مصاحبه
 امید و ارسن بندخی سنک مرافقت و موافقت استظه ایدوب عن صبر القلب
 مخالفت و مضارقت که منت دارم و تبحراج دوحه **سعه** حیا تله افروخته اوله بر وانه
 و ارشع جمالک عشقه گرفتار **بیت** چون ذره بخورسید رخت مر بستم **کرتیغ**
 زنی از تو غم اهریم بریدن **بفضل** بر اصله که تقریب بودک انواع تجارب و مواعظ
 بجای بی همد رجد **بوجارب** حکمتله عاقله مناسب بود که خطام دینان کفاف قلیل
 امله اکفای ایدوب اولقد رقد رتله که غیره عرض احتیاجه مغنی اوله قناعت ایلیمه
 هر کسه که گوشه و نوشه دن قدر کفایتله قانع اولموب **زیر طبع** قله و نا بره
 انصافد ز حقیقوب باریده حص و شر و ده سرگردان اوله اول کریمه ریض کی بایمال نوای
 دوزان اولوب عبوت نمای جهان و جهانیا ذاوله **موش** استفسار اندی که بجه
 اولمشد ذاول **حکایت** کشف ایدی روایت ایدر که بر شخص کریمه بی وای
 هر کون طعم و لقمه دن اول مقدار و طبقه که اولک آتش جو عن سکن ایدی کا مقرر
 قلمشیدی **اما** غایت حرصد که اول خام طبعک نهادند غالب ایدی و طبقه
 مقررده سته قناعت اتموب زیلایه طالب ایدی **بیت** عزیز من در درویشی و
 قناعت زن که حواری از طمع و عن از قناعت زاد اتفاق بر کون خانه حوالیستند
 کچر کن کبوتر لک صدای دلاویز و لغات طرب انگیزی کریمه **نک** عرفا شها سن حرکت

کتور و بی اختیار کند و سن اول برجه بر تابدی اول منزل که کیمیا و اول بر حاک
 پاسا بی که اول میدان و فانت فارسی بکند بوالقوارسی ای دی فی الحال محمد خله ایله
 آنی طوبی کل وجود کلش جیادت کلش هلا که یوروی و اندن سابق که کتور ترک
 مغرس و سلم ترندن دماغ اشتها بی معطر ایله باشن تندن یوزوب و جن و خاسا ^{کله}
 برایدوب کتورخانه قوسنده بردارادی اتفاق صابجی اول موضعه عبورایدکن
 کره سن اول حاله کوردی ای دی ای شیخ چشم حریصا کرا اول مقدار لقه ایله سکا یوز
 مره واصل اولوردی قناعت ای دی که پوستک بدنگدن یوز مروردی و کاهله بریدب
 سنی عبرت نماید و دران امتز لردی **نظم** قناعت کن ای نفس با اندکی که عرض خاری
 رسد پیشکی نداشت قانود نعت پرست که کچ قناعت بکچ اندرست که مرور
 نفس اما ره خوار اگر هوشتندی عزیز شدار درودام مرغ هوا اتمام بیندخت
 جز عرض خوردن مدام بلکه که کور کشتند از جوش بدام افتد از جوش خوردن جو
 موش بومشک فایده یی و لدر که سن اولقد قوتله که الحله سدر مق حاصل اولد
 سوراخله کم شداید کما و سرهادنا کاپناه اولنه قناعت قلنب ما ضایع بود ^{کمال}
 و اندوهناک اولیه سن **بیت** غم خور جان من از قوت سؤد مال و منال شادی باش که
 این مرده نیز دشتیوت شویله بیل که آدمک شرفی هنر و کماله در مال و جمال و کلد
 کیمک که کورن حال کوه هنر ایله راسته اوله فقیر اندک بضاعت و لما غله میان خلعه
 شافی حیرت اولد شیریکه با وجود که زنجیر ایله مقید در سوکت مهابتیه نقصا کلر
 و انوک که چهره خالی زیور هنر و کماله خالی له نقد رمالدار او شوقه افتند
 ذلیل و بی مقدار اولوز سکه کی که هر چند زور زیور ایله و جل اطلس و طوق مجوهر ایله
 پیراسته اوله ارباب اعتبار افتند مهمان و خور اولوز **نظم** انکه بزدان جهات
 کم است هست کدا کچه در سصد خم است مرد که از علم توانگر بود در نظرش پر
 زو و کوه بود بوندن عینری که کدا کوب و غریب ساحه دلد زکد و مهاجرت وطن
 و مفارقت مسکنه اعتبار اینه که عاقلک هر برده هنر و فضلی ایله فرزانه در جاهلی
 مستقر اسند علی جهلیله غریب و بیگانه در **ع** صاحب هنر هیچ مکانی غریب نیست
 و جمع مال اندم ای دی معرض لفرقه یعدو شد عدیوملوا اوله که دینانک مال و
 منافی حیرت زوالده در و اقبال و ادباری هالده انقلاب و استقاله در **خ** چکا
 یور مشهور که التی نشه دن ثبات و بقا توقع املک جایز دکلدر اول

سایه ای که بر لحظه نه زایل اولود. ای که محبت ارباب عرض که از بی بهانه ایله شعله
 بر آید کیمی ناچیز و مضلل اولود. او چو عجب عشق زان که خبری نسنه ایله سکون یولور
 دورد عجب سرمایه جمال که نه قدر کمال بولور سه آخر کار کان لم یکن اولود. بشیخی ستایش
 دروغ که آنک فروغی اولور. البته خیال دنیا که بر عروس نی وفا و بر جوهر و شکر کدم
 نماد و بر متاع در که عاقبت فرسوده دست فزاد **ربیت** بزیب و زینت و مال و مال
 و بیرون. مباشر غره که باکس وفا نخواهد کرد. مرد خردمند که لایق بود در که نه کثرت
 مالله شاد و فرحناک اوله. و نه قلب مالله غمگین و اندوهناک اوله. همت عالی قنده
 حاصل کایات جوهر بر یک کاهه در کمر. پس عاقل اولور طایفه حصولنده خرمین عمر عمر بر
 یاد هوا و بریز. و بوفکر بود و نابود بند خندان غم و غصه عمر المرد که کیکلا ناسوا
 علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتیکم سرتی عین البقیله کوردیلر سندن همتلرین میداند
 قناعت سودیلر و متاع حیالون منقطع علایق و نقد ترک خلاقیه تصادد
 صا و زایلر نه وجود در هم و دینار و نه متاع دنیای مستغفار ایله افتخار و استظهار
 ادیلر و نه علمیه تأسف و ملالت و تلهف و شامت اظهار اندلر **نظم** نه خوش
 عاقل در سؤل کیشی یاری. که حال دهر قلم اعتباری کور و بوجرخ کور و انکار
 زمانک اقتضاد و اضطران. نه اقبال دنا اولودند و سرکش. نه ادبار دنا و دور جان
 حقیقتد مال اول کسه مالک اولور که مال جان فکر اید و بمان حیرات و حسنا
 صرف ایله و متاع دینا که اول کسه قیمت بیلور که سلوک راه آخرت اخوند ادا و خیر
 ممتاقیل و کردار نیک و اعمال پسندیده. بر مالدر که کار و مال محال در و حوائش
 روز کار و نقصا ریفیل و نهاده کار دست بصر فزاد از آنکه مستغذر فایده خط
 دینا سفر آخرت اخوند می زاد در و سلوک معکب تحصیل اسباب استعداد در که ناکاه
 بحکم فاخذناهم بغفلة بیک اجل کلور امان و بریز. و استعدا و دود یع روح اخوند
 بر آن زمان و بریز **ربیت** باز کن از خواب ناز آن فرکس بر عنا که عمر میو و چون دود
 کل تاجسم بر هم میزنی. ای زیور که چه نیم بند و نصیحتد نیان دهر و خیری سزالت
 و نفی ضرر دین میترده ممتاز سن. اما دلوم که وظایف حواصرت و شرایط اجمعی ادا
 ایدوب مبنی اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده به حرکت تمکک کون هوشی که بیک
 ایلم نامد امن حالک لوث تعلقتد نباله. و آیین خاطرک غش تشویشدن صلیف
 و تابناک اوله. بلس اولکه من بعد نیم صاد و یارم و موافق بر ادرم سن سنست عکله

میتر اولن مواسات و مقصور اولن مصافات و موالات نی قصور ظهور بولسه کرک
 و اگرچه فرض محالدرکه سنک جا بنگدن نقددرکه آنا را عراض و انقباض معاینه
 بنمط قدن شواهد داخله و اختصاص صدق غیري منته مشاهده اولسه کرک **بیت**
 کوجه که ترک کنی ترک تو نتوان گرفت و وجه دلر سبکی عهد تو نتوان شکفت چون
 کشف کلامن تمام اندی زاع موش بایند آتک بوملا طفندن قلبنه راحت ناز و
 و نشاطین اندازده حاصل اولوب اییدی ای برادر عرک مزید اولسون که بدین بهجت و
 سر و مزی مزید اندک و مکام زانکده بر شمه ظهار ایدوب محاسن صفا لنگدن بر
 آسکاره قلندک این هم آثار جها نافر و زست اصدق اصدقا و اخلاص لجا اولدر که
 هرگاه که هوا خواهر در کانه خایینه پناه ایدیه لرا نلره عین عنایتله بگاه مسو لری
 قبوله محمودی مبد و لقله و حلا جاری دیوایه جاننه منت بله که هر کسه که دوستند
 بر مردن دیغ ایله واجددرکه اولد و ستاندر مفا رقه سعی بلوغ ایله که اول
 دوستغه لاق دکلدر و گفتاری کردار نه موافق **کل خبر ده گمشد** بر
 اصحاب ابدی برسی بر کوز زیارت کلوب دق بابا ندی اول عزیز آتی کم اید و کن بوی
 آیا انوک ناکام کله سته نه باعشا اولدی و بیگاه بو حرکت ایجاب ایدر نه حلاشا اولد
 دورودان زانده لره دوستدی آخر الامر بر کسه زار و بر تیغ بر کهر و بر جانی خانه
 پرور بلیسنه الوپ قابونی آج دی و دوستله مصلحه ایدوب او بدی قیجی بعده
 اییدی سنک بونی وقت کلمه کوک اوج حکمت فکر اندم برسی بوک احتمال و یردم که سکا
 بر حال اولوب مال محتاج اولسن ایچنی بوک شاید بر عد و ک اولد سکا قصد ایدیه سن اول
 دفعنه مدر قله سن ایچنی بوک محملدر که تنها لقدن بعض ماماتک معطل قالانک
 انما یجوز خادم مصلحت گذار التماس ایدیه سن اکابنا بولوا و اوج امر مناسب سباب مهتیا
 اندم اکو مراد مال ایسه اشته کیسه و اکو مدد کر کسه اشته شمشیر ایدار و اکو خادم ایسه
 اشته جاریه خدمتکار **بهر چه** امر کنی نافذست فرمات اول دوستی اکا متلر ایدو
 عذر لری دلدی و یحسن معامله به بیلا اعتقاد و اعمالی محکم و قواعد تعلق و
 اعتقادی مبهم و مستحکم اولدی **مشوی** چو کار تو انحق بر اند چنان کن که یاری ترا
 از تو یاری بر آید نظر بر مرادات یا از ان همان به که نی زحمت اشرطاری بر آید بر کوی
 کرداب محنته دو شرسه بیه ارباب کمر آکا دستگیر اولور و نیکم بر سیل خاویه دو شرسه
 بیه بی بی معی و نیکه خلاص بولور و پس دل دریا مثال موشک تعهد جان لندن

شایسته ملول و ملول و بر ملک کرک و ناموس و مروته ناظر اولوب انوک زخم و خاخر عاظمه
 کتور ملک کرک که عاقل اولد که کسب شرف اچون راحت و فراغی بر طرف اید و روز
 نام نیک و ذکر جمیل یاد کار تو به کیده **بیت** جهان جو کشت بکام تو نام نیک اند
 که غیر نام نگو نیست حاصلی ز جهان هر غنی که خوان نعمته اهل فقر و ارباب حاجت
 شو کئی اولیه توان کر لک اعداد ندن محسوب دکلدر اول کسه که حالت جاننده یاد
 و دشمن کام اول نامی چیده احواله مکتوب دکلدر **بیت** سعید یا مرد نکو نام نمرد
 هرگز مرده آنست که نامش بنکوی بزند زاع بوفسانه نکلم و بر تانه تر تم اید کن
 ناکاه کور دیل بر آهو تیر بر تاب کی سرعت و شتابله کلور عقیقه صیلا اولوق
 احسان و یرویت نی الحال کشف صویر با ندی زاع بر دخته حقدی موندی بر سوز
 کیودی آهو کنایه کلر ترسان و هراسان طردی زاع هر جانیه نظرم صالیدی
 کلور کید ز کور مدی سنگ بسته آواز آندی ناصودن طشه کلدی موندی
 حاضر اولدی سنگ پشت کوردی که آهو حیران طردی و کتم و اول صویه متصل تیر
 اما انحر اییدی آهو اگر شسته ایسک اچ خوف ایله هیچ آهو دخی و تب کلچک
 کوردیکه آشنا در استقبال ایدوب مرجع اندی و استفسار حال ایدوب اییدی
نظم ای بار کوی انجا آمده بیکانه مباشر کاشنا آمده **بیت** سدن ابرو
 دوشی جوق دمدر در حسرت کله کوز لرم بر نمدر آهو اییدی براد دخی ز فاند که
 بویایانده کوزدم و ابنا ی جنمدرن ابریلوب تک و بوی تنها بوسیده ری و
 ایدرم شدمیه دک نه بنم دام صیاد ز خاطر مده کرد و ایدی و نه و هم سهم تیر
 اندازدن در نمده دد و ایدی حالیا کوردم که بر پیریا تری بر کمان و تیر لیک
 کیمین امس کو یاکه بی صید اچون باش سز برانه مین امس ناکاه انک شست حیل
 سیله پایستا اولو دیو چوب بوجانیه کلدم سنگ پشت اییدی خوف نامه که هر کس
 لک دده ادی دای بوجوالی کورم شدر و بوندن کتمه که تیر انداز لک بتر تصدی
 دخی بونو احیا برمه مشدر شویله که نرم جحتم رفعت قل سز سیار اید سکنده
 مدسک اوله سن و نرم خانه مصاحبت زده اوج شخص سز جهام اولوب شرف
 موافقت ز اختصاص بوله سز اکا بر بوشلرد که هر چند که اصحاب و لجات
 ز لیک اوله ابواب ذوق سرور کسک و اسباب عیش و حضور امل اول **بیت**
 هر جانی که مهر و وفا بیشتر بود جمعت حضور و صفا بیشتر بود دیشلرد که

دوستک سبکی بر یک و دشمنک قلیل کثیر عذایمک کرک **بیت** دوستی را هزار گشتاید
 دشمنی را یکی بود بسیار **موش** دخی محله مناسب حکایت ایلدی زاعنه مقتضای مقامه
 ملایم بردستان سوتلیدی آهو کوردی کربار از لطیف طبع پاکیزه شرب مصالح بود
 دل و جان در مصاحبت لایه راغب و صمیم جان در شرف بحالستوبیه طالب اولدی و لیدی
ع بایار موافق آشنای خوشتر پس اول مرغزاده برکنارده مقام اختیار ولدی
 یاران وصیت و نصیحت اندر کرد زینهار بونو لایحه که برزم حوزه حمایتزده در قدم بر روی
 ائمه و بوس چشمه حوالی سندان که حصار امن و امان در طغر کتبه آهو شطرنج بود
 قابل و موجب وصیتک عامل اولوب دیار ما بینلرند مجلس مضاجعت قایم اولور
 و بوموضع دلکش و مجمع و فتح بخشیده هر وقت جمعیت ایلروردی و مداعبه و ملاعبه اله
 حکایت و سرگذشت سولروردی برکون اتفاق زاغ و موش و کشف مقام معهوده کلدن
 آهو کلدی بجه زمان انتظار دن صکوه اولکار ای رادیلر بولیدیلر و شانه جت و
 جویله اطراف مرغزار کیسوی بکار کی طراد لر بر خیریلر یلر بوجک التلو موجب
 ملال و لافقال اولدی و فرقت یار غمگسار اندیده اشکبار لری خوانه خسر تکه
 ما لامل اولدی زاعنه التماس اندر کرد بر زمان پروانه کلوب دیده تجسس ایلر جوی
 صحرا به ناظر اوله و احوال غایب دن خبر یلر بینه مقام معهوده حاضر اوله **بیت**
 صیار منزل جانان کدر دینغ مدار و زو بعا شو مسکین خبر دینغ مدار زاغ بول
 استیج الله پروانه آغاز ایدوب اوج هوا دن اطراف صحرا به نظر اندی آهو ی مسکین
 بر فضا ده بسته بند قضا کوروب یارانه خبر ایددی سنک پشت موشه ایددی
 بو واقع نکه دفعی سنک همت و معاونتک و ایسته و بوغایله نکه امیدنده سندن
 عنیدن رشتو اسید کسسته د **ع** بشتاب که وقت کار اندر گذر هست
موش زاغ رهبر لعل کندی قاهوی دلمه عینلر کوروب ایددی ای یار عزیز بول و
 ذکایله بوز ندان یلایه نه سببله کورک و نوکیاست و فراسله دام حیلله بجه اولد
 بویون و بوزک جواب و یردی که تقدیر الهیه تدبیری مفید اولور و قضا و تدبیر
 ذهن و زکانه چاره قیلور بیابان تقدیر دن منزل تدبیر بول اوز و ندر و فضایی
 قضا و قضا تا سرحد رضا صرا میلدن افز و ندر **بیت** ما از بروز دشت و ندر
 صد فریب تاخود درون برده چه تقدیر میکند **موش** ایددی راست سولر سنک
 دیشلرد **بیت** سوق اید چونکه راستی تقدیر آتی عواقبده سیر تدبیر بس آهونک

بند کسمکه مشغول اولدی بواشاده سنک پشته نخی پشیدی آهونک بوجا اندر ملال
 انفعال اظهار ایدی آهوانیدی یار غمکسار سنک بومقامه کلد و کک نیم واقع دز سوا
 دز که اوصیاد ناکها دکله و مو بر نیم بند لوزی کیمش اولم بزا یغم قوتله بامور تریم اولور
 ناعده بوالله خلاص بولور موشده برنج سوراحده کند وی بهان فلور اما سنک نفاقت
 ایدوب انوکله مقاومنه طاقیت وار و نه بال و بر آخوب اوچمه و نه بر طرفه چمه قدرت
 وار بو کلفد نالده توقف استیایدی بوشتا بدن تائی صوب صوبه اقرب سنک پشته
 اید غای یغی شفق تائی و توقفه عجه طویو میسر درک بر عمر که فرقت احبال کجه انده
 نه لذت و بر حیات که حسرت اصحاب له نهایت بوله انده نه راحت مقصود در **بیت** بکا
 سنسز جان کرک نهجهان تنه صحت اولور نئی و لسه جان بن بوهر کند نه معدوم
 که سنک شوق دیدار لایق بی اختیار بومنزلم کوردی و آرزوی حالک ساعت سینه دن
 رخت صبر و سکون کوردی بودد رفعا قله که لایم کلدی و بود کلو مساعده لکه که ضرورت
 اقتضا قلدی بنای صبر جانب انهدامه مایل اولوب رفیق بواشاده زوی الاحترامده
 سالک اولدی **بیت** علم الله که مرا از تو سگیل نیست طاق دوزخ و فراق و شب
 ستقای نیست ای برادر مضطرب اولم که معاونت یار الله عنقریب بو عهده کشایش
 بولدی و فراغت تمام ایله مقام معبود جانبته خرام میسر اولور اما علی حال لوان شکر
 کلداری لایم و واجب سپاس داری و واجب علی الخوض که جسمکه ذخم و بکا لکه زیان اید
 چشم ناز نیک هوز دیدار صیاد حلا دی کورم دی بواشاده اتفاق صیاد ظاهر
 اولدی مکرر ایمی کسمکد نطاها اولمشدی آهوهول جاننده بر جانبه مجاری خدی
 زاع طر فاعا و جدی موش کند و سن بروراخده پنھا نادی کشف بچاره همان مکاشفه
 قالدی صیاد کلوب دای کسلس بولدی انکشت حیرت دندان تقیله ایصر بمتجر و منفک
 اولدی که بی آدمم بوبندی کیم کیمش اولم و آهویه بوهو ادرل کجک مدد کار لغیله
 وجود کلدی دیوت بواشاده چب و راست کجا ایدی ناکاه نظری سنک پشته
 لاست کلونیا ایدی کوجه بومنا عصیر و دم کسسته نک الحی لاف و ندرک اولونمز
 باوجود که بو عصیر بو عصیت نهفته معصومده اما بچه اتمک کک متی دست و نوب
 کتمه صیاد رمد هبند نامبارک و شومد ضروری آتی توبه سته آدی و پشته
 اولوب ما و اسنه کدی صیاد کید بک یاران حاضر اولوب کشتی غایب بولور لولور
 یار هوادار بند صیاد کوفتا اولمش ناله صغیر فک ایتره و فری آس نایتری

موش

پرواز
ایدب بر

کرده مهر پره بتوروب مایم ونوحه اندلر و کران و عرویان دل جزین و ناله و این ایله ایدلر
بیت روزی که چشم ما ز جمالت جدا بود جسد آنکه چشم کار کند اشک ما بود بجه درد و
 محنت که حسرت دیدار دلدار ایله برابر اوله و بجه آنکه مصیبت که حرقت فرقت یار وفا
 اوله مقابله قله اول کسه که بریار دیدارند ز دور و بریار کله دار وصالند محروم و
 مجبور اوله بلور که تشنگان باریه فراق کبایه جری کله در و تنها نشینان زاریه
 اشتیاق ک در دهرت دله در **بیت** ترا که در دنیا شد ز حال ما چه تفاوت تو قدر آب
 چه دانی کبر کاره آینه یار آنکه هر برسی بوحاله موافق بر دلستان روایت الیلر و مقتضای
 مقامه لایق بر سوزانک و در دامن مثل و حکایت سولید لر جمله سنک مضمون کلام و فدا
 مایه بومعنایه مقصود ایدی که **بیت** دلندار دینه لبیش ز جانان لذت دینی عزیزات
 نیست عمر نازنین زاعزیت آخر الامر آهوز اجه اید یای برادر که چه بزم کلام تر غایتده
 بلعنده و اراجین حکایت نهایت فصل خنده در اما سنک پشته انداز فایده عاید در
 و نزل ناله در ضلوه ناله و ناری و کوبه و سوکواری در دسوز غیری نه فیض اود
 شرط حسن عهد و حقیقتده و نقد رعایت حقوق اخوت صدقه الیق بود که اوج و زنج
 الیبرایده و ز کشف انجوت مضمون خلاص و متکفل نجات اولور تدبیر اید و ز اکابر بر بر مشلدر
 اوج طایفه ناله حالی اوج و نقد معلوم اولور اهل شجاعتک اقدای حکام مقابله ده
 و ارباب نامک دیانت اوقات معامله ده و احبانت عهد و حقیقتی زمان محنت و آوان
 نکبتده **بیت** مرا بایباید در ایام غم بشکری نیاشد مرا بایرکم موثر اید یای آهونیم بوکا
 خاطر مه بر جاره خضو اید که سن بال اسبقا الله اوجه سن بر جانبد نصیارت او کینه کج
 و کند و کی ضعیف و خسته و مخرج سگسته صورتده کوسره سن زان دخی سنک اندقه که
 کاه قوه و کاه کوز که قصد اید بکی باشک و ستمه دونه لایحه چون چشم صیاد سکار است
 کله سنک بوالکی کوه و زانله بومعامله کی بوموال اوزده مشاهده قله صید تصدیه
 دام و راجتی و توبه و سنک پستی راعده سینی طومعه مستغول اوله هرگاه که سکا یا قین کله لنگان
 لنگان او کجده بویوم سن اما بر مرتبه ده که رسته طمع سن ذوق طعمه که سنی طومعه دت
 ناسید اولوب قیوب کیمیه بوا سلوب اوزده بر ساعت ارجه تکا بوی مستغول قل زینها
 حرکات و سکناتکه طریق اعتدالی مرغی طوب بالکلیه بچوب کیت و نه طوروب کند و
 تسلیم ایت شاید که بوحیلله سنک بشی خلاص اید و بچونم و زحمت ممکن و بلا دت
 با من صفایه کچونم ناراز اولک زاینه آفرین او قدر و آهوز زان وضع معهود اوزده

لک

صیاده کردن در لوبیا در خام طبع چون آهوی کوریدی که افشان و خزان کند ز نازغ انوک
 او سندان پرواز ایدوب چشمنه قصدا بدی کی آهو طومغی مقرر ایدی و توبره بستند
 قویوت عقیقه دوشدی کدی موسی فی الحال کلون توبره نک بندنی کسوب سنک پستی
 خلش ایدی بعد زمان صیاد آهوجست وجودن و عقیقه تاک و بیدن عاجز اولوب
 اندن یا سایدوب توبره سنه کلدی سنک پستی بولیدی و توبره کی کسلش کوروبه باری که
 اطراف ایدوب نام و نشان بولیدی حیرت اکا غلبه ایدی و زبان عبور تله کند و کند و یه
 ایدی حالات عجیبه مشاهده اندم که هیچ احد کایا و رقلر و احوال غریبه معاینه قدام
 که بوز حکمتن بلز اول آهونند که سکه نهد کندوبی بیار صورتند کسرتک و نازغ
 انوک اوسته چتق توبره کسوب سنک پست قاجق بر حرکاتک مجلی و بومسکلا تکه تا و لی
 نه اولم دیر کن خوف و خشیت و وحشت و دهشت اکا غالباً و لوبایدی غالباً بومقام بریلر
 جای کاهی و عزالو خوابگاهیدر لازم اولدی که بوموضعن کیدم و من بعد بوجوانک و
 حوشند نه رسته طبعی قطع ایدم پس صیاد آواره دام کیسجه و توبره صد پارکی کورتب
 قاجدی و نذر لراید و باند لرایدی که اگر حمله اولیاند نذر اسلامه تیشه بر
 دخی بقیه العرا و لحرانک خیالین بیر امن خاطرینه کتورمیه و سایر صیاد لر دخی
 شفقت و بیضی ایدوب اول اطراف طواف و اول شتی گشت ز تمنع الیه ع
 کالج همیشه بلکه بدستست دام راه چون صیاد کدی یا زانینه بریره کلدیلر و فارغ و
 امین و سرور و مطمن مسکله رینه رجوع قلدیلر بوندن صکره نه دست آف انلرک دامن
 روز کار رینه بشلله و نه ناخن مخاف رخساره حال لوفی خراش ایدی و عین و فاق
 و حسن اتفاقا قلدیلر عقد معاشر تلری انظام و اساق بولدی و برکت معاونت
 و ملافت الیه عقد مصاحبت و مصادق تلری مبرم و مستحکم اولدی **مشوی** رسته
 راستهاست و راز و رزالی بکسلد چون دوا ساند عاجز آید از کسستن زال در کل که
 تنها بوی آخر خشک کوزاند و مانع در شکر تنها خوری هم خشک کرد اند جگر زبند
 تنها هیچ قوت ناید اندر جان و دل قوت جانرا و دلوا کسکه کسکه بودا و اولد و سنا نک
 داستانی که زمان دولت و تکبیده فراط محبت و مودت نذ دام او ردیلر و وقت رازی
 محشده قدام صدق و خلاص او زده طور دیلر چون ایام نزول نوزله پای مصداق قلر
 متزلزل و هنگام حلول نو ایدیه حل محال صتلری مقول اولدی لایحرم میا من
 معاضدت و مظاهر تلریله بود کلو و رطایه ایلر دنجات بولدی عقیقات آفیسیه

در آن ظاهر برونه قویوت بر معاشره مسرور و موفور و مسکن و مستند و فایده حضور
 نا محصور و نیکو اولدیر عاقل کامل و هوشتند فاضله از مدرک و بوجایات عجیبه
 زیور عقل ضایع و فکر ناقص تا ملی زمتنه فرض و واجب بله حیوانات ضعیفه نیکو
 مراقت و موافقتند از بود در ثمرات ستوده و نیاچ پسندیده حاصل اولیجی اکثر کلمات
 عقلا که خلاصه عالمیان و نعمت و آرمیاند و خانه مصاحبتلرین بو طرز اوزره یاراد
 اید و بنیاس مصادققلرین بو طرح اوزره بنیاد اید لری پیدار که انوک قوایج مشام
 خاص و عامه بنجه و اصل اوله و انار منافع صفات کردار لونده بنجه لایح اولوب
 سیامن برکاتی روزگار صفار و کباره بنجه حاصل اوله **نظم** هر که حق صحبت یاران
 شناسخت غیر خیر اندر ره ایشان نیاخت یا چودر کارینا شد غمت کار که بی یار براید
 گشت محبت انگش که بصدق و صفات دامن او کتر کر اهل و فاست میل کسی کن که و
 فادار است ناز بوان کن که طلب کار گشت میل کسی کن که وفات کند جان هدف تیر برد
 کند مهر چنان دست که جانی بود دوستی جان ز کوانی بود **باب چهارم**
 اعدانک اظهار تقوی و تمکینه اعتماد اتینوب هر زمانه کمین و مکر و کینه اندانین
 اولی جایز دکل اید و کن بیازاید دای دالبشلم برهنه اید یا محکم شرع وفاق
 نه مکر و یوز و مقدمه اتفاق نه بی مسیح اولور بلدم و اولد و سستلرک داستان کر
 صد قلندر صدق و موافقتلرنده موافق اوله لکوش از عانله التماس قلدم و عین
 ایقانله کوردم و برهان عیان ایلله مطلع اولدم **شعر** کیم کیم یار و داند غم اولمز
 انوک کیم یاری یوقدر خرم اولمز حالیا پوروشن هنیردن متوقعدر که عبادت دلیدر
 ایلله تضرع و تقیر پیورده اولد شملک مثلن که لایه سنه اعتماد و دعوی احلاص و
 اظهار اختصاصه اعتماد جایز اولینه که وصیت چهارمده یوروشن ایدی که عاقل
 حازم کمال تبنته و تیقظ اوزره اولوب لایه مدرک علی کل حال بدسکالده صدق
 احسان و بر مریه که هیچ وجهله دشمنان صدق کلر دشمن نه قدر ملاحظت کوسه
 دوست اولمز **بیت** دشمن دوستی جنتین جنانست که یکجای جمع کردن آب و آتش
 پیدای ایندی بلر رخرومند هوشیار تر هات دشمنه التفات ایموت متاع تزویر
 و شعبده سند خریدار اولمز که دشمن حیلله کار کند و نیک صلاح حالی ایون کلک
 محبت و مودت اظهار ایدوب ظاهرین خلایق باطنله راسته قلور و رقای ذوق و
 لطایف حیلله پیش نهل ایدوب انوک فتننده کلی فکر و عظیم مکر و رقیبه ایلر

پس عاقل طراز نه که از مژده هر باری که در شیشه زبانه تملق و لغلق کوره سوز اعتقاد یابی کا
 دخی زبانه اوله و خصم هر چند که دعوی میاید میند دم اوده طریق مخالفه دخی ثابت
 قدم طوره زیرا که اگر خصم رخنه حبله سنسد و غایله خدعه سنسه اکا را دایم یوب بویاید
 غفلت واکوره دشمن بد سکا الله مترصد احوال در ناگاه کین یایدوب بتر قصد یهدف ملا
 یستد وده **بیت** مکر دستند صیقن اوله آمین غدر ایدوب ناکه سکا ایلر کین
 هر گسنه که وقت قصده تدارک ترک اید و نادم اوله اما حضرت و ندامت فایده
 و بر میه و هر چند که لیت و لعل اید و لعل اید سودمند اولیه و اکا اول ایلر یستد که
 زاعدن بومه یستد ی رای استغفار اندی که یخه اولمشد اول **حکایت**
 رهمن ایدی روایت ایدر که ولایت چیده بر کوه پرشکوم و ایددی که غایت وقت یوشاع
 بصری کمان کرده حقیق و حق زیمت چکری و دیده بان و هم کوشه بام رفعتنه زرد بان
 خالده قمری **بیت** کسی ندیده و ازش مکر چشم صیر کسی زفته شیشش مکی پای کمان اول
 کوه بلند و در درخت سده مانند یستد ی که اصل تحت تراده ثابت و فرعی فوق نمایه
 یستد ی **مشوی** سزاوار اولمشد ی سوبله شاخی که کچی سیدی یو فیروزه کاخی
 یاس خضر و یوشخضر اهلشده یما مش دهر اندن زخم یستد نه اور مش افینه بالنده دور
 نه دو کش برک و شاخی پرد هقان اولد رخت کخ شاخه غیر متناهی آشیانه
 زاغ و ایددی و اول زاغ لوب پرو ز نام بر ملک بنای و ایددی که جمله سی اولد و فامانه
 دام ایدیلر یکنجه شاه بومان که اکا سب اهنک دیر لری اول عداوت قدیمی سبیل که
 زاغ لوب ملو میاندند قایم ایدی لشکر جزار و سپاه خواخوار ایلر زاعلوه شینو زاید و
 لشکر و کسورن خواب خانه و آشیانه لری خراب و یابا ایدی **بیت** بازوی هر یک
 بر آورده دست سر دشمنان کرده چون خاک است اول سب تاریک تارده صد ناز
 زاغ سیه کردار آسن لوار و ناز کا دزاده بریان اولدی فحاشی فاقا لوم حیث
 و بعد توهم مصدوقه حال لریا و لوب چشم دوران ایدها کی انلرک حال زار لری
 کویان اولدی بوم مردم روم کی مظفر و منصور و مرفه و مسرور اول مرز مدح
 قلدی چون باز بلند پرواز صبح بال و پر آخوب و غراب سیه روی سب آشیانه غره
 او حرب خیل بخوم لشکر بوم کی زاویه خضاده متواری اولدی **بیت** تیغ کشید
 اختر عالم و وزه لشکر سب کشته هزیمت ز روز پیروز جمیع لشکر جمع قلدی
 و حکایت هجوم سپاهی بومی در میان ایدوب ایدی و نلرک سبشون کورد و کوزی

و جرات و شجاعت و شهادت و قلد و کوزی آستانه و کوزه کشته و رسته بسته در
 پخته کرد و ریخته و با لشکسته و نیم کشته در بوند و ریخته و سوار بود که بود کردار
 لولک کند و لولک قوت و جرات لولکینه اعتماد لولک قوی و لولک بوطایفه ایله جنگه جنگ
 او رسته نه قدر تلون نه معلوم قلایله و بزم مسکن و ما و امره واقف و خانه آستانه
 مطلع اولدیلر ظاهر بود که چون نوکریه پیکر و قبیح منظر بود در ضرب و ظفر بودیلر
 جرات و اقدام لولک نریک اولوب ریخته و لولک اولدیلر سؤیله که توقا ایتوب برکوت ریخته
 اقدام او زرنه کله رو بود دفعه وار قوتلر باز ویه کتوب دست برد عظیم کوسته لول
 برو چله که بیارن زحمت هر نیمه اولکی تریدن انجوره لولکین که بونوب ریخته وضع سابق
 او زرنه پیشین ایده لولک بزم لشکر و مزین پسین زرنه قیووب تیغ هلاکدن کوره لولک
 مشا و رده مبالغه لاندرد و بوطایفه لولک دفعه کتوب بدیر مناسب نه ایسه فکر ایله کتوب
نظم هنوز اول جمله از دست رفت در کوبارش آغاز مکر و فتنه که این سیل را ده بندد
 خزانیه مدید ایدای بیسی ده فتنه امروز حکم بکیر که فردا باشد تدارک بدیر چون
 پیروز کلان تمام اندی پیش نفرز ان میاز لشکر دژ ملک حضوره کتوب مراسم دعا
 و لوازم شایدا اندر مکر بوطایفه میانده فضیلت رای و مزین عقله موصوف
 و معروف و درایت فهم و ممانت فکر ایله مشهور و مذکور ایدیلر هر نه امر که اشارت
 پیورسه لراسر اروز و پنج انده واضح ایدی و هر نه رای که استصواب استه لولک آخر
 صلاح اندک لایح ایدی **مثنوی** برای دوست و فکر صواب بردیدی ز روی آینه زود کار
 ز نك خلل بعقل کامل و تدبیر راست کردیدی هزار مشکل دوران بزم ساعت حل
 ز اغلر جمیع امور لولکده انلک تدبیر نه اعتماد ایدر لولک و دفعه نوایده انلک رای اضا
 بدیر نه استظهار ایدر لولک ریخته انلک فکر متین طوب ابواب مشکلات
 مهمات ملکی انلک کلید اندیشه صواب اندیشه فتح ایدر لولک چون پیروز انلک
 کوزدی هر بر بسین عواطف ملکانه ایله نوازش قیلوب شانلر نه لایو خلعت و انعام
 احسان پیوریدی و ایدی بو کون زمان امتحان ذهن و عقل و آواز تجربه فهم و فضل
 هر کوهی که درج خیز کرده مخزن قلمش بر سر رشته بیان کتوب طبق عرضه قوت
 کوسر ز اغلر ریخته باب شایف فتح ایدوب ایدیلر **شعر** سها اول همیشه بناه چن
 شناختنک اولسون زمین و زمان رای علی بویا بده هر نه پیورسه صواب لولک
 اولد زو عالو عبیدن صین میز هر نه لایح و لورسه اولی و انست اول بینه لولک عقل

اکلار

و اعتدال کوسر

و هر قدر که از انصاف
 عیار بولس سکه خانه است
 بازار است و کسب
 کسب

قاضی نه فکرایه و ز که اندا ولی مرات خاطر پادشاهید هویدا اولیه و بوجا کورکک
 تدبیر ایل صفحه صغیر نه نخریاید که اندا علی لوح دانس شاهنشاهید ارسلان بولیه
 اما بحکم المامور معذور و مضمونی موجب نه مرز بورده مقدار وسیع و مقدار و مرز بند
 اولیق لازمدر کچه که خاطر شاهی که شکات واردات آید در مکتوب صغیر قاضی و
 باطن و ظاهر نه عارف و عالم **ع** آنچه میگویم نزد رای عالی و شنست ملکشیر سینه
 خطاباید و بایستی سن بویاید نه دیر سن و بوعقد نک حلد نه فکراید سن
 اید عای ملک اول وزیر مستور لک بز در سابق سیر تدبیر نه نخریاید و مرشرد
 و قایل حد و شده بومکر حمله بی معقول کور مشلرد ز کورن بر گشته دشمن قولیه
 مقاومتی عاجز اوله هر آینه لازمدر که وطن مالوف و مسکن مشغوف حلاوله بلکه
 مال و منال و اهل و عیالک ترک آورده که مقابله نه نچه خطر و مخافت و مقاتله ده
 نچه ضرر و آفت وارد و خصوصاً که خصمندان بر دهنه کوشمال بولس و غنیمت یرینه
 هزیمت کور سن اوله هر گسسه که هور تمامه حربه جری نیام انشقا آمدن حقر و نیت بر
 دشمنه که شربت خربند ز کوره چاشنی طاعتی اوله و شراب خربند ز بد فقه عجم اوله
 دخی بخاریه داعیه سن قله نه اشتباه گذرگاه سیله یا غنیمت بلکه دیرای بیله کد و سن
 آتش کید ز کشتی کند و نک وقت و زور نه اینا غوغ و نچه باز و سینه طیانمید
 زنده طریق خربند ز دورد ز کتبغ و سنجله هر طرفن کسک و بر خطرات یکی جانند
 اسلک میسر در **بیت** حد کن ز سیکار کمتر کسی که از قطره سیلاب دیدم بی ملک
 چون آنک کلامی استماع ایدی اندا اعراض ایدوب زاغ آخر ایدی و خصوصاً نه سن
 نه دیر سن و بومرده نه تدبیر اید سن ایدی رای و زرب سابق بنم تدبیر مه موافق
 بلکه اول فکر اهل عقله که یو کل ز بر که حمله اولی و صولت غوغ سکه بود ز ذلت و حقار
 بقول آنک غیر تسو لک علامتی و حیثیت لک امارت در **ع** بنشاید شیر مردان را بهر
 ز جارقن **بیت** استماری جوان و کوریدی پی که بوم شوم آله ناعدن یر بلکه صو
 صوابه بواقید که سحر طیان بوطره و ز و سولک شوکی و جنگا لجدالی خوریزاید
 بوم سولم جنگه جنگ آورده و ز **نظم** اگر بر نیام بدیع از نیام بر دی زما بر نیارند
 نام بخورنک کار هنو نه کنیم که پیش ز زمان ز بونی کنیم اگر یار باشد جهات
 آفرین به تیغ از عد و باز خواهیم کین دست عشرتکده محکم اول شهر بار کا
 در احوال اید که آب شمشیر آستیار نام خیم بد کردادی صفحه دور کار ز دیو به

ولبه را دایله ساعه صفای اول تلجدار نامدار نوسانید که سفال غنای دشتین بسکالی
 سنک یوار است. حاله مصلحت وقت بود که و اول نصیب بدت اطراف دیدبان کونده و
 و جنگ و جداله اسباب بر زمله حاضر و حرب و قتاله دید. عرقله ناظر اولوب اگر دشمن
 بدسکال بدکان کان کی جهانیه اکیلور بنیتو کی راست واده و ز نیره کی طوقی طوده
 میدان کار داده بایدار اولوب بر دانه لک کوسیره و ز که اهل جهانه داستان سیم دستا
 و سام سوار و نریمانیا و سدره و ز تاجه عروس ناموس عیار عار دت پاک و عرصه
 جنگ نام و ننگ ایمنه آیمغه خون و خاک اوله بنام نکو کریدیم رو است ملوک
 نامدار اولدر که هنگام کار داده عواقب کاره اوله در اعتبار قلیه و در و جنگ و
 نام و ننگ مال و جان چندان نگران اولیه **نظم** از سر گذشته بایمید از نه و بیست
 کوی مراد در خم جوکان آرد و خواهی که بخت روی نماید بکام دل باید شدن بفرکه
 بلخضم رویور. ملک روی تو جتی بر نه دخی بوجه ایدوب استدی و سواد سنک
 جوابک و بوجه سده سنک تدیس با صوابک ندر و ز غرایدی ای ملک کامتا بویاید
 رای حقیر استصوابا بدی بود که صاحب و عرف ایلیلیو کونده و ز و دشمنک نقص
 حال و تجسس نافی ایا لاند مبارغه ایدوب مصلحیه میل لری و امید رکوره و ز
 اگر بزدن بلج و خراجله راهی اولورسه و ملاطفتی حسن قبوله تلقی و لورشی بجم
 الصلح خیر قواعد کار دار و ز حمت بشنخ نلند ز امین اولوب کند و دیار مرده آسای
 و ارام ایده و ز **مشوی** اولجه صلح میسر عدویه عاقل ره و فاتی ترک ایدری هر کجانه
 عدوی کلبه اولسه بحال صلح عاقل اول سواله اولور جواب شانی سنک ملوک ریک
 راست و تدایر در سندن بر لسی بود که چون دشمنک سوکت ظاهره سن و وقت قاهر سن
 کوره و مالک قسلا استیلا سی سنس اولوب رعیت معرض هلاکه و ورطه تلفه و ز
 احمان و بره حیل نفسن کوسو و ب کعبین خصمی رفیق و لطفله مالش قله و مال و
 سپر ملک کشور و قایه رعیت و لشکر ایدوب ششدر یار ز حسن تدبیر زها بوله
 زیرا که میان بساط حقیر و بکرده او و در وقت نفسن خیر عیان کلسکن داود ملک و
 میدان سیر و غنک حاروب دشمن غالیه حرکت المذ نوح حله ایدوب خا و دریمک
 صوابا بدن مخوف و همت استقامتدن دورد و مقتضای عقله مخالف پیرایه
 بحر به دن بعد و **محمود** دَر زمانه با تو سازد نوبان مانه بسان ملک زاع آخر
 متوجه اولوب ایدی نای و ز بر بویاید سن ز تدبیر ایدرسن و بویایاند بجه شاک

آید یای ملک و دیار و طن و ترک دیار و ریج عزت و بیای جلالت و لیدن هزار بار
 اندن که سینه ناموس قدیمی سنک مذله آورده و زاولد شده که بن تضرع و ندائی
 اولم تواضع کو ستود و ز **شعر** هیچ اولودی با زین اوله تیویه مطیع • یکم کو در شیر
 شزه اوله آهوند سکار • فرضا که بز تقبل باج و خراج التزام کو ستود و ز • نولر بز م
 مغلوبه شتره جانم اولسه کرک • و بز ی قلع و استیصال از متلر لازم قلعه لور کرک •
 ارباب بحر دوشلور درک • دشمنه مدارای و لقد در رعایات امک کو کرد رک • حاجت
 اندن روا اوله بویای و لقد رفیع انده مک کرک که مرتبه افراطه یثقه که سنی ذیل و
 حیر و دشمنی جری و دیلر آید • انلر بز دخی جری بیله قناعت امک کرک که مرتبه
 افراطه یثقه که سنی ذیل و حقیق جلی تکلفد • پس بز در در مزه دزمان و دواهان
 ضرورت و قد ر سوبله که ضرورت اقتضایده محاربه دخی جایز در زیراکه زحمت خجکه
 جنگ غیرت نام و نکند زاهوند **بیت** مرده بودن بر سنک اند • بکه زنده بز
 سنک اند • ملک بی شیخ و زره که کار شناس و بر لوری آید یی سنک فکر کشور کسایله
 تمام اعتماد و رای عالم ارایله قوی اعقاد و ارد **بیت** در مضیق عقد ها جری
 دین و ملک را • همو رای صایبت مشکل کسای کس ندید • جز بدیدوهای بوست مرادی
 کس نیافت • جز بمن نهست فرهای کس ندید • سن بوا مرده نه فکر او زره و آید
 جنگ و صلح و جلای وطن د قیفسن اختیار آید سن • کار شناس آید یی ملک
 مقصود و جز و مد که بوم طایفه سیله مقابله شود را اولی بود که تاضورت اقتضا
 اتمیه انلر محاربه دز با اید و ز زیراکه انلرک جنگ دوز • انلر بمنلر جنگه دای
 هم قوتلری بز دنا و نهم عدد لوی بز دت کیرد • کسینه قدر که قوی و له خضنی
 ضعیف عدا امک کرک که موجب غرور در • و مغر و همیشه مفاک هلاک و قریب
 و ساحه سینا دزد و در د اگر چه بولرک حیل و خدعه لری چوقد را اما حال حرکت
 خستنی اعلا امک احمالی یوقد • اول اجل د که اول قوم صاحب جرمد و ر حانم
 علی کل حال • دشمنک حیل و ممکن جاز مدد و کمین عذر دند از این دکلر زیراکه
 میانلر مسافه قریبا و لیسه محملد که فرصت کوزده اگر بعد ایسه جایز د که لغار
 آید و مقابله قلعه یکن که امن اولم مضایقه شاید که سینه سنده عذر تخن اکس
 اوله بویان و جینیه حال انلرک جابندن جنگ عقده و ففقه • در فرضا که انلر
 قبلورند داعیه حرب ممکن اوله زه انلرک محاربه جایز دکلر که آریای عقل و عتیر

ممکن اولدجه چنگدن پرهیز اتمشورد و ذیر که نفعیات کم سرماییه با زاد کار زار
 برمتاعد که حارسوی روزگار دده مثل بولنیز و شراب شمشیر ابدار بر شرب ناخوشکوار
 در که بدلایا بختل واقع اولمز **بیت** اکسیر زودی اکسیر خنک بنزدیک من صلح بهتر
 جنگ ملک ایدی لوله مقابله و مقابله جانرا و لما یخو بوغایله نك روفنده نه
 معامله روا کورسن ایدی بوا مرک غورنده تفکرو باقی واصل و فصلنده تا مل
 کافی و لجید که ملوک فکر ثاق و رای صایب و تدبیر راست و تا آمد رسته اولک
 مقاصد و مطالب میسر اولور که خزان بسیار و لشکر جزار بسیار ایله محصل اولمز
بیت بهشیر یکی تاصد توان گشت راسی لشکر کرا بشکری نشت بومقصد شاه راه
 اصل رای روشن بادشاه در مشاوه و وزیر صاحب تدبیر نك زیاده نوبینه و ثمره
 نواید نك تکثیره و نوبینه با عتد بخا یکی که مدد مواد انفا در د حاصل اولور
 و لهذا هر صاحب دولت که مقبول القول و امانت گذار ناصح لولک رای اصابت شعاع
 عامل اولیه آذر مانده ساعد حجتی سوار ساعده سعاده بدن محمود اوله و هر
 طالب سعادت که میان عقل برکت ادر اکنده بهر مند اولمز و استماع اقوال ارباب
 حق حسب حالی و شعار و روزگاری قله اقبال کا قرین و ارباب رای و دولت دن
 اوله الحاله هذ بحاله که ملک کمال عقله آراسته و پیرایه حسن تدبیر ایله پراسته **بیت**
 ای در پناه عقل تو ملک هنو ری و بی بر تو ری رای تو خورشید خاوری تدبیر صاب
 تو باندیشه صواب تمهید داده قاعده دار کسری فکر مرجه وقع بور بدین رای تو
 خرمهره راجه قد بر نردیک جوهری اما ملک بی بومده عز مساورت ایله معز
 قلدی و بوا مرک اتما منده بن بنده نك لطف تدبیر و حسن اهتمامه اعمار بوردی
 دلوم که بویایده خاطر قاره و ضمیر قاصره لایح اولانی بعضی دیوانه عاقلده و بعضی
 حجره خالوده سمع شریفه یستد ورم بن بنده نه که جکی بخویر اتمه تواضع و
 تدالی دخی و اکور مزه و حکم التاد و لا العار بر لولک تجلیح و آجه عرض احیای
 و تحمل خراج که بزغ اسلاف و اباخر اندزا یا اتمشورد و بویون و بر مزه **بیت** ختم را کون
 بهم نه اعتبار اورد مردن و طیه کرد زنی اعتباری رستق مرد بلند همت طوی نام
 و بقای ذکر جمیل احوال استر و لا نغز بالله هم کثیر ز سله کجه عمر نوح علیه السلام خی
 اولور سه عمر قصیر دن جوهره و جود که بعضی ممانت اول اصل حیا تدن زار بار راج
 که التاد و لا العار و المینه و لا الدینه دتمشورد که ملوک عجز اظهاری غیر جانبدار د

لویه

نکات

اظهار عجز کار بخارود ز هر کس که دشمنه تو اضع قلوب زبونلو کو ستره اکا اولوبلا کسله
 تادی و نظری دخی زیک اوله **بیت** همت بلند دارد ز بونی مکن که چرخ هرجا زبون
 برویخه برمود باقی فضوله خلوت کرد که رای ملک آرای ملکه و فرج قلعه که حکمه
 عروس برید البیت حالیا حضار مجلسد ز برسی ایدی ای کار شناس فایده مشاوره اولد
 عقلا جمع اولوب مقتضای عقل لری اوزده نقل کلای نقل مجلس اید که شاید بیرنگ یتر
 تدبیری هدف صوابه دست کله اکا بریور مشلور که ثمر و مشاوره عقولک بعد
 الحاقه برار اوزده اجتماعی و عقلا نیک آرای متخالفه دز برای اوزده اتفاق و
 اجتماعید ز هر همه که جماعت عقلا جمع اولوب شروع قلعه انک مداخل و بخارجی احسن
 وجهه ملحوظ اولوب عاشقی فو و در جلعه و خانه سیخیر و صلحه موصول اوله
 نیکیم کیم اید **بیت** مکن کیه بر کج و تیغ و سپاه ز فردا کمان دای و تدبیر خوا
 شود لای نیکو ترادست کبر بجای که ضایع بود تیغ و تیر پس کلای خلوت حواله امده
 نه مصلی و اوا اوله کاشناس ایدی هر مستشار مؤمن دکلدر و اسرار ملکی و مهمات
 عریض و معاملات رسمی کیم دکلدر که هر دانا و نادانله میانه اتمک جایز اوله ارباب
 دانش یور مشاوره که اسرار ملوک فاسق و لافعه باعث یا و در لوت بقا و نقصری
 و یار سول و جاسوس لوت و زویر و شهید ز محمل دکلدر که بو محله بر جاسوس بولوب
 کوش مجتسله نرم لوق المزه حاضر و دیده ترصد ایلد نرم احوال المزه ناظر اولم و کورد کن
 اشده و کنی الحال خصم بد سگاله ابلاغ و ایصال قلعه اندر دخی ساحه حال و عرصه
 ما لکن طاشان مکدر دجاردوب فکر له بالک اید و یب ریخته فتنه سنگ چله ایلد
 سدا یله کو و تیر تدبیر من نشانی آرزویه ایزمدین یتنه زده اید لور فرضا که مجلسد
 جانب دشمن دجاسوس اولیه شاید که حضار مجلسد ز برنگ بر اینجی لیس اولوب
 بو مشاوره ده واقع اولان اسراری استفسار ایدوب بو اراده جاری اولان ارا و خبر
 دار اوله و آرزو مانده اسرار ملک روزگار افواه و السه ده انشمار و اشهار اوله
 دوست و دشمن میاننده شایع اولوب اظهار اسرارک ضرر و فساد ی مزاج ملکه ساری اوله
 بو اعلاند که اسرار اسرارده مبالغه می جلد ز کورد مشلور **شعر** بخه زیبا دیش اولم هر
 هشیار که کسه سرفاق سواتمه اظهار کمان اسرارده سیار ناسد ز ملوک احتیاجی
 او فو دز یز که تدبیر ملکه هر ناکس و اید و واقف و الحق ملکه احاطه کلای و لوق
 احتمالی اکثر بلکه مقرر د **بیت** اگر جز نوداند که رای تو چیست بران رای و در

باید که بستی جوج او لمشد که تاج و اضر بلکه کاسه سو افشای سر سبیل و غ او لمشد
بیت بنه من کسفر سردن چتر دی بنه سر لاری افریدن چتر دی نه که شاه کثیر و زی
 مافی البصر ناظر اند و کی سبدن از و قد و اوج و ولدن حنیض زده هبوط و
 نزول بلکه ستاره غریبی افق فضا و قوس غروب و افول اندی پروز استفسار اندی که بنه
 او لمشد ز اول **حکایت** کار شناس اندی شهر کثیر ده بر باد شاه و اریدی که کجام شتر ی
 کام تو سن خنک فلکه اورسندی و پیچیده بدیلم ساعد و زکاری پورسندی بسم
 شمشیر آتش تا بزرگ تصویر بندن باد که زهر پسته و اریدی که سمت راستن اعزاف
 ایدیدی و وهم سنان جان ستان بر و نشان نشانندن آیک نه قدرتی و اریدی که
 روی خاک که اکوی کیدی **مشوی** جهان را خلعت امن بخان دارد که خلق از ننگ عربا
 شد آزاد زدن جان مطلوبان سوکاه فراموش کرده تیراندازی آه بوبله شاه فلک
 دستگاه حرم حرمت و بوده عشرتده بر محو بیسی و اریدی که زلف پیش کنی دعوی
 طولک شب بلایه اطاله ایدردی و روی تابان و مهر لغاتی نه چارده تشبیه طبع
 به طوعدم دیردی زاهد قائم اللیل انک جمال با کمال عالم مثال که کوه کد و دن
 کیدیدی و صوفی بشخیز انک صورت نه مثال از حران خیالده مشاهده استعصم باله
 دامن کی کربان خرقة برهین چاک ایدیدی **نظم** در منظم اسیر دندی جانه
 زندان ایدی ز نخلدانی زلف پرچینی رشک مشک خطا مال مسکینی حبه السودا
 ملک اول کاره اول قدر تعلو و تعشی و اریدی که مشاهده جان حاصل حیات قائم
 و تماشا ی زلف و جان سر مایه عشر و زندگانی بلور و یی هر زمان بجایه عشق جانان
 کوه جان ملیک سلک ملکه چکوردی و دانه خالی دلا رام زمین دلنده مهر و محبت تخمین
 اکوردی طره طراری نفد شکب و صبر و جیب دلندن پتردی و غمره عیاری دله
 مختار ای خانه دروندن متاع صبر و سکونی چار چار پودی **بیت** من نه بلختار خود
 میروم از قفای و کسوی چون نمند او میبروم کسان کسان اول شوخ فتنه انگیزی
 چون مرغ دلشاهی مقید دام زلف دلا و بر کوردی کمان بروسی بنا کوشه دلا چکوب
 خدنگ غریبه هدیه سینه شاه پیوسته و ساعت بساعت شیرین عشوه لولم و رنگین
 کوسه لولم پای دانه نیدا و ردی طوردی **بیت** رسم عاشق کشی و سینه شهر آشنوی جابه
 بود که بر قامت او دروخه اند استغنا ای حسن مقتضای او زده بحر عشق شاهانه غایت
 اعیون اطراف و جوانب و اقارب و لجا بندن بولد و عن زنجیر لختی چکاک دوردی

دلوردي و زلفي كمندي كرون شوريدگان بيايان هوسه بنديايد وب عشق بهان نشكان
 زلال وصالك دلي باغنده ديك داردي آخر كار محمدان بازگاه پادشاهد نرسيد
 رفتار شكر كنم رخوان طنازه كه خط سبزي خضر كي لب آب حياتد برودش بولش
 و سبز مخفي چمن چنان كي كار جويبار كورده اولمش **بيت** كرد لعل دلفسانده يار لعل
 سبز خط خالده اول خط حواليسي زين امن فقط عشق بارانده آغاز اندي جوان
 دخي غلبات عشقه و جذبات سؤقه دوسوب و سوز و كداز له مهر و محبت آسوده طوب
 بر برتبه وارستدي جريده خالده دفتو صبر دز بر دم و صحنه جمالده نيردمق **بيت**
بيت هر كه با عشق آشنا شد رحمت جان بر نواف در پرورد رحمت بار در دمان
 بر نواف متصل عاشق و معشوق ميانده چشم و ابويه سوال بجاوب و غمزه و اشارت
 خطاب و عتاب اولوردي هر كون پادشاه جشن عشرت و دروب جانان دخي ماه كي مقا
 او توروب جواده باي خدمت او زده طوروب مشري كي برق او ردي القصة ابواب
 معاشرت هر چه بد كسل و اسباب مواصلا هر نوعدن امانه ايدي و پادشاه جمال
 دلا را جانانه ديده دل و جانله نگاه ايدوب صفه رخسارنده دتم في الحسن بقول مطايعه
 ايلوردي نگار آنك بونظاره سندن غافل و جام مدام عشق جوا الله مست ولا يعقل
 ايكن ناكاه جوانه نگاه ايدوب لب ستريندن بر بستم ايله دامن و زكاري بر شهد
 شكر اندي **ع** بز يك خنده و دامن عيشم بر شكر كردن جوان دخي مقابله ده كوشه
 چشم جاده سندن بر كوشه ايله عالمه هزار سؤر و شر بر افدي **بيت** تركس نازند
 اوينم يازه نيمي زو غمزه دگرسيم ناز پادشاه بوجالده ناكاه او بون آس عشرت
 كوكلنده مستعل اولدي و ميالورنده علاقه و معاشقه و اريد و كن لبوب درون
 دلده منفعل و مضطرب اولدي و صحبت دلا رامن بالكليله اچكوب سودايي عشق
 فراغت اندي سنان حالله ايدوي **قطعه** و از كلدم اي چشم ساكه هوادار اولمندن كل
 يوز كوز هر سحر بيل كي زار اولمندن بنا اچكدم غم سودايي زلفكده نسنك چونكه سن
 اچكدم اغباء لمار بار اولمندن بر كند و يله فكر ايدوب ايدوي بوياده شتاب مده
 خردده صوب صايدن مخفدر و بويكي سؤرخني سياسته استعمال دور بينك
 و عاقبت انديشكده مخالف **ع** صبر بهتر مرد را از هر چه هست بر سطر بولطفي قلوب
 مضيق عنقه كمندي و صحنه همان اول موال او زده كه طرح اولمستدي حفظ ايدوب
 تغير وضع اندوي كوچه اول شتاب تارده نشه قهقوش شكواري و اواصباح بيدار

کا

دلدارانله چهره سی کل اولستدی **بیت** پادشاه عاشق و سر مست و انسان دلبری
 چون تواند دید اورا ملتفت بادیکری. القصه چون بتاسیر صبح ظاهر اولدی و مشید
 حور سید علم سفید نصرت و تأیدی قیه فیروزه. ذلک فکله یوزری حشر و سنا
 سیان طرای او انصفه شهر مینا فامدن کورت **بیت** عرو و آفتاب خوب دلیدار
 بونیل برده دن اولدی بدیدار. پادشاه نیک بخت تحت حکومت اوزره کلوب صلا
 صدای عدل و دادله دار خواهلری بندستم و عید بند دن آزاد ایلدی **شعر** سه که
 عدلیه آشنای اوله اول. سایه همت خدا اوله اول چون فصل خصوصیات ناسدن و دفع
 غوغای عام و خاص دن خاص اولیجی. اول و ز بر کم مدار امور مملکت و مستشار احوال
 سلطنت ایدی خلوت ایدوب جلاد خشم مبالغه قلدی که حاکم شبانه ی و روضه
 بدیر ایله میانه کتوده. و انک مشوریتله اول ششکان بیا بان عشقه شربت سیاست اچوره
 فرمان فرمای عقل ایدی زینهار سرتی اکا اظهار اتمه. و هر نه حکمی که رایک اقتضا
 امضایه یور عاقبت جانب خشم و غضب غالب اولوب و زیننه مافی الضمیر اظهار اول
 باید اولمشاوره سیله استظهار ایدی و زیندی یو بدیری ایلرک هدف تدبیر
 طوغری ایدی. بوفکر رای پادشاهه موافق کلوب اول کی شخصک بدیا حیایک هدیه نیم
 عزم ایدی و مقر را اولدی که هر بریسی شربت زهر آلوده ساحل وجود دن کر داب عدم
 بر وجهله و زین شاهدن غیری کمسه آگاه اولیه امر دن تمام. و ماه عمر دن مبتدای شراد
 حمام قلله. تا برده فضاحت دریده و دشته نام و ناموس بریده اولیه **بیت** کارهای
 اینچنین آن به که سفایه بود. آسکارا کر کنی آخر بشمیه بود. چون مشاوده امری تمام
 اولدی و زین پادشاهی و ذاع ایدوب او نه کلدی بختر فی نزیک ملول و منفعل اولدی
 کیفیت حال دن سوال ایدیک سؤیله معلوم قلدی که قیزی حرم پادشاهه و امش باوی
 سرای جانبدن انواع اهانتلر کورمش. و اقوان و امثال ایمانده بویل خوار اولدن انواع
 اکا نجلت و عار مطرق اولمش. و زین چون بوجنری استدی بحر عنایت جوش ایدوب
 شرط احتیاجی فراموش ایدی. و دختر نیک خاطر نمرعات اچون ایدی ای جگر کوشم
 بیخود اوله اول سؤربحتک عنقریب چراغ عمری مرده و کل حیاتی پرمده اولوب
 نام و نشان کی صفحه جهان فایدن سترده اولسه کولک. دختر بویامری تحقیق و بخبری
 قصدی اچون کیفیت حال دن سوالده حد اعتدال دن تجاوز ایدیک و زینرا نکل
 سلطان میانده جاری اولان ماجرادن برشته بیان ایدوب و سرتی اخلاقی عظیم مباح

قلدی

دختر چون بشاقتی آشفیدی بشاشت تمامه بدو حضور دندن قیام ایدوب کند و معانه خرام
 اندی. اتفاق بواشاید خدام حرم بلا شاهدن برسی وضع سابقه اعتداده **کله**
 چون مقتضات عذر نه تمام اندی دختر وزیر ایدی معلوم میگرد و یکدیگر که بمقول
 جوامید اعتداده عذر دکلدر بلکه تقریر دند اما عم دکلدر که عنقریب انوک ماه عمری
 تمام اولسه کولک و اندوکی فعلک خراسن بولسه **کرک** نزدیک شد که دور دشمن از نظر
 خادم حرم دختر دند بخبری آشفیدی بیعت و بشاشت اظهار ایدوب ایدی بون حال
 فتح قزا و نه مرده نرخ زداد **کرک** سماعه کوردی جان دند چون آتی استماع اندی
 آیا بجز خنوی نه وقت خیز وجوده کله که اول منبع شرک خردندن امین اول و دند
 و بواقعه نه زمانده و فتح بوله که اول بر حمله پنجه شکنج سندن بجات بوله و دند
 دختر ایدی که اخضاده رازده قدر تک و تحمل بار اسزازه طاقنک واریسه سکاحینف
 حالی حکایت و قصه قضیه مذکور دند قصور ز روایت ایلین خادم دخی بند سوکند ایلیم
 دشته عهدی بوند ایدوب ایمان غلط و شدادله موکد قلوب دختر وزیر دند طیف
 الصبرین موت و برلم خیز دند قلچرکی چکدی و علی الفور بانوی سرباه و ارباب علی التمام
 کیفیت حالی اعلام اندی خانون حقیقت حاله واقف و بعضی هان اول ساعت جوانی
 خلوت دعوت ایدوب بوستری کا اظهار ایدوب ناکاه بلا شاه غافل و شراب خوا به
 لا یعقل ایکن سفینه حیاتن غرقاب هلاکه آندل سرتی وزیر اظهار انگه سرک
 آیرلیدی و مضرب کار ایندز بلکه مسند نزد کاینده قصص غنا و مجلس و لذت و نایب
 کو قار اولدی بوستلک فایده سی بودر که اگرچه ملوک و دایلم طریقی مشاوره به
 لا بد دند و انلرک رای عالم اراستنه فایده مند اولغنه لازمه در اما اسرار لونه
 اغیار مطلع اولمه مو دخی و اجدید زیواکه هرگاه که بلا شاه با وجود که فری زانی
 و تأیید ربانی ایلیمتاز و همت بلند و عزیمت اجمند ایلیم سایر لردن اسرار دند
 کند و سر ستر ایدوب سایر لرد که بایه ورتبده ناقص و در ایدیه قاهر لرد محافطیه
 بخون قادر لودر **بیت** چون تو سوزای که در خورشید بر آسمان کنی پس چرا برنجی که
 آزادیکوی آتش کند کار شناس چون بوحکایت بر لطافتی بوفضاعت و بلا غشله
 روایت قلیدی بود بهمتای الماس عبارت غرایله دلدی حضار مجلس دند برسی دخی
 زبان اعتراضی دراز ایدوب ایدی سنک کلامکدن لازم کلور که خلق عالم بساط
 مشاوره کرده نو واسب مراد لون میدان رای و ریتلری او زده سوره لوحال

بود که ترک مشاوره مقتضای حکمتند نه دور و مند و عجله سببی و مخطور در
بیت بنای کار خود را بر مشاوره نهی. نه حق تعالی که آری نه داد عقل را می کافی که انکار عیبا
 و سلاطین عظام خصوصا سوانح امور و مصالح جمیع آورده ترک مشاوره نه و جمله
 معذور بود که میفرماید ناموس اکبر در حکم و شایسته همی الاقر. خدام عتبه نبوت که
 مستور که ما مورد در **بیت** شدیم میسر می شود ما مورد. تو حرا زین طریقی باستی دور کارستان
 ای قیدی صدر رصفه رسالت سده سده نبوت مستور که ما مورد اولد و غنة با عیش
 اولد که که از آن رخنه را بن غنیر لول حسن بدی بی سد و دریای خاطر فیاضه سایر
 انهار اکخاری مدد ایلیمه زیرا که صومیر منیر صاحب ابالیات ولایت رسالت علیه من التبیات
 اکملها که مطلع انوار ان هولاء و حی و حی دونه بر آینه جهان نماد که صور حقایق اشیا
 انده ظاهر و هویدا. بلکه باعث تبیین منافع مشاوره و تعیین فوائد محاوره در
 تا عالمیان بوضاحت بسندیده ایلیمه مستحلی اولوب ثمر آن در بهره مند اولان و نوبت حراغ
 در و عمله تر اید پذیر اولد و عی کبی ع قول قاصر لول غنیر که مدد بدی بی ایلیمه توزیر
 ایلیمه خود را یایک و خود بسند لک ظلم آن در نور تر لول اولیم کل مدد اولدیم
 کلیمه که ترک مشاوره البته واجب اوله بلکه مقدمات مزبوره مقتضای بود که هر
 فکر که بونه مشاوره در حاضر بولم و هر امر که کمال آداده تمام عیاد کله خزانده لک
 مکشور و ختام سر و اخلاص به محض و قلیم که کتمان اسرار فراید بسیار مقتضای جمله این
 بری بود که تجربه ایلیمه معلوم اولمست که کتمان اوله اهتمام اوله حصوله و صورت بر اولوب
 تو اتمام اوله که استغنیوا علی جوابکم بالکتمان بومعنا نك ایشاندن برهان واضح
 البیانه در بدی بود که اگر بدی بر موافق بقدر اولوب ما فی الضمیر قوت در فعله کلمه باری
 باعث شامت اعدا و موردت خجالت اجبا اولیمه **بیت** آنکه وصل تو میسر شود چندان
 نیست که رقیبان نه سوطین زبان بکشایند. فیروز ایدی ای وزیر ناصح سنک بدی
 آورده اصابتک و تعمیر نفورده حسن کفایتک خیر میزیده و اضع در و بود اید جمع
 اولن و زرا و امر آنک جمله سنک را اسند سنک را بیک نایج و راجح در بدی
 یضحت یوزندن و ادا حق و نعمت جهندن خاطر که سناخ و راجح اولی اظهار الملك
 واجد که اظهار حقه تقصیر قاصر نه مناسبه کاستن اسر خدمت ایدی و زبان
 مدح است ایدی **شعر** ای آفتاب رایک مهر منیر عا که ای بدر قد شانک ماه فلک اعظم
 هر چند مکانه واجد که محذوفی بر امر او زده عالم اوله اولی اید اولک داینده و

صواب اندیشه شبیه انکی بسته لازم بله اگر اولی ازین خطایه مقترن بوله رفی و خطفه
 اولی فسادن روشن و بین قله. تادی رای و وجه بدینند بتایستار استقامت لایح اولی
 اصل اخنه ترضد ز اعراض قلمیه هر مستی که ادا حقوق و لی بختده تقصیر ایدوب حق
 مساوی مرغی جومیه. و شرایط امانت و لوازم استقامتی که هوخته رعایت ائمه.
 آنی صدی بصاد و خیال ائمه کرب. بلکه آنی دشمن موافق عدا ایدوب انکه مسا و در طریقه
 کتمت کرب. هرگاه که باد سنا کند و اسرار بی اسواره مصر اولی. و بروز و کافیشتر اینی
 و معقد بولم و نیکو کار لوه احسان و لطیفی شهر یاری تر بقینده واجب بله و بد کردار لوه
 تادیب و عنقی جهاندار لوه خرقینده لازم اکیله غالب بود که ملکی باید ایدوب
 قرار اولوب عنایت مرتبلیه اکامعین و ناصر و دست قضای آسمانی دامن و دستند
 کوتاه و قاص اولی **بیت** تا توانی بدین و داد گوی تا بود ملک ازین دو پابه بسای. عالم
 آسوده کن بغمت وجود. تا خوش باشی و خدا خشنود. فیروز استفسار ایدی که ملوک
 اسرار کنی کلمه دن اسرار و یکم لرون اظهار ائمه کرب. کار شناس ایدی اسرار ملوک
 مراتبی متفاوتند بعضی باز اولور که بلا شاه دخی کاظم اولی یعنی محافظه ده
 اولی مشابه ده مبالغه و اجید که غیر لور کل گویا کند و دخی کاظم دکلر بعضی
 بومعیند بوز مشهور **مشو** آینه ناکفیتست دکلر خویش دار بهان بران
 مشابه که دل اکثر مدتی زمان طبلد. نو اند که سازدن حاصل **بیت** کرد ز بیوا
 سر داده سردار. انکی اولسه ایدر لری اظهار. حکیم ایدر که یکی ایدر اول. که بود قد
 ذره اند کجکه بول. بعضی دخی وارد که یکی کسینه نسبت رتبت محبت میسر د
 بعضی دخی اوج شخصه بلکه دخی بزرگ به رخصت وارد ز اما اولی که بولر حقه
 خاطر فازه خلیا ناید. یکی شخصدن غیر قابلیت میسر دکلر **بیت** اکیدن که بخاورد
 ایدر بوسر. دوستون دیلمه و ردا اوله آخر. فیروز چون بوکلای شندی خلوتخانه
 سینه متوجه اولوب وزیر کا شناسی دعوت ایدی و آغاز کلام ایدوب ایدی
 اول بزمه بوملر میانده نه حادث اولدی که بود کلو بغضه و عدا و نه باعشا اولدی
 کار شناس ایدی قدیرا لایامده بزم طایفدن بوملر حقه بعض کلام صادر اوتون
 اول سبیدن ابواب عدا و فی فتح ایدوب الی هذا الاذ کینه درینه ساحه سینه
 داور و ماده نزاع وجدال میانمزه قایمده. ملک استفسار ایدی که نه کیفیت او
 اول **حکایت** کار شناس ایدی روایت ایدر که سلیمان بنی دسکه علیه السلام

و بساط خصوص
 ۴

انواع بطور مختلفه الطباع اولی اجمعه مشی و بلوث و رابع اتفاق و اجتماع ایدوب
 استدل که بزه امیر مقتدا و برکیر پیشوا را ز مدد که سواخ آورده اکا اقدما مصالح
 جمهور زد. اکا الحاکم ایدوب و بر خضم ظاهر اولسه اکا استظها را ایدوب دفعه دو ریشه
 و ریشه و ز. بازار روکار ده آینه پشت و پناه ایدوب السه و زورسته و و پس شروع
 امارت و رعه سن طو و دزد بر جینک نامنه آندی آخر آنک بطلانه تحت و بر هانت
 اقامت آندی. تا نوبت بومه بیدی بر طایفه نک. رای بو که مقرر اولدی که آینه میرده
 و عارت خرابا بلک اما در فی الحکله تعمیر ایدوب بود تبوی رد و قبول و چو گفت و گو
 اولدی و بومرید قیل و قل سرحد اعتدال دن تجاوز ایدوب میان لر نده آتش جلال
 و شعله نزع استغال و ارتقاء بولدی آخر کار قصیه بونک اوز دینه قرار بونک
 که بر کسنه و بو جمعه داخل اولیه و طرف حصد ز جانب باطله مایل اولیه حکم ایدوب
 هر نه حکم ایدوبه قابل اوله و و قضا سنی کلک رضایله امضا ایدوب اول حکم عاد
 و مایله عامل اوله و بواننده اتفاق اراقدن بزاع پیدا اولدی ایدوب لاشه بوسا
 دل و مجلس داخل دکلدر و و نکل حالی جانب بقصیه مایل دکلدر و بونکلده
 شاوره معقولدر و بویاده انک تدبیری را بایخ دقتده مقبولدر و با وجود
 هم چشمه در تا اضا فطو و تمام امر بزورده متفق الکلام اولیه اجماع حاصل اولی
 و خیه اجماع ملک نزع اندفاع و رسته خصوصت انقطاع بولم و بولوب مفروضه
 ایکن نزع کلدی صورت حالی بر بصفی همینده کلک تقدیر ایلخ بر ایدوب بویاده
 اندن تدبیر صواب الیما و اندن نزع تا ممل مستوفی دزد سکوه ایدوب بو فکر نیک قابل
 و بویا زار بغایت کاسد و روم شومک منض امارت نه لیا قی قرار دزد و اولدی
 دیدار اهرن کردارک ربه ایالته ندن سزا و در ریت ای مکسر صیغ نه جولا که
 نت عرض خود میبری و نعمت مامیدایک. بازین تان بلند پرواز که شرط ایلانک
 رنم چکا لندن احترام ایدوب آشیانه آسمان دن پنهان دزد قریضه می چویدی
 طاووس زیبا هیات رعنا صورت که صحبت بوستانانک زیب جل و ذینت پرو
 بالندن غیرت باغ جنا بد رستمین فنا نه می و چویدی همای هایون فلک که سایه پرو
 بالی و قسای سالخین کلکاره تاج افتخار دزد و آویج آسمانه می عروج اندی عقاب
 پرومکن که عقبات کوه صدمات لایق اقبال و جلال بخا خندن برصداد رعنا کای
 آشیانه عدمه می کشدی و قضا که جمهور طو و نامدار بارها منقرض اولسه و ضعیف

حال و سگسته بالمری قاسمه معقول بود که بوطایفه بکشته شد و بفرمانی بفرمود
 عارستان بخت بوم و نثار مطاوعت مرغ خیشوی ناصیه خالکرنه رفعم قلمیه که
 باوجود که منظری کریم و محضی قبیح و طبعی سقیم و فکری غیر صحیح و رو فکری
 بونک برله درونی خشم و غضبه مستحند و صفت کبر و عجزی حدیثی بودند
 بجمعه عیوبه حاجی و زنجهار و زوزن که وجعلنا النهار معاشا حکیمه حب
 سرما به بازار معیشت در محبوب قالمشدد و نور آفتاب عالمات بدان که وجعلنا
 سرانجا و هتاجا پروانه سیله چراغ انجمن جهان و شمع شبستان سکان کون و مکان
 محرم و مشهور قالمشدد جمله دین بود سوار در که حدت و خفت طبعه غالبه و
 و طیش عقلی سابلد و باندیشه ناصواید و از کلک و بنای امور کوزی
 اساس حکمت اوزره قلوک مهملات کوزی قانون عقله بطریق الیک نوصیه بای
 صایله تحقیق الیک نادان حرفه خلط و فارغ البال اوله سر و طبع و طو حصاد
 و شمانت عداد درها بوله سر اوله سر و اجبا و لان بود که بر این تعیین اید سز
 که عقل و کیماسی نه نظیر و فکر و فرائض اصابت پذیر اوله تا هر مهم که صبه و
 کله و هر صورت که منصفه ظهورده جلوه قله ذهن تا قبله کالخور اید و ب رای
 صایله انده کفایت کوسه اوله کوش کبی که مالا جانند در سوره دیو لطف حیل
 ایله بوغایله بی کند و قبیله سند ز دفع الیه جهور طیور استقصا اند که بجه
 اولمشدد ز اول **حکایت** زانغ ایدی روایت ایدر که جزایریز بریده بیلور
 ولایتند بریل اتفاق با زانا و لیونیه مادر سیاهمدار بوستان در حیدن کام تسنه
 لبان اطفال مهد خاکه در ایلدی حرارت هوای کومد ز چشمه لر سخت دل لر چشمه
 نه فر اولدی و النهاب شعله افشاید ز خوشه قلقل و کلن و نقل طر سنبل کباب
 بر سیح و خم اولدی عیونک کوز لوی صوفالوب انهارک لبلوی یار لیلوب و کوز لوی
 دیلوی طلوب اکیم اولدی **بیت** صوسوز لعدن قورودی سوله عارف که کوز لوی
 عینری برده قالمدی فر بیلور انس عطشند ز باقلوب ملک طربیه نالش اندر ملک
 امر ایلدی تا مجتسب آب چون هر جابیه شتاب ایدر و بویاید شرایط نفی برنه
 کوز و ب سراب کی اطراف بیابانی طواف ایدر بیلور بر موجب فرمان در د عطش
 در میان دیو اول بیابانی بی پایانی پاینده در و زان ایدوب ناکه بر سر چشمه یست
 کلوب که لسان نازیده اکاعین القریل و زبان فارسید چشمه ماو دیر لوی

چاهي غایت در قوت آنی زین شکر و آید ملک بایان عامه خدمت و کافه حشمت اول
 چشمه جانانه روان اولدی لر مکر اول چشمه حوالی سنده و حشمتی نهایت حرکت
 توطن ایدوب خواب غفلتده بهیوین یا نور لودی کاجرم خر کوئیلر بیلر و کجوش و خرو
 سراسیمه و مد هوشا و لوب اکثر نیک سر لری بیلر ک بای ثقیلله سوله کوئیل
 بولدی که من بعد منزل حیاته اقامت بحالی اولدی و سوله بایمال اولدی که برنج
 صحرای وجوده رجوع احتیالی قالمی **بیت** آهسته ران بجای میدان که میسود سرها
 بر رسم سمند بایمال الفصه بیلر ک بر حمله سیله اکثری کشته و بعضی حشمت و پا
 شکسته و بقیه سی سراسیمه و سر کشته اولدی **بیت** که زید اگر بدینسان دوسه بار خواهی
 آمد یار ندی بیلر ک بنده م و ضرب قدمند جان تور تر نلر ازان و خیزن ملک لوی
 قننه و ایوب نفیر فریاد آتش تا اثری فلک ایتره بیستدرت اول خلقت رشت
 وظلمت سر شتوک تغلب و تقدیر سندن نظم ایدوب تابدیلر ظل انقی الاضیان اول
 بهر شاه عدل آینه دینک اولور که مظلومین بنه اولوب ظالم لوی تبا ایدوب افکاره
 دستگیر اولور و جلوس تخت و سریر اول میریزد کورده لایق و سزادر که بیکسره کس
 و داد خواه لویه فریاد رس و بیچاره لویه ظهیر اول **بیت** ازان آمدی بر این سیر
 که افتاد کارا شویدی دستگیر سنده اگر بزه شاه ایسک داد مری بو ظالم لودن انقی
 کر کسن و بزه پشت و پناه ایسک انلر ک ظلم و بیادین و ستمزدن ارمو کر کسن بر هجوله
 اکثر مری هلاک ایلر اگر جمله دخی ایدر لسه بویق حشمت شکسته و سر کشته و
 بنم کشته که انلر خدمت با و خرطوم اژدر سیما لوندن ها بولش لور **بیت** بایمال اولور
 آغشته خون و خاک اولور مقدر د **بیت** یکبار رخ نمودی در ایف و عقل و
 هوش زین بار جان هر که متاعی دکر نماند ملک آید ی بویمیری و ی فوض انمه ملک
 کورک و انده سر و ی فوض انمه کورک صوابودر که بزم چشمزده اهل و است و صبا
 کیاست و مقدار کم و اراده عز حضور مده حاضر اولور و بویاید مشاوره اولور
 بوی خصوص و دیده اجماع و اتفاقه ناظر اولور که نه مسورت ارباب خرم بر امره
 و بر مهمته غم مقبلر قننه نامقبول و با قلم لراینده خلاف معقول **بیت**
 هر کرا د انشت بسیار نکند بی مشاورت کای بونلر میاننده مکر بر خر
 یز هوش و آید ی که اکابر و زید لودی جملی نلر ک زور عقل و جمال فحشیه
 معقلر و یمن لای و حسن تدبیرنه معقل لرایدی چون بومهمتک انما مندر ملک

بودند اهما من کوزیدی اقدام او زده قیام اندی و ایرو کلوب جواهر مدح و ثنای سلک
 امداد انظام و بیرون عبارت فضیله فتح کلام ایوب اییدی **نظم** شاهانم رعیت
 بچاره بخوری اینست رسم قاعده دار کستری از حال یکسان نظر و لطف و امداد کن
 تلج و تخت دولت اقبال بخوری اگر مصلحت بود رسد بن بند سنی پیل لره رساله
 کوند رسون و بر امین نصیای ایوب بکار هر اسون تانیم فعلی و قولی کوند رسون استرسون ایید
 در ملک ملکین بمیتله بوغایله ایسترسون دفع ایوب و حسن رای و قیل و بسم کارش
 ظلم ظلمی بر حیل ایله دفع ایید ملک اییدی نیم صدق و امانت کرده وین و دیانت که عقل و
 درایتک شایبه شلخته شتم و قدر که سنک کشتار و کردار کی کشت و مرا تکه خرب
 انتم و صدق و امانت که سنک کشتار و کردار کی کشت و مرا تکه خرب
 غم خنده شتم ایسترسون که کار توین بس کار نمودم بارها بر محک استخوان نقد توین
 غش باقم مقام توین حرکت ایوب اول سنه که مصلحت وقت و مقتضای مقام تو
 اتمامه اتمام کنین سن بورسن که بلا شاهک رسولی آنک تر جانی بلکه کویا زیانید
 اول جمله توین سنلرد که هر بلا شاهک عنوان نامه کرداری و مضون مکنوز ایراری
 رسولک کشتار و رفتارند معلوم اولو میسر دزدن زیار که اگر اندن بر هیز و فضیلت
 ظاهر اولسه و افعالی پسندیده و اقوال سفوده صدور و بولسه بلا شاهک حسن انبیا
 و کار مردن شاهک استلال قلوب سولکه که اندر خطا و خط و سهو و غلط جهندن
 بزبان صلا را اولم پادشاهه سبب سوظن و باعش خل و طعن اولوب بد سکال کو
 غیب و مژ مشنه مجال بول لر علما حکمت انساب بویایده بحد و بحساب تاکیدات
 ایوب بیور مشلرد که اول کسنه که بویایه رسول کوندردم لازمدر که اول قومک عاقل
 و اقوال جمله نک ضیعی و فاعاده جمیع سنک کامی اول ملوک سالفه اکثر رساله حکما فضیله
 پرور اختیار ایدر دردی بلکه بعض ملوک عقل و فضل لرنه زلیک اعتماد اتمک طریق رساله
 بالذات کند و لکیدر دردی بویایه اولافرع ایدن و خلعت خلافتی اکتندن خلج ایوب
 رساله بنفشه کدن حکیم خافین اسکندر د والقرین اییدی که اییدی **بیت** مژ بویایه
 که شیرازا سکاردن پیام خود پای خود گذارند بعضی افضل فضایل نمایل ارسال
 رسول حقیقه بیور مشلرد لته در قابل **مشوی** فرستای باید که انا بود گفتن لریو
 لوا نا بود زهرچه که برسند کوید جواب بوی که باشد طریق صواب سخناج خویش
 اسکا ناکند بد انسان مخلوق نماضا کند بسا که ازیک حدیث درست بهم زبججا

وخلق بکشت. یکی دیگر از گفته دلپسند. میان دو صد طح یاری فکند. بهروز ایدی
 ای ملک آنچه بنمضاب معرفت رساند نه لاجله نصیبم وارد. اما اگر یک شاه جهان بنا
 اهتمام بود و بوج حکمت در برنج جواهر فاخر سلك اعلام و افهامده انشظام بود.
 بنده آفریننده گوش جان. و قلاده کردن از عان و پیرایه تاج افتخار و سرهایه با ناز
 استظهار اید و بجمع احوال و اطوار و افعال و کردار آمده دستور العمل قلعه و اول قانون
 قاعده به اقتداری ذممه فرض عین و واجب لادادینم. ملک ایدی ای بهروز اید
 آداب رسالت و اتم اسباب سفارت اولد که بیغ زبان شمشیر اید یکی تند و تیز و بران اول
 اما بوجه ایل به معده رفیق و ملاطفند ن خالی و لیون جواهر لطف و ملائمت منجاری
 حالند لایح و نمایان اول هر کلام که مطلق حرق و عنفی ایهام قلعه و لاجد که مطلق
 لطفه بی اوزر نه اتمام اولنه. و هر مقال که فاعله می تسکین نایز و عنیت احوال
 کلمات هببت امیزه افشاح قلعه لازمدر که خاتمه سی افکانه انس و الفت ایون کلمات
 دلاویز و محبت انگیزه اختتام اولنه **بیت** لطایف سخن از سینه تخم کین برد. زبان دق
 زابرو خشم چن برد. حاصل کلام لازمدر که کلام رسول قاعده عنف و لطف و خشم
 و حلم و قهر و مهر و عفو و انقیاد اوزر مبتنی اولنه و بسط و قبض و ابرام و نقض و عفو
 و عید و بیم و امید و اخذ و عطا و اضحاک و ابکا و ترغیب و ترهیب و ترسیم و تحریب
 معضیرون سفر و مبنی اولجه اندازلق ناموسی و شهر یاریق سکوپی مرغی قلعه هم اعدا
 دخی مافی الضمیر و حلق مال بدیر و تزیویری استعلام اولنه. اما سنک کی شیر اقل
 و حکیم کامله که عقل موسکا قلعه مشکک دقایق و حقایقنه و اصلد زیاب رسانده
 وصیت اتمک همان تحصیل حاصلد و فارسل جلیما و لا توصیه **مشق** بود و بویح
 خیریه انجام. اولدر بخت سنلت دایکله بوخام. رسالت خدمتینه سن یادرسن.
 که سوزده دقت اسنک قل یادرسن. خوش اکلرسن کلامک هر محلق. بلور سن مقبضا
 هر مقامک. اگر سن بواشه اقدام ادا سن. یقیم وار کافا اتمام اید سن. پس بهروز
 شرایط خدمتی برنده کتور و ب بارگاه ملکی و راع ایدی و تا اول زمانه دك تقف
 ایدی که غراب شب لباس عباسی کیوت پرده طلایه طاق سپهر منیا فام اوکند جلیدی
 و بعد زمان خواستار و قدرت طبق سیمین ماهی مزعفر نور و فرقه بر نور اید و ب
 اوسته عیار مشک از فر و دیزه عود و عنبر اگدی **بیت** چون نافه کسله کیسوی
 شام. مه جلوه کنان برآمد از بام. اول هتکامده که مرکز بد و رماه دایره نصف

نک

سن

النصارى مسامت اولوب شعاع زرافه بسات بسمط اغبر منقصر اولدي وروي عتوا
 ناوله فقرانك شمع جمع جهان آراسيله حسن بها ونور وضيا اولدي **بيت** خانه درويش
 شمع ارمساب نيست بهروز بنواور اقصو اسريلي كي كندي وطفرة العينه فلاله
 جزيره سنه نبوت اول كرستلرك منزله ودرع ادي اما بوغرمه قدم خرم او زره
 طروب خاطره بو معني خطور ادي كه بو سكا زلزلن بكاييم خان وخطريان واردر كه
 اگرچه انرجا بندي ن قصد معلوم دكلد اما شرط خرم ميتن مقتضاي عقل ودر بين
 اولدركه بو جبارله اختلاف اولم نيوب انلر ملاقاتدن احتياط اوله اوله ببيدن كيم
 بولر غايت كبر و نخوت و نهايت خيال و عظمت لرند و فقر و ضعفا جانندن برون
 بيزله اقصو هزارد رمانده و زار انلرك زير پاي تعقيبندن خاكسنا اولسه بره هلكدار
 چهار جبر و تلونه عيار قودر فرزند **بيت** تراز حال پيشان و عجز باجه تفاوت
 اگر حاج نبود صباچه غم دارد صواب بودركه ممكن اولد بجه انلرله ازان دن رجيا ايدم
 اكونوز وريكان دلدريم انلرك قبله صلبند تاثير ادرسه فيها و لا با رجا اوليد
 لغالرك پنجه فخرندن زها بولوب سلامت بجه سن طوطي كيدم پس برون في سغه
 چندي وملك بيلانه مسافه دور و درازدن آواز ايد و باييدي اي شاه كردنكسا
 آگاه اولكه بن هول نور اهلهم يعيني سيف حضرت ماه آسمان بنام آبيجه ذوال
 يوق و مردان كلبي و حشوت باي جهنندن مناقسه و سوال يوقدر و تعالى الرسول
 الا اليك كلام رسول هچندك درشت وني محابا اوله سمع قولله اصفا و اجدر كه
 پيغام ملكوم زيك و تفصله تصرف نامنا سبد رسن بلور سن كماه جهان پيا بازان
 و نايب شهر يار دروز عالم افروز درگاه فلان استبانهك بيلان قري هيظك پشه
 قدر مقداري و سيمرغ كرم بيكر مكس دكلو اعتباري يوقدر هر كسه كه امره مخالفت
 ايدر حكمته مطاوعت ايلر و پيغامني كوشه شله استموي فرمان واجب الان عان
 موجب ايش ائمه كند و اليه اياغه يتسه او رسن اولود و بيدار بيه بويون و برون
 يتو قضايه كوكن كروب تنع عنابه و توطوسن اولوز ملك بيلان و كلام هميدن ترسان
 و هراسان و برپشه كي لوزان اولوب استمنا اراي كي مضمون رسالت و موجب فرمان
 ندر بهروز ايتدي ماه جهان افروز بويدي كه هر كسه كه كند و نك قوت و قدرته
 سطوت و صولته اعتماد قله و خشم و تهور و كبر و تجرئه مغرور اولد و زير دستان دقا
 د و سوب مودافات و خلل كار بنور عسل كي يتسه **بيت** تخم نكبر مفسدان سینه را

مغلط
 وضعفا برابا دست ظلم و ستم
 و مهور و اجاق و طه
 بلو و مغلط عنابه

جای منه در دل خود کینه را چندین روز بر سر چو زین تیز مران کین بنماید چنین ناکم
 این آب ز سر بگذرد نال و کجاست ز سر بگذرد سن بوز و در غرور کند و کجای فصل بهار
 نظاید و قوت و سوت کجاست که صد روز و ده معروض انتقاله دایم و قایم خیال
 اید سن غلیان بیدک طغیان و نوران عباد عصیانک ستمی بر مرتبه و اندی که نیم
 چشمه سارمه قصد اید و اولدک و لشکر اهرمن دیدار کی اول بریلر جلوه کاهنه اولد
 کید و اولدک و صورت زشت ظلمت سرشته کرم اول آبی مکدر و خاک جسم ناپاک گزله
 اول مشرعی ملوث اند و کن آسای بلرمی سین که اگر عقبات تیز بر اول چشمه بالا سندان
 کجسته صاعقه عبرت پروبان یا قی مقرر د و اگر عین التور مر غزا سپهر دیده
 تفرقه اکا بقسه سماک راح سنان سطوت که کوزن جعفر حق **نظم** دیو کاخا
 رسید سر نهاد مرغ کاخا پرید بر نهاد نرود جز بید رقه بیرون از هوا زمین
 او کرد و ن بنگ شک شفقتن سکاوت بینی واجب کورم و حامل اعباد رسا تی حضور
 کوندوب سؤیل یورم که اومقام اطاعتده قایل اولوب اولد و کل جرایم نادیر
 اوله سن و ستمده ذک واقعی اولان قیاج افعال و معایب احوال که اعتراف ایدوب مضیق
 خلل فذ طریق توبه و انصاف که کله سن جناب عزت مآبدن خلعت عنو و کرامت محفل
 اختصاص بوله سن و اگر خیشوم بیستومک استقام فی الخضا عیدن محروم اولوب کلایم
 خواهر نظایمی عند رسول الخصول آینه کوی قبول ایمیه سن آگاه اولکه فی الحال تر شهاب
 و کان هلال و سپر هاله و بخور و رجم و سماک راح و یواکب کو اکبله بر لشکر عظیم جمیع
 ایدوب بر پیشین ایدرین که اول شتهاموئی جوی خوشکله جیحون ایدرین اگر بوقصیه
 تر د ذک و آریسه بر آن وقت المیوب کله سن که بر چشمه ده حاضر و خیر و سوزن
 سنک جان بکدن بر جنبه منظریم تا عین یقینله جل ججهان آرای کوره سن و کند و کی
 نه جنبوده حاضر اید و کل بلوی رخت قامتی اول چشمه و الی سندان کوره سن ملک
 بیلان و جبری نریک استعرا ب اید و قی شتاب چشمه جاننده و آنه اولدی همان که
 کلدی چشمه با قی صورت ماهی آینه آبد کماهی مشاهده قلیدی بهر روز ایدی کل
 ای ملک چشمه در ایستاد و انایت عبادته مشغول اولوب باشد که ماه مقام حبه
 کلوت و توبه و انایکی مع قبوله اصفا قل هاندم بیل خرطوم طون و زان دی آسب فی
 آیه بیلشوب آب شراب کما اضطر اید بیک خیال ایدی که ماه اغصاب ایدی
 رسول ماهه آواز بلند خطا اید و ایدی ای رسول بکزر که ماه جها تلبه بوض

اعضا بايلدي كه هجره خرطومدن جنبش ايدوب اضطرابايلدي بهر زاندي بلي بونه
وانا بدين مسازعت امك كرك. تانايه غصه ساكن اوله. وحرکت واضطرار كيدوب
قرارگاهن متمكن اوله. قبل فرمان ماهه اطاعت ايدوب اندوگن ماهه استغفار و
انابت ايدوي وعهد ايدوب شرط ايلدي كه من بعد اول مقامه حرم ايليه. ولسكنين
اول چشمه حواله سندن سور سينه آرام ايليه. بهر وزيه الحال بخير مستر اتر ميكلر نه
ايصال ايدوب خرگوشلري امن الحال وقايغ البال قاري. وبولطف حيله و حسن تدبيره
اول ايلدي سياهي اندون دفعي و دفع اولدي. بومش اول اجلدن كوردن كمرل ميانكرد
برپيروشن هنر و مشر صاحب تدبيردن لاندركه اتمام مقامده انوك حسن اهتمامه
مرجعت اوله. و دفع اعدا و قهر خصمك انوك داي مشكل كشاسيله اكتفا قلنه اكر بونا
سرك اختيار مصلحت گذار امين مستشار كوز اولدي هيچ دوا كور ميدي كه ظفري
شاهي بوم شوم ناسمه مرقدا وليدي و سرخ انوك شامتندن و سلطنت مرغانه و حكومت
تحت نيلاجه عليه السلام عدل لياقتندن اكاه قلندي كه باوجود بود قد رخصال انجوم
ايلرموصوفد مكر و كيد بلكه مايوس و سالوق و غدر و خديعتله مشهور و معروفند.
بلاشاهلرله حيله و غدر و خدعه و مكر كي عيب منصور دكلدر **نظم** هر كشيكانه شد
زهر و وفا. درد لش بوي آشنائي نيست. سينه را كه نيست كشت ز غدر. اندر هج
دوشن ليه نيست. يوفاي مكر كرمدم را هج عيسى جو يوفايه نيست. سلاطين جهان
سايه رحماندر. انلرك كه آقاب عدالتي افق ظهور دن طلوع ايتجاك عرصه عالم
منور اولمز دي. دمهاد امن دامانده اسايش عالمان. و آدامش آديان انلرك
ظلال نصفت و احسانلرند ز غير پرده ممكن و ميسر اولمز. بلكه حكيم و بلحكم و انت
حينه آستان ستون عدل سلطانند ز غير ليله قرار بولمز **بيت** عقل انه مستدي بودي
اين كيند اكون بودي چون انظام حلف سكان خطه زمين سلاطين و ملوك
زمان مقيد و مربوطدر. واحكام حكام ميان دل و جان آرمياندا فدود و فرمان
سلطان قضاي نازل كي بخاري نفوس عالمانده ساير و ساريدز لاجرم بلاشاه
روزگار اولق و لجيدركه وفادار و عدالت شعار اولوب مظلوملر. و ليكرس
وظا الملوك جفاكار اوله آيينه سينه سن ز بكار كينه دن مصيقي و كوخ خاطر نوحه
مهر طفيله بجلى قله سولر عايا كه بر حاكم مكار و فدا رو بر ظالم قها و خا خوارك
كمند خواننه گرفتار اولمشني شك كا اول بلايشه كه كويه روز دار دن اول كيك

به توبه پیشدی طوبی با هر صورتی که در جهان اول شد و اول حکایت زان ایلی
 بر کوه دامنند بر درخت اوزره آینه طو شدیم جوارم بر یک خوشی و قنار و ایدی
 قرب جوار حکیمه میا نمرده بنای مهر و محبت استوار ایدی بکام متصل اولک دیدار ایله
 صفاد سو و حاصل اولوب صدای قنار و تماشای قنار ایله حضور مو فور و جور و محصور
 واصل اولوزدی ناکاه عینت ایدی و ناید اولدی و مدت عینت میدید اولوب
 نه عودت احتمالی بعد اولدی الحاصل تادی زمان غیبتند کان لقم که اولک
 بیچاره فرغ از فاته کوه سار بقایه کندی مدت سمارید نضکوه کوردم که بر تبه
 کلوب اولک مسکنند قوار ایدی چون بر معاودت کتک نایدید و قطع امید
 اشدیم اغاض ادم و بهویله بخار ایله بو کور میو با ایدیم بیت چنین است
 رسمی سبخی سوا یکی چون و دریکو اید بجای بحال اوزره بچه مدت زمان کتک
 و فلک دوزخی بچه کوه دوره سن تمام ایدی بر کون کوردم که کتک در بی حقیقه
 کلدی چون خانه سند بیکانه کورزی خصوصه آغاز ایدوب به توبه ایدی با هو
 سن نیم آشیانده نلرس کند و ویرانک باشکه ییقلدی بجا بخور ظلم الیرسن نیز
 خانی بجا روانه ایله اکرد لرسک مانع دکلوز سند بو حوالیده آشیانده ایله به تو
 جواب ویری که خلا خانه نیم نصر فده در ذی الیدیم اکحتک اریسه بدینه
 اقامت ایدوب اثبات ایله کتک ایدی سنک یدک ید غض و تعلد و نیم یدیم سنک
 سا بقدر بر بو خانه سند نایسه بکالا یقدز القصه قضیه لری نزاع کلی به یوی
 اولدی هر چند که بنظر تو مصلحه به ارشاد ادم مفید اولوب آخر کار بونک اوزره
 قرار اند که بر حاکم عادل مدفعه قله ن تا ایکی جانبک دخی کلامی کوش تا ایتله
 استماع قله وید میل و محابا مقتضای شرع شریف اوزره قضا یور و بمنارعه
 انقطاع بوله کتک ایدی بو نواحیده بر کوبه زاهد روزه دار و عابد کم آزار
 وارد که هر روز تا شام صایه و هر شب تا سحر قایم اول زماندن که نوبت جمید
 زدن بر خوریدند و السبا بیناها دیوان بیسکاهند چانه تا اول واته
 قله که اسباط مسکن و الارض فرشتاها دیوانی میداند صالنه نفس نفیسند توبه
 ریاضتده آتش غض و جوعله تاب و بروز و اول ساعته دن که مواکب کواکب
 و سباه بخم ثواب مضایقه و آسمانده جولان ایده تا اول وقت که چهره صبح
 عالم آرای مطلع افقدن فروزان اولوب آنا طلوع آفتاب بجا تاب ساکنان

ری

و دوران

خطه نسیه نمایان اولم شمع وار قدم عبادت اوزره قرار قلوب و سوز عشق و سبغله
 سؤقله یا فوین یا قلوب سبزه ناز خسانه یاران اسکله آب و برود **منوی**
 اولوب محفوظ جان آسایشندن ان بو مشق جان آسایشندن. اوروب کی جهان
 پشت و پلیس. کدرش خاطر ندن ما سولیس. اول صایم الدهر کمد مدد عیش و مادی
 افطاری کیهه مقصود و وسفک ورم و هتک حرمت ذم ساحه باب دیانت
 مابندن دورد و علم شریعت اهلنک کاملی و علوم عقلیه و فنون نقلیه باسرها با **نظم**
 علم سنت و حدیثه. اوهریره نك رضی الله تعالی عنه تمیزی د. و باب کمر بسته میض
 و لا ینک عزیزی د. محکم دهره اندام دل بر قاضی دخی میسر دکلد و یلاد
 ما و راد النهره اندن اولی بر والی دخی مقصود دکلد صواب بود که بویاید
 اکابر اجتهاده و. قضیه فیصل بر لما غوثی نك جناب شریعت مآینه کیده
 بترانک قصاسته ایکسی دخی رضا و یروب بعد التراخی خانه قاضی جانبته
 روانه اولدلو بند خا التوله بله کتدم. تا کمره روزه داری ک نوادر و زکارد
 اولسه کرم و بین الخصمین محاکمه ده عدل و انصافی معاینه و مشاهده قلم
 همان کم صایم الدهر کجشی اندر راست کلدی یاغ اوزره کلوب بحرابه مشجته
 اولدی. و رفع ید و تکلیف لایروب و ظایف ثمانونیا زه قیام ادی و درود و
 صلاه شروع ایدوب تعدیل ارکان و خضوع و خضوعه تمام اهماام ادی **نظم**
 کلید در دو خست آن نماز که چشم دردم گذاری دانه چود رخصیه بدیابی و
 خاکسار چه سود آب ناموس بر دیو کار. بک که بهو چون آتی کور دیل و جلال اوزره
 بقیه ایدوب بر زمان توقف کوسر دیلو و روز کار لسان حال الله هر بار که مصرعی
 غرقه شو که کرم زاهد نماز کور. تکرار ایلدی استماعند نامتناع قلدی
 چون نماز دن فارغ اولدی در دمنده نشا و متواضعانه دعا ایدوب التماس
 قلدی که میا ندرنده حکم اولوب قضیه لون کوره خصوص متلوی کلام عدل اوزره
 فصل ایدوب پایانه یستدوه بجه زمان اول جانبدن کاه اقدام و کاه انجام
 و بنو لطفدن الحاح و ایرامده اهماام تمام اولند قد فکرمه یوردی که کیفیت و **نظم**
 علیها هو الواقع و صورت قضیه بی علی التفضل تصور یاید لربک حیثیت دعوا
 و صورت مدعاسن عرضه یستدو دیکر کبه استیجای جوان بربک زمانی
 تیشش و قوی یا لحنی فخل اولوب حواس ظاهری کتمشد و مستهلک داسم غدا

شد آ تا ضعف حونی نیم فرقه نشان آمد دست بدختران روزگار جفا کار دینال
 بوستان میانم زبون و لشد و شب شبایک سراسرت و تابایدی صبح شبیه که مستمع
 جمیع عید و بدل و لشد **شعر** آه کم ایام جوانی بگویند موسم امان و آوایی
 بگویند و اعیه کم اولدی نداشت فروغ ضعف خرفدن بدن اولدی زبون نه
 قد در حمت ایسه دخی تر بگلوز و صوت بلند ایله حکم ایدوب ماده نزا عکوزی
 عبادت و اصحه بوله عزیزی و بغیر کوکوز تابندی بدگوئی کوش هویشله استماع ایدوب
 جوانی احاطه قلم و حقیقت حاله اطلاع ایدوب مقتضای عدل اوزده قضیه کوزی
 فضله قادر اولم اما چون یو باید بهم جناب دیانت مایه التجا اندک زلار مدرکه
 فضل خصوصاً مایه سابق سری دوستانه بضیقه نواز شایع و بر موعظله که تحت
 دین و دنیا کوزده مقصود اوله تذکر و تبتیه و بیع المیم اگر نیم کلام بضیقه التجا کوش
 اند عایله اصفا ایدوب حسن قبوله تلقی یوره سزانوک ثمری دیناده و عقیقه ده
 سن و اصل اولوب عاجلا و آجلا فرایدنی کوره سن اگر سمع قبوله اصفا المیتوب
 موجب مضومینه علم از استماع ایده سرن باری مذهب دین و دینا نه معذ و اولوب
 همت قصور بقصر دزد و در اولوم **بیت** من آنچه شرط بضیقه بود بجای آرم اگر قبول
 کنی ورنه هم تومیدی صواب بود که بر یو کون طلب حقه طریق انصافدن اخلاف امتوب
 مال و منال که معرض فنا و صد زوالده در مقصود اولیه و طریق باطله حاصل
 اولان خطام دنیای فانیله نفسکری ثواب باقی و نفیم میقدن محروم و مغبون فکیه من
 کبک ایدی حکم عادل اگر خلقک همی طلب حقه استقامه مایل اولیدی
 و صفار و کبار صفت دیانت و صیانتی کند و به سفار و دثار قلدی بنفید احکام
 و تصدیح حکامه احتیاجی اولمزدی و رسم مرا فعه و مدافعه و تکلیف و تحلیف صنوع
 عالمدن محالوب و ثبات حقوق و اقامت شهاده کسه محتاج اولمزدی چون خصم از نه
 برینک بصیرت رعد غرجه سبلا در صورت حقیقی عین انصافله معاینه ایده لاجرم بر
 کسسه نک نظر اعتبار نه که دیده خواطری کحل الجواهر صد قله بر نور و عیار غرض
 پیرامند لیفتند در دوا و له اقرار لوی ضرور دیر تاجال صوابدن نقاب خفای
 کوکوب مشاهد شاه صورت حقیقی منصفه دیده دلالت طوره کوفله قضات بایده
 بو معنی بعضی ثقات حکایت رسیده ابیات فارسیله اثبات آمد شد کوبه روزه
 دار استفسار ایدی که بخما و لشد **اول حکایت** کبک در ی اولدر غری

زبان فارسی در ترکیه و ترجمه سلکته نظم ایدو یا ایدی **نظم** قاضی اولمسن دوز
 اظہر عزیز. کور و با آئی دیدی براہلی نیز. بونہ وقت کریم و فریاد در. وقت
 شادی و مبارک بادر. دیدی بخون اغلا سون برکشی. جملہ اجرای حکم اولمانی
 خصل خود قضیہ عالم در. اندہ کم مظلوم کم ظالم در. جاہلیکن قاضی حکم
 زمان. او اور عالم میا ندہ زوان. دیدی کرچہ خصلنا در. کوزلی
 عئلہ نابینا در. جاہلیکن سن چو یوقد رعلتک. شمع جمعی من قضات ملنک
 چون عرض اولم هنر مستور اوور. ظلت عئلہ دل بر نور اوور. اول ایکی اعشی
 عرض کرور در. عین اعشی نور حد زور در. چون دلکند در علت دور اوور.
 رؤیت حلقہ کوزک بر نور اوور. سن کہ رست ملنک بیندہ سن چون طبع اندک اسیر
 بندہ سن. قاضی رستوندن اربیک احتواز حق باطلدن و ریسر امتیان. بحالہ کز انکا
 عرض دلن علی بترہ قلمامشدر. و شعاع شعاع رستولہ دیدہ دیانک بخیرہ
 اولمامشدر. علم شریعت لغمان زمان و عدل و استقامتہ بیخ دوران سن.
 و زہد و دیانندہ عصا مشرب و صلاح و عبادتہ بسط مہدسن بویہا تہ
 مہرین و محقق و بنیہ الہ مبین و مصدقہ امضای قضایا و خطا و حدہ شعاع
 دریم بویہوب و حکم و اجبا اتباع شرعیدن امتناع ایدنی عقاب عقاب کہ فساد
 قلی محقق در. ہر کہ کرد کشد از حکم تو سر بردار سن. کوہ ایدی بی راست سوز
 اما سیزہ دخی و جید کہ نھال عرضی ز من در کزدن و قطع ایدہ سن و محقق بلہ سن کہ
 صاحب حق حقیقتند غالب مطلقدر. اگرچہ ظاہرا ادعاسی بوث بولیوب مرادی
 حاصل اولمسنہ. و طالی باطل عجب المعنی مغلوب اولم محقق در و چہ کہ صور تا کرد
 ترویجی زور قبولدن عاقل اولم کہ ان الباطل کان ہوا **مشق** کوامرو ز من دوانی
 سمند بفرحسان بکسلہ بزمند بصورت نعلت کئی بگذری. یعنی گاہ کن کس ابری
 بنم سیزہ نصیح بود کہ کور اینکی زخیرہ آخرت طوب دنیای غدار و عمر پایدار
 کہ تابستان زہمت گلستان کی سریم الزوالدر. بقا احتمال ویرمہ سن. و خاص عالم
 اہل عالی و قریب و بعید بی ادبی نفس عزیز کن کجی بلور کد و حکم کردہ جائید
 کورمد و گوی الملک بایندہ رو کوڑمہ سن **ع** برکسی بیند اچہ از خویش آید ناپسند
 کوہ روزہ دار بو غط اوڑہ زبان و عطا و نصیحی بر کاراید و غایت رفتن دن
 بر زمانما و لیدی و برا زاعلادی و عقد ثبات فسون و فسانا لہ کوکلورین اولم

و در این باب علقی تا اول کی سلام دل انوک بجایستی ایله موافقت ایوب مصاحبتی بایل
اولدین و این و مطمن بی توقف و تکلف قنیه کلدر کوبه دوزه دار خون اول ایکی
سکاردی دام حیلینه گرفتاراید و بی ایکی بخار کی کنار نه چلیدی همان نه اختیار ایکی سین بر
حمله ایله طوب صوم صد ساله سن انوک شربت خون آیدار و نعمت کوشت خوشکاری ایله
اظهار اندی مقدمات روزه و نماز و صلح برهین و احتراز نفس خبیثی و طبع خلیسی
مقصدا اوزره بویجه منیع اولدی **نظم** ایچنه آدمی و آراهل نماز صور تا هو طلیس
ظاهر اطاعت موافقت در لیک باطنه کی منافقت در فرقا و ستند باجی قبه قدر
بتمز ایان دلنده حبه قدر طلیس کی ساز کذب و دروغ یوقدر و نند دزه دکلو
فروغ الله عاصیل عصا اولمش بونی اوزره دیا ادا اولمش خلق ایچنه صلحی ادا
فرست الدیر سه حقوق فساد ایل بومنی کوردم تا معلوم اوله که غذا اید سیره اعتقاد
و انوک دفع و نقر بر ایله صدق و صیرنه اعتماد جائز دکلدر بوم شوم غدر پیشه مکر
الدیشه نك حالی همان بوموال اوزره در انك معایب مثاند نیکه بیری سلك
بقیر و شسته تقریرده منظم اولدی عثانه نسبت قطره در کرد و نسبت دزه دژ
نیت کر هر ار قون کم و صف بیشکی از صد هزار کفنه نیاید مگر کی مبارکه سز بوا امر
خطیری انوک زمت در فی همته حواله ایدوب سر بسط شده آتی امیر ایله سر زیوا
گاه که افسر شاهی انك تارک نامبارکته میسر اوله نه سبته سپهر سیره کاسنك
ادبار له آتی سنکسار استه کر کلد و هر زمان که پای تخت سلیمان انوک قدم شویله
همسرا له فلک اثر غایت تا نرند ن انك فرقه آتس بوار تشار استه کول خون انك
طینی ناباک و جهری بنا قابلد سز آتی تربیتدن زمت پیورده دن عیری نه فایده
حاصلد **شعر** که هر پاک کر کلد که اوله قابل فیض یوقسه هر سنك و خرف و لعل
بدخشان اولیمز طیور ذاعدن بو کلمات مز بوری استماع ایدعیک بالکلیه اول فکر
نور ایدوب انفا که حکم سابق فیض و عقد بعیت فیض ایدیلر اول خاکسار تبه دروکار
نهانی اعتبار و راه دیوار ایدارده متحر قالدی و آوازی میانده بویه خوار اولد غنک
نار عاده یا نوب یا قالدی و زاعنه زبان ملامتی دراز ایدوب ایدیدی سیاه روی
نی سزم و ای جفا جوئی نی سزم حجاب و حیالی یوز کدن کو تودوب بکا بختار فی دو کورد
و بی فتح و مذمت مد سعي بلغک ظهوره کوردوب سیکه شامت و خیانت و دنار ش
و خسا سیتی بنم ناممه اوددک میا نرزه برو حشت عیار دن تو باردک که صدق ادرق ند

مطل
صورتیله

دران

ایل

ن
ازدم

انوك دفعي ميسر اولسه كرك. **دود دل و زود صورت جفاي تو اوز دل آيا نيم جابنيدن**
 نه سابقه اقمضا الذي كه بود مهر و محبت نزلك روا كوردك و يا نه لاجقه مقتضاسيد
 كه بود كلو لطف و مكرمت سز بودك سويله سيل كه برد خي قطع اسه لوانك بخندن
 بر شاخ جيقوب قور اصليه يه يتسه اولور. وليكن بشره محبت از به جفايله كسله مطلقا
 انوك اصلند نهال و قابسه اولمز. و جراحت مصمام مرهم و دارويله الجا بولسه
 اما جراحت كلام همچ مرهيله التيام بولمز **شعر** جراحت السنان لها التيام. ولا ينام
 ملجج اللسان **بيت** جراحتي كه زنيغ زبان بود اولي. همچ مرهم راحت نكو خواهد شد ميان
 نودان كوزبان زدي زخم. بغير صحت سنك و ميو خواهد شد. يكان زخم حسن دير ايله
 سوسيندن حق ميكنند اما خذك كلام كه كان زبان كسل بولم اخراج اولق مستعد
ع يقيني كه اوزد بولم يكان نميآيد برون. درخت مضرت نه قدر شاخ اولور سه حليه
 ايله قلع اولق مقصود كل مثلا اتق كه اگر چه سوزنده دژ شر ضرري دشدايله قابل
 زوالدز ليكن شعله خدي جميع ميايه بخار و سيول انفار له اخفا حالدز و زهر هلاك
 اگر چه سم قابلد مضرت تريا كه بدندان زواله قابلدز ولي زهر كينه بر تريا كه سينه
 منافع اولق مستعد من لب ليم نوله سنك جسته ميانده بر درخت عداوت
 بيمشدد كه بخي و قهر تراه و شاخ بنجه تريا به بيمشدد **بيت** نهال كينه كه در سينه ناسا
 شده. معينست و مقر كه بر چه خواهد داد. درخت خقد بدان كونه موع بار آورد. كه طعم
 آن بمذاق تو بيمكه پسرلا بوم سيم زاغي نقد و تغير ده ضل رويي كلك بغير ايله صغ
 قهر بر نكر بيايدي. و آزرده حله و شكسته بال ملول و غمز و ندي كدي و زاغ
 اند و كوضعه ندامت و كند و نفسي ملامت ايدويت. اسدي عجب جاهلانه وضع.
 و عاميانه حركت ادم و كند و قوم و قبيلم همچون اعداي سستزه روي و ضعاي جنگ جوي
 بيد اقليم نيم طيور ميصي. مصطخره بر ارايدي بوطايفه كه مهر تر و ارايدي كه انك
 كسري توانه بدن بهتر و بونجي كذا رغه بدن مزوار ارايدي مقطع و مجر و مدرك
 معايب بوم سيم تغير و قهليز ادم مكسوف و معلومدز بومرك. آغاز و انجام بند
 لطيف بملشوردز و بومرك مدخل و مخزن بدن دقيق بصور قلمشوردز ليكن مقتضا
 عقل كامل اوزر و ملاحظه حله. و مالد جات تاني و تامله ماييل اولوب ميمت
 مضومله عامل اولمشوردز. آلت زبان ترغ بران سكلده آفويه اولد و غنه حكمت
 اولد كه انك زبانيله عمل اولميه كه ترغ بارلق هكاهه بارلق لايقدر و ترغ زبانيه نيام

کامدن بلا مزوره اخراج امك سهار لو و كورن بردار لقد **شعر** دلا و چند
 اقدی شمع یاسن. دلا و چندن بفسنه ویدی باشن **شعر** چون زبان بشو ستن و
 چه عجب جان زیم اکرورد. تیغ را چون بقصد جان کردن. راست بر صورت زبان کرد
 نه که کور زده و در زبان یعنی میدان کاد زاده استعال امك کرد. مردان زبان
 آوردن سخن تیغ زبانله هنگام کادده اعمال امك کرد **ع** هر سخن وقتی و هر کجای
 مشکل بود که بوظایف موجهه واقع اولدی و لیس الحیرت کالمعاینه لاجرم سینه
 حقد کینه زید جای کیر اولدی که تیغ لقریر و پروا و لیتخیزیک تاثیر قیلور.
 دشلور که عاقل هر چند که زود و قوتنه اعتماد قله لایق بود که اقتضای خاصه
 و اقتضای زناد عداوت باری اولیه وحدت و شوکسته انکار ایدوب سلسله مخالفت
 تحریکی و اکوزمیه که هر کس که فرضا انواع نوبت دارد و اصناف تریاقه علاجیه و کلا
 اوله معقول دکلدر که اول امیدم تخریج ستم قاتل و زهر هلاکله اقدام و جرات قله
 صادر اوله **بیت** هر چند که تریاق بدست ترا زهرا که تو زهر هلاکله نخوری.
 محقق بونک اوزرنه متفقدور که عاقلک فعلک اتری قویه اوزره راجع و کرد
 مرتبه کساری اوزره واضح و لو کرک تا عواقب اموری قوتن شد و صلاح و حوائج
 مقرون قوز و بخل اوله اول کسینه نک قوی غلغه غالب اول کمال یقین و کردین
 تعزیر حسن ادا و لطف تعمیر الیه تحسینه و جهره عبارتن حلیه فصاحت و زیور دلا عتله
 تربینه مصروف قله از زمانه تونیه علی حسرت و ندامت مضی و کفایتی که بر ادبی
 حیرت و ملاصقه مضی اوله **بیت** اول راجع قولست. و قاصر فکرم که بولمک فائحه
 خاتمه سنه نظر امدم و بطریق تانی و تأمل رفیقله کمدم اکرمم فوق شام افشار **کله**
 مزین اوله خزانه بیکرانه خرد ز بهر مند اولیدی و لا بخصوصه عقلا **مشاوره**
 المودم بعد بکله اعزاز ایدوب بوفضل کلام پاکیزه و نه عیب که شایسته شک و دیدن
 مغزه اوله بونه قلیده قلک ایدوب سولیدم **بیت** سخن راست ناسنجیده کستم.
 درنا سفتی بود این که ستم چون به اشارت نا صحتان عاقل و مشاورت عاقلان کامل
 بولمکه بدین سه شروع قلدیم بوظایف پیورده و حشمت آمیز خصوصت انکیزی در شایانم
 عجب کلد که اثر اندزده سندن محسوس اولوب بدخوی و ستیزه روی محمل کو بیکله مشور
 امثالک کلشنه که انکار میندارد بعضی بسیار کوی پیورده کوی اولوب با وجود که ظاهر
 افراد انسان سائر انواع حیواند لسانله ممتاز و بیانله سرازردن آریاب عقل **بیت**

دارد

اولورکه

اوله

کلام بدی مرا بکله سکوت دندانی و زبان بسته لری در جالبه پیوده کوی لردن اعلیٰ عد
 امسلورد **نظم** بهای خوشند کویا بسیر زبان بسته بهر که کویا بسیر چو مردم سخن گفت
 باید بپوش و کره شدن چون بهای خوش **شعر** کشتی خوشدردن کند و ده طوق
 یوموب اغرنی بلد و کی او نومتق اولور سه غنچه کی یوز دهانی کرک سوس کی ایکم
 زبانی القصه بومدمتد نیر زمان بططاب واضطراب اندی کند و به بونوع
 خطا بلر عتاب ایدرک او جدی کندی ای ملک بوملر بزم میا نمرده واقع اولر
 مقدمات معادات بود که سلك تقدیرده منظم و کلک بقیر ایل صفحه میسر میسر
 اولدی ملک ایدی ای کارشناس کلام عزت انجا مکی تمام استدم و اولر فتمند
 مندرج اولان قواید فرایدی آریز یاکوس هوس اندم عقلا یله مصاحبت و حکما یله مشاور
 علامت حصول سعادت ابدی و امارت و وصول دولت و عزت سر میدیدر دیرویدی
 علم الیقین بلام و عین الیقین مشاهد قلام **بیت** صحبت اختیار در ماند مشکت
 یکم سیمیندن اورجانه اثر فعلی اتلرک دلیل معرفت سوزلیدر رهبر فضل و هفت
 بعد که خانه دل و جان بولکام روشن بیا نک که شمع جمیع آرای خلوت نشینان
 صوامع قدس اولغنه اریز ایدر بر تو انوار یله منور اولدی بزم لشکر فرک ندر ایدر
 که پروانه وار سوخته آتش بوار اولدن نه فکر اولدی و رضع عاز و طیب ناز و لطیف
 سوز مراد اشرار چون نه تدبیر قلدی **بیت** تدبیر تو انجا که هم بردازد صد کار
 بسته ما ساحل سازد کارشناس زبان تنگ و سپاسله ایدی **شعر** شها اقبال
 دولت بندک اولسون همیشه دشمنک افکنده اولسون اول ریلر که وزرای دیوان
 آرای غرضه عرضه انها اندر جنک و صلح و فراد و قرار قبولی بلایع و التزام خراجدن نیم
 یا نمده هیچ بری مقبول و نیم رانیده هیچ بری معقول دکلر امیدوارم که اولر
 تدبیرک تدبیری بایند جلیله تدبیر ایلیم که بزمه پوشدت دن فرج تمام و اول محار و
 ستمکار لردن اخذ انشقام میسر اوله که حق کمسنه لرجل جلیله تمسک ایله مراد لردن
 و اصل اولسلورد و اول امور عظامه که مکابره ایله امتای میسر اولمیه مکرو فریله
 چاره بولسلورد و ملک استفسار ایدی که بنجه اولسلورد اول **حکایت** کارشناس
 ایدی روایت ایدر که ولایت کرکانه برزاهد قریان چون رفیقون اولوب بوینه
 رسن طوق صومعه سنه کیدر کن بولده طر اولردن بر بنجه عیار اول کوسفند کی و
 قوت سبعی که بها دلرند مرکوز ایدی حرکت کلوب نراهدک پینه دوستلر چون قایدن

شمه

اولی که جنک چنگله و بلك شال بجه فقره اول سگار ری چار و ناچار اند که در
لاجرم روباه وارد تلق و تبصیر اظهار اید و ب فکر اند که زاهد خواب خرگوش
ویره لیس بویاده هر بری داستان جمله در بر فضل و کتاب خدعه در زیر قاعده
و بر اصل اختیار اید و ب قصد اند که زاهد ساد خاطر صافی قلبک تو سن عقلن
تا زیاده مکر الیه رام و در حلالن دانه زرقله کند و بر حرام ایده تو بونیکه هر بری
واحدا بعد زاهد زاهدک یونه کلوت بری ایدی ای شیخ بوسکی شلرس بری دخی ایدی
ای زاهد باک دامن صقن خر قی ملوث ایلرسن اوجیخی ایدی بوکلن بندرسن
بکر که سگار کیدرسن بری دخی ایدی ای استلا بوکلن علی قده بولدک برید
ایدی ای صیاد بوتازی قده بولدک و مکدن لک بری دخی ایدی بکر که
بوکلن بوشیخ بو شلک پاسا بید برید ایدی بوسک شکاری ای شیخ غالباً
بوشیخ باد شاهک سگار ایدر الفقه عیار لک جمله سی بوکلن ده متفق اولوب
هر طرفند هر بری بر حرف اوب زاهد بچار طعنه طاشنه نشانه ایلدر و بو غلط
اوزره هر بری برافسوزا و قوب بوشق اوزره برافسانه یلدر **ریت** چشمش بعشو
ده زده لب خوانده افسو زده کور دل بریداز عاشقان هر یک بقا نو فی دکر صوفی
صافی ضمیر چون بوجمع کتیرک بوکلن ده اتفاق مشاهده اندی خاطر ندن اول
کوسفندک سک اولما سند شک ظاهر اولوب کند و کند ویر ایدی مبارک بو صافن
کمنه سگار اولوب سحر کوز و بیغلیوب بو بند سکی بکا کوسفند صورتده کوسر
اوله اولی بودر که بوندنوا کلم و با یعلک نبیه نقداند و کم ثنی کوا بو بونیدی
و غایت بلا هتندن الله اولن کوسفندی صالی و بری و با یعلک جللی ایچون بولد
کیردی طار ایچون زاهدک کند و کن کوردلر توردلر کی قوی کوردلر بوشلی اول
اجلدن کوردلر که بیزده حمله یه تمسک واجیدر نادشمنه غالب اولد و کمر مکر شبت
اتک کول که مطلوبن ظفر بولا و ز **نظم** چون بقوت حریف خشم نه حمله و مکر را
زدست مده کرجلیت کمان قوت را میوای که بکسلد فی نه ویز و زایدی سن بوسواله
بزحواب فکر ایدوب بویاده نه صواب کور رسن عرض ایلد کورنه لو اکو معیار عقلن نام
عیار واقع اولور سه بنای کارمه دستور العمل قلم کار شناسا ایدی چون بوشک
هلاک کنی کج جمع کثیر بقاسنه سقن اول بحسب العقل جایز کورشلرد و نفع عامه
ضرر خاصه ارباب شرع و نقل قوی و بر مشالرد زبونی صواب کوردلر که بن بند

وظایف حقوق نعمت نه نهایت ملکی ایدیم و فتنی اصلاح مصالح ملک و ملک ایون
 فذا ایدیم پس ملک کرد که دیوان عالیده جمیع ارکان واعیان و جمیع شتم و صنم سینه
 بکلیشم ایدوب یوره بایتم برو بایلی بولله و زخم زده و خون آلوده بود خست
 السند که بنم کاخ لورنا بولک شاخ لری او سنده در برعه لر ملک تمام لشکر ایدوب
 مقام دیکده لر و فلان موضعده واروب انده توقایده تابن رام حیلده انلرک
 کندنه قوروب و حسن فکر و لطف مکر ایدوب سینه فقر لرندن قورلوب کلم و صلاح
 وقت هر نه ایسه عرصه عرصه قلم ملک انک رایته آفرینادی و هاندم طاق ابرون
 درهم و کلالت خشنله و هم ایدوب قهر آلود خلوتدن طسره کلدی تمام خشم و
 خدم منتظر ایدی که شاه وزیرک مشا و ده لرندن نه مکر حاصل اوله و مخفی بخا و ده
 نه نتیجه ظهوره کله چون ملکی بر غضب خشم آلود کورد لر حمله سی باشلون اسفقه
 ایدوب حوردر لر ملک یوردی تا کارشناسک برو بایلی بولدر و سروتن خون آلود
 قلوب اول درخندنا سفته آند لر و ملک جمیع لشکر ایدوب اول مقام مقرر و موضع
 معهوده به عزیمت ایدوب چون بولرک اتمای بومر بیکه ایدی غراب غروب مهر آشیانه
 افی تسهر دن پروانه کلدی و کواکب ثواب و سیاره هوای فضایی آسمانه شب
 بره کی طیارانه آغاز قلدی **نظم** چوردری روز روشن کاروباری من زار اولد
 چرخک سبزه زادی کوروب آتار لیل اولمش هویدا فلک قلدی هزاران شع پیدا
 دیک طغیانینه شاه بولک چون کانون دماغنه علیان ایدوب خواوار کاران و
 اعیانه ایدی چون زه زاغ لورک کسورنه اطلاع میسر اولدی و بر تیغ قهرزدن
 لشکر لورنیک اکثری نه بادی سربا قیسی نه یل و برخانه و آشیانه لوی زبون برضا
 برابر اولدی مقرر در که اگر بر دفعه دخی که اوی کی لشکر ظفر رهبر ایدوب بشینون
 ایدوب کترو فرایده و ز منصور و مظفر اولوب بقیه السیفک بالتمام تیغ اسفاله
 روز حیات شام ایدوب خسکان علت هر نیمه یاران کدشته نوس اند و کی مژدک
 اچوره و ز و دشمن محذول و مقتور اولوب بزشلا و مسر و کوشه کاسانه لر مرده حضور
 جور ایدوب روز کار کجوره و زع پس از مرگ عد و خون میوان نیست چون شاه شام
 تاج ظالمی بر سر و رواج بتلی خای در بر ایدوب لشکر بیستار اخترا ایدوب کسور لر
 مسخر قلدی و امیر سپاه زنگار خیل روی تبار شاه افکار ایون عیاشی علما و کلدرد
بیت چو خورشید تابنده شد نابید شد شب بیتی بر چرخ لشکر کشید ملک بولمل

بولمانک

دیوان اید و بتیام خیل و حشمته قصه قصه شیخو در میان ایدی جله بی بو عزیمت اوزره
 یکجهت اولوب آذرمان برلشکونیه میل و امان و نی حد و بیکوان زاغلوک مکاینه
 جانبینه سیل کیم روان اولدر **منو** کرده رزم جوی فتنه انکیز هم برکنده و نی باک و
 خوزین بکین خواهی میانرا نیک بسته داجون چنک زاد رجنک بسته چون لشکر بوم
 مرزو بومه قدم اندلر نه ناظر دن اثر بولدر و نه حاللر دن خبر بلدیله کیم مضطرب
 اول اطرافی طوافی لیلدر کارشناس یزد رخنه انلرک احوالی کور و یاقولر دیکلر
 و نازدارا غلبه خنیا بکلورنی ناکاه بر بوم اولک اوزنا سیدی ملکه خبر برک
 ملک بوج بولمه که مقرب درگاه محرم اسرار شاه ایدلر انلرک یاند و نی ره کلوب
 آتی اولعاده کورنی سن کمین دیو صوری کارشناس کند و حسین نشین بلدرک
 و منصب و زامت و رتبه صدارتن بیان قلدی ملک ایدی بی سنی بلورم خلی نماند که
 احوالک اشیدردم ایدی بزه خبر و برکه زاغلو فتنه کیدیلر و بو کیم کلردن نه خلیه
 قصد ایلر جواب و یردی که ای ملک نیم حاله انلرک محرم سیدی دکلد و کمه دلیل بو تیرنه
 و پروبالا تمهیدن برامه کالک کفایت اتمی ملک ایدی سن زاعلک کتم السر
 و ذیری و جملده بیرنده مستشار و مشیری ایکن نه خیانت سببیله بوجرای سکا سزا
 کور دیلر و نه کناه اندک که پروبالک و لرب تو که بو قدر زخم اوردرلر کارشناس ایدی
 محمد و هم نیم حقه بدکان اولوب خسودلر و قح و رقیقه مجال بولدرلر و بکا اوج حقیتی
 روا کوروب بونجه زماندن برو خدمات مبرودم و ساعی لشکرم بالکله ضایع و هیا
 منور اولدی **بیت** فی مزید بود و منت هر حدی که کردم یارب بیک کس را بخودم
 عنایت ملک ایدی نه سبب حادث اولدی که سوخته باعث اولدی کارشناس ایدی
 سر بشینونا ندکد نصکوه و فیروز و زولون جمیع ایدوب بریدلر سولدر
 جمله بی ملکی چنک و مقابله یه تحریک ایدوب آتش شقایق تنانکه اتفاق اندلر
 چون نوبت بکا ایدی ملک بویردی که سن بونار عاری بجه آب تدبیرلر سوندلر
 فکر ایلدک و خان و مان خصم قدری بجه آتش تدبیرلر سوندلر ملک تدارکن ایلدک
 بنده ایدم ای ملک بزه لشکرم بولمه مقاومت بجه میسر درکه انلرک قدرت و قولدر
 بزم صبت و سطو تمردن اوزوند و هینکام جنگه جرات و اقداملری و مرکز معرکه
 قطب اساقیاملری دایره بقیر تقریردن بیرونند علی الخصوص کونسن دولت ملک
 بومانک ران افتداری و عنان اختیارنده دلیل و زیوند ر صاحب دولت قاهره

قلک

ايله مجادله لافني اور مو ملامت سفاهتد رخداوند بخت روز افزونله ستره مقامنده
 طوق نشانه شقا وند **زيت** سترندكي با خداوند بخت سترنده راس بر چون در
 صالح بود كه رسول كونده و ز سويله كه باد بخونله چكي تيز ايله لر بزخا نما نري عود
 كي تفرقه اودنه اوروب دوو كي زوايا چيچانده تويستان اولونه اگر كوش وفاقدن
 بنه شقا قاي اخراج و غش رما غلوند ز ديو خلا في از علاج ايدوب جانب صلح ميل
 ايدوب بقاي تاج و تخت ايجوز و خراجدن هر نه تكليف ايدورسه يه توقف بقول
 ايدوب جانز منت بله و **زيت** حور يا بدیت سربا بان خراج و كونه سربا بوماند
 نه تاج ملك چونم كلامي اشدي بچكم الحقمره كام آرزوسه خوش گيلوب ايتدي
 بونه سوزد كه سويلرس و نه يه اديانده جوابد كه ايلرس بوم ديد و كك نه سؤمدر كه
 آنك قدوم هجوي ايله بني خوف ايلرس و بنم لشكر كي انوك حسني مقابلده سنده كونه
 كوسر ميوب تحفيص ايلرس **منقوي** اگر دشمن از تبع داو دستيره حرام زبان ستان هست
 چون زني سخن را كام آورم دل دشمن را بدم آورم بر دفعه دني نصيحت دهان را تصم
 و هوادار بق حقي كذا بق بوزند ز بند و موعظه جواهر بخاك باينه صابم و
 ايتدم اي ملك چاره صوابي قوتوب جانب خطايه كنه و هوای نفس اويوب يه نايسته
 و تأمل بوم سرور اتمه هميشه تملق و تواضعي نفسكه بيشه قل و زور و قوتكه مغرور
 اوله عددورن اندیشه قل و سوزنه كه كام عنان بطفله ارم اولود و صيد سر كس
 ملايمت و ملاطفه كوفار قيد ارم اولور **زيت** آسايش ديكي تفسير نريد و سر
 باد و ستان لطيف دشمنان مدارا بوحالك شالي خراجدن اول باد سخت و تند
 در كه كياه ضعيف لطيفي و ملايمتي سبيله صدمت ضرر قهر ندي سلامت بولود و در
 و عنفي خشوني اجلندن اصلندن زير كنده اولور **زيت** مكن ستره كه چرخ از ستره
 كاري خوش ره ستره بنند دستيره كار ازاره ارگان واعيانندن بنم اقرار اولدلو
 فرصت بولوب بني جنات خيانتله متهم قلوب متفق الكل ايدور كن بوملوطرفه
 ميل ايدرسن و كند و جفسك و ولي نعمتك جاين قوتوب نه سويلرس و عده طردن
 سويلرسن ملك ارياب حسدك قوليله ناصيه بند و نصيحه دست رد اوزدي و بجا
 خشم ايدوب بوعدايله كه كودرسن عتاب بوردي اما سويله فهم ايلدم كه خير نريده
 سر كله جنك عظيم اتمك مضمر درو خيال لرنده سر كله جدال و قتاله بلكه بالكليله صكوري
 استيصاله قصد ايلك مقرر دوساله بوم چون كار شناسك مضمون كلامي معلوم

اخگر

وزیر یونیک بریندن سوال بیدی که سن یوز اعلک کیفیت خان و حقیقت معانی
 بجه اکلر سن. ایدی نلک امرنده بران توقا ایتوب همان قدن کور ملک کرک.
 و بود بود و نلک سربریون که بارخانه یونیک و قسوند تیغ آب شکل و آس و قلاله.
 نندن آیر ویت هیکل خس و جسته و جسته و کالبد بیدی عرصه خاکدن معاک هلاکه
 کوندن ملک و نفق فرصت قتل که اندن نلک غنیمت میسر رکلدن راحت عظمی و منفعت
 کبری و وسیله حصول امانی سرمایه سرور و شلا مکتی ملک کرک. نوخاکسیر بچند.
 و بواختر نیم فرقه منمنند بر سرر مشاهد ایدیم که اکو مشعل او و فرار آب تدبیرله
 انک اطفالی میسر رکلدن **شعر** اری تحت الرماد و هیض نادر و لوشک ان کون له
 حرام ع لغو بالله ازین آس و شرارد و هر کم غنیمت بلیه غالب بود که اول قدرت
 بردخی المله کرمیه. و بعده تلامت و ملامت فایده ائمه هر کم عد و من ضعیف و نفا
 بولم اولی بود که اولک تدارکن قلوب اندن خلاص اولو اردی بجه وله. زیراکم خصم
 اول و رطله دنر هابو یلجی محمد که قوت بولوب تیغ کینله کمینده اولوبان قمان
 اله **نظم** دشمن جو بخت از تو از و بچی. و زیند تو چون دست توان وی زیمی. خواهی که
 امان باشدت از آف او. و دست تو چون فد اما نشیدی. زینهار ملک انک کفا
 ناهنجار اما لغات و اعتبار اید مسون. و افسون جانکدازین سمیع قبوله ایشموب
 موجب علیه این ائمه سونکد تضایح حکم کلسد که دوست ناخجریه اعتماد ائمه ربوقا
 قالدی که قول دشمن مکار کینه جویه اعتماد اید سن **بیت** درین زمانه که بردوست
 اعتبار ایدست. چگونه غره توان شد بکفته دشمن. کارشنا سچون بوکلیای اشتدی
 در دلدله نالشی ایدی و ایدی **شعر** بکا تیرنی بوجا ندی کیش. اورسن سندخی
 دلیق اوسته ریش. بوکلام ملک بو فاک قلبند تاثیر تمام ایدوب اول و زبردن
 اعراض ایدی و برنه دخی لغات ایدوب ایدی بخصوصده سنه دیرین و بویاید
 نه تدبیر صواب کورسن ایدی بن اولک هلاکتی جان کور منوم کرم صاحب مر و بخصم
 ضعیف و نیت طاق کور بچک مرهم حمله اولک ددنه دوا و جراحته شفا و مرک
 و مکارم اوصافی انک حقه اظها ایدوب مراسم اوصافی اولک بایده مبد و لک
 یورمق کرک مسرور در که بقی قویق و اما ند لیت قیه مکرک و بایمال و افتاده
 دستیکر اوله مکرک **بیت** ره نیک مریدان آزاده کثر. چواستله دست افک کثر
 بعض امور اولور که کسی کند دشمنه دخی مشفق و صبر بان اولور. نیکم خوف دزد

اول نيز باز و کافي شوهر نه باز رکاني شوهر نه مهربان و لشدر ملک استغنا زاندي که
 بجه اولمشد ز اول **حکایت** و زير ايندي بر باز رکان و اريدی که غایت مالدار اید
 اما بدسیرت و زشت صورتی که هزار مالی قد بجه و اريدی بجه دین پر و کوان جان
 و بخیل نامهربان ایدی **بیت** چو بود و نوح از عفت روی چو زاغ کخن از به بود
 کوی ازین سنگین دی بولا دجلای چو هجران دل کلازی جانستای بومر و زشت
 طاعتک بر زیبا صورت پاکیزه سیرت عورتی و اريدی که بد در سیرت بر نولعه خستار
 خورشید نظیری ایلد شیتیه دوز روشن قلو زردی و چراغ جهان تاب آفتاب که
 قدیل طاقی نه بواق ایدی بدر سغله شمع رو که راستی باینده حو اولور دی زمان
 زمان اولجانی که شرح جاننده بویتله متکلم ایدی **بیت** ماه طاعت کجار
 زهر جبین حسنک طالعنه یوز تحسین هزارستان خیال بوستان حبس طالعنه
 بو صورتله متر ایدی که **شعر** نظیرک کو رمشد دگمه اصلا نه یار تمسعالی الله
 نقای باز رکان هزار جان و دلله انک وصلنه مستوق طاب و اولور صد هزار
 منزل انوک محاورتند منقر و هاریا ولوب انک افسانه سیله شیفه و افسونله
 زلفه اولور دی دایم جور و جفا ده ایدی و هواری نفرت و اباده اما شوهر نه هر دم
 انوک جاسی و فای جدیده باعث اولور دی و هر خطه انوک قهر دن مهر تاز
 طرک اولور دی **ع** مهر فزون نمیشود تا تو بکین نمیشوی نه بی تفرقه خاطر
 دست آرز و یله سب زلفه واصل اولور دی و نه بی خار خاره محبت گلستان
 رویندن بوسه آله بلور دی **بیت** من بنده آن روی که دیدن نکذارند دیوانه
 زلفی که کشیدن نکذارند اتفاق بر کجه انوک اونه و غری کوی اول زمانه مکر
 باز رکان خوابه و آمیشدی زن بیدار دی دزدک حرکت احساس اید بحاک
 خوف و هراس کا غالب اولوب غن و نازی فراموش ایدی و ناچار شوهر نه کنار اید و
 خوله و ناخواه در اعوش ایدی باز رکان اویندی دوست بیدار یکناننده کور دی
 کمال سر و رندل جوش و خروش اید و بیدار ایدی **بیت** مکر بیدار شد خیم که آن روی
 در خواهم بنود امید دیدن پیش من بیدار می آید آیا بونه شفقند که برده عینک
 بنم حتمه ظهور ایدی یا بونده نه خدمتله بور و لته لاق و بوسه سله سزاوار اولد
ع مهری که بوردت از کجا پیدا شد چون اطرافه نظر ایدی در زری میان خانه
 کورق ایدی ای مرد میارک قدم میون فال مال و مناسک انک سوری کی

حلال اولسون هیچ تکلف چکمه است و کک قدر آخوفا نه که توکت قد بلکه بوجای کین
 نه وفا بکا مشفق و بهر یار اولدی بومثلک فایده اولدر که بعضی مقام اولور که کش
 انتقام قصه دلد و کی کسینه دخی لطف و احسان اری ازانی کود و حاکم و از انک
 دخی حال همان یوم سوال او زده در **ع** رحم کنی چون حال وی دیدی که جای نیست
 ملک ارجی ویر و زردی که سنیک زایک و ارمه ینه بجز اولمشد از استدی
 اولی بود که ملک اندن لباس حیاتی خلق ائیه بلکه خلعت اما نیله مخصوص قلوب
 آثار تربیت و عاقلین اولک بابنده اظهار ایلیم تا اول دخی اولک کافانه
 خدمات پسندیده دین طوبیه بلکه لاله کد کجه نهان بخالفت و مناصحی کار
 ایلیم بر دخی بوک عقلا حمت عدلیه برایشان انکه سعی ایدین و اخلاق کلام
 اعدا موجب ایثار دل و انتظام حال اولیاد **ر** نه که دزد و دیو میسند اختلا
 سبب جمعیت خاطر از اهد اولدی ملک استفسار ایدی که نه کیفیتله واقع اولمشد **اولک**
حکایت و زیارتی روایت ایدر که برز اهد پاک طینت و عاید پاکیزه سیر بعد
 از ای سنده بر موصعه مطهر و ندی و اوقات صبح و شامده عبادت طاعت جناب
 ملک علامه جل و علا استغفار ایدی چون تعلقات حطام دنیا به فانیان الیچ
 وصفی چهره روز کارده و کعبین سیاه و سفید لیل و نهارده غدره بیوفات
 نفسش معاینه استدی بلور دی کنش سرست نه نیش و ضربت اولمز و نقد کج نه
 دزد رنج حاصل اولمز **بیت** یک کل بخار درین باغ نیست لاله او آتش نه
 داغ نیست تیغ زنده بر تو کوی خورشید زرد کند ویت و کوی ز راست فراغت
 نازویه سینه قناعت کربانه باشن چکدی و نهال توکل زمین دوند و کش
 و تخم تخم می زده دلد اکستدی **بیت** ماطرح قناعت و رضا افکنیم و ز
 دوست بهر چه میرسد خورسند فی القصه مرید صاف قلند نه برایی در ویشک
 فقر و فاقه سندن تسلیش مطهر اولوب مدد معاشیون برکا و میش فریه که
 کام آرد و شیر شکر آمیز به جرب و شیرین اولور دی به سبیل نذر اهد کصوه
 سنه ایلدی اتفاق بود ز دیو حالی مشاهده ایدی وقت طعامه هیکان اید
 صومعه زاهد متوجه اولدی ناکاه بر دیو کمر آدم صورتی کس و بکله همراه
 اولدی دزد صور دی کسن کمین و نه طرفه نکلونیه جانیه کیدن حجاب
 و یودی که بر غول و بوسطه مشکله و بوسطه مشکله اولد و غول بود که

مشک

چکشدی

و مالک خلیفہ بپیشکش ارشادی و هدایای ایل طریقی توبه و انابتہ مالک اولمشاورد.
 اول سید نیرم مزاج و اعوا و ضلالتن فاسد و بازار و افسل و وسوسہ فرکاسد اولمشد
 دلوم کہ فرصت بولویا فی ہلاک ایدم. و کلز ارجہائی خار و چور زاهد بار در دژیاک ایدم.
 نیم حالم بود کہ اسندہ سن حالیا خبر و برکہ سن نہ کشی سن و نہ طرفہ کیدرسن. و بچہ کد نہ برکت
 مراد ایدرسن. در دایندی بن مرد عیار دہیشہ ام و شب و روز بواندیشہ دہ ام کہ خلقک
 ماننی بآراج ایدم. زاهد مزبورک برفیہ کا و میشی و ارایش حالیا قصدم بود کہ دراز
 دستک صنعتدہ سحر سامری کو ستروپ کا و مزبورک اول کوتہ آستینک معصومند
 جلیلہ ایلہ اخراج ایدم. دیو ایدی فرجیا با لوفاق علی احسن لاتفاق ع ایجان بچکان توبہ
 مایہ. بحکم اللہ کہ رشتہ اتحاد ما بنیر نہ مبوم و رابطہ جنسیت کہ علت تمدن میانہ بود.
 محکمہ دعوی اتحاد دہ بوقی شاہد کہ ہر ہرک مقصوری واحد و مقصدی معید
 بس موافقت بولہ کردن و شبانکا صومعہ زاهدہ ابردن. زاهد و طایف عیار دہ تہ فافع
 اولمشدی و ستجادہ سی و وزہ کریبان مراقبہ بہ باشن چکوب. در خواب غفلت و غند
 بول بولمشدی. در ذلک خاطرہ خطوراندی کہ چون غول آتی قتلہ مشغول اولم و محتملہ کہ
 فریک اید و بجوارندہ اولن خلایق بیدار اولم و بوقیہ نہ کاوہ داودیک متیسر اولن
 دیو دخی بوفکرہ دوشدی کہ در کاوی الحق البتہ قانونی احسہ کرک شاید کہ ضریر
 بایدن زاهد خواندن و یانوب عزایہ مشغول اولم. بوفرض وزہ اکا ظفر بولی مقصود
 اولن سن غول دزدہ ایدی کہ بیلہ بر زمانہ توقیف ایلہ کہ بن زہدی قل ایدم صکر
 سن کاوی الوب کیدہ سن. در دایندی کرم ایلہ برآن آرام ایلہ تان کاوی لم کیدم.
 بعد سن اولک امرن تمام ایدہ سن. بوظیف اولک میا نندہ قایم اولدی. ہا قیت
 مقاولہ لوی محارمہ بہ نہایت بولدی. در ذیلک مضطربا و لوپ اعلا صوبلہ زاهد
 ایدی کا کہ اولکہ بودیوستی ہلاک اتمک استر. دیو دخی نایرہ حیتی ملقبہ و لوپ فریک
 ایدی کہ بیدار اول کہ بود زکاوی الوب کتمک استر. زاهد اولک استوب عربہ لوند
 او یانوب جزو سن ایدی. اطرافندہ اولن اجاب صاحب متنبہ اولوب صومعہ زاهد
 شتاب اندر دزد و دیو ہریری بطرفہ مجرب کدیلر و زاهدک نفسی وای اولی اکیط
 خلاف و جلالی سبیلہ صحیح و سالم قالدی بیت چور دیشکور دشمن افندہ خلاف جزایغ با
 کسید از غلاف چون وزیر ثاٹ بوکلامی تمام ایدی اولکی و زیر بواکی و زیر ثاٹ
 تدبیرندن بغضب اولوب ایدی سوالہ فہم اولور کہ بوزاٹک ملکو و سنو نلہ مشغون

بومعامله غنق فاحشله مقولنا ولد وگوزنه دین سقا خواب غفلت زیداد و شراب
 جهالده ن هشیار اولوک وگوش هوشگوزی برده بندازدن خالی قلك و بوازلک عواقبده
 دخی زین ثاقبله فکر صایبی ولب بلك که عاقل لریکر اعدادن تختظ باینده طریق احتیاطده
 خنوجی صواب کورمز لر و انلرک گفتار دروغ و کلام بی غیر و غلبه طریق سستیمدن انجمن
 کوسنومز لر و عاقللر بومعنی غیر التفات ایتوب خیزی تعلق و ملا میملون کلی تعلق و ملا
 تعلق قلوب و عداوت مودت و خصوصیت قدیمه بی فو اموش ایدوب صلح و آشتی ایله
 کوکلو بن خوش ایدر لر بلر لکه دشمن هزار نفس و محبت کوسنومز هوز سنک عداوت
 لوح دلندن خواهولر و جندان که باران ملاطفت یا غدرسه هوز هوای صفا تمام کدولر
 محاولر **بیت** زلف هندوی تو کفتم که در کوه نرند سالهارفت ویدان ز نرخت وسانت
 که بود بوجهدر که طراد بر سرک بصر کوزده طرفه بغداد کور دوز و خرمهر اعتبار
 سرک نظر کوزده کوه شاهر کور کوز سرک بصر کوزدها ن اول درو در کوران بکر که
 گفتار دن بد کرده فریفته اولدی ملک استغفار ایدی که بجه اولستد را اول
حکایت وزیر ایدی روایت ایدر لکه سهر سواندین بر درو درو و ایدر ایدی که هندی
 منقعه زمان ایدی و بر زنی و ایدی که ملاحتده زینجای و دان و آهوجیم ایدی که بر
 عشق ایله هزار سیتونر سگار قور زدی و بر سیتون ایله روباه عقل حلیه کاه خواب
 خر کوش و بریدی **مشوی** نکار تیر مرکان قور بارو مه عقرب روایت سینه و بت جزا
 کمر جو ریشند ایام امید چشم و حمل دم حوت اندام درو درو کاکاشیفه اولوب بر زمان
 انش اولما زدی و بوساعت آبی کور مسه راحت و آرام بولم زدی ن زاکچه ضروری
 اسکه مصاحبت ایدر دی امام عینده باشی اغیار له خوش ایدی بزم عشرتد جام مجتبی نون
 آلوردی انلرک جو اند بوجوان و ایدی که قد بالاسی کویا بر سر و ایدی که چمن باغچنا
 بتمش ایدی و خط سبزی بر سینه ایدی که کنا چشمه حوان احاطه ایتسیدی **بیت**
 رخچ چنانکه درخو ریشد و ماه توانکدر خطی چنانکه نیشک سیاه نتوان کرده اولرک
 مرغ دی بوجوانک مجتبی فامنه طوتلدی جوانک دخی کوکلی سگار دی نلک عشق کمنده
 کوفتار اولدی آخرا لمر و سایط میاندن کیدوب مرسله مواصله به و معاینه مبدل
 اولدی و مقدمات کلام و پیام عیش مدام و عشرت صبح و شامه سرانجام بولدی
 حسود لودن بر طایفه که اکبر یارک مواصلی بر یکی انلرک قاضی قاضی بقرنی یا فلور دی
 و اکبر قبی میاندن شع صحبت افروخته اولسه انلرک دیل لری قبی سغله آتش حسد ایله

ایله یانوب یاقلور دیری **بیت** هر کجسه یورم رنصبی نیالی. ابرار انکه دادیدار لبري وصالی
اول حاله مطلع اولوب بخاری کیفیت حاله خبر دار اندی. بخاره انکه اولقد بغیرت و حسی
یونعیدی که بر طریقه معقولله انک ندارکنه مستغول اولیدی **شعر** را بنظر اولوه یه غیرت
اولوب. جو غیرت اولمیه یلک عوز اولوب. پس عورته ایدکی سفر زادن مهتاق کلک دوستلر
بعضی زیارت انکه کتسم کرل. اگرچه مقصد سفرم بعید و مسافه مسافرتم مدید دکلر اما پنج
کوز انده توقف اسم کرل بلغم کسک نارفراق که بجه صبر اید. بلم و یا ناراشیا فکله نه طریقله
تخله فلک را ولم **بیت** ای بنا کام مرا از رخ تو مهوری. خود باشد که کام از تو گردید وری.
زن دخی کلک ایله عشم و غم زان اظهار اندی. و هزار دمت و خونه ایله کوز لردن بر ایکی
قطره یا شاد اندی نه الحال توشه اظهار ایدوب. شوهرن او بدی و توحیدی و دلچ اندی
چون بخار کندی عورته زیان فصیحی بر کار اید و پایدی ای کجا ز زینهار که قاپو ای چوق
قویوب محکم بند اید. سن و اسبانی محافظه ایدوب نیم بندی کوثر هوش که پیوند اید. سن **بیت**
کجنگه مهر سله مهر و ده سن حق کوز نمکه اریکی طور سن. زن شوهر کندی قول ایدوب سون
ایله موکد قلیدی و همان لحظه که اری کندی جانانیه خبر ایدی. **ع** یا باغ که کها شکفت و خاکی
جوان وعده قلیدی که چون کجه دن بر قیام ساعت کجه طلوع صبح صلا مترب ایدوب حلقه کی
در خانه دلمارده حاضر اوله. زن اول وعده ایله شان اولوب کیاب و شراب حلز لید
عشرت اسبان مهتا قلیدی **بیت** زهی سطلت طالع اگر شی آناه. بکله من یه خانمان
فرو داید. دودر کوکدب انخسامه دل بریده توقف ایدوب بیکاه محفی زاهدک
خانه سته کلیدی اتفاق اول ایدی که مهر ایله ماه بر ریح قران امشدی و اول اکی
علی غم که اختیار بر برینک دیدار ایله خوش حال اولمشدی. کاه جوان ماه جبین نیکه
دیکر و خنده شیرینی ایله نازنینک خرمین صبرنه آس او ردی و کاه اول شوخ
ظنار عسوه ناز و کرشمه دلتوا ایله جانانک متاع روح روان غارت قلور دیری **نظم**
دوب نازین عقل فریب. بای تاسر همه لطافت و ذیب. این برج شمع جیم مستان بود
وان بلب نقلی بوستان بود. بخاره اولقد توقف اندی که انلرجام خوابه میل ایدلر.
آهسته آهسته بونلرک یاننده بر کوشده سیکدی یا بدی. تا باقی مصاحب لردن دخی
مشاهد قله و حقیقت جالی کند و کوز لیه کوروب اول حقیقه دیکلری و اقمیدر
بو اشاده ناکاه زنک کوزی اولک یوزنه راست کلیدی و ارنیک کسمی بوحلی
تحقیق اچون بهانه امیش بلدی نه الحال یلک مکرر آس فکرله قانیدوب معشوقه.

سرله اییدی جهلم بندن صورتی بنی نری سوسن یوقه سوه وکی جوان دفع صوله اییدی
 ای سر وچر ملاحت قاسک کی طوغری سویله که جان و دلدن کجای نری قیال سن ایلا
 زنا اییدی بوساله سبب ندر بوجاله یعی بی طلب نه جوانیم چاندن سوال اولی تکرار
 و زبان لاهیجی رکاردی زنا اییدی سوزک طوغری سی بود که عودنلر اکثریایه و غفلت
 یاهو و مئوت جهنتدن بومقوله حرکت ایدرن و ناعملولم همدم اولوب بیگانه لوله
 مصاحبت یلر اما چون حجت نفسلری روا اوله و سورت مئوتلری انکسار اولوب بیگانه کر
 حکمن ویروب نظر اعتباردن دور ایدرن و مجالستندن اعراض ایدوب مصاحبتدن
 نفور ایدر **بیت** ترک یاری کند دلداری دوستی خرد بنود پنداری اما سوه هر مشایه
 در برده و قان منزله سنده در جگرده بلکه جان درجه سنده در سنده و روح مرتبه
 سنده در بدنه **ع** انجان بود کز واز ایشان کور نیست نهال عمرچو ایندن بخود دال
 اولسون اول عودت که سوه فری کند و نفس نفیستندن بزرگوزمیه و زلفی قدی کلام
 و شراب زند کانی حرام اولسون اول زنه که حلالی جان شیرینندن لذت بلبله و سرباه
 حیاهه **نک** رفاه حلی و فرغ بانی و انشظام امور و معار و مالی چون دلیله **بیت**
 و فامبا دامیدم اگر غیر بود و دست حرام باد حیاتم اگر برای تو نیست چو در دود کو بوفون
 فسانه اشیدی کوکلنده دافت و آثار رحمت ظهور ایدی و عرفه شفقت و محبتی حرکت
 کلوت کند و یمایدی از قلشدی که بوعورت حقتده بندن بومضرت صلا و اولوب
 خدای پروردگار حضورنده شمسار و کشفکار اولیدم بود در منده حقتده نه عجب
 سوظن التسمیم بومسکین خود بیکاهاش زار ایمیش و نیم مجتهدن شیور و در بیقران
 ایمیش انک بوقدر تعلقی و عشقی واریکن دن محنت لایق بود که انک خطاسینی
 یوزنه اوریمیم بومقوله نادره لودن که انک اندر صادر اولدی اغراض اید و اعراض
 کوستریمیم که هیچ آوریده سهو ذلتدن عصمت و بوبنده به بند مئوتدن خلصه طاف
 میسر دکلدر **ع** کسی کجاست که او دامن مالودست حاله صلاح بود که شراب عیلولن
 الخو تلخ ایمیم و آب رولون دوست و دشمن او کده خاک فضیحه و دیکیم ظاهر بود که
 بوعورت یونع حرکتی سهو و لهو جهنتدن آتشدن قصد عمل ایله آتشدن در فضا که
 اویله اوله اولی بود که حمل المؤمن علی الصلاح موجب ایله فی صلاح حمل الیوب نظری انک
 هنر نچسایدیم و دیده انک عینندن کف ایدوب قیایحی زیل اغراضله سترایم **بیت**
 کوهنری داری و هفتاد عیب دوست نه بند بحر آن یک هنر پس همان اول کوشه ده

که

مناسبت و غیبیله

فت

خاموش اولوب او توردي تا اول وقتك كه المريدشندن فادع اولديلر و راست بش
 نكوشان و علم افروز ملاسولج سيار اولدي **شعر** اجلدي طره شبد نايخ دوز پيچك
 نوز صبح عالم افروز فرد بيگانه طوردي خانه سته بوردي وزن مكاره جامه خوابده كند و
 او بوم او ردي درود كرا هسته آهسته يندن طروب رفق و لطفه كلوب عورتي
 ياننده او توردي و استين لطفه ترك ملاي عبا چهره سندن كو تورب نرم نرم الحيا اعضا
 سوري تازن برتوب كوزن آجوب سوره يي سبوا و سندن كوردي في الحال يندن طروب
 كلوب ايددي **بيت** دميد صبح سعادت كرا باز ايامد هزار شكر كرا ايامد عسكار ايامد
 بوسوردي كس سعادت و سلامت فتي كلد كوز ايدجا اول وقت كه اول بيگانه ايله
 آشناي جانم نوش و ساعد آرزويه ميان شاهه و صالي دراعوش ايدرد و كوز
 اما چون بلام كسكا البته بر ضرورت حاصل اولشد كه بوم قوله فعله باعث اولشد
 شريطه لطف و مروت رعايت ايدويت حضور كوزه مانع اولدم على الخصوص كه بواسطه
 ايله يكانه مرتبه نه مهر و محبتك وار ايدون بلام و بكا كمال ميل و تعلقك مطمع اولدم
 و جزم ايلدم كه حياتكي بنم مواصلم ايجون استر مشق و نور با صبري بنم حلاله مشا امد يي
 ايجون در مشق و سندن بونوع حركت صدور نه علت البته يسهو غفلت و يا توان
 سهوت اميش بندن ايا و نفرت و غيره مهر و محبت دكل اميش بربكا بقدر الطاقه
 سنك خاطر كه رعايت نمك واجد و دايه عرضكي صانك ايدوب مكن اولديقه هجاب
 حرمكي رعايت نمشدر فلكي قوي طوت خوف و هراسه كوزك و برمه و وحشت و سندن
 بريا اول و بني عفو ايدوب معذور سوزك كه سنك با بكد عرض قوله اعتماد ايدوب
 من سيع نخل مفهومي و بوجه سكا سوظن اعتماد نمشدم بحمد الله و البته كه بنم مظنه
 موافق و خلقك مساويسته مطابق جهلك **ع** سهو بود آنچه مآكان برويم زنديجي
 زبان سحر انگيزه كلمات مكو انگيزي در ميان ايدوب جاينند خشم و خشونت
 و عنف و زعونت نايل اولوب موجب و خشي با بكيه فراوش دست مصا و مصا
 ايله و دش ملاطف و موافقي دراعوش اندر نجار زبان اعتد ارايله بومعني تكار
بيت نزد خدا حرم تو ناچيز بل من ز تو راضي شدم او نيز بل **نظم** حبلدك اصله
 بود استانك صديق اوله اينم كرد ناك كه مكرى محكم يكيدي ميتن در بولرد و در
 اول حقه يقين در بوشلي ايراد در مراد اولدر كه سوزخي اول تجاركي اول زنديكار
 كسانه فيفنه اولدي بوزاع مكا حيله كازك دم تزويرنه گرفتار اوليه سزوانك

زندق و شعبه سبله شرط احیای الدن قومیه **نیز** بقول خصم بداندیش غره توان شد
 کسی که در چنین عاقبت پیشان شد بعضی دشمن اولور که خصمک خانه مطلع اولد و سبید
 اکاظر بویوب مزوری زندق و ترور بر مقدماتی ترتیب اید و خبر خواه تو یوزینه
 نصحت آمین کلمات ایدوب اول حمله ایلک کند و سن کا تقریب اید تا آخر کار واقف احوال
 و مطلع اسرار اولوب بصیرت کامله مترصد فرصت اولور طود و زندقند هر زخم او دور
 صاعقه آستبار کی خرمین وجود خصمک کول کوک و صا و در و خندک مکریر قضا کی نیی
 خط و خطا هدف مراد نشانه مقصوده راست او در زاغ اید یای سمکاردل آزاد
 بعرب زبانلق نهی مفید اولور و بوقدر سخن رانلق نه مصلحه یار بعینی بکا اول
 ظلم و بنم حقه و واقع اولن جورک حمله و مکر ایلک نه مناسبه و هیچ برعقل
 غیره راحت بخون کند و به جراحت رواورد و آخره نوس عیش بخون کند و به ریش
 بنس او در بنم حالی حمله به نسبت اتمک غایت عینا و تدن ناسید که کوئی و شش
 و معاینه که بو عقوبت بکا املاک زاغانه مخالفتم بکا اسید و وزیر اید یای بد قضا
 سنک بکروا لکه حسب حالک راکت و اضمحلاله دالدر و خنده و اخصا لکن بر تهن
 دلخ غمنا لیده بکا بخالد تنکده هر زاغ تحت طبع و رغبتله اولمشد و هر
 زخمند بر رخت و هر جراحت بر راحت ملاحظه اولمشد و محصل کلام کام خاطر اید اولن
 لذت انتقام بو عقوبت شراب بد کوارد مذاق امید که ساز کار قلمشد و بجه کسسه
 هلاک امدال بخون کند و نفس قدا فکشد و ز و مخدوملوی بایند مشکو و بغی ادا
 و خورکار اولور و ادا لقی نامز حرمین روز کارده امدال اتمک سودا سبله کند و لوت
 کند و لوت و رطوبه عنا و کرد اید فایله امشالد و نه که اول بوزینه امدال ناخذ
 انتقام بخون بقتنی قدا امکله حق و محبت یاری ادا امشالد ملک بوم صورگی که
 بجه اولمشد **اول حکایت** وزیر اید یی روایت ایدر لکه میونلردن بر جماعه
 کثیر بر خیمه ده که سوه سی بشیاد رانده خوشگوار و هراسی فراجله سارکار ایک
 وطن و ماوای طومش لودی بو کون اول قومک اکا بوندن بر جماعه بدت سایه سید
 او نور لودی و هر طقدن چکان زبانه سوز طوبن او در لودی بر زمان بستیم کی
 لب خندانله فذوق و فسق لوزله بستقدن خبر ویر لودی بر ساعت انکود بر نور
 و حلاوت بخری نظیر دن حکایت ایدر لودی ناکاه بر خن نرشت اولن و اخی گشت
 ایدر کن انده راست کلدی و املک بوجعتشندن بریشان مضطرب و کانون

براستخوانه الم ابر

دروند ز آتش رشك و حسد مله تپ اولوب كند و كند و پرايدي ز و اميد كره بوسمونلر
 بوموضع برده و قرآن خرمده كه غيبت بوستان ارمده و تازه ميوه ليله لرا و نوره لرا
 و حير نظير چمنلر و نشترن و ياسمن و سمنلر اوزره ياله لرحوره لربن دل شكسته خاطر
 خسته ايله آخ و محليج روزگار كجودم و هر زمان كاسيه دوراندن شورايي جماعت
 و شورايه دياضت اچم هزار زور و زاريه بر جيفه لومه كيرسه عيدا كبر قلم و نخت بسيار
 باستخوان لومه كيرسه نخت و غنيمت لم **بيت** ديتبانده بهار وصل او بشكفته نه بگل
 چراغ درخشان بهر برك و نواباشم بسا نلرك مجموعه متوجه اولوب قصد لادي كه جمعيه
 لرن بر يشان قله و دنيا حضور لرن برباد ايدوب اول مقام جنت نشاني تحلي تقبله
 اللونداله بوزينه لور شور و شغفي حد دن كجور دن و بر لحظه ده في حد و بي عدد بوزينه
 جمع اولوب جنگ اندلر آخر الامر بجه جنگ و ضرب و سكه خرس خري بخر و نلرك
 ايدوب ميدان مردانه ارمدين برك و بار عشره پر مرده اولدي و زاونيه خاطر ي پرتو شم
 حضور ايله متور اولدن چراغ قوت و ذوري مرده اولدي **بيت** نارسيد بلم حرمه ان
 ساغر عيش ميند دست جفا جام مرادم برسك القصه خرس سگدار هزار زور و
 زاريه ميونلر ميانندن جويوب كو هساره دوشدي و فريلا و جزو شرايدوب باشنه كند و
 جشندن نه حد و بحساب او شدي فرياد لرايدوب چو ناني اول حاله كورديلر
 كيفيت حرب و كميت مزبدن صورديلر خرس فقير صورت ماجر لي فقير و قطير نفر برانك
 و ايندي بوندن ارق كم ناموس سزاق و غير سوزلق اولويجي كه خرس قوي هيكله
 بوزينه ضعيف بيكوردن بوعاد و شنار كاخ اولم هر كن قديم الا يامده آباد اجداد
 بولنا ملغي كور مش و اشته مشلورد و بيزم نسلر نواصل خجالت و حقارتي بقول الله
 مشلورد شويله كه دفع عاذ واخذ ثا دده بزدن مساهله جايز اولم تا قيامه لك
 بوبدنا ملق صهيغه و زكارده باقي و بايدار قاله صلاح بودر كه همدستان اولوب
 بر شينغونله رو نحيال لرن بيره و عباد كار زاريه ديده اميد لرن خيره قله و ز
نظم كراز كور دش چرخ باشد امان بخواهم كس خود از بدكان چنان سر بگويمشان
 در سينه كه مانند ما نام تا رستين خرس لرك عرق غير تلي مضطرب و آتش
 حستيلري مله تپ اولوب زهان لاق و كراقي آچد لرو آخر نرندن كف جدال و خلاف
 هاجد لرن **بيت** خالف چو مورست و ماران زهان كجا كردن از سحر مارها زمارايت
 جنگ افراشته ز دشمن سروج بگداشتن بونك اوزدنه مقرر اندلر كه همان اولي كجه

اسباب استعجال قتاله استعجال یزید و یزید نار کا درازا و سقلا کی و دارالہ بوزینہ لک خانما لک
 آسن بوارا و در و خانہ حیالین یعقوب و خرمین و یحیی و یزید کو لک کو کہ صا و در و ل
 چون سیزدین چنگال مهر پیشہ سپهر دنیہ عن حامیہ چشمہ سارنہ باندی و دق اکبر و
 اصغر حوالی قطب شمالیہ حرکتہ آغاز اندی **بیت** چو خورشید تابندہ بخود پشت تھرا سدا
 زمین مند درشت با لکلیہ اول کو ہسار لک خرمی در حد و نیحسا خرمیہ خرابیہ بوزینہ
 جزیرہ سنہ شتاب اندلر مکر شاہ بوزینہ ارکان و اعیانند بر جمع کثیر الیہ سکاہ کید و
 اول کجہ میان بیابانہ قالمسیدی و سایر خدم و حشم هجوم دستمند غافل ہر یکنہ مقام
 منزلتہ آرام قلمسیدی ناکاہ بر سپاہ بجاہ بر بلای سپاہ بوزینہ لک کسور نہ و لک
 قدم چو اندلر **بیت** سپاہی چو دو ملخ لاختند بہر تری جهان دجھان ساختند بوزینہ
 لک اکثری ہدف تیر و مار و طغش شیر بوارا و لوب روی زمین و کج اندلر و بقیہ السیف
 بروج و افکار ہزار و زور و زار لہ اول و رطلہ خواخوار دژن کماہ سیدلر خرمی لحت
 اول پیشہ ہشت نشانی انواع نعلہ مال و اول جزیرہ آبادانی اعدا و مدد عید خالی کورند
 همان اول مقامہ پای اقامتی دامن سکوتہ چلدن و اول خرمین جفا دیدہ ستم کشیدہ ی
 کند و لہ بلا شاہ اندلر و ہر نعمتی کہ بوزینہ لہر و دژما تلج جمع استلاری بد غضب الہ
 نہب غارتہ آخان اندلر **ع** اللہ اللہ کہ تلف کرد داند و ختہ بود چون تابش صبح عیان
 اولوب چہرہ جهان رخسارہ خوابان کی تابان اولدی و جہشید خورشید خلیفہ زمان
 سلطان محمد خان صاحب قرآن کی سیر و زین او زہر جلوسا دیوب روی زمینہ فرمانی
 روان اولدی **بیت** چکویشکینہ سلطان خا و دجھانی سر بسو اندی مسخر ملک بوزینہ
 بو حالدن غافل سکا رکمان جزیرہ جانبدن مایل اولوب شایرا ہدہ ہر میلردن جماعت
 کہ میان کرداب بلادن نہ جان کما دمانہ تیشلردی قوش و کل دیل و خروش و فریاد
 آسن تائی کی کوش فلک ایترہ یور دیلر ملک کیفیت حال دژن سوال اید و بصورت و بقیہ
 مطلع اولنجی کانوز درونندہ دیک فیترتی قینوب و انکشت خیر فی ندان حسرتہ
 چینیوب ایدی د ریع اول مالک محروسہ کہ دست تصریمز دژن جقدی و جفا اول
 جبار معمودہ یہ کہ اعدا و بیکانہ لہ نہ دوشدی و اول کہ بخت برکشہ خاک ادباری
 بنم فر قمرہ شالاندی و ما صیبتا کہ دنیا ی غذا بوزن کنار اید و دژن نابالدا صد
 مرحلہ بوزن فرار اندی **نظم** بوستان دھرا بک و نوا کی کس ندید چہرہ اقبال ارانک و
 وفا کی کس ندید بر فریب آباد کستی اعتماد از عقل نیست زان کو و بر ختہ تر بخت مای کی ندید

ایوب دست تسلطی
 و تعلیمی زبان

للدی

سایر سپاه که ملازم رکاب پادشاه ایدیلر اضطرار به آغاز اند لوهر بری مال و منال و اهل و عیال
 بخون نوحه و ناری میباشند لر. انکس میبایند میمون نام بر بوزینه واریدی که عقل و جزایله
 بنی الاقران مشا را الیه بالینا زایدی و فضل و هنر لم سابر و دن امتیازی مستغنی عن البیان
 بوسیله انکس میبایند حرمت و ناجی و ارایدی و شاه و سپاه انوکس میبایند آرای و احکام الیه
 استظهار ایدر لریدی **منشی** ازین دو شتر دی صاحب خیمه می. بدیدر دست اقلیم کری. زحل
 شاکردا و تکیه دانی. عطار چاکر شد در خامه رانی. میمون چون ملکی خرموز و سایشی
 سرگون کوردی. زبان فضل و نصیحت آغاز اید و تبا سیدی **شعر** بریان نازلا و لیسنه
 جرع. کاند و ارایکی شراشت بندن. اولاد و ستر اولاد غمگین. ثانیاشاد اولور دشمن.
 نزول نواب و حصول مصایب در جرع و فزع بند ی ثواب ایدن محرم اید و وقت صبر
 و خفت عقل و سقامت را الیه مشهور و موسوم ایدر بمقوله و قایع که لحنانا واقع اولور.
 تلافی و تدارکده انکی نشه کک مانع اولور بری عرو و ثقی اصطباره تمسک در کشته
 صبر شمر نموده حاجت و بحکم الصبر مفتاح الفرج تحمل کلید ابواب حصول نجات و وصول
 درجات در **بیت** کلید در کج مقصود صبرست در بسته را انکه بکسود صبرست از آئینه
 سینه در دمنان بخار سم انکه از دود صبرست بری ریخی دای راست و تدبیر دست و فکر فدا
 و کصایب که چون برق دای صاحب ذهن ثابت شب واقعه ده لامع اوله ظلم ظلمی هوای حلی
 مظلومان ستم دیده دن رفیع ایدره و فارس میدان فراست بر ساعت و تکیه هزار ساله حمله و
 مگری کند و دن دفع ایدر **بیت** توان هم تدبیر نیک و دای صفا. جرحت دل صد باره در
 دو اگر دن. ملک بوزینگان مضمون کلام میبایند تسلی اولوب موردی که بکاره جاره بند
 میمون خلوت طلب ایدی و ایدی ای ملک نامدار بنم اهل و فرزندان و جریش و بیوند و بویون
 سمکات اندک کشته و شیشه عار و ناموسم بوبد کردار لک نغم سنک ظلم الیه سگسته
 اولدی مقرر در که بکا انکس حسرت الیه عسر دن لذت و بوضاحت حیات دن راحت
 مقصود رکد **بیت** پروی نوزنده میبایند بود ولی آذیندکی ازهار مردن تراست
 چون حایت کار دخت زند کانی عزای بواره دوستک مقرر در اولی بود در که سبیل
 بچل کند و بوضای فنا و بونکاید نیان سرای بقا و فضای راحت فرا ی عقبا به
 یبشد و دم و حق نعمت ملکی اید و نفیسی انوکس بولنه فدا اید و بت یا از که هر د و سنا
 قدیمک استقامن اولی بملودن الیه ملک ایدای میمون شربت اخذ استقام کلام حیات
 شیرین و خوشد شراب قهر و استیلا بزم زند کانیته صفا بخشد زینجا که الحق

قوام خراب و لش افسه خواه معوز و سن هلاک و الحقی بنی آدم غزونی و لش با مسروده
 زمین چون شدی بود پرده خواه کل باز خواه برزیده میوز اییدی ملک بردام نکایه بن
 گرفتار اولم که هزار که حیات او زده ترجیح و غنای بقا او زده اختیار اسمعیم
 دکل که نوردیده تماشا ی زن و فرزند زن حاصل در اندر خود نقاب و ابلیه مسوز او
 و سر دسینه مشاهده عیال و خویش و پیوند ابلیه متواصل در اندر خنجر میز جودی مصر
 هلاک هباً منور و لمشد باز در دنیا یی ماکده سرمایه فراخ ملک و رفاه حال مال مالند
 معلوم که هب مود و شکست دست خنجر خنجر بدسکال و پامال دشمن بدفعا لدر حال لدر
 که ملک وظایف حقوق خدمت را دافتم و سایر اصحاب و احباب یک زنجی جرح لدر به مرهم
 ز لحدله و دافتم و نقد جانی شاد آنکه لدر اخذ دثا و ورق عار ایدم و ابلیه حبس ملک لباس
 ناموس صابون عنایت لدر بحار لدر لوشدن یو یو آردم و یو وسیله لدر بود و زکار نا پا
 نام نیک و ز کجیل یاد کار قویه کیدم **بیت** بنام نکور مرد فر آرزوست کزین جمله مقصود نام
 نکوست ملک کر که کز بنده لدر خنجر خنجر دلی مبارکی تسلایده چون احباب لدر صحبت ادر
 اما دایده بنم و فادار لدر و نو نموی بر دعار لدر یادایده **بیت** چون در میان مراد آورید دست
 امید ز عهد صحبت ما در میان یاد آید ملک اییدی سوبله کوزه که یو شکل بجه انامل
 تا سله حل اندک و بجزینی بجه بجه ندر بیره حل اندک میوز اییدی بر فکر اندم که اگر
 شرف قبول ارزانی یو رود و مرهم که ملک دولتمند دشمن سویی بریه هلاکده معدوم
 ایدم و جزیم بود که بوند بولم اعدای خاکساری شعله سوبله موم کی اید و ب صوم ایدم
 صلح بود که فرمان اید سر تاج ادران خیز دست بنی مثله ایدوب دست و پایی شکست
 اید و بوبیشد کنارنده بر کوشه ده براغه کر کیده لدر و ملک کند و ملازملر لدر منهنم
 او لدر لدر کند و یه ملازملر لدر موضع متوجه او لدر و ایکی کون لدر کد نصکو
 اوجی کون صلیح لدر و کند و منزل لدر و فراغت حضور لدر اقامت قله لدر دشمن لدر
 از بول لدر و نه من بعد ان لدر جسندن مضر او لدر ملک همان رای میوز مجبیله
 فرمان ایدوب یوریدی که تا انک کوشلرین کوشه دندانه قور لدر و اطراف خیز اید
 بی حد و بی کران ز غلار و ز دلق و نالان و غریبان اول بلیشه کنارنده عدویه قریب بر کوشه
 بر اقدل و شاه و سپاه اول جان بند ز جایکا حصینه پناه اید و ب مشظرف وقت اولوب
 حور لدر بیچاره میوز اول کجه زخمیش و رنج ریشدن بر حمله نالش ایدری که
 دیده سنک سخت دل اولک اضطراب کورده رقت ایدوب کاب و لوریدی و کوشن کون

مسلور د

یدارده

صدای در آیین استسلفها یکی فریاد فلور دی ملک خراسان کی علی انصا
اول اطراف حقوق اید کن ناکاه اولجا کا هی استدی و آوازی جسته متوجه اولوب میونی
اولجال اوزنه مشاهد فلدی بونک برله که غلیظ القلب ایدی اکا دقت ایلدی و باوجود
که سخت دل ایدی کوکلده ملایت و ملاطفت ظاهر اولدی و انوک تفیس حالی و شخص متافی
البالی خصوصه اشتغال ایدوب بواجالک تفصیلی استفسار قلدی میون و خجی فر استله
بلدی که بوقلم ملک کی در دعا و ثنایه آغاز ایدی و سادمان ملوک لاه و اولان مراسم تکریم و
تقظی تقدیم اندکد نضکوه ایدی **بیت** زحیم و دل بدن خاکیم در آسن و آست
زحیم من و بدل رحم کن که کار خراست ای ملک بنحیر شاه یوزیکا نک و زیویدم اتفاق
انکه سکاوه کیدوب شبت شیخوده بومع کده حاضر دکلم یارنده هی هر میتلو کلوب ملک
یورناره قدر مند خبر و برحمت امیر یوزیکان نیم تدبیرمه ذیک اعتمادی اولدی و عی
سید زبکاوه بدن بچاره التماس ایدی بدخجی خیر خواهلو جهندن آینه خدمت ملکه
دلال ایدوب ایدم صواب بود که کمر اطاعتی در میان ایدوب ملازمت باب ملکه شاک
ایده و زنجبات نهاند نا انوک سلیه دولته البجا ایدوب نواب دوراندن انوک
درگاه قلک دستگاهنه پناه ایده و ز **مثنوی** در پناه همت صاحب لاه راه جود هر که هست
از علم لاه کو در کلشن برای کل بری سوی پستان بکدری سنبیل جری ملک نیم کلان
آشفته اولوب حاشا بوبیشه ده مستوی اولن جماعت ایچون ناسر کلمات ایلدی و دیکها
نیامانی آچوب زبانند نه هر صاحب انواع توهاست سولیدی چون انوک حقوق لغوی
بقلمک راجح و محافظه شکوه شوکتی زمین دلک شاخ ایدی انوک یکاشتمه و بنای عرض
هدیه مقید اولوب بر دفعه مشغول اولم عاقبت نفسنه خشم و غضب طلب اولوب
یورری تا یکا بوسیلا اندل و ایدی یوبد کرداری که بلاشاه دشمن و سپاه اعدا ناک
هوادر اید و ازل اول خبریه قریب بر موضعه براغک تا اولدی کورسون که المرحله
نه وجهه حمایت اندل و بوجیر خواه لقا لک حقوقی نه خدمتله رعایت ایدر لاس بکا و
عفوئی اندل و بکوشه ده زار و غریوان و دیل کدولر سواب حقوق و مقدمه لواط
حقوق و خدمتله مکافات اندل بولکلیه ایلدی و بود در له اغلری که ملک خراسانک
رقبتله جگرین طاعلری و غایت دق و شفقتدن قطرات اشک گرم دیدی نه شرمندون
قطر و قطر جلادی **بیت** کرنا لوسنک زار ایچون شود در بکرم دیدها ایچون شود
ملک ایدی حال دیو که بوزینه لر قنده کدی لر جواب و یردی که برسیان و از که

اکامرد آزمای دی بر لکاپناه اندر قصد نری بود که اندک لشکر جمیع ایوب ناکاه سپاه
 جزار و لشکر خود را سینه بشینزاید لک خراسان بوسوزد و بکلدی وایدی ای میون
 صلح حال اندر مباردا که علی الفضله بزم فرصت بر لوب بر آفت بستند ره زمیون ایدی
 ملک بوفکر دن خاطر جمع اتمک کرک و باب رای و تدبیری دست تامل و بنا بشله
 فرغ اتمک کرک بالله که اگر نیم ایانم اولسه باشم بولک زده فلدا ایدرم و انجمله
 اقدام اولسه ایان اوزره و کل باشم اوزره کید ردم و سبزی نه منت و سباز اولان
 شاسلرک اوسته الملقوب حقلو ندن کلوردم و قبل حلول الایحل دشمندن اسقام
 حاصل کلوردم ملک ایدی مقر در که انلرک مقامه سنک و قوف تمامک وارد و اگر
 قاد داو له سن که انلری بزم کوسره سن داغ متنک تایقانه دیک بوجانک جین خانه
 اوده سن و سول خصم دن که سنی بوبله آزرده قلشد و استقامتک الوت برادر که برین
 و سکا و جریه سزا کور نری سندن بش تر کوره سن میون ایدی بی ایانجه میسر در که بو
 حاله حرکت اتمک متعسر و بودست و پایله بود و یوب کمک متعذر در ملک ایدی بوکا
 چارک بش و سنی اندک اتمک غایت یقین دزد بش آواز ایدی تا امر سپاه و مقر بارند و
 جمیع اولوب کیفیت حالی با تمام انلر اعتدال ایدی وایدی حاضر اولک که بویجه خصمه
 بشینزاید اتمک کرک و دست و هامونلری میونلرک خونله جیسون اسک کرک جمله
 بولکله اوزره اتفاق اید و بت کمر حیدال و قتالی میانلر نه نطق ایدن و میونلر خرسک
 ارقاسنه بولکله ویت و اوکلر بنجه رهبر اولوب حمله مقابله نیتنه کدیلر تا بر زمانه ضمه
 بیابان مرد آزمایه یدن اول برته بر برته ایدی بر تاب و بر لیکه ایدی نه آب سحاب
 سمایه اولهاویه نک هوا سندن احتشاق و ماه جهان پیامه اول بیابانک حرارتندن
 احتراق هارضا و لور دزی و هم عالم کرده اول مضایقه دن کدر میسر و سیم هامونلر
 اول طریقه ظفر مقصور دکلدی **بیت** بسی طوبی بود رخسار مغیالان لولا اوزره قورق
 سندن اندک عیالان اول یرده سموخ اسریدی که اثری هر کیمه ایر شسته آب و لور دزی و نف و
 تاب آفتاب اندر بر وجهه ایدی که بزرده سید بیای محیطه بقیس سه سرب و لور دزی
 و خامسندن هیچ بر جان و اول حمراده قرار اتمردی و حرارتندن اول نوره زار ایدم
 خورده بر دانه کیمه نری **نظم** بیابانی وسیع بر خوف بهر کای در و صد گونه آفت
 هواش آتش و آبش هوا بود زمینش سنک و سنک آهن را بود میون ایدی طوبی
 بقیله بودیه که تاج سنفید قام روی جهانند نهر د خلائی رفیع انلرک سر پرده

جمیع قضای دنیا را در آن کوته کرده و آن را در آن سبانی که شاه روی شعار علم از کارهای او
 قله اول بخت بر کشته لیک رایت بختی نگویند آید **م** پس خرمی در هر مقام و شغف
 ما که کلام ایله کید و بیا بیا نه قدم بصدیق یا اقلریه باشد و جی قوب دلم استقام
 و شیا که هلاک و دوشد در بر زمانند صکره آقا بختی نورانی بوزینه لودن از نورانی
 و بر خیر بلندی میمون لعلی تمامه متصل کیده می روی و افسون واقعا نر ایله اندی فریفته
 ایدری تا اول زمان که آقا با ارتفاع بولدی و حرارت شاعند را اول بقا عکس
 اطراف و کانی کوره آهنگر و آشیانه میسند یکی بر شعله و کفک اولدی **ش** زکوا آتیا
 میشد نفس گرم کرب از تابان چون شمع میسخت زبکرم بیداری که تعدیه بدینا
 درون خدی بکیر افروخت تاب قیاب در کار اولوب باد سموم رخی بسمه آغاز اید و
 مسافه بعیده در آن سینه دو یکی بدید اولدی ملک خرمی میمون متوجه اولوب
 ایدری بلد که بویربیا باز آتش که حرارتند در بللر بر تاب و خامه مند بختی کورنی
 آب اولوز اما بونه نشسته در که شعله ناری شور و زوضاعفه آستیا یکی شراره
 در کانون میمون ایدری ای ستمکار دل آزار بکورد و کک بیابان جلد و او اکلان
 ملک مرک و رهن کار در آن املد معذ و بیوزک که اگر بیک جانگر اولسه بیکدنی ری
 قور تلیه و حال که سموم اریته جمله کوز خاکستر اولوب بوزینه لودن خامه نرینه
 او در و غلر آتش بیدار در خرمی وجود کور بیک اوله اندر بوسوزده یکی رف سموم ایرتو
 میون و شاه و سپاهک کلی سن کل اید و بیا بیا نه حده اندر در بر احد خلاص
 میسر اولدی **ج** چو کون که وقت معهود و یوم موعود ایدری ملک بوزن مکان کافی خدم
 و عاتق حشمله اولی بیره به کلوب بلادی اعنار در عاری و دیاری اول عدار لودن
 خالی بولدی **ب** بگذشت شام تکب و صبح و ظهر رسید کم شد خزان ریخ و بهار
 رسید بوشلی کوردم تا معلوم اوله که باب کینه اخذ استقام ماله و جاهده فالمران
 و مرک رضای احیا با چون وزن و حساب امتزاج بر قضیه کار شناسی بر مقوله جمله
 اولی کلون و قضیه مزبوره نک مصداق و ماصدق خیال الیون و بوندن ساقی اوله
 احوال اشمشدم و اندازه فراست و کجاست و مقدار جمله و چند عدد از آزمایش
 المستدم چو نکار شناسی بوضع اوزره کوردم عین الیقین بیدم که انلرک رای و رو
 صوابه مقرر و نایم و عقل و درایت لری مضمون اوله هر ربه در آن افزون آتش **ب**
 می شودم که جان جانی چو بدیدم هر چند ای صواب بود که اول به فرصت

نیل

بولدن بزوقی غنیمت بیلور استوار استقامتله بزه قصدا مدنی بزیغ حونا استامله آنک
 قلنه قصدا ایلده و ز ملک ویمان بو فصلی استماع اندی یوز بزدیم و وزیر مزبور
 و زهم ایدوبایدی بوندن زیک سخت رولوق و بی رخلوق اولور که بوقیق بزه هوادار
 اولدوغی سببدن مظهر انواع ایدو آزار اولور. بزار آنک مقام عقوبت و هلاکتده اولور
 و محنت زده یه یه نادر محنت و زحمت رسیده یه یه باری مشقت روا کوره و ز مکر بو بیتک
 مهنوی بکا معلوم اکلدر که دیملورد **بیت** ظاهر محنت زدکان شادکن و زدم محنت
 زیک یاکن **بیت** محنت و غم دملری یاد قیل اهل بلا خاطر یه شاد قیل پس ملک بورد
 اول زاعی اکرم و احتیاط املد کو بوز و بحد متنه کو ز دی لر و وزیر ایدو یای ملک بخت
 بنم کلامه التفات کو ستر مذک و بنم یضیم جبهته که عین حکمت و محض مصلی ایدی
 روی قبولی و ندر مدک باری انوکله دشمنلری بزدکانی ایلده و هیچ بر ساعت انوک
 مکر و خد غشند زاین اولور که بوشبهه سنک درگاهک بنه اندکد زانک غرضی بولور
 فساد کاردی و کسله باز اری و زاعلرک فراغ بالی و صلاح حال و ماکدن غیر یه بنه
 دگلر ملک بویضیمک استماعند ز استماع ایدوب و اول وزیر یه نظیر صاحب **بیت**
 رای اصابت پذیرنده التفات و اعتبار ایلدی زاع انوک خدمتده اقدام و اهتمام
 او زده کلوب رسوم خدمت و آداب ملازمتدن هیچ دقیقه مهمل و نامرعی قوییدی
 و خواص و ندمای ملک هر برنه بر نوع خدمتله کند و به مقول و مرتبط قلدی بجرم
 کوندن کونه ربت و حرمتی مرتفع اولدی و شاه و سپاهک قلوبه صول ایدوب عروقه
 تمام بول بولدی تا بر مرتبه یه واردی که محل اعتماد و محرم اسرار اولدی چون بو اخلاص
 روز افزون و صدق و استقامت حددن بیرون کوردی مشارالیه مملکت و مملداری
 سلطان اولدی و مبالغه انوردده انکله مشا و ده ایدردی مصالح جمهورده انوک تدبیرله
 مباشرت ایلدی بگون بختل عام و مجمع خلص و عامده ایدی چون ملک زاعان بنی یه
 سبب آزرد قلدی و یکای جرمه عقوبت روا کوردی سینه یی انوک کینه سند بطرف
 و کینه سن سهام استقامه هدف قلبیجه و شرب غدله تشفی صد حاصل قلوب کا سیدان
 اخذ استقامده دست برد تمام کو ستر میخه قرار و آرام بولور و کلر اجهانده توجه خرام
 قلم بن بولمک حصولده حق تامل و پنجه زمان نق کر بخرن و قول اندم. آخر الامر
 عین الیقین بلام و ذهن دور بیلکه کوردیم که تابین زاع صورتده اولوب سیاه رولور
 میاندن جعیم بولمرا حاصل اولوق و کشتی عرض ساحل حصوله و اصل اولوق مستغدر

اما بن علما ذل استماع اند میدی که چون بر مظلوم مستمند برستم کار غدار دژ خنایره و بر
 ظالم جفا کار دژ رفیع در دمنده عنت کور. **بیت** قدی که از ایوب بر تیرهای جان آسمانه
 روان فلسه و ناز انکسارم یا سسه و شعله اضطرار یله یا فلسه **بیت** حکایت کائنات
 دعا او قرآن آسمانه نشانه. اول حاله هر تیر دعا که شست خلاصه دکتسل بولم. بر
 مقتضای امن بحیا المضطر از دعا جناب حق دل و علاه قرین هدایات بولم.
بیت حق بولم تدرسن انک مستجاب یله دعا سن انوک. رای ملک رای صواب و در
 بود سوز تا بخرمن بدیده آس و رسونم شاید اول لحظه که حرارت آس جسمه اصل
 اولوب بولد عامر بنه حاصل او اجناس عذرت از عذرت آسایه تفرع ایوب و بولم که بر
 زلع صورت بند زنجار و بن معدوم ایده و سیزک حیات کر خلعی ار زانی بویرب بنی بوم
 ایده تا بویرب یله اول سمکاه مکافاته اقتدار بولم و استقامی انک دژ انک
 سستی دل و تشفی صد در حاصل قلم بوجهد اول و زیر کار شناسک قلی بایده مباح
 امتشدی حاضر ایادی **بیت** که چون کس نیستی شوخ و جلاله تیر دل. بس در روی و
 زبان همچون کل و سوسن مباش ملک و زبیه ایادی بوسوزه ندر سن و بسواله ندر
 و بر سن و زبایدی بود خنایه شعبده دژ بر نرنگ و نرنگ در قله آینه و بر نرنگ
بیت سر بای اجمله ریوست و نرنگ و زافسوزا و زیر کار کشته دنگ. اکو انوک
 شخص سلس و جبهه جیشنی باقی کل قله در و خاکستر چشمه حیوان و انهار جانانه غروب
 کل قله و طینت شوم و سیرت مذمومی قرار اصلی دژ متغیر اولو محال در صفت بدت و کو
 عقیده فی سوزل انوار و میاه بحر ایل طاهر اولو و هم محض خیا لدر **نظم** اگر بیضه زاع
 ظلت سرشت. می زیر طایوس باغ بهشت به نکلام آن بیضه برودنش ز اینجخت دمی
 از زلف دمی آس از چشمه سلسبیل. بران بیضه کردم دمد جریل شود عاقبت بیضه
 زاع زاع کشد بچ سپیده طایوس باغ. شکل بوم رکل اگر بضر محال انک زایت
 جیشینه هاز صورت طاری اولسه مافی المثل بدت خیسیم سیرغ لباس کیوب اول اول
 سیاه دژ عادی اولسه هنوز صیم دل دژ بنی نوعه مایل اولوب عداوت اصل صفت
 عارضی به مایل اولسه کرک. اول موش کی که با وجود که صورت انسانیه ده تمثال ایکی
 ینه کند و اصله میل ایوب آفتاب نود پاش و تحاپ مض بخشله و بلرخت بار و کو بروقا
 مواست فلک دی ملک استفسار ایادی که بخدا و لشکر اول **حکایت** و زبایدی وایت
 آید لکه بر زاهد مستجاب الدعوی بر جویا دکنار دژ تقاعد اختیار امتشدی و آب

قناعتله دس تعلقات دنیا دانه یوش ارمنندی اتقا و برکون برزغن بهوار اندر
 اول مقام مقابله سنده یستد و کی مکرر سوزاخذن بریوسن بجه سگار ارمنندی حکمت
 الکی متقارند نخل اص او لب زاهدک او کنه دوشدی زاهدانی کور بک دقت و
 شفقتی غالب اولوب آدی خرقه سنه صا ددی و بونیکه کخانه سنه آله کیده و مرید لرد
 برینه سفارثقه نا آئے فرزند کی تربیت اید ناکاه خاطر نه بوخو زانیدی که بویر
 زیانکار جانور دهر قنغی خانه ده اولسه اهل خانه بوندن متضرر اولو مقرر دزد
 پس دعا اندی که اینر تعلای آئے بر دختر اید بترد عای زاهدده فاجیه بشتوب
 مشاطه نقد بر آئی براخر صورتند تصویر اندی سرقامت زیبا هیات روشن رو
 آشفته موی بر چهره که انوار آفتاب رخساری خرم ماهه آس غیوت بر اغور دی
 و دود و دیشک مشکبازی دیشک سیاه دن آسمان اغری **قطعه** خلق اولد جهان
 انجند بحال کلمه یکسیر که مثال خلق اولدن کارخانه خاک کلمه نفس صورت
 بالک زاهد نگاه اندی بر صورت کوردی که لطف محض آفریده و بطفل کوردی که محض
 لطفله برورده آئی مرید لردن بر سینه سفارش اندی که فرزند لری کی پرورش اید
 مرید اشارت بری جاننه منت بلوب نقد حل دخترده سقی بیغی در بیغ ایوبیه از
 زمانه دختر حد بلوغه یددی زاهدانیدی ایمجان عزیز بلکه جانندن لذت شمس قدک
 دراز و سرو قامتک سرافراز پستانلرک حقیقه اناره و ساعد و باز و کک شاخ خار
 دوندی من بعد سنک کوهر پاک بر شوهر ایل سلك از دواجه منخرط اولو لار نمردن بو
 امری سنک رضا که تفویض ادم سن بویا بدنه نه در سن و افراد آدی و بریدن ملکه ذوق
 علویدن و کاینات سفلیدن کمی اختیار اید پس **مشوی** نه برده که اولو بر سر و آرد
 قدو که بنده در ای شاخ شمس قوا زاده لر عشق کوکین بوئیک او کنه طوی فرکنده
 دختر ایدی بن بر شوهر در لم که قدرت قاهره و قوت ظاهر اولو و علو عظمت در
 بلند و مرتبه ارجمند ایله اختصاص بولم زاهدانیدی بوا و صافله موصوف کیم ایدر اما
 غالب امرارک آقا بدر دختر ایدی بی و اها اول سواب نقصدن عاری و زیر فلک
 اولنلر زمانی جا ریدر اولنیم زو جهم اولعه سوا و بی عقدا لسلک بوا دزد
نظم دکر و زو خورشیدی خاوری بر آمد طاق نیلوفری زمانه در درو باز کرد
 جهان بازی دیکر آغاز کرد علی الصبح که بفرمان خالق الا صبح آفتاب طلیح
 تنو افتقد طلوع اندی زاهد صورت طلیح انکه در میان ایدوب ایدتی ای نیر

بود خنر هدا خنر بغایت خوب صورت محبوب سیرت ملک منظر بوی بیکر بود **نظم**
مے تابند برج شرف در صفه صانه سن در صد قدر **مترای** من در کلد پایه سینه
کنش و شمش در کلد رسایه سینه **بحکم** من تزیج فقد احسن نصف دینه اغرای هوی
نفس کر آمدن حصا را ستوار کاحه بناه اتمک دلر اما بندن شوهر توانا و زوج عظیم
الشان غنا المربوسیدن آنی خدمتکه مناسب کوروب دلم که عقد نکاحه مرتب
و عقد ازدواج منخرط اوله آفتاب چون قضیه فی استماع اندی بخلیتند کاه
هراردی کاه قزری آخربو وجهه جانب و بریدی کر زاهد سکا بندن توانا خنر و بره
اول آورد که گوشه سیاهان رفعتی خوکاه آسمانه بر آورد و ذیل طلیعه جهنم انوار
مستور اید و اهل عالمی تماشا ید یار آمدن محبوب **بیت** آفتاب بدین شرفی را
ذره ابریا بدید کند زاهد بولمر متوجه اولوب فصل سابق الذکری تفسیر براندی
ابرحیا سندن غرق اولوب ایدیا کریمی اختیاره باعث قوت و عاقلیت اسینه
باد بندن بومعینه لیقدر که هر جهتدن کجا غالب مطلقه عنانم انوک انده
هر جانب که راست بکوکید و اختیارم قبضه نصر فنده در هر طرف استسسه بخر
تفسیر ایدید زاهد بونکته مسلم طوب جانب بک متوجه اولوب جمال خنر له
قصه شوهری تفصیل سابق اوزره باده یاد ایلدی باد بوخبردن متغیر اولوب
بنم نه قدر قدرت و قوت اوله دیرسن قوت علی الاطلاق کوهه ثابت رک پای میکنی
دانس و قاز بکوکوب اولور مستدر مرکزنده استوار و برقرار طور مشدر بنم قدر
انده اولقدر تاثیر اید که کوشی اصم صدای صود وصفه صخره صاده ضرب پای مود
بیت بادا کو ابریا بکنانند خون بکوهی رسد فروماند زاهد چون بوجالک دفتر
و جمال با کمال بخرن کوهه تعریف و توصیف ایدی کوه صدای بلند ایلدیا زاهد
خرقه پوش قدرت قوت موش بندن نرک در که اطراف می سکا فله قاز و در و رنده
در لودر لوطانه لروا سیاه لرد و زینم انوک ینش در ایشانند غلبه و جیم انوک
زخم بر خیمندن کفیکر دو نمشد و خنر کو هندن چون بوکلای شندی عرق
جلی سے حرکت کلون ایدی صدق و بالحق بظفت راست بویلر سن که موش اکا
غالب مطلقه و بخل از دواج و استراجه جلدن اوی و البقدر زاهد دخی قبول
ایدوب صورت حلی بر موشه عرض اندی موش عجب جلستیت که علت خنر
و دختر خلقت اصلی سببیکه که اکا سمندر قلبنده میل تام و شغف تمام بولوبت

ایدی بزدی مدت تمامد که برد لا راهه آرد و مندم که اینس روز کارم و عیسی السلام
 اوله آماز و جین مابینده کفارت لایم اولدوغی ایلدن نیم ختم و اجدد که بنم
 جسمدن اولد دختر ایدی بوا مر آساند زاهد دعا قلسون کین موسی اولد و سینه
 دست عشر تله در اعون قلم زاهد کوردی که جابین دن رعیت کامل و هر بر آخر
 جان و دلدن مایلدر. ال قالد و رب دعا ایدی و باری تعالی دنانک موسی و لما
 اسدعا ایدی فی الحال دعا زاهد عن اجابته مقرون اولوب کل بر حیل امله حکمی
 ظهوره کلوب دختر دن خلف صورت انسانی متعلق اولوب مؤثر صورت اهلک ایدی.
 جلوس قلدی و زاهدانی موشه و یروب فارغ اولدی **بیت** جان هر چیز را با اصل
 خود باشد رجوع. مایه از خاک می باید شد. بومش لدن معلوم اولور که متضا
 طبت و آردم جلت هر چند که بعض عوارض سبیل او لکی جال دن تحو انک میسر در.
 اما عاقبه العاقبه همان حالت اصلیه معاودت محقق و مقدر در که حکیم بخند
 طوی یعنی امیر الشعرا فردوسی رحمه الله بومعنی بسلک نظمه حکوت بوعبارت
 دیکتر و استعارات شیرین الما ایدی **نظم** دخی که تلخت و بر سر شست. کوش بر
 نشایه بیاع هشت. و از جوی خلدش به کام آب. بر پنج انگین دیزی و شهد ناب
 سرانجام کوسر بکار آورد. همان میوه تلخ ناب آورد. ملک بوم طالع خوش و خج شوی
 مقتضای او زده بوضایح استماعندنا امتناع ایدی. و وزیر کلام اصابت
 حسد حمل اید و بجا بوقب عواقب اموره نظر ایدی. ذاع اللاره هر کون بر حکایت اید
 و هر کجه براه سانه فی نظیر تقریر ایدردی. و کلک بقیر الیه صفحه خیم لونه نکات
 غریبه و حکایات عجیبه تحریر ایدردی و تصویر ایدردی نابو وسیله ایله غرم خاص
 اولدی. و حرمت اسرار الیه اختصاص بولدی و بر کون فرصت بولوب بفتح ملک
 زاغان فتنه کلدی. و ملک اتی سلامتند کوریک نشاط یال و لسان حاله کوال
 او زده مقابله آغاز ایدی **بیت** اید و ستان بکام دل اکون توان رسید. کارم
 جان و راحت روح روان رسید پس هر روز صوژدی که اول عیسی بخندک کار
 شناس ایدی ای ملک لطف حله اولد مغربه کیردم و مطلوب واصل اولوب.
 مقصوده ایدرم هاما آماده اولک که تیغ انعامی نیامدن چکه جک زمان و شکی
 دوستلرم ایدم کور جک و انیدر ملک ایدی کیفیت حال مجاور تقریر و صورت
 ممدن بر شمه تصویر ایلد تا حقیقت واقعه یه فی الجمله واقف اولوب اسباب حیل

ادامه شد

قالت

مناسب حاله ایست همیا قلعه کا شناسا سیدی ای ملک فالان کوهن برغار واردر که
 لیل و نهار بوملر انده قرار ایدر و اول نواحیه هیزم خشک غیر متناهی در بونی فکر ایدم
 ملک سوریه تا وقت ظهر ده که انوار آفتاب خاوریدن اول نیره دبلوک بصیرت لری یکی
 باهر لوی خیره اولوب اول غار تاریک و تازده متواری اوله نهر داغ چکال و
 متغایله هیزم مذکور دژ مقدور لوی مقداری کوزه و غار مزبوره به کوزه بنداجی
 و ارم اول نواحیه اولان شیانلردن بر باره آتش کور و آب اول جمع اولن هیزم ایدم
 و ملک فرمان اید نازاغ بر لوزن ترک ایدوب آتش مشتعل اولان لایم هر بوم که
 اول غار دژ حقه پروانه وار سوخته سعله بوار اولم جهیوب اچند قائللرد و
 آتش نار له بوغله ملک بو تدبیر بغایت کلوب بی الحال تنیده اسباب خط و تر حال
 اشتغال قلدن و ترتیب مزبوره اولدر که اوزره بومتی ایما به یور و ب تمام بوملری
 بو تدبیر له هلاک و معدوم اولدیلر و زاغله قوج بوفور و غنا و انحصور له شاد و
 سرور و مظفر و منصور ما و ارنیه جمع ایدلر و نهر شاری عیوقه یور و بی هان
 تمسیت و زبان شکر بیدله ایدلر **بیت** آخر مراد ملک رو کرد و زکار اقبال را
 بوعد و فا کرد و زکار شاه و سپاه کا شناسا ملک مساعی حمیده و خطا بستند
 سندن سپاهن را اولوبانلک کواچی باینده سبالغه حد دژ کورد و اولوکی مع
 شاستنده غلور تبه افراطه یوردلر اولدخی ملک خیر دعا ایدوب سایرادکان و
 اعیانک دخی حاله من استایش و ثا الدیلر بو اشارة ملک ایدای اعدای بخند و
 و مهمور و اجاب سرور و منصور قلمده سنک حسن ترایک و تدبیر عالم آرایک
 عجب نتیجه و بریدی کا شناسا سیدی بو ظفر له که میسر اولدی ملک کورد واتی
 و بلا شاک بخت سعادت منقبتی مقدما فی نتیجه سعید بن بو ظفر اثرین هان
 اول کون معاینه قلدیم که مدایم میز قلع و تدبیر قصد تدبیر ایدلر و بینم ملک
 مود و ولایت قدیمی ییجه تغلبه تسخیر اتفاق ایدوب الیر ایدلر **بیت**
 آن نیره رو که کرد ملک تو چشم سرخ هم زرد روی کشت جهان سدر و سپاه
 ملک برد فعه دخی موردی که بوملر امصاحب عذابنه نخجه بر اید بلدک اول سوله
 ما بینکره کمال و ماینت و ارکین نفسکه انلوله الف و موانسته نخجه بر اید بلدک
 متیقن که اخیاره اشرار له موانسته انک غایت مقصد و ابرار فخا ایدلر و
 و مجا استدن باطنی مستقر یسار و در مار زهر باکل خلط صدایار بد کور اید

مصاحبت آن اولاد **بیت** اکو در تلخی هجران زخم غم توان مردن ازان بهر که با یکسانه
 شهد و سگر خوردن کارشنا سوایدی ملک بودد و بی کید و واقعا مصاحبت دیو
 مجالست همسایان بد ز هزار بار اولاد و نفس نه جسته اندن مکرر نشه بوقدر
ع دیدار بادنا مناسبت همبخت اما عاقل کامل اولاده مخدومی رضا نفسی مقتضا او
 تقدیم ایدوب ولی نعمتک ادا حقوق نعمی باینده هر محنت که لازم که صفای خاطر ایل
 تقبل و نشاط افزایه تلقی و تحمل قله صاحب همت مقام محنته کند و سز کرد با اضطراب
 و ورطه حیوة اتموزیرا که هرام که عواقبی فسخ و فرصه مغرورن اولم هر چند که
 مبارک استند درد و محنت و رنج و زحمته متغیر اولم چندان اثر و اولقدر ضرر اتمز که
 هیچ برکتی برنج الیکرمز و برکتشناک الی برادر خار کل مراده ایز **بیت** مکن ز غصه کما
 که در خطای طلب برلخی بر مید آنکه زحمتی نکشد **قطعه** در لرسک کاجه فصل یار و کلزار
 کو که که چکد سز دخت خاد کرک بریل تحمل عندلیبه که برقیق کوزایره و صلی حبیبه ملک
 ایدی بوملرک کیاست و دانسلر نجه فراست اندک که کارشنا سوایدی ملک منیا
 اهل بد بگو مردم اول و زبردن عینری که نیم قبله شادت قلدیدی و انلرک دانی ضعیف
 و خیف عدا ایدوبت ضایع سم قوله اصفا امدلر و بوقدر ادرک اید مدکر کن انلر
 میاننده غریبا یوم و قوم قشند رفعت درجه و شرف غرلیم و ادرای و عقل و فکره
 معروف و موصوف و رای و تدبیر ایل مدکور و مشهور ایدم مبدا انلرک باینده مکر
 تخن اکیدم و غنده فرصت بولوب انلری دام انتقامه چکیدم نه کند و عقلری ایل
 بوقدر تمیزه قادر اولدلر و نه ناصح لک کلامنی و زن و حسابه آلدلر و نه اسرار
 سلطنتی که اسرار و اجاب ایدی بند ز مخفی طوطی که لاجرم گرفتار دام بوار اولوب بزه
 اند کلوی جور و ظلمک مکافات بولدلر دشمنورد که احضا اسرارده احیاط و اجید
 خاصه دوست خایندن و دشمن خایندن **مثنوی** دوستی کز تو نا امید بودم حمز
 مسازد ز همه حال باعد و نیره کز تو ترسانست نیست اظهار سرخوین محال ملک استدی
 بنسویه کان ایدرم که موجب هلاک بوشا رعای بخاکه مظلوماند و زی برایتی اوله
بیت اول جراحت که سحر که آه مظلوم ایلنه صانه کم هرگز آبی بریت مسعود ایلنه هر چه ساه که
 ابواب جور و بیداری فتح و بساط ظلم رسی بسط الین عفرتیا سار و ولی منعم و
 اسباب سلطنتی منعم اوله که ثبات سلطنت کفره ممکن و ظلمه متبع الملک بقی
 مع الکفر و لا یبقی مع الظلم **بیت** ملک سلطان کچه کافر اولسه اولور بادار لیک جور

کلمه از اعمال برقرار

قصه رها کنی ستم را بیکبار کنی. کد که عمر دارد ستمکاری کنی. شهنشاه چون دای را بدید کند. یعنی
 مان که بدد حق خود کند. و مشغول در هر کس که در ستمه مرتکب از مدد که در ستمه
 مرتکب اوله هر کس که ظاهر اوله عنقریب هلاکند جازم اولو کرک. زیر اسافه ده زبور
 و کتب سالقه ده مذکور در و هر یک که صحبت زنا تهریص اوله اول فضیحتی ملک کرک اول کسکه
 اکل و طعامده شرف تمامی اوله بر مرض هایلله منظر اولو. هر شاه که وز دای ریک را ی
 و بی خرو ده اعتماد اید. ملکه قطع امید امک کرک. زیر آثار سالقه ده مذکور و
 کتب فارسیقه ده مسطور در که التی کسبه به التی نسبه دن قطع از مدد و انک خصوص
 مایوس اولو و اجدد. اول شاه ستمکار بنات سلطنت دن. ایچینتکر و مهر و ستم
 و مدحت دن. ایچینتکر خلق کثرت اجاز دن. دور بجی کستخ به آرب مرتبه عظمت دن.
 بشیخی خیل نی مروت احسان و انسایت دن. البخی خریض خیس خیان و دیانت
 زیرا که حرص حرص حرامه اقام اید و هر پرده که حرص داخیمه اقامت قوه امانت و
 اول منزل دن رخت اقامتی کو تود. چون ملک بومانک دخی ذاعلک استیصال و
 استیلا بایند. حرص و شرب به حد دن بیرون ایدی بحرم دایره امن و امان دن نایند.
 هوان و حرم مانده حیران و سرگردان اولدی. و غیر یلر ایچون خضر اندر کی چاهه اخضر
 کند و در شوب من خضر بر الاخیه وقع فیه نکه سیمانک حقه عیان اولدی **شعر**
 و دیشنه قوی قازده کشتی. قوی بد و شمل اولور اولو اشی **نظم** میندیش و رحم مردم
 بدی. که آری بلا بر سر خویشتن. نه بینی که ریخ فراوان کسیده که چاهه کد نهر من چاه کن
 باخر کچرا پایان برد. وی اندر تک چاه افندنه من. ملک ایدی بر خد متک کما بینی حق
 کم ادا قیلور و بونمتک عهد. شگون کم کلور کم بر طایفه خانیه که صحبتلرند نابا و
 نفرت لازمه ذات و مقتضای طبیعتد رطوع و رعشه خدمتی تقبل ابدک و غدر ملک
 حق نعمت ادا. و احیا یولنه جان و باشکی قور اید و با علانک بار محنت زیاده و بار
 مشقت و عناسته تحمل ابدک کونوز بالله اول وزیر باصلک کلامی سمع رضایله.
 اصفا ایده لردی جسمک عذاب الیم. و جانکه خطو عظیم مقر ایدی کار شناس ایدی
 ای ملک اگر چه صورته آدی بسیار در لاله معینه آدم دیکه اولایق و سوار در در که
 چون عثمان رضاسن را مرک تنقید و امضایه جانینه معطوف قله. اول جهان عزیزند
 الی یونیه و ترک سری تاج افسر اید بنوب میتلانه مرده اند قدیم **بیت** از سر گذشت اید
 میدان نهاد با صاحب دکان که کو عار دست روده اند. شویله که صلاح حال و

چهار

مقام کند و زده و نیک امری امتثال و خدمت قیام اولم توقف چگونگی الحال تحصیل استیصال
و اما منتهای مقام قلعه قاع و سر مرادی علی احسن الوجوه نشی حصول وصول و جلوه به کله
نه که اولی امارت کند و نیک صلاح کار بخون و طریق حمله به سلوک اختیار اید و ب ناچار شد
غیر که رضا کو ستردی ملک استفسار ایدی که بجه اولمشد را اول **حکایت** و در ایدی
روایت اید که بر مار کبر سندن خیف و زرار و لوبی ضعف قوت و قوت ضعف قوت
سکار زدن قالدی و کسب قوت لایموت اخون حوت کبی تفکر و تحیر بجز طالع چون به
قوت زندگانی محال و ضعف خرقه و بیطاق و بی بجلای ایدی ایام گذشته تلطف
و تاسف طریقه کند و ایدی ای درینج اول ایام جوانی و احیف اول کار انلق را می
بیت آه کیم بنیاد عیش و عشره اولدی خراب کند یطاق قالدی بزده اندامه تاب
حالا توقع مراجعت ایام شباب و امید عادت بنیه خراب و طبع معاودت قوای نفسانی
و آرزوی مساعادت اعضا جسمانی همان آتش و آسندن تسکین حرارت عیشی تنها
امک در بونک بره کاشکی بویک مدتی در خمید و عهد عیش بشکند نهایی بعید اولد
نظم رفت و دران جوانی فایب پیروی رسید اید ریاضت یاران و ایام شباب
وقت پیروی غنیمتدان که از عمر عزیز هر پی کانی بگذرد دیگر نه بینی جز بخواب ما چون
کوزدی که بقا ازک احوال ماضی محال در تدبیر حال استقبال که هم ضروریدر استقبال
الیدی و ایدی کوچه بود و زکارده خرمن شیبای صاوردم اما بحمد الله که بجز صحن
کو نوردم و بوجهر درازده بر خرمن و تدبیر رسته سن اله کو نوردم حالا اسامی کاری کم
آزارلق اوزره بنا ایدون همذلت که بوز کو ستره نعمت و دولت ملک کوک و هزار
مسئله انوک شروعنه رغبت انوک کوک تا اول امر که تعینه عمرده موجب قوام معیشت
اولمغه قابل اوله پس چشبه گذارنه و آردی که عوکلوانده و جد و بیستار ایدی و ملک
کامکار و امیر نامدار لری و ایدی عوکلوانه کثرت و وفی کو ریح ملک کوک و کوی صو
کمی بلده آفدی آخر کار بونلورن بعضینک سکارنه صاقدی و تمام زده لری کبی سینه
چالک و مصیبت دیده لری اندوه ناک و غمناک خاک راه اوزده کند و سن لری قدی
اتفاق بر عوکل بونی بوجالد کوزدی سر و قسه کلون جان صورت و ایدی ای ما را
سعی بغایت ملول و بیغم خوار کوردرن بریجی ندما را ایدی غم خوار لغه بندن تراوا
و عالمه کم و ارکه ماده حیاتیم سکار عوکل مختصر ایدی حالیا بر واقعه به او غم کم
انلرک صیدی بکا حال لکن حرام اولدی حال بونوال اوزره الوجای عوکل بجه

اولیم بن ارم تمام اولدی بونی دیدی و برز ایله اغلدی که تمام غوکلوک آتشد قسکه
 درون دآغلدی پس اول غوک واروب ملکه خیر و یوب ایدی ای ملک غوکان
 بوصور عجب نزلای تعجب ایدوب استفسار حلقه یخون مار قسکه کلوب ایدی ای
 مار نه سببله بودام بلایه گرفتار اولدک مار ایدی **بیت** من این آه جکوسونم ددل
 بیان شکن دارم چرا ای دیگری ناله کردد از خوشتر دارم ای ملک حرص سونم
 بودام محنة گرفتار ایدی و بوشتره مذموم بنی کرد آب یار و ورطه عنایه آیدی
 تفصیلی بوکه اتفاق بر یکدی بر غوکی صیده قصدا تدم بیچاره بندن خوب کد و سن بر
 زاهدک خانه سنه آیدی بند خن طمع یار استند عقبنه دوستوب زاهدک خانه سنه
 کیردم قضای آهی خانه تارک ایدی پس زاهد خابده ایکن ایا غنک باش بر ما غنی غوک
 صائب غایت شهزادن محکم طوبیای صردم هاندیم پسک اتر شهزاد خیمه زرد اولوب
 در درخند دنداندن طور دوی برده سرا اولدی زاهد قضیه دن خبر دار اولوب سوز فراق
 دلبنددن بکا قصدا تدی بن محراب اولوب توب قاجدم و سرعت استعجالدن بر وبال اچدم
 زاهد عیمه دوستوب هچندک بکا یتکه قصدا تدی یتدی آخر دعا ایدوب ایه ای اول
 قادر بروردکار دن دلویم که سنی خوار و نه اعتبار ایلیه و مرکب ملک غولان ایدوب صید
 غوکالک ایرمیه تا ملک سکاصده رسمنده و بریمیه حال حاضر ورت اقتضای ایدوب
 و قضای رب العباد رضا و یوب کلام تا ملک بکاسوار اوله و اقراقی میانه بوشتر
 و اعتبار ایله استیاز و شهار بولم کردن نهاده ایم جفای زمانه را بویوترو ویر
 ملک غوکانک قلمبنده تمام تابیر ایدوبت بوباید کندویه زیلک شرف و افتخار ایدوب
 اینای جسنی و زرنه انکه رفعت و نفوق اظهار ایدردی چون حلق بوموال اوزده
 بر زمان کجادی مار ایدی ملک عمریدار و نهال دولتی سراقرازا اولسون مقرر دکر
 ندن مایحتاجه محتاجدره و طعم و نعمه به محتاج مقتضای فرجدر معلوم شریفدر که
 مرکب روح کثرت دکودن نه مجالد و بی حد ابو خد متی ادا محالد ملک ایدی بلی
 ناست سولوسن نرم کسین اولوب مقتدر و مرکب نه قوت قوت مقدر ددر بر هر کون
 انکون ای غوکی وظیفه تعیین ایدی که طعام جاشت و شاهی انکه انظام بولله
 بابو وظیفه ایله روزگار بخوردردی چون اول مسکنده منفعت بشمار و ارایدی
 عار امتیون عاقبت کار مرادند اودی **مست** دسی که کزینش توانک آید در وقت
 ضروره بوسه دادن شاید هر کار که عارست و مالال فراید در حالت احتیاج بنده ناید



وقت مضایقه ده داین تقاضا آتسه بر در هم بیک دینار بر آورد و ایچ بخجی رضک هر چند که
 انحراف مزاج ضعیف اوله علاجه احتیاج قوید و دور بخجی دشمن که نقد حواری و بیقدار
 اولسه دانکه مکر ایله خصمی دایم انتقامه چکنکه قادر دونه که اول کجشک ضعیف بیک
 مار قوی همی کلزن جیلد ایله انتقامن آلوب مرادنه ایرمشد و ملک ایددی بجه روایت
 اولمشد و اول **حکایت** وزیر ایددی امسالده کلشد که ایکی کجشک بر خانه سقینک
 آشیانه طوطسلردی و اوقاتلرین فراغتله کجور و آب و دانه ایله قناعت امتسلرد
 بر زماندن صکره قدرت زبانی نلره و نازنین بجه ارزانی سورت ماد و پدز بر
 بریدکد لوردی و فرزندلرینه تحصیل قوت ایچون قوت طلب اید لوردی بر کون مکر
 کجشک بز بر طرفه کمشدی کلک کور در کمداری اضطراب تمامله اطراف آشیانه دفع
 اودور و رفیق صغیری عالمی طوطس و زاری آتس تاثری فلک ایش ایددی روح
 روان بونه حرکتدر که ایلمسن و بونه ترانه در که سویل سن و بونک سبینه در که کند
 چار کد و ک اوین سن جواب و یردی **بیت** میخلدر رسینه ام خاری که می بام سرشک
 در دل سوزان غمی دارم که آهی میگیرم بجه نالشی ایتم که بوم غایب اولدمدی کور و
 بر مار میب و بر افغی با همی کجوب بجه لن قصدا ایددی هر نه قدر که تضرع و رندی
بیت اگرچه غالمی از دشمن ضعیف تر سن که تیراه سحر بر نشانه ی اید کار کر اولیوب
 ایددی سنک هوای آهنگ بنم آیدن دل سیاهده اثر اتمک مسیر دکلدر بنایتیم ملی
 اما بوندن خوف اتمی سن که بوفزند لک پدر و مادری انتقام مکر و کمر نبر میا
 ایدوب قادر اولد و غمزد رسنک هلاک سعی ایدد و مار قهقهه ایددی و ایست **بیت**
 حریفی که او شیر زکی کند ز مثل تو بی عجزی کی کند چون بن بولطف و عنقه اولک
 منفه قادر اولدم و هر چند که فریادتم فریاد رس بولدم **بیت** فریاد بسی کردم و
 فریاد بی نیست کوباکه درین کیند فیروزه کی نیست اولظام اخو اجمیع بجه لرینی
 یردی و آشیانه ده یایدی و یردی کجشک بز بوجز نصیب آوری اسماع ایددی
 خرمن وجود نه صاعقه روشدی و فرزند لک سوز فراقله یایدی طوطسلرد
 بو آتاده صاحب خانه اشتغال چراغه مشغول ایددی و غنله آلوده قیتله بیاقوت
 طوترن کجشک بز جیلد ایله الذن قایدی کو توردی آشیانه سنه بر اودی صاحب
 خانه مبادا که آتس قیتله سقنه بیشه و ضرر کلچانم که دیو بالایی بامه حقدی
 و الحفاء آتس ایچون آشیانه کلک بالاسند کلک ایله یقیدی مار او کندن شر ناز

و او مستند نواز کلنگ آهن منقاری احساس ایدیک جانب بامده واقع اولان سورا
 باشطره چقر دی محل سرینه مغزی که بر مسکله عقد ایدی ضرب کلنگه حل اولدی بوشلک
 فایده بود که مار کند و دشمنی خار طوبی اعتبار امد و کی سیدن عاقبت سنک
 اشفا مله سرینه خردی خرد اولدی و آشیانه دن رحمت جودی کو توبه هر هلا هله
 مرده اولدی **بیت** دشمنی که چه خرد بود در طریق جرم. اورا بزرگ وان و غم کار خوش
 ملک ایدی بویه می حسن وجه او زده اتمام. و خیم بد اندیشدن اسهل طریقلا نظام
 سنک بوکت رای اصابت انجام و میان بلع حسن اهتمامک شری در هر مرده که سنک
 تدبیر کی دستور العمل قلم. نتیجه سی فوز و فلاح اولوب هر املا که سنک حسن کفایت
 و بین اهتمامک اعتماد ایدم عاقبتی فتح و نجاح و لمشد. هر باد شاه عاقل که زمام
 انای بروز ی کافی و بر ناصح کاملک کف کفایت تقویض الیه هر که دست نوابک
 دامن اقباله ارمیه و بای حوادث انک ساحه سادتی پیر امند و کرمیه و بتاشید
 تدبیر اصابت بد بر بله خورشید و لبی همیشه اقی سعادت دن طالع دایما فتح و ظفر
 جین خال و مانده سلطه اوله نه که سنک حسن دامکدن. و بین تدبیر عالم آرایکدن
 بکا و افع و لمشد **بیت** بهر چه روی کم یا بهر چه رای کم. مرست دست قوی چون تو
 دوست یار منی یا لکر بوهن کفایت انمری که مدت مدید دیار اعداده مجنون و
 خلاف حبسه پنجه زمان مایوس اولوب سندن نه بر بله و صادر اولدی که سبب قیام
 و موجب بقر اوله و نه بر فعل حادث اولدی که سوء ظنه باعث اولوب تلری سندن غیر
 قله کادشاس ایدی ای ملک **ع** آن نیز بد و لک هایون تو بود. جمیع حالاته محاسن
 اخلاق و مکام عادات ملکدن غیر بر افتد اراده صفات حمیده شاهي خصال
 حمیده شاهي و خصال پسندیده شاه شاهد نه اقتباس اتمه سنه بنای کار آمد
 و جمیع امور معیار و مقياس اندم بحمد الله که ملکه غم جرم و فکر جز و شکوه و شکست
 و هیبت شجاعه جمیع اولوب دقایق مهمات و صفات مهمات مشکاه خاطر خضر
 و حرکت جنین منیر ملبس رکله و موضع تانی و شتاب و موقع نواز و عتاب
 ذهن صواب مآب جناب کامیابنه مشبه رکله هر روز مصلحی فردا و امروز
 رای عالم افزو زالمه تدارک ایدوب و فور کیا استندن هرامک فاعه سندن خارجی
 فراست ایلر و هر که کردن جلای علیه یقظوا انبا همدن جلای و لیوت جناب جرم و
 احتیاطی دعایت و ناموس و عرض سلطنتی حمایت ایلر که هر کس که بوجیلن بکشا هله

خود

بید کردی قبال نظم و ادب
سعدتند

خصوصاً در ملک و هلاک هزار کند و جاننده چکش اولوز و نهال وجودن بستان
 عده و دیگوب تخم حیاتن گشت فاده انکس اولوز **نظم** ختم ترا زمانه بخیل میکنند
 اعرضه وجود سویی چیز عدم یا چون بوی هرا که دم دشمنی زند مشکل اگر اسان و هلاک
 ملک نیم دم ملک ایستی سنک مدت غیبک نه طعام و شراب و حلاوت بولدم و نه
 آرام و خوابیدن راحت مشاهده قلدیم حالا بحمد الله تعالی **بیت** آفتاب دولت اولک
 اصغر عزتدن بعید و زیایدی هراینه کیمکه بدشمن غدار و ختم قهار اندام مکره
 کوفتار اولمطو صراولینجه ظلمتی نور دن و روز و دوشی شب بچو دن و نرفا یتمو
 آتشی آیدن و هوایی تر ایدن تیز ایلز حکما یور مشرکه تا سماره کماله میسر اولیه
 طعام و شرابیدن لذت بولمز و حلال تابا رکراینه ظهر نداندر میه راحت اولمز
 و عاشق تاد دولت وصال عشوقه ایریه قرار قلزم و مسافر تا هر هنزنده منزلی
 اولیه حضور و اسایش کورمز و خایف تادشمن مسقولیدن اینا اولیه بر لحظه حضور
 تنفسن انمز **بیت** چون دشمن کسے فراغت یافت جانب خوشی دلی عنان برنا فتن
 ملک ایستی نیم در زنده و غم خرمده انلرک پلا شاهنک سیرت و سر برتی بخه کور
 و زیایدی فراست و کجا استده غایت پست و معجز و متکبر تن بر پست کور دم نه اندیشه
 صوابدن نصیب و ارونه رای راست و نه فکر خطا و صواب بند و کن قلزم تمام اتباع و
 اشیا عی دخی بوصف اوزده ذو الاول و زیور کنی قل الیمک بابنده سالافقله
 و قبول امتدی ملک ایستی انک عقلی و دانسته دلیل و معرفت رای و رویتنه
 سبیل بندد اولابی قل اوزده قرادی و بورای اوزده ثابت و اصرار ید الحق
 اول تدبیر صایب ایستی و ملک انک رایله و اجیای ایستی بر دخی بوکه خیر تامل
 واقع اولمذ و غی بلور کن محدومنه خیر و نصیحت و سعی بلیغ و دروغ امتدی و بیا
 مناصحتن علی الخصوص ملوک لایق اولان ادای رعایتده مناصحت ملوک نظم کلامده
 طریق مدارایه سلوکده و جانب خشونت و عنفدن جانب ملائمت و ملاطفه
 مایل اولمقد و محدود منک بخیل و تقیظی بابنده شرایط رعایتی بقدر اید و ب
 حکام الحاح و ابرامه جرات و اقدام اتمه مکدر اگر انوک قولنده یا فعلنده ذل
 و خلل مشاهد قلسه کنه بصر انیوب تقریضات و حکایات و اشال افرایه
 تنبیه انمکدر سؤاله که البته بصریحه احتیاج واقع اولم طرز کلامی مقتضای
 مقام اوزده طرح ایدوب عبارات شیرین و استقارات مرکبکن ایله ادا الیمک در

مذکور و نیز بر بونک حسب حالی ایدی و کردن اضافی و اقوالی علیه خصمان مذکوره ایله
 حلی ایدی بر کون کوردم که چو اد کلامه میلان اقدامه بر مرتبه ده عنان و یردی که ملکه
 ایدی چناندا لوق بر منزه دفع و بر مرتبه متبع در که پای آرزو وجد و جملله اوله
 باید به واصل اولوق تصور دکلر چون علی سبیل الا نفاق بوجود و جوده کلوق
 بوسقله استحقاق میسر اوله اولوک قدرتی بلوب ضبط قواعد و حفظ امر سنده مبالغه
 قلوب این عدل و طریق انصاف که معظم شرایط سلطنت در کجا یعنی رعایت الملک
 و لجبدر **فصل** ای آنکه ملک یک نفر دست مرتبه دولت طلبی که طلب آزار کسی صدیغ
 سیاست آن خرابی نکند که از دهه مخفی برارد نفسی صواب بود که ملک کامیاب
 معظمت اسودی چشم حقارتک منظور قلید سوانح مصالح جمهروده بصیرت برده
 غفله مستور ایلیمه که ثبات سلطنت و بقای مملکت بدورت نشسته نک وجود نه منوط
 و مربوط زبری حرم کاملر که چهره حال و مال آینه استقبالی آنکه معاویه اولوز
 و بری غم شاملدر که حصول اتمات مهماته و حصول آنکه ممکن و میسر اولوز بری تحج
 رای صایدر که حق باطلدن و صواب خطلان فرق ایده و بری دخی ششیرتین در که
 برق چاسوز کی کشته عمر غالی سیلاب آتسه غرق ایدر **بیت** در باغ ملک سیر
 نکرد نهال عمر کو آب خودینا شدش از چشمه سار تیغ بوکما ندر که قلمه قلمه
 که اما شاه و سپاهدن بر فرد اولوک سوزنه التفات ایلدی و نصیحتی سمع قبوله
 بر احد دیکلدی تا جلوه سی زور بر اولوب خانه و آشیانه لونی خاکه بر ارا اولوک
 نه اندر اولوک عقل و یکاستندن فایده مند اولدی و نه کند و نک فکر و کفایتی
 کار کر اولوب شرطه تدبیر ایلله اول و رطه دن خلاص اولدی یو صورتی سیر
 لاری لوق لایطاع کون کون ظاهر و هویدا اولدی **مثنوی** چندان دای انگین عیاند
 صواب که از کفنه وی کند اجتناب چنین گفت رانا که تدبیر راست قبول کسی
 کونفید خطاست بویاده مرقوم اولان امثال و افشانه دن معلوم اولور که
 دشمنک مصاید مکر و مکاید غددندن احتراز و احتیاط و لجبدر و خیم هر چند
 تواضع و تضرع کوسر مسه اعتقاد و اعتماد اتمه ملک کر که لا مدد کر بر نایغ
 پرو باب بو عجز خالده بوقدر دشمن ابوه و کروه بر سگویی بر حیلله ایلله با مال لند
 بونک سیمی بوملک رکاکت رای و سلحت فتم و وفیت حقوق قلت خر میدر
 و الا اولون خرد که فکر عواقب دن عیالجه بهر بند اوله لردی اول نایغ

هرگز مراد نبردی و چهره عروس ظفری دوشند کور مردی خردمند و ایجاد که بویابد
دیدۀ عبرتله نظرا بدوبت بوجاهر بضایحی و بونه کوشن هوسا یه و جدا آنکه عدد و دن
مهر و نخت لافن و صدق و مهبت کرافن ایستده جائز دکلدر که انوک سسکت و زور و زعفر
اولوب انوک مقصدا اوزره ایسایده بیت دشمن اگرلا فست نخت زند صاحب عقلش نشاء
بدوست مارها فست بسیرت که هست کچه بصورت بداید ز پوست باحکا ایدن بوداخی
معلوم اولور که بازار دنیاده کسب یا رخالص وهو ادا رخلصدن انفع معامله و سود
تجارت میسر دکلشن که کارشناسک امداد و عنا یتله ز اقلر کربا آف و نحا فدن سال
امن و سلامته یتشدلر اکرتوفیق رفیق اولوب برکسته کند و نك صدیق صادق و یار
موفق عزیطوسته و اعدای بد رایک کمین کیدند ز امین و یئوب همیشه احتراز و
اندیشه اوزره اولوب حرم و احتیاطی کند و به پیشه اسه عاقبت دینک دست آرد و
میوه مراد نه ایره و دیده عشرتله چهره عروس مطلوبی کانداند کوره بیت بایان کوا
بعشرت بشین و ز دشمن بدامن نخت در جین **باب پنجم** چهره مطلوب
اهمال و غفلت سببیله و رای برده تعویقه مسود و محجب قالدوغر بیان آید
رای دایشلیم ایتدی کلام حکمدن معلوم اولدیکه اول کسسه لریک داسانی که مکرر شمشک
حذر ایدوب انوک قولنه اعتقاد و مسکنه اعماد ایتوب کند و لونه خشمک مضیق
زرق و مکرندن و آسیب کید و عدد دندن حسن تدبیر و لطف حیلایله خلاص ایلدیلر
حال ابرهن بزرگوار دن ملتسده که بیان بیوره اول طایفه نك مثلن که بر امارک
کسینه سعی بلیغ ایدوب مطلوبه و اصل اولدقدضکره غفلت سببیله فی ضایع
برهن همان حقه دهائی اجوب و جواهر مدح و تنای خاکبای رایه صاحب ایتدی
نظم ای مبارک فی شهنشاهی که حاصل میکند اختر اندر آسمان از طلعت نیک
اختری نورث دولت شود چون سایه فرهای بر همان نوجی که تو ظل هایون کسری
من حکوید در کمال حضرت آفرین باد آفرین کوهچه کوی برتری خاطر خاطر شهنشاهی
هو در فیض نامتناهیدر مخفی اولمیه که بر امارک کسی هرند کلو صعب اولور سه حصول
آخی حافظه امدن آساندو زیرا که پنجه امورا ولور که اتفاق طالع مساعدت سعادت
و امداد بختله نآفت کدو خدمت جد و جهد محصل اولور اما به مزین و تدابیر اصابت
بذیر مضبوط و مستقر قلمی مقصودا و لمر هر کسه که بر رایه حرم و احتیاطدن عامل
اولسه و میدان رای اصابت و مضمار فکر عاقبتده راحل اولسه حاصل سعی هبای

موی

کبری

قلبه
بشت

منور اوله عنقریب منزل اولنه نازل اوله هر باری که کند ویر ملاست ایله فایده
و کف دستک حیف و ندامتند ز غیری بنسبه قالمیه نه که اول سنک تی مرغ کینیه
جد و جهد بوزینه کی بر صافی قلب و صادق و ستانم کیردی اما غایت عناد و نهایت
حمایتند قدرن بلیوب الذن چریدی بعد اکه چاره میسر اولدی و زخم چمن و جوق
حره در هم ندانسته الیام بولدی رای استغفار ادری که بخیه اولمشد ز اولک
حکایت بر همین ایدی اخبار ده کلشد که خرابی اخضر دن بر جزیره ده که رگ و زمینده
نظیری یو عیدی اده بوزینه لر غایت چو عیدی بر پاشا لری و اریدی که تا کار ادا
ایدی و مهتاب کامل و سیاست شامیله روی زمین و زمان امن و امان ایدی
مسامع جهانان صیت و صدای احسانیل طولش ایدی و سکان دیار دیا باطلوی وار
ستور شکر مواهب که انیله رطب اللسان اولمش ایدی **بیت** ستم رازیان عدل را سودا زو
خدا را ضی و خطو خستون دزد مدت تماری سر و حضور ده کارن کامکار روزگار
بکورد آخر نکم وای تغیم لایکده الدهر ربع شبایی خریف خرقه مبدل اولوب تیار
ضعف و قور اعضا و اجزاستند ظهور ایلدی کوزنده نور و کوکند سر و قالمی
کندی درخت قوت که متمر ثر استی ایدی تق سموم و ضعف خرقه قور یغه
یوز طویدی چراغ خوابی تند باد بغیله منطفی اولدی و بساط ناشایع هم غوم غوم
منطوی اولدی **نظم** المذن چقدی چون نقد جوانی یا غفر آلدی ضعف و ناتوانی
خران ققی در زهنگام پیری اولوم وقتی سوخته ز مهر ری چشته روزگار سحران
و شیون صبح ناباید ارغلا بویلده در که هر کس سبب کفنی سینه مبدل اولوب سحران
دولت خنوخا سال نکسله مکدر اوک و خنوخان راحت بهاری کیم کوردی و کیم
و نه خار آن ارغچه مرادی کیم دردی و نه جرم جفا ساغر صفای کیم سوری **نظم**
چرخ کردن که دون پرورد و پنجه نه سرفشته سرودد ای پنجه اهل جاهی چاهه تر
ای پنجه شاهیده کی صتر پنجه زیبا غزاله آل ایلر کرک خواخو اده پایمال ایلر بو
پیره زال سوه کس که دنیا نام و فریبده خواص و عوام در جوانان انبای زمانه که
فی الحقیقه اطفال بالیچه لعبت خانه چها ندر کدوسن نوع و سلولیا سندن عرض
ایدوب زینت نابایداد و زیور نه اعتبار له دل نظاری مفتون و بند مکر و کمند
فریبله کردن کشان روزگاری نعم الله الیک زبون ایلر **بیت** بالیچه دست طفل فریب
این سماع دهر نه عقل مردمان کد و مستلا شدند یونک بولکه که آرایش ظاهرن بیک

غرور شیفته کان میدان غفلت قیلس در غمایش باطنده مایه حرص با ناز شر و شہوت
 قلمش در عقد عقد از دل و لجنه کیم مخرط اولدی که کام دلله اذن بر مراد اولدی و قید و
 بند جباله و صاله کیم مرتبط اولدی که میدان دیناره مراد آتیه بنوب مراد آتیه و وصول
 بولدی بیت جمیلہ ایست عروس جهان ولی خوش باش که این محمد زده در عقد کس نمی آید
 اطفال شهر و ما هنر الخیر الدینا الکمل و هو انوک حسن ظاهر و صور دلفریبہ
 ناظر اولوب جنت باطن و نقص عهد و دنا و طبع و حشمت سیرتدن عاقل و **قطعه**
 راست چون ارقم است دولت دهر بزم دینکن و از درون بر زهر و زهر و شر و نونکو
 در ویش شاد بچون میال کج اندیش و مر و خرد برو که دیده دلی الدینا قطرة
 فاعبروها ولا تفروها محل الجواهر یله سورد ز انوک مخرجات باطله مایل
 اولمز و جلا چاهنه دوسوب کج بریخ و مایل ماله کوکل ویرمز و چون بازاد
 دینانک فسادنه و متاعنک آخونده کسانه مطلع اولوز دولت فایندن الکر
 و مززعده دیناده سعادت جا و دانی تخن اگر **بیت** بیخ نشان که دولت باقیست
 کین باغ عکاکه بهارست کاه خزان القصة کارد انک ارتضعف قوتی خیر
 ترزل بنیادینتی چا رسوی جهان و السنه حیاتینده استهار و انشار بونو
 حشمت شاهی و صبت شاهنشاهی اندن نقصان فاحش کلدی و سکوم و شوکت
 وصولت سلطنته قصور تمام منظر اولدی **بیت** دولت اگر دولت جشیست
 موی سفید آیه تو میدیست بواناده اویای مکلدن بر نهال یشیه مساک انا دولت
 ناصیه سنده بید و علامات سعادت حرکات و سکنا آتیه ظاهر و هوید اید
 نشو و نما بولدی چون ارکان دولت انوک شهر یارلق رتبه استحقاقی جهاندارلق
 منصبینه استعدادن کوردیلو و تسنید بنیان سیاسته استفلاقی و تمهید اسباب
 ریاسته استیدادن مشاهده قلدیلو ضایر زده اکاسیل و محبت سفر اولوب و قلوب
 سلسله طاعت و مطاوعنه انقیاد قلوب کما لشکرو حاکم کسور و اتحاد اجناد
 و بنده و آزاد لسان حال الی بلکه زبان معالما نشاد انشلا اندوباید **مثنوی** چون کج
 صبا بر گلستان زده جمیدن درخت جوان را سر بهار ان کرباد آور دید مشک
 بریزد در کهن برک حشک بوجان بر نهال یشیه ملد که کما یویا رابده نشو و نما
 بولمشد ز ویر نهالدر که برج شرف سعادت بد تمام اولمشد قامت خلقی خلعت
 خلافت ارزانی و فرو دولتی سزاوارتج سلطانی و خضر سعادت شایسته خاتم

جها نیاید و اولدخی طایف الحیل بر دل جیل استمالت اعیان دولت و ذیل مملکت ارک
 ملک و ملت تثبیت ایدوب هر برینک حالت لا یوصلت و خلعت از زانی کوروب شانه
 مناسب مناصب وعده یوردی و خواص و عام بالتمام اقدام اوزره کلوب اول
 پرفرونی ایالت و لایت ز اخرج و از علاج ایدوب زمام احکام سلطنتی بی رحمت کلفت
 اول جوازک قبضه اقدام و اختیار نه تفویض و کلام **بیت** مالیدارین نشاط سر عین
 بگذشت ازین نوید سرتاج از آسمان پجاده کاردان خون لباس سلطنت نهاری اولد
 اول عماره تحلی ایدوب نیچار جلای وطن و ترک دیار اختیار ایدی و ساحل دریای
 بریزره ده که اشجار و انهار بیسار و ثمار و ازهار یبسیما رایدی قراطلوندی همیشه
 اول بیشه ده کوشه نوشه ایله چور دین و خشک و تر میوه لرله خرسند اولوب و کند و کند
 سلی و یروبا ایدردی **ع** هر که قانع شد بخشک و ترشه مجربست بوموال اوزره اول
 بیشه ده بیشه فتاحی پیش بها دایدوب نوشه ریاضتله مینج طاعت و عبادتله
 اولدی و روزوب غرور سلطنت کنج او قانک لکه فیسنه مشغول اولوب توبه و انابه
 راه آخرت نوشه سند و زدی و بنای خانه تعلقات دنیای بیشه عبادت و عبودتله
 بوردی متصل سبب بشا بد نایینه سنده واقع ازلن زنگاری صیقل انوار صیقل
 محو ایدردی و ما فاته تأسف و ما مضای تلطف ایدوب حال استقبال بتبینه چون
 بوبیتک مضمونله تنصیح ایدوب در ک**بیت** صبح پیری بی دند آخر دی هیشا دینو **ع** غیب
 نیکو نیست در وقت سحر بیدار شو بر کوز لب در لیک بر انجیر اغلی اوزره که هر کوز انوک
 انجیرین بریدی اتفاق برانجه انجیر لادن خلاص اولوب آیه دوشدی کوس بو زینه به
 آوازه بر مفضای اعجیب طورینه بغایت خوش کلوب طبعی سنده اذن التذاذ و خاطره
 سر و اهتزاز حاصل اولدی پس هر باری که برین یوردی برین دیار یاله لقا ایدردی
 و بونعم و نعمه نعم و تلذذ ایلردی مکرر سنک پشت دریا نیک بر جانبدن سیاحت
 دسمنه اول جزیره به کلوب بود رختک المند ساکن اولمشدی بونیکله که برنج
 کون انه اقامت ایده چون شاید مسافریندن آسوده اوله نیه مقام معهود و مروت **ع** اید
 الفصه اول جمله سنک پشت اولد رخت المند میان ایده ایدری صوبه روشن انجیر
 لغت و قیمت بیلوب غبت تمامه اکل ایدردی بوسمه بو زینه فیض یافت ایدر بقو
 ایدوب بر شفقت و مروتی انوک حقه واجب کل خلیک ایلردی آخر خاطره بونی
 خطور ایدی که بوشخص سابقه بنم معرفت حقه بود کولطف و مروت روا کور دیک

زمین

ایده

مقرر در که میانه در روابط محبت مؤکد و مقدمات مصالحت مهمه و لایحه ظهور لطف و
احسان و دخی ترایه اولی در فواید دنیوی و دنی قطع نظر بر مقوله کسب الیه مصالحت که
طینت مکام اخلاق و محاسن اوصاف سرشته و آیات عزت و قوت صفی است
نوشته در مقنعات و زکار در هر آینه آنک صیقل محبتیله زکار مراد آینه
دلان محو آنک مناسب و نور آفتاب مواسستیه هر ای درونی غلام غومدن صحو
ایلیک و اجید رنگه یور مشل در **بیت** در که آینه شاهیت که عیاری دارد
از خدا میطلبد صحبت و شوق ای پس عزم محبت بوزینه جزم اید و بنیلو فریضه
باش چیر و بصدای زمزمه آواز آیدی و رسم تنیت معبودی اید و ب قصد مصالحت
باعث اولان خاطر بی عرضه آغاز آیدی بوزینه آنک کلام مندان اهدار از تمام حاصل
اولون جان و دلان آنک محبتیه مایل اولدی و آیدی تو فی اصحاب و دیگر اصحاب
و خلط یاران و ارتباط دوستانه میل و محبت خصال ستوده و صفات پسندیده در
و هر کس نه نک که بر رفیق شفیق و انیس صدیق وارد ایکی جهانده دخی سرفراز و کا
مکار در **نظم** مرداد و ستان صاحب دل دیور دین و زینت دیناست نغمه هر که
بسیار نغمی بهتر از رفیق کجاست سنک پشیمانیدی بکاسنک محبتک هوایی و
مضبتنک سودایی و شمشیر آفا بلزم که بود و لوله بنده قابلیت و امید بوزینه
ایده یار باب حکمت باب مصالحتیه بر میزان وضع الی مشل در و یور مشل در که
اکو به هیچ کس نه بی صدیق و لولا نقد کلام اما هر کس نه دخی صداقه موافق و کلام در
مصادقت ای بیک و بی طایفه الله تمک کول اولار باب علم و علمه که انک منضای
سعادت دنیا و آخرت میسر اولود هم القوم کاشفی جلیسهم ایکی اصحاب مکام اخلاقه
که دوست خطا سنی دامن اغماضله ستر اید و باب بضمتده سعی یلغی دریغ بلزین
او چینی اول طایفه یکه که مصالحتند نا احترام از آنک کول ار باب عشق و بخور در که
انک بیع همی منہیات نفسه مقصود در انکه میل و محبت عذاب الیم در معاشرت
یاری عظیم سایر لوه سندن کلام قننه نفل اید و ب سایر دین سکا اخبار و حشمت
امیر القادیر و دروغ بی فروغ صورت کوسر و ب حق صیغی باطل صرح اکلام
او چینی اصحاب حق و بلا همد که نه جر منفعت اقواله اعتقاد جابر در و نه دفع
مضر همه را محظه قلد فکری نافع اولور **قطعه** از دوستی کجی حسان نفعی بری کوخیر
ز شرف نفع ضرر نشتاسد دشمن دانا به از نادان دوست دیگر کلنده نکه بواسطه

اولو که چون دشمن حلیه دانسته آداسته اوله فکر عوای کندیو شغاریدوب فرصت ^{مستحق}
 نیل اورمن یس اوله حرکات و سکنات دن آثار استقام مشاهده ایدوبنا اذهر قصد
 ترایک تدارکله دفع ایتمک میسر در امدادوست کردولت معرفدن ییجه اوله هر چند که
 قصد خیر و دفع شره و جلب نفع و سلب ضرر و مجد و جهد ایدو معینا و لیوب غالب
 بود که اول گنه اوله تدبیر خایب و رای صایبی سبیل مضیق و ورطه ضرر ده
 گرفتار اوله نه که اول بوزینه نازانک دوستی غندن قریب اولدیکه شاه کثیر ^{سینه}
 دیای خون هلاک غرق و کاروبار وجودی شعله خنجر آبدار بله غرق اوله و اگر اول
 دزد که اول دشمن دانی ایدی فریاد اتمسه اول بلانک تدارک دفعی امکان پذیر ^{دی}
 سنک پشت صورتی که خفه و لشدن اول **حکایات** کار دانا ایدی و روایت ایدر لکه
 ولایت کشمیر د بر ای جهان آرای و شاه کشور کشای و ایدی که خزانه سنک جلنه
 جبال اشاعه طاق کتوره مریدی و لشکر نیک عدنه ارقام حساب و اوها م حسنا اید
 رایات سطوت سلطنتی دروه افلاک میسندی و آیات نصف و معدلی صحیفه ایدار
 یس و بهار ثبت استدی **بیت** زمانه تابع حکم دوله ساطعین خاک و سواستینه
 اودون داد و دین دیمینه بنیلا جهان عدل استدی بنیلا بوزایک بوزینه ^{بی}
 و ایدی که مواضع آفاده و مواقع مخافنده اکا اعتماد ایدوب اوله تربیتی بایند
 حسروانه دن بدقیقه نامری قوم مریدی بوزینه دخی غایت صدق و اخلاص دن دایه ^{مستحق}
 انحصار اولوب هر کیجه خنجر پرتاب قطر سیما کی انده شمع شاهک باشی و جنده ایاغ
 اوزر طور و بستانه کی صبا ده که کوزن یوم مریدی و تادیدیه ظهور نیر اعظم ایل
 غافلان خوابگاه غرور دستر کساندن باش فالدرمه خدمت حراست دن فراغت قلمری
 اتفاق دزد غافل شهر یاندن اول و کایه کلسدی ریجه و کلک رسکاراله کور ملک
 داعیه و سوب بدیل صورت ایدوب عیار لرلیا سینه علاقت شهر یکشت ایدر کن بردزد
 غافل و جاهل بوسو دایله شهری کر کن مجا است مناسبتله بر برینه راست کلدیلر دزد
 غریب سوزن طریقه صورتی که نه دیرین قتی شهر قتی محله سینه کیده له و یکم خانه ^{سینه}
 نقیبه اوردوب یکم خزانه سنی نماییده نو دزد ناکان جواب ویریدی که ریش شهرک اصطبلنده
 بر فیه دازد کوش و اردر که اکا تمام تعلقتن در محافظه یی بایند اهما ایدوب ^{الذی} و یاغنی
 آهین زنجیر لوله قید و بند ایدوب حفظ و هر اسی اچون بهرام و کیوان نام یکی غلام که
 بهرام آسمان کیوان پاسبانی کوزنه کوسر تر نر کیمبان قوسشد و صراحه بودر که وارونه

اولد با د کوشی اله و نه و چار سو یا شده ریشنه کرد کانی و ارد را کاده نقی و رویت لطیف
 شیشه رو صافی قاروره لر چیروب بر خوار اندن اولخره و یکله ویت کیده و ذ و آبی
 سرمایه کار و ذخیره و روزگار اید و ز د ز د انک بوکل من زیکه تعجب اید و ب د یلوی کرب
 بو محک تقصیلنی نقض المیه بوا شاده ناکاه فرسودن بر هر من دیدار بر عسین دیدار
 دزد اکا و لطف حیل ایل کدوی بر دیوار آردینه بناف اید و ب عیار ایل بجه عسین
 قفسه کرد قار اولدی عسین صورتی که نه کشتی سن قند کیدر من و بوقت بونده نه
 اید د ک جواب ویری که بر بردم رئیس شهره دراز کوشی او عو رطه عزم اید
 قصد اندمیدی که فلان شیشه کرک دکاتی خوب بر خوار شیشه یوکل ویت ایومنه آله
 کیدم و آخ سرمایه روزگار و راس المال بازا راست ظاهر ایدم عسین رطه رطه ایدی استغرا
 طر بقیل ایدی احسن دزد بویله کرکد کرکد بر دزد کوشک کر بود کلو با سبانی اوله
 جان کرد اب بلایه آت و شیشه بر متاعه در دسته بر پولم د کمر بازا و بچانده نقد جا
 بوم قوله متاعه صانع بزر خریده جانرا ازان قدر بر نیدانی بو خاطر لره ارکاب
 خزانه رای ایچون اولسه باری عقلا قانده معذور اولسک و لو زدی کرکشی بر
 کشد بار نکاری یاری بونی دیدی و الی محکم با غلبوب زندانه المیدی در عاقل
 دزد عاقلک فعلندن عبرت اوب متنبه و متنبه و ولدی و کلکات عسیندن تحری
 حاصل قلوب کند و کند و یه ایدی بو عسین هم دشمن انا و بود زینم دست و نا نامیش
 کریمه ادا کلکیده نی و رطه هلاکه آت یوزدی اگر بود شمن نا اولسه بنم اهرم تمام
 اولور دی و بر خرا یچون عمر آخر اولوب شیشه وجودم سنک بوارله صورتی حاله عسین
 دید و کی بوی بو خزانه ایچون عمر آخر اولوب شیشه وجودم رای نقیه قصد ایلیم
 صوبه افرید که شاید که عرض اصلی و مقصود کل به دست رس میسر اولم پس همیشه را
 قری الته و اروب بنیاد قری قازمغه و ز سواد سیله سنک پولادله از نکه اظا اید
 بیت اور و بنی شیشه سنک زمدار خیر موم اولور دی سنک خارا هوز عیار شرب رو
 آفتاب دیوار دایره افقه نقیا و رما سندی که نقب دد اتمامه یسندی و اول مقام
 که خوابگاه رای ایدی باش طر حیرتی رای کوردی کتف اوزره خوابه و ارش
 و اصف خراف حوالی مسند شاهیند و کلش و انواع جواهر و جواهر حاشی طباشیر
 اوزره صاحب شمع کافری مست یالک یوز و مجو یل و عذاری کی قوش کل کل

غفلت بصر بصر مستعد ایدی حرف محرمیت صفی حاملدن تاسا اولوب دایره حرم و حر
 و تقریبندن دور اولدی. **حکم** دانا که آفت جانده **یک** دژ اولد و سندن کنا داند
 بوشلندن بوفایده حاصل اولدیکه مرد عاقل ابواب محبت و مودت ارباب دانش و معرفت
 آچق کر کرد و صحبت دوست جا هلدن فریح بفریح قاجق کر کرد و **دوستلرد** **یک**
 عقل سزد و شهنشاند بر دژ عقل سوزد و سندن دشمن نه وارد و **سنگ** خون و حکایات
 که فرایدنی غایبه مشتمل ایدی استماع ایدی و ایدیکای دیبای دانش و فضیلت کوثر هوش
 کوه شاهوار حکمتی کو سواره قلند **حالی** دلرم که دوستلر اقامتی اقامتی اهلای ایدو
 کلام جواهر انضامی کردن و ساعد سامعیه طوق زیان قله سز کار دان ایدی حکای
 حکمت شفا یور مشلرد که عالمده دعوی صداقتندم اودا نادام افوج صمد بعضی
 غدا مشاب سنده در که انور سزد کانی میسر اولمز و شمع جمال الوی نور و نوری اولسه
 خانه صحبت منور اولمز **بیت** چراغ خانه دل روی بایست دل از هر چنان روی بکارست
 بر طایفه دخی و امثابه سنده در که احیاناً اکا احتیاج واقع اولوز بعضی آخر دخی مرم
 منزله سنده در که ضرر دژ غیر یانده نفع مقصود اولمز **بیت** مریای بود منافق ایدو که
 ظاهرده سکاصد تو صادق و پکر بر اما باطلده نفاق قلم منافق اولد **بیت** پیش تو از نور
 موافق ترند و زیست از سایه منافق ترند **کرم** و لیک از جگر افشرد تو زنده و لی
 از دل خود مرده **تس** خرد منده کازمهد که بوطایفه دوست هر یو دژ دشمن جوئی در
 مصالحتند از اجتناب ایدو و احباب خالص و اصحاب مخلص جانینه خدمت و شتاب
 ایدو **ع** ز دشمن تکبیل و در دوست آویند **سنگ** پشت ایدی فرط صداقت نه شرطه
 وجود یولوز و کمال خلوص بخدا و نور و نظریه معلوم اولوز بوزینه ایدی اول کسند
 که که بوالی خصلتله آراسته اولوز اولوک مصادق شده شایبه قصور و غماصتند **ع**
 فتور اولیه اول بود که دوستک رعیننه مطلع اولسه اظهار نی جایر کوریه **ایک**
 اگر هنر دژ کورمه بر فی اوز کورده **ایک** دخی دوسه احسان اسم مقابل سنده امتنان
 استیمه دور دخی و سندن احسان کورمه اکاسیار و کوریه **ایک** دخی دوسه احسان
 و زلت مشاهده الله ذیل عضو و صفحه ستر الیه **ایک** دخی اگر چینه اعتراف ایدو
 اعتذار الیه شرف حسن قبول ازانی کوسره هر کسه که اوصاف فریفته ایدو موسوم **ایک**
 مطلق صداقت لیاقتند محرم و بومقوله کسند ایدو صدق ک عاقبتی ندسته مقضی و
 ملاصقه مقضی اوله خون بونوع احباب فی زمانه نام یابد در کجایم از ابواب تجارب

سنگ تراج کلامك شایه عرض غرضند نه مرادند. و بیا حقیقت انجا ملك عیب و عیب
 و صفت نمدن مبرارد. هر باری که سنگ نقد فلکی محک امتحان او در معیارند.
 اعتبار خاص و تمام عیار بولدم. مقرر کرد که هر سود که سنگ از صادر اوله بیکبار
 خلعت صدق قامت کلامك بیکم و کاستند. و عجزی آید یا شدم که سنگ شود هر که
 بر بوی نه میانده اتفاق نطق مودت و وفاق مستحکم اولوب دل و جان انوکهره
 محبت و وقت و عنان اختیاردن انوک میل و مودت و صرف ایلمش غنیمت صحتی هم بر
 مقابل انرمش. و لذت ملاقات و استماع معالان عالمه و بر منش سنگ قرآق
 آتشی انک و صالی آسپه سکن آید ریش. سنگ خیا لکدن انک جان نغم البدل
 عدا ایلمش. مادر که بوجو غم پروردی آشدی بخار سودای غیرت و مایه جفا
 زبان حیرت آید **بیت** خورگشته اند در دشت دلدار یار دیکرانه. مادر کنار آرد
 اشک پر او در کنار دیکرانه. ای روزگار جفا کارنه گناه اندم که خرمن حقیقتی نقد
 و ای جریح سمکارنه جرم ایلمم که سیل هوم و غمی مله بیدار خانه خصوص نقدک. یار
 مهر بانی که ایلمش خاطر پریشا فرآید جلیس اغیار اندک و حریف خردی که بشا عشرت
 او زده نفس مرادی انک دیداری نشاطیل کوردم. اعتبار ایله یار انک اول بوقفا
 کویا که لوح محبتدن مهر و وفا حرف او قوما شدد. و اول بیکانه و شمسکه آشنای
 بسنند نه بنمله بریالنه باش قوما شدد **بیت** کسه نک یارب نگاری نه و فای
 اولسون. بی و فال خیلنک هیچ مبتلا اولسون. آشنایه یار اولور دیکرانه
 آشنایه کسه اول بیکانه و سلو آشنایه اولسون. همدی آید بعدن اول نوازل
 جریع بیوده دن نه حاصل اولی بود که مرارت چاشنی خنظل فراقه و برزما
 صبر ایله سن پس مطالعده داستان مگو. و دستانه که آیتان کید کن عظیم آن گناید
 مشغول اولد لر چند آنکه مسافر فکوله بوکارک غورنه کتر دن فقری اراد لر هلاک
 بورینه دن اولی اول زخمه مرهم بولمیدیلر. و اول یاره یه انوک قنلندن عینری جاره
 قادر اولمیدیلن. پس بویا بد صدق حیل نه آجدر. و متاع فکر لویند و کدر صاف
 آخر الامر ایلمری بونک و زرنه بیز اولدی که مادره نما رض ایوب و مسکله دود
 یالنی و سنک پشته بر کسته کوند ریلر. و ارب حیلله سنک حالندن خبر و بر لب
 آید **قطعه** یا نور صاحب فراس اولدی حلالک. حرام اولسون سنگ وارسه ملاک
 وجود هلمش لکم و اسقام. بلنم نولیر حال سزایحام. اندن نسنه کله آهه فالش

استی اول حسنه نك الله قال من سنك پشت نوجه سنك حسنه لغو خبر استماع ابد
 بوزينه دن استيدان ادي كه اونه واره حسنه سن كو دوي اهل وقر نذريله عهد ملاقا
 مجد و قله بوزينه ايداي ياد عكسا الدنه كلونه واداما او مرهم كه عفرين الحلال
 سته شريف وصال ازاني بوره سن و بن غربي بويسته كوشه سنده تنها و بيكر قومه
 بني خود اندون فراق بر خطه تنها قومه و در دهر از زمان حضور مدني ايرلن و
 كوزم كي ياشي بويلا سدر كه بدم نظر ندن ايرلن **بيت** دينك بكا اوليه كوزم كي
 بولداش كم بيله طور و د بيله يا تو بيله دو كوياش سنك پشت ايداي اي فوته برك
 واي راحه روح دوان تو مهاجرت بكايه اختيار واقع اولدي و بومسا قرب بكاه و كي
 لانم كلدي و الا طمع رغبتله هر كرسنك صحبت كي قوتوب كيديميدم و طيب خاطر بيله
 حضر تكدن غيب اختيار ايد بيميدم **بيت** نه ديدار تو مجوري ضروري ميسود و نه
 نخواهد همچ موجودي كجان از تن جدا باشد پس كام و ناكام بوزينه في وداغ ايد
 مقامي جاننه متوجه اولدي **بيت** ديوب بوسوز لوي بدر و قلدي بوزنه قله
 ياشق رود قلدي چون وطن ما لوف مقدم كشفله زيب و شرف بولدي اوي و اجبا
 بجمع اولوب صديا خير مقدم و مرجاي عوقه سورديلر و مسافر ي قظيم و تكميله
 خانه سنه كورد بولر سنك پشت ايرلن و كيردي عودتن كوزدي كه صاحب فرائد اولمش
 وقف عارضه دن كل باغ عارضه صولش **بيت** تاب بت كل خطري ريكني نسر ناليمش
 حسنه لوسمين تن جعفريله زرين اليمش سنبلولي برك نسرنا وزنه صاحبش كلزار
 رضا رنده ارغواندن بدل زعفرانلر اچلش **بيت** اولهي قدام خدا باغ ادم ده
 تازه دوي ناله دز صان نال اولمش مويه دن كويكه موي هر چند كه تحف تحيت
 عرض اليوب حالندن خاطر دن سوال ادي مقابله ده مرصيدن بر جواب صبادر
 اولدي هر بار كي طرح تلاف و فتح كلامه اقدام ايلدي شرف اعتبار و التفات بولر
 و نصرت و نياز معرض قبوله واقع اولدي و نه مقدمات تخلق و تعلق بجه مراد و ي
بيت ايدلر كويش بر سر مائه در دنيان كين متاع كاسيدانجا روز باز ادي تافت
 پس اولهد سه كه مرصفي تارضه تحريص امشد ي و كجك هوادار لغدن زايي اخيد
 او تو رب مكنر المنعمه مشغول ايداي ايداي خواهر مهربان **بيت** اي صاحبي بيار
 باين بجلگدن ديل شكست اي كوزك او بخويزيني كورمكدن ناتوانه بيار خون
 بنمله براغر سوز سولر و ساقي الصدين بن بريسان خاطره اظهار ايلر اولد كجك

درون دلدن برآه سره اندی و استیدی **بیت** در دسرم علاج مکن بعد ازین جلیب. در ریت
 در دسرت که در مان پذیر نیست بر بیمار که نوید علاج دزدان امید و بر خسته که احتمال
 صحت اندن صد رحله بعید اوله بر آن تنفسه بجه رخصت بوله و نه قوت و سامانه بر
 کلیه قادر اوله سنک پشت چون بوکلمات در دآمین یاشندی سوز و کدازه آغاز آید
 رقت قلبله استیدی آبانونه دارودر که بود یارده بولیمه و بجه دوا در که جد و جهل
 بنیاد قلیمه بود در که در مانی نذر بکاجن ویر که طلبند بحر و بری یا غم آلتنه الیه
 و بومر ضک علاج نه منسه دژ بود که قریب و بعید دسیم و ارم و آشنا و بیگانه و سلیم
 صومع هر قنده ایسه بولم. اگر ما همگی و قمر ریاده طالمق لاریم کلور سه طالم و اگر
 ما به کی آوج سگایه جفقی و لبج اولور سه سردن قدم قلوب بقدر جان و دبی که خلاصه
 آب و کلدر نونک تحصیل بولینه فدا قلم **قطعه** تنده جانم کی باره طیکه. دلدن آینه
 فدا قلم قیکه. کر ایدم جان و باشی ساکه دریغ جانمنه زخم نیر و باشته تیغ. یار
 بیمار جواب و یردی که کتب الطباده مصرح و مضموض در که بود در در که طایفه
 نسیاه مضموض در و بر مضر در که انوار احاطه حادث اولور بکه علاج دلین
 مضموض در بودار عضالدر که بودار و زن غیری لم دوا حالده سنک پشت استیدی. بو
 دار و قنده بولور و نه حمله ایله الیه الیه کور و بجه تحصیل اولور. همدم بیمار که فن
 مکرده ما هر قون سوره ثانی سامری ساحر ایدی جواب و یردی که بزرده بولور در که
 بودار و الیه کیر ملک دشوار در بودار و نکه عنقا کی عالمده استی وارد رسی بود و ا
 طلی ایچون دعوت اتمک بلکه یار و وفادار و کی آخر و قنده کوره سین و آخرت
 حق خلا ایدوب و داع اید سن حسرت قیامت قالماسون دیو طلب اند و کی بچاره
 من بعد نه حلاله مصاحبت بحالی و ادر و نه دینک بر دخی صحت و عافیت
 احتمالی وارد دژ **بیت** بحر خون شوی در خورد در خود نمی بینم بجز در راجی در
 روزگار خود نمی بینم سنک بود در دآمین و جانکد از کلماتدن کرمان صبری چاک
 ایوب کریمه آغاز اندی و هر باری که بویابد دریای تفکره طالیدی بوزینه
 قلندرن غیری جاره دن عاجز قالدی ضروری بنیاد حقو قی تشیه عقوقله
 هدم اید و بصدیق صادق و رفیق موافق موشنی قلمه غم اندی خدایا جمده
 چند که زبان پند و نصیحتله استیدی ای ناجوانم بنیاد سوابی و داد و ایادی که سگله
 بوزینه میا تنده مشید اولمشدی بوزن اضرده ایچون که نفس و فاصف میا کاند

ستره دودست غدر لم یبق و مرویت باینی سدا و ب فی وفاقی بناسنی یا محمد **دیت**
 حیف یاسد که از برای زنی باره سازی بغیر برهنی نفس تو آمدی و سوسه ملا
 آغا زاید و ابی که جلیله و قادر از جانبی که انطام حال و تمام عیش کامو و
 و حفظ انسانی و بقای نوع اکامو قودن نامری قیوم و بریکانه نک حق حرمک محبتی که
 آنک میاند نه علاقه جنسیت و نه رابطه قرابت وارد و محافظه قلمطریق هدایتی
 تو یوب مضبوط و اوله صابعد **دیت** حقوق صحبت دیرین و عهد بار قلمه هزار بار
 به از خون دوستان تو است. اخر الامر جانب زن غالب و لوب کشف نخلک فکری
 بونک اوزرنه مقرر اولدی تیغ غدره کردن و فای اوده و باد مکرله خرم خلوص
 صفای صا و ربه پیمانه بلدی که سمت مکر و صفت غدر نقش شقا و تد که بد کردار
 پیشانی حالده عیان و لود و نفق عهده و مکث عهده داغ دنا و تد که خاکسار
 لوح جبینده نمایان اولور هر کسمه صفت غدر و خیانتله موصوف اولم هیچ صاب
 دل انوک محبت مایل فلز و اول کسمه که نفق عهده و بی وفاقی سمبله موسوم اوله
 اهل حقیقت فتنده شرق اعتبار و درجه قبول بولم **دیت** صلسه پیمانه کی کاسه سر
 صیهم بیانی صادر و قسک اکثر بلکه اکلله مناسب و مصاحبتی شانلر نه نفق بین و اکلله
 مراقت و مصا دقدن احترازی و متلونه فرض من قیلور **دیت** پیر پیمانه کس من که
 دوا انش خوش بک کف برهن کن از صحبت پیمان شکنان سنک پشت اگر چه که بوزینه
 فتنه عرف اندی اما تا آنی سکینه کتور میجه بمراده و اصل اولیا بجنه جرم اندی
 پس بوزینه بوزینه جانیه کندی بوزینه نک آنک دیدار نه اشتیاقی حد زن بخا و
 امشدی و کربت عزبت و وحشت و حد زن کار جانیه یتشدی اول حالده که نظری
 آنک جانیه راست کلدی غایت فرحدن لغات نشاط انکولر بوترانه آغا زایدی
 که **دیت** هزار شکر خدا را که چون تو دلداری نمود و بمن از بعد مدتی تباری و
 کشفک حانی و خاطر نمود و با و لاد و احفاد نک احوال استکشاف و بیدی کشف
 ایدی ای ایمنی دل و موسی خاطر یز فل سنک در دماغ فک درون و بیرونه
 سؤیله مسقوی و لما امشدی که انلرک و صا لندن و مشاهده جمالندن انشرح
 حاصل اولیدی یا اهل و عیالک الفیله بو خاطر محنت زده طرب و بخت بولیدی
 هر ساعت که سنک تنها لک لکدن و حشمتی و استماع و اشیا عکدن انقطاع اتفاق
 افتراقه محل قلدیم صیهم یکا مسفق اولوب مشرب مشرب و صفوت حشر تم مکدر اولور

واندویم و فله ندانمده و نغمه دایه ملائکه ایدم که ای بی مروت رو امید رکس تو
 صحن گلشنه مستد عیش اوزده او تو دیوب حظوظ نفسانیه دز هرنه استرالیه
 و یار و فادارک خارستان غریبه خار و خارای بالین و پسترالیه **بیت** رو باشد
 اینجا چو کل نسکفته رفیق ترا خارد پای رفقه پس اول غزیه کلیم که کرم ایوب نه قد
 زحمت ایسه کلبه اخرا نه قدم ریخته بویه سن و دعوت اجابتی که سنت سفیه دز
 زحمت همکه واجب بلوت دار و دیار می دیدار مبارک که مشرق فله سن تا احسا
 انسا بر سنک بکا مبلغ غمتی بله تو و اجاب و اصحاب مقدم های یونکه قدم سبها
 فوق و قد فی بر توید **بیت** هم دز سنک رکله شاد اوله هم منزل سنک جا کلک زینت و بها
بیت گوشه کاشانه بر خطه احسان ای کلک کلبه اخرا فی تازه کلستان ایله کل
 مقرر دز سنک شرف قد و کلک نیم آفتاب و در مراد تعلق بولور اما سنک ماه جاهکه
 نقصان کلن **بیت** چه کم شود ز تو ای مد که بر منت گذر افند که تا بروز فراز تویت
 آفتاب در افند و اکابر و اصا غری دم قد و مکمل نواخت امکله شان شریفکه شین
 و عار لاج و مطلق اولن **مثنوی** کنش که نور اعظم بر تویدر و مادام منور دز رویش
 اویدر جهان محتاج کن کون بر توید و اندر عار الیزد رویش ویند و دخی دلم که
 سنک نظیر و نگریک بایند شرط مبالغه بی نقد و ایدوب مایه ضایفکی نیم **بیت**
 و ندما و غرقان در جماعله آراسته قلم بو و صیله ایله شاید که حقوق کار مکمل
 بعضی ادا ایله بلم بوزینه ایذی بو تکلفا بدن فارغ اولکه چون عقد محبت و داد
 انظام بوله و عهد و مدت و اتحاد اسحکام بذراوله تکالیف خدمت و تکلف
 مراسم ضایف نه که رسم و عادت در مشقت زایده و مؤنت بی فایده در دشتلور دکه
 شرالخوان من تکلف له **ع** تکلف کرنا شد خوش توان نیست و بنم سکا مهر بر
 که زیله نعمت و عنیت عداید رسن اولد کلومت ایله که سنک مصاحبت و مضا
 بنم افتخار و ابتهاج سنک مواسست و مجالست که بنم افتقار و احیایم دخی بر
 دکه بن وطن و مسکن و تحت و تحت و سلطنت و مملکت و خدم و خشدن جدا
 د و سوب کر دای غریب و عذاب و حشمت مبتلا اولمشدم ایزد تبارک و تعالی
 سنک میان مصاحبکله بی مشرق قلمسه بو تحت غریبه سنک موهبت محبت ارزا
 بیره سنه بی خجالت از روزگار دز که آله بلور دی و زندان تحت هرا داند
 کم خلاص و بلور دی **بیت** درین وحشت سرای محنت آباد بدیدار تو خوش باشیم و د

بومقدمات موجیه سنک نیم باید لطیف که نهایت بود و نیم سنک او در کده
 ایسه سنک نیم اوستمده حقه جود بود و تقدیر جد سن بوکلف و مؤنه تحیح کلین
 علی الخصوص که باب بخنده حسن سترت و خصوص سرت بهینه اسباب عشریدن
 مقدمه و تقدیم فایده معنوی ترتیب ملا صوریدن اولی و اهم **بیت** نی تکلف
 دوستی باید که باشد زان دوست در میان بهم تکلف کو باشد که میان سنک
 پشت ایستی ای رفیق هم و ای صدیق هم سنی دعوتدن عرض و غایت همان دعایت
 و لوازم ضیافت و عزت تکلفات لغت و شهرت دکلف بلکه مراد جدا تو میاند
 کید و تشریف واصلت زای میسر اولمقد **بیت** نخواستیم که یکدم بنویسیم بوزینه
 ایستی در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست احباب بندند فضا که بعد ازین
 اولسه چون بری برینه صحت و سلامت لری جنبی زایما واصل اوکا و هر برینک خیال
 جمالیله جانبیه راحت روح حاصل اوکا دوروی صوری معنوی قانع اولم و هر
 برینک دیده خیالی بر برینک و صلی و جل بدیع المثالی مشاهده سنده فارغ و ظلی
 قالمز **بیت** قرب روحانی که هست میان و من و دوست چه تفاوت کنذار بعد مکانی
 باشد بویابد بوربای بعضی اکابر لک زاده طبعی در که **بیت** کونقد نداریم رضا
 درست در دیده میقت خیات پیوست در ظاهر اگر وصال جسمانیست غم نیست
 جو اتصال روحا هست کشف برد فقه دخی بود نصرتی بر تاب و تین نازی جانب
 هدف مراده بر تاب ایستی عاقبت دم کرمی دل سکن بوزینه می موم کی نیم اندی
 سنک شسته ایستی ای یاری دیا بود را بومه نه لازم که طلب رضای احباب
 مودده و آئین فودده فرض و ایله داد و دوست دعوت احباب و لجبدر
 و اشارت اطاعت مناسبت از دوست یک اشارت از ما بسردیدن و لیکن
 بکا بآید جور مقدمه و سفینه سینه اله بود ریادن جزیره عبور غایت
 مقصد کشف ایستی غم میمه که بن سنی ششم کشتی سله بود ریادن کجودم و برینا
 اول جزیره که منبع امن و راحت و معدن لغت و غنیمتد ر سوزم و با بجه اول دیار
 اولمقد رمح و تیغ ایستی که بوزینه نک قلی بالضرره اکایم تیغ ایستی و ناکام
 تو سنگن قویوب کام قبوله مفتضا سته رلم اولوب زمام اختیار انه ویردی و
 پست آتی لطف شسته آلب جزیره جانبیه متوجه اولوب سینه سزابه ویری
 چون میان دریایه یستدی کشتی خاطری کرداب تسویشه دوشدی و کند و لاندیش

اندیشه اندی که بوعمل عاقبتی نداشت و ملائمه مفیدی دزد و بومالک آخری فضیلت
 و قیاحته مقبضی دزد بومقدّمات عدد که ترتیب یاد رسن بدنام لعدن غیری بیه مخیر
 اولور **بیت** هر که گلزار و قار و بیاف خار جفا سینه او را سگاف سنا ناقصا
 العقل اعون عقل تام و ادراک تامله موهوم اولی یا تو قادره که نادره روزگار
 کمر مگري در میان و خدنگ غدیری در کمانک همت اختیار دکل بلکه صفت انرا
بیت نه اولور عورتک عقلی سوزی نه آرا اولدر اویمه عورت سوزی نه و طلب
 رضای رحماندن امتناع و هوای غوای شیطان امتناع سبب نقصان خسارت
 بلکه موجب هلاک بود در **ع** مکن مکن که نکو محض چنین نگنند پس کشف سوال
 اوزره میان آید کد و کند و یله خطاب و عتاب و سوال و جواب مشغول اولوب
 حرکات و سکنات آتار تردد و تحیر ظاهر اولدی بوزینه نک قلینه نوب جانند
 شبهه کلوب موردی که موجب تفکر ندد که تحیر کید رسن یوشه نیم بار ختمه
 تحمل دشوار کلوب اول اجلدی تردد و تامل اید رسن سنک پشت ایدی بوسوزی
 ندن بویلرسن و بوشه نه دلیل ایله تاویل ایلرسن بوزینه جواب و برید که حرکت
 سکانتک نفسکله واقع اولان مناظره و محاوره دلیل ظاهر و تغیر افعال و احوال
 بود و کل غنیمت تحیر و تردد که برهان باهر در اما اگر کیفیت حال دینی آگاه
 اید و ب شرف اعلام ازانی یوره سن شاید که نیم مشا و در معا و نیله و رطله خربند
 خلاص اولوب ساحل سلامت وصول بوله سنک پشت ایدی راست بود رسن اما باعث
 تفکر و تحیر بویمریه که مقدم همایونک کلبه اخرا نه اول و صوبی و بود و لیک بویمینه
 ابتدای حصولید **ع** این همه اول اثاب جهان افرو زست جماعتی معلوم کدر که خسته
 شکسته دزد لایه همت خانه قصور و خلل دن خالی اولسه کرک پس را دوزده و
 دعوت و مراسم خدمت ضیافت مودی و لیوب لایحیم بوجالت موجب فضیلت و نجات
 اولسه کرک **ع** و کوکاه بخشند شمساری هست بوزینه ایدی چون سنک نیم حقد
 صد و عقیدتک کون کی عیان و صفاییت و خلوص طوبیت مستغنی عن البیاد اگر
 تکلف باینده توقف بیدرسک و رسوم عادات عامه دن که باب ضیافه آینه رعایت
 ایده کسلسلر دوزار کلسک کلک و باد و تحله اولی و البو ایدی و تمام اخلاص و
 اختصاصه اجر و باقی **بیت** بیکانه را برسم تکلف کند دوست اینجا که دوست نیست
 چه حاجتست کشف چون بوزینه دن بوکلماتی استدی غیرت ایدوب بر مقدار **کد**

دند

کدی

ینه تردد بجز طالع و طالع و فکر اولی تجدید و مقدمات نداشت و سلا متی تمهید اید و بیست
 کند و کند و به اسیدی بر طایفه بنی مکث عهد و نقص بمانه خرابی اید و لرزین الیقین بوزن کم
 اندر دایره حسن عهد دن دور دوز و اول اشار وی بیکانه خیل و دن امید مهر و وفا
 جمع صدق و صفار و شخرد دن بغایت مجبور شعر بولور دن ناقصا العقل و الدین
 طبعی صدق و صفا ایحی طلو کین بولورده یوفد در صدق و صداق و فاق او می بولور دن
 کی حاق پس انلرک اغوا سله و اول نادانلرک فوا سله دی و فاق و نامراد و بجانیه
 میل انکه اصحاب صدق و امانت رخصت و بر لرزین و ارباب دین و دایان و بی جانین
 کور لرزین سنک پشست بوفتکر اثنا سنده بخر ندن ینه توقف الیدی بوزینه نک سوله
 خلقی غالب اولوب و بر زمان تفکر بجز طالع و کند و به اسیدی چون بشخص
 قلبیه دوستن و هم و شبهه خلجان اید حصن حصین تدبیر حصن اید و به اخطیه
 حال و مآله طریق رفتی و مدد دایه سلوک انک کولک ادا کان یقیمه مبدل اولور کاتب
 حرم و احتیاطی رعایت دن کار زیان یقین و غیب و نقص لازم کلر بیت که گویا ریه اول
 این اولور سن و دگسه حیل سندن نور بولور سن پس کشفه آواز الیدی و الیدی سبب در
 که هر زمان شسوار خیالک میدان فکونه آن صلور و غواص و هک و بهمد در یاری بر دوز
 و حیره طالع کشف اید یای برادر معذور و سبور که اهلک نالو النقی و اول اول
 سببدن بریشا النقی و به ساما النقی بخر و متفکر قلمشدر بوزینه انیدی بوزن کم سنک
 بوفتکر که کلک شاد اولمشدر زجما عکک ببحضور لغی باعث اولمشدر ایحی راست در
 ع خسته اولمو خوشدر در بیا به بیمار آمدن ع تدر ستنش انکور بخیاری کیسند حالیا
 اید و بیبا علم ایله که بومرضک علیحی ینه موقوفه و دوائیه ارباب حکمت قنده
 نه اسمله مشهور معروف چون بر در دایحون برد و امعین و هر پنج ایحون قانون حکمه
 بر شفا میتوزن اطباء یسبحاد م مبارک قدمه مراجعت قلبه و مزاج علیه موافق
 نه علاج بیور لرزین تحصیل سعی اید و به هر قنده اسفار ایه لم بولکام سنک پشست ایدی
 اطباء قنده اکا علاج بردار و به محتاج ایمن که اول له کیرن و جبر کرم و الکسیر عظم کی
 کمنه اند فشان و برز بوزینه انیدی بجه ارویه اوله که عطار لرطبه سندن بولیمه
 و نه اصل عقا و تر اوله که عشا بلر خریطه سنده اله کیر میده عجبا بکا اسمنی یعنی اعلام
 انک اولمز می شاید که قنده بولند و غنایم و تحصیل جلیلایله ظفر بولر کشف
 ساره دل کمال بلا هتند ناسیدی بی کردان تفکره و دشور دن بوزینه دایحون راست

بوسه که کوثر بوزینه ایرشد میان آید آتش اضطرابه دوشدی زینوریک باشد و
 ملح کی اوشدی کلاه فلک باشد طارکدی دوزوشن کوزن نار اولدی اما قوت عقله
 کند و سن جمع ایدوب کوکلند ایدیا ای نفس کوبدی کی شامت حرص سنی بجه و رطه سمنه که
 آندی و عملت غفلت سنی اصل خطر عظیمه گرفتار آندی اما بخدا ملک کر که دام زرق
 خصمه اولان گرفتار اولدم و کلام اهل نفاق کوثر قبوله هان بن اسماع قلم صاحب
 غزلوک شست فرمیدن یراق هان بن سینه بستمی و بداند بیلوک نش خا سوا
 هان بن قلمی ریش اندی ان هذا ليس اولا قارورة كثرت ع بسیا کز آتش از غصه
 حالیا حله و مکوردن غیر می دستگیر بکلا در و تزویر و بلیسندن غیر می بکیم تصور
 دکلدر اگر عیاذ بالله غفلتله سنک بشتلجریه سته دوشیدم رشتنه کام بر وجهه
 منعقد اولیدی که انا مل فکرو تا مل انک خلند عالج و کیدی کرانله کند و بی تسلیم
 ایتوب بچشم برکوشه ده محوس قالوب اطلقدنا اولیدم و اگر اقدام ایدوب بوجانه
 بچمک دسم ضرورت سفینه سینه می دریا به صلوب عن قای هلاکله اولیدم چون
 بن کند و پیشه عاقبت آبادی قویوب نی اندیشه عاقبت زمام اختیار می برناجستک الله
 و یوفی انوک جزیره سنی بها شاسن ایدیدم صدار بونک کی بلایه ارزانی و هزاران
 هزار بوندن نریک عنایه سرا و ارم بیت من دیوانه کزلف تورها میگردم هیچ لایقتم
 از حلقه زنجیر نبود پس سنک پشته ایدیا اول مسوره صلحه مرزند زوجه عالجی
 معلوم اولدی هیچ غم حکمه و زمین خاطر که دغدغه تخمین که بزم عورت لریزده بونوع
 عارضه جوق و افق اولور و بزم قبله لریز می جمر و ز قانندن اچودوب و اندک
 بدور و زنی الحال اول حضا نلور دن زایل اولور و بزه اندن اصل و ضرورت
 اولمز کس سفینه قبله می جکوب جمرق و استد و کمز وقتینه برینه قومق بزه غایت
 آساند بزم طایفه حیوانک خلا فجه قلبک وجودیله عدی کساند چون نی دل
 زنده اولو میسر د بوند نه نقصا و مضایقه و ارک بوزم قائمده غایت محقر و
 علمای کبار و فضلاء حکمت شعاریو مشلور که دورت طایفه دزد و دشتنه
 طلب ایه لر دریغ اتمک جائز دکلدر اول ایشاهلوک صلح نفسلر چون برشته
 طلب ایدلر دریغ اتمک کرک ایکنجی فقر که ابتغای خیرات و ارحا و حسنات اچون
 حوائله دن بر خیزن سینه دیله لر بدلی اتمک کرک اچو سچی سا کوراق قابل که بفضایله
 استعداد کامل حاصل قلمش اولور و انوک طلبنده اوقام اهتم او زره کلوب حاق سبی

ن
 بنوی

شریفه را اندوه نه خون اولوبت یارب عظیم و تقهید شرط سبب آنکه تقدیم آنک کرب در رنج
 احباب صدقات انسابک هر بنده که سبب فرغ خاطر لویا اله اکا دست رس میرسی
 در بیعت امینوب اول یابیده مضایقه بیحال و بر محک کرک **بیت** چیست نقد جان که توان کرد
 بر جانان نشاء در چه باشد کان بیای دبری توان فکند اگر بوجایه توجه اندن عالم
 اید بیک قلبی بله اوب کلور دم که نیم قدمه سنک چنکه صحت کامل حاصل اولوب
 بکارخی بو خدمت سببیل سنک حاکم کند منت عظیم و اصل اولور دی بر خود قلبدن
 اولد کلو بخصورم که اندند و راولق آرزوسند ز غیری نشنه خاطر مخطو زان
 زیرا که اطراف جوانی غم فاند و هله طوطور دیک صحت قلبدن صغیر بنده کلر در کم
 من بعد رسته نعلی اندن قطع ایدم که شاید بوسیله ایله اندیشه بجز انا اهل عبادت
 تاسف حرممان ملک و مال دن خلاص بولور و اولد در مندی دخی عموم جگر بوز
 و هموم جانک از دن نور رب مثاب اولوب **بیت** یارب اینک فطره خون کوراهی
 خواندند تاکی از بیدارمه رویان ستم خواهد کشید سنک پشت ایدی قلبک فند
 در کم بله اوب کورمدک خواب و بری که انده قورم کلرم بوزینه ترک رسم قدیمی زد
 که چون بر ویستی زیاده کید زلر و دلبله که اول کوفی حسن شاد مایله آفرایده کرد
 بر جصله دست غم از من صحبت لینه ازمیه و دیده ارمیران عشر تلمی کورمیه قلب
 آله اوب کتمر که اول جمع رنج و نختند و صیغ در دوشقند و هرا لده بر خالیه
 آیدنه عیشی مغیر و هدم بر المله مشرب حضوری مسقض و مکدر ایدر اضطراب و آتقار
 سببند قلبدن ملقب اولمشدر و منش خاطر اولد و غی اجلدن خاطر ناسیله استقامت
 بولمشدر بر لحظه بر مرسته اوزره قرار ی یوق دز و بر ساعت عدم اضطرابه
 اختاری یوقد **بیت** هر دم بهوای دلربای در کست هر لحظه ز روی فکر جای
 در کست چون بر سنک زیارت حرمک نیت احرار غری میان جانه بنداند سنک
 و سکا مقلو اولان عزیز لک شرف یدار بله مشرق اولد و قد ناسط کامله و فرا
 شامله حاصل اولسون دیو قلبی انده قورم کدم حالیا عقل صحیح فستد بقم صر بجد
 که اول سوزنک مرغی از اجنی یلم و مدا وایه احتیاجی ایشدم دخی قادر ایکن اندن
 در بیعت ایدم چون سن بویاده مودت و محبتن بنم صفای نیت و خلوص طویم تدن
 بیلور سن جای در که معذ و ربیور سن اما محقق و مقرر در که سکا اقواب و احبات
 سوله ظن استه لک که که سکه بنم مایبند بوقد رسوا بق لولعی واریکن و بنیک

و داد و اتحاد میا نمرده استوار اینک بو محقرده مضائقه کوسندم و بر نسته نک و جوی
 بکاسبت نر اید اوله وسکا و معلقا تکه اندن نفع کل عا ند اوله دخی سندن دین ایدم
 پس مشرب رفته و مذهب فتوده مناسب بلکه فرض و واجب بود که ینه مقام معبوده
 رجوع ایده و ز و قلمی که انده قویوب کمتشدم سلیم چه کوبنا ندره تحفه ایلده و ز هم
 بقدرست وار لیه و هم باب علاج نقص و بها و ز رو کور لیه سنک پست چو
 بوزینه دزیو کلای شندی تشاط تمام و انساط ماکلام ایلده و دویوب پیشه یه
 کمدی حصول مراده و حصول تام اعتقاد ایدوب شتابله بوزینه کتار آیه یسدر
 بوزینه کرداب بلادن خلاص و الحق صحرایوب بر درخت اوسته هندی و وظایف
 شکر کرد کار و سپاس پروردگار و قیام ایدوب بر شاخسار اوزده قیام اندی سنک
 پشت بر زمان انتظار دز صکره آواز اندی که ای یار عزیز قنده سن کر زمان فرصت
 زواله و وقت حلت مدد انقضا و استقاله دز **بیت** رمی فرما که کار از حد
 گذشته دوی بنجا که انتظار از حد گذشته بوزینه کشفک بو کلامه طنز کزان
 و خنده زانا ایددی **بیت** یاد میدار کایچه بنمودی برخلاف وفا جان بودی بن
 مدت عمری شهر یار بقده و هر یار دوز کارک سرد و گرمی و درشت زمینی کوردم
 هچند که زمانه احسانی بدن استوار ایددی و سپهر بندی بوز دوزندوب
 و پردو کنی نه آلدی و بنی منکوبلر زمنه سنه و مغلو کلر جمله سندن قیلدی اولر نه
 دکولر که نواد بخره دن محروم اولوب خیر و شری و نفع و ضرر بلیم و موضع وفایه
 عمل نفا قدن تشخیص و تمیز قلمی بوسودادن فارغ اول برخی خوانند لر مقامک
 او توره و حسن دعواسن ایدوب من بعد وفا و مروت لافن او **بیت** مبنام
 وفا و بر بنم خوبان که کوی از وفاداری نداری هنر و معرفت دعوی سن اید نک
 و کرم و مروت لافن آورده نک عیاری وقت آزمایسته معلوم اولور و نقد
 امتحان استیاز بولور **بیت** خوش بود کر محک بخره آید بمیان تاسیه روی شود
 هر که دروغش باشد سنک پشت ایددی که بونه سو ظند که نیم حقمده ایلر سن
 و نه تمت دکه بکاسبت ایدر سن حاشا که سنک خلاف رضا که نیم خیر منه
 کلمش اوله و یا سنک با بکده قصد و غدر فکر مکر پیرامن خاطریده و دوان امن
 اولا کبری صد هزار بار سنک ساراسته لر خاک آستا لکدن بوز جو ریم بوقدر
 واکریغ اغراض اعراضه سینه می صد جانک اسنک خیال رضا لک داسیندی صالی

فریاد

مناسب دکلدر ز بران و اندامند ز موی که صورت و جاهلک آوید و دکلدر
 و جمال صورت و سکه و هیبتی که اجماع نقصان پذیرا و لمسد و بوجالت او زده سیر و گار
 امک و کند و سنی آشنا و بیکانه به اظهار امک حشمت شاهی و نهایت بلا شاهی به نقصان
 تمام موجدی در بر و بی صلاح کوردم که مطلق کند و یا عینله بوبیشه به کوردم تا ملک
 آید کند و الیلطوب کو کللی مدح انداختا و لبوره شیر اید و بوبیشه میسر در جواب
 و بری که بوبیشه به قریب بوجه غریب وارد در غارت مار و اگر عینه بجرم غارت
 و لطافت و صفای خجل المیزان حیوانی **بیت** در صفای رخ کار نیست در لطافت
 چو جان شیر نیست بر کار هر کوزا و لبیشه به کلوب بریو کرک بارکش غری وارد ز که
 اول چشم حوالی سنده کاه اول کار کاه یا وزو کاه او بود مر جود که آنی چلیله به بوبیشه
 کوردم اما ملک نذر المیسون که چون دل و کوش به یا قسیله سایر حیوانک خاطر
 خوشایله شیر و باهک ملتسمی اجابت مفر و ن کلوب شرط بری نذر و عهد اندی
 و موافق پیمان ایمان غلط و شداد لم نوکند و مسند قلدری و باده دخی نعت استو
 امید به سر چشمه جانیه سقجه اولدی چون غری بر اقدار کور دی مرام حیتی بری کور
 تلق و تبصیه آغا نادی و ملاطفه ایله مصاحبت لید و بانه دوشوب قنده
 کید رسه بله کندی **بیت** بشرین زبانی و لطف خویشی توانی که سلی بویی کسی سر صوری
 که هیما رسن بخون بویه بخور و زاز و بخور و نزار کور و نزار خاندی بوکار بکار
 متصل این اسلدر و آغریو کیکو کیکدر بچلیله به بیه تیمارده احوال ایل غم غلظت
 تلف اولدی اولدم اول دانه بخور المز و خرمن عرم بلا فایه و از می اولدی اولد کاه
 دکلوا اعتبار قلر **نظم** هم خورش تیماری ندیدم ز کاه و جو هین نایم شنیدم خورم
 هر روز خون در ز بران بار همیشه خاک بی لیسیم ز دیوار مکن عینم اگر زار و نزار
 که غنای خاک و خون خوردم ندارم دوباه آید یای سلیم دل بجله الله که اللک یا غلک
 و ارقوت ز قنار و اقدار قرارده قصورک یوق سوسه سبیل به بومحنی اختیار لید و
 ضعیف و نزار بودام باریه که قنار او لورسن خراج آب و بری که نیم بار کیکله
 اشقام و از هر قنده که وارم بکار یا مشفق حکم در کاره بومشلی سولسلور در
 مشور کیک خرید و کونه دعوت امتسار مشفق بنی قظیلر بخوند رصنم کوز بو
 به اودون حاجت و لمسد تر بخور صوبه با وجود که تنه این بویه به مبتلا دکلر بلکه
 ابناء جسم بور بجه کرفار در وزیر بار بارده اینس ناله و زار در **بیت** هر کس

بقدر خویش گرفتار محنت نیست کس نداده اند برات مسلی. بوباید چون زمان نقد افکار
 عیار اعتبار ده اوریتم آخر کار بونک اوزنه قرار قلم که چون خنجرانه دینک مقامه
 جام محنت ایمل مقدر دزد و جامه محنت کیمک محقق عمر اولدجه بوخانه ده ساکن اولو
 کازد خد متند نکیم و چون حال عمر دن بر خوار دار اولو محالدر بار سبکبار عاری
 بار دن حکیم **بیت** کشتی سنگین کرک مانند کیم سار که کرک زیل کبی اولو سبکبار. روباه سکار
 اید یای عیار **بیت** کجور و محنتله عمر چاغن. نه بکلر سحر و پ آخر بواجن. بخون
 اتمایه سن میل علفزار. چکوب غم یو کنی خوار و هر بار بلری سن. ان ارض الله واسعه.
 عرصه زمینک زیک و سعیتی و از مشهور سیر و اقی الارض محنته زکاز و زکار احوط
 سربایه کار د **نظم** سفر کن خوجای تو ناخوش بود. کرین جای رفت بد از نیک نیست
 و کویتک باشد ترا جایگاه. خدای جهان زحمانک نیست. خراسیدی چون هر شخصه
 قنده ایسه در زق مقسومد و فاندن نریک بر حبه و اصل اوله پس حرم از سندن
 سفره ارکا بد ن عذاب و عقیدن عنری سینه حاصل اوله **مشق** کلوریه کا و لای
 مقدر و ناخوشی تنی. کوسه و کلکی کلک طوط کوسه در دله طار. کشتی به چو کله مقدر
 نصیبی زک نه کسل و دونه ارتزاید سه سعی هزار. روباه اید یو بکلر محل تا مالد
 و بوصف صد نشینان مرتبه قناعت و تو گلدر هر کیمسه به بوسر مایه میسر گلدر.
 سنت حضرت باری جل ذکره بونک اوزینه جاریدر که عالم اسپاده هر نقشه بر تو انسخ
 الباب میر اوله و سبب که استاه شخصی کسب و انکساب سببیه مرد و قلع **ع** بکسب کون که
 کاسب بود حبیب الله. اگر جای سه بر مرغاره الیم تنی که زمین جوی هر یک کلبه یی کبی انوار الی
 از هارله مزین و منور اوله و هوای عطر فرو شل و طبله یی کی نسیم غیر و نسیم مشک از فزایله
 مطبیت و معطر اوله **قطعه** هوای خوش و ضایع خوب و دلکش. چمن زاری شکوفه
 منقش عبادی تو نیای چشم هو. کیهی شتون رنگی من بو. بودند ساق ایستای
 بر سینه دخی بوضیحتی انستدم و الحاح و ابرامله اول مقام بهشت آینه الیم شدم لان
 اول عرصه فراغده حضوره تمامه ارام و حرام اید. و اول ریاض امن و سلامند صحت و
 عافیتله کیمه و کوند را و لیون با و بخوبی کند و به حرام اید الفقه روباه مکاردم میگوی
 پرکار دار کار افسانه و افسون اولد کلو تکرار ایدی که نان تری و تری تو در تری بشود
 و خرام محفلک دیک حرمی کانون در و ننده قیندی طشتدی عاقبت تمام اختیار
 روباه حیلله کارک قضیه اقدارن تسلیم ایدی و اید یای دلیل سبیل هدایت سنک

سنك اشارت كه بعض شفقند و روط عنايت دن ناسيدن اطاعت عيني سعادند و فرمان
 و اجلا لا زعانكه جانك مطيع و متقارم و من بعد سكا صدق و صادق الوداد و وفيت
 خالص الاعتقاد **بيت** بن سحر بار صادق اكلام هر نه فرمانا ليسك و فرمان **بيت** روبا
 بر تو و بر آني بوندن سترفته كوردي سترخي كوريجك استها سندن اغري صولدي
 و صفر اسبي بولندي و غايت شغف و شرف هندن صبر بحالي و لبوب استعجا الله اكبر
 چون كمال ضعف و هزار دندان و خنكال قلول و كلا لدن خالي دكلدي زخم برب حسي
 اندام خرده كار كرو لبوب خربخاره بارل صد باره پنجه ستردن خلاص اولوب قاچكي
 كندي روبا سترك بومر به ضعف كوريجك بقب اندي بحال الله سنا استعجا الله اكبر
 بخصور اولوب زبان ملا ستمه ايندي آيا نغذيب حيوان بك فايده دن نه حاصل اولو
 و بومرده بحال فرصت يا كين استعجا الله اكبر و بومر نه فايده و بومر نه و احياط شرطي
 بوايدي كبر مقدار كند و كج ضبط ايدوب و قار و ثبات بوني اقتضا ايدرد و كينا
 نكيني لدن قوميدك تا آخر كار بشي از اولميدك **ع** از بشياني حسود آخر جو كار
 از دست رفت بولكات خيز سترده زيله تاثير اندي اما كند و بيله فواید كد كد بو
 امده اهل الدن ديم تر د و تحيره مشوب اولورم و اكر وقت ضعف و ضعف قوت
 حواله فلم الترام عجز و اعتراف ضعف لانم كلوز و اعداي دولت و مدعيان ملكك كفت
 حالمه مطعم اولور لاجرم صواب بودر كه روبا هلك بوسواله عفو و خوشنودله جواب **ع**
 حضور مده بونوع كمال دن آني جرايد و بمر بعد بومر اجرا دن آني جرايد بوسايداي
 روبا كمره بونه كست خلق نه حد كدر بلزمي سنكه ملوك دن هر نه صادر اولور سه رعيت
 اكاف و قوف طيلانك طور دن بقديد و انك سرتن و ستر صوره كيمك انك نه حد دير
ع كيمك حدن بود اير سترقه رحم الله امر عوفه **بيت** نوسر بر خط فرمان نه چه كار كي
 اين و آن داري فيترني بضاعت راجه نسبت باجهان داري هر جا كوفلو كه وقوف احولي
 ملوكه محمل اولمز و اسرار و احوال امر اسلاطين رعايا و سلاطين حوصله سنده صغير لا محمل
 عطا ماهم الا مطايا هم **ع** بهوي سچاره راحر صله باز نيت بوسوالدن فارغ اول
 و خري نه كور مكه بر حيله ايله باو و سيله ايله سنك خلوص قلب و صفاي باطنك بجا
 ظاهرا و له و تربيت شاهانه و عنايت خسروانه ايله محض و اولوب قرآن و امثال
 سنانده آفتاب قد لك درجه ارتقايق بوله روبا نه زمام حيله و توبه و توبه
 نه الله اولوب خفته كدي و تلقى مالمه رسم تحيت و سلامي برينه كوردي خزان

اعراض ابدی و انقباض صورت کس و زوایدی **بیت** چیست رنج بردن در حق چون تو یاری
 کز دام بیوفایی جز قصد جان نداری ای مکار حیل کار اول بی عده لطف و وفا یله نواز
 اندک بعد بر سر سکاری پنجه سته سفارش اندک **بیت** بخلی آزاری بولم برتر یازدی تویم
 بر مسلمان نه بونی کافر ده اتمزد و ستم دوباه اییدی جای سلا خاطر سن نه تویم اندک و خیال که
 نه کلدی که مجرد بولسم کور و بیک برنجی قریوب کدک هنوز سوکت خاری مشاهد
 تماشا ی کلزار دن کنار کدک اول کورد و کل جسم بر طلسمدر که فار صقه اسالفه و مقابله
 بقیه ایدوب دواب و افانک انطاح حالی اخون رسم یلشورد زریاکم بوم غر اردر که اول
 از هار له مشون و انواع و اشیای حد و شمار دن بیرون و افروند بولسم و اتمسید
 غالمه ندکل و جانور و اینه بوار یه کلور لودی و یومیشه ده ساکن اولان حوش مضاعف
 و بر لودی حالیا یومیشه که آب روان نعت فراوانه ای دی بولسم سبیل انواع
 و حیوانات مختلف الطباع دن خالی دن اتفاق یونلورن بعضی که لعیانا سنجیلر بور
 کلور با اول شکل میسوی و هیکل غریبی که کوره لر اول غر حوالی سندن تخریر و میشه اهل
 فراغت و رفاهیتله روز کار کچور و بر لور احرار و هر بریزدن زیکی انسانیت و احسان
 قصد اند و مکر بولسم سرفی اعلان و یوسمانک حقیقتی که همان بونما یشد در بیان
 تلای ترس و هراس و منت و سیاست بوسیلله ایلدا لال علی الحزن تقاعله نویلنیه اندازه
 حاصل اولور **نظم** گفت دو به آن طلسم بحر بود که تراد جسم و سر شری نمود ورنه از تو من
 بن مسکین تریم که شب و روز اندل بنجای جرم کوزان کونده طلسمی ساختی هر شکم خوار
 بد اینجا تاختی بنا اول وقت فکر اند میدی که سکا ستنه ایدیم که اکو ستنه ستنه بر شیخ
 کوره سن زینهار و هم اتمیه سن کو کلکه ستنه کور میه سن فاما شرف ملاقات که کمال
 شفقت و شفقت ز حالیا خونا اول صورت یه معینک که نهنی بلدک و حقیقت خانه مطلع
 اولدک لاند که من بعد بومقوله و سنجی خیال که کور میه و سوسه سلطان و اتمیه که
 فان الوهم سلطان جسم خاطر که یول و بر میه سن الفصه لواصل و مدغم لور کوس
 درار کوشی لعلک و یونوعه خیل و سوبلله اول صافی دیینه میشه جان بنده عریک
 ابدی تا بر کور و بنجایک افسانه سته فریفته اولوب زمام طمع خای آتیه شیر کار نه
 چلدی دوباه ایلور و واروب شیر خوک قد و یی جنر کوزوینا ابدی **بیت** سوختل ای ملک
 آخر کجمنک ابرو جان کلدی قرآن ای جان عالم کوحیات جاودا کلدی اما انقاد
 ای ملک مکان سندن بر نیوب دایره تمکین و وفادارن چشون و جز اول حوالی سته

رد

خاطر مدینه فارش

کجیک که خا سر بکمی تهراید و با استیجا الله اکمله انسون تحمل المسون تا اول وقت که تو
 حرکت اید و با کماله بیه و فرصت از فی رحمت و جزوی کفستله ال و بیه مصطنع کور و ب
 مراد که ایه سو ملک و خوش خواه نصایح و با هله هوادار تو جهتند ز ناشی ایدی اویزه
 کوشه هوس اید و با طلسم بجان کی کوشه بیشه ده ایلع اوزره حور دی رویاه خره ایدی
 بری کل بابو طلسم حقیقتن تحقیق ایده سن و بله سن که اندنا احتمال حرکت و بقو و حضرت
 محال خردی جرات اید و با قدم قدمه اطراف شیری طواق اید و با اندام هم حرکت
 احسان مندی آهسته آهسته انکلا لفت و استیناس ایدی و بالکلیه انوک نمهند
 مرض حاتم و بر میوت فراغت خاطر لیا و تلفه با شادی خر سیکن مدت مدید مجموع
 مبتلا یکن حالیا خزان عیوت و مایه نعمتی زحمت دست رس بولجی سولقد رکه
 مشغول اولدیکه تمام طوبیدی چون تملی اولدی علف زار کنار دنده طلسمه قریب برده
 شیر خالت غفلده اکافر صفت بولوب فی الحاکم حیر اویب سکن بریدی پس رویاهه ایدی
 سن بوی کورت بن چشمه ساره وار و با غسل ایده بن بعده دل و کوش خری که دوائی
 علت کرد و کل ایده بن که اطبا انوک استعما لنده اعتسالت شرط ایملشدر و رویاهه معما
 و طاعة دیدی و همان که شیر کند یخرک دل و کوشی که الطفا اعضا سید تمام طوبیدی
 بدی شیر لوازم اعتسالت دزد فاع اولوب استیجا الله کجیک دوا در برورن عین و
 کور مدی رویاهه بدی بویا کی عضو که نیم در درمه عاج و اضلاع مزاج اکا محتاج
 ایدی بنجه اولدی زیه کدی رویاهه ایدی ملک عمری حوق اولسون بوخرک دل و
 کوشی بو عیدی بودی ایلکه که اکودی اولسه تحمل و کرد و بنم مکرمله فریفته اولمزدی
 و اکو کوشی اولسه که مقلم سعد رصوت ملک مشاهده اند کد نصو بنم افسانه و دروغ
 استماع قلزدی و حق باطلدن تمیز اید و با دم فتنه انکیزمله بوام بلایه کد وای غلبه
 کوفتار اولمزدی بومشلی اول جلدن کتور دم که فضا سن اولد رویاهه کی زبرک و نیزه
 اوله سن بن دبار کوش کی در دل و کوش و کلم تاسک د قانو مکرک بلیم دروغ بنی
 فکر که اعتقاد اید و با شرایط حرم و احیاطی رعایت قلم بحمد الله که عین بقینکه حقیقت
 حالی کوردم و مسما فکرله غور مانا فی الضمیر که ایدم و حق زحمت چکدم تا شرطه
 تدبیر ایله کشی وجودم کرداب هلاکدن کتار سلامته بلیشدی و جانم از غم
 کله شکر سعادت مسا عدت اید و با ینه معاود ایدی بیت قل از حشمت بشتیر تو
 تقدیر بنود و نه هیچ از این رسم تو نصیر بنود من بعد بندن طمع توکل و تو فی

مصاحبتانه و خیال ملجعت که احتمالاً در خاطر که کوزه‌ای بر روی آتش برافروخته و بر آتش
 بیک که **نظم** ماه اول و در سبک آسمانه بزمیم سروا و لو در سبک بوستانه بزمیم بر کل اول سبک بوستان
 دهرده کوزا جیل و کستانه بزمیم سبک بشتایدی بی راست سویل من نیم یو باده انجایم
 مرتبه افراده در و واقعا قلک بند بر جملہ نکر و موثر اولمشده که هیچ بر هر هم اعتدا
 الیام بولق یوقدر و نفس عذاری و رسم بدر کرداری صفت حالده شویله منفش و رسم
 اولمشده که هیچ بر آب استغفار و استغفار الیه بوق یوق الدن کلوز بلور تجرع
 شراب ناخوشگوار فراق انکی مصمم قلمش من و بی شیشیر زهر آبدار اشتیاق انکی مصدور
 امیش من **قطعه** لایتم ارباشدم هم در خون ششست تا هر یاری چو نوادم ز دست بچون
 هرگز شکست خود که کرد آنچه من کردم بدست خود که کرد کوسود جا وید جانم عذر خواه
 هم یار در خواست عذر این کاه بونوجه جان کدانی لایدی و بخت زده و شر سار و
 کدی و باقی عمری غمت مفار قد محکوب هرگاه که بوسر گذشتی تذکر اید زدی کند و
 کماشته اعتراف ایدوب زیان انصافله دیدی **نظم** که ای بد طالع وای بد ستاره
 الکلسن سکا الدن نه چاره هوا غولینه ویدک بولد ز آزدک و فاسر نامه سین
 اکثر یازدک **بیت** بر من جاذب غمت من آمد و گرفته یار حاشا که رسم لطف و طربن کردم
 نداشت بود در اول طایفه نیک و استایه که یار و دلمه ایره و یا بر صدی تو صلاقی الله کین
 بعد غایت غفلت و نهایت غنا و تند ز ضایع ایدوب چاه ندامت جاویده و دوشه
 و هر باری که باشی طاشه و طاشی باشه آورده مفید اولمیه در سبک جیل الیه بیک کره
 سعی ایدوب اول و رطه و نجات بولمیه تا قلی جانم اولانه لازم ولاید که اکثر اولم
 بوحکایاتی که ایدوب بواشاراتی بنا کار نه پیش نه ایلیم و هر مطلب که الله کین
 کرکسه خطام دینیدن اولسون و کرکسه یازان معنیدن آتی عزیز و معبطونه زیر
 اولننه که الدن کیده تمایله نه اله کیر تو وفاتنه تا سف و لطف فایده و بر من
نظم مطلوب چون دست بدم مغنم شمار و انوار کفیده که بشتای آرد بسیار که
 کج ز آسان دهد بید و آنکه ز رخ بدر می غصه خورده از دفته باز نیاید هیچ حال
 چند انکه و فغان کند و جامه دارد **باب** ششم آفت بعجل و حضرت
 ششلیه بیان ایدو حکیم ربانی چون بود استانی تمام ایدی لای عالم کثیر هم روشن ضمیر
 تشریف خطاب با ربانی بود و ب ایدی **مشق** الای لیل باغ معانی دلک اسرار
 غیبک ربجانی قدک سرویاض قد رحمت سوزد که ز روح قدیمی که عبرت معلوم

اول طایفه نك داستاني كه مطلوبه مهوتله حاصل اولدو قد نصكره محافظه سته اهانت
 اندو كي سببدن ضايع قلم بعده كراي نداشت و غرقاب ملائمه دو سؤب هري كه طبطا
 اضطرابا عليه معينه اوليه و اول و زطه دن شرطه تدبير ايله ساحل بخانه وصول بوليه
 حالي حجاب فضايل اكسابدن ملتس و مقدر كه بيان بويه و اول طایفه نك داستاني
 كه امضاي غزيبه تعجیل ايدت فوايد تا مل و محمدن عاقل و كردن حالي فرايد تا نتي و
 تفكودن عاقل اوله و انوك عاقبت كاري نيه معضی اولوب خامت كراي نيه نفايت
 بوله و تخم شباني مزديعه دلله ايجك بجه برودن حال اسبقال مین فعاله ديكك نه
 ثمري و رود برهن بر دكوار جواهر زواهر دعا و تنليه طوق دهانه قونوت زاي كاكار
 خاكيا نيه شاداندي و اسدي **بيت** شها بختك كوئي تا بنده اولسون سقلا
 دككلكه بنده اولسون بر كسه كه نياي كا روضه و ثبات او زده اوليه و اساس
 همقي مسار سكون و وقاد ايله استوار قلبي عواقب احوال دامت معضی و خايم اعمال
 ملائمه معضی اوله افضل خصال حمده كه قدرت يزداني خلقت انساني اخله
 آراسته قلوب عالميان او زده انك بر كسيكه رتبت كراي رازي بورد مشد ز صفت
 ثبات و قرار و فضيلت علم و وقار در **بيت** برده يازي خزانة خردست هر كرايم نيت
 ديور دامت علم نمك مايله اخلا قدر ديك كونه نكته بود كه حلي قلب ايلك ملح و
 يعيني فرضا بر كسته كه تحصيل اجناس و فضايله بني نوعندن ممتاز اولسه و تقدیر
 اضافي فضايله بني نوعندن ممتاز اولسه افراميانده كوي مساقبت ربوده قلسه
 چون خشونت طبع و غلظت قلب و تميل تراجه موسوم اوله ساير هنر لري معدوم حكمنده
 اولوب شول طعام بي نمك كي كه مقبول طبايع اولمندن محروم اوله و خواطر انوك خفت
 مزاج و رككت رايدن مستقر اولوب طبايع انوك خشونت طبعي سبيله مصابيت
 ابا و امتناع قلب با وجود كه حضرت سيد كاينات وسند مخلوقات علي فضل الصلوة
 و اكمل الحيات كه سميع كالاتا يدي خطاب مستطاب رب الاربابا كا بوسوال او زده
 و ارد اولدي كه و لو كنت فظا غليظ القلب لا انفضوا من حولك تعني اي طبايع فضل و
 فاضل الكون غليظ طبع و زشت خوي و سخت دل اولمك هراينه مواكب كو ايتنجا كا تخم
 كه كا بوسلنده ثريا كي جمعه لود زينات النفس و ابرار كنده و تار و مار و كلوري
 و صاحب مير خلعت و بدر ارباب دين و ملت بني فكرم حضرت ابراهيم علي نبينا و عليه السلام
 سلام قوله من رب رحيم قرآن و ديور قازانم التكرير و التقدیر بنده و مفضل سبب

یورسلندر که از ابراهیم واه حلیم و الحاصل و فضیلت علم صفت مطبوع و مرغ بود و حلیم
 دل مقبول طبعا عدد و محب و قلوب در **بیت** ستون خرد بردیاری بود سبک سر همیشه بخواری
 بخیل و شتابار بای خرد قنده مرد و در حکم کامل قنده و سوا پس شیطانند محسوب
 و معدود در نه که یورسلندر. **الما فی من الرحمن و العجل من الشیطان** و کلام حجاب
 معانی سه سبک نظم دیو جمله انشطار و بر شلور که **بیت** تو بخیل که اول شیطان
 اشیدز. **تا فی جبرله رخا** ناسیدز **بیت** مکر شیطانست بخیل و شتاب. لطف
 رحمانست صبر و اجتناب. **با تلی** کشت موجود از خدا. تابه شش و زاین زمین چرخها
 و رنه قادر بود کوان کاف و نون. صد زمین و یکدم آوردی بر و ن. **این تایی** از پی
 بعلم تست. خبر کن در کارد بر آید و درست. هر کسه که تمسیت آورد نه زمانم اختیاری
 بقضه بخیله و یوه اهرام آخر کار ی نداسه. و خاتمه امری ملامه ایره **بیت** هر کبی فکر و
 تأمل علی کید پیش. آخر الامر از آن کرده بشماران کرد. صحایف اخبار ده و لطایف اسرار
 بویابه مناسب حکایات بسیار و امثال و روایات بشمار وارد و اما بوجه د ن
 اول از اهدک داستانی که فی تأمل و تایی عنان تو من نفس دست هوا به و بر دری و خون
 نخله آوده اولوب. **را سوي بیچاره** نك فانه کیردی سیاقه ایلق و سیاقه او فعدز
 رای استغفار ایلدی که بخدا و لشدز اول **حکایت** برهن ایدی روایت ایدر که
 بر اهد مدت مدید بخرد و نصکوه تصداتی که **الکلی سینیه** وظیفه سندن قیام ایدو.
 تناکو و تناسلو فرمانها مطاعنه امتثال و اتباع ایلده پس بو خاطر آنکه نهاده
 زمانه دن پس لیه مشاوده اید و ب شرط استخوان و استخوانی تقدیم ایدی ز اهد
 ایدی غایت صواب فکر افسر شن که نزوح سبب صلاح معیشت و موجب نظام امور
 دنیا و آخرتد و بقای نوع که دوام ذکر کا متفر عدد و اکامرتب **نظم** مرد راهز
 نکیر دجهه دولت فروغ. نابروی زن یفر و زوج راغ خان و مان عمر در کجی بخرد
 مکدر از دیگر که هست. عشرت آبله نامی در وضه امن و امان. اما جهدا لکه که بر رفیق
 شفیق که کوره سن و ناموافق مضاجد ن اجتناب. و احتراز قلعه سن. ز اهد صوددی
 که نه مقوله ن تله از د و لاج ایوب نه صفتلوز و ج ایلده امتناع املک کرک ایدی
 کوکدر که و دود و لود و ضالحه میسر اولم عیسی شوهر زلیح محبت قلعه جوق و لک و
 و اهل عفت اولوب ساحه دنی تمث و خیانتد نیریا اولم و هر که که دن عقیقه و صلح
 اوله خانه سی شب تیر یکی تاریک ایسه روز روشن کی منور اولم **بیت** صلاح دینی و دینست

محبت زن نیک زهی سعادت مردی که زن چنین دارد زهنش نیکو کام دل تواند برد
 کسی که طالع فرخنده همنشین دارد زاهدی بیدی بجه زنک صحبت زن اجتناب نکند که
 جواب و بری که حکما بوزن مشهور که بشن نفوذ زن احترازا تمک کرک و حذر و حیدر
 خانه و متانه و انانه و کیه الفقا و خضر الدمن خانه اول عودند که زوج آخر زن
 اکلادی اولوب محکم اولادنا اکبارنا عایت مهر و شفقت و کمال حسن و محمدن بوزن حاکم
 مالی متصل انادره صرف الیه متانه اول عودند که مال و جاهی اولوب و قدرت و سکا
 الیه اینه متالیله انانه بر عودند که مال و جاه اولوب و شوهر زن سابق اذن یافت
 یاکند و زوجه موافق زوجی اوله ذوق و صحبتی کام آرد و سندن کیمتوب متصل بوسند
 این شکایت اوله کیه الفقا شول زن که غیر عقیقه دز شوهر محله که غایب اوله حاصل
 انک قفاسه طلق داغ او ده لخره الدمن زن جمیل در کبیله غیر اصلیه زن بو
 مقوله زنی سبز مرالیه تسبیح المستلزم بمقوله ازواج الیه ازواج و امتزاج
 احترازا تمک کرک دیدار دلدار بد کردار هزار بار مصامح و محاربت سیاه جان
 سکار دزد سوار در **نظم** زن بد در ساری مرد نکو هم درین عالمست و زخ او
 زنیهار از فرین بد زنیهار و قناریتا عذاب النار زاهدینه استغفاس الی که نه
 زن احتیازا تمک کرک جواب و بری که زن جوان نوسید کرک عجایز و مصاحبی
 قطعاً جانور کلد در طراوت عارضی کیده و انک کله محامض ضعف و تخاف
 کتود **نظم** اول زن که قد اوله چو کمان نفسی راست صنگه تیرا ولور جانفر آذر
 سکار نازه ولی زهر قاتل اولور چوپین اولور و دستلور که عورت او نیاشدن
 یکرمه و اینجه موضع لطف و امید و محل مهر جدید در یکرمیدن او توزه و اینجه
 آرم دل و جان و راحت و روح رواند او توزدن قرقه و اینجه صاحبیت بلند و
 خداوند مال و قرزند و قرقند الیه و اینجه حافظ نام و ناموس و صاحب
 سالوسد اما الی دن تجاوز انسه بلای سیاه و آف مال و جاه و سوهان عمر و
 از جان لذت اولور عمارت خراب و زراعت فی آب مار نیکیج باردرد و رنجدر
بیت زن خون بجه قدم آن سونهد مردمان به سیکس جهل **بیت** اوده من چون
 زن بجه بجه آتی کو ز ملک اولور ایه شکجه زاهدینه استغفاس الی که حسن حال
 یابنده نه دیوسن جواب و بری که بو طایفه ده سرمایه رغبت لطف و خلق و سر عفت
 اگر سعادت سعاد اولوب حسن خلقی دخی اکمال او بود نور علی نور اولور **بیت**

نظم

عزیز

روی خوشت و کمال هنر و دامن پاک. **لاجرم** هفت پاکان در عالم یا اوست زن خوب صورت
 که بدست او کمالی جان و عذاب جاوداند و زن نیک خصلت هر چند که زشت طلعت اوله
 یا در مهربان و در وقت خانماند **زشتی** نیکو زشت او و رسته هدم نیک. اول و خلق خوشه
 دیده بوشن رفیق ناموافق در حق قبل جماعت انداز و کور خانه کلسن. بویاده بویایست
 بی نظیری که بر بزرگوارانک تبلیغ افکار دارند و سیمین ایدینک کون **نظم** زن خوب فرما
 بنیر بار ستا کند مرد در رویش را پادشا هم روز اگر غم خوری غم مدار چوب غمگسارت
 بود در کنار. اکو بار سا باشد و خوش سخن نظر در نکویی و زشتی ممکن. زن زشت خوی
 که زیبا بود کجا در درون دلش جا بود مبین دلخیزش چون بشت کران روی دیگر
 دیوست زشت بزندان قاضی گرفتار به که در خانه آبی و ابرو که همی بای رفتن به
 از کفش نیک باری سفر به که در خانه جنک در خری بر برای بلند که بیا نیک زن از روی
 براید بلند زانچه مان چشم زن کور باد چوبی و نشد از خانه در کور باد القصة را **هد**
 تفحص بی پایان و تجسس فراوان در صکر مدت بخت بلند و مساعده هفت از جند ایل
 بر قبیله اصله و بنیره ایشله زن بر زن حسنا و بر محبوبه مستشما الضیبا و لیدی که عکس
 انوار حسناری دیده طبعه صبحی جنم و سودا زلف غیر خای طره غالیه زنک شای
 یرم قلوبی دیده سپهر مینا آفتاب زن عینده نظیر کور میسدر و نقش بند
 خیال علم مثل زن عینده مثلن مشاهد اتمه مشدد **قطعه** نظیر چشم آهو کورش
 یوزینه آینه نوزاد و مثل بختی قرابیش دکلدی پایه سینه کشش و شمش کلک سایه
 با وجود لطاف صورت لطاف سیرتله آراسته ایدی و کشش حسن خلقی کلین لطفه خلقه
 پیراسته زاهد همدسه بویغت عظمتانک و طایف طاعت شکر ناز ایدیدی و یا حور
 طلعتله بنای عشرت بقای نوعه مبتنی قلوبند و زو شب فرزند دلیند طلب ایدیدی
 که هیچ عاقل قاعده تاملی مروت مجرده مبتنی قلین و طلب ولد صالحه دین غیری اچونکه
 والدینه ایصال ایمان ز عاده صدقه جاریه حکمنده در بوشغله ارکاب **تمت بیت**
 غرض ز محنت زن و ز جفا کشیدن مرد همین تقیج فرزند نازنین باشد چون بوموال
 او زده خیل زن از جدی زاهد آینه دوز کار زن چهر مرادی کور مدی و نهال ارزو
 نمره مقصود نه از مدی آخرنا امید و لوب روی ضاعتی خاک نیا نه سورک و بتر
 دعا به نامر لوقا کنند ز کسلی و بریدی چون کار و بار وجود بویولن خاک و مشرب
 عقیده سوب ریب ریادن پاک امستدی بحکم امن بهی المصنظر از ادعاه بتر دعلیست

نشانه اجابت راست کلدی **بیت** مستجابا اولدی دعوتونک. ظاهر اولدی کرامتی اونک **بیت**
هرکار لایک نباشد اختلال آردعایش می رود پاژ و الجلال. باری زاهد نوید او لیکن
نویذ عنایت باری بیستوب زن زاهدک حلی ظاهر اولدی. پس نایراد بو وصفدن برتر
سره اولدی که بر آن فکر فرزند خاطر ندن کمزری و ادای اولاد دن صکره ذکر اولاد
عیری شسته زبان کلمه کلمه چون پنجه زمان بویا لیخو لیا می دانده جوکان و بویتا دیکی
کانوند ما عنده علیا زان دی عاقبت خامه فکرت و ابویه خیال ایلد صفی باله نفس
اندوکی صورتی مثاله کتوب خاتونه ایدی ای اینس رو زکار و ای جلیس عکس اعتریب
سنگ صدف جلدن ساحل ظهوره بر کوشا هوا رکسه کرک و خلوتخانه عنایت
صوای سفلایه بر پسریا منظور خرام قلندر کا علم خوب و لغت مغرب لغت ایدوب **بیت**
اونک تربیت و مستثنی بایده بذل طاق و خجده نه نهایت اسم کرک و احکام شریعی
تمام تفهیم و تعلیم ایدوب انکه تهذیب و تادیب جهتنه شرایط سعی و اجتهاد کی بقدم
السم کرک. نا اولدخی ناصیه ناسته مرقم اولن آیات رشد و هدایت و نا مجد و
سعدت تقصا اوزده آداب طریقت و احکام شریعتی محلی اولوب آذرمانده بون
الله الملك المحماد بر عالم عالی مقدار و بر زاهد کرامت اسمها اولسه کرک سونک
جباله کلخنه بر آورده شریفدن بر کرمیه کتوب انور دن اولاد و احفاد ظهوره
بو وسیله ایلد سنلر عالم فائده یاقی بوق و اسطفا ایلد ذکر و تصحیفه روزکار ده بایدار
قالسه کرک **نظم** قالور نامی جهانده اول کشینک که بر فرزند قاله یلکاری
نجه کسوز صدف ناجی قولقدن اونو ندور دریم دُر شاهواری خاتون ایدی ای
رفیق شفیق و ای شیخ صاحب طریق بونوع کلمات سحرک نشینله لایقی و بونونه زهاد
بتبع گذار لره موافقتدکره اولاجا بالغیب وجود فرزند جزم اندک احتمال
وارکه بندن ظهور فرزند محال اولد فضا که ممکن اولایمکن که انی اوله بلکه محمددکره
خنی اوله تسلیم ایدیم که فرزند پسرا اوله شاید که معمر اولو غیر میسر اولم بوتقدیر
دخی معلوم دکلدر که عاقبتی نه نهایت بوله سن اول نازد خیال پرست کیم بر تک
نمایه سوار اولوب میدان آردوده تک و بوی ایدرسن و بوجرای نه منتها تک
نهایت ارم درس نهات **نظم** به ارز و هوس ره نمیتوان بود بلوف و عید
کاری نمیتوان برداخت هزار کس بیتای خام سوخته شد که روزگار کی را بکام
دل نواخت بویا لیخو لیا نکل مالی اول پارسانک حسب حالیدر کخیال محال و بوی

و منی شهد و در غنله مالامال اندی زاهد استفسا ایدی که بجه روایت او نمشد ز اول
حکایت خانوژن ایدی ای مثال که نمشد که بر مرد پارسیار باز رکاز خوانده و طرطریسیدی
 و تاب حواری دوز کاژن انک سایه سنه الحما نمشدی باز رکاز دایما شهد و روغن آوری
 صاژری و بومعالمه ایله جرب و شیون فایده لر حاصل اید زری چون مرد پارسیا خلا بقدر علا
 قطع اید و طاعت اید و بعبادت خالقه بیل بغلشدی و ججبت آلهی مزید دل بی غلشد
 اکمشدی باز رکاز عن صیم لغواد اکا اعتقاد نمشدی و جمله خرجی و خواجهی ذمت همت
 انمشدی و واقعا لغت بسیار و فایده مایده ثروت بسیار بود که در ویشک در لیشی فایده
 خلاصه اید لو و مال و منالی و حطام دنیای سریع الزوالی جهان فایده ذخیره باقیه قویه لر
 کیده **توبه** تو اگر اولد و ویش بنواخر اس که خزن زو کنی و درم نخو اهد مانه خواجه
 صاحب نعمت فرصت خیری غنیمت بلو بی کون اول بصاعتی که انک بیع و شراسته مشغول
 ایدی بر مقدارن عاید کنی در دری اولخی بعضی سن خواجه صرف اید و بیا قیسن ذخیره
 قور که مرور زمانه بوندن بر سبوط ایدی و پارسیا بویضا عتد ن سود و اسن اید و اولدی
 بر کون بیوم نظر قلوب اندیشه بجه طالب و بطور در کن خاطره بو خاطره خور ایدی که آیا بو
 سبوره قدر من غسل و روغن جسیع اولمش اولد آخر آینه نقدی و تخمین اید او دن یقین اید
 ایدی اولی بود که بوزخیره او دن دیناره صاویب بیاسنه او دن کوسفند الم ظاهر بود که
 بونلر که هر برینی آتی آید طوع غسه کون و هر بری اکشر ولد کتور سه کون و بیلر قوق
 الی عدد اولوب او ن سید بونک نتایج سنه نر مه لر پیدا اولسه کون بعضی سنی صاویب
 استظهار دیکلی حاصل قلم و بر اولوخا نداندن بر دختر نازنین الم اولد فحط قوز آید بدن
 بر پسر ملک منظور و حوره کتوره بر زمانه ن صکره ن کا علم و ادب او کرم اما چون ضعف
 طفولیتی قوت شبانه بیدار اوله اولسر و باغ املیه بمن جوانیده قد و قامت چکد ممکن که نیم
 زمانه ن مجا و زاید بر کسکه آغاز آید بو تقدیر چه آتی تأدیس مکن لازم د و بو
 المده اولان عصا بیه آتی تأدیب بلیغ الیم دیدی و عصا قالدرد و بحجیه شوله مستغرق
 ایدی که پسر کرد نکش نه آد حضورنده تصور اید و بیه عصا اول سبوم محکم اولدی مکر اول
 سبویا بیه طاقده طورد ری و کتده و اتفاق ز بر طاقده اکا مسوجه اولوب او تورد که چو عصا
 چاق سوزنک وسطه راست کلدی نه لطف شکست اولوب باغ و بال ایله عایدک ساجی علی
 مالامال اولدی و بتمناي محاله پارسا نک یوزی ترش و خیال ناخنه لرینی عمن و غمن اولدی
 بومشلی کتوردم که تابل سن که هر نقد فکری که قویه قلبد خلاص اولمیه قاله کتورمک کونک

نکته
 ۲۰۰

صلوات

واکو مکر و لعل عیسی علیه تمنای محاله وجود و بر عکس کرک آکری مکر و ترویج ایسک انلودن متولد
 اولن سرکاشکی اولسه کرک **بیت** اکو رابا مکر و مساکر کردند از ایشان بجه آمد کاشکی نام مرده
 عاقل کرد که اساس امور خیال محاله مستغنی قلبیه و او هام خامه که و سوسه شیطان و هان
 نامدر قلبیه یول ویرمیه **نظم** سالها اندیشها بختیم کرد و در سپهر کارما آخر چنین با آخت
 خواهد شدن عاقبت معلوم شد کینه خیالی پیش نیست یار از اقلیم حکم مار و از خواهد شد
 عابد بر بعضی کوش خالداستماع ایدوب خواب بندار و غرور در نیدار اولدی و من بعد
 بواسطه فضول فی اصولی تلفیقیدن فراغت قلدری مایه جز مدت حمل آخر اولدی و زندان آمد
 اوی کتاهلک زمان حبسی نهایت بولدی و بر مولود خوب صورت عجب بطلقت وجوده کلد
 که انوار شد و بخت مطالع چهره سنده طالع ایدی و آثار نرهد و کرامت اساویر حسیه
 لامع **بیت** بنجه فرزندان کویارانه در بها هر بوبینه بنانه در زاهدک صبح اسیدی مطلع
 مراد در تبتسه کلدی و عندلیب دلی کلشن شادمانند ترنه آغاز قلدری **بیت** از محیط
 فضل زیبا کوهری آمد بدید بر سپهر شمع روشن اخرتیا آمد بدید بار سجال فرزندانیه
 خوش حال اولوب اندوختی نذر لوه و قالدی و شب و روز مله زمت عهدنه بقیه ایدوب
 سار او بر خط نسلی کلدی و تمام همتی اولک تمنیت و تقویت و تسلیت و بریشه سیر
بیت چندان خوشبختا بر تو کام دم همت کر عینچه چو کل خرم و خندان بدی آیی اتفاق بر تو
 زن پاد سلحنامه کندی پسین پدنه سفارش ایدوب بقیه ی باینده مبالغه اندی بد کرد
 خود اند غیری مصلحتی بوعندی چون بحال او زره بر زمان یکدی بلر شاد جانیند
 حلیب کلوب عابدی در کاهه دعوت اندی عابد فر مان حلیبه الها عتی واجب بلوب
 خرویه پسری تنها قویوت کندی یونلرک بر اسولری و ایددی که اولر ناکا اینا **بیت**
 قور کیدر لودی و هر نیه کتسه لواول اوده قلیجی انلر فارغ البال اولوب حضور ایدر
 اولخی اوده بولد و غی حشراتی بالمار بودار چیز بر دی و دفعه موزیانه نفع نمایی
 و ایددی عابد چون بواهر امتثال اندی آیی سپرله قوری کدی عابدک کند و کی بج
 بر مار زهر بار از در کور در سورخ دیوار در جنقوب کمواره به متوجه اولدی راسو
 چون کوردیکه اول زره پوش نزه قامت و اول یتر رفتار کان هیات برالف تصویر که
 وقت تکونده نون شکنده مدشکل اولوب بر سپهر تدویر که هنگام حرکت یتر و کان سوتند
 متمثل اولور **نظم** کجی چوقوش شود کرد و کجی چوقوش و آن کجی نموده زن خلقها کند آسا
 نر اولیک دوا بر اندر سوز پنهان نه بحر لیک در موج بکران پیدا کمواره به قصد

نشر آبان نهرا کله بر خفته پستورده هلاک انا ملک استورده راسو الخالز بر کموار و دن خجوب
حلقن حکم طوبی و زور و زاریله براغوب حلقم اچله کرفتلا دی اولک برکت عراسیله
پسر و رطه هلاکدن نجات بولدی بولک عقیقه نادر ساکوب راسو یوز آلوده کوردی
بجاده راسو عابد و قار سو و اردی عابد اولک حالند ناوغنی هلاک انا ملک خیا لندک
عضب بنای صبر نیدی و دو چشم روزه دماغه جقدی ظلمت رندا زخمت هلاک
خانه ععلنی یتر و بخار دیک حدت و تور بصیرت خیره و قلوب و شخص کار و تحسین
احوال امدن عصا ساقا لدوب راسو بجاده نک باشنه سوبله و ردی کاول دورد
دفتر عری و و ردی و خرمن عمر نجات باد قضا و امل و زدی بعده او نه کوردی پسر مهد
بولوب بر مراد عظیم و برافو حسیم باند کشته و حرن خاکله آغشته کوردی و حریت بانه
آغدی و باغ دماغه نکر حریت یاغدی کوبه کمان و ناله زانا نیدی کرد خوشتر
ازین حال محالی عجبت دریا که بوحادثه دلسوزک آستی آب اعتداریله تسکین بولم و بو
واقعہ جانکدار ک حدنکی سپر استعفا رایله مندفعی و لمر بونه ناشایسته حرکت ایدی که
بند نصا دنا و لیدی و بویجه تسبیح قیامت ایدی که بنم المدن ظهور کلدی بیت کورن خون
زنجلیت بر غصه در خمرست در جان دهم زنا خوشی این عمل روا کاشکی هرگز و فرزند
عدم بدن وجود کلوب بکا اکلہ اسرو الفتم میسر و لمی ایدی تا انک بسببیلہ زانورم قان
دو کلوب بوموقله شیع حرکت بند وجوده کلیدی بویاید که کد و هنجانی دی جنت
هلاک نشانه و پاسیان سراپی و نکمبان فرزند در بای بی بهانه وادی عدمه روانه قدیم
خالق نه جوان و بیهلم و خلا یقه نه وجه صواب ایله اعتداریه قادر اولم بلم بعد بنم
کردنم طو و علامتدن خلاص بولم یوقد زورقم فصاحت صحیفه الحوامد ز منجمل اولق
احتمالی یوقد بیت نام نشانه شد در محنت و ملامت ای کاشکی بوردی هم نان من
سلامت و هم زاهد بوفکر ایله پیچ و تابده بوالوالیله اضطرابده ایدی که ناکاه خاتون
کلوب کیفیت حالی مشا هله اندی زاهد زبان ملامتی دازایدوب بغیر و سرزنش
آغا ناندی ترا هرگز ندانستم بدین نامر بابنه خدای بی عیب جل عن الشبهه و آن
حالت شید عالم عبیدن سکا بوزند دلبندار زانی بوردی و لغمت مقابله سند و ظایف
شکر گذاری بومید که سندن صلا و ولدی و موهبت زبانی جکر گوشه زخم دل کرای
ما زدن نجات ازانی قلدی بو عطیه مکافاته مراسم سپاسداری بوی کرکدی که سند
ظهور کلدی زاهد فریاد ایدی که ای ناسر یعقل لطیف حیلہ ایله بوفسه دن فرغت قیل

بود

قوش گمشده

ع ک از سوال ملولیم و از جواب بخل بند بدم که وظایف شکر الهی معرفت قدر نعمت نامتناهی
 غفلت اندم و منبج قریب اضطراب دین که شاه راه سالکان مسالک و ماصیر که بالله در طریقه
 کدم حالا باید بغیر و شتاب بیسیله نه صیور جدید سند مسطور و نه شکر در صحیفه
 مزید سنک بوحال ملالت همان یاره اوزره یاره احمد و تازده جراحته دینه نملک
 صاحب احمد بیت ملامت قد باریه عاشق بدان ماند که باشد زخم ششیری بدوزندش بسوز
 ز نایدی طوع و سولین و اتفاقا بعد وقوع واقعه ندامت مفید اولوز و مرهم ملاستله
 اول جراحته بجه التیام بولور علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد درین سود ندارد که جو
 رفت کار از دست بونکر که سند نصار اولدی بوجریه ظاهر اولدی که بغیر و شتاب
 آخری خراب و سخت و طیش مؤثر مضار نیحسابد و تهویر و اسهال هجالد مد موم
 و مر و سبیل حصول مراد و وصول مراد منجر و قدر بیت هر شده تائی که کم شتاب
 بنده خائمان ایدر آخر خراب اما مامول اوله که بود امه همین سن که قار اولوب بولایه ها
 سن مبتلا اولمک که سندن سابق بومقوله حق و قایع واقع اولمشد و کعبین لیل و
 نفاذه هزار کوه بونقش حیانه کلشد جمله دین برسی شندگی که اوله بشاه الله اوله
 باز به کناه هلاک اولمشد و بنده زمانا تسحرست و ندامتله یاقوب سرکذشتی ارباب
 اعتباره یاد کار قمشدر و کمتشد ز نهاد استفسا ایدی که بنده اولمشد راول حکا
 ز نایدی و ولایت ایدر که زمان قدیمه بر پادشاه سکار دوست و ایدی که متصل مرغ
 دلی قصد صیده مائل ایدی و کار سکاره مشغول ایدی بولشاهک بر باری و ایدی
 که بر پروان ایله سمرغی قلعه کوه قافدن اندر ددی بوجیکال و هم مقدار دندن سطرار
 عقاب چرخ قنایا لسه صغور ددی بیت هواده اولجوبالو بر اچردی عقاب چرخ
 و همدن چردی پادشاه اولبازی حد ز نریک سوددی و آتی متصل کند و الیل
 تربیت ایددی بر کون اتفاق اولباز تین پروان ایله بر مرغزاده سکاره مشغول اکین
 ناکه میان سکار کا هندن بر غزال مشکین بلک بدیدار اولوب شاه شیر شکار کل
 شفقندن نه اختیار آهونک عقبه دوشدی و سمند بلک پیما سنه بر وجهه عنان و برک
 که بلک صراطه العین عالمی طی ایدر کن ارش کور فر اولدی و بیک شمال کمال سرعت و سبیل الله
 غبار مرکب بار زقار نه ایرمز اولدی بیت راه زانده بیون رفته بی توان بروک
 چون رفته کیدرک ملازمان درگاه برورد قالدور و ختم و ختم لک شاهدن ایرلد
 بعد زمان آهوردی نایدی اولدی و پادشاه آنوک سکار دندن ناسید اولدی بواشک

آتش عطر کا وزن معده سنگین بنانہ چکوتہ حرارت حرکت درون تپ سیر وینہ سرایت قلدری
 ضروری طلب آب چون هر طرفه شتاب آید و بمرکب جایت دشت و بنایه سوز که کبد رک
 برکوه دامنہ از دی کوردی که بالای کوه دزن آب زلال تقاطع آید و ترکشند اولان جای
 میز آب آبه طور آب اولان آب که بخیل کوفتی کی بی نفع آید قطع قطع یسوع اولو بیجام طوطی
 نوش آید جگ محلل اند اولان باز قنادیلہ جای اورب اچند اولان تمام در و کلد
 شاه بو حرکت نہر ایشان خاطر اولدی بردقعه بیخی هزار توققلہ و تکلفہ جای بر
 تخرج آید جگ زمانہ باز همان اوکی حرکت اعادہ آغاز آید و بجامی دو کلد
مصلح نزدیک آید و چشیدن نگذارند شاه شدت عطش شدن مضطرب و باز
 بو حرکت دزن آتش غضبی مله آب اولان باز بلند پرواز ک ساز وجودن بر پیکار
 و جام جسمی سنگ حنظل بارہ پارہ قلدری بوجالہ مقدارن بر کایدار میساری بازی
 کشته و شاهی ستنہ بولدی بی لعل مظهر می چقاروت و جای بر آید و ب شامہ
 صنوبری شاه بوردی کیم بنم کوکلم بو کوه تقاطع آید ز مایہ مایلہ اما قطرہ مطرہ
 جامہ جمع اولفہ توقف خیلی دکلر تکلفہ رک رک کہ سن بو ستنہ چقوب کوردی
 شاید کہ بوالک مسبقن بولوب جای اندن طول دورہ سن کایدار سمعاً و طاعاً دقوب
 چقوب بر چشمہ کوردی کہ سنک دلچسپی کی بر قطرہ آید ہزار خونابہ ایلمہ دکلر
 ایلمہ و برادر ہا اول چشمہ کازندہ اولش و تاب آفتاب اندہ تا تیر آید و ب مستغفر
 منیع اولش بطوب زہر آمیزی اولانکہ غلط اولوب اول کومہ دامنہ مترشح اولش
 رک بدارہ دہشت غلبہ دقوب سراسیمہ کوه دزن اشغہ آید و صورت عالی عرضہ عرضہ تندر
 مطہرہ اولان آب سرد دزن جای بر آید و ب شامہ صنوبری شاه اگرچہ اول
 جامی اچوب نوسر جان آیدی اما جام چشیدن جوی خونابہ دزن آیدی **بیت** اگر
 شاه اول جامی چکوری و لیکن بر یومردی بیک دو کوردی رکایدار سب کرہ دزن
 ایدیک بلک شاه دل پردردند بر آہ جاخاکہ آید و ب آیدی **بیت** مرغیست کہ اعلان
 نمیتوان کرد حکایت کہ پھان نمیتوان کرد بر قصہ حکایت جام بازی با تمام تقریر آیدی
 فایدہ ای رکایدار باصلی نارین بازی کہ وقت پروازہ عقاب چرخہ آشیانہ آسمان
 طقوز طوکاند ردی بیورہ یردہ تلف اند و کمد غلیم و بو جلین مرغ ہای کومہ دزن
 عزیز و جان شیرین دزن لذت آیدی کوفزار دام ہلاک اند و کمد تلف و تا سفا لیم رکایدار
 آیدی ای شاه بویاز سندن بر عظیم بلارفع آید و ب و جمیع اهل ولایہ منت یقیناً تبار

اولی بودی که شاه آنرا هلاکی بایند بقیل روا کو رسیدی و آنش خشمی آبطله اطفال و عنان
 نفسی دست تائیله ارخا ایدوب مقضای قوای کلام نصیحت انجام حکم کن که یور مشلور د
بیت توسن خود تندیسانا بخنان کش نواز باز کشیدن عنان بخا و ز یور مسک سناه
 جواب و یری که بنده بو حرکت ز پشیمانم امانه فایده که پشیمانلو فایده ویرمن و ریش
 ندامت بر جرحه که مرهم ملامتله التیام بولم حیاتم اولد بقعه بودا غصرت سینده اوکسه
 کرک و خراش ناخر ملامت چهره حامدن زایل اولسه کرک چونکم خود کرده ام خود کرده
 کاندیر چیست بومشی کورددم تا معلوم اوکا که بوضورتک امشالی جوق واقی اولوب بچه
 کسته لاشامت بقیل و شتابله کرباب ندامت دوشش لور د و تامل و تائید اجتناب
 ایله عرقاب بحر ملامت اولمشور د **بیت** مردم بی سنک بخودکم بود سنک کران کو هر مردم
 برف سبکبار نیاید بسی هر نفس از جاز و در چون خشی هر که بقیل بر آورد د سنک جفا بایه
 قدرش نکست زاهد ایدی ای مونس واقعه و سوایه ایام حیاتو بچکایتله کاستی و یردک
 بحر احس دل پر دردمه مرهم راحت و دردک بلویم که بچنایتد امشالم غایت جوق و سرکا
 نهایت یوقد زینه که انلرک حکما یا جریده ایامده مسطورا اولمشور د بنم کردنم خشی
 مثل سایر کیلسنیه ایامده مذکور و مشهور اولسه کرک و هر کسه مبلای فعالیتده عوا
 حال و ما اندن غفلت قله و منافع و قار و فواید برد یارمدن بی بهر قالم بچکایتد
 متنبه اولوب بوسر کد شملور دن عبرت السه کرک بودا اول کسته نک راستا کینه
 تدبیر و تفکیر بر غمی امضایه سور و نه تامل و محمل بر حکمی درجه افک کورد عاقل
 جازمه لازمده که بجز بنیلا اموره بیش نهلا اید و آینه زاینه اشارت حکما و
 نصیحت عملا یله صیقل اوره جمیع اوقاتده جانب تامل و تائید مایل اولوب جانب
 بقیل و خفتد ز اجتناب قله تا و فو اقبال و دولت انک سحاده سعادته متواتر اوله
 و در شحات جز و کرامت جانب فضل شها متعلی التوای متقاطر اوله **نظم** زمام در کف
 صبره کرامت باید که کوی عیش بچکان جحد برایی ستاز توسن غفلت بعوضه بقیل که آخر
 افکندت بر زمین بر سواهی شتاب در خطریا فکند که کوصد باره بودست و بای
 زنی نان خطر برون بایی مکن شتاب و ز آیین علم روی متاب که غیر صبر سکون نیست
باب هفتم حزم و تدبیر و حیل و تزویر و بلای اعدادن خلاص
 اولمغی بایز اید د ایشلم ایدی معلوم اولدی اولطایفه نک راستایی کی بقدر
 و تائید کند و لون عرقاب دریایی ندامت و حیرت اتوب قله تدبیر و تامل و عدم صبر

و سببيله دام ملائمت غامت اولد لرحا ليا مضمون وصيت هتم تفصيل ايدوب بيان بورد
 اول كسسه نك داستا في كم اتفاق دام دشمنه گرفتار اوله و هر طرف هاله وار اضداد بسيار
 و هر جا بن نايه كود اعداي بشمار احاطه قلوب كند و سن سنجي نجه بوارده و عقاب
 عقاب بن هلاك و دمارده مشاهده قله بونايه نك دفعنه بوني صواب كوره كه انك
 بعضه باب وفاق و مداري منج ايد بد شقاق و معارضي سداده بلكه ميان عهد و
 پيماني نطا و ايمان فراوانله شدايده چون انك مدد معا و نيكله نيد باره زن خلاص اولد
 اند و كي عهد و پيمانك عهده سندن نجه كلبه و عهده شرط و ايماني نجه سرانكست حيله ايله
 حل قله برهن ايد ينة كه احبا بنينده علاقه محبت ز ايم دكلد اعدا مياننده و
 شطرنج عداوت قايم دكلد زيرا كه عارض قضي يتر قابل اولور و صفه پسينه كن
 اركي بهانه ايله زایل اولور بوسيدند كه بعضي كسسه لرمياننده محبت و عداوت
 كدر كتم بلكه مرو زمانه كاعدم اولور نجت و بعض اهل جهان اير بهاري حكمنده در
 همان بر زمان يا عرسه ديكر بر زمانيت باهر كه نم بدوستي داشت كان چون نيك
 بد بدوستي نورديان بدوستي و دشمني اهل زمان ديدم كه نيست اعتباري چندان
 ديشلرد كه مهر و كتر اهل زمان تقرب سلطاني و جمال خويان و عهده صفا و وفاي
 زنان و سخاوت مستان حكمنده در همان كه هم بر نيسنك وجود نه اعتماد و بقا سانه
 اعتقاد بخاير دكلد ريب خوشست عهده محبت بدوستان بستن ولي حسود كه آن
 عهد و وفاي نيست نجه صداقت اولور كه درجه و داد در مرتبه اتحاد و واسكن و
 اساس اخلاص و اختصاص مرو زمانه اوج آسمانه اير مستكن ناكاه ارجشم رحم آينه
 محض محبتد ز عين عداوت و متقلب قلوب لطافت حالي و طراوت بهايي تنسم موم هجرانه
 مشفي اولور عداوت قديمي و خصوص مورد و دخی كا قیاس اركي ملاطفه صداقة مستحيل
 اولور آتش نزاع و شقاق هبوب نسیم و فاقه مضطرب اولور بوسيدند كه عداوت اعدا
 سزايط مداراي بالكلية ناعمری قوز لر و كليا اوك مصداق فتند ز مرسته طمطلون قطع
 ايدوب انلرله موافقت كوز بومز و دخی دوستلرك دعواي محبتده اعتماد اير جابر
 كوز لر و انلرك و قاسنه مستظهر و مستوث اولوب عهده لونه اعتقاد اوز نه بنای
 امور لونه بنیله اورمز لركات تامات احب جيبك حبا ما عسل ان يكون بفضك يوما
 ما مشرب ببيوت كبراد ن مریخ اولمشد و همان بومعنی و بونكته مفعض در **نظم**
 دوستي آهنگان نمی باید كه بگنود بدان میان بویی دشمنی هم بدان صفت حق شایست

که زاری نیا شدش بوی نه و جانی نگاه باید داشت. هرگاهست معتدل خوبی.
 چون برهانه عیان اولدی که اهل زمانه اظهار صداقت و عداوت چندان اعتبار
 یوقدند. دانی عاقبت بین دشمنه مصالحت و مخالفتند که جلب منفعتی یارفع مضرت
 متضرر اوله ایا اتمونیت مصالح حاله ایسه کا اشتغال ایدر. و اولسته که انکه کار
 تمام و مهمی انوکه سرانجام بولور مقتضای مصلحت وقت و ذره و حصول آماله استغلا
 تا انکه دود بیلکی و صلاح اندیشگی میا منسله فتح الباب دولت میسر اوله و صبح
 سعادت افق گریزند طلوع قلبه بوضوئیک مثلی داستان موش و کره در لای استفسار
 اندی که بجه اولمسند زوال **حکایت** برهن ایدی بیشه بر عده بردخت و ایدر
 که رفته بشجره طوبادند و لاز و کشت فرغ و اصالت اصولن سدره المنور
 سرانزایدی **نظم** کرامت کولکه سزما مشوئینه این راحت و لوردی سایه سینه
 جهانن کورموش مقدار ذره نه زخم بیشه و نه ریخ آره تحت رخساره موش
 تیرموشی حریص نهاد بحال طبع سریع الود که بزنا مملکه هزار عقده مسکلی ایدر
 و باب فنون و فنون بلبلیده البلیس لعینه سبق و ربوب دله بحاله به درس و برکت
نظم موشنکرایدی غایت موش بدلیش اکا صفت فنون و بجزای ایش انوکه بیلد و کنی
 بلزدی البلیس اوکلاید مزیدی دله بلبلش بر آشیانه دوز میشدی اتفاق اول
 حوالیده بر کریمه بیابانی دخی و طوطو میشدی و کاشانه امشدی صیاد لرو اول رایه
 جوق کلور کیدر لوردی و اول اولجیده دام قوروب و موش و بطور اصطیل ایدر لورکی
 بر کون بر صیاد کلوب بود رخت مزبور دینه دام تربیت ایدوب زیور دامه بر مقدار کوش
 بقیه اندی کوبه حریص بوبازیدن غافل بجهاده بوی کوش کشتا زهر کشتا زجانب
 دامه کوروب چاشنی مرار هنوز کام آرزوسته سیدی حلقه حلقه دامه گرفتار ایدر
مثنوی حرصت که جمله را بدام اندازد و اندر طلب مال حرام اندازد حرصت که جمله
 را از اساس باز آرد و در ریخ مدام اندازد بوشانک موش دخی طوطی طلبه سوزا
 چقوبت دیده احتیاط هر طوطی بقوب چپ و راست و زرب و باله نگاه ایدر کن کوز
 کوبه راست کلدی با وجود که خانه دیده انوکه مشاهد ظلمتله تاریک و کلک
 و حیات و زندگانیند امید رفته سی تاریک اولدی عقلی آلدی موشب دقله نظر
 اولیسته بلاه کوز دی صیقل جان و دله دعا خصمی قید و بند ده کورد و کینه
 وظایف شکری ادا اندی بر جانیه دخی نگاه ایلدی کوردی که بر داسو کینکا

او تو پیش و بر نظرنا نوك جانينه راستايد و كان قصد يانوك صيدن قورسني
 بواشاده كوردي كه بر ناع دخی بالايد و خند زین ساع بصیرنی آن سگان طوع
 هوش موته و حش و دهشت غلبه آید و قبله خوف و خشیت استولی اولی
بیت آه ازین طالع سرگشته که هر روز مرده بجای بناید که بلا بیشتر است اگر ایله و کید
 کردن بجه خلاص اولیم اگر رجوع ایدرم واسودن بجه نجات بولیم اگر مقامده
 قرار ایدرم زاعدن نه حریقله قورتلکیم بواور تاده بولیم بجه باشه حقیقه نوبوعنا
 و بناید بلا بجه بیند بر ایله بقین قصه بر غصه می کمدیدین دردمه دوا
 کمدن اومدین **بیت** ندادم محرمی کور اصلح حال خود کوی نه غمخواری کور حال دل
 افکار خود برسم حالا ابواب بلا کشک در و اسباب عنا آماده راه کز بسته دوز
 و مزاج بدی حشمت اما سر طرم بود که بجه ایله بنه قلمی قوی طوبی دیده عقله
 خلاصی کوزدم الدن نه کلور که ساقی دهر که وصف مهر روز کار دد مهر جام مراد که
 نون دار و بقیه اید که نیش زهر **بیت** غمکین مشوک ساقی قدرت زجام دهر که صفا
 لطیف میدهد و کاه دد قهر میدان مراد انه سمند همتله او گشته حولا اید که خلعت
 کیمک ایله لب نشاطل خندان و نه جرعه تحت الحمله دیده اندوه ایله کریان اوله
بیت ذریع و راحت کنی مرغخا دل مشوخرم که این جهان کاهی چنان کاهی چنان باشد
 حالیا بکا ورطه دن بناه عقله کوزدن غیری کز بر و قدر و فتح باب تدبیر بکا
 استا خرد دن مشفق دستگیر یوق صاحب رای صایب علی کل حال کوکله دهشت
 و انفا لله یول و بر مروت بر طبقه پیرامن خاطر بنه شبابه خوف و خشیت کور مرکبات
 حکمت کات حمله کلمشد که دل خرد مند بر دیارمانندی اولو کرک که اولو کور
 عرضه غایت و غور و قهر نهات اولیوب اسرار خفیه دن هر نه دوسر به ناید اید
 و هر چند که سیلابیله اطراف دن خولایلیه اثر کدورت انده ظاهر اولیه زیر لجه
 عقل کجباب و دهشتل مسور و آینه خاطر عبا رخشیتله ساحه صفادن دورا
 تدابیر صایبه دن محروم اولوز و فواید تجربه دن مهور قالوز **نظم** مره ثابت قدم
 آنست که از اجاز د کوبه سرگشته بود کور زمین و محو فلک مثل سیمرغ که طوفان نبردان
 نه جو کجک که افنددم بال فلک هر کسه نک که درونه اندیشه کونا کون بول بول
 و سوسه بول و مکر بلی مشغول اوله عقد تا مل و تدبری فاسد و بان بدی
 و تفکری کاسد اولو بهر بادی که آینه ضمیر نه نظر التسه زخاد و ساوسله تیره اولد

بنای

جائ

احمد

چهره مطلوبی انده مشاهده ایده مره و هر چند که در فتور بدین مه مطالعه قلمه بصیرت
رمد خیالات فاسده ایله حیره اولدوغی سببند زرق مقصودن الله معاینه قله مر
بومعنی ده بعضی اکابر یورمشلورد **مهری** باسقواری اندیشه کوثر دینیر که تردد
دوسواس صدخل زاید ثبات دای نماید حال کاند رسته در آب صورتو آختان نه
بناید **المطالع** هذه بوندن انب و صوبه صوابه بوندن اقرب تدبیر یوقد که کوبه ایله
مصلحه باینی قوع ایدم و دست خالصه سیخ محاصیق مایلیندن قلع ایدم زیراکه بوعا
بنه هم مزاجدرو بودردک ملاججه نیم معا ونمه محتاجدرد نه که بکا آنک مظاهر تله
بواقفندن ظاهر میسر در کادخی نیم معا ونمله بوزطه دن نجات مقدر در سؤیله که
کوبه نیم کلامی کوثر هوشله استماع قله و عین یقینله نظر ایدوب صدق کفایمه اعتقاد
ایله و آتی تقاق و حیلله حمل المتیوب آف مکر و ترویژدن و سامت ذرق و تلبیسند
معا و مترا ایله اکیمزه دخی برکت صدق و عین وفا قله نجات میسر اولوب سایور شمل
رشته طعلون قطع ایدوب خایب و خاسرا و له **دوست** چون یاما ست دشمن
کوبه کار دینشین پس موثر بواندیشه دن صکره کوبه قاسه کلوب صورت که حال اند
کوبه آواز خرنیله ایدی **بیت** در دستیم خیر میدهدان سوز درون دهن خشک
لب تشنه چشم ترما کور من بلسن که گردنم بسته بندیلاد و بدنم سوخته آتش در
عناد در موثر ایدی **بیت** نکته دارم نهایی باد هان تو وی وقت تنگستی نا بم
بحال فرصتی کوبه ملقو تمامله ایدی لطفایله خاطر و که لایح اولینی بکلف دروغ
بیور و انوک اظهارنده تردد و توقف دو اکور موثر ایدی کوبه بلسن اولکه
صدق نیم شعا حال و پیرایه معالمد رک کلام دروغک و کوبه فروغی اولمز و
کذا المهر کز صدیق لایق نوازی اولمز **بیت** هره سوزده کلاه بوی دروغ کور ذرا هل
بصیرت الله فروغ شده دك بن سنگ عمو که سلا اولور دم و سنی خراب کور ستم
آبلا اولوب سنی بنده استسیم قید عذر آزار اولور دم تمام هم تو که مصر و اوج
که بر لای عظیم مبتلا اولوب بر عذاب لیمه کوفتا را ولیدک و لیکن بکون بلیله ده
سکله شریک و سکا قصد الله و کوضرده مشارک اولدم خلاصم بانیده بر فکوالدم که
سنگ خلاصک کادخی موقعدر پس بوسیله مریان اولوب دعوی هر محبتکند
اورورم و حلقه باب مودتکی بخریک ایدوب صفا صدقده ثابت قدم طور دم
بیت ایندوستی است مشتمل بر غرضی اما غرضی که نفع باشد نه ضرر و نوزکیا است

و شول فراسکه پوشیده دکلدر که بویاید کلام واقع حال دزمکر و خیانت احمالی بو
 محالدر حقیقت دعا و صدق مدعانه ایکی شاهدیم و ادر بری راسو که عقیقه کیند
 او تو ریسند بری زاغ که بالای د رخنه مترصد اولوب ایکی دخی نیم غم قصده طوطی
 هرگاه سنک سایه دولکه بنه آیدم المولک امیدی بندن منقطع اولوب بویاید سنک بر
 صحنه کله اوزر مدن منقطع اولور اگر بکا امان ویر سنک وعهد و مینله قلمی ملین و
 خاطر می این قلور سنک کف خجائیکه الحیا ایدم که هم سنک بندلرک کسلوب بجات بوک
 و هم سنک سبیکه بندخی بویایدن قور بولوب و وسیله ایله مأجور و مثابا اوله سنک
 دین نوع سودا سودا شدیم ترا کوبه بوکلالت بوجا لای استماع ایدمک تامل بخره ها
 و بر زمان بجه اندیشه مستغرق اولدی قالدی و دیلدی که بودریایه قوت فکر
 سبکت و بوجرایه قدم تدبیر ایله سیاحت ایله و موشک قبله الصنه بوته اختیار ده
 تانبیره و محک اعتبار ده تمام عیار واقع کوره موش کوردی که وقت غایت تنک اولد
 و کوبه بوسودان سر اسیم و دنگ اولدی نه زبان بضی برکار و نمان کدشته بی کوار
 اید و بیایدی کوبه نیم کلمی کوجا ناله ایش و خلوص پاک و صدق مقابله اعتماد و
 اعتقاد ایت نیم ملاطفتی قول ایله مخالفت اند و استماع نصیحت سارعت قل تاغیر و
 تراخی و اکوزمه که هیچ عاقل بوقوله امر نه تردد و توقفه یول و برمز و بواصل میده
 شرف و تانی جایز کورن غافل مشورکا که فرصت غنیمتست نه که بن سنک بخاک و کله
 شباک هلاکدن خلاص اولور سنک دخی نیم معاف و نمله بیدار صیاددن آزاد اولور سن
 هر برین که بجای آجولک حیات منوطدر و خلاصی آجولک وجود نه موقوف و مربوط سخته نیم
 مسلم همان کشتی و کشتیان مثالی در که کشتی سخی کشتیان ایله ساحل نجاته و اصل اولور
 کشتیانک دخی مقصودی پشت کشتی ایله حاصل اولور کون کج ظاهر در که نیم حسب حال
 و صدق مقام بعد زمان معلوم خاطر اولسه کونک اما خوف ایدرین که فرصت فوت اولوب
 ندر که قدرت اولیه رسم که عمرمان ندهد تا دخی کور صبر میرک و اخی و ظاهر در که نیم
 صلم قرا و زره غالب و کوردم گفتارم اوزره راجحدر نر عقد عهد ایدوب و شرط و قای
 ذمته اوب جانی که الحیا ایدرین بیت فرما اشارتی که دخی چشم امید واره بر کوشایکات
 غم ابر و بهار ایز کوبه مکر موشدن بوکلالت ایشد بک حاکم طای خال صدق و صفا
 و کلونه مهر و فایله آراسته کوروب ایدی سنک فحای کلا مکدن بوی و قاستشام
 وعهد و میثاق کلن هوای صفا استشاق اولور بزویان ازه جانله خیردارم و فرما نکه

مطیع و فرمان بردار من بعد الصلح خیر فرمان بها از مطاعه عن صمیم القلب اتباع ادم و بوب
 رباعینک مضمونی که **رباعی** تاصح تو انکره در جنگ مرند تا نام تو از جست و جنگ مرند
 بلخو جهان ده مدارا بکشا پیش آید در سبوی جنگ بوسنک مرند کوشه مثل استماع ادم
 اسید و ادم که بومضا نیک برکتیله ای جانیه خلعن معسر اولوب بومو هبتک مکافاتنی زبتمز
 واجب کلیه و زو بونعمتک شکر و منتقه ابد الاله الترام کوستره و زحالیانیده سنجلیان
 عهد و میثاق و عهد اتفاق کردن دله طوق و میان جهان نطق ایدوب رجای ایدم که بوب
 وقایه و بوند ری ایغایه یلستدرم همانم تکلیف بیورم بوباید یکانه ایلک کولک
 واجبد و سخته نه نوع معامله اتمک لایق و مناسبدر موش اییدی چون سنک حضور که
 و ادم لازمدر که شرط قیام و تعظیم و تکریم تمام بقدر ایده سن تادشمن لاری عین بقیتله
 مشاهده ایده لر و میا نمرده اولان لوازم اخلاص و اختصاص جانم اولوب غایت خاص
 دونه لریکیده لر بندخی قیام خاطر ایلک و دنگدن رستلری و بایکدن قیدی کیدم کوبه
 بوقولی قبول ایدوب بوشراطیله الترام کوستردی موش دخی قدم اقدامه ایلر و کلوب
 سلام و یردی مراسم قیام و شرط اکرام و احترامی یرنه کوروب حالن خاطر بر صورت و انواع
 ملائمت و ملاطف و اصناف و محالست و محالطت کوستردی چون زام و راسو حال
 بوموال و زره مشاهده قلدر ریشه اسید لرین قطع اندلر و شکار موشی فرمانوش
 ایدوب دوندلر ما و لر نه کیدیلر چون موش حمایت کوبه ایلک بویاکی بلای غلظت خاطر و کید
 کوبه نیک بندلر کسمکه آغاز ایدوب بوانتک بواندیشیه دوشدی که کد و ناک عاقبت
 حالنیه نهایت بوله و بویا بندن کد و دخی خنده خلاص اولوبس بوسیدن حسن حالن
 علامت ملا لایح اولوب کوبه فراسنک بلدی که موش و کد و دوز دارنه دوشدی و هم اییدی
 که بندلر کسمدن فراغت ایده و ملتفت اولوب دام بلایه پای بسته قویب کیده پس
 خطاب عتاب آمیز که احیایاننده در رسم قدیم را آغاز ایدوب اییدی ای عزیز آبدینه
 خاطر که نکار ملا لاله ندن یرنه و دنداز خار اسکا فک کد کلا الله نه یر خیر اولک
 سنک عهد عهد و لطف و مروت که اضمحلام بویه دکدی چون حاجتک ظفر بولدک و
 مراد که واصل اولدک و قایم عهد کده نکاسل و انجاز و عداک تغافل ایلر سن بنیلوم
 که و قاتر و در که دارالشفا یرنک بولنم و حسن عهد بر کوردر که کان جهان
 و خزانه زمانه ده اله کیرمز و قاعنقاکی همان بر اسم شهادت و حقیقت کیمیاکی دینک
 ناپیداد **بیت** و قاجحی نکس و رسخی نمیشنوی بهرزه طالب سیرغ و کیمیا سرب

موشا نیدی حاشا که بنچهره حالمی ناخن عذر اخراش ایتم و نقطه نامی نیک نامی در جبهه سید
 تراش ایتم بن لیمیم که وفا کند کردن ارادت و نوشته راه سعادت و بر کیمیا در که خاک
 تیره و زده و بر تو یاد که دیدم خیر می صاحب نظر این مشام هر خیشوم که استقام
 بوی وفادان محروم اوله استنشاق و بلخ زیاچین محاسن اوصاف دوز و فایده مهر
 ضمیر که انشام صور صفادان ز نیک پذیرا اولیه انعکاس انوار مکان اخلاق دوز بعدو
 مجبور د **برای** و فایون جو و بر ملا نه باغ. انکو نا اولدی بیری طالع ایچی داغ.
 و فایولنه چون سر و اولدی قایم صفایله طور و سر سبز دایم کربه ایدی چون
 بلور سن که وفاسطایه عرو و کمال وصل و خساره مشاهد حسن و جمال ذکر کرد که
 سن رخ عذار کردار که و خساره عهد و اقار و کبر و کلکونه ایله آرایش و بره سن که
 هر کلزار که انده نهال وفاتیمه شاخسارنده بلبل صفا نوا المیه و هر خسار که خط
 و فایله آرایش اولیه صاحب نظر لک بر تو التفات لرین مظهر اولیه و بطلند بیکه
 دیشلرد **ریت** انرا که طریق کرم و رسم و فاینت کوهن بشتست که شایسته ما
 هر که نیک جمال بیایه خال و فلان خالی اوله اکا اول باریشنه که اول زن
 دهقان بشتدی موشا ایدی که بجه روایت اولمشد مراد **حکایت** کربه ایدی
 امثالده کلمه ذکر اعمال فارسی و بقریه ده دهقان و اریندی اهل فراست و صاحب
 کیاست که مخانه صفایه ساعه صفا سور مش و کسا کشر روزگار دوز هزار که وجود
 جفا کور مش طاس کاس زمان و زمین ده پخته و شیرین طامش و کار و بار متاع و جفا
 هزار که المشر صائم **ریت** جهان پیوده بسیار دانی ظریف و ذریک و شیرین زبانه
 بود دهقان بخا قوی و اریدی که روی دلاورین شمع شبستان جان و لعل شکر برین
 نقلی پرستان دندان ایدی نفس آمیز لکن تو بهار کی بهار نیک و عشق و شکر لکن
 روزگار کی بریو و نینک ایدی **نظم** سرای حسنه فرو عین فام بیاض سینه فرش
 نقره خام سب و ضل کی زلفی دلفروز درخ فرخنده فالید و زوز و زه پیر دهقان
 اکوچه زیور هنر آداسه ایدی اما روزگار ی فقر و فاقه ایلمه کجور دزدی و اقراض
 امری الحاله مزده سنده توکل تخم اکر دی پیشه خرچ عذار و عادت سپهر شکار
 خود بود که اهل هنر مند کاملری اسفل ساقینه ناز لاله و بی هنر و نایال لک اعلی
 علیته واصل اوله **شعر** کج و نوا ده خرمشها بک کاهی پرستان ندهند کهنه
 دهند شکو شهید بهایان استخوان ندهند پیر دهقان صفت دهفتنده کج

همراه آنکه موصوفی چون نوعی اسبابه و سعته و آلاءه قدرتی یونعدی دست عیسی
 تنگ و پای عشرت آنک اولوب عمری قتل و جگر شکویدری بر کون ز کمال عجزند
 تسلطی درازاید و بدهقان ملامتی آغازاید و بکرای پیر نابالغ بجهت دك كوشه كاشا
 فارغ او و در سن و کسب کار و عیوب عمر و کی و فقر و فاقه و احتیاج و مضایقه ابله خوردن
 آخر حرکت موجب برکت اید و کن بلری سین بجهت مدد نکر نک کار کوز سن انبای جیست که ز عار
 اتمری سین اگرچه دیوانخانه از لوه الرزق علی الله برای هر آفریده نک اسمیل مومو در
 اما عوانده الکاس جلیط طفرایه دخی مرقوم در سر ظاهر اسبب ذوقی و کسب ابد
اگرچه فی الحقیقه رزاق مستبک است بیت سبب رزق نیست کسب بی رزاق تو سبب است
 صواب بود که سند طریقی کسب سالک اوله سن تا سایناس کی سندی است استیافه مالک
 اوله سن دهقان اید یای عمر عن بزید کک عن صدق و محض صواب و موافق قیاس
 و اجماع و مقتضای سنت و کما بد اما روزگار اید کی کمر بوده ده بز است کار و بود یاک
 دهاقینی کما حد سگار ایدی حالی صناع ضایع اولوب اسباب ذراعتا مدن جندی
 مزد و اولمقد ز غیری چاره قالمدی مزد و در و سه مکاری اولمق عادی نار نه در بیت
 العار ولا النار مضوی من مجبیه من بعد بطریقه قدیم توبه من بیت ریزه سفر خود یاز
 نیام خوردن بار از یار کش خود توافر برداشت اگر البته کسب و کار ایچون بر حرف
 اختیار اتمک لازم ایسه و جیدر که بود یاز رزق اقامتی بر جانیه دخی کوتره و در کم
 دار عریته شامت اعداد سلامت میسر دز کل امدی جلای وطن ایدوب بردیایه دخی
 کیده لو و انده همه صفت رایج و اریسه اختیار ایده لو زنک فقر و فاقه دن جلای طاق
 اولمندی کرب عزت و بلای جلایه رضا و یوب ار و عورت اتفاقا اولد یاز دن
 رخی کو تو و ب بغداد جانیه رحلت اید لو آشای مسافر نه بر کون شداید زاهد نیل
 طاق اولوب بر درخت سایه سنده یاندل رفع ملال و رفع کلال ایچون مقتضای حاله
 مناسب قیل و قاله استغفار ایدلر کیدر کک کلام بحر کلام فخری اوزده مقام لوری
 بومقامه بیستدی که دهقان اید یای یاز کرای محنت غربت اختیار اید عنان عزیزی
 بردیایه توجیه ایدک که انده بز ی بفر د بلر بز دخی بر احلانده بلر ز ک محمد اول
 ولایت خلای مستلط و جبار یا اهل حله و مکار اوله لو مشاطه ضعیف ذوالکلال
جل عن الاشباح و الامثال بیت چال باکما کی احسن تقوی حاله آراسته قلمشدر بیت
 غالباً بوز ایدیده فلک کورمندی سا که بکوزانس و ملک مبارک انشور و فضا نه ایله

و بهانه ایله سکا طع ایله له مندی غی ورجو فی و امید کافرانی ایله انله مایل اولوب بویو
 یکنانه نکه صحنه ناعراض ایله سن و پیرلک و فتنه بویضری حرق نفرت و کربت غریبه
 قویوب کیده سن اکیان ابا الله حاکم بوموال و دره اولدن بعد بکا احمال احیای مقوله
 محال دنا اولور **بیت** زلمتیم ندایم و طازان ترسم که من یوم و تو جان دیکران باشی
 زن چون بو کلماتی استماع ایدی کلک انفعال اظهار اید و بتا ایدی بوی کلام شورانگیر اولور که
 سولید سن و نه خیال وحشت آمیز اولور که تخیل ایدر سن **نظم** تن و جان و کوکل قربانک اولسون
 اولر صید و قصلک یوزغانک اولسون اسیرک اوله یین تاجان و ریخته بوجیم تا توان
 کور کونجی اگر چه چهره خالده خیانت خالند ز بر حال اولیدی وطن مالو فردن اشغال
 و مسکن مشغولدن ارتحال ایدر میدم و ارکه سنک ممد سواستو که قدم باصد و غم اولکی
 یکجه ده اند و کم عهدی لحظه یقشد ورم **بیت** بقیامت برم آن عهد که بستم با تو تا کوی
 در آن روز و قیامت یوزد حالیا دخی بجدید عهد ایدم و رشتن بیانی لونک اولور نه
 عقد ایدم که تا طاووس روح روضه بدنه جلوه قله طوطی زبان شکر شکر کدن غیری
 ایله شیرین کام ایمم و تاهمای زندگانی آشیانه کامل نده آسوده اوله مع دلی دایم
 خجسته کدن غیری نه رام ایمم اگر سلوک سبیل آخر نده سند ز مقدر اولور سه خود بنهار شطی
 بایانه یقشد دمن اولور و اگر بومقدت دخی اجل مهلت و عمر مساحت کوسر سه بوعهد اولور
 بایاد و بویمان اولور و بقرارم سولیه ملا حظا اولسه **بیت** دوسه روزی اگر از مرگ انما
 خواهد بود مهد من با تو هانست و همان خواهد بود پیر کهن سال بویکلا تا استماع عیله
 خوش حال اولدی زن دخی وجه مز بود اوز به بیان و عهد فی ایمان و غلطک شد اید
 موکد و مؤید و کدی **سعر** اولور کد ایا و کلاشی سوکند جو بوسو سولیه اجماع اید
 چراغ کدی چون روشن قله زن و پرو کوزی باشند زن آکه دوغان پیر فراغ دیل و صفای
 ضریایه باشی زانوی زن دیجا و دره قویوب خوابه و اردی بوجالیم مقارن اول مقامه
 بر جواز کلدی السنه اسب تازی دستند مرغ بازی باشند تیغ کجا دوشند لباس
 خسر و انه زن نظر ایدی نه کور دخی **بیت** بروکل صید اید بخی جان کوردی بجه جان
 بروکل جان کور دخی اگر دهم دیدن شب تیره ده رخسار زن کوردی نشتن اقی مشرق دن
 صح صا و طالع اولدی عیضایندی و اگر دیدن مردم زیر طر سبب نکدن عارض نیاسن
 نماشا اید بخی آفتاب جها تاناب و رای حجاب محاذ بدن لامع اولدی دیدی **بیت** بکلیرا
 کلیرک رخساری اولک سنبیل بر تائب ایدی زلف سیاه کاری اولک نقاش قلم بر کار

ابد اعلیٰ عز بر دین سحر عذانه دایره چکشیدی و دهقان فطرت باغ جمال و بوستان حسن و کماله
 تخم لطافت و بذریه ملاحظه کشیدی **نظم** چو کان زلف بومه تابان کشیده مَه باجو کوی در خم
 چو کان کشیده آن خط سبز فام که حضرت نام او خوش بر کجا چشیده جوان کشیده آورد زلفش
 سیه سایبان حسن بروی آفتاب در خشان کشیده زلف چون تیر نظری اول جوانک هدف
 جهان را است کلیدی سلطان عشق لشکر شور و شوق له کشوز در و برونه واد صالک عقل که
 شخونه شهر و بدند را اول منزلدن خشان قایمی کو تورو بیا بیان حیرت و خستده سرگردان
 اولدی قالدی و زیان حاله بویستی انسا اید و انشک آغا ز قلدی **بیت** سواره آمدی و
 صید خو کردی دل و ترهم غنا صبر کیستی بجام نفس تو سن هم اول جانیدن ز حسی جوان
 نظر اید و برونان نین کار این کوردی که مشاطه صنع بزانی چهره در لباسه کلکونه ملا
 تاب و یروش و باغبان قلعت الصدا فی کلوک رخسار زیبا سینه شبنم لطافت آب و برش
 خورشید رخشانک رشک عارض میسند نه چهره النور اولمش و مشک خطانک غیرت
 زلف مشکیندن چکری خون اولمش **نظم** قاتی سر و سرافرا اولمش میوه شیوه برک ناز
 اولمش دهن تکی حقه مرجان لعل با لبی مفرج دل و جان زلف شعبان آیت موسی بجان
 غیرت علی بنی انوک دخی کردن جانی اسیر زنجیر محبت و بای دل بسته بند ارادت اولدی
بیت لشکر کشید عشق و دلیر تر جان گرفت صبر کوی یاری سر اند جهان گرفت جوان مولا
 مکر اولد یازک شهر یاری و غلبیدی غم سکار ایلده صحرای حقیقت اتفاق خدم و خشمند
 دورد و شیشیدی چون تیر نظری اول غزال شیر افکن شهر آسویه راست کلیدی کات
 ابرو سندان سپر سینه سینه جوان بر پیکان دلد و ز او ردی که جانی آجلیسند ز لذت
 کار سکاری و نندی قصد صید اید رکن نخچیر واره دام عشقه گرفتار اولدی **سهم** کوردی
 چون قامت خیال انوک دکدی جانده بلا نهان انوک عشق غوغا سحر کلیدی کیدی فراع
 او زدی خال خیالی جانینه دماغ موژی که ای رشک پری وای جان بتان آردی سزیم سن
 و بونده نیلوسن و سبب نه در که بوغولله مراست ایلرس **منقوی** بجای کم نه بزنجر مایه سزیم
 نه کوندن بر تو الدلک ای مِه نو که صالک بر چشیده آیه مِه نو اگر انسا انسا انسا اول
 پری ایسک ندر دیا نکه غی غول زلف پریم پرو دندن بر آه پردرد اید ویت اید یای
 دولت بیدار بخت خفته حالم غی صور زین با قصه دل شکسته احوال غی استغنا اید
بیت سری دارم که ساقانی ندارد بدلدردی که در کج ندارد اینس و ز کادوم پیر
 کهن سال در دل بقرارم مونس اندوم و ملا لدا لباسم بوبلا سدر که کور سن بال و باله

بوجال او زده د که شاهد سو رسن عمری دایم محنت و بلا یله کچو ورم و جانته مدلم ستا قی
 دهر اندن شراب قهر لچو ورم جو ازی دای ای مراد دل غم دین وای ایس خاطر محنت رسیده **ع**
 حیف باشد چو تنه از اسیر قفسی رو امید که سن بو حسن عجب و سکل غریب و چهره دلفریله بو
 پیر فرو تو تک اسیر بخیر بختی زی اوله سن و عین عظمه در که سن نوزیب و بها ایله یازار
 روز کابده بی مقدمه بها وینه برك و نو اقاله سن کل سنی شستانه الملوب سر رعنه تر
 کچو رین و مملکت ملک به اید ویت زایت قدو کی ذروه رفعت یستد و رین **نظم**
 هر آنچه از عمر بدین رفت کورو کون زده از نوست و روزی از نو بیاتا از درد و ولت
 درایم چو دولت خوش دراید خوش درایم تو دل خوش باش تا من جان فروشم تو ستا قی
 باش تا من می نوشم زن چون نوبد و صالی کو شادی و پیمان بیانی بسک عذر صنوب
 عقد اندوکی بیانی الکلیه او نوبدی جوان زی کند وید مایل کور دی ایدی ای جان و
 جفا فرصت غمت در نه تو قفا اید رسن کل کیده پیر بیدار و لایحه مسافه و دور در
 قطع اید زنا هسته زک پیرک باشی دیند زانید و ربیره قور محبت و چاکه لک
 عفت جوانه سوار اولوب دست اعتماد یله میان جوانی دن اغوش ایدی و آتش محبتله سوله
 طوشتدی و عیان سهوتله سوله یا پسندی که دعوی عصمت و عفتی فراموش ایدی
 بو آتش دهقان بیدار اولوب کور دی که بر جوان سوار اولمش و جانان اولک پای وضا
 خلیل و ساعد محبتنه سوار اولمش آتش غیرتی زبانه چکدی و دروحمیت باشنه
 باشنه چکدی و بحر کی جوش و سیل کی خروشايد و بایدی **بیت** یار من مهر و دستا
 بخت مهر دینه از میان برداشت آخر ای نه و فانه عجب نفس ورنک اندک وای لایق
 نه غریب دیو وینرک اندک ای نه حقیقت قی عهد و پیمانک وای نه مروت قی عقد
 ایمانک قی حقوق محبت قی وفا و حقیقت قی دعوی عفت قی مقصامت **ع**
 زانید ای پیر ناباغ بوسوزن فارغ اولک خولوده و فاولمز بولردن حسن
 همان سیل تریا ایله جمع امک و آتش سوزان بخت نهال کلر یک کی در **شعر** ایها الناح
 للتریا سیدله علم الله کیف یلقیان یوشامینه اذ اما استقلت و سهیل اذ اما
 استقل یانی سن مکر ایستمدک او که که دیسلر در **بیت** کفم زهر و زان رسم و فافا
 بیا مون که نماز ماه و یا یان کار کمتر آید **شعر** اکوچه چو قدر دینک تسویش و کن
 اولیه بوندن بترایش که او ده بغری عاشق طایفه طایخی اوله معشوقک اندن فراغی
 اولک اوله در سله زان سینه اولک تو د قو نیمه آینه سینه پیر ایدی ای پیر دایره

اچق

انصافدن

طشرد چقدك وجفاكارق باني دل از انك كيدي اليه اچلك قودقم كچمان شكنك مكافا
 كفتار اوله سن و بجا آخر وقتنه سزا كوردك فعلك خراسنه عنقریب بولم سن **بيت** صقن
 آهه ناي كاخ صاق كينه جودر بودوزكار صاق زنا نوك جانينه التفات امتوب جوانه
 ايندي نچور رس كيدم تلجاي يلكينه قراقدن قودتوب سمنز صفايه اينه لم ملك نزاده
 سمنديز قنار هامون نورددر يا كدازه كه شمال سندر و اكاهمه او لمزدي و و هم نيز كود
 كودنه اره فردي و اثرن كوره مرزدي **بيت** فلك وارا اولسه جوميد انده دايبر هلا نك
 اولور سياره ظاهر يا غنندن انسه نقل نازه اوورددي كوشچرخه كوشواره كره عالم
 انجن برمد چون برق ايكي منزلدي كه غزلبه شرق عنان ويوب اولسا يان بپا يانده
 آب كوي واز و باد كوي دوان اولوب ان واحدده دیده دهقانده غايب و ناپيدا اولدي
 ببحاره باد اصد پاره چون بحال مشاهده ادي باوجود كه كوت غنبت و سندان راه
 مسافرن دن نه طاق اولسندي حرفت فرق همراهه صبر و تحمل ايد ميو باق خزان
 عقبكته دوستوي كيدي در دمندن راه مي برسند واز مي روند كيدر كن كذو
 كند ويز ايندي سنا طايقه سنده خود وفا اولن و بناي عهدلرنده بقا و مشرب قبللرنده
 صفا اولن **شعر** دغ ذكرهن فبا الهن وفا ربح الصبا و عهد من سوا بن يونك قولنه
 اعتماد ايدوب وطن مالوف وديار معهود مي ترك ايلدم حاليا بحال الله ربح امك ميستر
 درونه بوطاق و بحال الله اردلن نك سيمك و نه الي غير النهايه عقبكته كيمك متصور
 اما بنم عاقبت كارم بنده اولسه و خاتمت حال منيه نهايت بولسه **بيت** ميورود كورچقا
 در في دل بسير ونا حكم كار عرا و سري بيدايست اما چون يونلر بر زمان كند بلر خيلي مسا
 قطع ايدلر كيدر ك بر چشمه ساره و بر سايه سبيد داره بيدلر چون استبح الله خركند
 محب و محبوبيه ارشمال و قوت مركوبه فتور و كلا طاري اولدي ايدلر اولي بودركه بومعا
 بر ساعت سايش و آرم ايدده ورت و شمسوار ميدان آسمان چنبره ابره نصف النهار دزد كند
 ايدجك بزنجي بومقامدن قنار ايدوب ماه كي منزل معهود مزه خرام ايدده و ارس
 بيلك اولوب سايه دخته كلدلر زمان لب ايدده او نودوب كتاب سعده نبر غن فضل
 بابا و قوب محاوره و مشاعره به آغاز قلدلر جوان روي رنگين كاري و زلف مشكين
 دلداري شاهن ايدوب حالي خساكلر كننه حلقه طرغ غاليه باري معانيه
 ايندي **بيت** زلف مشكين حلقه ات بروي چك كوز بسته اند مي بدنام روز و شب بريك
 چون بسته اند جانان زنجي بر زمان اول سرو نازك سرو نازك و اول سونخ طنار نك

ديكو

دلواز کن قماش الی و نخل قامت زیبا سینه که رشک طوی و عنبر سدره المنی ایدی
 نظر ایدوب بوی انشا الی **بیت** نخل بالایی ترایا رب چه موز و نسته اند صد هزار
 نازیکی بریکر چون نسته اند انشای مصلحتن زن دهقانه تقاضای طبع مقتضای
 بخود طهارت لازم کلدی حرم و ادب رعایت ایدوب اول موضع دخیل مسالید
 خلوت کوزدوب بر پیشه قریبده بر چشمه کور دی هنوز کجا چشمه به واریدن پیش
 غران که شیر آستان اولک هیبتند ز لزان و کاسه بهر نسیب مهابتند ز کزانی ایدی
شعر همی آمدن و شان و سیران مر جرج از همش کزبان برینش لختان زهراب داده
 بتبع ناب و خناب داده الهابا تسخیر عدل اطراف دست دعا کی گشت اید کن چشم
 بر خشی اول شوخ چشمه راست کلوب **بیت** قلا و چنگال له قانوب اول پیشه به
 الی جوان چون صفین شیر عا شدی و کار ری کاره چکد و کن قماش الی **بیت** جام جان
 همان اول آن کد و سن آت ارقاسه بر اغوب داه بیجا طویدی کیدی **بیت** بلور اید و دو
 از بار بر تافت القصه جوان هول جانند ز همان اول آن کد و سن آت ارقاسه بر اغوب
 داه بیجا با فی طویدی کیدی اید بر بقه یوب قاجدی جانان چنگال شیر غرانه گرفتار
 مز عجهانده نه اکدی به محمد **بیت** هر کسی آن درود عاقبت کار که گشت بر دهقان اول
 عقیقه قتان و خیران و حوران و کریان کید و کن اول چشمه کمانه کلوب اولک در
 و نشان کور میوت فیل و قغان ایدوب ایدی **بیت** در داکه یار رفت و ولم راد و نکد
 صد وعده پیش باد و یکی راه و فاکد بر زمان یام وصل و هنگام انصال اولک حال
 نالسا ایدی و فطرات حسرت و محاجات عبرتی باغ و خسار و من عذاره روا الی **بیت**
بیت قانی اوک کونلر که وصل یار له مسروردم اول حال احسنه بن وصله مغرور ایدم
بیت چند روزی که ماراد سر استان وصل چون کل و بلبل بحال خنده و گفتار بود دروغ
 که انوار لغات موصلت حکما ایام مفارقه مبتدل اولدی و حیف که بهما حضور و راحت
 دور محسله خزان و بیک و بار دولت بجا نگشته دیزان اولدی **قطعه** دیو و زحان و
 کویه بسیار و ناله بسیار دین صکره نظر ایدی کور دیکه یار قدیمک اثری پیشه جانینه
 کدی بی محابا اول ایزی زلیو رک و دیده احتیاطله جوایی کوزلیو رک کدی اول
 موضعه ایدی که سیرانک نکم چاک امتسادی و لحاسدن بعضی یوب باقیسن ایده تو
 کمتسادی **بیت** بی فروقت اول حلی مشاهده اید چک سراسیمه و بهیوت اولدی بلدی که اولک
 بیوفانیت خیانتک عقد عقیانه گرفتار اولمش و اید و کی عذر و نقص عهده کجا

اولک

سوزی
 جانان افروزی
 افروزی که بر دهنم ایام
 روزی نویسد این را
 روزی
 م

پاداشی بولش بر زمان دیدۀ جنونکله اولوک حالته بقیدی حیران اولدی و اولوک محنتنه کندی
 عنایتنه هزار ناله و آهله کر بان اولدی **بیت** زلب ناله اش بر تیا رسید. زمرگان سرکش
 بدیاری رسید. بوشلک فایده بی اولور که هر کسه که چهره عهد و وفا بی ناخن غدر و جفا بیل
 خواستاید کذلک کاتب دهر اولوک رقم وجودی قلم تراش قهرله دفتر و زکار دزدن زان
بیت بیوفایی هر کجا یافت افکند. عاقبت انجاریا ویران کند. موثر اییدی بنده بلورم که
 نقص شقاق و ترغیب باب نفاق خلاف محاسن و اوصاف و نقیض مکرم اخلاق در سنک
 منافع محبت و فواید محبت بکا و اصل اولوب بواکی بلا اوستدن سنک واسطه
 اولدی و اعدا نیک بدن رسته طبعی سنک بین همت و برکت عنایتکله منفطع اولدی
 پس مرده لایق بود که بومرگ سنک مکافاتنی ذمت هممه واجب بلم و سنک بند لایق
 کسمه ده ای دیشم فالینجه چالسوب خلاصک با بنده اند و کم عهدک عهده سندن کلم
 اما خاطر و مبعوض ناک خاطر مخطور ایدی که قسا و تند عنان تمالک و عما سک
 المدن کندی. تا آیدنی دل اولغیا رده صفا و مرآت خاطر اولن بکار دزد جلا بولسه
 ممکن کلدر که سنک عقدۀ کارک تمام کشایش بوله کریمه اییدی شویله فهم و لور که نیم
 جانندن خاطر که خرشه اولوب نقص عهد اندیشه سن ایدۀ حال بوکر بنده عهد و
 بیانی میان خانه عقدایدوب ایمان غلاظ و شدادله مؤکد امتد من بعد غدر و وفا
 و نقص عهد شقاق احتمال و یرمه و سوابق و حشی مطلقا خاطر و که کوردم که قانون
 محالیه جدید و این محاصره قدیمی نسخ امتد سندن و قاداتی و حق کاذب
 موقع و مطلوب ایکن مکار لر و حیلۀ کار لر زمر سندن معدود و محسن اولمه و
 سابق و آیدنی محاسنی رنگ نیرنک و زنگ غدرم موسوم و معیوب قلمه **بیت** میان
 دار آیدنی دل که صفا از همه به. مسکن عهد که آیین و فایز همه به. عاقل کامل و شهود
 صافی دل که بر کسمه دشته نطف و کوشمه نطف کورسه بنایا خلاص و قواعده
 اختصاصی زده سایه تود و زلفها اصدق و صفای میوه لطف و وفا بتور زکر
 اگر ضعیف بود غده ظاهر و لسه و خاطر برشته مخطور قلعه فی الحال ای صفه
 خیا لندن بخوایدوب من بعد انی پیرامن عرصه خاطر کتور من علی الخصوص که ما بیلرند
 عقدۀ عهد و شقاق میرم اولوب ایمان غلاظ و شدادله محکم اولمش اوله معلوم کرد
 بیوفایرک خاتم سئوم و عاقبتی مذموم در و ارباب غدر سعادت دنیا و عقیدان
 محمود ایمان کاذبه بنیان عمری ویران ایدر خلف و عده و نقص ایمان بنیان عمر

زندگانی خدایکسیا اید. الیمن اکاذب بق الدیار البلاق **نظم** چون دست آید و
 پنج عهد پنج رایتارے باید عهد فاسد پنج نویسد و در شمار لطف ببرد بود
 نقص میثاق و عهد از احمیت حفظ سو کند و وفا را نفیست امید و ایم که وفا دار حق
 حتی فراموشی عیوب و مقدمات آرداری قویه سن و عقد اند و کله عهدهی نقص ایتوب
 نقش غش در غی صغیر دلدن بوی سن مویش ایدی **بیت** هر کس که در وفای تو سو کند نشکند
 جاز و دلش بر پنج حادث و کار بیکه حاشا که بر عهده وفا و سنی بند بلادن رها ایم فاما
 خاطر مخلصان ایدن خاطر سکا بیان اتمیم بنی کرد اب تفکر و بجه تحیره برویدی
 کره ایدی میگویند خاطر و مضمون ما فی الضمیر که بکا اعلام ایله تا بدی دیده تدبیر ایله
 اکا نظر اید و بت سنک بایه عقل و ادراک کی بل و انداز اندیشه و دانش کی معلوم که
 مویش ایدی ای کرب اهل بیت بر بود مشل در که دوست کی نوعد بری و لدر کصیف
 کامل و رعیت شامل ایله نه شایه غرض و بقیه عوض جانب موالات و مضام
 مایل اوله **بیت** اگر در که با مطالع منافع و یاد فوضاد و رفع مضار ایمن
 بوطیق اختیار قله **بیت** اولک طایفه که ابواب صداقت صفای نیت و خلوص عقیده
 فتح استلزد و هر حاله انلازه اعتماد بحالی وارد و هر زمان اولک جانبند از من و
 امان محکم و اولک حقه ممکن اولن ابسطا و نوازش روئ و دانستند بنحرف و
مشق دوست بود عجز و دلخست هسان و رنه و هاکن سخن ناکش زهر تراد وجه داند
 عیب تراد و دست چه خواند همن اما انلک صف صدافی نه سپرد فوج مضرت اید **بیت**
 جذب منافع و واسطه جلب مطالع قله رحا لری بر منوال او زده قرار اتمرگاه بسط
 مباسطه و تم ابسطا **بیت** داذاید و کاه سایر موافقت روین بوز و ب مخالف
 برده ده آغاز اید **بیت** که دوستی کند چون شر و شکر که دشمنی سخت تر از تیغ
 مردان باو مقول صدقانت بعضی حاجاتند مساعدت و کوزن و بالکلیه زما
 اختیار انلک قبضه اقدار استلیم **بیت** بلکه انعام مهماتند اعذار لطیفه
 تمسک اید و بت تحصیل مراند تدبیر به سر انجام و پرو و اولک ضمنتند کند و جابین
 دخی ملاحظه اید و بت شرط احتیاطی کاینفی محافظه و لور که جمیع اموره احتیاط
 مناسبند بلکه وضات نفس علی کل حال و جبر که هر گسکه بومقوله اجابله مضام
 طریق و زده سلوک اید **بیت** اسنیه ناسده حقیقت مرویله مذکور و لور و ملام و صلح
 مزیت دای و روتیله معروف و مشهور و لور بنده فکر بود که همان بومنهج او زده **بیت**

کلدر
شکر

اولر

چون سنک استخوانی زنت عهدیه آیدم لاجرم انجا ز وعد و ایفاء عهد لازم شد اما صیانت
 ذات و تحافظت نفس بایسته دخی ممکن اولن احتیاط واجب در زیر کیم سندن خوف و شستم
 زیکه دُر او را یافته دنگه سنک حرم حریم که احتیاط صله الملک نام کامند ز خلاص اولدم
 و سنک بکا بعض وعد و نك انلر دناشد دُر انلر دنگه سنکه قبول عهدی الملک دفع
 درودی ایچون ذمته لایم قلدم سنک جا سنک دخی نیم بایسته واقع اولن ملایمت و
 ملاحظت مقرر در مصلحت وقت و ضرورت دفع مضر ایچون در حال بکا فرستدر که ختم
 مکرو احتیاط لند ز جزر ایدوب سمیع قبوله اقوال و مقالی کوش اتم و مال حاله نظر ایدوب
 جانب حرم و احتیاطی فراموش اتم کیم یور مشلر دُر **نظم** در استقامت کاد خولیش میکوش
 ممکن قانون حکمت را فراموش کسی کو کار برین یاد سازد بنای عقل را آباد سازد کوبه بید
 ای موش سن بغایت در کرب و باهوش ایش سن بن سنک مبلغ ادر اک نه مرتباید و کن بلزیم
 و مقدار دانش و بینشکی فهم اتردم چون بی بوکلمات حکمت بکا تکلن بجه مندايد و
 جواهر بندگی کوش هوشه بند پیوند اندک و نور لطف و کرمکند ز دورد کلدر که اعلام پیور
 کیمی بنددن نور ترقی و هم سن سلامتله نور تلقیجه میسر د و بوقل سنک فحی بجه
 کلید اندیشه یله ممکن مقصود در موش بستم ایدی و ایدی **بیت** اولدن غریبه هب چاره و اگر
 اوکلر دینده نه یاره واردر ای کرب صنعت چوب آتنده دُر بویاید فکر صواب بودر که
 جمیع بندلر وی تیغ نایله کسم اما سول عقده که اصل الباید کند و جانم ایچون حفظ ایدم
 و قیصت کوزدم تا سکا بکا قصد زنا هم برهم حلاش و لوب بی صید دنا جز اولن
 و اکا استغفال ایله محالک اولینه که بجه چکا کله بکا دست س بوله سن اول عقده بی دخی
 حل ایدم بند زو بند کزندن خلاص اولوب ایکنرک دخی مرادی احسن وجه اوزده
 میسر و محصل اوله کرب بلدی کرموش بغایت رانا و عا قلدر و صنعتنده استلا کلدر
 فسول و قسانه ایله عقل الدرغ و علت و بظانه ایله بولندن ایلم ضروری بوکمی
 امضا ایدوب بوقضایه رضا و یری و موش دامک بندلر تی بر بر کسوب اول
 عقده که جمله سنک عهد سنده ایدی حالی اوزده قودی و اول کجه تمام خواب و
 آنم المیوب کتاب حکمتد ز بجه فضل و یا با و قودی اول زان کطا و سن لدرست
 بالهر ریاض سپهره جلوه و اهتزاز کلدی و شهباز آشیانه طارم چارم شهر نور کستر
 هوی قضایا فقد زروانه کلدی **بیت** صمیم اوردی سندن بجه زربین پرکنش
 نوزدن چکدی لوبای ازدها سیکر کنش صیاد خام طمع امید سکا ایله اراقدن بیدار اوکلر

موش اییدی اشته اول وقت کلدی که اول عقد اند و که عهد استند حکم و اول امان
 اولد و غم و عده یه بنامه و فاکم چون کبر صیاری کوردی جان شیریندن الیویوب
 هلاکه مشغرا اولدی خور دی صیاری کلیمک موش عقد باقی یه دخی حل ایوب کره هول
 جانند موشی فراموش کلدی و پای کسان و اجوب بر افلیج باشد جقدی موش دخی اول
 تسوئید خلاص اولوب سور اخذ کردی و خلاص بولدی صیاری کلدی و املک رسته لرن
 کسته و عقد لرن بریده بولدی نفیسه دهمش و حیرت مستولی اولدی چند آنکه اطراف
 بتسوس و تحضراتی ببیند نام و نشان بولا میوب دام کسته و خاطر اسکشته ایل
 خایب و خاسرد و ندی کدی بزماندن صکره موش سور اخذن باشی طشره و جردی
 کوبه اراددن کوبوب یاق و ارمغه خوراندی و خدمت ملا رفته قصور زبان
 معذر تله عرض ایوب اییدی **بیت** چون حصول دولت و صلک بحال اولدی بکا
 کوزا و جی بره اراقدن مرجیا اولسون سکا کوبه دخی وارنجا نکدانه نالشی ایوب اییدی
بیت یارب اول دشمن ببستلویا به ندیم نیلدم سودمکن عتیری اولد لاده ندیم نیلدم
 بخون بندن اعراض و مصالحه ز احترازا یدرسن مکر بلز مسن اوکه برصدی و صادق و
 رفیق تحسین ادک و نواب زمان ایچون بر حصار امن و امان و اوکده احضارک ایچون
 بر حصن شد آری بدیان بنیاد ایلرک بری کل تالاد و کلک الطاف ملاطفه ملک یگانه
 اضعا فامضا عفه بندن کوبه سن و دیلد و کلک درخت مروت سایه مستند تابل آفاب
 حوادندن مصون اولوب نهای آرزو ده میوع مراد اتکلا به سن سن بخون بندن نفرت
 ایدرسن کربن یو جریده ایدم کد ادکک الطافک و ظایف عذری نیجه زبان عجز لبادا
 و اول انعام و احسانک شکر سیریلده نه طریقله سیرین کام اولم **بیت** هم تازده رویه هم محل
 هم شادمان هم تنگدل کر عهده بیرون آمدن نوا فراین انعام را موش همان پای احتیاط
 بساط اینسا طده محتاشی کرب و پرکار وادار سلحت مصالحت کره دن کار حزب
 نغظه کوردار دیوه و حلت و زاویه عزلمده قرار اندی و بوشکل مشک کربور مشلردی
 هذا زمان الحق و زمان الحقوق کلک فکر و انویه خیالده محیفه حسب طایفه باذو
 آواز حریف اییدی **بیت** روزگار نیست که از غایت بیدار درو نیست ممکن که کسی را سر و
 سامان باشد چشم نیکی ز کرداریم بعهده کرد و کوکمی بد بکند غایت احسان باشد
 چون بوزمان زمان و حلت و اوان خلوت و فرغتند و خاطر به بوجلیان ایدر که بعد
 اینای زمانه مضامین و کایناسم کان اخوان خاندن بر فردا بحالست بر سر

پیرامن صمیمه کتوریم. کوهیم آرزو کندیم هدی خویش. کوبه اییدی ای موش لطف الیه کاه
 سوزن سوله و دیدار کی بندند بیع ایدوب. دوستلو حققی و آستانو حرمینی ضایع الیه.
 هر کسکه الفجد بله برصد تو صادق الیه کوره. و قدرن بلویا سالفه الذن یوره دوستلو
 نتایجند ز محروم اوله سایرا احباب زخی اندن نا امید اولوب اولوک نصاحبند ز اعراضه
 اجتناب قله **بیت** بد کسی دانکه دوست بگذارد. بهتر آنکه دوست و بگذارد و شوی بیک
 سگانیم ز منده منت جانی و جا و داند ز و کاسنک برکت و محبتک صحت زندگان
 زایک اند ز میا نمرده اولن عقد عهد مودت تعرض الحلاله لذنوب و ما بین ذلک
 دشته نجات مودت نظر قانعان لدن ما موند **بیت** توان شنید نسیم و فادعه
 قدیم ز هر کجی که دمد تا قیامت ز کل ما. مادام که ساقی عمر با قید سنک الکلن خوش
 اند و کوجام کوی فراموش گمش کرک و اند و کل مرو تک مکافات ده بذل مجود ایدوب.
 دایره مهر و محبتک ز طشقه گمش کرک **بیت** شکر کرم که میجو کل تو بر وقت هوس نیم و
 بصد زبان خواهم گفت. هر چند کوبه باب برآمده کله سرحد اطنایه یوروی.
 ز ایمان غلط و شداید ایدوب دلدیم که هرگاه که عداوت عارض اوله جانیند ز منته
 و ملائکه زوال پذیرا و ملق میسر در. اول ماده ده که حرکت زنجیر مضاجبت فزون
 چون و سفاهند ز محسوس و معدود دکلر. اما چون عداوت زانی اوله هر چند که
 ظاهر اینها صد اقامت و مقدمات مودت مشید و مهاد اوله اکا اعتماد اتمه ملک
 و محافظه مالک بردیقه نامری قیوم کرک. زیرا که اولک مضر فی جود در و مفاسدینه
 نهایت یوقد ز بس همان اولی بود که چون میا نمرده مناسبت اضداد در و نسبت
 بنمله مضاجبت سودا سن بایک کتوریمه بین بن خود صمیم جانند سنک صحبتکدن کتوریم
 هر کسکه خلاف حبشله مضاجبت سودا سن ایده اکا اولیلا بقیشه که اول عوکه بقیشه
 کوبه استفسار ایدی که بجه و لشد ز اول **حکایت** موش اییدی روایت ایدر که کوبه
 بر چشمه کنارنده و طوطی کسیدی اول چشمه ده بر عوکه اولو که کاه کاه کسید هوا بخت
 آیدن جقوب چشمه کنارنده کلودی بر کون کنار آیده و لبس چشمه ده نغمه دلخیز و شله جا
 پردرد لوب دریده قلوزری و کند و سن بلبل هزار دستا ز صافویا و از ناز کلویه کلویه
 بوندن دل قشقرق ریمده قلوزری **بیت** اگر چه زشت سر نماز و بد خایج اییدی. ولی
 اصول ادبی بی خایج اییدی. اول زمانده موش گوشه کاشانه سنده ز غریبه مشغول
 ایکی راست چون و از سورا نکیر غوی استماع ایدی مختار اولوب اختیار ماشای خوانند.

وقال
اليد

آهنگه طشنة چقدی و سماع نغامة مشغول اولوب اصول طوب النالنه اوردك باش
اونلا و ب قو بر و عن دبر و ب طورك صوفيلر كي قصه كيردي عوكه موشك بوچمكي
زبله خوش كلدي و تحسين آزين اوقوب موشله آشنالقي هوسى ديك دما عنده خوش
ايدى اگر چه ذواجر مصاحبت ناهبند ز مانع و خايل ايدى اما هوايى طبعي موشه مايل
الفصده برييله انس و الفت ايدوب هواه ذوق و صحبت ايدر لودي و بربره عجبكا يتلر
دولكش و ايترايدر لودي **نظم** نرد دل با هم كرمي باختند و ز وساوس سينه ي
برد اخشد عوكه نرد هوش لسللا آمدى پيخام قصد اش ياد آمدى موش بر كوت
عوكه ايدى ايار مهر بان بروقت اولور كه سكا كشف راز نهان اتمك دلرم و خاطر
پريشمانى صحت شريفك سلامان اتمك آرز و ايلرم كا ا اولور كه نفسم انفسه لا و نيك
اسماع اتمك دلرم وقت اولور كه كوكم نغامت طربا نيكز كله رقص و سماع اتمك دلرم سن
اول محلده معقر آبد استراحت و خوابده بولور سن اول محلده **بيت** سن بكا كلك بقيد و سن
و اربع محال كيم ها اغزيره قونر كوت كعبه **بيت** آنجا كه نوبه آمدن من شكل و بجا كه هم
سكن بر دل هر چند كه فرياد ايدم صدا آبدن اشمن تن و هربا كه نغده اودرم غوكه
عوغا سندن استماع اتم سن پس بحيله فكر اتمك كوك كه حقن بن خشمه كذا نه كلم واقف
اولاس و بن آواز آواز اند و كدن بن يلوپ طشنة كله سن غوكه ايدى راست بورد سن بن
بواند يشه ديم كمر يارب يار و دمسازم كذا چشمه كنجك بن قرا آبد اكا نه جواب و بوم
و اولنم بچون چكد و كي الما انتظارك اعتذارى عهد سندن نه طريقه كلم كا ا اولور
بن سنك سوراخ بقوسنه و اودرم سن بيا باند بولونيم مدت مديد منظر اولوب
خيلى زماندرك خاطر فائره خجالي ايدرك سكا بو معيند نه برشته درميان ايديدم سن
كرامت ايدوب صفاي باطنله مكنون ضميري بلدك و بوعفى احسن وجهه اوزه بيا قللك
حالا بخصوصك تدبيرى دخی سكا بخصوصدرو بوشكلك حل رايه اصابت پذيرك
موقوف صد **ع** زهن لطيف تو همه فكر نو كند موش ايدى امرك سر رشته تدبيرى
سر انگشت قدم تر زه در صواب بودركم بر رشته درازن ايدوب بر طرف بنم پايه بند
و بر جان سنك بايكه پوندايدوب چون بن ليا به كلم سر رشته تحريك ايدم بنم قد و
متنبه اولوب قدم رنجه قالمسن اگر كا كا سندن مخ مقدم شريفك در زايه مزه
تسريع بود سن رشته مخيكه نغامة آبد سن چل قيند ز چون عقد عهده بورشته اود
انظام و عقد حجت بورشته ايله اسككام و يرديلر هوازه بوشطى رعايت قلدور كرك

وهر بری آخرا حاکم اندن بوطریقاً جنود را اولور لوردی بر کون موش با به کلدی باغی طلب
 اید و با سار صحت بنیاد اید و ب خانه عشرت آباد اید و ناکاه بر زاع سیاه قضای
 ناکاه کی قضای هواده او جر کن چشم طعنه کشا چشمه ده موی کوز دی قضای آسمانی
 کی فی الحال اینوب قضای و ارب پکاره قناره منقارنه او ردی پروانه کلدی
 اول رسته اید که بر طریقی بای غوک بسته و بر جانی بای موشه بند اولسدی غول درون
 آبدن ضرره کلوت هواده معلق و سر کون اولدی خلایق زاع و غوی بحال او زده کو
 و بونفس لو الجیمی عماش اید بک زبان طعن و طنزی دراز اندیل و بقیه طریقی اید
 عجب حالتی که زاع بر خلاف عادت بر غوک سکا را تمس هر کون سکا را اولمشدر
 ولیکن شاکت مصاحبت موشند و بویله میتا اولمشدر هزاران هزار بومقوله بالا
 سزاوارد را اول کشته خلاف حبسه مصاحبت اختیار قله **بیت** ای قنار از یار ناجنسی
 فک همیشین نیک جویدی میانه بومثل و جینجه و اجدر که صاحب ای صایب اجبسته
 مصاحبت قلیه تا غول کی قضای هواده و رسته بلایه او عینه اولمیه حالاکا بود
 دو شمشیر که من بعد دینی نوعم صحبتندن مجانبت ایدم بوقده قالدی که خلایق
 حبسه نصا ایدم **نظم** تو عزت جوی و دور از انجن باش رفیق خوشین هم خوشین باش
 ز عزت شاه مرغان کشت سیم رخ یکی مرعشت و خواندش سیم رخ کوبه ایدی چون لذت
 صحبتند نفرت اید رد که بایدایه حالده دانه علق و دام تلطف و تحلی اید بی صید
 اید و ب نید رد که چون عاقبت مرده حالک غم خالف کرد اول زمین دل
 چون بفال مخالفه کرد که **مسی** ساقی یو فاسر سبک بشلی چون بستم جام ز
 بنه لای چون دردی هم خواستی داد آجر اولی صافی جرم اید ای موش حوا و یو
 دیدیم اول زمانه سکا احتیاج و ایدی که اعدای جان سکا را بجه سندن خلایق
 دسواریدی عاقل اگر بر دامه گرفتار اولسه دانه نجات دشمنک حسن اقامنه و **بیت**
 اولسه ضرر و دی اولک مداراته و مولاته تسببت اید و با اظهار نارمودنه ارتکاب
 چون مقصودنه فایز اولور دم مراداته ظفر بولور اندن ضرر و بصورت المکله متصا
 تنفر اید و ب بجا استندن اجتناب اید اما بونفرت عداوت و انکار و بوحشت
 استکشاف و استیجاب صحبتندن دکلدر که نه که بجه شیر چون مادر لری آرد بجه کید در
 چون شیردن شیر اوله لرینه سابقه و حشت موانستندن فرغت اید و بر احد بلود که
 اولک باغی قضای عداوت دکلدر بزمده چون میانمزد باب سقالت معاوت

ومظاهرت مسدودا و لدی ترک مصالحت و بمواصلت صواب صوابه قریب کوریند **بیت**
 هر که از وفایده میرسد دیدن او راحت جان و دلست و آنکه از او فایده نواز گرفت
 صحبت آن بجزد و عجلست بری دخی بو که ایکنزک دخی طیت خلقی آب معاودتله مرسته
 اولوب آوازه عداوتن اذان واسماعه وصول بولستدر و نفوس و طباعده مذکور
 اولستدر اول مصادقه که مصلحت و قی با عبا اولستدر برای قضای حاجت اولستدر
 چندان اعتماد قلمه موکرت و آخی نریک و زن و حسابا الهی کرک چون بایند رسته
 عرض منقطع اوله موافقت و مخالفته منقلب اولوب صدق عداوت اصلیه به رجوع
 مثلاً آب کی که مایه که تاب آتسه قریب اوله کرم اولور چون آستدن بقید اوله ایمان
 برودت اصلیه به معاودت قلمه که هر کس به معلومدر که مویش کر به زن قال دخی
 یو قدر سنک بکا بود راستیا اولرک باعث دکلدر آلا بو که نیم اتمه دیش بلیسن و قلمه
 آتش بر سن نیم خان حرامی شیر مادر کدن خلال کلرسن هیچ توجه و تا ویدله میرن کلدر
 که بن سنک کز افکه فریفته اوله و سنک دعوی مهر و محنت که اعتقاد و بنیاد عهد و پیمان
 اعتقاد قلم **بیت** کوبه رابا مویش کی بودست مهر مادری کوبه اییدی بوسوز لوی عهد و
 جدیله یی سولرسن یا فی نفس الامر هزار و مطایبه می ایلرسن مویش جواب و بر دیکه **بیت**
 بازی چه جای بازی باشد بولکلام حلیه صد قلمه محلی و شایه هنر لدن مقدار دیکه یی
 عینله معاین و برهان یقینله برهن و مبتدر که بخیلن ناتوانی لازمدر که سنک کی توان
 صحبتدن صد مرحله کیزان اوله و ضعیف مزاجه و لجبد که اول عارضه دن هیچ مرهم
 و دار و دله علاج پذیر اولیه بقدر امکان احتراز قلمه **بیت** مران کهر که با مهر سیزد
 جان افد که هرگز بر نخیزد حالا مصلحت و قی بود که بن سندن احتیاط اوزره اولم
 سن صیاد دن من بعد نیمه سنک میا نگه صفای عقیدت معتبره و مخالفت معنوی و مناسبت
 و تمسار و خانی میسر **بیت** چون میان من و تو قریب جای باشد چه تفاوت کند اربعد
 مکانی باشد حقیقت حلق بود که سخته نیم میا نده امید وصال و احتمال اتصال
 طیف خیال و تصور بحال د کوبه نوید وصال دن محروم اویچی بر زمان فریاد و مایه لدی
 و آتش فرافله درو سینه سن را غلبدی و آسرد چکوب و ناله پردد ایدوب دل کرم و آزار
 نزمه نوحیه آغاز ایدوب اییدی **نظم** زخم بریدن یاران تیغ ناکای جو هست عکرت
 دوزان مزاجه تا دانسته بین مفارقت جان زن چگونه بود بجان اوست که هزار هزار
 چندانت مفاوضه یی بمقامده تمام ایدوب بر برنی و راع اندل و هر بری ملول و محزون

دون بکجه اخر النونه کدر مرد خرمند بوحکایان فایده اولدر که عدوله وقت
 حاجتد فرصت صلی فوئامیه چون عرض حاصل اولد جایت احتیاطی عایتدن غافل اولیه
 سبحان الله بروش بی هوش بوجر وصال و صغف باله چون کرباب آفات و دریاي بخافا
 دوشدی و اعدای غالب و خصمای سخت چکال و تر مغالب مورد بنود کجی باشندا و سدی
 و دقاوت حمله به تمسک اید و بنا نلردن بر سین دانه مواقتله مصادقه چکدی و عهد و
 پیمان ایل حصارا من و امانه تحصن ایدوب و فایده مهر و محبت بر باران بلا و محنة سیدی
 و قدار اولد و بی قدر عقد اندو که عهدک عهد سندن کلوب آرام خرم احتیاطی بر
 کوردی اگر ادب عقل و کیم است و صاحب فهم و فراست بولشال عجبیه و تجارتی
 بنیاد کارلر بدیش نهاد ایدوب تقدیم متمانده بوحکایان و اشاراته اعتقاد اعتماد
 استه لرا حرم فوج حلق و جرایم احوالدری فی اید مصادقه مقرون اولوب جمیع امانیه و
 آما الموی احسن برجم اوزره حاصل اوله و سعادت عاجل و کرامت اجل روزگار فرخنده
 آثار دینه و اصل و متواصل اولم **نظم** هر آن کسی که کذب روی اهل خرد بهیج وجه ملای
 بحالی اوزسد به آب تجر چون کز دفته بنشاند غبار نقص روی کمال ابر حسد نای
 رفعت اگر بر اساس خرم نهاده خلل بر تبه جلال اوزسد **باب هشتم**
 در باب قصد در احتراز ایدوب و بالذکر قولنه اعتفلا و تعلقنه اعتماد بخارج دکل و کن بیا
 رای جهان آرای برهن فرخنده رایه ایددی که ای حکیم ربانی **بیت** زبانک بلبل باغ معانی
 دلک اسرار عنیک ترجانی سمت عسیده ذمقر ابرقر بر ایله وصت رسیدن بر برقیس الله
 بیان اندک اول کسمه نک داستان که اعدای غالب و خصمای قاهر هر طرفندانی حاطه
 قلوب بهیج بر جانبدن کز بر زور بولسه و بهیج مردن طریق خلاص مقصود اولسینه و لیک
 انلردن بر سبیل مدارا قصد ایدوب قاعده عهد و صلحی مهاد ایدوب و نالک تحصن امانته
 تحصن الیوب سایر لولک کجین کینند نامین اوله و اول واقعه ده عدوله عقد اندو
 عهدک عهد کله انوک ضمننده کند و نفس صیانندند و دخی طر احتیاطی برینه
 کوز فب میامن رای صایب و برکت خرم و فکر عواقبله کرباب فاندن ساحل فوز و
 بخانه و صول بولم حالیا مامولدر که بیان پوره سن اول کسمه نک داستانی که کفاله
 کینه زمین دنده شاخدار و عداوت زمینه درون سینه سنده بایدار اوبلج اصحاب
 احباب انکله مصاحبند احتراز و اجتناب انکی و اجبد و یا انکله انبساط و
 اختلاط انکی مناسب اگر بومقوله کسمه ذیل استمات و ملائمه تمسک استه کال التفا

کوشه قصر شاهید بیضه کتور و برب مد نصکره بر بچه جیقری ملک اکاکل
 تعلقتند بوردی تا آئی ساری حومه الدرد خدام حرم سرایه فرمان آندی تا اولک
 نغمه حاجی باینده اهتمام و خدمت تر سینده سعی تمام آندون اتفاق همان اول کون
 باد شاهک بر غوزند دلبندی متولد اولدی که اولار حجاب ناصیه سنده تابان
 و آثار سعادت صفات حاله نمایان اولدی **بیت** بوزی مرآت انوار الهی
 جبینت فروزان فریباهی **نظم** می براج سپهر کمال طالع سید که کس ندید چنان
 ماه در هزاران سال خسته طالع و روشن دل و مبارک لبی فرشته طلعت و نیک
 اختر و هیاون عال ازان محال شرف تازه کشت کلشن ملک چنانکه تازه سود
 بول کل نیک شمال نه قدر کجه قبره نشو و نما بولدی شهراده نک دخی محال
 قدی بالا و بلند اولور دی و میاندرده کمال الفت و تمام موانست واقع اولوب
 ملک زاده دایم اولکل طور دوری و هر دم انکله اویناردی و نودردی قبره هر کون
 فلک رفعت طاعلرده و فردوس مانند باغله کیدوب والایر مدوی و آدی زاد
 کور مدوی میون لردن بولوب ایکی دانه کتور و بربین شهر اده و یروب و برب
 کند و بچه سنه بدور زدی کور گلوی دخی آئی رغبتله بر لوردی و اندام لرینه منا
 تا اثر تمام ایلری سوله که روز بروز نشو و نما و قد و بالا لورده تفاوت بخش
 ظهور ایدردی **بیت** کشتند بر بلند نشو و نما جیقریش چون سبزه که از او فضل بود
 قبره نک دخی اول خدمت واسطه سیله ساعت بساعت جاه و رفعتی اربری
 و قریب و منزلت ازیل بولور دی بوجال اوزده پنجه زمان کجی روزگار فر
 سفید و سیاه لیل و نهار ی پنجه کمره دور دی آجی بر کون قبره عادت معوی
 اوزده خدمت کدی پنجه بی شهراده نک ان بریدی که بخورد و لطیفه ی بنده
 شهراده اولک بو حرکتند زلیله منفعل و آس خشنی بغایت مستقل اولوب تنک
 مزاج و حدت طبیعتی غرقاب طیش خفت آدی تاجم لطف و مروتی خاشاک
 عفو و عفو منله و نود و بی حق الفت قدیر و عهد صحت کرمی نیامنیسا او نوددی
 و ایا غنندن لوب یه سوله چالدی که مادرینک حسرتی قیامت قالدی **بیت** دغا
 که شاخ کل نوسکفته و درخت از سبزه خزان چون قبره کدی پنجه سنی کشته
 و خاشاک و خوله آغشته کوردی بر غره اوردی که مرغ روحن مقنن شدن و جوره
 یازدی و سراطیری آشیانه آسمان دن کوجوره یازدی بو واقعه جگر سوزک هولند

اگر

قبلت فرج اکبر ساهده ولدی کانون درون سوز فراو بر کاله جگره براخگر معا
 وصغر بهتری منزل ماه و بتره ایوب و ناله آتش تا نیری ذره فلک اثره یوتد
شعر دگر کی دگر دی کوز بستی کوی کوسند و کردی که بشیند دو تو فی آهنگ
 کو که آغزی یاشی یا غوری بیوه یا غزی جوع و زاری و فرج و سو گاری بیکو
 خطاب عتاب آیز که کند و کند ویر ایدی بودریا مصیبت به سن سنی آندک و متاع
 فراغی غوغای محنت به سن آندک صدک **بیت** سزاندک کند و کلزارک برن خار
 بریدر کاله سن بلبل کی دار سکا بومنا سب بویادی که بر آج خس و خا دل بر کوشه
 دیواره آشیانه ایدیک حرم سرای سلطانله سنک نه کارک و ارایدی کند و بچاک
 تربسته مشغول ایدیک شهراده نک آتشی کی من اولونه مصلحتک بر ایدی کر بکوشه
 و نوتشه ایله قناعت ایدیک حالیا بوقضیه دن غصه جگرک و بویایه سبتا و
 زمین دگر غم نخن ایدیک اگر حکما بود سسلور دگر زهی خاسرا و کسکه که جبار له
 مفاسرا و له زهی خای اول شخص که سمکار له بوطایفه نک زمان عهد و اقراکی
 سخن و مزاج قول و قراری قوی ضعیف در همیشه اخسار و مروی ناخن جباله خراس
 ایدر و حرف قوی حقیقه حقیقت دن کدک عذر له ترا ایدر زهر اخلاص
 مناصح انلر قنده خرمی و آرونه سابقه خدمت و حقوق مصاحبتک قدردانی و
بیت برای خدمت آنکس که نشناسد حق خدمت مکن اوقات خود ضایع که نه فرستد
 نه منت عفو خرای که مشرب ارباب کارم و مذهب استقامده حرام بلور و عقد غزالی
 و نفوس و بیانی که سمت اهل کفر اند را این گرو نخنده مصلح بلکه فذ و فلاح اکلور
 آخر بوطایفه ملازمت دن که سوابق حقوقی لایق حقوقه مبذل قله لای فایده حال
 اوله و بیکروه روز و شب خدمت دن که موافق شکرانده کفران و مواضع و آفرینده
 نفرین ذممتلرینه لایم بله لایم منفعتلر و اصل اوله **بیت** حیفست که در زمره مردان
 برایش نام آرا که حق همت یاران نشناسد بونلوی طایفه دگر که کند و لویا ببتک
 بر زخم گبری صغیر و بر عیب عظمی حیر تصور ایدر و سوا و طرف دن بر امر ایس عسین
 سهو قلی اکثر عذر ایدر **بیت** عیب خود لا بهنریان نمایند که هری هست ترا
 عیب عیش خواند چونیم جگر کوشه بوجهای و بجه حقوق و اریکن بویایه و اکور
 و لای اول ایدی که وقت مکافات و فرصت مجازاته مرصده اولوب بیمیم طریسم
 او تویمم تا قره العینک استقامتی اول نظام عدا و سمکار خواخوردن که کند و

اولشد روزگار خاصیت مجازات له پرورش بولشد **بیت** چو بد کردی مش
 اینز آفات که واجب شد طبیعت را **مکافات** نه که پس ملک بنم نورد بدیمه بوعدی
 روا کور دی بند عین اختیار بلکه بطریق الاضطرار اولی چشم جهان بیننه بوقت ایوبی
 ممکنید که بر کسسه سیمکار لی ساغر ندن بر جریه نشاید که خمار بلایه مبتلا اولیمه
 یازمین حال و بوستان اعمالند بدار بفان دک اندن شرعوت نکال حاصل قلبه **بیت**
 ابلیز ایتم حظل کاشت طمع فی شکر نباید داشت پادشاه عاقل مکر اولی حرامیدله دانا
 دل حکایتی اشته مشد لاند کوری فعلک جزا و مکافاتن بولد قلری سمع شریفه بستمه
 ملک استغنا دادی که بجه اولشد زاول **کایت** قیر اییدی روایت اییدی
 که شهر دقه دفعه افی قد سنند بر درویش صاحب خرقه واریدی که آداب ستوده ایله آرا
 و عادت پسندیده ایله پیوسته محاسن و صاف ایله موصوف و مکارم اخلاقه مشهور
 و معروف اییدی معارف و فضایله دانا و کامل اولدو بی جهندن کار اندل و بر لری
 و اول شهرت اهل الیسه کاجان و دلدن بخت اییدر لری **بیت** آنرا که کمال و معرفت شد عیال
 هم هم جان باشد و هم منور دل اتفاق بروقت زیارت بیت الحرامه نیت ایوب و حرام عی
 میان جانم بنمادی و نه هدم و رفیق بادیه طرفی طوبی کدی **بیت** دریا بان چون بحر
 کعبه خواهی زد قدم هر زانها اگر کند خار مغیلا ذم مخور بولن اتفاق بر قیاحی جزا
 انده مال اتمان و یوب آتی قلعه قصد اندل دانا دل بولن کتله مطلع و لجنی اییدی
 بن مال دینا دانا و لایضا به قادر دکلیم که توشه راه حجه کفایت اید اگر غرض کبر و مقدار
 نسته ایله حاصل اولور سه نظف دکلدر فر و ارسه الکتک بنی صالحی و یرک تا طریق
 توکل و تخرید ایله بوری قطع ایوب مقصد مقصوده و اصل اولد و دیده انظار کشیده
 خاک آستانه حرم محترمی که کل الجواهر اهل تعیند رتوبیا قلم **بیت** روم بکوی وی
 و سربا فکرم عبا خالک دین تو بای دیده کتم حرمیان فی رحم آتی زنده قومند خوف
 ایوبیا اتفاقه تدبیر اندل و شمشیر کینله ساقی کی بستم اندل و بجه اولد و بجه جانیه
 نظر اییدی مدد و معاونت اول وادی وحشت و صحای باهول و دهشت و حیوانات
 مشغفسد ز بر فرد نظاره راست کلدی مکر کلنک جلشندن بر قیاحی جوق دریای جوشنکی
 آوج هوا ده پرواز ایدر لری دانا دل آواجا نکد از لونا شدب فغان اییدی کرای مرغان
 هاون بوا منوده بو سیمکار اولی بجه قهر و دست هلاکوند زبونم خضر عالم الامیر
 غیری دیار ابراهیم حالمند جنیدار دکلدر شاه مرغانک یغنی سلیمان علیه السلام

مشدر

خاتمده اولن اسم اعظم حقون و خلیل الرحمان ابراهیم علیه السلام جلیل الاحسانک معمود
 اند و کی حرم معظم حرمستون بنم حق یوستکار کرده و میوب بنم قانی طلب الیه سن و تانم اشقا
 بخوانور و درن المایحه آشیانه بجھانند ز کتیه سن حرامیلر انوک بولکل من استماع ایديک
 استھرا جھیلہ کولشدن و ایتدلر صور مقیسیا و لمسون فامک ند ایدی دانادل
 ایتدلر بواسم مستمایہ مطابق دکل و بوعنوان پوشانہ موافق دکلدر سن بخہ دانادل اولہ
 کہ طویو جینی قابل خطاب اید و کندی غافل سن بزه علم البقین حاصل اولدی کسن تمام
 درجہ دہ جاھل سن و کلک مرتبہ دہ لا یعقل سن کسمہ کہ زیو عقلہ محلی اولیہ قلند
 چندان کناہ اولیوب قاتل چندان و بالہ کرمیہ دانادل ایدی **شعر** سوف ترا اذا تجلی
 الغبار هل من یسبحک احمار بن آفات مکافانده برکتہ اشعار ادم و مخافات
 مجاز اند فبر شہ اظھار ایلدیم ولیکن او اطایفه کہ صفات صم کیم عی فہم رجعون
 انلرک لازم د ایتدلر بمعنی بلزل و بور موزی اکملر **ربیع** اکوکوش مار د خداوند
 از اینسان سخنها خوش اید کوش اولقدر کہ دانادل بومقوله یضیعی مشعر سور السویدی
 مفید اولیوب کوش هوشلری استماع کلام حقندن امتناع ایلدی و باصرہ بصیرت یاج
 مشاہدہ جلوات حال حقیقتندن نابینا اولدی عاقبت بیر فقری قتل اندلر قلیل و کثیر
 نبی و راسہ آلدلر کندلر چون انوک قتل خبری اهل شھر بدستدی ملول و غزون اولوب
 انوک فرجوتون مانتلر ایتدلر و جھاد ایدوب انک قاتلدرنی بولمغه قصد ایلدر عاقبت
 عھد بعید و مدت مدید د نضکوة یوم عید دہ اول شھرک اکثری مصلو دہ جمع اولوب
 دانادلک قابل لرید خلی اول مجموع حاضر اولوب برکوشہ دہ او تور مشلدری و باشک
 بر قلع فرج عظیم اوج هواہ بو حرامیلرک باشی اوز رندہ پرواز ایدوب سولیلہ موثر
 آوازہ آغازہ اندلر کہ خلق انلرک صفر شورا نکیز و فغان دد آمین ندن نماز و نیان
 و اوراد و از کارلر اونتدلر حرامیلرک بریسی بوجالہ تعجب ایدوبت بستم ایدی و استھرا
 طریقلہ کند و ہماہنہ ایدی مکر دانادلک قانر طلبایدلر قضای آھی مکر انلرک جوار
 اولن شھر قومندن بریسی بوسوزی استدی ہمان اول ساعت صوت حالی حاکم اعلام ندی
 فی الحال شخنہ و عسس و جمیع ناس فلواتلر بحال و بر میوب حرامیلرک جھیلہ سوتدلر
 هنوز سوزاہ عقابدن چاشنی طامندن و شراب خواب یاشلر نہ جھوتب ایلدرن طوبندن
 واضح حالی بر برابر لمغه باسندلر و اول خون ناحق مکافاتی انلر بیتیوب و قصاص
 اختصاص بولدلر **نظم** کہ کرد رھہ عالم کان ظلم بزه کہ یولعت جاوید را نشانہ شد

که در زمانه بی اعتبار طرح ستم خیال است که خرد عبرت زمانه نشد و مثل انحر که بودیم
 که تا ملکه معلوم اوله که شفراره نک زنجی بایند بنم جراحتم بقاضای مکافات بسبیل و اقتضای
 مجازات حبسیله در و الا مرغ ضعیف حال شکسته بالک نه قوت و بجای اوله که او قاتلک
 امشالی اندن ظهوره کله خون بندن و جرمیه صادر اولدی حالیا فرمان سلطان عقل بونک
 او زینده جارید که سنک کلام فرمایا بخاک ملکه سمع قبوله من بعد اعتماد ایدوب سنک فرما
 ایش ایم کوئی بود که خدمت شاهدن حذر قلم ملک اسیدی ای قیره مضمون کلامک
 صدق و صوابه مقر و ندر حقه بیایک جواهر حکمت و فواید معرفت ایله ملو و مشهور
 واقعا البیای اظم منو می و حقیقه کناه بنم اغلومک ایدی که اول مهر و زبک فی سبیل
 جرمیه سنک بجه کی هلاک اندی سند خیر طریق مکافات ساز که یکم سزا اولن جرأت کردک
 اولک ضمنت و بواسطی زنجی کرامت بیوردک که اولک قتلنه قصد المیوت کرمه سنک
 برین نغصرا لکله اکتفا اندک حالیا نه سکا کرامت موجهه نه بکا آزار باقی بلکه
 بویاید بر سکا امت اید و ز و صحت میسر اولور سه انشاء الله الدن کلد بجه خدمت اید و ز
 لطف ایاه بنم قوله اعتماد و صدق عهد و امانت اعظمک اید و بی هوده مفارقت و مهاجرت
 اختیار ایله مسئله بل کر بنم مذهبه اخذ انتقام ارزل رذایل و ز و عفو غفران افضل
 فضایل و بلکه بنم مدعام بود که اسات مقابل سنک احسان کند و مه واجب بلم و مضرت
 کورد و کم کمسینه منفعتی نه تمه فرض بلم **مسعی** ما عادت خود بهانه جوی نکنم **خبر عادت**
 خنیشتر نکوی نکنم آنها کجای مایدیها کردند که **دست** دهد بخونکوی نکنم **بتر اید**
 ای ملک من بعد میا نمرده خیال وصل احتمالی محالدر که ارباب صحت متوحش احتراز و
 اجتنابده مبالغه میسر حد اظنا به پیشدر مشلور و فواید بدرکان کامسطور در که
 مردم آزرده میهر چند که استمال و ملائمه افراط اولنه و وعده لطف و عنایتده
 مبالغه قلنه کما یبغی زنجی متزاید اولوب تنفر و تحس زنجی مشید اولور بوقدر
 اندن تحرز و تجتنب زنجی و احباب اولور **مسعی** عزیز من جواز روی کسی را **تور بخایش**
 مکن تا می توانی که هر چند از تو خدمت پیش بیند مرا و این کرد بد کانی **ملک**
 اسیدی ای قیره بوسوزدن فارغ اولکه من بی صلی فرزندم کی بلکه اندن زنجی زیند سین
 و سکه اولن انرا نفتم زن و فرزند و خویش و پیوند مدر بر سینه اولمشدند
 هم کسه کند و اقربا سینه بران سینه صانور **مسعی** و اجاسی میا ننده مقام انتقام خصوصیت
 اولور قیره اسیدی **مسعی** کما اقربا بایند بر تمیل بیورب هر بونک حالنی بر منوال اولور

تفصیل پور مشهور ز مادر و پدر صدیق و مشایه سنده و برادر لور دینق موافق مرتبه
 درل و خاک و عم آستان در چه سنده و زن صاحب قبلدن و دختر خیم سنده
 و سایر اقربا بیکانه لک نمکنده در اما پسری بقای ذکر اینچو استقل و کند و نفسله نه آبی
 برابر صورت و سایر لوانی بر بلر و عیوی لری بخت و حرمت با بنده اکا شریک قبلد
 پس بومقد مات موجب هر کس سنک فرزندک مشایه سنده اولوق میسر و مقصور اولود
 دکله بوقت قدیم بی فرزندک مشایه سنده عدایده سن وقت نزول آفت و
 هنگام هجوم نمکنده نیم طرفدن اغماض اتمک مقرر در هر چند که برکسنه برکشیسته اید
 و آنک مرادی کند و مرادی اوزده ایشار بلکه نقد جانی اولک بولنه شارا اتمک
 دستکاید **ع** جان چه چیز است که بهر تو فدا شود نکرد اولن کان که بر بلا نازل اولد
 و حال بر مرتبه واره که کار جانه و کار استخوانه واصل اولدیه بشه کند و سوسن مضیق
 نمکندن ساحه سلامت یکنده و رب اولد و ستن ششانه تیر بلا و قایه تیغ عنا نشه
 کرک **بیت** مردی باید که از بلا نگریزد و ز بهر کسی از رجان برخیزد ملک میگریزد
 و همستی حکایت از ایشته مشد و انارک ماجر ایسے سمع شریفنه بپشته مشد و شاه
 استفسار اندی که بجه اولمشد و اول **حکایت** قهره ایدری روایت ایدلر که بر
 زال کهن سال فرسوده حالک همستی نام براختر فرخنده جالی قرار اید کی کماه تمام
 بر تو لعه جیندن ز دای رشک و عنونه فرو مهر سپهر مینا فام از رانی انوار خسا
 رنگی نند غرق حیا و خجله مستغرق ایدی **نظم** شیرین سخن که هوش میرد و وقت
 ز شکر فروش میرد نازی و هزار فتنه در دهر جیشی و هزار کشته در شهر چشم خرم
 روز کار ناکاه اولد و قد کله ذارک مرلجنه کار ایدوب نهال حالی بمن اعتداله قابل
 اولدی و کلزار عذارنده ز ناک ملاحظ و رونق لطافت کیدوب عارضه یکنی تف
 اضطرار بنی آب و سنبیل پچینی تاب آتش تابدن می ناب اولدی **بیت** جوزلف
 مشکسای عینرینی نکسر اولد جسم نازیننی پره زن دخترک متصل بران بستر
 طوا ایدد و روی نیازی آسمانه طوب چشم کریانندن ز لالود و کوب درمی
 ایچا اما در **شعر** فدا اولسون سکا بوجان مادر عالمده سکه بولورن لالت جان
 سن اولیجی بن دوزن جان و جانی نلک سن صاع اول جانه سکا و بان اولسون بن دوزل
 جان و بن نلک سکا در مان اولسون **ع** بن ملامت اوله بن نلک سن سلامت اولیوی
 سحرگاه افغان و ناله جان کد زله ایدری خدایا بوجان نازیننی که هنوز شیرین

اوله مشدتر مجوس زندان کورانه و بوجایان سیرالمش فری آلیک آفراد دنیا
دولامه **شعر** نم عزم نه فالدایسه اکاویره آنک دین آلی اندن بکاویر. آنچه مویه
دوند بریدی غم. تنندن آلیله برمو آتولکم. القصه پیره زن غایت شفقندن
ونها الحقاوت مادرانه مویجه دوز و شب کرمه و ذاری برله و ظایف دعا را ایدو.
جان لایذ ن فرزند یولنه فدا ایدیدی قضای الهی. پیره زنک برکا و سناهی
واریدی صحرا دن کلوب مطبخه کیر و بوی آسله باش هرینه صوفی بلخند که هرینه که بویک
یالادی قضای و طراند کلدن صکره باش جهرق دیلیدی چقاله میوب مضرب اولد
هرینه باشند مطبخدن جقوب کند و سن بوکوشه دن اول کوشه اوردیدی پیره زن
کیفت حال دن غافل ایدی چون هنگام سامده و رای پرده ظلامدن هر صدای
اشدیدی بوسکل عرب و شیخه عجیب مشاهده ایدی قوت و اهره سی درکار اولوب
بونی عزرا لیدد مهستی نکر و حقی قبض اتمک ایچون کلدی خیل ایدوب بوتو همله
فری و فغان ایدی و تضرع کنان ایدی ای ملک الموت وای هر سو حضرت عزت
بیت رحم قیل که خسته بن دکونی. مهستی در شکسته بن دکونی. اسندر ایچی بو پیر
کهن سال. مهستی خسته در جانن اولک آل. بوملندن معلوم اولدی که هر شخصه کند و
نفسندن عزیز نشنه اولن. ای ملک سندخی انصاف ایلمه که بولفس کند و قرة العینک
چشم جهان بینن رخمنی در حمله خراب ایدنله بر آن صدق و صفایله مضاحبت روا کورد
یا بر شخص کند و جگر کوشه سن آتس بیدار له کباب و نوردیده سن بنیاد حیات نیلدا
هلاکله یاب ایدنله بر ساعت بحالسته طاق کوردی چون بوزند دلبندک کند
دینه برنم و سرور سینه برنم ایدی حالنی فکرا یم و اولک یال و لای و هنر و کمالی کور ایدم
سیلاب حیرت جو سن و غرور ایدوب بنای صبر و سکون بنی نقیر و آتس فرقت زیانه
چکوب خانه دروز پیر و عی نقیر **نظم** اندر جهان نم که محیط غمش مرا. پایات
مدید نیست چه پایان کنار هم. کفتم بصیر ساحل دیاشودیدید. اکنون شکست
کشتی صبر و قرار هم. بوجمله ایلمه نه کند و جامنده امین و جانامدن دینی مطهر
دکم سیاب و حشمت نفرته بود کلو کثرت و وفرت واریکن سنک تواضع فر
تملقه و اظهاریعت و تعلفکه فریضه اولو طور عقلدن دوزد و درو و عقلا
بغایت بعید و مجوز. لاجرم ناچار یا لیت بینی و بدینک بعدا لمش قین این تکرار
ایدوب سلاحه صحتکدن کما ذ و سایه دولتکدن فراد ایدین **بیت** حلی که

لذند و جانندن

دردملا باشد. هجران به از آن وصل باشد. سندن کل بلکه من بعد جمع علا یقعدن تجرد
 وجله خلا یقعدن یقعدن اختیار دین کرسنک بانا رجعت کدنا ولقد رفایده کار
 اندم که راحله دولتم آنکه کران بار اولوب بار بار آخری تحمل قدما قالمدی **ع** ترم
 خود ضعیف دین بار برناید. ملک اسیدی بوفعله باری سن اولسک که حکم البلی اظم
 عز و تجت مناسب بلکه لانع و واجب ایدي لکن سن باعث اولمک بلکه مقتضای فصل
 اوزره برایش ایلدک قهرمان معدلت دخی بویه بورود و حکم انصافه اولجنیات
 مقابله سنده بومقوله عقوبت روا کورود پس موجب نفرت و سبب وحشت ندر
 آخر فکر ایله که قرزندمدن هنوز قام و نشان یوسفکن اینس اوقاف و مونس ایام حیث
 ایدم چون بستم قضای عدمدن برای وجوده کلدی حقارت پدرانی اقتضای اندی
 کما لولک دیدار یله انس و الفت طوبی و موانسته آئی سکا شریک ایدم و سنک و آنک
 مصاحبت کزله مقسم اولوب حضور موفور و سرور نا محصور دم روزگار کجور و درم
 حال ایچشم زخم زمانه امان نوردیده ملک با صرم سته زیان و نقصان یشد
 اولک دیدار یله اندو کم ذوق و صفا خلل پذیر اولدی ما سنک مصاحبت کدنی
 و بحال سنک عداوی و صدای دگشک خطی و آواز فرج نجشک ذوقی باقی در سربله
 ایله که بدخی بالکل منشی اوله و بکا بقیه عمرده معتکف بیت الاخران اولولانم
 ای قبره سکه نیم مثل راست اول مطربله اول پک شاه شلیدر قبره استفسار اند
 که بخه اولمشد اول **حکایت** ملک اسیدی بر پک شاهک بر مطرب و ار ایدي
 خوش او از و سربدن نواز الحان دلفریبی پای عقل کیدن و عنان ملک دست و
 شکیندن چهره ری **نظم** البینه السه عود و بریط و چنک طو ردی اول هواده
 زهر آهنگ کر آهنگ البسه نای عراقه اودا و ردی صفا هانه عراقه سرغان
 ایسیک بوسکدن ندا قو بری هرغری دگدن پک شاه اکا بغایت متعلق ایدي
 نغمه رود و لایزی و استماع زخمه عود نشاط انگیزنه زیله مستوق ایدي **بیت**
 نوای مطرب بشنو که صوت روح افراش بریزدیم چونا هید وردد درمخ کبوازا
 بومطرب شاهک بر قابل علم من تربیت ایدردی و سازنده کدنه و نوازنده کد
 مشفقانه تعلیم المردی تا آذر مانده صنعت موسیقارده است کندن استلا
 کار اولدی **ع** قابل شاکر اولن استلا اولوز استاد دنه بوعلمک آهنگ ساز لای
 و نغمه بردار لای و نغمه بر مقامه یشدی که آوازه قول غزلی عراق و حجازی حویله

وصیت صوت و صدای و نفس و علی سامع مجامع عرب و عجمه سیدی **م** **ق** قال السه
 سراغ از دلای و **و** اوردری عیش عشرت آتشین **و** سوساعت کم ایدری بغضه عود
 فلکن زهره با شلری سروده **و** شاه غلامک هنر ندانگاه **و** اولوب انوک تربیت و تقوی
 المقات بیوردی تا بر مرتبه به واردی که ندیم خاص و مطرب صاحب خاص و کلات
 شاه هواره لغات فیضیه الحی داد و نفس مسعود جزو برادر **و** وصی عود و صدای
 سرور ایل قلوب عشاقی عود کی هوا اودنه اوردری **و** کاه کی آهنگ بنم عشرت
 و میل عیش و صحبت ایدری عرف حسد یک طریقه تا عود کی مضطرب اولور دی
 و تار عاره تحلی این سیو با آخر کارا فی قله نیک اولدی بوجن سم بادشاهه بتیو
 مطربک احضار نه فرمان ایدی چون مطرب مقام سیاسته کلدی بلاشاهه هیدتله
 اکا کاه ایدوب خطاب عتاب امینله ایدی جای بی ادب بلزمید که نطرب درو سم
 طینم آب عشرتله سرشته **و** و خلقم نشاط و سر تکله غشسته **و** بنم نشاط یکی قسم ایدی
 بری حسد سگ سازنده کلدر حاصل ایدی **و** بری دخی خلوتده غلامک نوازنده
 لکنده نواصل ایدی چون سوز سبب ظاهر نشاط و سرور ملک بصفی باطل ایدک
 لازم اولدی که یورم سکا دخی اول شربدن که غلامه اچوردنک چاشنی ویره کور
 و تار کوردنکی تیغ هلاکله طرب عود و جود کی فنا اودنه اوره لومطربک سعه قول
 شاهن سرور و سرور کلوب ایدی شاهان خود بر کناه ایدکه شاهک نصفه نشاطن
 بانه ادم اما بنجمده بلاشاهک فرمانی فدا دیلورسه کندونک تمام نشاطی **و**
 اتمرا اولور **و** بلاشاهه مطربک بوکلای خوش کلدی و نواز بنیور و بقتلند
 آزاد کلدی بو مثل ایدر دزد اولد که بنم طرب و سرورم دن بوزی فزندیم سبیل
 هیا منور اولدی سند خیساز فراق و عرافه آهنگ ایده سن قییدر که پشت امیدم
 قدی نه کی راست لیکن قامت جنک و خمیده و دایره سیم خرف کی نرم لیکن روی
 عود کی خراسیده اوله عاقبت خود اولاق صحبت یاران تنز با و مفاقت بجران
 ضروری بله بریشان اولوق مقرر د **و** باری الان بجران دوا کورمه و نغمه جیتی غنیمت
 بلوب دامن حقیقی الذر کید زمه **بیت** خور من سکا نکی باری چوسیدانی که خرج
 آشیانرا زیکدی که جلالی میدهد **و** قبره ایدی حقه نهانخانه دلده مذفون
 و کینه سینه خانه سنده مخفی و مخفونده **و** چون اکا کمنه مطلع اولوق مستعد
 برقیل و **و** ورتجان زبانانه اعتماد جایز دکلدر که کاه اولور که زبان خمیره

مكنون اولن ترك مضمون عبادلكه راسته ادا قلن و بيان مخوفات خطراتي انقاد
 شرط اما في برونه كودن اما قلوب بحكم القلوب نساها بري برينه شاهد و كواه را
بيت حديث سر دل و اندو بس زبان و لب دلا زخم نباشد و بادشاهه معلوم و شود كه
 شولافينه ي كه زبان ادا ايد و قلبي كا موا فقه كدر خيزند نهان اولنك بيانده لسان
 صادق دكل **ع** صد جان قداي آنكه دلش زبان يكست اي ملك بن سنك صولت و سطوت
 خوب بلورم و عيب سياستك در دخی تمام يا حنرم **بيت** از كوه كاه زخم كز انتر كني كاه
 و زياد وقت حمله سبكتي عنان هیچ بر آن خطر هيبتك در امين اولنم كوك و بر نفس
 ضرر سطوتك در آرام انستم كوك بن اول قيله دن دكلم كه طيبك ايتدي دار و چشم
 سكا دوار سگم در اهرم و الومد و اصلح حسن ظاهري علاج دك باطني سكا سب
 مقدم در ملك استقضا ايتدي كه بجه اولمشد اول **حكايت** قرة ايتدي
 بر ريف ضعيف بر طيبه ظريفه كلوب در دسگم در نالش ايتدي و صعوبت المدن ايتدي
 يا قلدي در دنه و طلب ايد و ايتدي **ع** اي طيب اخراجي كن كه كار از دست رفت
 طيب اول طريقه كه ارباب حكمت قانون معرفت در اسباب علاماتي نقد ايد در لياست
 مرشد نصيحه علاج كاه كه سبب شفای عاجل و كاه مباشرت قلله بر سبيل استقضا
 اذن سوال ايتدي كه بكون عداد دن نه يدك مريض سلك در جواب و بري كه قوروش
 قاور و لاش باغش كويوش ناز باره ايدم و اول عدايكه كه رفت و انكشته دوشم
 معبر قلدم طيب خادمه ايتدي كه دارد الشفا دن كل روشناي كود بوخته
 كوزن چكه لور تا با صر سجد لا و ر و نور بصيرت زيار قلله مريض چون چلبيدن بولك
 ايتدي و ايد و ايتدي **بيت** آخر چه محل هزل و باز نيت وقت اجل و جان كاه
 اي طيب هزل و لطيفه مي سويلن كه بر دسگم در سكايت ايتدي بن در چشم
 علاج ايلوسن ايچكم بركوار دار و ديده ايله در دسگم نه سنا سبتي و اطيبي
 ايتدي درم كه سلك چشمك دوشن اولوب سياه و سفيد يمترايده سن تا بر فوه
 دخی بومقوله غذا ميه سن ابا و بره زايده سن پس علاج چشمه احتياك مدا و ك
 سگم در نريك در بوشلي ايراد در مراد اولدركه اول قيله دن دكلم كه خايي نيت دن
 و سوخته ساخه دن فرق ايم **بيت** بحمد الله كه در دالاش خافه كه خير از سر جدا كرت
 تو انم ملك ايتدي كه دوستلرينده بومقوله و قانع حوق واقع اولو و ايلو و ك
 كه دوع خاصيت بالكلية نيا ارميدن مرتفع و اجاب ماينده ابواب مازعت

نيت

اولوب اسباب مخالفت مطلقاً منع اولم اما هر گشته نزعاً کما راسته و زبور فکره
 برانسته اولم حسب المقدور اطفاؤه نایره غضبه دوری شود قادر اولدوغی مقدار الت
 خیمی تسکین الی و بلور که تجزیه شربت مغفرت به اگر چه غایت مراد به اولم جاشی جلالت
 مروت مندر جدر و تحمل بار مشقت حلم و برده باری هر باری که زهر آید در بریاق کج
 و مسرت که محظوظ و ممتزج در **نظم** غصه بخورد زانکه شقاوت در تو خشم فرو خورد که
 حلاوت در تو شغشغه برود تا زرد دست قاعده بحر فرو خورد دست سینه در
 نشود بر بنار که که باز نکند شستگیا بقره آید من بها و بالش و وقع بالضر
 مثلی موجیه هر کم که کار دسواری آسان ملاحظه قله کار آسان آکاد سوار اوله بکار
 دسواری آسان ملاحظه الله ملک کرک و بواهر سعید تحفیف و بها و نه مجال ویرمک
 کرک بن نقد عمری جمیع شعبه باز که مهر باز لغی نظاره سندن تلف اندم و نفاس
 او قائم دهر کجایب و غرایبی تماشا سته صرف الیدم که بجم زخا بر بجه در دستها
 و افحص الی و بضاعت کیاست و سرهایه فراسله سورت تمام الله کور مشم وین
 یقین که کور و دم که سفل اختیار سلطانی و شراره افتد در قهر مانی خانه عهد و پیمان
 یقین و تدبیر نخب کافرانی و کامکاری و مصری سلطنت جباری بنیاد آردم
 و بنای و فانی اساسند ز یقین اول مقامه که شیر هیبت سلطین دم اسقایی زمین
 کینه اور و زمتور و بایه یازیدن نه فایده عاید اولدو همان اولی بود که کند و
 خراب خور شود و بر میوت احیاط ایدم چشم بلند زهر آسان اولمش آهوی راه سیالیه
 طوتم کیدم که خشم ضعیفه هم بر وجه دشمن قیله مقاومت بحال امیر بکله نه که
 اول پادشاه کند و دشمنی آخون بویاده مثل ایراد المیستدر ملک بوردی که نه حمله
 اولمستدر اول **حکایت** بقره آید که دیار ترکستانه بر باد شاه عظیم
 التان و اردی که های همتی هما بی سایه صلاح خراج نور و بخاجی مفارق عالمیات
 بسط امستدی و عنقای لوی دولت و لایه بالایی آشیانه طوس راضی آسانه تمشد
 عدل کمالی تمام مہام انامده اهتمام تمام ارزانی بوردی و بدل شاملی کافه خراج
 عایم بل کرد و اب و انقادی خوان احسا و طعام انعامه طویر مستدی **بیت** زمینی عدل
 مغفور المیستدی بجهانی بدل مسرور المیستدی اتفاق و زیور دن بر نیک ضری
 خیا سکه رنگ پذیر اولوب سده سپهر شیشه ز نور و دروب و لون و قلا و
 و احلاط او باشد جمع کثیر الیه کریمان طغیانند باین جهر و مقام و مجاہد و

به شاه چون بدید که اول کمر هک روی لطافتی قبله انصاف در پیش رویش و اولمشد و در
 طغیان و شیطان عصیان آشیانه دماغند و یول بولمشد و سوراخ جامدن سرانقا
 سرور لک دعواسن اید و کدورات دیرینه در سینه و کینه یله مملکت تمناسن ایلر مقصدا
 حال و زور بر نامه یاز و ب رسولله ارسال ایلدی مضمون نامه نصایح مستفقانه و موایله
 ملوکانه ایلد مشهور دی خصم مغرور غایب مغرور و غرور دند نامیه مغرور ی نظر انصاف
 منظور قادری و شراب عصیان و عینا طغیان و کفر اناله مست و حیران اولدی کند عوایله
 کند و جان بنده چکوب و بی نعمت کند یله منتقم اولدی **بیت** بر اکتله چند را جمع کرد
 که نادر و جویند و زبند و القصة چون پادشاه کوزدی که نوسن ایلر ی ملاطفتله ایلک
 مزاج کشفی که هیچ اعتدال دن بالکلیه سخر و ایدی صلاحه کلک احمالی بحال و بوجهله
 بیغام ارسال ایلدی که سکه بر همان شیشه و سکه بگز در کوه شیشه بی سکه او
 کوه شیشه سکه شیشه به ایچکالده دخی شیشه شکست و ایلر مقرر د و سکه اندن آسب
 ضرر بقیه ملک مقرر د و بومثلک ایراندند و اولد که ضمیمه آئینه نظر شاهه هویدا
 اولسون که بونیده شکسته بال دخی قول مائر و انصافله همان شیشه مثال اید زخم
 سلطان الکه سکه کی باید و و خصم سکندر بحال و مقابل بحال **بیت** به بیان
 آهین دل نسوی ده مقابل که تو آئینه داری و نه حریف سندان ملک اگر چه که
 مرتبه انصافدن ملاطفت مقامه تنزل اید و **د** لکه سنجین معذرتله صفای
 وحشی تسکین الیه اما مذهب خرده ارباب عذرک عذر بی قول املک منی و مخطوط
 زیرا که دیده اهل انصاف رویت طریق لطف و مروت دوز کوه و سینه پر کینه اصحاب
 حقد دیرینه دایره عفو و مغفرت دوز دوز **نظم** ز دوستان سخندان شنیده ام
 بندی که بهر لایمت دشمن اعتماد مکن چو اعتقاد مصرت بخصم پنداشد مشور فقیه
 و فسخ اعتقاد مکن ملک ایدی کمان مو هو مله که ان بعض النظر اثر مغفرت سید
 اساس معارفی هدم اید و ب سد مخالفت بنا قلمقد و مظنه و هی سبیل رفیق قدی
 سوز فراق و آتش اشتیاقه مبتلا قلن اصحاب عرویه لایقید و و سوابق حقوقی
 شایبه اخلافله عقوقه مبدل قلوب سر رشته عهد و بیان و عقد و ایمانی جزوی
 خدشته ایلد الذ حقر مو طریق ارباب فتنه موافق **بیت** وفا و عهد توانی بود
 من ندانستم وفا و مهر تو کین بود من ندانستم سیک فقر که جمیع جانور لردن حقیق
 بخات ذرات و خفاست صفا تله شهر رکود که صفت و فایله بجه موصوفد معرفت

تحققدر
م

حق و چند متله بجه معروف و مشهور و دستك چهره حالك خال و قاذن بخون خاليد
 و قامت كوداراك خلعت حقيقه نند ز عاريد و مهر و وفا كابدن بر حرف او قومدي
 و بسر صد افتد بمله بالين محبه باش قومدي **ع** و فاعهد كوياسنار بيا موزي **ع** و قه
 ايد ي چون بندن اميد مهر و فاعهد و صفار جا اولو روي اول سرك جاشكند لادكا
 محبت زيون بر ويند عهد حقيقت خاكه بر ايلو كرك ايد ي بعد ما كه مجرم سزا و جزا سن
 بولدي ممكنيد كه سوجات حشيت فراموش قلديز و فرصت مكافانده اخذ انقام
 خالي اولم سن چون حال يا دور و قوت ي اله كوتو سكه قدر كوتو قدر دلرس كيني يانه
 مكر و حيله ايله دام انتقامه چكه سن اما **ب** **ع** غنا سكار كرسن شود دام بان چين كلچا
 هميشه باد بدست دام را **ع** حكاي فضاي منافع سنينه سلاطينه ممكن اولان كينه
 احترازي واجب كورنسلرد كه انلر نخوت سلطنت بسيله اخذ انتقام يابنده زيك قصد
 اهتمام ايد رل چونكه فرصت بولم لونه توجه و تاويل رخصت و يرورن و نه احتياجه **ع** اعتذار
 مهلت روا كورنر دستلرد كه كينه اخذ كورنر يه بكنر كچه حال يا اري ظاهرا و لمر اما
 آتش غضبندن بر سراره يله سويله مشتعل اولور كه آب حمله انظفا بولم نساي خشم
 خروشايد بك بنيا جهانياني **ع** و سعله خشمندن امين اولو دستر بكدر **ع** چون سعله
 زدن خشم تو و خشمك بسوزد **ع** ملك ايد ي عجب حالدر كه سن بويابده عفو خوشيت
 طرفه كندك لطف و مروت جانبين بر طرف ايدك چون ممكن دكلدر كه مبدلي و خشت
 الفه مبدل اوله و كدورت خاصندن صفاي مخاصت ظهور كه قهر ايد ي
 بر كينه قادرا و است كه مراعات جوانيد لطف و طلب رضاي اجبك سعي و اهتمام كورنر
 وصول خير و دفع ضرر ده معاونت و مظاهريه ذمته واجب كوزه ممكند كه اولد و خشت
 ميانلردن دفع اولوب همسینه كينه جوينه صفاي كل حاصل اوله و هم در خايه
 نسيم امن و امان فاصل اوله اما بن فكر و كلمه بويابده عارضه كينه ي ز ايل ايد
 بر نسته فكر ايله بلم و طبعي طريق الفت و ملائمه مایل ايد بر چاره خاطر كورنر بلم
 كه سیه در كاهه بنه اسم متصل هراس و خوفه اولوب هر خطه و هلكه منظر اولو
 مقرر و محقق ز پس بومر لعتدن نجابت اختيار نامك و معاودتي مباحده
 مبدل قلم اولو و افقد **ع** **ب** **ع** از درخت بخت چون نشكفت كلاهي وصال **ع** دنبا
 حادي خارده در باهم خوش است ملك ايد ي افراد آفریده دن بفرود بر احد خشت
 نيه ارادت حق **ع** اسم بر ذره نفع و ضرر قلدرد كلد و قليل و كير و صغر و كير

عرضه وجود کل دایره تقدیر ازلی و سابقه حکم لویزلیدن خارج بکل زنه که دست
 قدرت خلوق ایجاد و احیاء از قاهره و اهلک و افنادی مخلوق هستند و متعده
 بنم فرزندند رضا را اولان خطا و قصاص طریقه سندن واقع اولان جبر افضای
 ظاهر در بزه تقادیر آسمانیله مواخذة قلمه و مقدرات زمانی الیه سرزنش بوردیم
 و قضای خدایه رضا ویر که **شعر** چون قدر برتر آنه قس و قضا بسر اولان کامل کر رضا
بیت بحر رضا بقضای خدا نمی شاید بفر صبر بوقت بلا نمی شاید از اینچه رفت قلم سر
 و کربن بیا بروزد و از خط او کز ترا نمی شاید قره اییدی دفع و قضای آفریده کار
 افزا آفریده نک عجزی عیب ریب و شوب سینه دژ عارید و اهل تحقیق و ارباب
 تصدیق قند بوقضیه مبتن و میرهند که احکام خیر و شر و اصناف نفع و ضراری
 تعالی نک عز اسمہ ارادتی حبیبیله و مشیت سببیله نافذ و جارید و خلقک قصد
 جهدی و منفع و دفعی و تقدیر و تأخیری نک ذره دکل و نفعی و قدر لایمرد لقضائه
 ولا معقب حکمه **بیت** کسی ز چون و چرا دم نمی تواند زد که نفس بند جوارش در رای
 چون و چراست هیچ بر عاقل بومعیند غافل دکل اید و کن بوکه قابل اوله مشند و کجاست
 حرم و حیاط ذن غفلت الیه و مضار و مکاره دژ خورده سبب هلاکت کوسره بلکه در
 که هر امرک اسبابه مباشرت بقصر انبوی بعد انما منی سبب اسبابه بقصر انما
 کرک **نظم** سنتی نهاده اسباب و طریق ها لایزال از این بنی بق ای گرفتار از سبب
 بیرون میرد لیک غزل آن سبب طریقه با سببها از سبب غافل سوی این دیو و شفا
 زان مایلی و نکته عقل و توکل بوقوله موبد ز و بولره موکد ز با توکل زانوی
 اشتوبند ملک اییدی بن بومقالاتک محصلی و مخلصی بود که نه سنک ملاقاتک
 جانله خریدار و صحبتک عن صمیم القلب امید و ارم ضمیر من سکا لعلکم قیاسد زین بند
 و درونده دیدار که تسو قمر شمارد زان فرودند هر چند بنم جانم ز علایم مهر و
 اشتیاق فراواند سنک طرفکد ز غرایه و فراق مجید اندر **بیت** تو مملوئی زما
 و ما اشتیاق دل بدل میو و دجه حالت این قره اییدی که سنک اشتیاقک
 بوکار در دل بحر و صک بنم قلمه منم وده سن و مزاج علیک که شرب هلاک شفا
 ویره سن خلط بوکه بنم فغنمک حالیا شرب اجل نوشنمکه حظی و قامت بقاسنه
 قبا یغیا بکجه میلی بوق مادامکه عتاق اختیار لایله اوله سنک دام مکر کدن قرار
 ایرون بویابنه تلقین ادکل مقدما یی قصد بقدر اجتنابی عن صواب کلون

که جان عزیز یاباند یا تمز و کسین با شریه تمز **مصرع** هر بار در کتب نزدیکه نیست
 حالیا بن کند و حال دزد ملک نامی الباقی عقیده سنه استدلال ابدن که اگر فی الجمله اوقدا
 اولسه قوه العین سلطنتک هلا کند غیریله راضی و خشنودا فلزدم عین الیقین بلوردم
 شاهک دخی فرزندک ملاطی سبیله نیم هلا کند غیری مرادی یوقد ارباب
 مصایبک حال دزد اول کسه جز دارد که مصیبت آتشله طوشش اوله و اول بلورده
 باد تلخ بخرع اعش اوله مدعیان راحت دیده بوجالدن غافلرد زونا زور و درگاه
 زحمت نارسیده بومعرف برابم سندن غافلرد **بیت** ای ترخاری بیانشکسته
 دانی که چیست حال ایشان که شمشیر بلا برس خوردند علم الیقین بلورن و عین
 مشاهده قلوبین که هرگاه که پلک شاه پسر نیک بصیرتند کردید بن دخی نوردیده
 حالنی تفکر ایدم مقرر در که باطن لرزه تکرر ظاهرها و لوب مناجضیر لومر
 تغییر پذیر اولسه کرک معلوم در که اول حالده خوابد نه فته لربیدا اولوب
 سینه لردن نه کینه لرختن ظهوره کسه کرک بر صفای باطن بویه اولجی مفاقت
 مواصله ز صد بار اولی در و مباعهات معاندند هزار بار ارجلی **ع** صحبت جو
 چنین است جدایی خوشتر ملک ایدی آدم میدار اول کسه که جرایم اجلی
 ذیل عفو الیه ستر ایلیمه و آینه سینه سنر کار کینه دن مصفی قلبیه مرد فرزان
 و خردمندیکانه قادر در که بحر ملو جرایم نه بر وجهه قلم عفو و رقم صفی
 چکه که مدت العمر صفحه خاطرنده اندن اثر کور سیه و بر زمان لوح ضمیر نلرک
 اندن نام و نشان بولیمه و کناهکار لولک استغفار لولک سمع قولله اصفا و بدکار
 اعتداری اهتزاز عامله تلقی قله شل لاشرا من یقبل الاعذار و العذر صندی
 للذنوب یکفر بنیاری مشرب خمیری خاشاک کدورتد نصافی بلوردم و آینه خاطری
 عیار خشم و غضب و زکار حقد و انتقامدن خالی کورورم و همیشه جانب عفو
 عقوبت اوزنه ترجیح فلوردم و بلورم هر چند که کناه عظیم اوله صفت عفو
 اندن اعظم اولسه کرک **بیت** که عظیم است از فروستان کناه از بنرگان
 کردن اعظم قهره ایدی ملکک یوردوغی لطایف متضای حال و اندیشه
 ماله مخالفدر زیرا که بن کناه کادم محرم همیشه ترسان اولور خابن هر لحظه و هر
 آن بدکاران اولور و خایف بومیسر در که بر کسه نکلف بایند جراحات لاری
 اولوب اول قوت طبعه نه با کلک ایده و شب تیره ده خارستان و سنکستان اوزره

جو رو بر کبی کیده البسته اولی جلیقی تازه اولوب یاده اوزره یاره اولی مقرر د
 و اول بخاره نیک پای افکاری خار و خار ایله یاره یاره اولی محققه مریجه ملک
 حالی و قصد صالحی همان بوموال اوزره د و موجب خطاب کتاب مستطاب اوزره
 انداختاب فرض عین و عین صواب د و لا تلقوا ابایدیکم الی القهقه حکایه و مشر د و
 اصح طایفه روشن حکمتند د و و منهج دانش و معرفتند میخورد د و اول اول کسسه که
 کند و قریه اعتمادید و بک اوله لایم بوم قول کسسه کند و نفس مهالک لک لک اند
 تهودی کا سبب هلاک اوله ایکی اول کسسه که انداز غداستی تمیز اتمه طعام و شراب
 بولد و غن بنا اول اید و ب پوهین اتمه اول طعام و شراب اول کسسه نک بنیه حیاتی
 خراب ایله ایچین اول شخص که ملایمت خصله مغرور اولوب عدونک عذاب ایله
 مشر و و سیم یاسینه مسخر اوله و سیم یاسینه انجم کاری خسارته مضی و عاقبت
 حالی ندامت مقضی اوله بیت مستو این از حیل و دشمن بینیش و بر تیار آسوخ و
 ملک اید یای قیره هر چند که بن باب ملاطفتی فتح اید و سنجاب ملایمه تحریک اید
 و نصایح دوستانه ایله طریق صلاحه دلالت اید و ب سرانگشت ایمان و ایمانیه کوش
 قبول از عاکی عریک ایلور سن همان اقام دعوت و خشونت اوزره قیام اید و ب نصایح
 استماعدن دامن قبول سلک سن و متصل زمین دله ابا و امتناع سخن اگر سن کسسه
 یضیت اتمک کرک که کوش هو شی کوشوار استماعدن عاقل اوله همان اول زاهدک
 اول کرک نصیحتی کی باطل و بی حاصل اوله قیره ایدی بیخه روایت اولنمشد ز اول
حکایت ملک ایدی اخباره کلسد که بر مرد زاهد عابد مجاهد که اوقا
 شریف ادای و ظایف از کار واد و ادو عبادی طریق صلاح و معاش و معاد و ارشاد
 صرفا نمشدی اتفاق بر مجرا کیدر کن کوردی که بر کرک کسسه دمن حص و شرعی
 آجوب و زمین دله دانه آرد و طبعی ساچوب بد همتن یوکه وقف نمشدی که
 بری کاهی بنا اید و بنا اوله مایه سودا ایله و بر جا نوری بیجا اید و بایت
 نفس اولکله کور ایله بیت سینه کاری بیدار کر کر که بجهد رساند از پی کیسه
 صد زیان بکسی زاهد که آفا اول حاله کوردی وصفیه نصیه سنده جود و ستم
 دمن مشاهده قلدی شفقت دانی و رحمت جلیبسی مقضای اوزره بند نصیحه
 آقا زایدوب ایدی زینهار خلا یقه اینا و امر از دن احترا زایله و دست بقدری
 دنا زامه و چشم نفس ریوی سوزن قناعه لیکوب میل و شر و آ زامه **شعر**

اولیای نفس کرک اغری بند نه کوزله حمله عالم قوسن نه ویرکل کرک نفسک
 که عاقبت ظلم و سب و عقوق رب العباد مفضی د زخامت جور و تعدی عذاب آخرت
 مؤید **نظم** هر که این ظلم پیش نهاد بند بردست و پای خویش نهاده چند روزی
 اگر سرفراز دهرش آخر پاد راندازد بمقوله عجمه سوز لر سولیدی و جلعک کوسفند
 تلب و تعدی بایند یجد بند و نصحت لایلدی کرک چون زاهدک بونصاحتی استماع
 الیدی ایندی ای خطیب بمن وضاحت تطویل الخطبة من سنة الجاهلية موعظه بایند
 اختصار اختیار ایله که بوشته نک اندند بر سوز و قویونی و درود قوروم که نصرت
 قوت اولوب دست امید دامن مقصوده و اصل اولیه و انکم ضایع اولوب
 تخم شرملاشدن غیري شمه حاصل اولیه بوشلی ایراد دن فراد اولد که اولقد زن
 زبان یضیی بر کار اید و دن همان عندا رسابق تکرار اید رس و هر یاری که بد علیه
 شود عدولله اثبات المودن من کاره و عناد له انکار ایلرسن **بیت** مکن که اهل بیت
 سخن شنوایانند هرا سال بیک نکه در کرو باشند قبره ایندی بن راجع عقله
 متصفح اولم و واعظ خود دن یضیی الوب عاقل آنی اکلم که پیوسته باب خرمی
 کسل طوبه و آینه بجزیم پیش نهاد اید نه عزم مفارقت نضکو بونده بود کلو
 اقامت دخی غایت خرمند **دع** عاقلانه و سر راه کریز استقام بر مخلص و مفر کوزه
 دور و در که بکار خطر ابر شیه من بعد بکار بونده توقف اتمک حرامد و بورتد
 و تحیر ایله نه خدمت شاهه ملجعت موجب ملامد ز بر ابیلورم که ملک بنمونی
 استیلا لا مستد و شوع و مروتد حرام اولنی مباح دوستد رسن توقف
 بومز لدن رخا قاسمی کو نور ملک واجید و بر ساعت بونده اقامت خلافت مقصدا
 لای صایدر **دع** رفتم که ازین نریک بودن خوش نیست ملک ایندی سکا اسباب
 آمل و ابواب راحت و فراغت کسله ایکن مشقت سفر اختیار اتمک و انتظام معاش
 امری تمام ایکن نچرد و هام خامله ترک یار و جلای دیار اتمک طور عقل سلیم زد و
 و مقنضای طمع مستعد دن بغایت مجبور د قبره ایندی هر کسسه که بوشن خصلت
 طریق معاش و معاشرت زاده و بنای کار مضاحبت پیش نهاد اید نه هرینه که قصد
 اید بر مراد اولم و هر دیاره که واره طریق و یار و مضایع و عکس اتمک خالی اولیه
 اولاد کرک دالقدن عا اتمک ایکن بنکو کار لغی کند و به شعار اتمک و بخی مایع
 تمتد زاحتر از اتمک دور و بخی مکارم اخلاقی کند و به لازم قلنی بوشنی ارباب

معاشرتی جمیع اوقات در مراعات اتمک بومناقبه جامع اوله هیچ بریدارده کرب غریب کا
 یول بولیه و رکعت مؤاسسی و خشت غریبه مبدل اولیه **مصراع** و انا هیچ شهر و قلا
 غریب نیست عاقل کند و نک تولد و منشأ نه و اقارب و عشایری بیندند و ایره امن و
 اماندند و اول ضروری فراق یار و جلا ید یار اختیار آتسه خرد ارجمند قشند
 معذور اوله زیرا که بولردن عوض میسر در اما نفس نفیسند ن بدل مقصود و کل **بیت**
 هر کج کم قری اولیه یاد و وطنده غریب اولور نلچار **نظم** اکو تر ابون نیست
 کارها برادر امر خانه علف مشور بهوسی سفر غمائی که بیدار نخواستی ما نده بهر کج
 روی و بهر زمین که رسی ملک اییدی کند و کج تقدیر چنه نه زمانه کلور من و انده
 ندکلور توقف ایرومن قیره اییدی کند کدنینه کجک تو قضا عه و سفر دن ها و دت
 احسان خیا لکه کورمه عجب مشابه در بنم سوال و جوابی اوله برله تا تو حکایتنه
 ملک اییدی کججه اولمشد را اول **حکایت** قیره اییدی روایت ایدر لکه بر
 اعرای شهر بغداد کلوب برنا یوزا کتن کور دی که کورده لوقص مانه کجی افق تور دن
 چشم و چور کلور سیند آهاندن و اع حسرت یا نفس کاکل فروغی سما که شمس خلقه صلا
 عام اتش سفید کور و یه ل بر مغض ایرومنش **بیت** سیدال قالد و رب الی و هایت
 او در لر حلقه لر حلقه صدای **بیت** فراز میتر خیار قص ناست بنداری که خوردشید
 جحان است طالع کشته از کرد و ن تور نا توانا رخلیل الله رماند کز و هر خطه آید
 تاز نا بیچ کل برون بجاده اعرابینک مشامنه چون بوی نان کلری تن بیجانه
 کویلیات جا و ران کلری آتش اشتها تور معدسته زیانه چکوت ناوایه اییدی
 ای خواجه بواغ کلردن طویجه اکل نمک نه ویرین خباز فکر ایدی که بوحریف الحق
 اوج دور در عینک میسر دیشد تا ای دن بجاور اینه ملک خورد صفر در پس
 اییدی ثلاث دینار احضا دایله و دیل و کک قدر بو تا نلردن افطار دایله اعرایه
 صوبه یا تو رب یردی ناندن نلردن نشانه وار دی اندن دخی بجاور اید و لب
 دنیا تمام اولدی ناوا بو که نخل المیوب اییدی یا احوال العرب اول خلد ایچو که
 سکا بوقت اشتها ی کرامت تدی بکا دیکه نجه یدک سیک کون عرب جواب یردی
 خواجه اضطراب آتسه که دیکه معده آتش اشتها یله سولیه علیان امشدر که تا بواب
 روانه جریان ممکن اوله بکا اکل ناندن فراغت ممکن دکلدر بو مثل عرض آتسه دن
 عرض اولدر که ملکه معلوم اوله که تا آب حیات یدنده جار یدر تا اول نان و بیجان بکا

شمید

مشغور

بکار ضروری در و مایه فی فایده مصالحتند ز تمتع اولی متعذر ز دور کار غدار
 بنیم میانم زده هجران بجان چکدی که من بعد احتمال وصال طریف خیال ده و زمانه ناپایدار
 بنم رسته مضاجرت بر وجه انفضال و انفضال و بر یک صورت اتصال آینه خیال دن
 عزیز کور و نملک خالد و من بعد هرگاه که شوق دیدار پادشاه غالب اول اخبار سقا
 ملکی بنیم خود نورسم کرک و جمل با کمال شاه عالم بنای آینه خیال ده کورسم کرک
بیت کورصال یار بنو دبا خالین هم خوشیم کلیه درویش اسمی بر از من باب نیست ملک
 چون قهره دن بکلمات وقت آمیزی اشتدی و طرات حسرت و سیلاب عبرتی چشمه
 چشمه دن روان ایدوب جزم اندی که اول مرغ ز ترک داند خیل ایل دامن ملک
 خالد ز وسینه سنده اولی داعیه انتقام خلوتخانه خفا دن عرصه ظهوره حرام املک
 متعذر بر کره دخیل زبان مگری بر کار ایدوب و دگر با ایمان و عهد و پیمان تکرار اند
 قهر اندی ای شاه عالم شاه هر چند که سن بنای ملاطفتی مشید و مقدمات ملائق
 مهتد قاورسن و بیایامن و استیاده عاطفت میکران از زانی بیور و آبی ایمان فراوان
 و بیانه مؤید و مؤید قاورسن لیکن ممکن دکلدر که بن موجبات وحشتی فراموش ایدوب
 من بعد حلقه خدمتی در کوش و غاشیه ملازمی بردوش **بیت** سخن ضایع مکن
 دیگر که باماد ز غمیکر ملک چون عین یقینله معلوم اندی که سوزن خیل ایل قهره نلک
 کف پای دلند ز خاد و حشمت حق ایلو جمل محال اندند ز بتر غدر که شستند نجف نور
 باز ایل یله نیه رسته ملک مقوله مستغاثند داید ای قهره معلوم اولدی که من بعد
 مشام جانم شامه وصال دن و شمه وصال دن شمه واصل اولو محال ده و صفا
 آینه و همدن غیری بر کور نملک محض خیال در **نظم** آن رفت که در جوی طرب آبی بود
 یاد رس زلف آرزو بای بود در داکه زمان عیش و ایام وصال بگذشت جان که
 کوی باغی بود اما اتفاق و تضرع ایدرن که بر فوج کله که آنک تکرار ایل صفی روز
 سعادت باقی و پایدرا اول یاد کار پیور سن و صیقل و غطر و نصیحت کله ز کار غفلتی
 مرآت خاطر آمدن که غیاد ملائکه بتره اولمشد ز روده قله سن **بیت** ز بهر سخن لیک
 خویش بکوی که بهر از سخن خوب یلا کاری نیست قهره اید ای ملک بنیان اود
 جهانیا نیا ناسر قضا و قدا و زره مبتدی در و شاه و وزیر و صیقل و کینه و تفکرو
 تدبیر و بقدره و تاحیر ایل محال بقرق متعذر **بیت** سوق اید چونکه برایش تقدیر
 آتی عوق ایل بلرند بر بر احد بلکه ناجی بریده سعادت ندی مرهمدر یا ناصیه حالی

دافع شقاوت که می رسد در لیک کافه ناسه و لجبد که امور زندگ اساس برای صایب او زده
 طوره نه تا که نگیرد موافق بقدر واقع او و رسته سر بر اقبال و مستند جلا و جلال او زده
 ممکن اوله و اگر قضیه بر عکس او و رسته دشمنان شما تنه بحال بولینوب دوستلر معذر
 قبول فله **لنظم** حکیم گفت که نقد بر سابقست و لی هیچ حال تو نگیرد خود فرو مگذر از
 که کو موافق حکم قضاست بدیرست بکام دل سوزی از کار خویش بر جزو داد و کر نخوافت
 اوست دارد در معذور کسی دارد از انوار عقل استظهار و در خلیک کوا که اخش
 اموال او و لدر که اندر انشعاع اولیمه و ابلیه ملوک او و لدر که حفظ احوالک و ضبط رعایای
 اهتمام ایلیه و لیم ترین دوستان او و لدر که اندر انشعاع اولیمه ایام شدت هنگام بگذرد
 دوستی بچاندن احوال و غفلت ایلیه اثر نسوان او و لدر که بدخلی اولوب شوهر نه ایذا
 ایلیه ناخلف او که او و لدر که طاعت اویدن ابا ایلیه خراب آباد یار او و لدر که اندام امن و
 امان او ایلیه افع مصاحبت او و لدر که مصاحبت آئینه سینه لری زنت کینه و نصفا بولیمه
 پس چون جمله ملک میانند بوقدر که در قافیه اولدی او و لدر که رسن جبر و فاسق
 میان جان نطق ایدیم و مقالات ملاقاتی من بعد کلمات مواردیه بتبدیل ایدوب آهنا
 حجاز حجت شاهی قویوب ساز عراق فراق ایدیم **شعر** رفیم و راع ما ز دل باید کرد و ز
 آب دودیده خاک کل باید کرد کرد ویدی هم نکوباید گفت و در در سری بودی بکل باید
 قیر کلان بومقامده تمام اندی و کنکور ایواندن پرواز ایدوب صراجه این حوالتی کنی
 ملک انگشت خستری دندان بحر ایله انصر بزمان تا سقف اندی و بوملامده که
 حد شماردن افزون و براند و هله که دایره قیاسدن زیورن ایدی قصر نه متوجه او تو
 ایدی **بیت** کندک ای عکس قلب حزین قالدیم آه و غمیلین مسکین **رباعی** کجا کوی که
 با این درد بجا سنوزه طبعیم قصد جان نا توان کرد میان مهربانان چون تو انگشت کرد
 با چنین گفت چنان کرد بود را اول گشته داستانی که ارباب حقد مکاید عذرند
 حذر اید و با اهل کینک تفرع و نیاز نه باور قلدی و خضت رعوی و دانه اعتماد
 المتوب اخذ انتقام احوال کلام قریب انجامنه مغرور او و لیدی عاقل کامل هو شمنده
 محفی دکلدر که نو داستانی بیاندن مراد بود که خردمند بوجواهر بسندی کوش هو شمنه
 بنید ایدوب حوادث جهان و نواب دودانده بولصایح بی مانند ایله فایده اوله
 و بوحکایتی مرشد راه نجات بله و بنای کارن اساس حزم و احتیاط او زده فله
 و هیچ وجهه دشمن آزرده به اعتماد قلبیه و آف عذر و مخاف مکرندن این اولیمه

۶
 شای

و تلف

منه

منه
کاملاً غیبی

نظم خواجه که بنایی بغم و ریخ قرین بشنوخنی با کتر از درین
و من صاحب کبر و کینه ایمن مستین **باب** **نظم** طریقی عفو و صفی و عنقران
سلوک افضل و صاف ملوک اید و کن بیا زاید دایم استیلم و طالیف خدمتی و شرایط
متنی تقدیم اند که درضکوه **بیت** در عای بدیل باغ معانی غیرک غیبی ترک ترجائی دلک
کچینه اسرار مصیحه معلوم اولدی اول کشته نک مثلی که دشمن از زده دلک ز استالیه
تسلی بولیو و چون آینه سینه سنده عینا رکنه و آثار صداوت درینه باقی معاینه قلله افکار
نواضع و نیاز ایل منج احتیاط و احتراز دن منحرف اولیه حالابرهن فاضل دن رجاء
کامل اولد که بیان بورد اول داسستانی که عفو عنقران ملوک مشتمل اول و بلاشاه بعض
مقریان درگاهند ز آثار جم و کناه مشاهده قلستان دامن عاطفته مستور قلغنی
و انسید و یاساحیه عفو و مساحیه دن در قلعه صوید برهن بدی پای کام کشت
و خطاب جانقر ایل جواب و یردیکه اوملوک دن ذلات و جرایم ملوک در طریقی عفو
مرحمتی سلوک طریقه لر جرم و قلیل و خیانت سیریه عفویت کثیره ایل مجازات
و مکافات بورد لر مملوک مشرب اعتقادنده صفا قلم و خواص قانونی مکدر اولو
براحدا ندر اعتماد قلم و کمالند ایکی عله خلقت و لو بری و لکه سوانح اموره
همل و معطل قانور ایکنی ملوک لذت عفو و منت مغفرت دن محروم و بی نصیب اولور
اکابر ملوک دن برایی بوردی که احوال جهان نهم کام جانم چاشنی عفو و رحمتک
نه لذت بولد و غنایله لر دی هرآینه درگاهن جرم و کناهند عنری هده که نود
لر دی **نظم** مجرم کراید قیقه بد اندک دمید ما راجه لذتست بعفو کاه کا
هوارة ارکاب جرایم کند بعد دایر بنزد ما کنه آرد باعذار جمال ملوک
عامله نقطه عفو دن ز باحال اولور و ذات صافی صفات خلفای بنی آدمه فضیله
مغفرت و رحمتک نا فضل کل اولور مضمون کلام معجز نظام حضرت سید الانام
علیه فضل التحیه و السلام الا انکم با شدکم من عیلتک نفسه عندا افضت بومعنی استغفار
و اعلام ایلکه فطرت تسکین شعله خشمه بلنور و صفت مردی و مردی تربت ناخوشکوار
عصنی هضمه بحر قنور **بیت** مردی کجانبو که بدینچه است زرد کف باضم اگر بحیب
دائم که کاملی افضل سلاطین و اعد ملوک عدل آیین اولد که معیار خرد ارجند غین
کار لونه معمار قله و هر وقده کرد ناخلاقون حلیه لطف و عنقد ز خالی قومیه
اما لطف بر حله کرکه و رحمت ظلم دن معرا اولور ناچهره خلط سلطنت حلیه جملک

و زیور جلالت خالی اولم و مدار ارکان دولت و مقربان حضرت اشارت خوف و بشارت
 رجا اوزده دایر اولوب سلطنت مملکت نظام حالی تصرف اخلاق و نسبت اخلاق
 خالی اولم نه مخلص رعایت بیکراهه دن بعید و نوسید اولم نه مفسد بوسه سیاست
 رکاب بخرانه قدیم قیوت جایت خیانت ارکاب قلم **لربیت** داشتی قوم خویش را میشد
 دایم اندر میانیم و امید حکای اسلامیه خیر هم الله خیرا بوسه مشلرد که از خدا تعالی
 جل جلاله بنده لری مواعظ قرآنی و نصایح فرقانی برله تذهیب اخلاقه رغبت ایدوب
 تحصیل مکام صفات و محاسن عبادانه تحریر بوسه مشلرد هر که که سعادت ازی
 و کفایت ابدی معین و مدد کار اوله کلام احکام قرآن و کلام حکمت انجاء فرقانی قبله
 جان رکعبه جان ایدوب جمیع از مانده اولم امن و امانک حریر مسمیة الحاق اوله
 مصلح عباد حقنده نازل اولان آیات کریمه نک برسی یو آید که نصایح مزبوره به
 مشلرد که وهی قول عز طوله و الکافین فیض و العافین من الناس و الله یحب المحسنین
 پیش طریقتدن برسی زبان حقیقتله یو آیتک جواهر عافینس بو و جمله سلسله بیجا کشتلرد
 که کظم غیظ اولد که عفو بنده مبالغه اولمیه و عفو اولد که اثر کرامت صفی دلک
 محو اوله احسان اولد که دوست محرم معتذره باب ملاحظت و مراجعت مفتوح طونه
 بو مفضلک محصل بود که آدمی کر کرد که بنای افعال و احوال لطف و مدار اوز
 مبتنی قلم و جمیع اوقانه مدارات و موااسیة معتبر بله صحیح اخبارده حسان
 آش نازده کشتلرد که اگر لطف و رفق بر صورتله مصور اولم تصور اولم شعیفه
 جلال با کمالی بر وجهله تابان و در حسان اوله که هیچ بر ندیده انک مشاهده سنه
 کورمیه و بر دیر انوک شرح شکل و وصف صورت بی نظیر کلک بقیر الیه صفیه
 نقریه بحر بر آید مینه بعضی بو معنی بر قطعه دن رب بیلک بیان بوسه مشلرد
 جو قدرت دادت ایزد بر کم نکار بعضوش بنده کن تابنده کورده که مجرم کشته
 افعال خویش است جو بوی عفو باید زنده کورده اگر صورت پذیرد بیکر عفو
 جو مهر و مشتری تابنده کورده **مکمل** کنه کار جو قدرت بوله سن سن کاهن عفو
 ایزد سگ بنده اولور که مجرم کذب و جرمی کشته سید نیم عفو ایزد چون زنده
 چون بو مقدمانه تامل شامل بوسه لره آینه عز اعلامه واصل اولور که شرق
 انسان فضیل عفو و احسانله متراید و مکامل اولور پس همتی بر ایکی سیرتک
 ملاز مستقر و ایکی خصلتک مداومت حصر تمک کرک پوشید و کلد که آملک

حالی سهو و غفلت در خلای دکل در اگر هر بر جرمه مقابله سنده عقوبت و هرجات
 ار اسنده سیار و ابوده لاندن فساد کلی و مضرت عظمی ناسی اوله که خلایط اهری
 مهمات ملک و مایلده ساری و قاشا اوله **نظم** بتدی سبک دست بردن تیغ
 بدندان کرد پشت دست دروغ سر بر تحمل نمائند یق حرامش بود بلخ فرماندهی دخی
 ملوک لاندن در مقام همده اولن خد امک مقدار هر و کفایت و اندا ذل خلاص
 مناصحتن تمام تحقیق ایلده اگر اول جمله دنا اوله که مصاح ممکن آنک ناسیله استغنا
 اتمک قابل اوله یا و قایع درده اولک تدبیر ناسیله دایلمک لایق اوله اگر اعتقاد
 تاز و بحاجه اتمک سعی بویه و انوک تربیت و تقویت و تنبیه و شستیه مسامت
 کوسره و مشرب دن عیب و ریب و غل عشق و صاف ایدوب قوت قلب استیلا
 و اسعطا قله سیه قرار معبوده تیشدوره زیرا که مهمات ملکه نهایت یوقدر و ملوک
 کفایت ناصح و اعمال امینه که حرمت اسرارده استحقا قلری و مهمات ملکه و مالد
 اسعقاد و استعلا اوله اسعقاد در یاوله احتیاج لری محقق و بسجهاندارک شرايط
 اولدر که اول کون که حال خرد و صلاح و هنر و عفا فله آراسه اوله لوزی و بر صدق
 امانت و تقوی و دیانتله زینت بوله لرحقیقت حق گذار لقله یضی و هوادار
 سایر لاندن ممتاز اوله لربیت بویه لهر بر بسی علی احد نه علمه برار و نه مرتبه
 وارد ربله لهر بر بی فهم و دیانتله لایقدر و رای و شجاعتنه موافق و عقل و کفا
 مناسب مناصبه نامزد قله سولیکه بر کشته نک هری واریکن عیبی ظاهر اوله اولی
 اولدر که اولک عیبی ذیل اغماضله سترایدوب نظر لوز اولک هنر حصر ایده لکه لای
 بنی آدم خلای شوق عیب ذل خلای دکل اما اول ایلند که دیملد **ع** یان
 عیب استیلا یار اولون بو معنای فهم ایدوب بود قایع سلک **نظم** ایلک استدل
 نصیحه پادشاهه لایددر که امانا و عالم تقوی ایدوب کی اعمال و اشغالک الحوائی
 تتبع و تخصصه اهل ایدو کورمیه بلکه بر وجهه تحقیق و تدقیق بویه که احوال ملک و
 مالی نفیر و تطبیق زمین بر محفی و پوشیده اولمیه که بونده اکی فایده کلی مقصور د
 بوی بوکب سائر اعمالدن که رعیت برود در کمر حفا کسود و بلو بانلکه که رعیت
 رعیت بایده اهل اتمیه استمال و یروپ اول شغل استمال ویره لکه در برستل
 غنیمیه نامنی جریده عملدن محو ایدوب دفر عزالد ثب ایده **نظم** خلاصت را بر رعیت
 کار که معار ملکست و بریز کار بداندیشست آن و خوشنوا خلق که نفع تو جوید د

ضبطه

عیب

آرا خلق

ویاست بدست کشا خطاست که اردشیرستان دستها بردست. نگو کار هرگز ننیدند
 چو بد پروی خصم جان خودی. بدخی بوکم چون خا برده مرسم اوله که پشاه نیکو کار
 کردار لونه لایق عاطف دوا بو در و کما هکار لک کما هی مقداری تادیب و تنبی
 واجب کور و ذاهل صلاح امید و از اولوی نیکو کار لک شاهانه کدردن و ارباب
 فساد ترسان و هراسان اولوی اصرار رضا ددن احترام و احتیاط ایدر اسار و
 امثال ددن داستان شرو شغال بو وصیته انسید و بوسیاقه اوردن راج
 استغفار ایدی که نه طریقله روایت و تمسود اول **حکایت** بهمن ایدی بخار
 کشید که دیار هندی بر شغال و ایدی و فیسه نام بنی نوعی میبندد بنام حطام
 دنیای فایندن اعراض نمشدی و تعلقات و حاصل و راه طهر نه آغشیدی
 اگر چه که انباشتی بر صحت و احاطه ایلری اما زهد و ربانیت اختیار
 ایدوب سفک دم و آکل سم و اندای نفوس مجرم مد که بنی نمک لازمه ذلی ایکی
 احترام و احتیاط ایدری **شوق** قلوب بر همین حیوانات اندن انی بومشدی
 شکرش بدندن کجه کوندن ریاضت ایلری و خلانده عبادت ایلری یا ادا
 انکه مخاصمه آغاز اندن و منازعیه مجادلیه پیشه رب ایدن بر سنک بو سرتک
 راجی دکلر و رایکی بواجتهاد و خطایه نسبت ایدن چون بنی نمک صحبتند
 فار کلر سن غلبت سرورده انلر بخون باش جهر من و دخی عمر عزیز محنت عمار
 کچور مدنه فایده آکلر سن و مرغ نفسی ریاضته حبس آمده نه منفعت ملاحظه
 ایلر سن و ما جعلناهم حسد الا کولر الطعام نصاب لذات دنیا دکنند و نصیبی
 استیفا کرکن و لا تن نصیبک من الدنیا و احسن کما احسن الله الیک مشریدن بهر مند
 اولر سن و اکل و شریدن که مدد مرکب تن و ماده بدندن امتناع اتمک کرک کلر اولر بوا
 فرمانه امثال ایدر سن و بلیک که ماضی نک اقبالی محالدر و امر مستقبل مجهول الحالدر
 زمان حالی عینت بلوت خیال استقبالی و قیضای قله من کرک و نصورات فردایله
 لذات دنیا دکن سدر مقله قانع اولمق کرک **بیت** بیا تا یک زمان امروز فی نویسم خلوت
 کدر عالم نمیدانکسی احوال فردا و فیسه ایدی چون بلور سن که ماضیه نک اقبالی
 میسر کلدن و فردا نک احوالی مقرر کلدن پس حال انده احوال دکنر که نوشته راه
 فردا اولعه صالح اول **بیت** آن جل امروز زهر کوشه کوشه فردات بود نوشته دنیا
 اگر چه که سر اسر عیب و نقصیت در بر فضیلتی وارد که مزده آخر ند زهر تخم که بوکون بود

اگر من یار ندانده انکه ریعن کور رسن **نظم** بگوئم امر و ز تاجی بنایم که برفزای بر جوی
 قادر بنایم اگر این کشت روزی داور زی ددان خرمن بیم از ن بنیر می
 مرد عاقل کرد که بملغ هفتن اعر از متوبات آخره مصروف قله لر بو تقدیم خرباب
 و تحصیل میر انکه مقصود رد و عنان قلبن نعمت باقی و دولت جا و زانی جانیده معطوف
 قله بو معنی ترک اما فی و طمع تعلقات عالم فاینکه ممکن و میسر **بیت** بر آستان فنا
 دل منه که جای دیگر برای راحت تو بر کشیده اند مقصود بو کون که قنده فود و قد
 قصور کوز یوق ثمرات صحت زخسته لق ایامی چون زخیر انحصار قلک و سرباه
 شایبدن کسا باز در شایب چون سؤاله کتو **نک** و مواید فواید چنانکه سفر بادیه فنا
 و فرستای چون اعداد ذات و استعداد اید که راحت حیات لمعه برق کی بی بقادر
 مواید نعمت ایله الفت طوب نه فواید دولتته آلفته اولم کرک و نه علیل دینار و
 درمند ز مسرور اولوب شداید آزاد و مستمند ز محصور اولم کرک **شعر** نه فواید
 اول مغر و سرکش نه ادب دارند ز اور جانو که آتش محصل کلام و خلاصه مافی المقام
 اولد که قلبی محبت کلمه محنته و وفا تمک علوه همد ز دورد و کذر که سیل فناء
 عمارت بنا اتمک محال کاستند ز غایت بعید و مجهول که فاعبروها و لا تمروها
بیت جهان باط خرابیت در کذر که سیل کان میر که بیک مشت کل شود معمور
 یاران اید لر ای فریسه سبزی هر سیه اطعمه نفیسه دینایی ترک دعوت ایدرسن
 حال بو که نعم عالم انجمن آورده در که نفس مستغنی هر دم او که مغنم اولوب نهال
 لذت اند ز بخورداد اولم که در ز قنایم من الطیبات آیی دخی بو معنی اشارت اید
 و مدعای شهاده کفایت اید فریسه اید ی نعیم دنیا بریضا عتد که عقلا انکه
 باز اجهانده ز کرحیل و نام نیک تحصیل اید لر و سفر راه معلا چون ز استعداد
 اید لر بحکم نعم **نظم** الما للصلح للرجل الصالح مال و مال انلک حسن حال و مال لرب
 باعث اول و اثم و بالله مستوجب عقاب و نکال و وسیله اولیه سر اگردنا و آخرتده
 سعادت یوزن کوز ملک استر سکوز یوزن لر سامعه قول الله استماع ایدک و جان عزیز که
 طعمه لذیذای چون حلا و فی حلقه خلقند ز اونه کجمر ناچیمه و عذاب الیمه القاتل
 امتناع ایدک اول نواله ایلکه که نه آزاد و اضرا د عالم غیبند نواله اوله قانع اولوب
 اول مقداره که بقای تن موقوم بدن کا سقوطد و بجا و ز اتمک و سؤل نشه که مخالف
 شرع و عقل اوله بدن موافقت طلب ایلک که بکاسر که متصا سبب عتاب و کلد

ارض الله واسعه
بود يارک
م

اما افعال ناپسندیده ده موجب عذاب و عقاب در اگر بی یونوع بحال غیر غنید غرض
نقد نیست اجازت و بزرگیدم یا ترک صحبت اید و بی گوشه عزلت اختیار ایدم **بیت** قلب
مسند قناعت و ریاسن گیم دنیا کی عزلت پلاسن یا دران چون قریب سی بیسل از همد و صلح
او ذره دایم و قائم بولد لر طری مرتبه ایقانه و یقین لری درجه اطمینانه ابر و بیا
اندک لری کلما ندن نادم اولد لر و زیان اعتدال لر بر کار اید و بی مقام استغفاره
کلدن فریسه از قد و ورع و صیانت و تقوی دیانتده بر منزل و اصل اولد کما اول
دیازک گوشه نشین لری انک باطن ندن در یوزده همت اید لر دوی و کرم روان بادیه
مجاهدت بدرقه نظر ندن استمداد همت اید لر دوی از زمانه صیت زهد و کرامتی
مسامحه جهانیه سیدی و ذک طاعت و علی کی اول نوا حیده شهرت طو ندی فریسه
منزله قریب بر پشته و اردی که انهار عیون و اشعار کو ناکونه ملو و مشون انک میانه
بر غر از خم و اردی که کلزار ایدم انوک لطافت ندن و صفای غنر ندن یوزده نقاب
خفا چکشیدی و بار صبا خاک تو میا سایی حسن ندن کوزنه کوزدها اکمشیدی **سعر**
هوای جان فریسه دلکش ایدی فضای دلکش و جفت و شل ایدی لبچینده بتر سینه
خط کرد لب جانانه بکزد و سعت فضا و لطافت آب و هوا یله اول صحرایه کام انعام و خوش
و سبلع و مقام حیوانات مخالفه الطباع اولمشدی انلرک امیر بر شیر و اردی که کمال
هول و هیبت ندن برهن بر ایدی غایت تمییز و وصولده **بیت** نفر من استیسه چاک اوور
رعذک زهر سی خشم چشمن کوزسه خاک اوور که بر قلک چهره اولحو انک اها لیس
صدق و اخلاص له انوک طوق اختصاص کرده جانده کجور دوی و پناه حشمت و حیر
حرمند و فارغ البال کجور لر دوی اول شیر ندن کجوری کالجوی در بیکله مشهور اولمشد
و بولقبه صیت و صدای چار سویی جهان و وصول بولمشدی بر کون کالجوی ارکان
دو لیکله هر یادن ساز صاحبینه آغاز ایدوب بر حسب مقتضای مقام جرب و
خوان الوان طعامکله رطب اللسان انک ناکاه قصه هر یسه فریسه میانه کلدی حصار
حضرت انوک کمال صلاح و ورع و عقند و اولقد ر مبالغه اند لکه ضریب شیر با غم و
انوک میل و محبت لره انک بدیر اولوب سودای صحیحی سوییای قلیده جایگزین و یک
بیت وضاره او ندیده چون مردم چشم فی الحال در دوزنده جایش دادند انقصه
کالجوی ملاقات فریسه اشتیاقی روز و روز متر اید اولوب آخر کار احضار و انشال
بیور که اولدخی فرمان اولی الامر اطاعت ایدوب درگاه عالیه نامه حاضر و کتب

ملك علي ملا الناس شرائط تكوي و قبطي مقياس نقد ايد و مجلس عاليه سرفا
 اجلاس راي بوري و انواع آداب طريق اطوار حقيقتد بخرم قلوب حاصل كلام فوسيه
 كاي فضائل و معالي له مالي بخرم بكون بولدي و جواهر كاد و ماسر له جلوب رنج شايك
 كودي برفعه دني كشف بهمت و اصلاح مهمات و فضاحت بغير و اصابت تدبيره
 امتحان ايد و ب نقد حان ملك اختيارده تمام عيار مشاهد و قلدی زري كركاك
 بوردن امتحان چه غم دارد كاجوبه انوك مصاحبي خن كلدی و انوك بحالسيه
 مواسته قصد ايد بوردن فكره انكه خلوت ايد و بنا سيداي فرسيه محال كركاك
 خيلي وسعت دارد و انوك اعمال و اشغال بسيارده سنك خيبر زهد و صلاح كي مشا
 جلاليه بستم مشاورد **مصلح** نادرده زديده دوسر و اشتم بوزمانكي سني كرم
 نظر خبر او زه راجع كودم **بيت** شنيدم انكه در آفاق نيست نايه جويد بحقيقت
 هزار جدي چون كه سنك و فود و ديا تنكه و كالا صياستكه اعتماد روز بروز زلي
 او زه در درم كم مصاحبي ملكت و مهمات سلطنتي سنك ذمت همتكه تفويض ايدم
 تا سنك دروه قدر كنك انوار تربيتي ايله آفاق و آفاق درجك بينم
 ذره عاطفتم ايله ارتفاع بولوب زمره خواص دن و سلسله ارباب اختصا صند
 اوله سن و زمين عينايت و حسن رعيتي ايله امثال و اقرا كنك ليكك اينا يزي ناكك
 عز اقدار و شرف اختيار ايله امتياز بوله سن **بيت** براستان دولت ماهر ك سرفا
 نكده شته هفته كه زاهل سر برشد فرسيه اركاب منصفه زار دن اجتناب ايد و
 سيرك سواله بوجله جواب ويري كه سلاطين عدل آيينه مناسبت ليكك فرض
 و ابجد رك كفايت امور جمهوري انصار مصلحت كذا و اعوان معرفت شعار
 اختيار ايد و مناصبي مناصبه توجيه ايد و ب برملك قبول دن برفره اكراه
 جازن كورميه و و طابا و لينلوه ابرام و الحاح بيورميه كه هرگاه كه بر مصلحت جوي و
 اكراهه حاصل اوله عالمي حيله اتمان دن عاطل اوله و هر بار كه بجر ثقل تحيل اوله
 عالمي انوك تحينه قادر و اولوب چلكه كلوي زخمه ضايع اوله و لوازم شرائطك كتابي
 عهد سنك كله ميوب انوك و بالي سلطان و كها يي لك شاهه راجع اوله بومقدم
 تمهيد دن مراد بوردن بده اعالي سلطاني كار و اهم و وفود و ائده عمارت و بخرم
 بوقدر و سن بر شاه صاحب شوكت و شاهنشاه عالي رتبت سن خدمت كده و جوت
 فراوان و سباع بيكران و اركه حليه كفايت و درايسته آراسته و زينت امانت و ديا

بولدم و بيان عياندن
 قاصر

مژده

پراسته بومقوله اعمال و اشغال دخیط البدری کماله شویله که انتفات سسلط انلرک
 باینده ار زانی بیورلم خاطر عاطر شاهی دغدغه کفایت مهتا ندن فراغت بولور انلرخی
 ارکاب منصبند حاصل اولن نصایله و باد هوا و تحف و هدایای بی حسابله شادمان
 و مستظلم اولور لر کاجوی ایدیدی فرسیده بوموانعه و موانعه دزن نه فایده عاید
 اولور بن البتة سکا بوکاسه دن شراب بخوردم کرک و طعناور و عا اتمام مصلح خاص
 عای کرک زانها مکه بخوردم کرک ع اگر خواهی و کنه آن ماهی فرسیده ایدیدی اشغال
 اعمال سلطانی کی طایفه به ار زانی دیری اول عاقل سخت رویه که مکروزها و
 فکر و کایله کند و عرض حاصل قله و سپهر و قاحله دایره عرض حفظ ایدوب
 هدف بر ترقی اولیه الکی اول عاقل ضعیف رایه که تحیر و دلته معناد اولم و بی ناموس
 بدنام و رسوای خاص و علم اوله دن احتراز قلیه بوشانلو کسته محسود اقران اولیه
 و کسه آنکه مقام منازعت و مخالفت کلیه بن بوی کی طایفه دن دخی حکم نه طبعم
 حریصید که زمین دله تم حیات کو نه نفسم خنیرد که دنیای دینی بخون بار
 مذلت حکم **ظلم** بخن ای که آفرین کردست عاقل و انجمنین داری که نرزد نرزد
 همت من ملک هر دو جهان ملک خواری ملک لاله زار مدرک مشرب خاطر عاطر شاهی
 بواندیشه کدرند صافی ایدو و بنده تحال یار مشفقند ز مستم و معافی ایدو که
 عهد بعید و مدت مدید در که دیده حرص و آزی موزن فعاقله دیکوید درم
 و متاع طمع و نیاز ای آتش ریاضتله یا قوی درم اگر بر که ملک بی عیای دینا
 و علاقی خلا بقله آلوده قله لر بکا همان اولیایسته که اول مکسله بیتی
 شیرو استغفار ایدی که بخیا و لمشدن اول **حکایت** فرسیده ایدیدی
 روایت ایدر لکه بروقت صد زشتیا نصفه صفه ز بر صافی دم که طوی طریقند
 ثابت قدم ایدی کشت باز ایدر کن بدر ویش حلوی که حاشنی فقر دن ذوق و
 فقر اصحبه شوقی و ایدیدی اول عزیز دن التماس ایدی که گوشه دکا نمی مقدم شریفه
 شریف بوده مرد هار فدعوته اجایی واجب کوردی و آتی استماله بخون ملشمشی میزد
 بیورک استاد حلوی ضیافت طریقته بر طاس مسل صافی صوفیک او که کوردی
 مکسلر نه که انلرک عارید و حلویه او شرد و منع و دفعله متنع اولوب او شسته
 دوشلر مکن جایی نمیدانند مکرر کان حلوی مود و زبورد کبی طاس عسله و شد
 بعضی کنار طاسه قوت کسی میان عسله و شدن حلوی کوردی که طاس زبورد

مصفا

مکسله طرلیدی و وجهی آنه الوب طرد زبانه مشغول اولدی آنلر که کارطه قرار ایشلردی
 قید عسلله پابسته قالدیلر و اوزه قصدا آنلرجه برلری عسلله آلوده اولوب دلم هلاک
 کر قار اولد لر اول عین انلرک بوجان کونری بر حاله کلوب مستانه نغمه لر اودری
 چون دنیای باطن شیخ ساکن اولدی و موج بحر وجد و حال آرام بولدی مرد حلوائی
 ایدی جای عزیز صوفی حلوائی سندن دینغ ایتدک سندی حلوائی معنوی سندن
 دینغ ایله **بکشا** البشیرین و شکر بری کون شیخ ایدی دنیای دونی واکاخر بیس
 اولوب کافقون اولملری برطاس عسلک بکا عرض ایدر ملهم عینی ایدی بو طایحی
 و اینجه کی عسل آنک نفی ملاحظه قیل و مکسر لرحله سی اهل دنیا در آنلر که کاره طاسه
 قو ایشلردی و فقر ادر که مایه دنیا دوز آن فایده ایله قناعت ایشلردی و آنلر که درونه
 طاسه کند ولری ایشلردی و ارباب حرص و آذرد که قازورات دنیایه بوغاز لرنه ک
 با ایشلردی و اعتقاد ولری بود که تاسیایه و اصل اولیه بونلر **یک** لای عقل لردی
 که الر از ق مقسوم معنومند غافل لردی چون عزرا **علیه السلام** حی علی الرجل حیوین
 یکد اغان قلله آنلر که کاره طاسر دیک دوز آسانقله فی مقصد صدق عند بیک
 آشیانسته پرواز قله و آنلر که عسل زهر آمیز دنیایله آلوده اولد ایزیک پروبال آنلر که
 اسفل ساقلمنه متوجه اولوب انجام حاکم بد فوجا ملری شقاوت و ارباب اوزرنه
 اختتام بولم **می** پرایک لقمه ی باید چشیدن و زان پیر اینهم خاری کشیدن و غیره
 کرای نیک بضاعت باشد هیچ کچی چون قناعت بومنی ابراد دوزن مراد بود که نیم پراغالی
 عسل دنیای دغله آلوده قلمیه که شاید امانت روح استرادی و قند سلوک
 راه آخرت سهولت میسر اولم **بیت** چنان وقتی بدست آرد زمانه که کر کوید رو کر
 روانه کاجوی ایدی هر که که مقام استقامتده مقیم و روش راه عدالته مستقیم
 اولم و سکار لودن ستم دیده لک ظلم و آزارن دفع اید و بخت کشیده لک تظلم
 کوش و شفقت و رحمة استماع قله هر آینه دینک آنک دلیتی عو استقامت معرو
 اولم و عقبل شرف رفعت و کرامتله اختصاص بولم و ایشه ایدی بیلی همان ایام ثوبله که
 شرایطله سر انجام بولم آخرتده اندن رایج نجات استقام اتمک میسر بود فاما دنیاده
 اولک دولته دوام بقا ممکن نکند و مدت عملنه قرار و ثبات مستعد ز راهر کسه که
 تقریب سلطانله سرافراز اولم هم دوستلر مزین سینه و بعض و کینه تخم آکو کم اعدا
 پرو و حتی یوزن طوب استقامت خصوصیت یعنی حله زهر کاه که اکا اجماع منعقد

ولدی کا خلق کا کسو اعتقاد نہ معتقد اولم لا یم یمن جانند بر آن امن و امان او را
 اولیة و بای دفعی فرق فرماید بینه سلاسله اول و خطه دن یا شوق و ترقیه شیرازی
 چون بنسنت با یکدیگر حسن اعتقاد از اعدانک سوفصد نه حجاب تمام در شمه کوشا اید
 اندرک لاه مکاید سدایده رند و سنی مرتبه بلند یستد رب حسداک و فتح و افساد نه
 ینہ کند و لره رو اید رند **ع** چه غم زحیلہ دشمن جو دست جانب ماست فریسه اید ی
 اکو ملک بو تربیت و تقویتند غرضی بونده بایند احسان و عنایت لیسہ عاطفت
 خسروانه و معدلت بیکو اینہ لایق بود رکب ی قویہ سن کہ جو حراہ ایمن و قارغ و ساکن
 و نیم دنیا دار آب و گیاہلہ قانع اولوب ضرورت و خطو دشمنند ایمن اولو مقرر رند
 کہ عمر قلیل کہ امن و راحت و حضور و فراغت لکچہ پنچہ اولی در عمر طویلند کہ خوف و
 خشیت و مشقت و محنت لکچہ **بیت** دمی فراغت و دل بہرستان لکچہ کسی ہزار سال نہ بروی
 او امانہ دود کا بجوی ایدی سز عیار در غدغہ و خوبی آئینہ خاطر کند و ز اتمک
 کر کن و تمام ہمتا ی زمت اہتمام لکچہ آب بکا نقتربلہ دیدہ اعدای کوز و دل اجتناب
 شلا و مسرور اتمک کر کن فریسه ایدی کر حکم بوموال اوزدہ اولوب نیم آب لک
 استماع فایده و بر مرہ و ملک نیم اعتذارہ سمع قبولہ شرف استماع ارزا ی بو مرہ
 بکا اماندو بر مک کرک کہ چون زیر دستلیم منزلمہ و صول خیا لیلہ و ز بردستل
 کند و مرتبہ لربنیک زوالی احتمالیلہ نیم حرمت عرضی ہمتکہ بلکہ تیغ غرضلہ خون حرا ی
 سفکہ قصد ایدہ لن ملک اندرک دمدہ لری بلہ متغیر اولوب اندہ لای صایبلہ تامل
 تفکری ذمتہ واجب بلہ حاسد لک قصد نہ و قاصد لک کید نہ شرط فرط احتیاج
 رعایت قلم **بیت** ہر امت غمی باید ز ما خاطر کوان کردن بقول دشمنان حیفت ترک
 دوستان کردن شیر انکھ عقد عہد ایمان ایدوب جمع اعمال دیوان و خزانہ
 اموال انوک کف کفایتہ تسلیم ایدوب تمام استماع و استماع کرامتہ نہ نہایت لکچہ
 قلدی وارکان و اعیانہ اعتبار امتیوب احوال محکمہ اندن غیر بلہ استظہار اتمرو
 اولد خاتم مہام و اصلاح مضامین خاص و عام دہ جو تمام وسیعی اہتمام کو سرتوب
 برو جملہ فرط عدالت و ضبط کفایتا ظاہر لاندی کہ ساعت بساعت شیر قشند قریب
 مکانی لری اولوب محالط غایتہ محالط نہایتہ یدی نہ فریسه بر آن ملازمت
 شیر دند و در اولور دی و نہ شیر بر زمان حضور فریسه سترام قلور دی **شعر**
 دوستد زایر و کجکہ او خندان اولور دوستلو شرطی اوقند قلور **بیت** خود کو

بنهات رسد چنین باشد. بوجال شریک مقر بلرینه کران کلوب مجموع ارکان دولت کاخها
 موافقت در دم آوردن. آنکه خاصه اقدام اذنه طور در شامد نصیحه که
 و صبا حد نه واحد که مشا و ده و تدبیر بدین وجهه سیان که دو فقه و سفینه و بیخ
 تقریب که قلع و فقه الیرا بدین آخر الامر ای جمیع اعیان و لیرا بونک اوزرینه بحر
 و مقر تا ولدی که اکاجنات خیانت اسناد ایله نر نامشرب جمیع سیر خاساک نیمه
 بر لم مکرر اولوب انوک حققد متغیر اولم تمتم خاساکه انوک دیانی باند عقیقه
 سیر که آفریند کامل اعتقاد امشدی تو نزل پذیر اولم لاجرم انوک احکام و افعالند
 کلی مدخل بر لوبو سیر انوک قهر و استیصالند بحال قدرت مقصود در **سیر** بولسلو
 اوزر تدبیر ایلدیلر. انوک دفعنده الیرا ایلدیلر. بر اتفاقه ارباب تدویر دت
 بو تدبیرد. شریک اولن لیرا برین شریک اند. بلحاظ سیرا چون همیا قلنا کوشی
 فریسه نک حجره سه آندی **بیت** روز دیگر که سیرا زینچک. آسمان نشسته
 زینچد نک سیمه ده جولاناند یار او و زنا و آصف خدمت طردن و صدور
 اعیان بارگاه ملکه حاضر اولدو فریسه بر مملکتی انما چون بر جایت کشیدی سیر انوک
 قدومه منظر اولوب فرط کفایت و فهم و درایت و در زبان امشدی **بیت** و زد
 و مونس جانت نام یار. یکدم تیر و دکه مکرر نمیشود. چون حکام جاشت اولوب شریک
 او بونی و قی کدی و جوع طبعه هجانه و ریک اشقایی **بسیع** علیانه آغاز قلدی
 هر یار که وظیفه می اولن کوشک جست و جویند نک و پویا اندر عینا بر نویدید لیر
 و کیفیت حاله خبر لیدیلر شرفایت مضطرب و زمانه فریسه غایب حضرا حاضر
 چون کورد که سیرک آتش جوی ملهت و لب غضب و قلبی مضطرب و مضطرب در تیز
 خشمی کرم بلوب قطر تویری بشور ملک تدبیر اندلر. بر لیری ایدی بوندن عین
 قائمیدی که ملکی آگاه اید و و بوضرتک منافع و مضارند زهره بلور سک و استماع
 قلوبک بعضی منافق کزاجنه ناموافق دخی کلور سه عرضه عرضه یستدر و و
 کاجوی متنبه اولو ایدی مقر بانیک جمت و متعلقان پاک نیمه لازم در کج
 و وقت سطر ایضه اهل ائمه و صاحب دولتک شکر نعمت و حق همت بر تملک
 بلوب و مخریدن بلکلون و اشد کلون موقفا نه یستدره **بیت** کسانی حق شانو
 حق گذارند که حال از بارش بهمان ندادند. حال من نه ایستد که سوله کورم و نه
 معلوم اند که تقریر ایلمک اعتباره آورده که اول مفسد غمار و خود همان **الحال**

طراز تو بری و بمنوال او زده آغانا لیل که کوین هوشه سوله القا اولدی که فریسه و
 طیفه ملکه است در آن تو امن بری آینه تعلیظ ایوب صورت انجازه اییدی بن که
 باور قلین که اول کم آزار و امانت شعار جانور دزیری راخی ساز حیل یی بواهنک
 او زده بحریک اتمکه آغاز اییدی که بوازد و حیاطه زمد که هر کسی نک دوستی اولور
 دشمنی دخی اولور عرضله آموز غیر واقع جو خیر ظهوره کلو خطایقک حقانی سوله
 بلنر و اسرار سوا بره آسانغله اطلاع اولنر بری دخی مقام حیل و قدم اقدام او زده
 قیام اییدی دید و کلک بکشد و آقا ساریه اطلاع و ضایره و قوف تبع مستوفی و نقد
 مستقصایه موقوفه اما اگر وظیفه ملک اولک منزلند بولور سه اکا اسناد اولنا
 اتمت و میان ناسده و السنه عام و خصله مشهور و مذکور اولنا عیب رب صمت
 کذب نبراد بکلجوی چون بولکمانی استماع اییدی عنان اختیار ای اندک کدوب
 اییدی خلق اولک حقیقه نه سویلر اولک خیانت نه بدینه اقامت ایدر احضار
 مجلسد نه منافق که کمال فلول بوباید موافق اید یا اید یای ملک بوبینه اها لیس
 میانده اولک جنر قصد غدرو فکر موی مشهور و مستشرق اگر دید کلری و اقامت
 ایسه انواع عقوبه لایق اولور و جنایت خیانتک عنقریب جزا و سزا بولور مبارکی
 مرض غرضد نه بری دخی اییدی ارباب صدق و دیانتدن برگاه اولک بایند بعضی جرم
 خیانت ایستدر دم اما بلا تحقیق اولک قصد بقتل رد ایدردم حالیکه بوقضای
 اصلی استدرم ظلمت ظن و تخمین نور بقیته به مبدل اولوب مضمون مضمونه عام جرم ادم
 بر منافق دخی اییدی بوند ن ساق اولک جنت عقیدت و مکر و حدت یقینجا بولور
 دکلد داشته فلان و فلان واحد بعد واحد بوکه شاهد در که هر زمان ایدردم که بو
 زاهد مرا بیک عاقبتی فضیحه بشود و اند جنایت عظیمه و خیانت جیسیم ظهوره
 بری دخی که خدمت صدق و استقامتد بری اید یا اید یی بری عجب بو بید ادب
 دعوی زهد و فقر ایدر کن و فقره فقر نک مقصد و ارباب تلج و خرقه نک پیشوا
 کچر کن حجاب شرم و حیای روی و قلحد و تلج ایدوب بو خیانت جرات اییدی
 عجب در که بوبیشه صفحه مقاله اولک زبان حالند زبنت اولدایسه که بیت خرقه
 پوشی من از غایت دینداری نیست بزد بر صد عیب نهان بپوشیم بری دخی که
 طریقت نور و ک بری اید یا اید یی بوزاهد بالک صورت و پاکیزه سیرت بومدت لوده
 تقلد اعمال ملکی پشت و بسته را ایدردی و تحمل اعیاد و زاری محنت و مصیبت

عدا ایدیدی بجای آنکه چهره حلی خال ایجاد نموده و سوم اولی محل بخت و جبر در مقام
 تأمل و عبرت داری دیدی هرگاه اول اسیر شود و از بونک کی جزوی حصول طایفه
 چاشت ملک اول دست طبعی در زاینده ظاهر در کمتهات کلی نک ایستاده نه شول
 اقدام آنکه ملک و اعمال پادشاهید نه مبالغه مال الله کورسید کر کدر **رب** صلی
 چو برنگرد از بخشگی دانی چکند چو کیک ویر و چند چو ارامیدان و قاضی خالی
 کوریدلر یک غم و سعایه عنان و یروپ ساحه دل کا مجید تخر و رد و کردت
 و بر دل و ز رادخی زمام کلا می جاب و تیج و دقیقه عطف اید و بصفه صبر سیر
 انواع حشویان دن فلم تر ویرایله بر پنجه بقم تحریر اندل و ز و اول ایدیا کونیه الوایع
 بومتهم اولد و فی جنایه اقدام اندیشه بونک مالی همان خیانه راجع دگر دکر فقط
 بلکه کمران و خباثت سرت و خاست طبیعت برهان و حجت و انصاف بود که اگر بو
 جرأیه اندیشه ملکه تمام استحقاق اتمه شده و دایره رعایت حرمت شایسته حشمت
 شاهنشاهی نه طغر کشته الکنی و ز بر دخی اقدام آورده قیام اید و ب بوطر زله
 آغاز کلام ایدی که ای یاران بونوع کلمات آشفته ایله نامه اعمال کز سیاه انگذ که
 ایضا حکم ان باکل لحم اخیه مفهومند و حد را بدک مجرد کمانله از بعض الظرائع
 قیلندند و بوسیکاه بیا که شاید قصه خیانت عیرواقع اولوب جملکر مجرم اتم
 اولم سر و عاجل و اجل بر موجب جزا سینه سینه مثلها بوکارنا سرائک جزا سن بولم
 اوچخی و ز بر دخی ایدی بوموزک تحقیقه و قوف ملکک اذ فی اشارت موقوف
 صواب بود که فرمان بورد تا انک منزلی تجسس اولوب روی حقیقتدن حجاب
 دفع اولنه اگر وظیفه ملک اول کجمره سنده بولمورسه بونتمک برهان قصه عیان
 اولوب ظنون خاص و عام تعینه مبدل اولور اگر بتان صرح اولوب کشت مفقود
 اول کاشانه ده موجود اولیه جمله مرام اولور بونقدیرجه لازم دکر زبان اعتدال
 استغفار یر کار اید و ب و لبسه در طلال لغز دلیه و ز بر آخر ایدی شرط احتیاط
 بود که بوباید شتاب اولنه اولنجاسوسلری روز و شب تجسس لحوال اید و ب بر آن
 بوندن کمتر و هر زمان اشک کلین کا یسد و رب بوقضیه نک تدارکده مقدور
 دریع التمر آخر کار و نرای ملکدن بر بی کسلاع و اقدام آورده کلون ایدی
 بوقضیه نک تحقیقتدن نه فایده عاید اولور و بواقعده تنقیر و دقیقته بی مفید
 اولور و رضا که اول خیانت نامدنیک جری و ز روشن کی ظاهر و هویدا اولم مقدر

اولی

که ترویرایله خیر ملکی غیر آنسه کونک جمله بی ساحل یقیندن کز دات شک و شبهه به
آنسه کونک **بیت** بعد از آنجا است رایش متین که شک را برادر بربک یقین الفقه
بو حالد که شریع آتش جو علیه خشم آلوده بلکه برادره نیار او د او لشدی حضور
یونط او ذره اول قدر کلا تا اند که شیر تمام متغیر اولوب فریسه دن باطیغ مستغفر
ومن یس غل حکمیده منیر انوار افکار مستوی اولوب آخر الامر احضار نه مثال او نرد
بیچاره اثر میاید اعدا دن جبر فرمان اولی الامر اشال ایدوب یار کا شیر منو
اولدی چون دامن دیا نئی بو همت لو شند ناک و طاهر ایدی قوی قلب جری خاطر
کاجوی حضور نه حاضر اولدی شیر سوال ایدی که اول وظیفه مقررده که بزدوز
مره دوسک حفظ ایت دیو ویرلدی بجه اولدی جواب ویرلدی که خدام طبع غا من
تسلیم اولدی تا وقت جاشده خوان ستیان حاضر قله لر این مطبخ دخی باب غمرو
قدحی فتح ایدلوردن ایدی احضار انکاره تحقن ایدوب فریاد ایدی که کاشا و کلا
بو کجا محض افراد و ویم ساحه دتم بو همتد زمیرادر شیر معقد لو ندن بر جمع کتر
کوندردی تا منزل فریسه چیست جو اندلر چون انده بهمان اعتشالردی آشکارا کور
کاجوی حضور نه کتوردن فریسه بلدی که ارباب قدر اشقام مصححان تمام متین
ویو بجه زماندن بر واکد کوری تخم ترویرک بریدی و دید کوری نه ایدله ناک
نمزی تمام تمش کند و کندویه اسیدی همی دردمند سنک سکا تمش **بیت** آفتاب
طلوع بر سر دیوار رسید سالها بود که از دو چنین ترسیدم جمله وز رادن برلیم
کونک ایدی که فریسه ناک غیبتند هر یسه عیبندن برهن ایلردی و کند و سن هم بود
عدا ایدلوردن عدا ایدوب شویله کوستر مسدی که بی تحقیق ایقان برادر اقام اتمزل
و تار همک حقیقتنه واقف اولیه انوک باینده فتح کالیم ایلمز و هر دم فریسه ناک
دعوی مهر و محبتند دم او دردی انوک حمایتی باینده مبالغه قلور دی و صورت
ظاهر اولد قدر صکره الیر و کلوب و ما فی الضمیر آشکار ایدوب ایدی ای ملک
بونا بکار ک خیانتی عین الیقین معلوم اولدی و بو خاکسار ک جای دی روز روشن
کی ظهور بولدی صلاح ملک و رضای خدای بونده در که بی توقف مقتضای قضای
سیاست انوک باینده امضا یورد که اکو بوباید مجال اهل ویرلیم فی شبهه سایر
کما حکم کرد دخی حقیقت عاقتند و هم ایتوب ساعت عیسا بوم قوله شناعته عرا
واقدا لمری نریک اوله **ع** سیاست بنود کارها خلل دید چون اعدا فریسه بی

اید

بوطریقه خای چقره لریشر ایدی تاشعالیضا قلدر ویشر اندیشه دورود رازنه
 دوشدی دورودر لولوق هجات وکون کونم تخیات مودون یوبکی باشنه اوشدی
 میان و حوشدن سیاه کونکه دیک تر ویری جوشه کونرلدن ایدی شیرک آلتس
 خشیقین ایکی کونر کوشه درخرو ایدوب ایدی بن رای عالمه آری شاهد که افنا
 اولک رولدن اقتباس نور ایدنه و ماهجه نایا کالسیبه قصد ایدرسته دعوای ووز
 بغایت بجای ایدرم که بخاین غدارلک خیانتی و بودیم کارلک جنایتی کاجه نجفی و مستو
 اولور و خبیث طبع ناپاک کندن و مکر صیغه پاکندن بجه غفلت روا کور و بونجلین
 جرم قطیعه مصدر و بونک کی فعل شنیعه مظهر اولن نفس خسیس و شخص خبیث
 قتلده فرصت ال ویرمشکن توققه نه وجهله رخصت بولور و مشرب سیه کینج دخت
 معدت اولک رشحاتیکه تازه ویرسین اولور خن و خاشاک ترده و خیر ایله بخون
 مکدر قلو و وحوش جور سیاه کوشدن بودمکه کوش ایدر اکا سوجه اولوب ایدن
 سنک مفصل کلام و محصل مرامک ندی جواب ویر دیکلای ملک حکا سیر مشلور
 من قامت سیاست دامت ریاسنه **شعر** قالدری خرابدن هیچ فتنه باش دیده شیر
 بیدار اولیخ قیام نظام سیاست دوام ریاستد صاحب ریاست کینام انتقامدن
 تیغ سیاست کجیه زمین مانده نظام انتظام تخن اکیمه وکلز اولطندنه نازها
 معدت بستم اتمه بوستان جهانده نسیم این و امان بستم اتمه **سلی** آیین سیاه ابرافنده
 بنیاد امان زیاده ارفنده آن بلایع زاعنی ثرافیت کرهین سیاست آن هر یافت
 هر ملک که صلاح ملکه طالب اوله واجبد که اهل خاندن تیغ سیاستی در تیغ اتمه و هر
 چند که محرم خاص و هدم صاحب اختصاص اوله اکا التفات یوریمه که سلطان
 بغداد مصلحت عام ایچون کند و نلک محمود خاص که اخضر خراصدن ایدی علف تیغ
 سیاست ایدی شیر استفسار ایدی که نیجه و لمشد مر اول **حکایت** سیاه کوش
 ایدی روایت ایدر که دارالملک چینده برپا شاه عدل این واریدی که رعایت قوا
 عدالته جمشید و انجام جهان نمای عقلی ابدیه سواج امور اتمشدی و سکند صفت
 چشمه آب حیات نصفه طالب اولوب ظلام ظلمی روی جهان دند و لایتمشدی **بیت**
 از معدت شاملی ارفنده ستم صدر منزل آراستوی بیایان عدم اولک سیر بر ملک نظری
 ویر فرزند زیبا کوی و ایدی که کند لطف و کرامله قلوب ناخسکار اتمشدی
 و دانه احسان و انعامه مرغ جان خاص و عای دام محبته کز قارا اتمشدی **بیت**

مادر کتی زاده مثل اوصاحب جمال دیده دوران ندیده مثل اوصاکمال سوزدای
 خاطر شهادت به برکون حرم کرم عباسی یاس محط استیناس مصدوقه اذاول بیت
 وضع للناس سواد سیم ظاهر اولوب مطلق الطافک طوافی شوقی واول آستانه دین وایما
 و منبع امن و امانک و من دخل کان آمنا انسان شان شرفی بیان اید و زیادت عشق
 درون جان و صمیم چنانده حلیان و همچنان ایدی و اذن للناس داعیه سنک هدیه سینه
 اقدادی فرض و لعبه لا اذابلوب لبیک زنان احرام عربیت زیارت حرم واجبی الحرامی
 در میان ایدی **نظم** امید طواف حرم کوی تو اکنده در وادی غم طایفه بیدار
 لبیک زنان بر عرفات هر کوی صد قافله جان منظر آواز دار در بدری جانبدار
 شرف ارجاز ناله محض و ولد قد بکوه دریا طرفه متوجه اولدی و هلاک مثال کشی راه
 که عود ری سقف فلک و لکن ری قرن ثور و داسو همکه و اصل ایدی و هر زور و سیقه و
 عظمت فلک اثرا وزره مشابه و مثال ایدی کردیل و مرکب بیای و آب پمارک
 عنان دست هوا به و بردیل و اول خانه چوینده که سقفی الند و سقوفی استند
 ایدی منکمل اولوب آب کی روان و بار کی روان اولدیل **بیت** چومه در برج آبی کرد
 منزل روان کوه ندکستی با بساط مدت مدید سیرده مسافه کثیر طی ایدوب مدینه
 مکه معطر ایدیل **شعر** برو فی اوجوب اوجوب کدیل مقصد مقصوده واروب بندیل
 مناسک حج و عمری تمام ایدوب بعده روضه مقدسیه حضرت سلطان تحکامه
 رتسا و حقان بارگاه عز و جلالت **بیت** آن شمسو اکریم عنان بلند سیر کرانه ایدوب
 جرج و الیرکاب یافت جیب الستار محمد الحنا و صلی الله تعالی علیه وسلم و آله الاخیر
 و صحبا لابرار آستانه سعادت آشیانه یی یقیل یقیل ایدوب سعادت تکیه عتبه
 علیه نبوت الله مستعد اولدی **بیت** ای خاکبوس دیت مقصود هر چنانلی بر ویت
 بخاک این از روی مشکل آیم هر مشکلی بعده قافله جزاسانله جانب بغداده توجه بود
 شهر یار بغداد قدوم شهراده در جزیرا اویلی فی الحال لوانم اکرام و اجلال
 مرعی طوب شرابط استقبالی بینه کوزدی **بیت** چون بشمارت قلندی شاهه بو
 اندلجمله عزم استقبالی نزل شاهانه و منزل پادشاهانه مهیا اولوب یرج کون
 انده توقف استعدا ایدی شهراده دخی ستم اجابت و دعوی رعایت ایدوب
 بر مدت انده اقامت بیوردی چون شد اید را هذرا سوده اولدل وطن ما لوفه
 معاود عن منی محرم قلدل شهراده سلطان بغداد در عذر لرودیلوب اند و کی ضیافت

و خدمت مقابلہ سندہ انواع شکرو و متال اید و ب ہدیہ رسندہ حرم سلطانیہ بر جہی
 کنیزک ارسال ایدی و هماندم رخت اقامتی اندن کتور و ب خراسان بولط و ب
 کندی سلطان بغداد ادا خدمت مشاہدہ و رعایت قاعدہ موارد عند بصرہ حرہ
 مراجعت اید و ب کتیریک طلب ایدی بصورت کوردی کہ نقاش و طرہ اول ملاحتہ بر
 صورت لوح وجودہ نقس اتمش و کل و دیدہ فکرت اول لطافتہ بر ہیات جریہ خیالہ
 و علم مثالہ کوردست و اشمش و کل زنجیر نفیس تابدار کی کند فتنہ ایلہ دل نظار
 تسخیر ایلہ مهر مین مینر بایہ ذلک اول بوسف صورتک صفی سودہ تسخیر ایلہ
 دعوی یک ابروی خربانی جہی ابرو سیل طاق نشیانہ اتمش و داعیہ زہد کوشت
 نشیانہ کہ شہ و چشم مسی بہ ایلہ برستک بلایہ سنہ راقم **نظم** رخی عشاق
 ایچون شمع شبستان لیلی نقل شرابی برستان قدی بخل بلند راست بندان خرم زلفی
 حرم شبستان دہانندن قلوب سہد و شکر تنک لبند اعلک و لشدی
 بری سنک ملک بغدادنک اول سر و آزارک خرامندن پای دیکلہ قالدی و جہہ
 لعل بگونندن بے واسطہ بلکہ مست و لا یعقل اولدی **بیت** دل بستہ بالای کی قیا
 شد باز این ز برای دل شکمچہ بلا شد ہر چند کہ سلطان جد و جہد ایدی دل میدہ اول
 جابندن دوندہ مدی تو ہر بار کہ عقل کار فرمای آب وضعتا آس غشعہ صابہ کوردی
 سویوندہ مدی **بیت** ساکن نمیشود بسین آج چشم من کین و رد عاشقی بہ علامت فزون
 شود القصہ سلطان کتیر کہ سیاط معاشر تہ بر جہہ انبساط ایدی کہ با کلیہ احوال
 رعیت و امور ملک و مہمات سلطنت بر عا سی خطر اند کندی **بیت** حوسلطان اولہ رو
 روست مست خراب اولہ نیکان خانما فی خراب ہر کاہ کہ پادشاہ نقد و قن بلار مہی
 و ملاہیہ کہ قواعد دولت شاہی اولک سبیلہ و اہی اولو و صرف قلعہ و ہواجر و کار
 و اضالیہ و انجاردہ خواب نویسن و نوش شراب ریکن لعل کونہ مشغول اولہ لاجرم
 نظام کار مالک کوندن کونہ مخمل و صلا و حاک خلایق بر سیل تدریج مخمل اولوب
 ہر طرفدن ثنات حساد و ہفالت اضداد ظہور کلمہ و ہر ساعت مملکتہ ہن تازہ
 و خلل اندازہ مقرر اولوب سر زہایا اللولہ شرب لعشیات و قوم الغدوات
 آشکارہ اولدی **شعر** چہ شہ او لعدر ہر نک جام اولوق کرک کہ سرور یادہ ایلہ عقلی
 آلد رومیہ شاہ اولن ہیدا اولوب کہ کہ کد نرو زوش ختم دولت تاکہ باشن
 خواندن قالد رومیہ چون حالہ قلیح کون بوموال اوزرہ کج دیار کان دولت

و اعیان حضرت ملک بوفعلتند در لنگ اولوب شهر و کلاسیک حاجتی بجهل و امر او یا
 مانی بخل کور در جمله بی دست نیاز به صاحب دیلم زینه تفتایدوب گوشه نشیند
 آستانه سده یوز اوردر و در ویش پاکیزه نفس لک نفس نفیستند همت و کعادریزه
 اذل و صلاح حال سلطان بچون نذر و قربا نلر ایدوب فقرایه صلاح صدقات
 و احسان ایلدن عاقبت بی عرض لک تیر دعایی هد فاجابه معر و اولوب **نظم**
 شیبستان سلطان بجه خلوت کجایله قلو رک عیش و عشرت صور ساغر النیه ساقی
 ایدر نرسکله یوز اولوب سیراب بخار بک چون کوزینه طولدی کوزی سیراب ترکس روش
 سوز لدی عالم نمده سوله مشاهد قلدی که بر بر صلاح سیم اوکده کلوب دفع صدا
 ایلده ندا اید و بایندی **بیت** ای شاه چکوی چه پرسند از تو جای که بر تری و نرسند
 از تو بونه بدو و زرد که زمین حال که کرس شکسته بال لحوالند بچون احوال آتو
 غفلتدن قریبدر که کارالذ کیده و دولت سلطنت غنوک ذمتنه انقال ایدو
 خراب غفلتده با نورسن طور عقلی باشکه کو ر مصالحی کور **بیت** آج کوزک طور
 یوقاری خابکدن ترکس آخلدن ترا بکدن **بیت** چشم عبرت بکسای بره از خود بینی
 ورنه هر فتنه که بینی همه از خود بینی شاه بو واقعه ملولندن خوابدن او بایندی
 آخر کار زبان عجز و انکسایله اعتذار و استغفار ایدوب صحبت کنیز کدن رجوع
 و تدارک مافاته شرف یوریدی و فرمان ایدی که من بعد اول کینترک خلوتنه کلیه
 و مهر و مشتری بر بر جده قران قلیه کوچ که شاهه دلارامسن دل میسر و دیدار
 یازدن اراق بر آن صبر و قرار ممکن و مقصور دکلدی ولیکن خوف حضرت عز ندن و
 احتمال زوال دولت سلطنتدن اول سوال اوزده مثال یوریدی کینترک بر مدت
 نفیسه جراید و بی حرق فرقت و محنت بجره بر زمان صبر ایدی عاقبت بر کجه سودای
 سلطان دیک دماغند ز علیا نایدوب بی اختیار با هوای عشق جانان اول برک
 کلی بستان سلطان ایدی شاه اکا نگاه ایدی بر کلبرک طوی کوردی که نسیم سحر
 اچلش و برطن سنبیل کوردی برک کل اوزره صاحبش **مشق** ز سنبیل بر سن مرغون
 ز مرغونش نفیسه شسته دشته مسی ترکسی جاد و نورد خواب ز سودا سنبیل اهند
 در نا تکرار ناهوای بارهوش و قرار شهراری بیخا قلدی و غوغای عشق دلدار
 متاع عقل شاه بلجاری ناراجه و برک **بیت** باز عشق آملد دیوانگیش پیش آمد
 بود از شره غمره زینش آمد به بر زمان دخی لفته جمالی و آشفته زلف خالی

اولوب میان معاشرته دست مباشرتله در اعن سنا اذل و عیش و نوشه مشغول اوکو
 غوغای دنیای دنی و فراموش اذل بیه برد فقه دخی منهیان عالم غیب اشارت لایسله شای
 شاهراه صلاح و فلاحه دعوت اذل شاه بیه متنبه اولوب کند و کند و یله بیدی
 بوا آتس فتنه آتس بوارله سویندر میخه صلاح جهان مستغذ و بونفاه استلای شعیه
 کویندر میخه امید سامان محالدر پس در بانه ایدی بوکستناخ فرمانه الطاعت امیوت
 نی اجازت بارگاه کلدی اهرم بودر که بی عیایا بونی الله سن جباب کی آب حلیه آتس
 و بی تلخیص و تراخی حکم واجب الاستماع ایدوب موجب فرمان جه انعطای برینه
 کتور سن حجاب معاف و طاعة دیوب کتیر کی الرب کندی کدر کی کند و یله بوندیشه
 ایدی که بوکترک شاهک معشوقه سیدر شاید که بعد زمان پشیمان اولوب بیه آتی طلبه
 اگر اولوک هلاکی بایند شتاب اید رسم بعد دست فکرت دامن تدار کدن قاهر اولوب
 پس آتس اونه ایلیدی و کسوت و صورتی بتدیل ایدوب بورای عینار دن نغان ایدی
 بومدند بکدر خاشر شاهه و حرکت سبیله انواع هجوم هجوم ایدوب هر بار کشفه یارند
 شستنه خرام آتس آرزوی دیدار یار در کار اولوب مضطرب و بی قرار اولور دیک
 و بیه کندی و هیلا مت ایدوب دلایل عقلی و زواج نقلیه تعزیه و تسلیه قیلوریدی
 بریکجه دفع ملال الحزن بجز زلال نوس ایدوب مواظط خرد و نصایح عقلی فراموش
 ایدوب خیار ایدار دلداریله دلشهر یاری بیصبری و بی قرار ایدی که حلاج خاص طلب
 ایدی و کیفیت طایر دلا را منی استعلام ایدوب بهداید تامله ایدی و بویه که آتی
 همان بوکجه حضار آتس سن ترخا کسار کی طعم شمشیر ایدار اولمغن مقر ربلیک کرکس
 حاجبا و لغدر مقدمات عنبری تمهید ایدی مفید واقع اولمیدی و هیبت خشم سلطان
 مشاهله ایدوب کند و سن هدف بتر تلف ملاحظه قلیدی عاقبت خرا و ناخواه کتیر کی
 بارگاه شاهه کتوریدی برد فقه دخی ابواب عشرت کسل و اسباب صحبت آماده اولور
قطعه بیایم و بشی و یار در پیش جامی خوشگوار دیدیش کل آمده و خزان گذشته
 دی زلفه و نوبهار دیدیش الفصه اوچ نوبت سلطان کتیر کک قتلنه فرمان ایدی
 حلاج عاقبت ملاحظه سن واجب بلوب توقف قلیدی ناممات ملک بالکلیه منحل
 و معطل اولمیدی ملک جازم اولمیدی که بولانکند و دن عنریله منافع اولمغن مستعد
 و سایر معا و نیکه بوعایله نک زوالی محالدر **دست** دیکری برتا بدین کار
 زیاهر کسه کی بوکترک قتلنه مامور اوله البته دور بین و عاقبت اندیش لیک

جهندن فوقن املك مقرر د پس ملك انوك دفعنه كند و بنفسه معرض اولدي اما ريت
 كورمدي كه ظاهر بر نلاره صادر اولمدين بر بنفسي معرض هلاكه سوره پس زمان فرصه مترصد
 اولوب طور دي تا اتفاق بكون بام قصر او زده رجليه نظر ايد و بطور دي ماه روي
 مقابله ده بدر تمام كوي برقا و درور دي ضمير شاهه خوف سوعاقبت و بيم زوال دوست
 و سلطنت غالب اولوب كند و كند و بيه ايد دي كچه كه مذهب شرعه بي كناهك قانني
 د و حك حرام مطلقه اما بونك سبيله بجه حك اول زاده كوك دي كه بنم ني بر والعدن
 غر و خون اولستند و د زمان بديرا و لوق مقرر و محقق د هر چند كه صحت جانان بجان و
 جهان مقدمه و ليكن دل از دكان رعيتك ملاحظه حالي اندان همد چون كوي
 كه وقت فرصه ايد دي اي كاز دني كانه كل كه بوكشيتماشا ايله سن كينزك خون ياقن
 كل دي پادشاه پشت دستله برهشت اوروب رجليه تدي و جرح و فرغ اظهار ايد و
 سويله كوستري كه كند و كند و دن دوسوي اهر ايلدي تا غم اصل اولو اولو ابداري
 بولوب چقر د و وشتك اولو كلابله عيسر اند و كفنلاره صادر د **بيت** تن كوز سيلري
 بر لوب ديلر غير و غير اوستينه تو ديلر مرام تعزیه صوري تمام و لوازم كام ضرور
 اتمام اندي صلاح جهان و جهانيان خون كند و جانانه سن بيحسان املك بنفسه اقدام
 اندي **ع** پادشاهان از بيك مصلي صد خون كند بوشل كوردم تا معلوم اوله
 كه ملك ملاحظه صافح رعيتك غفلت ايد و ب رجايي رعايه رعيتك غايت
 عزيزد كه بر شخص در كلو شامل و كامل اولو رسته مضرت عامه اولو ليحي اندان بعد سال
 صوب صوابه تو بيدر شيرك بودمده ايله آتش خشمي مشعل اولوب و زيبه به رسولار
 كه بوسواله جوابك ندر سويله و بوكناهه اعتدارك ندر بيان ايله فرسيه خون بيمه كاه ايد
 ديشلرد كه هر ملك كه دستي كونه اوله زبانه دراز اولور **ع** بي كناهان دبلر
 باشند تلخ جوابل و بر و ب درشت كلمات ايلدي انوك كلمات عفا اميز حسا دك رها
 فساد انگيزه مقدار اولوب كامجولك هلب غضبتك استداد واز يادن باعش اولدي
 وعهد و پيمان وعقد و ايماني بر طرف قلوب فرسوزاني فرسيه لك قتل جانينه دوا فلك
بيت غضب عقليته اولدي سويله چير كه اولدي چشم عالم بي خبره و بخر ما در شير
 واصل اولوب بلدي كه سري سبيل شتاب و بجه سلوك ايد و ب جان بجم و تا بند
 اها لامتشد و بطور و صبر و سكوتي قوي و ب مضيق طيش و تهتكه كمتشد و كند و كند
 ايد يتي يتيتك كرك و فرزند و دلبندي قيديد و وسوسه ديول هيند خلاص املك كوك

ز تیرا هرگاه که سلطان غضب مستوی اولم شیطان اکامست سلطان اولور و اول نهانده نه فرات
 ایدر سه مختل و مختبط اولور و لوکلای قضیه که از استیاط السلطان تسلط الشیطان
 حدیث صحیح و بومعنی بزورک بیانده نصیر محمد **بیت** غضب از شعلها شیطانست
 عاقبت موجب پشیمانست **بیت** فی الحال جلا فیه برکنه ارسا لاندی که امثال فرماید **بیت**
 آن توقفا یله که بنم ملکه سولیه جاک سورم وارد و کندی کاجوی حضوره کلوب
 ایدر ای ای پسر اشدیم که فریسه قتلته مثال ویرش سزاندن نه کاه صلی و ولدی
 و یغیه جرمیه ظاهر اولدی قتلته قدام و هلاکنه التزام ایلدک شیر صورتی واقع
 اولان اوزره عمر براندی مادریش ایدر ای جان مادر نفسکی لایه خسرتد میران
 و سرگردان قلعه و مشرب عفو و احسان فی بهر قلعه ارباب تجرید و اهل وقوعه مشکو
 سکر نسبه البته سکر نسبه موقوفه حرمت زین سوره و عزت فرزند پدیده
 و دانش شاکر استلا و قوت شاد نسکه و کرامت نهاده صلاحه دامن رعیت باز
 و نظام کارملوک سلوک طریق عدل و اجرای عدل اعمال غرم عقله بویاید عمده ای
 نشند در بر برای اتباع و اشیاع مراستحقاقه اطلاع اید و بهر برنی هر و کفایت لری
 حبیبچه مناسب مناصبه نامزد اتمک کرکد **بیت** ایکنی اندر بری بری حصده صاحب غرض
 و مترم طمعند که مفریان درگاه سلطان میانده سغله حصده نزاع بر حمله ارتفاع
 بولور که آب فوات و قتل غیری ایلده انظفا و افواجین امتناعده اولور پس اگر
 پلاشاه بونک آخر حصده قلع و سعایتی مقبول کوره و آخرک بونک بایند و غیر و شایخی
 استماع سوره مزبج دانول قول و قرار نه اعتماد قلز و بر فردا لوش عهد و قرار نه اعتماد
 قلز زیرا ارباب غرض کاه اولور که بر این معنی خیالنده عرض ایدر لرو بخانه با سرام
 جلع ویرور و بوا اسطه ایلد بیکناه لربند بلیه کوقار اولور و بحر مل ساهل بخات
 و کنار امن و سلامه وصول بولور **بیت** بیکنه دل شکسته دزدندان مجرم از دور
 خرم و خندان بیکنه بومقد مات بونی منیج اولور که حاضر لوقه لایه امتناع
 ایدر و غایب لری تعیل خدمت از اجتناب کوسر و لر و جمعیت امور و حضور قلوب
 جمهور با کلیه مشرق اولور و ارکان ملک و بنیان سلطنته هزار خل مصرق اولور
 بوکه مصرق مترو داولن مفاسد لایه حسابدن بیرونند و مرتبه قیاسدن افزونند
نظم حذر قیل صحبت صاحب غرضدن کآنک حالی دکل حالی مرصندن کور و زهر کمد
 و انوری سعادت بولور کاند و آزار داول طرز نه حسد آینه سینی

یقین رسد آستینک سینه شیرازی فریسه کسته قریله بدکان اولدم تا اولک خیانتی
 ظاهر و ثابت اولیجه بم ضمیم اکامتفر اولدی مادری ایدی بی نقی صادق تغیر نواج
 بک شاه براحده خصوصاً که معتمد رکاه اوله روا کرد ز اولک خیانتی ظاهر اولو دخی
 هنوز حجاب اشتباه ده دوش انشاء الله الرحمن اول زنا که بوقضیه نک بوزدن برده
 کان رفیع اوله اولک حقیق روز روشن کی عیان اولسه کرک خردی عواطف بک شاهیند
 بعید و بدیع دکلر که بوقدر خیانت که محرم کماله فریسه نسبت اولندی اولک حلم
 غیر نامتناهی بی فضا سنده نابید اولدی و سوابق خدمتی بفضایین خاطر قلوب
 اولک ساعی و مآثر که بود رکاهده اندر صادر اولسند روح ضمیمه بوزدن زوال پذیر
 اولمیدی و هنرمندان کافی بصلی کذا حقیقده بی هنر لک ترهات و فضا و نور خرافات
 دیه جباری مواقع اصفا و محل اوقضا بولمیدی نظم سفله نخواهد دکر بر ای کام حق
 نکد از بکسی بیجا می هنر از حد جیل آید پیش تا زور کا هنرمند پیش ای ملک غافل
 عقل صوابی هر واقعه ده حاکم عادل و رای عالم آرای هر حادثه ده بشیر کامل بلکه
 شرف کهر مرصفا عقل و خرد ایله در بیت عقلست بیدک شرف حکم از است
 واقو فی حرمت بی آدم آزاد است چون فریسه آستانه دولت که مرتبه منیعیه ده و
 رفیعیه ایر کور دیک و مضب و زارده بلکه رتبه نیایته و اکور دیک و مجاهد لک
 مدح ایدوب خلوت کرده عزت مشا و رت ازانی بود دیک خطایا سنک ثبات و وقار که
 لایق بود که قول سابق اوزده قرار ایدوب بقص عهد و ابطال اقرار زدن قرار ایدوب سن
 و دست تربیت که بنید اند و کک بنای آس بیدار لم بر یک ایتوب ثبات اضداد و شاد
 حساد دوز عار ایدوب سن و حقیقت حالی تقص و استکشافده عدل و انصاف که لایق و شرط
 احتیاط و فرط مبالغه ده قصور ایتوب عقل حضور نده معد و دوا له سن و اظهار عجزده
 فواید صبر و نایدن محروم ایتوب عند الناس سوا یب تمسکند دوز و عند الله و انست
 جمیله شاد و ماجور اوله سن عاقل خرد منده نوشیده دکلر که اولک مانندی کامل
 و هنرمندک و پایه شایانند بلند در که آینه امانت بوزنک کی خیانت زنگار ایله
 مکدر قله و دامن دیانتی بوزنک کی خیانت بخاسته آلوده اوله و مقرر در که خاشاک
 حرص و طمع آنک مشرب زهد و ورعنه کد و روبرم کشد و مرکب آذو نیا زانک
 سمند برهن و لحر از یکرده ایرم شد و اول زاهد دیانت مآب و صیانت بضایه
 بویایه انما و بوجنایه انسا باید ند ز شرب دم و اکل تمدن احراز و اجتناب تمسکند

اندن سابق دخی اوقاف مزبور به ایله موصوفه معرفه اییدی و گوشه قناعتده انز وای و
 حیوانان دن ابا وصیت و صدای ورع و تقوی میان انام و السنه خاص و عامده مذکور
 و مشهور اییدی **ع** یهودی بنی برین دانی بود بود دولت خواهک اغلبی بود که
 وظیفه ملکی منزل فرستاده بینه انوک عدوسی و دشمنی قومش حساد دن بود افسان
 چندان بعید و کلد دن بر اکه اهل حسد دن بعضی بخردن و لور که آخره ضرر بستمک قصد
 کند و هلاک کند خن اختیار و کند و قتل کند جانله خریدار اولور نه که اول خواجه خود
 محسود نندنا خد انقام سویرا چون غلامنه کند و یی قتل انک مقصود ایدن بجنبه
 ابرامله فی مانه رام اییدی ستر استفسار اییدی که بجنه اولشدر اول **حکایت**
 مادری اییدی روایت ایدر که شهر بغداد ده بر خواجه واریدی غارت حساد دن
 بر همسایه سی واریدی اوع زهاد دن آیای علی الدوام صوم ریاضتله تمام ایدری
 ویلاید علی التوالی اقدام الهلعت و عبادت اوزنه اقدام ایدر که **نظم** تحت آستینه
 بغری یانمش ریاضت اودی و دینه بو یانمش درو مخزن کنجی معارف ضری ستر
 کات و نوم عارف کجه کوند عبادت اییدی دایر کجه ده قایم و کوند زده صاف
 اهالی بغداد انوک ولایتنه اعتقاد و همت و عنایت دن استمداد طلب ایدر و باستانه
 کلور کیدر و دی و ارباب ثروت و سیار هدم هدیه رهنده خات قدمنه دینار و نم
 شار ایدر و دی و بحال و محافله خیر که مذکور و مسامح و بیامدله فضله مشهور
 بجهت لورن همسایه محسود آتس حسدله بر شعله در و اولوب نایره عزت جهالت
 کانون در و نندن زبانه چکدی و انوک حقیقه انواع در لو قصد لور ایدوب زمین
 دنده مکر و میکند تخمین اکی اما کان مکر و تر و زهر پتر که اول جانیه اماره
 انوک سلاح و درع و رهنده تاثر قلمری و هدف مراد نشانه آرزویه راست
 کلری تابو معامله دن عاجز اولوب در مانده قالدی عاقبه العاقبت واریت
 بر ضلح صاف و آن لای و انوک بایده مواجب احسان و انعامی واجب کور دی بولونم
 اشتفاق و بریتیم نقدیر قلدی هر ساعت کا استمالت و یروپ ایدر دی که سنی بر صلت
 اخون تربیت ایدم و مرهم کلی اخون بار خمت و مونتک چکریم امید و ارم که دل
 دانی بو بار دن خاص ایده سن و خاطر پریشانی بو خار خان دن فاع قله سن
بیت آیدیده همی بودم بسوز درونش امید و اچنایم که آتشی نبشاند چون بک
 اوزرینه بجهت یام کجی غلام فرمان خواجه رام اولوب مقام انقیاد و اطاعت ایدم

ایک

ایک

واول مهم مقصودك انما منتهى كخواجه لك مقصودى انك منذ بروج ايدى اقدام واهتمام ايدو
 ايدى الاى نوازى وخرجه كى بويده باندو مبدول بويورده بجه تاب واوله شرح
 انك ميسر وواصفاء التفات وعاطفه كى بوجا كرا فكنده ارزاي بويورده
 بجه كلك زيانله سلك بيا نه چرك مقصود در **بیت** صد زيان واولورسه سینه مثال
 شكر لطفك زيانله كلك حال درم كى بوردلدارق مقابله سنده بزرده جان سپارلق
 و بونعمت شكرانه بي خد متكارلق ستر ابطى بر نه كتورم **بیت** نقد روان خویش شاد
 تو ميكنم بجای كه هست دز سر كار تو ميكنم خواجه چون كوردي كه غلام حق كدارلق
 مقاصد ثابت ودمدر و هويا رلق داعيه سي درون جان صميم جنان سینه مبرم و كجك
 روي كا زدن رفع حجاب ندي و در دجسد دن برآه جانكاه ايد و نايدي بيل و آگاه
 اولكه بوزاهدك رشكي سینه هلاك ندي واولك بقدر اقدار و اشتهاى غير متدن
 عفتان اخيار الما نكدي قصدم بود كه اكابر نفع نكبت يتورم بلكه انك نام و نسان
 روي جهان دن كتورم هر چند كه بويابن فن و حيله كتابى آچدم و دام و كرت و زويه فكر و
 تدبير دانه برين صاچدم بوكاره چاره دن عاجز قالدم و آتش جسد تو جسد مده ربانه
 چكوب راحت دن كا نى بجا منقض اولوب غم و غصه دن پير و لذت حيا دن سیر
 اولدم بوزماندن بوسلك بار خستكى بوسبند نه چركم و تخم مهر و محبتكى زمين سینه
 بوجهش دن اگر مكه بويجه بي همان زاهد حسايه لك باوى استند زنج اساعيل عليه السلام
 كى و بزانده سن و همان اول مكاذم خاك و خون اجرة غلطان قهر سن كنده سن صباچ
 چون بي نك كشته سخن آغشته كوره لره آينه بونملا اند طوبه كوك و
 عرض و مانى بايمان و خان و مان ويران اسه كوك واولك شيشه نام و ناموس
 شكست و صيت و صداى زرق و ساروسن است ايد و بيا نك حقه خلقك اعتملكي
 و اعتقلى بوز و اسه كوك بر دخی زهد و تقوى دعواسن امتوب صفحا لنده بوبيتك
 فخر اى باز اسه كوك **بیت** زاهدان زهد بيم يارب اكن برده اسن تابه بنيندا اهل
 فسق پنهان اشكار غلام ايدى بخواجه بوفكر دن فارغ اوله و بوكاره بر طريقيه حنى
 چاره بول اگر مراد بو و در طه دن خلاص ايسه زاهدى قبل انكه دخی حاصل اولد
 و بوعقد بر تدبير ايله دخی كشايش بويور خواجه ايدى اول اندیشه دور دانه شاد
 كه قادر اوليه سن بر نقد كره قادر اوله سن بمحمد رك عنقریب فرصت بوليه سن **بیت**
 حسد دن طافم طاقد رجا صبر ايت دينك تكليف ملايطا قدر كوتخ جدمى بويور

وشکر نعمی ادا قیلونشک نی توقف فرمانه اطا قیل سنکلف بواره سرفیع ایدوب بوجده
 جانمه منت نی بهایت سیل. اشته علق نامک حاضر در سکا ویرین تابو سفرد طریسوب
 کیده سن و برو لایته دخی اقامت اید سن. غلام اییدی ای خواجه هج عاقل بو فکر یاکتر که
 سن لایحه ادر اکنز بر شته سی اولن بو طرفه کتمز که سن کیده سن. نکبت دشمن زمان
 دولتمه مطلوبدر و قربت عدو اوقات حیاتده مرغوبدر سن دولت حیاتد زور
 اولک نکبت و مماندن سکا نه لذت حاصل اولور و سن مجبور قفس کور اولجی اولک
 شکجه و جسدن نه منفعت و اصل اولور **بیت** چون نیا شمد رکستان لاله هر کو کور
 چون برفم از چمن شمشک کو هر کز مباحش غلام هر بار که بو نوع کماله زبان بندی پرکار
 اندی مهند و المدی و آب یضحتی آسرد و ننه شار قلدی سکون بولدی چون خواجه
 رضاسن انده مشاهده اندی ضروری نام خانه زاهد اوزره باشی کسوب جسدن که جمع
 حقد و حسد اید اندی قوی کدی و همان علق نامه و بدیه دیناری کوتوب دارالامان
 مدینه اصفهان جانبته روان اولدی یارندای خواجه بدنی زاهدنیک سیرنک نجاب
 اوستند مقبول بولوب زاهدی و تدلی امر شروع و عنقله قید و بند ایدوب زندانه
 اندل چون شرعاً قلی موجب حیات صادر و ثبات اولیو ثبات اکثر اعیان و ارکان بعد
 اولک علق و صلحه شهادت اندل کا قصاص اندل. املند دن دخی خلاص ایدل
 مدت متمادی اندی مجبور قالدی قضای الهی تجیه زمانه نضک معارف تجار دن بسی
 غلامی اصفهانده کور دی غلام خواجه و زاهدک احوال صور دی تاجر دخی خواجه
 قلند دن و زاهدک حبسندن خبر دی غلام اییدی اول سکا هه عظم استند
 بوالشر فرمان خواجه بند زصاد را اولستدر. زاهد بهمال و افتاد را اولم بهار
 بوماجرادن نی خبر و بو تمندن برادر بر خواجه نک الحاح و ابرامیل قلند قلایه
 علی التفصیل اعلام اندی تاجر دخی تجار بعدا دن جمع کثیری مضمون قضیه استها
 استقامتی استسهل ایدوب شهر بعدا ده کلچوک صورت حادثه و کیفیت واقعیه
 بالتمام حکامه اعلام اندل زاهد استقامتی بر کسبله اول ورطه دن خلاص و نجات
 بولدی حاسد سقامتی سقامتله نشانه یتروفت و رسوای دنیا و آخرت اولدی و مرد
 بارسا بو قطعه غرانک فی اسنی که بعضی فضلاک زاد و طبع شریفند زبان حاله
 ادا و انبویه خیال الله املا قلدی **نظم** در باب مژدی حسدیکد و ناشناس
 دمهازند و کور و ترویر تافتند اندر شهنشک اسبی کانه کو موی غرض بنا و کجیل

ن
 بند

دی

شاهند

دغلا نفهم همه کی بمن رسید. ایشان بجای فعل بد خویش یافتند. بوشلی کتوردم که تاملکه
 معلوم اولم که اهل کینه و ارباب حسد دژ نه قسه قساکل ظاهر اولور منش بک ایا که
 بونار کند و لوبابنده بویه اتمک مقرر اولم. بس مرغانی جج هورده و مایهیان قمر دریک
 و سباع کوع و محراره بد سکا لمرک قصدندن امین اولوق بجه میسر اولم. حدم و حشمت
 انلر که منقل فریسه دژ کم اولم لمرک حسد بوندن انلر که حقدن فکر میکر انسه کر.
 لخطا طرته بی ایچون قصد غدر انسه لر بعید دیکلر صواب بود که بجعل و شتاب
 اجتناب اید سن و زمام حلم و وقاری الدن قوموب بوقضیه ده تامل کافی و تدبیر
 شافی بیره سن و آفرین رحیمه بدارک و تانی قدس که عدالت و شهامت شاهانه لایق
 بواره تلخیص حال ایکی دژ خالی دیکلر که کومستی قتل اولیه کند و نفسی بجایند
 ضیاع اید و بجریده اعمال که و بال خون ناحق ثبت ائمه سن و اگر فی نفس الامر واجب القتل او
 اختیار الکده دژ تلخیص ایلسته فوت اولم **بیت** می توان گشت زنده را لیکن گشته را
 باز زنده نتوان کرد. میسر ما در کلامی محک اعتبار ده اوردی و میزان عقله و زنت
 ایدوب عین یقینله کوردی که برضیعت در سمت عرضند زمره. ببر موعظت درگه و
 ریلان مقرر در حکم سیاسته توقف کوستری. و فریسه امان زور و باحضارند
 آمرادی و داری اغیار دژ خالی قلوبایدی بوندن سابق سن محک استخوانه تجربه
 المتشورند و سنک قولک سایر لر قولند نه حقه یقینند. و نور صدقین احوال که
 مبتن در یوردی و ارهان وضع سابق اوزره اتمام مصالح خاص و عامده و نود سعی و
 اهتمام کی دریغ ائمه و سنک بایکده واقع اولن کف و کوردن مسائر اولوب اوهم بعیده به
 وجود و برمه فریسه ایدیا کوجه بفال همت سلطانی سایه عنایتن فرق طالم اوزره
 ارزانی یوردی و عواطف خضر و اندن شان شریفه لایق اولن دریغ قلمدی فاما بن
 بنده نک ساحه ذمتی بونهمند نبریا اولم. مکرا اول وقت که ملک بر جاده فکر اید
 و بر تدارک ایلیمه که کیفیت کاره و حقیقت حاله مطلع اولم. و بنم دامن دایتم بوجیات
 لوشند ظاهر اید و کینه یقیم و اردد و بر تدارک ایلیمه که کیفیت کاره و حقیقت حاله
 لیکن به احتیاط تام و اهتمام تمام برات ساحت ذمتم ظاهر اولوق امر دشوار دژ چون
 آفتاب عنایت ملک کامکار فرق طالم اوزره سایه و آرا اولم اید و ارم که بوقضیه
 حقیقی و باده برد خفا کالشمس و وسط النهار ظاهر و اسکاره اولم **بیت**
 غمناک بناید بود از طعن حسود ایدل. شاید که جو و اینی خیر بود رین باشد کالجی

ايتدي آينه و جمله خفيق ايمك ميسر د و بوقضيه نظر بيله تدقيق ايمك مقصود د
 و رسيه جواب و يدي كه او اطايغه كه بوقضيه كزني قور مشلرد و احضار اولتق كرك
 و برسيل استقصا انلردن استفسار اولتق كرك. بن بندن با وجود كه مدت مديد ديك
 لذت جاشني كوشت كام مذاقدا نميدرد. بوجانسته مخصوص قلوب اول كسسه رعيه
 ملكت العز كوشدن غيري سنه ييزل و برزبان قان احميه لرا آستر اولزلر برالسياسه
 چقرهغه باعث ند. هر آينه چون ملك يونكده ي تحقيقك تدقيق ايد انلرده واقع حالي
 نيفر و نظير قري ايمك مقرر د را كونا ايد رلوسه تمديد و تسديد ايله كيفيت واقعه به
 و قوف ميسر د اكله دخي اولر سه اميد دحت و وعده عنايتله رخسار يقينك
 نقا بظن و تخمين غريق اولتق مقصود د. قابم كوناك دستلكم و باك داسلكم تمام
 خدم وحشمه روشن اوله خلوص نيت و صفاي عقيده طوitem ضمير منير حضرت ملكه
 ميسر اوله **شعر** روزمذنيكده بوهمت طماني. اجيله كوني راز نهاني **بيت**
 هر باز كه در پرده شب پنهانست. چون روز شود بر همه روشن كرد. كاجوي ايتدي
 انلردن صورت واقعه ي وعيد عفو سله تحقيق اولتق كرك. نويد عفو و عا طفته
 مستحق دكلدر. زيرا كه انلر بايد كه بيم مقبل و مقبول و امين معتمد حقنه حسد
 و صدكه مشغول اوله عفو و اغماضي مبدول قلوبايت نامعقول د. و رسيه ايتدي
 هر عفو و مغفرت كه كمال استبلا و قدرتله وجوده كله محض هنر و فضيلتد **القدره**
 بوفضله اصل افضل بود كه خصمه قدر قاهره و اريكن جرايمه قلم عفو حاكمه
 عدويه قدرت بر نعمت و غنيمتد كه انوك مقابله سنده شكر مت عفو و مغفرتد
 غير ايله ميسر دكلدر **بيت** چون كه كاهارا اوله من قادر. عفو له اوله و نعمته شاكر
 كاجوي چون كلام فرسيه ي كوشهوشله استماع ايتدي. و آثار صدق و اخلاص حق نجات
 حالنده عيني يقينيله مشاهده قلدي فرما ايدوب. او اطايغه يي كه بوقضيه عنايت
 قور مشلرد د. ديوانه كوردلر و بوقضيه نك استكشاف خفيات و استخراج غوا
 شرط اجتهاد و احتياطي حد مباهغه و درجه افراطه يتوردي بو وعده ايله كه اكو
 كيسان واقعه ده تقصير ايميه لرا من حال لري دلس چرايمدن آب عفو ايله بظلم اولنه
 بوندن غيري عيالات تشريفات بلا شاهانه ايله رسيخي توانش بوردل و اكو سويله كه
 مضمون قضيه به انكار ايد و قبح عدلا اوزده اضر ارايده لر عقاب بن عقاب بجه شكنجه
 عذابه كوتار اوللر. چون بونلر بويابده تا كيدات فراوان و تمهيدات نه پايان اندلر

القدره

مضنه

انلر دخی باضروره قیانه اذعان ایدوب صورت واقعه بی علی ما هو الواقع ^{میان} ^{درین}
 ادلر آفاب امانت فایسه زیر محاب شبهه دن تایان اولدی و ^{وزنک} ^{شک} ^و ^{در}
 و کذب روی آیینیه یقینلرندن نمایان اولدی ^{ایمان} ^{کریم} ^{حال} ^{هر کسی} ^{معلوم} ^{گشت}
 مادر سیر ایدای ملک زمان بوجاعه امان و یرمک نکت پیمان و نقص امان
 و خلاف شرط ایمان و اما سکا بوباید بر بخر حاصل اولدی که اندن عبرت اکوب
 من بعد کو شرفی الله هیچ برخاینک سعایتی استماع ائمه مک کک و تاویل صادق و
 برهان باهر بر قضیه ثابت و ظاهر اولیه ترهات ارباب اعراضه التفات کوسر
 کک که چوق نشنه اولور که ماده سماز اکر ^{تدریج} ^{بجمله} ^{برصورت} ^{تکیر} ^و ^{کوتاه} ^{کی} ^{خیز}
 امکان کلر انها و خطبه کی که اصلی بر جوی مختصر اکی سار میابک مدد یله کاه اولور که
 بر مرتبه وارور که کشتی دن غیر یله اندن عبور مقصود اولور پس خفک مثل اندن
 کیز و قلیل هر سوز که عرضه عرضه یسته آتی تاویل ایدوب حسب الظاهر آتی ^{در} ^{بجمله}
 سار یله طریق کلی سدا تمک کک تاخامت کار و خامنه مضی اولیه و عاقبت حال سار
 مقصی اولیه **بیت** سرچشمه شاید کفر قیام یل چو پرشد نشاید گذشته پیریه کالجری
 ایدی عین الیقین بلغم که یضحت خوصر مجدد و دی و لیل ظاهر بر کشته می متهم فلی خلا
 مقتضای عقل صحیح در مادر ایدای ملک اولر کهسه که بی سبب ظاهر ایمان بخند
 خاطره اولر نه دندر که اکابر انلر لم بجانبند تاکیدات و افویو ر مشرودر
 کالجری ایدای مادر بوجلی زیان تفصیل بیان و یونکه بی عبارت ر و شنه عیان
 اتمک کک سن مادر ایدای حکما و راق صحایف و صایایه قلم حکمه اما امتسار در که
 سکوطایفه دن بجانت و جدد و سکوک و هله مناسبت مناسیدر اولر سکون
 شخص دست موافقتی انلر دامن رافقتند ^ز ^{جملک} ^{کک} ^{اول} ^{اولر} ^{کسته} ^{در}
 که منعلرک حتی نعمت بلیه و کفران عصیان در احتراز قلبیه ^{ایک} ^{اول} ^{کسته} ^{در} ^{که} ^{بی}
 غضب قله خشعی حلمی اوزر نه غالب اولم ^{اچ} ^{بجی} ^{اول} ^{مغفور} ^{عمر} ^{راز} ^{که} ^{رعایت}
 حقوق خالق و خلایق دن بی نیاز اولم دور دخی اولکه اندیشه مکر و غدر فی کدو
 بیشه قله ^{بجی} ^{اول} ^{کسته} ^{که} ^{در} ^{وع} ^{خیانت} ^{طریقه} ^{کیده} ^{وصف} ^{صدق} ^{وامان} ^{اندن}
 کنار ایده ^{البجی} ^{اول} ^{شخص} ^{شہوت} ^{پرست} ^{که} ^{عنان} ^{نفس} ^{اخر} ^{ایلیه} ^و ^{توسن} ^{مراد} ^{است}
 میدان هوا و هوس رها ایلیه ^{بجی} ^{اول} ^{که} ^{قلع} ^{جایایه} ^{موصوف} ^و ^{قلعت} ^{سودایه} ^{مستلور}
 و معروف اولر ^{سکر} ^{بجی} ^{اول} ^{کسته} ^{که} ^{بی} ^{سبب} ^{ظاهر} ^{خلق} ^{حققت} ^{یدکان} ^{اولم} ^{بی} ^{ترهات}

باهل اهل علی متهم قله اما اول سکن نکره مضاحتنه غالب اولو کرک بلکه آخر لم مناسب
 اقم مطالب اولو کرک اول اول کسه درک ادا شکر لغشی زمینه لازم بله و قضا
 حق خدای عهد سده واجب قله بخنی و لکه عقد عهد بخنی هر روز کارایه محل او
 و رسته دعوی محبت و موثری تغذیات ادا بارایه انضمام بولیة او بخنی او لکه ارباب
 لطف و مروتک لطفی واجب بله و قول و فعله مجازات و مکافات مقاسمه قایم و
 ثبات اولم در در بخنی او لکه غدر و بخور در احتراز و خوف غرور در اجتناب قله بخنی
 اول کسه که حالت غضبیده نفسی ضبطه فلک اولم البخی او لکه لوی سخا و بی رفع ایست
 فقر انک تحصیل مقاصد نده مقدور لی صرف ایله بد بخنی او لکسه که دامن هم و حیای
 الدن قومیه و طریق ابدن تجا و زی جائز کور میه سکر بخنی او لکه صلحا و اهل عفة محب
 و شفا و اهل بدعتن محبت اولم هر کسه که بو طایفه ایله که حالیا ذکر اولدی مقام و قای
 و اتفاقه اولم اولو کرک و هله که سابقا مذکور اولدی معرض خلاف و شقاقه اولم
 انلرک برکت صحبته خلل اخلاق میده اندن زایل اولوب مزاج حال اعتدال حقیقته مال
 اولم سرکه کی که بود رحمت و موصلة چون غسل مصفی ایله امتزاج بولور عرض محبت صرف
 اندن زایل اولوب بود در مهنک ازاله سده موجب اولور **نظم** مکن جوهر که ترش و بی زار
 و شو چون شهید که دافع مرض و راحت روان کردی مباحش مرده دل و همتان بکزین
 که از مضاحت جان تو برنجان کردی چو سایه یاش ملازم به پیش اهل صفا که آفتاب
 صفت شهر و جهان کردی چون شیر بوخله لک تلافیستند و بو واقعه نیک تدارکند ما
 جهد تمام وجد و اهما من مشاهده اندی تمهید قواعد سیاس و نقد یرو و طایف سک
 بیقیاسدن صکره ایدی ایملکه زمان سنک برکات نصایح و نیجات مواعط کلهم
بیت شب تاریک اولدی و ز تابان قوم دشتوار اولنلر اولدی آسان بوائی کافی و گار
 و رطبه همت و بهتان نجات بولدی و ملا زمانه رکاهت در هر بیک حاله طایفه
 حاصل اولدی من بعد زمینه اولدم که بولور لکه بنجه سلک سلوک امتک کرک و اللز
 جوایده و کلاملر سلب و ایجا بده بنجه صوب صوابه کیمک کرک پس فریسته نک امانت
 اعتقاد دی آرندی و انواع معذرت و ملاطف بیوروب اوکته دعوت ایدی و ایدی
 بحمد الله که همت موجب اعتقاد و سبب فرط اعتماد اولدی همتا حسن اهما که مقروض اولی
 احکامک امانتده قرار سابق او زره قیام امتک کرک فریسه ایدی یوفضا ایله بوضیه
 بنجه فیصل بولور و بوسر انکشت نطقه بوعقد بنجه محل اولور ملک سوانی عمر و دی فراوان

درینک

اندی

وسماعیت حساد و وسایات ارباب فساد ی سمع قولله کو براندی **نظم** ای انکند از وفا سر را
 بارشمن من تمام در ساخته **ک**ر با همه کس عشق حنن باخته **م**هر کس حق همکس **و** شناخته **ک**ا بجو
 اییدی بوامور دل خاطر که هیچ نسته **خ**طو را میسو که نه سنک خدمتک **ق**صو را اولشد **د**
 نه زهم همت زده **ش**ایه فور اولسه **ک**ر خاطر **ج**ری و قلبک **ق**وی طوت و استظها **ر**تاله
 اتمام **م**صلح خاص و عامده **ا**هتمام ایت **ف**ریسه اییدی **ع** هر روز مرا سری و دستار
 نیست **ج**ازم اولدی بود فعه **ب**کا قصد فاسد حساد **د**ن مغرت عاید **د**کل اما بازار
 جهان فاسد اهل فساد **د**ن کاسد **د**کل **د**ناملک **ن**هم فعه **ع**نای باقی اوله
 حاسد **ل**وک **ک**وه قصد فاسدی برقرار اولو **م**قرر **د**ن **خ**ون ملک **س**ماع **س**اعید **ک** کلانه
 شرف **س**ماع **ب**ور و ب **ب**لدیکه **س**لک **ج**انی **ه**ین و **ل**یت **د**ن **ه**لظه **ن**مید **م**قد مات **ت**خلیط
 تجدید اید و بهر زمان زبان **ن**فاقی **ر**کار و **ک**لام **ش**قای **ت**کرار **ا**تمک **م**حقق **د**
 هر یک شاه که **ک**لامی **س**ماعی **ف**تیه **ا**نگیزی **س**ماع **ج**ایز **ک**وره **و** **س**معی **ج**ن **ن**فاقی **ا**تمک **د**ر **ق**
شعبه **س**نه **ا**لغات **ک**وسره **ا**ک **خ**دمت **ا**تمک **ج**انیاز **ل**قد **د** و **ج**انله **ب**از **ا**ی **ا**تمک
اهل **ج**رد **ق**انده **ن**املای **و** **ن**ا **م**وافق **د**ن **ع** هر روز مرا از تو **ز**ید **ج**انی **ا**کر **م**ری **م**لک
ارای **م**لک **ص**واب **ک**ور **س**ه **ب**زیده **ت**قبل **ا**عبا **و** **ز**ار **د**ن **ا**با **ا**ند **و** **ک**س **س**ب **ن**ی **ا**نها **ا**ید
سیر **ا**جازت **ب**ور **ی** **ف**ریسه **ای**دی **ک**و **م**لک **ب**و **ب**د **ج**انی **ب**ی **ا**ید **ب**ی **ا**ید **ب**ی **ا**ید
از **ا**ند **س**ه **ت**لطف و **ت**فضل **ج**هتند **ز**ای **ا**ی **ف**ی **ن**عت **ع**ظمه **و** **ع**نایت **ج**سمه **م**لک **ک**ر
اما **ک**یفیت **ح**الی **م**حقق **ا**تمد **ن**ا **ر**باب **غ**رض **ک**لامی **ب**ی **ق**صد **ق**اید **و** **ا**مر **س**یاست **ب**ای **ب**
شتاب **ا**ملکه **خ**انه **و** **ق**ار و **ش**ات **ح**مت **ش**اهی **خ**واب **ای**دی **ل**اجرم **ز**انک **م**کار **م**شاه
سند **ن** بد **ک**ان **و** **ع**واطف **خ**سروانه **م**راحم **ب**کرانه **س**ند **ن**ا **ا**مید **ا**ولدم **ز**یر **ا**که **ک**ند **ک**
سوایق **ت**ربیت **و** **ن**یم **س**وال **ف**ض **م**م **ب**لا **ف**ایده **و** **ه**یا **م**شور **ای**دی **و** **ب**کند **و** **ن**ک **ب**ور **د**
نعتم **و** **ب**ر **ا**ورد **د**ست **ه**مت **ب**ی **س**بب **ن**ظر **ع**نایتند **د**ور **ب**لکه **د**ایره **ج**ا **ا**ند
بعید **و** **م**جور **ا**تمک **د**ی **ای**دی **و** **ب**ر **م**ت **ح**یر **ای**له **که** **ث**ابت **ا**لد **و** **م**ی **ب**عد **ن**جه **د**خی **م**قد
و **ف**ی **ب**ند **و** **ک**ظ **ا**هر **ا**یک **ع**قوب **ع**ظمه **ر**وا **ک**وز **ای**دی **ب**ر **ش**اه **س**ویه **ک**و **ک**د **ک**ر **ج**ناب
عظمه **و** **ج**را **ر**ک **ک**ثیر **د**خی **م**شر **ب** ع **س**فونی **ت**ر **ا**میه **ف**کیف **ک**ی **س**یر **ن**ه **ک**شاه **م**ن
کند **و** **ن**ک **ح**اج **ب**ن **ج**رمه **ع**ظمه **ب**ی **و** **ا**ر **یک**ن **ر**سوا **و** **م**لامت **ا**تمه **ی**وب **د**امن **ع**فو **و** **س**ا
انوک **ش**اه **م**ن **س**تر **ای**دی **ک**ا **ج**وی **ا**ست **ف**س **ای**دی **ک**م **ج**ه **ا**ول **م**لشد **و** **ا**ول **ک**تاب
فریسه **ای**دی **ر**وایت **ای**د **ر**ک **د**ا **ر** **ا**ل **م**لک **م**نده **ب**ر **ش**اه **و** **ای**دی **ک** **ف**روغ **م**صبح

جین بیند باهر اولغه نور عدالت آینه باطنند ظاهر ایدی **سندی** شوی کاسا در هشت
 گاه بار **د** پروین و جوزا فتادی تار **ن** شیند بزم کسری وکی **ف** ریدون کر شاه
 فرخنده **ی** بروکیز حاجینه متغیر اولوب درگاهند آینه دور و باب عواطف
 شاهانه ای اذن سد ایدی **ب** یجاره حاجیه مفارقت درگاه بادشاهه طاق کوردی
 و جاده وطن و ترک دیار اتمی **د** خلی صابر کار و مصطفی روزگار بوایدی **ن** یچار گوشه
 کاشانه ده تقاعد اختیار ایدوب گاه کند و ناک حال پریشان افلیدی **و** کاه رو
 اطوار عجیب الشانه کوردی **ب** هشت اسوزد و نوزده حال بیماری خوش
 گاه میکور و خوشی و کم بستم میکم **ع** اقیب شدت حال و قلت مال و کثرت عیال
 منجر الیک اولوب سوله کامده که شاهل ضیافت عظم و بارعامی اولدی حاجت
 یجاره بعضی حاجت از سب لطیف و طایفه نظیف استعاره اندوب بندی درگاه شاه
 کلدی **د** ربانلر کان اند که تشریف حضور آینه ایل اختصاص بولشد و بونده کلمه سینه
 فرمان شاهی باعث اولشد و کسه آتی منع امدی **ج** حجاب ایدوب بارگاه کوردی
 و سنانده مناسب مقامده طور دی شاه بر فضایی **د** لکشد و چتر شاهانه قورمندی
 و ارکان و اعیانله بزم شرایه او تورمندی **ن** نظم ساطع بزم دوش کھکشانه **ک** کش
 ساعر لرا خردن نشانه **ط** بقادر یکاب و یکد **د** رایج **م** راجیلر خورس آسین تلج
 تذرو باره جام آشانه **ب** طسیمین اوکند و نقل آینه چون جاجی کوردی روی دریا
 خاطری اضطرابه و آتش غضبی الهابه با شلیوب خاطرند سیاست داعیه سی ظاهر اولد
 نه توقف ایدوب **د** بلدی که مجلس عشره منفص قلم و نشاط بلخ خوشگوار اند و
 آزاره مبدل اولد **ک** رم اصلی یی اولد کاهند مسامحه مسابقت کوسری و سخاوت
 جلسی اولد جریمه سنه کالعدم فرض قلوب بو مصلحت مضمون خاطر عاظمه عرض قلد
ع توبله نوش و کم و رز و الصان و علی **ج** حوز حاجب بشر شاهه نظر قلدی هشت
 و نشاط و نشاط و انبساطی برقرار بولدی **ی** لک **ب** یار خدام جان سابر کیم
 خدمتی کمر جانده استوار ایدوب اول مقامه مناسب اولن هر عمله اقدام و هر شغل اهتمام
 اوزده قیام قلدی تا فرجت بوقت **ط** لک **ب** ربطو ذین که ورنی بیک مشق الی
 دامن آله ایدی و شاه اندوز حرکتی مشاهده ایدیک **ب** لک **ی** که اولد بوجر آینه باعث
 فقر و فاقه و ضیق معاشه عدم طاق **د** و امن حمله عینی ستر ایدی **و** اول جریمه قلم
 حکمی مجلس آخر الی چاشنی کیرلر اولد طلبند شور و شغی حد دن کوردلر

زکارک

وحضار مجلسی متم قلوب قصداً لکه در روز اولم اقرار اندوده و شاه مقر بان در کجا
 برندن سوال اندی که بجای آنک بویله انقلاب و اضطرابه باعث اولدی صورت حال
 اعلام ایدیک پلک شاه ایدیک خلقی نه حضور ائمه ملک کرک که آنار کلا فی کور مدله
 و اولکسکه که آدی ایدیک ویرمک محالدر و آلا کور دیر ویرمک محالدر حجب
 بارگاه شاهد نه حقیق منزله کنیدی و اول طبقک بهاسیله بریل تمام معیشت اندی
 عام مستقبل همان اول جیش حاضر و بارگاه عامده حجب ینه بوجیه ایلک بارگاه شاه
 دوجولظر اولدی و مقام معورنده طوریب سایر خدام کی خدمت مشغول اولدی
 شاه چون آینه کور دی و کت دعوت ایدوب و آهسته ایدیک بکرک طبق رستکه
 ایکن زر تمام اولمشد و کیسک کاسه دیاب کی بهاء طبق زریند خالی قالمشدر
 حجب روی تفریحی زمین نیازه اوردی جین مسکنی خاک مذله سوردی و زبان
 انکسار و اعتذار ایلک ایدیک **بیت** کامکار اچشم بد از ملاحا جاهد دور باد . خانه
 عمر تو نادور ابد معور **بیت** بوفعل شنیعه که بنده دن صادر اولدی بوفکر اولدی که
 شاید پلک شاه مقر باندن و درگاه عظیم الشان دن برسی کوره بکا سیاست بیور که اجق
 محنتله چاندن طویب دور دین و نان حیرتندن ظنلوجانندن الیو بود و روت
 و اکو بوسکلت مساعدهت ایتوب بوشاعت برده خفا و قاورسه باری بر قلع کون سد
 رفقا لاجق قوت الک تورم **مثنوی** ایقین بلورم که خمیر مزین پلک شاه نه حجب حالکاه و صدق
 مقاله کواه **دربیت** واردان شع و لغو زانگی از حال ما . و اندین دعوی کواه صمیر
 باک اوست . ملک ایدیک راست سویل سن سنک کیفیت حالک بکا ظاهر د و صدق
 مقالک محب حالک بر همان باهر د و رحمت و شفقت لایق سن . و عنایت و عاطفته
 مستحق سن آتی تو اخت ایدوب ینه منصب سابق و مرتبه اولاسن از زانی سوز دی **بیت**
 ایرادند زهراد بود که قوب ملوک نامدار در یای زخار کینی کزان و نیکنار اولوق
 کرک تلخ و خاشاک سعایتله کدور پذیر اولیه و حلم و وقار سلطین عالی مقدار
 کوم باشکوم کی ثابت و برقرار اولوق کرک . تا تند بلخ شعله منزل اولیه **نظم**
 بار لیکان بنود خشم مار . هیچ کیم نباشد حاد . حسن بغاری مروارید جی خویش
 کوه ز لادن نکشد پای خویش . شیوا ایدیک سنک کلانک کچه راسته در سدر
 اما بغایت تلخ و در شند . نوش داروی بخیخت خوش مزه و خوشگوار اولوق کرک
 تا انوک ناولی مریضه دستور اولیه که طبع بیمار داروی ناخوشگوار دن کچه عیلت

۴
 یامقر بان درگاه

ن
جرا

بیدام

ایسه دخیزار فی سبیل کاه اولور که اسکن اه و نوبت قالور اول سبیل نعت صحت و دوت
 حیاتن محمد قالور بیت کی که او بشکر خنده دل تواند بود جواب تلخ چیرا کوید از
 چنان دهنی فریسه جواب ویری کی بی کلام ملک بوباید راست و در سدد و ملک
 ملک فعلی ابطا الحق و اسضای باطله بنم قولدن هزار بار در شدد چون ملک
 تحققتی و امضای اظهار صدقه اصحاب غرضک ترویری و بهستانی بویله سبک
 استماع قلدی که زمره که اهل حقت کلام بیعت نجاشی که محض صدق و عن صوابد
 اکاگران کله زینهار ملک بنم یضعی کسنا خلفه و سورا به نسبت المستور که بنم سوزم
 ایکی کل مصلحتی متضدد اذل بود که مظلومین استغاثه و تظلم استی و قناعت کلی
 حاصل اولور و بیاد فریاد و ناله ایله خاطر لرندن غبار اندوه و ملال نرمل اولور
 پس اولی بود که قلبه غارتشوشید زهره دارسه اظهار امکنه سلحه خیر خاشاک
 غل و غشیدن پاک ایدم تا ملکه بنم حضور و غیبتیم کیسان اولم و پنهان خانه ضمیمه بنم
 قالیه که بعد زمان موجب کفران و طغیان اولیه ثانیان زمره که بوقضیه دحاکم
 طال رهنما و عدل جهان آرای ملک اولم و هرنه قضای که امضا قله کلام منظمی تمام
 استماعه نضکره قله لاجرم واجب اولدی که صورت حال و مخفی حکم عقل شاهه اعلام
 ایدم و صفت در دو رختی طیب عدل ملک بد کاهه انفاذ تمام اهتمام ایدم **بمعراج**
 چون تواند در از طیب خویش به فانی داشت کلنجوی ایدی قضیه دید و ملک کیید
 آتاسی بوغر قانیدن استخار کل بیوردم که هر فرمان سیاست نضکره اعطاء امان
 کی کل انعام عظیم احسان اولم فریسه ایدی بن عمر و اولدیقه مکارم شاهنشاهی
 و فاسی عهد سندن کله مرز **منشوی** اگر هر قل سنده اوله بزل بونجهون کاشاک
 ایدم بیکیل ادا ایدم میوت بیکه برینی بلوب عجم قله آخر برینی حکم سیاست
 و امر عفو بیدن صکره عفو و رحمت جمیع نعمت لر دن اولی و ان محمد و فضیلت
 مرز بی جمله سندن اوزنه ظاهر و واضح که سائر نعمت سبب تربیت ابداند و بونعت
 مدد را اسر و روح رواند **بیت** بر جان و بر دم نظری کرده بلطف جان شده هین
 منت و دل نرسا راست جمیع اوقانده ملک ناصح و مخلص و مطیع متخصص بنده
 و نفع جانی انزلک رضا و فرمانده ایدم حالیا بوجرا نه باعث بود کلدن رای ملک
 آرای خطایه منسوب قلم و تعلق و قلب آمانی و سو تا ملکه معیوب قلم اما جاهل
 خسیدی اهل هنر و کفایت حقتد عادت مستمر و بنم معهودد و اصحاب عقل و آریا

فضل نازان و اهل چهل میانه دایما محفوظ و محسود در **ع** خا حسد نیست کل فضل و
 بعضی کار بویا بدع بوردستلور **نظم** از حسد نا اهل اگر کوی بدی زان بود کرمین
 بدل در دیستس حسدان هستند و ما را بال نیست بی همز انگس خاسد نیست
 و دعا حکما که بت محسود همان بونکه به ایما اندر کاجوی ای دی قصد حسد و میک
 اصداد دندن نه باک که کلام در و عک فروغی و لمر و هنر مند لک فضل حبیبند
 هویدا در بی هنر لک حیل سیها کی در که ظهور هر نورم زور و فرو بزم **شعر** بد کلو
 صبح صا در قلعه ترویر ابد فر قلب شده نوری تا یث طویور عاقت کذب و خطای
 همین یانینه قانور بوز قراسی باطل همیشه مهتور در و حتی دایما مضور و مثل مشهور که
 الباطل یغور ثم یعوز اهل حسد کد حیل ارباب خردک رونقه خلل و ضرر کلر
 و تقیب بد کوله مرد باک دامن ملوث اولمر **سی** کوبدی کفت ترا دشمن دون باکی
 نیست من نه آشت که او مرتبه ز رشکده طعن خفاش کجارد و تو خدشید بر د سنک
 بد اصل کجا قمت که هر شکند پس من بعد افسا حسد افشاهل فساد زان این
 و مطین اولو کرکسن بر انلر کلمات غرض امین نه شرف التفات بوردن و فساد و فتنه
 انگیز فی اعتباره کتورمن فریسه ای دی بی اما کاه اولور که اعدا خد لکم الله تعالی حسد
 جهندند کل بلکه بضحی جهندون قبح اوردن شیر ای دی بی باکی نه حیل ایل قبح اوردن
 جواب و بر دی که دیر که فلانک قلبی و هم وحشله طولشد اول سبیدن که انوک
 عقوبته فرمان صادر اولمشد دماغه نخوت بول بولمشد اول جهندند که انوک
 تربیتند عواطف خسر وانی ارزانی بوردمشد حالیا اول حضرتن هم از دره درهم
 بد کجانی بعد نه مطیع فرماند نه معقد امان **ع** غافل استوار هر که ریش از دره
 چون بوت و ترویر مزاج ملک زانک پذیر اولم بعید دکلر ملک جانبدون دخی بد
 کمالق بدید اولم الحق ملوک البق و حرم سلاطینه اوفی بود که بدو جفا دیده
 امین اولیه و منزله سندن و شمشه یا بلای عزله مستلا اولمشه و اول شخصه که
 رتبتند اندر آذنی و لزانند تقدیم اولمش اوله اعتماد قلعه کاجوی ای دی بر
 عارضه بنج داروی فکره علاج پذیر اولور و بوعقد بنج تا ممل فکره تدبیر لکسا
 بولور فریسه ای دی اول کسه که عاقلد تحقیق بلور که انلر بویا بد کلا بی بغایت
 باطلدر و او هام خام و تحیات نامی حلیه صدق و صوابند باطلدر زیرا که
 بومقوله حوادث که مابینارن حلاش اولور بنیلا اعتقاد جانینک احکامنه باعش

اول سبیدن که اگر صبر منیر خودم خادمدن اهل اول و نصیر فهم بدو که اجلدن غیر بدو بر او بود
 اکا ختم ایدوب حاله مناسبت تأدیب و کوشمال اید بحکام سنک خاطر بدن آثار انفعال زایل
 اولوب قلیل و کثیر صبر برون اولوب عباد حده و ملاک بالکینه مضی اولور و چون حاسد نوب
 تمهیدات فاسدی اید و کنی بلما ربای غرضک ترهاتنه اعتبار و التفات ایتوب اولوب
 کسه نک فرط اخلاص و امانته اعتقاد و کمال صدق و دیانته اعتمادی دخی بر او بود
 حد مکارک دخی کو کلد و خوف و هراس اولوب کوشمال بلجی ائین بولوب انتظار له
 بلا عذابدن خلاص بولوب بیت در غم اقدام و از اندوه ملاک ایدم و زبانه اندم
 و ایزیم بلا وارستم سیر استفسار ایدی که چاکرودن قلیغ نفره سوظن اتمک کک تجویب
 و بریدی که اوج نوبه بری اولکه بنا چاهی پاشا هک اهلای سبیل و اهلای اولس و له
 اکیچ اولکه پادشاه آتی عین عنایتله منظور قلد و غی اجلدن بدخواه اکا ظفر بولور
 اوج بخی اولکه کدیمین و عوجین ایل تحصیل اید و کماله پادشاه طبع قلوب الندن له
 کاجوی ایدی بولری نه طریق له تدارک ممکندر ایدی بویکله میسرور که عذوبی اید
 رد و اوصفا اوزره اوله و هر لحظه اکا عنایت تازه و عواطفی اندازه و اوبو بود
 چون ملک بویاید بنده نک خان تدارک ایدوب رضای کلی و صفای تمام ارزانی کورد
 رخساره خاطر ده و جهله حده و آزار باقی قاله و اعدا نجه فرصت بولوب فسله
 باینه نه طریق له رخصت بولوب بوجله ایل امید و ایدم که ملک بنم اعتداری قبول ایدوب
 بر بخی دام آفته گرفتار ائیه و بی قویه که بویا باند ائین و عرفه ساکن اولام صفای
 نیت و صدق عقیده و طایف دعا و تنای میکی ادا قلم بیت بر و زدن شای تو
 میکنم نقریه به سب و وظیفه مدح تو میکنم نکوار کاجوی ایدی سن قوی قلب اول زبیرا
 سن اول بنده لواعداددن دکل سین که سنک حشکده بومقوله بهستلر مسرع اوله سنک
 یا بکده نما ملوک کلام سعایات میز ی محل قبول و موضع رضا واقع اوله بر بنده نک که
 کنه حقیقتنه که واقف اولسوز و عین الیقین بلشوزد که وقت نمونده صفت صبر له
 موصوفین و زمان نعمته ارای شکر له استعوفین خلاص دیانت و صیانتی شان که عظیم
 شین بچور سن و رعایت مروت و فوقی دست که دین بلکه فرض عین قلوب سن پس بزم
 عنایت فی غایتزه و ائق اولکه سنک و نور عقل و کفایت که اعتقاد من و کمال صدق و امانه
 حسن اعتقاد من مضاعف اولسوزد من بعد دهی و جهله کلام ختم موقع استماع بقی
 میسر دکلدر و هر تعریف و کفایت لری قلیح صریحه محمول و الحق مقرر دز بیت زین هست

۶
 سورت

سنکه

بعد از
 م

سخنان فتنه انگیز خسود. در باره دستان غنی می شوند. فریسه ای بی چون عنایت ظل
 یزدانی و ستم. سیاهان اول حسد و ناپاکان قصد کیدند نه بآل و دولت رضای
 سلطانی حادس بکیمیا از اجوت خیم بدانند شک معارضه سندن نه غم و نه تسویش **بیت**
 بعد از این چه غم از ترس کج انداز خسود چون مجوب کان بروی خود پیوستم. بی اهتمام
 تمامه اتمام مصالح خاص و عامه قیام ایدوب. ساعت سیاعت مرتبه تربیتی متزاید.
 و مدارج تقویت و تستیدن معاف اولدی. تا کمال صلاح و سداد عمل اعتماد
 کلی و محرم اسرار ملک و مالی اولدی **بیت** نهالش بدان گونه شد سر بلند. که از آستان
 سایه برتر فکند. بود اولی شاهک راستانی که ملازمان آستانی میانند بعضی
 مخالفت واقع اولوب اظهار تمام. و خشم و غضبند بضک و مقام کمال رضا و طلبه کله
 عاقل کامل و هو شمند فاضله محفی دگر که بویا به اولان امثال حکایات انواع
 فوائد و اصناف منافع مشتمل. اول کسه که تائیدات آستانی و لم نموند و سعادت
 جاویدی بر لم بخلد اول معان همت کف رموز حکایه معطوف قلب کمال عزیمت
 فهم اشارات علمایه مصروف قلبه تا دار الشفای طریقتند و دوا بی جان نغز ای.
 حقیقت و اصل اولوب برکات صالحات اطباء روحانیه اید علت بر خطر چهار کد
 افاق **نوله شمس** داروی تربیت از بر طریقت بستان. گادی دایم بر ازلت نازانی نیست
 روی کوچند بر بچهره و زیبا باشد. نتوان دید در آینه که نورانی نیست. عابد و زاهد
 مصروفی همه اطفال دهند. مر و کمر هست بحر عالم ربانی نیست **حکایت باب**
 طریق مکافات جزای اعمال و سزای افعالی بیان اید. دایم تمام تقاضا و تکریمه
 بید پای حکیم ایدی استماع ایدم اول راستانی که مشتمل و شاه و سپاه میانند و
 اولان خلاف و خیانتی و فرمان عقوبت و سیاسی و آخر الامر تجدید مراسم عاطفه
 مرجعی و نظام ممالک و مصالح خلاق چون مرآین کافیه مزید عقیدت و عنایت
 و جانب باطله میلند بجا بنی و قول حق و کلام صدقه میل و مدهنتی حالیا ملتشد
 که بیان فتنه اول جفا پیشه و ستمکاران راستانی که رعایت نفس و صیانت جانی
 چون عباد آفریده کاره اید و آزاد در خالی اولیوب و اندان از جاده نصیحت عملا
 سمع رضایله اصفا فلیه تا عاقبت اید و کی افعالک دام مکافات کوفتا را و له.
 برهن ایدی حاضر را و اری کند و شعرا را ایزن. مکر جاهی که نور حق ظلمت باطل.
 میانند فرمودن عاقل اول. و یا سؤل نار آن که غایت عنایت و جها لذن بیان

عزایت و بادیه ضلالت سرگردان اولوب عواقب اعمال و بیعتات الحوالدن اندیشه قلبیه
 و باصره بصیرت خواتیم امروز دن کفوف اولوب آفات اسات و کینه و مکافات عین
 یقینله مشاهده ایدیه مینه اما اول عاقل ناسور که دیدیه عقلی کل الجواهر توفیق ربانیه
 منور و کلشن جان دیوایج و بلین عنایت رحمانیه معطر اولم آزار و نایب بجه رضا
 ویره کند و نفسته لایق کوز مدوکن آخر حقیقت بجه روا کوره پسند بکسان آنچه
 بخود پیسنیدی خیر و اکرم هر عمل بخون بر جزا متردد البته اول مقدمه اول فعله
 مترتب اولوق متردد و عدم ظهور دله سرور و تاج و تریخه مغرور اولوق کرک
 از انقه عمل و لایق فخری مقتضای اوزده شاید استرایج بخون امهال و وقوع المیشن
 اوله که سبب اجرای اعمالده بر مدت مهلته بحالی وارد اما احتمال و امهال بحسب
 العاقل محالدر دنیا بر مرزعه در خیرا کوشانده نه اگر اولایسه بیه آتی بحر و بر مرزعه
 در که در واکو صافی اند نه اعتراف ایدر لایسه آتی بحر از انصنتم احسنتم لایفتمکم
 فان اساتر فلها پس هر کسه که میوه سعادت ایدریم ذریعتم شقاوت که ملک کرک و هر
 کسه که زخم سهم المدن و هم ایلیمه کان ظلم و ستم حکم ملک کرک بیت اسانده دلا
 وار حوق مخافات اولور انوک برینه بیک مکافات بهر یکدن اسانده تا حشا ایستاده
 کم کند و ایدر نه اسم اسانده رضا که هر کسه کد و نک ذوق و تبلیس و تر و وند
 ادرسته و افعال قیمتی اعمال حسنه صورتده کوسن سیه تا بر مرتبه بیه بیه که خلق عاکر
 اکامد و ثناتیه و زکو و محامدی مشاوق و مغایر ساین و نشو و نما ای افول تا
 و السنه عام و خاصده دایر اولسه و وسیله ایلیمه نتیجه افعال ذمیمه هر کدن صغر و
 اولوق یوقدر و بونک کفله ثمرات خبث باطن و بیعتات کدورت نفس ابدن تخلف
 قلی یوقدر مثله دهقان بیره تم حنظل اکسه و خلقه اندن فی شکر نیز اعتقاد
 اندر سه بیسته بوجله ایلیمه ربع زرعی متغیر اولسه کرک و اول تخم که اکشد و
 حنظلدن غیر یثمر و یرسه کرک **نظم** چونکه بد کردی بر سر این میاش آنکه
 تخم است و بروماند خراس چند کاهی او پوشاند که تا آیدش زان کوردها او حشا
 داد حشنان از مکافات اکهی گفت ان عدتم به عدایهی چون بر کسه حقیقت
 مکافات بلوب اسات مرتب اولن آفات و مخافات اکلیمه شاید که سرات
 فمن یعمل مثقال ذره خیر ایه اولک صغیر سرات ایلیمه و جانت اسانده دن جناب
 احسان انانیه میل ایدر بستم کار لعدن و دلا از لعدن توبه و انابت ایلیمه

نعمیل
 ساه

لیسن

ع این نیز متوفی تواند بودن. بومقامه مناسب ایشال و اسامه دند و بومقامه موافق
 اخیار و آنازدن داستان برصف شگون و مردی ترا فکند و رای استغنا را آید که
 بجه اولشد را **اول حکایت** برهن ایادی امثال کله کلشد که ولایت جلد بر
 بیشه و آید حیاض و انهار لم مشون و ازهار و انهار حد و حساب و فذلک
 شماردن بر و آید **بیت** کل و بید و شمشاد سر و خندک هم بر شده شاخ بر شاخ
 اول بیشه ده بر شتر چا بیشه و آید مادی جک و بر حاشیه آمده بر سلق آید
 که بهرام فلکی رحله ایله کوز کجی شکار آید و ستر کردن و صفت صلابت و صوت
 و سطوتدن کا و کردن کجی تحت الترابه فرار آید **نظم** خشم و قند کوی ستره
 آید ندان اولور دی هیبتند آب سندان کوزی کویا که تور بر آرد و دهان
 غار اما که بر آخو همواره سفک دمله مشغوف و متصل ظلم و ستم موصوف آید
 و بجه و دهان خون حیوانانله آلوده قلوب سیاه میاننده هتک و فک و فقر و
 جور و مشهور و معروف آید حسینه و خوشدن بر سه کوش و آید کلیل و انهار
 در گمندن خدمتکار و وزیر مصطفی کداری آید چون صورت حالی اول سوال آورد
 کوزی انک نتیجه ظلم و بقیه بیدار ندن تور و دی و من اعان نظاما سلطه علی و
 و هم آید و بت قصدا آید که اول بیشه دن رخمت اقامتی کوز با نولک ملازمت ترک
 آید و بر کوشه ده من و یای و لوب عزلت و فراغت کمر میان جانانه ترک آید **بیت**
 بر سر از صیحت انکس کز و خلقی بیازارد با تهر هر که شد نزدیک سیم سوختن دارد
 بوفکر که بر کون صحرایه موجه اولدی کیدرک بر بیشه کنار نه کلدی کوردی که بر شو
 بیشه دندانه برد زخاک عرفی کسر و بر نایله بنیاد بختی خراب آید و دخت نایله
 حالله اکا خطاب و عتاب آید که ای سمکار دل آزار بخون جانمک دشته لون کر عرو
 شر این منزل پسند دد مع بیدار و طمع آید رسن و بر آزار له بنای بنیه یی قیوب
 خلایق راحت سایدن و منفعت میومدن بخون مع آید رسن و موثر انوک زار لیغنه
 التفات و اعتبار الموعوب همان اول سمکارلق آوزره مصر و ستم آید
 براناده ناکاه بر مار کاندن بر حفر کجی کیند نجی و و بر قصدی موشه راست
 آید و همان قلاب دسله سورخ دهانه چکدی سیاه کوش بوضو رتدن بحر حاصل
 قلوب بلرک آزارنده آزاردن غیری بنه کور منق و خار دکن کل مراد ایوم
 و خار آزاردن غیری بر شتر و بر زمش **بیت** بدیکنی و نیک طمع میداری جز بد

بنود جزای بد کرداری هان اول زمانه که مارا کل مو شله تسویش چوئی فراموش ایدی
 خرس حال و فارغ البال بر درخت سایه سنده حلقه کی اوکوب یا دی اتفاق رخا
 بوی طعم ایلله اولدشی گشت ایدرکن اول مقامه کلدی آئی خواب غفلتده بولوب یفت و
 غنیمت بلدی و فی الحال دم ماری اغریله طوب باشن ایلچر و چکدی فارغ البال اولدی
 مار غایت اضطرار دن کان کچی سیچ و تاباید و بپر سینه سن اولک یتر غار نه اوردی
 تاجله اعضا سنی سنگ خارده سوراخ سوراخ اولوب هزار ناله و زاریله جان مالک
 ناره اهر لیدی سیاه کوش صفی روز کار ده رقم اعتبار آخر معاینه قلدی ایما چون مار
 کاردن قادی خار پستی کر یا نه فادان باش چقاروب بعضی اجناسی مار دن که
 اکعدا اولمغه صالح ایدی تا اول ایدی بعده باش کین سکوته چکوب روی سطح
 زمینده کره صیقل کی طوب اولوب یا دی ناکاه بر رویاه کوسنه اول صحراره کد ایدرکن
 اول مقامه ایردی خار پستی که لقمه جرب ویشرن ایدی اول حالت اوزره کوزدی بلدی
 که باوجود حدت خار کل مقصوده ایرتیک میسر و کیکید مکرله درازوی اچتی تصور
 پر خار پستی پستی اوزره دوندروب و او سینه بتول ایدوب شکی اوزره برج قطره
 کوندردی خار پست باران اولق تصور ایلله صدق کیمی بارانه شغفدن باش طشره
 چقری دیوباه هاندم یوغا زین صقوب حکم طوب باش بدندن توپروب کوشتن
 تمام اشقا ایلله اکل ایدی و پوستن اول مقامه قوری کدی هوزروباهه فرات
 کلی حاصل اولدن کوردی بر سیک دونه کک دندنه کچی برکوشه دن حقه کلدی
 دوباهی خواب جرکوشده اولوب یاره یاره قلدی و کیم و شمعندن جوع الکلینی دفع
 ایدر حاک مقداری بیدی بعد حضور قلیله برکوشه یا دی او یوردی سیاه کوش بر اعوج
 لری که هریری تحقیق کافانه دلیل ظاهر ایدی کوروب نهانخانه قصا دن قصا فدره
 کلک حاک آخره منظور اولوب خور دی ناکاه کوردی که بر بلیک تیر چک خشمناک
 بر طرفدن کلدی سنگ بوندن سینه اولجه بیس کفکاره سینه سن دلدی و کلیک
 قلبی طشره چقری بلیک مکر بر صیارک کینکا هندن خلاص اولمشدی عیسای تر خدی
 شصت کانه راست ایدوب آردنه دو شمشیدی چون بلیکی سکه مشغول کوردی امانت
 و بر میوب هان قصه کاندن خدنک دلدوزی بلیک جاننده کوندردی تیر راست
 صناع طرفندن کوردی حصول جاننده نجه دی زمین قو که قوت و زبان آفرین و احسنت
 او قوری نظم فلک لغت احسنت آن قصه و شست زمین آفرین بابا بران دست

همنزدنك و فرجه استند رقم و دارين صياد كلوب يوين و زوي و سر عله تمام ستم
 بدندان يوزري اول مقامه براس سوار بشدي اول پوستينه كه بغايت منقش و دلگين
 ايدى طبعي و شدي صياد اول بايده عناد ايد و عاقبت مكالمه لري نمايه به و بخادله
 مقاتله به ارسيدى آنراي كازارده مرد سوار شمشير ابدالم صيادك باشن دندان آوري
 و پوست پلنگي الوب بولنه كوي همنز بر فرسنگ كچه مشدي كه آنى خطا قلدي سوار است
 زينون روي زينه سويله يقلدي كه همان اول زمان اول كانه جان ويردي زمان
 بدم اكامان ويرمدي سياه كوش بوجره لري كه هر برين حق و عين يقينه معانيه كذايت
 سبب زوال ظن و كان و موجب ايقان و اطمينان اولدي شير چون اذن بواجلي
 مشاهده ايدى حضورينه دعوت ايدوب ايدى بنم سايه دولتمده راحت ايكن و آستانه
 فلان رفعتد معور احسان و مستغرق همت ايكن در كاهن كمنك و ترك خدمت
 و ملازمت آنكه سبب ندر سياه كوش ايدى ملك بكابر خاطر مخطو زاندي و سويدي
 دانه برسودا ظنون ايدى كه نه نكله افتد ارم وارونه سكوته صبر و قوام ع سوليم
 اولوم سوليم راز آكلور اگر رخصت همت ملوك امان ويره و بر وجهه عهد و پاي
 بيوره كه انوك نفقي امكان پذير اوليه خاطر عي علي وجه تمام خاك باي ملكه اعلام ايدم
 شير كا امان و بردي و عقد عهدي مقرر قلوب ايمانله موكد قلدي سياه كوش ايدى
 سويله معانيه قلورم كه نيت ملك از اخلقه مصر و قدر و عنان فقر تي سبنا هلو
 ايدواضاره معطوفه للرديش جنا سيله ريش و روسينه رخا از اريه پيشو نشي
 بن بوردن بغايت ترسان و بومعيتن نيك هر اسان **بيت** صقن مظلوم دن كيم ناليش
 كه نالاش واره واره چو نالاش ايلر شير چون كلام سياه كوش ايدى درياني خيشي
 اضطراب ايدوب خروشا ايدى اما عهد معهود مجيحه ضروري كند و نفستن جبر و
 اول جوالرم صبر ايدوب ايدى سنك حقه كده خود بنم جانم دن شمه ستم صاد را اولدي
 و سنك سقلا نكده زير فردين دن رنجيد خاطر اولدي بس سايه عنايت دن فرار
 آنكه علت و سبب و حمايت حمايت دن كذا اختيار آنكه باعث طلبنه سياه كوش ايدى
 علي عواطف شاهانه دن شرمنده يره و سده ميكارم خسر فانه يوتاننده يوا اما صاحب
 اولن هم بظالمك ظلم و تعديسن كورمكه تحمل اتمز و مظلومان نالاش اشكه طاقت
 كورم **نظم** وجود دست پريشاني خلق از دست ندارم پريشاني خلق دوست من از
 بيواني نسيم بوي زرد غم بيواني از مرخصه كورم بوندن غريبي شايد كه ملك بر آتش

نیک

صدا

بیدار که شامی دودنه بویانه مقرر بلر دخی مضاجت سبیلہ معذبا ولوب یا شایانجه قوی
 آتش چوراف وخت بسوزد و وحشتک شیر ایدی سن شامت ظلم و ستمی ندن بدلتک
 و میامن عدل و کرمی ندن کلدک سیاه کوس ایدی هر کیمک که مشام خیسوی استقام رایحه
 کلوزا حردن محروم اولمیه بلور که هر کیمک تخم آزارا کو ضرر دخی برهنه کورمز و
 کسه که نهان منفعت دکر خور دخی بر دیرمز احتیاج تبیه و ارباب بدیه دنیای کر
 دارمکا فائده اول کوهه تسبیح تسلط دکر صواب و خطا انده هر نه ایسه ندا استک
 صد اطر بیتکه بعینه ینه سکا ادا ایدز **منق** اریجهان کوهست فعل ماندا سوی ما ایدن ها
 کوجه دیوار افکند سایه دران باز کور دسوی وان سایه باد ایملک بن بوکون عین
 یقینله بلکه چشم جهان بدیده صورت مکاری معاینه ادم پس حکایت موش و ماری قصیه
 خار پشت و روباه حیلہ کاری و احوال ملک و پلنک و صیاد و سوار کیک تعمیر الیه
 بر بر صفیه هنر شیوه عزیز و تصویر ایدی و زبان یضمتله ایدی ای ملک موش که بیخ
 دخی تیغ سمکه کسیدی طعمه مارا اولدی مار که زهر قهر موشی هلاک ایدی نولک
 شوش خار پشتله هدف تیر مارا اولدی خار پشت که خار ظلمه ماری سیاه ایدی
 روز کارانی ناکاه گرفتار دام حیلہ روباه ایدی روباه که همراه خار پشتک خار
 وجود کلوزا جهاندن قطع ایدی سنک دخی اول بیدار له تنگنه پنجه پلنکه گرفتار اولدی
 پلنک دخی خند نک صیاد که کشته بکان زهر آیدار اولدی صیاد که هم پرجم و طمع کار
 اولدی غی اجلدن خرمن جانی هوای شیر آبدار سوار له صاور لدی سوار دخی قتل ناحقه
 اختیار اند و کسبید ز طعمه تیغ یوارا ولوب خجای کار و منای کورادن بولدی
 الحاصل هر بر نیک خجای عملی طریق مکارانه کد و لوه و اصل اولوب فقطع دابر القوم
 الذین ظلموا انفسهم انکم حقنتم اسکارا اولدی پس ماقله مناسب بلکه فرض و واجد
 بدکار لوم مناسبندن احتراز ایدوب نیک کورار لوم مضاجتته احتراز الیه
 نفسنی تازیانه حکمتله تادیب دیده اخلاق او حلاف ذممه دند تندیب ایدو هم
 اصلاح بدیه معطوف قلم و بین افعال احسنه نه مصر و فطوبه **بیت** نخستین نشان
 خردان بود که از بدیه ساله ترسان بود شیر نخوت قوت و زور له سؤیله مغرور
 اولمشدی و دماغی سوزای قهر و استیلا له بر وجهه استلا بولمشدی که سیاه کوشک
 کلانسه قوت و طغیوت دد ایلدی و نصایح هر یاب و طینن زبانت عد ایلدی
 سیاه کوشه هاری که تیغ کسله قلدی شیرک تاب آتش بیداری دخی نیک اولدی

چون کوردی که آنکه نصیحتی نہیں سئورد. تا اثر انداز خاراده خدمت شیرین فراغت اندی.
 و باسن آلوبه بر جابه کدی شیر سیاه کوشک بو حرکت خشم آلود اولوب آردنه دوستوب
 ایزلدی سیاه کوشک و سن بر خار اچند کتولدی. ستر ایدوب کتوب کوردی که ایکی آهو
 بره فضای صحرا کوردی. و مادر مهربان انلرک آردنجه نکمبا تلق ایدوب کیدر ستر انلری
 صید قصد اندی آهو فیل اندی که ای ملک پیدا در که بوا یکی میوه نارسیده سکا نه قد غنا
 اولور که بوا یکی قطع مایله آتش جوعلک ندکلوانطفا بولور لطف ایلک بکار ایلک یله بدی
 فراق قوت العینله کران اتمه و قلمی آتش هران جگر کوشلرله بران اتمه ای مضران قهرله
 قهرله باغشلسون سنک دخی فرزند لولک وار صقن کینم نوردیده مه اولدو کک قوه العینکه
 روزگار ایدر زبراکه بوروز کار عالم کافاندر. ظلم و سیداد کار آفات **بیت** چوید
 کوردی مشو این ز آفات که ولج بشد طبعیت را مکافات. مکر سیرک ایکی بچه سی و ایددی
 که صورت جهانی انلرک آینه جمالند معاینه ایلور دی و نور باصره یی انلرک تماشا سی
 ایلچون استور کوردی. اول زمانده که بونده بوا هو بر له قصد استمد عیانه بر صیاد
 اول بچه لرین صیدا استمدی ستر بونده آهونک تضرع و ناری سنا التفات ایتوب ستر
 بجه قهرله هلاک اندی اندی دخی صیاد سترک بجه لرین تیغ نی در قیل قیل ایدوب آغشته
 خون خاشاک اندی **بیت** مکر دشمن خاندان خودی. کبر چاندانها پسندی بدی آهو ی
 مصیبت دیده منیب شیر میندن رسیده اولوب فرزند لری فراقتن هر طرفه سراسیمه
 کوزکن ناکاه کوزی سیاه کوشه طوش اولدی سیاه کوش آهونک فیل و زارن کوردی.
 جزع و فزعن صور دی چون کیفیت حاله مطلع اولدی آهونک آتش ناله ایلانلرک انندن
 بایندی باقلدی و اکامواففت ایدوب بوبیتله نوحه و ناله آغا اندی **بیت** هر که که
 دلم از غم دلدار بنالد. در ناله زارم در و دیوار بنالد. خروش و فغان و فریاد و فغان
 دضکوه سیاه کوش کاستلی و یروب ایدی صبر ایلک که در مصیبت داروی صبر له درمان
 پذیر اولور و بی حضور اولمه که اول بد فعال اندی و کمالک عنقریب جراس بولور.
بیت شمع پروانه را بسوخت ولی زود بریان شود بروغن خویش اما اول جانبدن چون
 شیر پیشه به کلدی و بجه لرنا اول حالت او زده بولوب باشلرک بد نندن دن اولوش
 بو سترک نلرک نلرک کوردی صغیر نفیر افغانی صلاح شیر آسمانه ایرکوردی **شعر**
 دروق دلدن اندی آستین آه. فرزدی دود برله خرکه ماه. بر وجهه خروش ایدوب بر
 دزدل نالشی ایلدی که اول پیشه اهل ایلر اولک حال دارنه کرانی اولور لور دی و بر حالله

و بزاريه اچکله دي کمر خان هوا اولک سوز کلا زدن بريان اولور لوري **بيت** چول
 خون رود از ديد هاي پر نم من. ججاي دوست که دشمن بکريد از غم من شيرل همسايه
 بر سفال واريد ي که کورد تعلقات دينا دن الن سلکمشدي من قع شيع نکه سن لوح
 توکلدن اوقويوب کريان قناعه باش چکمشدي **بيت** فاس ميدان توکل شده.
 خيمه بهر اي قناعت شده. تعزیه رسمند خدمت شيره کلد ي افغان و شيون نلک
 صور دي شير صورت جالي على التفصيل لقر بر ايلدي. شغال اسدي اي ملک صور
 اولکه پشت و پناه منفر مان سپاه قلوبدر. و حول اولکه تحمل قلب شکر عسا کوهوم و
 کوبدر تنکاي هاتم و مصيبتک بيد لرع دلدارا ولد رک کمتشکاه هجرت و محنت
 عنا نگو نم من في فرا اولور **بيت** دفع ايتکه تيرستم کوش چرخي. عالمه تحمل کي اکا
 سپر اولم. هر حاله حول اولد ياقوت صفت اولد کم صوبه و کواسته دوش سه
 ضرا اولم. ارباب مصايد حمله مين اصطبار ده تمسکدن غيري نه چاره که هيج
 بر مشام گلشن عالمه بي خار حفا بوي وفا استشام اتمه مشدر. و صفار و کبار
 دست ساق و روزگار دن في محنت خار بکله خوشگوار اچمه مشدر **نظم** از همد
 جفا پيشه وفاي نتوان يافت. و زکودن ايام صفاي نتوان يافت. زخم دل بحر و حکر
 سوخکنازا. سازنده نرا ز صبر دواي نتوان يافت **مشق** کوزلک آج خواب غفلدن
 کوزلک آج. يوز که عين عبرت صوبي سايح. ناد فتر حکمتدن سکا بر قاچ نکته.
 تقر بايد ين. و کردار دينا ي غدا ازل حقيقتي سکا احسن وجهه اوزره تصوير آنده
 دري اي باطن شير جوش و خروشدن بز سکون پير اولوب سمع قبوله مواظور
 نصايح شغالي استماعه مشغول اولدي شغالي چون کوز ديكه بنيه و تذکري ضميمه
 في اجمله تاينر ادي مقتضاي مقامه مناسب دليد بر کلامه شروع ايد و بايندي
 اي ملک هر طلوعک بز و والي. و هر شرفک برو بالي واردر. و هر نزلک بر انقالي
 و هر اقامتک بر ادحاي مقرر دزه هرايد ابر انقاي له و هر فاعه برخاعه له بمقدار
 هر سوزک آخزنه بر غمد غم در. و هر سوزک عقبته بر غم منضم در بر مشرب عيش
 و آرميد که سوايب زوالدن مصفى اوله هيج عطيه عمر مبسر ميد که خواب عين
 الکا لدن مبرا اوله **قطعه** واري برخاطر که غدن خار خاري اوليه. قاني بربوخ
 که خار پردن عبادي اوليه. بوکلستان جهان سر بسوز قدردم نظر. کوردمم بر کلک
 خار ي شکار ي اوليه. بجه يلدرا يلرم بن بوخرياتي طواف. اجماع بر باده هرگز کم

هر فایندک نداری میسر دزد و هر غایبک ترا جی مقصور. آلا روح که منزل بدندن کوچه
 کتمس اولای جان که مرحله ندن صحت امشد ز **سفر** کل ذی عینه یوب. و غایب الموت لایود
 هرگاه که مدت عمر آخر اولای. و زمان اجل حاضر و لا **بیت** ملک الموت بران امان و برمن
 کوزا حوب و غمه زمانه و برمن. نه قوت مال موفود و جهان نامحصور فایده و برور و نه
 مسیر و وزیر و اعوان کثیر و حیل و تر و بر چاره قلور. لا راد لغضانه و لا مانع حکمه
 لیقضی الله امر کان مفعولا **قطعه** نه المواقفی الی سر منیع. نه در دهر الی المراضی بریاق
 گر کسه خرمین دهری اوده اوز. گر کسه کلخی نخرخی اوده یا **سفر** هل السوم الهوم من راق
 و هل السهام الحام من و اق. چون فریاد و زاری ضایع دور. و بیخ و سوک و کوری غنی
 نافتد. بود درده قضایه رضایه غیری نه در میسر دور. و بورجه داری و جیرین
 غیری بجه شفا مقصور. لا یستطیعون حیل و لا یهدون سبیل **سفر** باقضای
 اول حکم قدر چو آن کرد. در چنین واقعه جز صبر و کرجو آن کرد. همه راد راد دل
 خاکست و وطن چو آن گفت. همه را بریل مرگست کد چو آن کرد. شیر ایدی عجب
 بلو نیم فرزند لومه نه سبیل حادث اولدی. شغال ایدی بوبل لک سکا
 نزول نه کند و افعالک باعث اولدی. انصاف ایل اول ظلم و بیدار که صیاد دن
 سنک بجه لو که ابر میسند و سایر لو سندن انک اضعا فز کور میسند. بی شک و بی
 گمان بوبل لو سنک عملک کافایت در همان کادین و ندان خوش مشا به در سنک
 حالک مثالند ز اول هیزم فروش مشا نه کما ایدی یا بنم هیزم نه زدن دوستی.
 و عجب از هیزم نه سبیدن طرستدی شیر استقنا را ندی که عجمه و لمشد را اول
حکایت شغال ایدی اخبار ده کلمشد که بر سکار و ایدی که وقف صیفده
 فقر ناک هیزم منظم و حیفه الموت هزار توفت و تکلفه نصف قیمت و بروردی.
 فصل شتک اغنیایه تهدید و تحریفه تحمل و تکلف اید و بضا عفاست
 آوزدی هم فقر اولک جفا سندن عاجز و لمشدی و هم اغنیایه اولک بیداد نند
 فرومانده قالمشدی **بیت** سینه دلسوز خنکان زد کباب. کله تخت زد کان ز درج
 بکون بود در سنک هیزم منظمه و ستمه الموت اول فقر نامراده نیم بهادان زین و بر
 درویش بینو است دعا و جناب حق که امن بحیل المضطر از ادعای باخیز جانیده دفع
 جبین نیازی زمین خشوع و خضوع اوزد و وضع ایدی **بیت** ای ظالم از دعای بدایم شو
 که شب گریان دعا کنند که خور از دعا چکد. بومحله بر صلاحی لایستدی کیفیت و قوفدن

کمیشت

صکره اول ظلمه زبان ملاحتی د از اید و بایدی **بیت** بترس از یتر باران ضعیفانند
 که هر که ضعف نالاند قوی تر زخم بیکانش اول بخاره که درگاه حضرت حقدن عین بنایه
 لوی یوقدر بوطریقه کتمه و اول دردمند که هر شب با صبح اولجه فروزان شمع سوزانگی
 دل بریان و دیده گویاند سیل سر شک روانیدر لب بمقوله معامله عت و خانه
 سینه فقر ای آتش بیدارم یا قوب یاند زمه و نفس خون آشامی شراب لعل فام خون دل
 آشامه قاندرمه **ع** مخور این دلخ که فردا بخار خواهی آمد ستمگوز اول غریز
 پندندن مزاج بخصور اولوب غایت کبر و نخوت و کمال حمیت خا هیلندن بوزیر
 درهم و بوبیتک فحسیله و درهم اید و بایدی **بیت** برویشی و ازین پیش مده
 در دسرم که درود خرم از سانه سیکو خرم در ویس اندن اعراض اید و بسویش
 انقباضه اوینه کندی قضای ای همان اول کجه خرن هنرمه آتش دوشدی
 اندن سرائه سرایت اید و بجزوی و کجای متاعی و ارسه یاندی طوسدی علی الصبر اول
 در ویس نایع اول مقامه کلوب ستمگوز بوری کوردی که بسر نمدن خاکستر کرم
 اوزره او تور و ب ستمقامه اید عجبا بوضدیم هنرمه نره دوشدی و ایا بو
 سرائیم ندن دوشدی اول غریز ایدی د و دل در ویس لودند **بیت**
 حذر کن دود در و بهای پیش که ریش درون عاقبت سر کنند ظالم باش اشفاق
 و اندوکی فعله نلام اولوب لوم طریقله کند و به ایدی مقام انضافدن بخا و زامیه
 اول تخم ناکه بزاکموز بوندن عینری بر و اول شجر حیا که نزد کمشوز بوندن عینری
 نثر و سه کرک **بیت** هم تخم ناراستی کاشتیم بین عاقبت چه برداشتیم بومثلی کتورم
 تابله ستر که سنک فرزند لرو که نازل اولن قضا اسندن سایر لرنک بجه لونه و اصل
 اولن مکافایتد و اندره همان بومصیبه مبتلا اولمشورد و اما سینه عنان صبر اند
 قوشلورد و چون غیور سنک جو که صبر ایلدیر سندن خنفس که جبر اید و بیا لروک
 قهره صبر اتمک کرکین شیر ایدی ما مولد که بومد عالی که عبارت دوشنکه بیان
 و بود عوای بیت و برهانله عیان ایده سین شغال ایدی کت اخل اولمشو ملک
 نه سندن و ارا و لا و عمر ندن کجی نه سنده و ارا و لا شیر ایدی عرق ایلد که
 وادی عدمدن صحرای وجوده خرام ایلد و صبحجهان فایده اربعینی تمام ایلد شغال
 ایدی بومدت عمر ملک ماده حیات و مدت قوتی واقع اولمشد ایدی لح
 حیوانی و دم و حیوان با باله پرورش بولمشد شغال ایدی سن بو قدر حیوانانک

که بود در اوقات انزل کرم ایله قوت بولد که پدر و مادر لر یکریمه و ناری و بچرم و سوکوار
 آیا قلدیلر یی کوردم ظلم و ستمدن احتراز و سفک دم و هتک حرامدن اجتناب الیمدیک.
 حالا بواقعه یه مبتلا اولمزدک و اکرا اول زمان تبعه جور و بنیادی یلا ایدوب نالقی
 یه قان و کلک ارنکابا یمیدک. آلان بیدار صیاددن نام و نشان کورمزدک.
نظم لونا کره بر خلق بخشایشی بجای الیه از خویش آسایشی. چو دلهار بیت بنا کدیمی
 گجانه ریشتمند برهی. اگر بوسیرت اوزره هاندیم مدام اولوب خوشخواردی. و
 ستمکار لوقصعنی کند و که لازم قله سین بود کل هزار هزار بونک کی یلا لوه کوفه ادا و کله
 و مدام که خلق جهان سنک جور کدن ترسان. چکال قهر کدن هزار سان اولم توایب
 زمان بزان آمان و بر میوت کناکش و داندن اند و کلک ظلم و عداوتک جز اسین بوله سین
 ای ملک غافل اخلاق کی زیور رفق و مرحمتله آراسته ایله و نقدی حیوان بلا فایده دن
 احتراز الیه عین الیقین بل که اول آزار و زکارد و رحمت یوزنددن نسه کورمز و ستمکار
 هرگز مقصودنه ابرمز و بوستان آرزوده مراد میوم سین بر مزع کس نبردستان
 کمان تو مراد بر هذف. چون شیر کوثر هوشل بو کلمای استماع قلدی حقیقت حال کا
 منکشف اولوب بلدی که هر کردارک که بنایسی اینرا و از اول عاقبتی ناکاملقد و هر
 که اساسی فساد و اضرار اوزره مبتنی اولم خانه سی فرجا ملقد بر زبان حال ماضیتی
 تذکر و مال استقبالی تفکر اندی و اندوکی افعاله ندامت ایدوب ملاسته کند و
 ایدی بهار عمر که شیا بایدی خزان شیشه مبدل اولدی و قدم بقدم راه عدمه کشمک.
 و سفرد و روز دانه عزیمتک لازم کلدی **سفر** جام باغشک ایزدی خزان. دگشدم
 زعفرانه ارضای عجیب نفس ایلدی کهن سر. که اولدی رنک دیویم قیر کون شینر. اولو
 یو قدم داس و شخم صنوب قاشم کانی اولدی درهم. من بعد معقول بودر که
 تحصیل زاد معاده مشغول اولم. و آزا خلقدن فراغت و قوت کفایتله قناعت الیم
 آرزو قنیم نیم و آریوق المن حکیم **بیت** به هست و نیست مرغان خیر و خوش دل بایق
 که نیست سر انجام هر کمال که هست. از بند باط و دود چون ضرورتست چیل. رواق
 طاق مقرنس چه سر بلند و چه پست. پس شیر شرب دم. و اکل سدن فراغت اندی و اول
 بدیشه دن بولنان خشک و تر میوم اولم قناعت ایدوب کند و کدویه ایدی **ع**
 هر که قانع شد بخشک و تر شد بچو برست. شغال چون کوزدی که شیرک غذا میوم کن
 بجای زانم. اگر حال بو منوال اوزره کیدر شغالک بر سلق قوی بر آیدیمتر. زک

اوقات

بحضور اولدي. بر دغه دخی شردسته کلوت حالن خاطر ن صورت شیرینتی میان
 همت و برکات نصیحت کل خلافتن علایق قطع اید و شکم پرستگدن خلاص اولدم
 و کوردم که نعت دنیا عین دکن بجاهت ریاضت استیناس قلم **بیت** زین بحر
 حو کس آب خوش نخورد. دل دار آب خود جهان مرد کرده اید. شغال بوفکر دن صوب
 صوابن دور و ست استقامتدن بغایت مجبور در که خلافتک بن وضع و حرکت
 دهان سگایتری کشاده تظلم و ضرر لوی حال سابقدن بلکه دخی نیکه د شیرینتی
 خلوت بند نه سبب دن مقصر را و لور لور که اول زماندن الی هذا الان روحانک کام
 سریدن بر قطم قان احمد. و پنجه و دندانی بر شخصک جانن نیز اعتوب. دهان خوش
 بر نفسک آزارن اجم **بیت** ورم نخچر بیدار باره باره کند. بهمکس و شام بهم
 نوع خراش. شغال ایددی ملی مقضای زهد و دیانت بوسید که اول زالد سکا
 بقین اولان دن رزق مقسومی بداده سن. و سایر جانور لور دن رزق حقیق بوعینکن
 شیرمار دن کی حلال عدایده سین. بلزمی سنکه بوبیشه نک موسم سنک دوزه
 قو که وفا اتم و اول بخار دن کوفت لایوتلری بوسوم نوع منحصر در عنقریب هلاک
 اولوب انوک و بالی ابد الاید کورنگدن کفر خوف ایدرم که بوجانده انوک دخی کافا
 کور و ب سنک حالک همان اول خوک سال اوله که بوزینه نک میوه غضب ایدی و خیر
 سنی تاریخ و مبادی شیر ایدی پنجه روایت اولمشد ز اول **حکایت** شغل
 ایدی اما لور کلسد که بوزینه به مدد توفیق میسر قلوب انبای جینی میانندن کما
 قلدی و بر بیشه کوشه سنده توشه قناعت اختیار ایدوب قالدی **بیت** عارفه
 کوشه ی وار کج قناعت دن بک. عاقله توشه ی وار کج فرغندن بک. اول بیشه
 پنجه بخیر و عاجی و ایدی که بوزینه انوک بخیر لویه روزگار کجور دکی. چون مرور
 زمانه اول غمده علامت نقصان مشاهده ایدی. عاقبت فکر ایدوب کند و کند
 ایدی پیدا در که حیوان جینی مطلقا غذا سرا و لزم. و ماکولات نوعندن بوبیشه ده
 بخیر دن عنری سنده ده بولتمز. بوا بخیر لور دن اذخارا عیوب طری و تاز. لیکن
 جمله سنی اکل ایدرم وقت شتک نی برک و نوا قالمق مقرر در پس اولی بود که
 هر کون برا بخیر عاجی سلکوبیاندن قدر کفایتک روزگار کجورم و باقیس تودیم
 هم تابستانه فراغتک صفا سور و ب هم زمستانه حضور ایدم **بیت** ز بهر توشه
 باید کشیدن لبح تابستان. اگر خواهد کسی کاسایشی باشد زمستان سن.

زخم تیزند
۴

بواسطه او در بر قیاح افلاحي سلکوب میوه سنون بر زیدی باقیستن ذخیره قلدي بر کون
بر انچه اغلجه حیقوب قاعده سابقه او دره انچه دوشور کن ناکاه بر خنیز
بر صیادک و هم تیغند و هم ایدوب خجوب اولیسه به حصن اندی هر دخته که
ایوری میوه زن خالی بولدی تا اول دخته میدی که بوزینه انوک او ستند انچه در
چون بوزینه نک تیر نظری خنیزه راست کلدی غایت اضطر ایند کانی بیج
تاب اندی آهسته کند و کند ویر ایدیی **بیت** از کجا پیدا شد آیا این بلای ناکهان
زین بلای ناکهان ما را خدا یا وارهان **خوک** چون بوزینه یی بالای د رخته کوی
مرجا ایدوب شرط تحقیق بر کور دی مسافرم عزیزم عرب یواز لو ایدوب مهان
قول ایدیی سین دیدی بوزینه دخی در سلامد نسکه روی نفاقدن ستمخانه
کلامه آغاز ایدوب ایدیی **بیت** باغ استدمه بر سر و خرمان کلدی غیبدن کلبه
اخرانه مهان کلدی خنیز مقدم ای صیف مبارک قدم چون شرف نزول ازانی
بیوزدک واجد که الدن کلد و کی قدر خدمت خنیزه اندی و ایدیی ای برادر
خیر الطعام حاضر رسم ضیافته تکلف لازم دکلدی علی الخصوص که شداید راهزن
بر کلام و علیّه جوعدن نی محبت لطفایله نمی خاکد کور تو قفانه و حاضر
نلت و ار سه کور تکلف حکمه بوزینه دخی زبان اعتذار له بر زینا ز اندی و هانم
درخت انجیری عمر یکا آغاز اندی خنیز اشتها ی کامله دوشن انچه لوی سوت
اول درخت میوه سن تمام اندی بعده بوزینه متوجه اولوب ایدیی ای میزبان
کرای هنوز تو را اشتها الهابده در و نفس جریض غذا طلبی انچه دخی اضطر اید
لطفایله اکرام ضیفه منت رعایت ایدوب بر درخت آخری دخی سلکدن تحریک
ایدوب بنی زمین منت ایله بوزینه طوعا و رغبا دیوب بر دخی دخی سلکدن
خوک از مدته انوک نمزند دخی اثر قویوب درخت آخره اشارت اندی
بوزینه زیله بچنودا ولدی و ایدیی ای میزبان عزیز دایره انصافدن طشرو کیمیه
و شرط مردن ایکنده اهل ائمه بوسکا شارانده کم نیم بر سبیل تو مقدم بعد ایشاد
نارده قوت تو قدر **ع** زین پیش کرم میوان کرد **خوک** خشم آلود اولوب ایدیی
بویسه بر مدت سنک نصر فکده ایدیی من بعد بیره متعلق اولسون بوزینه خجوب
ویر که آخر لکنی غضب اتمک سؤمدر و عاقبت فقر و تغلب معلوم کرد که مذموم
ظلم و تعدیدن فراغت و قوت و قاعده کفایت ایله که ضعیفای رنجیده ایملک

ایونجه ویرمه. و فقرای آزرده قلی ایلمک ثمن کور مرتبت کیدند انور کیری دل
 خون کینی. در دندانت بگردون کی. خوک چون بوزینه دن بوکلایمی اشندی
 آتول بوجا آتدن تمام منفعل. و آتس غضبی تمام مستعمل اولوب ایدم ای کسناخ
 نی ادب وای کرله بویختن سبا و تانمادن سندن سوزی سولرسن و کنگد کدک
 اولور و نصیحت می ایلرسن شندی تاسا ایله که سنی بود رختدن بخداید و دروم. و
 حقلکدن کلوب بیشه عده بنجه کوند و دروم. و دری قلم اقام انعامه اول
 درخته چغنه اقام ایلمدی هنوز ساخ اول و زره قرار نمشدی که شاخص صوب
 خوک سرنگون اولدی جان جیشدن زیانه زیانه و زخه اصرلیدی. بو مثل اول ایلد
 کوردم که سندی همان اول خوک طریقه کیدرسن که بوجا نورل و انور یقینی اولن
 دن فی کنگد و سقاید رسین چون بوجا عت ریح مجاعتدن هلاک اوله لزانلک
 اولاد و انسا بنک قلوبند بعض و عداوت قایم اولوب دایم سنی غیبت و مذمه
 مواظب و مداوم اولورن و هر نفس بر نفس سنی مساوی دن خالی اولیوب اهل عالم
 که مظالمی کند و لر لازم قلو زلر. ننه که سابقا اثر ظلم خانه لوده سارک
 ایدی حال حاضر زهدک زیانلده جارید. ایکی خالده دخی جانور لر سنک
 پنجه قهر و چکل جور کدن خلاص اولو محالدر که کسه معرض ستم فسلده اول
 کر کسه لباس صلح و سدادده. بو پنجه زهد و قناعتدر که متصل تن پرور لکه لیل
 اولرسن. و اربکاب مشتهیات جمائی اکتساب لذات روحانیه حایل قلده سن **بیت**
 اسیر لذت تن مانده و کونه ترا چه عیشهاست که در ملک دل مهیا نیست چون
 شیر شغالدن بوفصل بر اصلی اشندی اکل میوه دن دخی فراغت اندی و آب و کما
 قناعت ایدوب اندوکی کناهلره توبه و انابت اندی **بیت** سینه پوتاب و دیده پر
 خون آب دیدی بینا الیک با تو آت و جمیع حالاتده بوابیات حقایق سالت مغفون
 صغی حسب حالنه اثبات ایدردی و زیان نداشت و ملائمه کند و کد و بیه خطاب
 اید و بند بریدی **نظم** ای دل ازین جهان دل آندارد کند و زنگنای کند و آرد کند چون
 میوان بگلشن روحانیان رسیده سعی نماوزین ره بر خار کردد کا و حجاب نه لایق اهل
 مردانه و آدریشین کار کرد کند و در بحر غم زمرص چوغواص شوخ چشم غوطه بخورن کوهن دوار
 در کردد بود و اظلام خور و سحر آتارک داسباتی که جمالیاتی ظلم و ستمه کر باند
 و آتس بنیاد بر بریان ایدوب بهات جور و جفا و عظامت عاقبت ظلم و ایزادن بن پر و اوله

در صوب
 ۴

بیت

و آخر الامر خلفه اندوکی بدو و جفا ناک نظریه مبتلا اوله . و حق و باطل و صواب و خطا
 ندوکن اول وقت بله و طریق رشادین مصیوق فساد و اول زمان غیر قله شیرگی کر تا
 جگر کوشه زن آستید و صیادله بریان کوردی . قلبی خوشوار لقدن و ستمکار لقدن
 بری قلدی . چون بوجیه اکا حاصل اولدی . عالم دین بشا بدنا عرض ایدوب برکه دخی
 انوک آرایش دین اصلنه التفات قلیدی **بیت** نوشته اندیرایوان جنت المادی
 که مرگ عشق دینا خرید وای بوی عقلائی لازمدر که بوجواهر تضایحی و بزه کوش
 هوش ایدل . و بویخا رین ذخیره روزگار ایدینوب بومواعظی سامعه قبوله ایدل
 و بنای انور لول اساس خلم و قاعده جورا و زره اورمیه ل . و هر بنه بی کد کد و بنسکه
 و فرزند لری و سایر مقلقا لری بختند و اکورمیه ل . غیر لوبانیده دخی جابز بود
 تا جهنم حال و مال لری زیور نام نیک و فعل جمیله بجلی قلل . و دینل و عقیده بتع
 مظالم دین سام و مکافات سندن مسلم اوله **لر نظم** دینا تیرزدانکه بریشا کنی دین
 ز بهار بد ممکن که نکور دست عاقلی . دینا مثال بحر عمیقست بد فتنک . آسوده عارفان که
 کوفشد ساحلی **باب** باز دهم کنی کند و مرتبه سندن زریه طلی ایدل
 اول سبیل کند و کارندن کروقالدوغین بیان ایدل . رای عالی شانچون بود استان
 دلپذیری . خاطر نشان ایدی برهنه خطاب ایدوب ایدای پیر و شن و زان بهان
 باهره بیان . و دلیل ظاهر به عیان اندک . اولد کد و دارلک دانسانی که خلائیقه
 مفروض اید و آزارا و زره مصر اوله . و چون طریق مکافات لیه جزیسی بوله جنا جفته
 توبه و انابت بناه قلل . حالیا مملسمد که بر عیار تله که لطافت مائل آب حیات
 و جلوتده همیشتر شربت نبات اوله **مشق** سخنها پی پاک ز کهریه . بشیرینی
 ز حلوی شکریه . کسی را کان سخن در کوشرفی . کرافلا طون بدیاز هوش دین
 بیان بویور اول شخصک مثلن که بر عمل طالی اوله که انوک حالت موافق و شانت
 مناسب اولیه و هر چند که انوک تحصیلنه جدیجه دایسه سعی ولدی فایده و بر میه
نظم حکم اندی کلام شاهی چون کوش . ابجد بحر حکمت ایلدی جوش . حقایق
 در نیک در جیتی آجیدی . دقایق سوزلین در یکی ساجیدی . درای شهر باره ندر
 سکا فرمان بر اولسون بجرله بر . اکا بر ماثر خصال بویور مشلرد که نکل عمل جل
 افراد خلائیقه نجر احد قائمته جامه و غنیده ن . با لای اسعد و لایق لایس غرض
 اختصاص بولمشد و خزانة مواهب لایق هر شخصک قامت استقامته موافق خلقت

خلعت هم مخصوص ازانی بود لشدر هر فرد برعله سزاوارد و هر مردك برامه قابلیتی وار
نظم مكنس را بهر واری نمی دادند هیچ را بر عنقای ندادند زیر که آرد و بی می نشاید نسیم کل
 ز خا و خشك ناید ساقی الطاف از در می رسد که هر احدی جرعه عنایت و باره رعایت
 بهره مند آید اما هر کس بی کل حجب بالیم فروزان خجسته سند ز غریبه سازگار
 شراب خوشگوار ازانی بود می شد **بیت** کس نیست که نیست بهر مند از تو ولی اندر خود
 بجرعه بلجای پس هر فرد از مدر که اول صفت که صانع یز اول از لک اکا نامزد
 اشتغال کو ستره و جده و جده الیه که اول علی سبیل الدیج مرتبه کماله پیشد و ده
بیت با لکوی بغایت خود بهتر ز کلاه روزی بد هر کسه که طریارت و یاس کسینه
 تحصیل اند و کی صفتی برک ایوب کند و به ملازم و طبیعت مناسب اولین مناسب طایب و لا
 لاسک دام تردد و تحیت گرفتار اولوب لایحرم اول طریقه که اکاسالک اولمشدر
 منزله و اصل اولیه سن و اجید که هر کس نصیب ازانی له و غایت اید و ب عنان آرد و بی
 دست هوسه و بر میه و زیک طلیا یثوب نفقن گردد و کی کاری و فایده سین مشاهده
 اند و کی علی اسالغله الدن چهره **بیت** تا و حدیث صحیح که من در و من شی فلیزمه
 موجب صیحت زنجار و قلبه و بیابان تردد و تحیت حیران و سوکران و المیه حضرت
 مولوی مشوید که معد زنجار معنیدر لیکه نه لوب عیار تله اشارت آید و شول
 مقامه که بود می شد **بیت** انجیر فر و سز اجه بهتر کابخر فر و سزای برادر استاد
 زاهد عبری زبان و مان هوس پیشه حکایتی که کاسانی عید و بومقامه زیک مناسب
 زای اسبقشار ایدی که نه کیفیت اولمشدر اول **حکایت** برهن ایدی وایت
 ایدر که دیار قوجو بر زاهد و ایدی دینک متوع و برهن کار ایدی و غایف
 عبادانه روز و شب مداوم و مراسم طاعانه علی وجه الاخراج مواظب و ملازم لباس
 اناس خلافت زاب ریاضتک یویوب پاک آید و آینه مانی زنجار عواقب و حقیق
 عبادتک آید و یثوب تابناک آید حاشیه سجاده بی بسط ساجات غنی ایدی و آستانه
 صومعه مورد و ارد الای ایدی **نظم** خرق عا داند و بخرقه ترک دنیا بی
 ایستدی تلج ترک تلخ تو رمش افلاک دیه رشیدی سجده معراج تلج دارانه
 احیای یوق صاحب تخت و تلج اکا محتاج تمام همت احیاء مراسم شرعه مصر و دوش
 و کال غریقت امضاء لوازم جزه مقصور آید و مرغ محبت دنیا عشق و ما غند آستانه
 قله می شد و خورشید صیر مینری جهان پره رویه بر تو التفات سالک می شد **بیت**

رسانی که آبشار بر سه پهنای تو ز برج بد که اینها در این است. بر زمان اتفاق بر همان مساف
 اولی که او به سده همان اولدی زاهدانه که اکرام اصفیای شیمه کریمه اشرا فدر بشاشت و هشا
 کوسر و باغ از له قوسوکلدی و نیز مقدم دیوبند و مند و رود و صفای اظهار و کلدی
 بعد از مقدم لوازم اکرام و مراسم طعام خواهر کلامه و شسته مصاحبه اساق و انظام
 و یوقی استفسار بایدی که نه جانبدار کلورسن و مقصدک نه دیار دوز و قیو طرفه
 کیدرسن و همان ایندی بنم کرد شتم و درود را و حکایت سر تا سورد قایو حقیقت و دقایق
 مجازد و واکرا جازیت بیور و لورسه او و آن سبیل ایجاز شسته تقریر آنک جازید
 که تفصیلی بقیر و استماع السنده استماع قاهر و عاجز در زاهد ایندی هر کشته که
 آینه قلبنده ز نیک حیرت ز نیک اولیه هر قصد ز حصه المومنین و اولی که
 که بای عمیق غفلت لایک اولیه قضا مجاز دین هیچ حقیقته عبور قلی مقصود دوز
بیت زهر بای نجه دمری میتوان خواند زهر افسانه فیضی میتوان باف سن همان هر کد شکی
 حکایت یله توقفا نه و یوسف ز ن شکری سکا تکی با لایام اعلام یله تکلف حکمه همان
 ایندی عی زاهد زمانه و عابد یگانه اگر چه بنم مسکین ترکستان دوز اما اصلده و طم و ترکستان
 اولدی یارده بز خا زیدم و حریفه ماهر و استاد اینم هر زمان تودرسنه به آتس
 آکتس یله تاب و یور و دم و هزار بحث جانله مایه جهان دوز بر باره ناله که دوز دزم
بیت کوره خون می شود تا کرده از تودرز و بیرون می کشم اولدی یارده بنم بر همان
 دوسم و اریدی و دوز کار ایدی که میا نمده خانه مصاحبت معمود و بنای محالست
 استوار ایدی دهقان هر زمان یکا رلق ایدوب بر کون بنی باغنه دعوت ایدی و شرایط
 ضیافتی نه که قاعده ارباب عروند و بنم حقه رعایت ایدی تناول اطعمه دوز فارغ
 اولوب مفاوضاته مشغول ایلحق انشای کلامه موردی که سنک منفعت کسبک نه
 مقدار دوز و نصاب سوزک نه قدر و ار در حال دوز بر شمه اظهار ایدوب اینم بنم
 نایه دکانه نیکم خردارد و داندن عاید اولان فایده ایلحق اهل عیالک قوتنه کفایت
 ایدیک مقدار دوز و الحاصل اولان یکی اوزره محصوله وارد دوز **بیت** چو سوزین
 نفع ترکاری ندادم بدین دستور دوزی میگذارم دهقان ایندی سبحان الله سنک
 نفع کارک چندانا اعتبار ایدجکه بن دگلس بز خیال ایدردم که سنک کسبک سوکی
 بیعد دوز حاصل فوق الحد **ع** خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم بز ایندم ای خواجیه
 سنک سرمایه کجک نصایب دوز کسب و کارک حسابی نه جواب و یردی که بزم

صفتك مایه سیر و فایده کبر در جوی تخم که در محصول کلی تحصیل آید در جوی فایده
 اوندیوز فایده ایله قناعت انزین بنیجی آید و بیایدم بوجنه میسر در دهقان آید
 استغنیایانم که بودند زنجی ریاضی مقصود در کور زمینین که بردانه خشتاش که اصغر
 جویاند چون برارض مینه دو سوپ بنه آید بجه شاطر خاورد کلوب و هر شاک
 باشند برقیه خشتاش پیدا اولور که در و نده دانه لرینک شاری دایره حساید بیرونند
 بودند ظاهر اولور که بزم حرفتمک سودی سایر صنایع در اضعا فاضاعفه افزونند
 فرادعان مزاج حکمت سور شلور که لفظ نزع اصح حرف در ای حرفک و لی که ذرا و در
 زرد و حرف اخری که عیند اولی الخ اسم زرد و در صفت نزع زرد بلکه در اندر
 زرد و فاعلت کسیرنه و اصل اولی ان عاقل عالمه کبریت احمدید کلوی صفت در
 دیر که قیل الله در قابل **بیت** جستن کبریت احمدی ضایع گردشت روی بر خاک
 آور که یکسر گیم است چون دهقانان بولکلی استدم سودای سورد دهفت سودای
 قلمه هیجان آیدوب فی الحال جبار لعدن و از کلوب تهیه اسباب زراعت استقال
 ایدم بنم جوارمده بردویش هرین کار و ادی که کرامت عبادت و ریاضت قناعتله
 شهر یار آیدی **بیت** بگذشته از تکلف و بنشسته کوشه زاسبا باین جهان شده قائم بود
 کرامتی کنندن ظاهر آیدی و لایانی کنندن باهر آیدی چون نیم قدی حرفی برک
 آیدوب تحصیل صفت آخره نیت آید لشی استدی بنی قنعه دعوت آیدی و زبان
 ملا می در آیدوب آیدی ای استاد سؤل نواله ایله که سکاخرانه عیند حاصل
 اولمشدر قناعت آیدوب نریک طلبانم که صفت طمع سؤمدر و طمع کارلک عاقبت
 بغایت مذمومدر و ناصیه حال الموده الحریص محروم مهنوی مرقومدر اول کسکه ملک
 قناعت مالک اول بلاشاه عالمدر سؤل کسکه که طریق حصد سالک اولم آیفایده که
 آدم **بیت** قرص جوی بی سکر و می شیک تاخوری کندم آدم فریب بنایدم ای عزیز
 بکار بوضعندن چندان منفعت حاصل اولم و روز و شب بعب چگون قدر و کفا قدرت
 نریک نشسته و اصل اولم مفواید زراعت بودند نریک آید و کن بیدم بسر فمدن فراغت
 آیدوب بوضعت شروع قلمم دل هو شایدم ساقی روز کار الدن بجه بوضعت
 فاته شراب خوشکوار ای بجه همت ایله که بوضعت منفعت اولوب فاعلم و سفت و درقا
 کچه درویش آیدی بزمانه دك سنك معاشك بوجرمه موقوف آیدی و عنا انقفا
 بوضعت جهنمه معطوف آیدی بوجرمه که حال یاسن اکامبا شرت تمک دلرسن نریک

اندک
کمی

شک

دستور و بر کار در که از حیل مستعمله می وارد شود شاید که انوک لوانه کاهو حقه
 قیام قلمه سن بوظایفک کاینه عهده سندن کلیه سین فغانه آرزو دهنه امل که
 ظهوره کله شویه دکلدر که البت و فخر ادا و زده محصل اول بیت دانند رفیقان که در
 دود و درازست از کوجه مقصود بیان از متنا فضول بقائه و کند و طریقه کدن طیش
 کتمه و هر کس که کند و حرفتند ز فراغت قله و کند و یه ملایم اولین صنعته مشغول اوله
 اکا اول بلایسته که اول کلنگه بپسندی بن استفسار ایدم که بخند و لمستند ز اول
حکایت میبایدی روایت اید که بر اعرابی بجهل کنانده کان رفقه مشغول اید
 هر کون کوردی که بر کلنگ جو یا رکنانده کزوب بولد و غی حشرانی سکار اید رکت
 و صباخذن احسنه دك اکلته قناعت ایدوب هکام شامده ما و اسنه کیدردی بکون
 اتفاق بر باشه نیر و ز اول نو لحیده بر فرب کور سکار ایدی و گوشت نرمند
 استهنا یکرم الیه بر زیوب باقی من انده و توب کندی کلنگ باشه نك بوبشه سن
 کوریک کند و کند و الیه اندیشه ایدی که بوجان ز بوجه حیرلم بهو و کور سکار اید
 بنو یال و بال و منقار و چنگال برلم بر محقر لم قناعت ایدم لاجرم بوضو د نات همدن
 ناسیدن بن چون بومعیشله خرسند اولوب همت بلند دین بهر مند اولیم صلاح بود که
 من بعد محقراته تنزل امتیوب باز بلند پرواز کوز ایدیم و شاهین کوز فرازی
 اوج هوا ده اچدیم و شرط بر آسمان نیره منقاد مد خلص اولیمه و سیرغ کاف
 پنجه چکالمدن نجات بولیمه **نظم** رود که تشنه است به بحر کبود سرمه اریا ر فرود
 دند و لانی که بد بالا برند از اثر همت و لا برند بر سکار حشرانک ترکن او ددی صید
 بهو و کبوتره مرصدا ولدی طور دی کار چون کلنگ حیرتی کور دی متعجب و
 مخیر اولوب دیده عبرتله ناظر و آفت حاله منظور اولوب طور دی قضای کور که اول
 فضله بر کور لاسه متوجه اولوب ساحل جانیده او جدی کلنگ کمره عقیقه کیدر کن
 ناکاه کار جو یا ره دوشدی اتفاق ساحل جو یا بر لخی ایدی به چاره نك پای
 بالغه با دی و هر چند که طباطب اید و فاضطراب ایدی دخیل و کندی
 کار زین الحاله کلنگی فی طور دی و سر و رموز له خانه سنه کیدر کن بر آشنایی
 آتی کور دی دیدی سوزها یا سیدی اعرابی جواب و یزدی که کوی تکلف بالصد و رف
 فی البعد یعنی بر کلنگ دکه باشه پیشه سنه هوس قلدی کند و دخی صیده کوفت
 اولدی بومشلی اول جلدن کوردم که تا بیل سن هر کشی کند و صنعته مشغول اولوب

و اولی مر کشدن
 فراغینی

طریق قدیمند عشره کلمه ملک کرلو شاه راه هر چند زن اغراق عیوب کند و به لایق اولمیت
 میل الله ملک کرک چون بر چاییدن بومشلی استماع اندم نیم دغدغه خرم زیک اولویت
 اول یضحتی که محض خلاصه زن مبتعث ایدی کویت هوشله اصفا دن امتناع اندم و اول هوش
 اوزده ثابت و دم اولوب همان دم خیال لغی ترک ایدوب دهفت اسباب کوردم و بضاعت
 من جاته که قاد نایدم آلات ذراعت وادوات حراشه ویردم بر مقدار تخم اکوب دیده
 راه حصول محصوله دونق بهوردم بوالد زینم و عیال ملک روز عیشی شب تارا اولدی
 و کلاه زندگانی با شمره طارا اولدی بخیر و نقد ز باری پنج روز مره واصل اولوب
 حال بریل مقدار ای تحصیل حاصل ایچون منظر اولوق لایق کلدی کند و کند و به ایدم
 اول وقت ایدم که بضایع مشایخی استدم و ارباب تجارت کلامی بنای موریه
 نهاد ایدوب اولک مویله ایش ایدم و شمدی خرج بوی دن عاجز اولدم هیچ نمرد
 بر نسنه حاصل اولمز و محقق موهوم ایچون ضایع اندم اولورسد بر سله ترک حاصل
 اولمز حاله خلاصه بود که بر کسمه دن سرمایه ایچون قیلم بقعه استقرار ایدم وینه
 خباز لغه مباشرت ایدوب اسکی طریقه کیدم **بیت** انگس که کجا خوشتر کشته شود
 به زان بود که با سر رشته شود پس شهرک خواجه لرند بر مبلغ استقرار ایدوب
 یند نازد کان ایدم اول شغل خدمتکاره سفارش ایدوب تحق و تردد تخم زین
 دلمه صاحبم کان ذراعت مصلحتی ایچون صریح کیدردم و کاه کسب کار ایچون ازاره کلور
 چون حال بر زمان بر موال اوزره کجادی خدمتکار خیانت ایدوب مایه و سود
 موجودی اوب قاجادی و محصول ذراعته دخی انواع آفت بلیستوب خربک لغی عشر
 عشری حاصل اولدی پس اول همسایه رجوع ایدوب حاکم دلی علی التفصیل ایدر
 ایکی عمله دخی استغالی و ایکی سندن دخی زبانی کورد و کمی اعلام اندم پیر عابد چون
 سرگذشتی استماع ایدی خنده ایدوب ایدی عجیب مشابه دُر سنک حالک اول شخص
 دو مؤید حاله که ریشنی ایکی عورت الله و یری استفسار اندم که چخا اولشد اول
حکایت درویش ایدی روایت ایدر که بر حرفیک ایکی عورتی واریدی بری زیک
 قومش بر داروی ایدی و بری ترک کل کی طری ایدی بو شخص کولت مرتبه سنه وار
 و سنی مقضای اوزره محاسنک اکثری اعز شدی عورتلر نیک ایکی سن دخی عات
 ایدوب و باب قیمته نیم مدالی مرغی طوب بیکجه بون و بیکجه بر سینه کیدر
 هر کجه بر سینه اولور دخی عادتی بو ایدی صباح قالچی الن یوزن یوردی

و باسین زنك زانوی اوزده قویوت بر زمان او بودی بر کون زانوی زن پیر زالد
 خوابه و آلمیندی پیره زن انوك روی موینه نظر ایدوب کور دی کینفته زار
 عذارنده یاسینلر اچلمش وصفی عارض شکارنه عیار کافور صابونش **بیت** جیش کنی
 المولش کوریدیوم. اوجون زانغ قونش یون بوم. کند و کند وید ایدی ظرافت بود
 که ریش جریغدن سیاه لری بر زنجیف ایدم تلخیه سی تمام حلیه شیباندن عاقل
 اوله اول زنك اعتقلائی که آنی جوان خیال آلمشدر باطل اوله. آنی ریش سفید
 کویجک ضروری اندن لغزت قله شوهر خچی چون انوك آینه حالنده زنك لغزت
 مشاهده ایده آتس بحجی انظها اوله و قلین اندن قریق ایدوب بالکلیه بکاسمقل
 اوله بوسودایله ممکن اولدوغی قدر ریش شوهر دن موی سیاهی کیدردی **ع** بر
 کنده باد آن ریش که در دست نرست. یارنداسی شخص مزبور خانه زن نازینه
 واروب و عادت معبودی اوزده یاسینلر کازک کنارنده قویوت او بودکن زن
 جوان خچی ناکاه محاسن شوهر نظر ایدر موی سفید راسته. مراض پیره زن
 یاسین قورتمش بر قلع دانه موی سیاه واریدی کوزنه راست کلوب کند وید
 لطف بودر که موی سفید لری منقاشله بر بر قورم. و کلور اچال یاری بخار دل
 آزاردن قورتم. تار یکان خطی تمام سبز اوله. چون آینه جان ز کجاری عیبند
 بجلی کونده من بعد پیرلک عیاری دامن خاطر دن کید. کند وید جوانی بوی صحبت
 پیر زن دن لغزت قلوب بکار غبت کوسقده اولخچی قادر اولدوغی قدر موی سفید
 لری کیدردی چون اچال اوزده بر زمان کچدی بر کون شخص مزبور کور دی که بر
 قاج حریف سولیشوب کولر لیدی که صفا المذن قیل و قل ایدرلند اچیلر
 ان یوزنه اوردی **بیت** کور دی اصله قائمه مشروینده مویند انر. خرمنی لشی
 تمام اولمش پیرده یل اسر. هر چند که زیبا لیدی سودمند اولما دی سنک دخی حالک
 همان بومثال اوزده در. بعضی سومایه کی بازر کالقمده و بعضی دخی هقان
 لغده تلفاتک حالیکه باغ معاشکده ثمر وسعت کورنور. ونه خرمن انتفا
 تخم نریت بولور **بیت** روزی بچان گذشت و روزی حنین. اکنونکه نکه کنینه
 آست ونه این. چون بومثل استماع قلدیم متنبه اولوب کوردم که اول پیرناحک
 جمله دیدوکی حقد و زور قدیم در یای دینه مستقر قدر ملک دخی دینه و قا
 اتمک احمالی بو قدر بحکم افراد احمالیطاق من سنن المرسلین همان اول کجی ترک

دیار تدبیر اندم و یار ندای همان شهر زن قاجوب ترسان و هراسان و حیران و بیسایمان
 بر طرفه کدتم تا مسافه دور و دراز قطع اید و ب مدت متعاید بنظر گواشتم که
 جمیع معقالاتم آخرت کمتلر و متروکاتی صاق و بصا و ب عزمایه تقسیم و داینلر
 تسلیم اتمش لر پس وطن ما لوف و لوفتندن مایوس و لوفی جلی غلظت کرد که بوطرقت
 سیلخته کوزیم و لم و لومه صاحب دولت لک دار الشفای کر مندند و واطیل ایدیم
 و جرح شداید براهه زیات قدم اهل الله دن شفا و مرهم و نفحات انقاس
 مبارک لودن التماس همت قلوزیم تا بوزمانه دك كه الحمد لله تعالى آینه حالو بو
 بایله و فخرده فالک بحا و ریتله و مشرب روزگاریم بوجاب کراست صابک کفایه
 سکر بادیله مینای اولدی **بیت** المنة لله که اگر سرچ کشیدیم دیدیم ترا و زوق بقصود
 رسیدیم بود در قصه بر غصه دن حصه که عرصه خفا دن منصفه عرضه یلشد دیدیم
 زاهدانیدی سنک صور حالک صدق مقابلک مشاهده داما غم نیم که سکا پوشدا
 چوق فواید عایدا و لود اگر چه بر ملت راه مهاجرت و طریقی مسالک اولدک
 انما یجده مآرب و مرج و بخادره مالک اولدک کشت حمالک و سیر مسالک ایدوب
 احوال عالم و اطارد و ادب بی آدمه و عوق فحام حاصل قلدک من بعد کزن و احاط لک
 خار دامتیکر خاطره دن خلاص بولسه کولک و قلب غش و خاطر آشوشک سخت و غم
 تسویشدن خاطر اولسه کولک **بیت** بونه نارسفر دن خاطر اولسه برکشی سیم قلبی صفا
 اولوب البون اولور آنک ای شی القصة مهمان مصلحت میزبانله خوش طال اولدی میزبان
 دخی صحبت مهمانی غنیمت بلدی و سیره مصلحت دن کمال مباحسط کوسری دی زاهد مکر
 اصلند بنی اسرا نل سلندن ایدی اگر چه لغت عبری دن عبری لغاته و قوی و لدا ایدی
 اما چون لغت عبرنیک فضیلت موروثی و ایدی آتی کل فضا حله سولیدی و هر زمان
 کند و خواصیله اول زبانله حکم الیودی همان فن کی اصلی لغت عبریه واقف دکلدی
 التماس ایدی که اکثر اوقات اول لغت لکم الیه زاهدی چی جوزا نولک و فور غنیمت
 کوردی دهان فصاحتی آخوب بحکم ان من البیان بحر ادای لغت عبریه سحر سامی کو
 و مهمان زاهدک حلاوت زبان و ملاحت بیانه عن همیم القلب معقل اولوب الحاصل
 اول لسانه جان و دلله مستغرق و متعظم اولدی و غم جزیم ایدی که لغت مزبورده
 الیه نظر زاهد مذکور دن تعلم و وطن ما لوف تحصیل هر و معرفتله کیده **بیت** بار
 چو سترین نکه لور کار ایدردی لب علی سکر یار ایدردی چو همان کوردی کما اشکر

یدک

ستری

اکا طوطی کی اولدی جزیدان چون مرور زمانه حجاب کلف میاندازد کیدوب یکانه لک
 یکانه لکه مضی اولوتی مقدمات و دایه نتیجه انجاری مقضی اولدی مهمان تضرع و
 نیازله راهده دعا و ثنا آغا زایوب اییدی **بیت** ای لفظ توکلید تها خانیه کمال
 تقریر و نتیجه تأیید ذوالجلال بویجه طریز موکلام و لور بوجه رعایت مقضای حال
 و مقام اولوز هیچ بر صاحب نظرک دیده عیالی بیکال فصلحد کلام مسأله امده مسند
 و هیچ بر سخن شناسک کوشهوشی بونوع الفاظ جواهر انظام اشته مسند و بوقصا زبانی
 صبا ی کورسه باقل کمال اولیدی و بویلاغت بیانی سحان اشته دعوی حصا امک
 محال اولیدی **بیت** کورسید عیان و ایل اولیدی که قایل دیدک کراشته لله دقایل
 حالا اولجواب کریدن توقع و تضرع ایدردم که بجا یوزیانی تعلیم و بولفا تک معاینه
 تعلیم اید که بکامت عظیم و نعمت جسم و لطف عیند در دریع بویولیه چون نه نهایت
 سابقه معرفت رسم زافت و ملاطفی دریع امک وینے تردد و بی توقظ و ظایف
 ضیافه انواع تکلفی رعایت اندک حالا رابطیه محبت و واسطه مضاجعه مبرم و محکمه
 اسید و ادم که شفقت یور و بیلمستی اجابیه مقروض و یوره سن و کرم ایدوب تلمذ برقصه
 حالمه که سن باوسبیلتم امتیاز فرزند جامه اکر سین امید در که فقیر دخی طریقه
 ذکر مرورده تقصیر ایم و شرایط شکر نعمی کاینیغی مرغی طر **بیت** چون شکر تو گفتن توانم
 بحقیقت من برورده احسان یو باشم زاهد اییدی ای همان کرای بونه منت محلی
 و نه معذرت مقامی درین استمر می که سخی خصیضه جمالند دروه دانس و معرفه
 نیتشد و دم و اسفل السافلین فصا ندان علی علیین کل و عرفانه رقی اند و رم
 اما محقق اولیه که لغت عبریه زبان فرنگی میاننده بعد مسافات و تمام مسافات و از
 شیآن منمها سیان سیان نا مباد که انکله لفنده خاطر عاظم و کلفت و کمال کند و جدی حد
 سبیل طبعک و طبع حیرت دوستی انوک حفظ و ضبطنده عاجز قال و سنک بوجده زمان
 زحمت که نافع و ولد قدز غیری نیم بود کلا و قاف ضایع اولم منما اییدی هر کسه بر
 تکمیل طالب و بر صنعتک تحصیلنه راجع اولم ارکاب شداید صبر امک کرک و قاف
 کعبه مقصوده تعب بلائیه تحت مانع اولیوت مقصد مقصوده صدق تبت و قدم در
 کتمک کرک **بیت** سورم دی بی کشی کعبه صفا سین چکر خا رعیند انک جفا سین **بیت**
 در بیابان گذر شوق کعبه خواهی زد قدم سر زلشها کو کند خا رعیند از غم مخور
 بن و ارمه شویله عازم و بوعزم اوزره سوتیکه بر وجهه جازم که چشمد و هر مو بر تیغ جی

۲۰ دروغ اولسه بو عزمند ز یوزد و ندریم و چشم هر مژگان بریتین پیکان اولورسه عین
 نظری بر طرفه دخی معطوف قلمم هیاهات هیاهات **ع** هر کی میل کنه دارد رخ می باید کشید
 مقررد که طلب معرفده هر محنت غایت راحته مبدل اولور و بو طرفه هر جراحک آخری
 راحته نهایت اولور نه که اول صیاد طلب علم اذک نحتله و طایفه علمایه جزوی خد متله
 نعمت کلیه دست رس بولدی و نتخای احتیاج و قلند ز خلاص اولوب قضای استغنا و ثر
 واصل اولدی زاهد استغنا راندی که بجه روایت اولمشد ز اول **حکایت** **مهمک**
 ایدی اخبارده کلمشد که برود ویش قاری دی صیاد و صفت صطیلده مرغ و ماهی ک
 ماهر و استاد صید ماهی اید و یکدم دام کی دو کجی چشم او لور دی و قصد مرغ اندو کی
 ایام اندامده مهر خلقه دام کی بر کی بر سچ و تاب اولور دی **بیت** اولیدی جرج اخضر
 دامگاه ای او جرقش اولسه قور تو لور دی ماهی اتفاق ترکون دامن بر مرغاره قور کی
 و کند و کمن کاهه کیرو با و تور دی و هزار زحمت و انتظار ام حال لیسنه اچ قور کور دی
 بیچاره ترک خلقه خلقه دامه جکک محله ناکاه بر عریده آمینا و از اشندی مباد ابو صید
 اول امد سببیکه ریمده اوله لور و کینه کاهدن طش جعدی کوری که اکی طالب علم جاش
 اید لور دی بر وجهه که مباحثه لری حد اعتدال دنگش و قل و قال لری کلم نزاع و جدال
 تیس صیاد ایلر و وار دی و تضرع و زاری ایدوب یا کور دی ایاریاب فضل و کم **ع**
 دم د کشید تاخورد مرغ و روح دم لطفا ایدوب بر زمان آدم ایدک تابو صید لر ریمده
 نم زحمت ضایع اولوب انظام حال معاشم اخلاص کلیه دانمشد لرایند لرا کورنی بو صید
 بهر مند ایدوب هر بریزه بر مرغ عهد ایلر سک سکا موافقت قالور د و بحث و عریده
 فارغ اولوب غوغا سر یوزره کیدوز صیلا اید ای عزیز بر یوزر غیر الحلق و اهل عیال
 کیشم جامعک جهت معیشته بو صیده منحصر ده و انوک دخی ایکس سنز الجی بکانه قالور
 و هر برسی بوجه جماعته بجه کفایت قالور اید لر سن د لور بو محنته مغفتم سن بر مده العیر
 شور بای عارث و شورابه ریاضتله کورن هنوز سکا رجا شنی سن طامده مشور د
 و لحظ طو حاشتهون لذت ذوق انده مشور د و با احتیاج و برمه که دود سواد ی کباب
 دماغه زن زایل اول و شرط معهودی تقبل انده هیچ بریم سنک بو قور که قابل اوله
 البته یا بو فایده اخر من صیدی بر بلایده دز یا شرطن بودای او زده هر بریزی بر دانه
 مرغله یلا ایدوب دل مرغ انوکله شلا اتمک کورسن بیچاره هر چند مرغ نیم بسمل
 کی طباط اندی و فریاد اضطرار ایدوب ایدی بو مسئله علمایه معلومدر که دست

دایم طلب مدرسه بود که مشدد مولای مدرسه اند بر حبه آگه میشدند و ذهن دایمی و قند
 اجم مشدد و غله مدرسه دکان کادانه صابم مشدد و شرطه کالان مدرسه که کدیمین و عرف
 جین ایل تحصیل اند و کم صید حلالی ثلث ثلثان طریقله تقسیم ایدم قطعاً فایده ویرمیدی
 و اندک حاج و غنا دلری صلا من دفع اولدی فروری شرطه فروری مقرر و دوتوب رسن
 دایم جلیدی و اول قوشلرک اوچن دخی صید اندی وینه آخا دتضرع وینا زاید وین
 ایدی ای سرآمد و زکار زمره علماء ارجو امن فی الارض بر حکم من فی السماء لطف
 ایدوب ایتدی بن فقره رحم ایدک سودنا کوره دتجهان سیار بوسودان کج
 وارک کند و فکل کوزه کیدک شوربا یی جرب عمارت و آریکن بونی ند و جلوی نر بار
 کی شیرین لغت و آریکن بوند که طمع ایدرسن دانستند لرایتدی **بیت** نه عجب غرض
 ای صیاد نیکی بو عیث بره فرید بوسودای بی سودی دخی دماغلن کیددی سین
 و شرط اند و کک و عده به یوسفه و فاقلمی سین صید کوردی که مزاج رجا خسته و
 رشته امید کسسته د نلجا در شرط معهودی تقدیر ایدوب صید من بوری کند و
 اول ایلک طالب علم میانه علی التویه تقسیم اندی بعد ایدی معلوم کرد که
 سره حق خدمت اولدی اگر حق خدمتی رعایت همت ایدرسکوز بنم صید حلام من
 حرام اولسون دیر سکوز اول لفظی که او کله بحث ایدرد کوز بکا لعلیم ایلک اگر بندگی نرک
 مایده فایده کوزدن نه بهر قالمیم دانستند لر تقسیم ایدوب ایتدی لفظ محنت و مرث
 ختی دز بحث ایدردک صیاد صور دی که محنت ندر ایدر محنت اولد که نه مذکر
 و نه مؤنث اوله صید اول لفظ حفظ اندی بوماول خاطر له ما واسه کنیدی و صورت
 اصلی اهل و عیالنه حکایت ایلدی اول کجه اول قوت لایموتکه قاعته اندی چون صیاح
 اولدی مرغ زرین جناح آفتاب آشیانه افق دز پروانه کلیدی و ماهیان سیم اندام
 لیم دام خطوط اشعه مهر دز قوت مقرر محض سپهرده بهنای اولدی **بیت** چرخ
 صیاد و شرشته زد ماهی مهر یادام آورد مرد صیاد دامن کو توروب لب دریایه
 و آردی و توکل بمامله دامن دریایه صالیدی حکمت الهی شصتنه بر ماهی راست کلیدی که
 نه آب ذره کسرتاسر کوشله اکابر بر جوشن پوشرشته مشدی و نه مردم آینه آینه
 آید آنک مانند یی بر صورت معاینه ائمه مشدی جسم لطیف سیم مذاب کی جاری و نر
 و سیکوناز کی فطر سیماب کی دزد دزد **نظم** سینه صاف صندک سیم سفید
 چشم کوباک چشمه خورشید پوستی کوبالاس بوقلون رنک حد قیاسدن بیرون

صیاد آنکه در آن وقت و سگ او می آید به زمان بحر بحر طالوتی نفس کرا دی و نجمله
 با شش اشغ صالوت کند و کند و به ایستی هیچ بر صیاد آن دیده را می رخی بوصفند
 بر ماهی که در مستدر خالق به نیاز روزی با لعد بر بالو دخی خلق الله مشد و صواب
 بود که آنی زنده حفظ ایدم و بتو که دسمند آستانه سلطانه محققه ایدم سؤیله
 که قدر و قیمت بده بنی قوام می آید سرافاز قله و آله بر خدستد ایدیم بالی بلرسته
 خالق بلور پس اول ماهی به بر ظرف آبه قودی و راه درگاه پادشاهه متوجه اولدی
 مکرکه بر موجب فرمان شاهي قصر فلک استبهاهی او کند و آله کلشن خاصه سنله خامند
 بلکه صفی سیم خامدن بر حوض بنیاد امستلردی و آیت زلال ایله مال اید و با بخته
 حیز متبهاهی ماهیلر امستلردی و نمودار سگ اهلال بر زورق و زوب اول حوض سیمه
 اوز رنده روان امستلردی و هر کون طبعی عماشای آب و ماهیه میل اید و به بحر صند
 حاضر اولوردی و خواص و آشنا ایله اول زورق و هلال مثاله بنوب ماهیلرک حال کانت
 و سگاتر نفرنج قلو ردی اتفاق اول زمانده که بیت بنوب اول زورق و کود و مدانه
 و رون حوضه ایلردی نظاره ناکاه صیلا کلدی اول ماهی بوالجی هیا تی پادشاه
 نظر نه کوردی پادشاه آفی غایت خوش کوردی صیلا هزار دینار عیاری جایزه
 بوردی و زاردن پس سگ پادشاه حضورنده منصب قرینی و بحال اجرای واریدی
 آغاز کلام ایدی و نصیحت یوزندن پادشاهه هسته ایستی غیر متبهاهی مخفی و سینه
 دکلدر که فردا بر ماهی و صیاد لری نه حد و غیر متبهاهی در اگر کف زرافشان
 سلطان بر ماهی انجور هزار دینار اوزانی بورد نه زرخ انده و فایمک میسر د
 و نه خراج حکمت کفایت ایلک مقصود بر ماهی اعلی قیمتی نید و کی ظاهر د و بر صیلا
 نه مقدار جایزه جایز اید و کی معلوم خاطر دز یا مقاطر د عطا و استحقاق لایق کک
 و جز اعلمه موافق بیت هر آن حوضی که صد من آب کیورد و صد من دریش نقصان
 پذیرد شاه ایستی حقیقت طلب ایلد و کک کیورد اما بعد الوقوع نه کیفیت تلف
 وعده میسر د و زیبا ایستی بویاید بر تدبیر مکنند که هم خلف لایق کلیه و هم زیبا
 دخی ضایع اولیه صواب بود که اندر سؤالی و لنگه که بوماهی مد کرمیدر یا مونت
 هر قفسی شقی که اختیار قله بورد که واریلد اش کوراند نصکره معدود و معهودی کو نور
 عزیزی جوابه بهنوب اولوب حوت کی صوبت اولسه کک اول وقت آرنشسه ایله اخی
 اولوب جزوی رعایتله قناعت قلسه کک پس صیلا متوجه اولوب ایستی استاد بوماهی

پادشاه

منوال اوزره
 م

مذکر میدریاموت صیاد صاحب تجربه فهم اندی که نه سود و نه سوال ضننه ندانید
 قلور غواص فکر بی تجربه صالیدی و بر زمان تفکر و ریاسته طالیدی فالدی آخر اول
 لفظ که علماء از یک کار المستی یاد نه کلیدی به الحال جواب ویری که ای شاه بوماهی
 ششده بعینی نه مذکر و نه مؤنث در شاهه صیاد که جوابی بقایت خوش کلیدی وزیر
 صاحب تدبیره تغیر و تغیر بر پیوری و دینار معبودا و زده هزار دینار از سخی بر یاد
 قلوب صیادی جمله نداسند نالیدی بومشک فایده سی اولدر که صیاد علماء ایکی
 مرغله خدمت ایدوب اندر زن بر لفظ حفظ اعظم ایکی بیک دینار دانه کردی و در کات
 ذلعود از در جات حق قول سلطان ایردی پس معلوم اولدی که تحصیل علم توایلی
 حوق امیش و خدمت علمانک کسمه به زیانی یوق امیش نه که بعضی کار بر پیور شد **نظم**
 بیاموز علی که کوی عزیز که بیدانش انسان بنزد دیشین ز دانش فراید ترجاه و قدر
 ز صفت نغالد رساند بصد زاهد ایدای ممان عزیز چون بود کل الحاح و افتراج
 ایدرسین و بیایان عهدی قدم جد ایله یا یانه سوزمک در سنین کالانم اوئن بودم
 تعلیم و تلقین باند مقدور می در نع اتم و تقهیم مبادی و مسایل و توضیح قواعد
 هیچ بر دقیقه ممل و نامرعی تویم همان عنان عز می مقصد بعید جابنه معطوف قلوب
 مدت مدید لطف عبریدن عزیز استعال ایلدی طبعی کاساعت امتیق اول لقله
 الفت اید موی و قدم زهنی اول زبانله صیق نهی و طریق حفظ جاننه کید موی زاهد
 هر چند که یاب تعلیم شرایط جد و جهدی نقدی ایدردی انک وقت در آکسی مست
 اتمردی و هر باری که سوره زار خیانده تعلیم تقهیم تخمین آکری و سعی و اهتمام نهان
 در کردی شاخ امل اوزده ثمر حرم اندن عزیزی شسته مشاهد قلمزدی **بیت** اکرا ز غرن
 توفیق عطای نرسد سعی سودی کند و جهد بجای نرسد بکون زاهد ایدای ممان
 عجب صعب و بر تقب طریقه کدک و عظیم عذاب الیمه از کجاست انک نفس ناطقه بوزبانله
 موافقت ممکن دکل و طبعکه بولسانله مناسب مستغذ و بواحر خطرناک و کارد سوار
 فایز اول ویر میدانه کجولانه لایق اولیه قدم تویم و سن بومستعدن بهر مند اولیا
بیت در هر چه نمیتوان بایست آوردن خیفست بهر زعمضایع کردن کین کدو ناک
 اسلافی طریقتدن حقیق و آبا و اجدادی روشندن حقوق غیر زبانله تکلم و تعلیم انک
 هیچ استقامتدن بعید و مذهب عقله فکر غیر سدید در همان ایددی خلاف صواب
 اسلافه افتد ادا ترم و بدرقه تقلید بر طرفه کمتر و روشن رفیق عقل و طریق توفیق و

غمیتقدن کجیز که تقلید کند اغوای شیطانند و تحقیق هلاک منهای صدق و ایقانید
 مآلده آیت انا وجدنا اباءنا علی انه طفلان یا زحاکان تعلیم کو شال دوتا و حشت آباد تعلیم
 جانب داران اسلام تحقیق میل ایده لر و دیده یقینکه که نهی الله نوره من یستأبر تو
 انوار مشاهده قله لر بیت آنکه آواز بر تو تقلید جست هم سوختی به بیند هر چه هست
 از تحقیق تا مقلد فرمهاست این چو دارست و آن دیگر صد است زاهد هله بزجی مصاحبی
 ادا اندم و شرط مصاحبی بر نه کوردم تور قور بود که مجاهده نک عاقبتی ندانم و خانی
 ملائمه مودیا ولوبت خالیا لسان فرنگی بر له نکل آید رسن قبیل و عشرتک لغتله
 بقیر ایده بلور میسین یکن کچون اکثر روز کار نکمار لغت عبوی بر صرافایه سن لغت
 فنیکیدن دور و دوشه سین و زبان عربیله ریخته کتله قادر اولیه سین و سنک خالک
 اول زانغ مشایه سنده اوله که رفتار کیکه هوس اندی کند و رفتارن او نود میمات
 اسقنا زانده که بجه اولمشد ز اول **حکایت** میزبان اسیدی روایت ایدر که بر
 کون بزاع کوردی که بر باغ کنارند بر یک دری خرامان خرامان کیدر و اول رفتار موزون
 دن ظاری کذویه مفقود ایدر **بیت** بیک نوبت کسوی من خرامیدم بزم بر دی خراما
 نوبت دیگر بیا تا جان بر افشاده زاعه کیک آرام و خرامی لغات خوش کلدی و تناسب
 حرکات و سکنا سدن بحر و مسجی فالدی آخر اول استیوم الله خرام سودا سویلای دلدنه
 ظاهر اولوبت اول سوال و زده رفتار خیالی صیرنده جایگز اولدی ضروری ملازمت
 کیک دریه کمر بغلیوب سودای کسب خرامله سور خواب و آرمی کند و به حرام ایدی
 و درو شب دل حرکات بوالغیه تقلید ایدر **بیت** پیوسته کیک اردنجه کیدر دی و اهسته
 کیک خرام و جلوه لرین و رفتار و شیوه لرین تماشا ایدوب اکا لسته ایدوب و بریک
بیت ای کیک دری جلوه کنان میگذری کنکان کنکان من از عقب میایم کیک خوش رفتار
 بر کون کوردی که بزاع بد کردار انوک خرامنه تقلید ایدر و حرکات ناموزون و
 سکات نامطبوعه عقبنه دوشوب کیدر **شعر** یانندن سایه وش بر دم کسلر او تانم
 اکلر احسنه لمز اسیدی ای پیره رویا هر من دیدار همواره عقیق کیدر سینی و خرام و جلوه لر
 تماشا ایدر سینی نو نمد مقصود کدند و بوسودادن سکا سودنه زاع اسیدی ای
 زیبا خوی خندان روی **بیت** رفتار تودل بر دم کنون زمت و زیلکان زانچه دل
 میگردم لمز اولکه بکاسنک رفتار ک سودا سی و شمشدد پنجه مد تد که قد سجد کیدم
 و المند کیک به بوهرنک تعلیم ایدرم اسیدر که بوهرن سبیله پای افتخاری هسر لر سونه

بین الامثال والاقران مشارالیه بالبنان اوله کتک خوژ زانک بوکلم تر اشندی مهنقه زنا
 ایدی هیهات هیهات تخریب فی حدید بارد **ع** آیا تو کجا و ما کجا ایم **ع** هم خرام صفت
 سنک رفتارک صفت جلی ذاتیات **ع** علی کل حال قابل ذوال اولم **ع** وبالذات لا یزول باقر
 بنمراقدن سویلیم **ع** سنمراقدن بن یا قدن خبر و پروریم **ع** سن اراقدن **ع** سبزلنفاوت
 ده کن کجاست تا کجا **ع** ای کج طبعی بو باطل خیال دن کج که **ع** بوسو دای محال کج کج حاصل اولو
 کج **ع** بگذارد که این کج سازوی تو نیست **ع** زاع جواب و یردی **ع** الشرع ملزم **ع** چون
 بوازم شروع اندم **ع** فزون و فسا نعالیه رجوع انتم **ع** و تا مقصد می رسد واصل اولیم
 شاه راه مقصود دن طشر کمتر **ع** بیت کشتی صبر بد ریای غم انداخته ایو **ع** یا بی برم
 دران با بکف آدم کهری **ع** بیچاره هر چند کبک عبثه کید و ب افک خرام و جلوسینه
 تقلید ایدی **ع** اندن مردم اولد قدضکره عنری **ع** رفتار قدیم دنخی و نو ندی **ع** هیچ
 وجهه رفتار اصلیه به رجوع میسر اولدی **ع** آندست نداد و این شد از دست
 بومشلی کتوردم تا بله سن کد سعی باطل ایدرسن **ع** و بهوده بره زحمت چکر سین **ع** و تخم سبک
 زمین سوره ده اگر سین **ع** و دشمن در که الحق خلاق اولدر که بر عمل اشتغال ایده که
 نه حرفه لایق و طبیعت موافق اولو **ع** بوحالنه بینه همان اول کج ایدر که نا اولد
 فواعتایدوب دهقان لغده مشغول اولد **ع** و عاقبه الامر بر مقتضای الهی اولو
 و لا الهی هو لا **ع** ایکی سنک دخی سرشته سین الدن خیر دیک **ع** و غربت بلا و کربت جلاده
 بیکسری نوا قالک **ع** بیت کفتم بدیم جان و بوصلت برهم من **ع** جاز ادم آخر نرسیدم بوصلا
 مهمان نصحت مین با فی سم قولله استماعدن امتناع ایدی **ع** و از زمانده دید و کی بی
 لغت عبری بحصول امد و کندن عنری کند و زبان دخی و نو ندی **ع** الماول کلدی
 کندی بوالدن **ع** بود اول کسه نک داسانی که کند و فرشتند زوار که و کند و یه
 مناسبا و لین صنعت هوس قل **ع** بواب حکمت مناط ملوک خرم و احتیاط منعتقد
 بن و لاجدر که بر ولی که ضبط حاکم و ترقیه خلاق و رعایت رعایا و استیصال اعتدال
 مایل اولو **ع** بومعانی دقایقه تفکرات و تأمل صا دق بود و بوجوب جلیل عامل اولو
 و درو اکو رومی که هر بد اصل و زهره مردم اصیل و پاک کوهله مساوی و معول اولو
 زیرا که بچه فرومایه کند و لرن سمسو ارا ز مید ان فضل و هنر له هیهات **ع** و هوسر تصور
 ایدر لرن و مضار کهارتده کند و لرن کلاه اندیشه دنا لرنک فر فرستله هفتان
 خیال کلور **ع** و باوجود که انلر وک لوزینه ده ایرمز لرن ارن دخی کورمز **ع** بیت

باجم جم چگونه تواند معارضه. و خود به در و لغل مرصع شود سفال. اگر عیال آید
 تفاوت مراتب انسانها ندانید و یا از آن واسطه برگزیده او توب و او اسط
 افاضله و مقابله آورده. بجهانداران و مهابته اخلاق و کلی واقع و لوب. بوجه لك
 اناری بنیاد ملك و ملك سازك اولم بوسیدند كه سلاطین سلف نا اهل و ناخلفی تعلم كذا
 وصف استیفا و سیاق و منیع آید و بوردی زیرا كه چون بوردی مسخر اولم ارباب حرف
 معرض اصحاب و دولت كلوی ارباب دولت اعمال اصحاب حرفه اربابان اجتناب قله
 لاجرم آنك مفرجه شایع و مستفیض و لوب اسباب معاش خاص و عام علی الاطلاق غفل
 و نا تمام قله. بوسیدله جمیع صنایع و اعمال اهل و اخلاق و مطلق و لوب بوشك شر
 مرور زمانه برویجه استقال بوله كه سیلاب تدابیر صایبه بر لم انطفا محال اولم.
 پس هر چند مددك و هوشمند متدارك اولد كه استماع نصیحتی علمایه مواظب و لوب
 اتباع مؤظط حكای ذمسه واجب بله تا انك فایده نند بجهر مند و لوب ثبات
 بحر بر ندان انتفاع بولم جمیع اموری سم و صندند و روضه غفلتند بجهور اولد.
نظم اكادیر عاقل اولد و خردمند كه كوشه شله اضعا اید بند. سخن كوه در در كوشید.
 اله زخم كه كیر و كوه خاض. بود رج ایچده کی در رج نهانی. طول در سیر در معاف
باب دوازدهم صفت حلم و وقار و ملكن خاصه ملوك و سلاطینه زما
 خلفت آید و كن یا آید. در كیاد شاهنشاه كامكار حكیم بزرگوار و موجه اولوب عباد
 شكر بار و كفتار كوهنار له اید ی بیت شالندی كه ای بیگانه. نظیرك كوز مندی
 چشم زمانه بیاراندك اولطایفه نك داستان كه حرف اصلی و صفت اسلافند از اخلاف
 قصد آید و قب خانه مناسب و لیم مطالبه طالب اولم و مطلق دیده ارا و تدن محجوب
 اولوب كار اصلی و حرف قدیمند. رجوع ممكن اولیه كالا حكمت باب حكیم كامیا بدن ملتسمند
 كمخال شاهانه دن بجه خصلت زیك سوره و پسندیده بیان قلنه و ثبات دولت و نظم
 ملكت و استقامت امور و استقامت قلوب بجهوره نه صفت اولم ایچنی و صفت كور میسندم
 سلاطینه كه زمد كه حلیمه كاد و بردباری و وقاری بیولیه روزگار اید. كن حالا
 خاطر قانع بولخیان آید كه ملوك بواجب صفتند كه حلم و سخاوت و بشااعت و قنصتی
 اهد و انده نسبت بوصفا دن قنصتی صفت مقدم حكیم واجب انكر ملك لطف عیمنند
 بجای عظیمه كه فكر عقد كشایله بوشكله ذكره اشتباهی حل اید ای صفا و سلاطینه
 بویوز دن بواجب خفایه فعلیه **شعر** خوشاهك التماس آید كوش. نیه در حكمت

عوض

چون
اللدی

در جای قهرمان هند خاور و سکا و میان را و سوز هفت کشور. احواد اخلاق را بجا داشت
 زمین و احسن و اضافی سلاطین عدل آیین حلم و رفق حسن خلقند که هم نفوس بی عیون خلقند
 انکه معظم و مهیب گردن و در هم شکو و رعیت افرات خلد سته دل و جان را غیب آید و
 اکابر و اطراف اندن راضی و ساکن و آبی خیر له و اگر او لور که و لوگت فضا غلیظ القبل
 لا انقضوا من حولک کلام میان انجام سلطان سر بر رسالت و قهرمان مالک جلالت
 علیه فضل الصلوات و اکمل الحیات دخی بونی اشعار و اعلام اید که سعادت نبوی
 و مرادات اخروی حلم و رفق و حسن خلقه مبتنی در که من سعادت المرخص خلقه و کار لطیف
 ان یکن بنسب اولی صفت فرز برده که بلا شاه جهان پناه اندک بعضی اوزده رجحان
 اشتباه بورشد را رباب تخت و تلج و چنه دخی محاجدر کنن شجاعت همیشه لازم کلید
 اما علم و سخاوت و احتیاج دایم در پس حلم و سخاوت اندک شجاعتند نه مدد چون فواید وجود
 بعضی خواسته و اصل در و منافع علم مشام عام و خاصه حاصل در و صیغ و کیر غرضی و فخر
 حاصل فرز برده یا احتیاجی ناکم برید و فلاح جم صیغه حلم اولی خصله نسبت ملوک که هم
بیت هر که در دیسبت نیکو بود آرمی از آدمیان او بود طبع شاهنشاهی بپوشید
 اولیه که نبات و وقار بلا شاهله زیبا خلقند و حلم و تانی ملوک جهان رضای خلقند
 زیرا که ملوک فوایدی خلق ملک مانده و جانده سارید و او امر و نواهی نرم کافه اعظمه اهل
 جاید پس کر نفسلین زیور حلم و رفق له آراسته قلبه لر میکنند که بر چشمی در محله بر اقلیم
 اهلی کدو لن بی غیر قله لر و تور و خصلت در خلق تا آزرده او لب خدمت در نوت
 مستقر اوله لر و اول سبیل جهان در نظام و انظام کیده و جان و خانان لر و عرض
 هلا که در و ثوب جهانانه تقر و نظر دایده **بیت** تا نندون اتمه صاف اجنات اور
 سیاست قلم شتاب کم در مدد بیک خوفه و ارد ز حال و کی کشته زنده قلی محال
 فرضا که بلا شاه آب سخاوت که کانون رو زکارده آتش فقر و افتقاری سوینده و نا
 آتش شجاعت که نبات وجوده خرمن حیات بدسکالی کویونده پیرایه حلدن بهر و کجی
 ششم جباله ششمی سخای بتر قله و چشمی که اهل هزار دشمن بدخواه ظاهر اوله
 اما اگر ارباب سخاوت و قصوری و تاب شجاعت و فوری و لسه علم و رفق و لطف خلق
 الیه رما یا و لشکری شاگرد قلی میسر در و اهل عالمی و اوله دخی رقیه طاعت و سلسله
 افتیاد و نا بعینه حکمک مقصود در **بیت** خلق آدم کر کرد و کم کل خوشنوی و اوله
 تا که کل ارجحانی انحر کشتی روی اوله **بیت** خلقی را از زمان بکار آبی که خلق جهان

عمل

حمله از غیری بدو که لازم دارد که ثبات و وقار له و خنی منصف اول که علم به ثبات فی المثل قلم
 و موم عسل در فضا که بر کسسه کمال حمله آسانست و بی راسته و بی پایه صبر و تحمل ایلم بر است و البته
 چون از ثبات و وقار اولیه عاقبتی نماند که در خاتمی خفت و طیش به یسوب اول تحمل
 فایده بولیه و اول صبر است بر بی و اول حمله بر بی و رسیه **بیت** با ثبات در طریق برده یار
 همچو که هر که تمکین پیش دارد بیشتر دارد در سکون و بلا شاهد از مدد که هنگام حمله متناهی
 هوای جایز کور نمید و محل خسته نفس بد فرمانی و باو بر میه که غضب شعله آتش سیطره
 و بر بخت در که نرسد ندامت و پشیمانی و ملامت و بجا نید **بیت** خطر و آشی آتش غضبنا
 غضبنا که اول و این خطر ناکه و مشل در که صفت علم خاصه رسل عالی جبار و وصف
 غضب و سوسه شیطان و صفت کلابدین ارباب تصدیق و احباب تحقیق بودند اوزر نه
 متفق در که سؤل کسسه که قوت غضبیه ستون اول و صد بقدر رجه سن بولیه نواد
 کلات حمله کلمه در که چکند التماس اولندی که متفرقات حسن خلقی که در جمع المیه
 تا انک صیغی النساء آسان اولم یوریدی که ترک غضب مستجمع جمیع محاسن اخلاق و احسن
 خصال در خشم و غضب مستلزم قله قیاح اعمال و فضایل افعال در **نظم** خشم و کین
 وصف سباعت و ددان هر که احشمت و کین از بدان اصل خشم از دوزخست و کین تو
 جز و آن کست خشم و دین تو پس تو جز و دوزخی پس هوشدار جز و سوی کل خود گیر دوزخ
 و دخی ملک کر که بلا شاک بروز بر نایح کامل و مشرعاقل فاضل احتیاجی اولم هشد
 که اگر آتی غر و رجاری و غرخت کامکاری منبج علم و برده باری در نین و قلمه و زبر صا
 تدبیر مناصح طریقه راه خلاصه ارشاد و ادب جاده سکون و وقار و زده ثبات
 و برقرار قله و نوس دار و مو عظمه سو فرج عدالت اعتدال و ربوبیت سلامت
 اوزده استقامت ویره تاما به فضل کرد کار و میا من علم و وقار و خلوص **بیت**
 منت و زبر کامله جمیع اموره مظفر و منصور اولم احیا تا متابعت و هر چانه که توجه
 قله فتح و نصرت رفیق و قوین و اقبال و دولت نامر و معین اولم اگر احیا تا متابعت هوا
 و موافقت نفس بد زمان سببیل تا مل و تدبیر بر یکی نفاذ به یسد رسیه رای عالم آری
 و زبر و دشمنی بر سر ضرری تسکین بول و ندادن خلل و تلافی ذلالت ممکن اوله
 نه که اول پادشاه هند که قوسله خصومتده واقع اولم شد برای استفسار ادبی که
 اولم شد ز اول **حکایت** بر همین آید ای اخبار ده کلمه در که دیار هند ده هیلا ز نام
 بر پادشاه واریدی که کوز و د فایه میکران و اموال و خزانین پایا زایدی **بیت** تیغ نصرت

مطلب

گسترده دین و دنیا منظم. روح دولت پرودند ملک و ملت را نظام. سلطان روی زمین
 انواع مغایره ممتاز اولمشدی. خواجین چنین و ماچند از اصناف و عالم اختصاصی میشدی.
 یکی فرزند و پسندی و اردی که چشمه خور. چهره خوبی روی و جلوی بدن چون نور آفری
 و ماه نوسخ نام فلک در اکیلو بطراوت در و لطافت بر لونه بقری بری تو غنیه دل
 سکاره کان و ارجه نشینان صوامع انزوا می کند و به اکردی و زنجیر لف تابند ای
 بر مجانبین بیا رستاد عشق می کشان سلسله درده چکوری برینک نظاره اعدا ال باکی
 جانفرایه حسرتند سر و سیه نک آرم و قراری دلدن و شاخ چارک غنائی الدن
 گمشدی و در قاربعیت و حرکات دلفری غیرتند نک یک تیز تک خرامن کند و به حرام
 انمشدی **بیت** برینک لاله و بن دو دختان. برینک لبی لعل دختان. هر بری باو
 جمال و صورت کمال حسن سیرتله آراسته و نهال جمال الی اها رهرو کماله پراسته ایلی.
بیت کشور چشمه بری برینک. ای سید بری برینک یک **بیت** چشم کرد و صورت و سخن
 ندیده اینچنین. برچین معنی و صورت صد هزاران آفرین. بر سهیل معنی دیر لوری و بر سینه
 ماه ختنی دیر لوری. بویاکی سیرک مادرای ایران دخت بر دخت نیک اختر ایلی که در شک
 قارص نکیندند روی و عروس آفتاب مستور حجاب اضطرار و شرط طریحین پچیندند
 جود سنبیل بر سپهر و تاب ایلی **نظم** جمالی مهر عالم تابه غالب. بری برینه اعضا سنا
 طو نامش غیب فرخنده قالی. کش قدیله سخن جمالی. قز دش بر خری هم کل کل اولمش
 لب جان بخشی عشاقه مل اولمش. یوزا و روب کوشه زرینه منکوش کلیله نرگس
 اولمشار هم خوش. قمر همنه سیدی عنیفینک. شکو هم شیرین سیرین لبت. باد سنا
 اول که زنی مانده و اول یکی فرزند پسند اولقد رتعلق و پیوندی و اردی که بر آن
 انلرس قراری اولمزدی. بر لحظه انلری کور مسه شربت زندگاند لذت بولمزدی.
 و بر روی و اردی که اکابلا در بر لوری بریزد کواریدی که کفایت دایله مشهور و و زارت
 عقله معروف و مذکور لیدی. دلالی فراست کار دانی و سواهد ریاست و کشور ستای
 چهره حال و سیای افغانده کج ایلی و ماسدق و اخلاص و میامن کمال اختصاص
 جمیل و انجانات جزایله سنده و انج ایلی. زیان زمان و صف کالنده بومقاله مستکمل ایلی
 و بلبل ناطقه کلوا شرح قدر و جلالنده بوابات حساب کمال مترنم که **نظم** ای
 آصفی که صاحب دیوان چرخ راه در مجلس تو مضرب بالائی رسد. آنجا که کایان تو سخن بر
 میکنند حکم قضا بصاحب جواز انمیرسد. و کاتب السرب و دبیری نظیری و اردی که بر

تر جرح انوار حسن یا بی کمان چکمه زدی. و منقش فلک قدم تا ملله مدایج بدایع صنایع
 چکمه زدی کویا که نقر بر خامه زبانی سخن از اسرار فصاحت ایدی و مصر بر زبان خامه مطمع
 انوار بلاغت هر معانی در لیرین که الماس فکرت له و لودی همانم ذهن تا فی سلسله عبارات
 زیبا و عقدا سقارات غزاده نظم ایلودی و هر لطایف کوه لیرین که غوغا فکرت له بدای
 خاطر دین استخر ایا ایدرد که **نظم** صراف خیالی نظر خرد یازن بازار معارفه عرض ایلودی
بیت معانی تر جانیدی بیانی. فصاحت ایلوم صان بچیان تانی. و مرا که خامه سندن بر سبل
 سعیدی و ایلدی که سیدان در زنده باد کی سرو و آتش کی کمر ایلدی و دندان خامه اسکاکی
 قند سنک و آهن موم کی بنم ایدی. اگر چه هر زمان کوه آهندن بیهان ایدیا و اول خلاف
 عادت بر کوه ایلدی که آهن ایلوم بیهان ایدی علی الدوام ستون کیم مقامه سکون قلودی
 او خلاف معهود اوزره بر بیستون که چهار ستون اوزره روان ایدی **نظم** سوده یکورد
 سر شرف سیای. دینک شقو زوشده شکر فزای. بخش خرطوم بسان کند. از در افکند
 ز کوه بلند. اکی فل شرف سی دخی و ایلدی که لغایت شکر دهند و خست بخت. وضامت هیکله
 مانند کوه البرز و اولند خرطوم چو کان مثالله سر کرد نکشان کوی میدان و پای عود کردار
 کرد نکشان در حلاله علیه خاک که یکسان ایدر لودی و دندان لورین ایلوه سیننه اعدادن شایع
 مرچا بقدر لودی و مستقی عاجله معدن بدن دشمنان لعل بدخشان چهره لودی **بیت**
 فلک طوبینه ایلودی بری خرطوم منی چو کان. اورودی بر بستر اسانه نیره دندان. بریدن
 شاخ دندان صا لودی زهر سیاه. قلودی خرطوم منی بری کوه تریانه. و اکی بختی
 شتری و ایلدی که سل جیماها مون نورد کوه کوهان **بیت** سعادت سلی بچون کوشی بچان
 کراست طوی بچون بونی چو کان. بوانه کریمه که افلا نیظرونی الی الی کف خلفت انوار
 شانده نازلی و لمشدی که غدو هاسشر و واحها سهر اول لایه پیماد و دشت فی سار
 و صفت حالته بیاز بویو زلس ایدی بر کجه ده بر سلق بول کیدر لودی بلکه بر کونده ربع
 مسکونی طی ایدر لودی صلابت اعضا و متانت اجزاده انلره نسبت قرص خاک بر پاره.
 خیر ایدی و جرم اولاده بر وصله هر **بیت** هامون نورد کوه و ش بد بکل کرده خوش
 هر دوز تاسب خاکن تار و زهر هشت بارکش. و بر تند خرام تیر کام **بیت** سعادت غره
 اندوه رخشان کوزی براق صان برقی در رخشان. سیمین زدن لکام بر سمنده مانده
 و ایدی که اگر غسان رخا و لکامن زها انسه لر صبا جهان پیمای ارشدن از تر کورمن
بیت انسه آفتندن لعل باره. او لودی کوش چرخه کوسواره. غبادینه ارشمن ریح عاصفت

ایند اسرار و ازل آکار بقی خاطر . تا بنزخک فلک حوالی کو خاکه دایر و انوار نضوی
اسب کورمشدی و تا البق لیل و نهار عرصه ادوار سایه در انوارک مانندی بر ستمد اشته
مشدد **بیت** تا شاه روح بر من جسم شد سواد . اسبی خوا و ندیده درین سیر مرغزار
و بر تیغ آبدار کوه بخاری و اریدی که لای شاهوار که آراسته و جوهر تابدارم بپوش
کویا که صفه سبز زاری که در و قرات شبنم ابله بر نم ایدی یا ساحه سپهر ایدی که نوا
کوا که بلخشی و موسم ایدی جوهر ایتی صفه الماسید پای مورچه کوسه دردی و خنده
میان که بر مکر ظاهر قلوزدی اول تیغ دکل بلکه بر میغ ایدی اما خون باران روی
پربانی بر جوی آب ایدی لیکن آتش افشان **بیت** چون برک کند ناست به سیزی و لی
شود در بوستان مهر که چون شاخ ادغوان . نیلوفران در آب نهان باشد این عجیب
نیلوفرست کوشده آب اندرون نهان . ملک بومند کورانه کمال عربته دل بسته و معلق
ایدی و همواره سلاطین آفاق اوزده انداره متفاخر و متفوق ایدی اول اقلیم برا
بر طایفه طاعنه و اریدی که دین قوی و صراط مستقیم در مخزن و لشکر ایدی و خلق
عقایدی متغیر قلوب و بکایه ضلالت و هلاویه جهلند متحر و قالمشردی پادشاه
اولد که اندری اغوا و اضلال خلق و ابطال و اخلاق دین حقند مجر و جبر ایدی
منزجر اولمدیلر و عادت قدیم و اعتقاد سقیم و راه نامستقیم اندن رجوع قلیل
آخر الامر پادشاه حقیقت ملت و غیرت دین و دولت مقتضای اوزده اندردن جم
غیر و جماعت کیری هدف و تیر و علف شمشیر ایدوب خانماندنه آتش نهیب غارت
اوزدی و وزن و فرزند لوی قید آساره و ذل خسارت گرفتار قلدی و اجاعت دور
یوزعد کشته که فون علم و حکمتده نه مانند و انواع دانس و معرفده بهر مند ایدی
حقن امان و کشف احسان پادشاهی به محض اولوب فرمان عالی بومنوال اوزده جاد
اولمشدی که اندر ایوب بایه سر بر علاقه اودام خدمت اوزده قائم مقام اوله لزانال
دخی بالضر و دجامر استال ایدوب خدمت آستانه پادشاهی به اشتغال ایدیلر
هنگام انتقامه منظر و مترصد اولوب فرصت کوزدن تا ملک بر کج بر بر عسرده
صوفی ساغر الینه ساقی خواب ایدت زکسلون اولیک سیر . پسترا استفامند
استراحت مشغول ایدی ناکاه آواز مهیب و صدای غریب اشیدی و انوارک سول و نیند
بیدار اولوب بر زمان تا مل و نخل ایدی **بیت** اویندی غنچی کبی اویندند . بر غم
چکدی بود و سوز و رقت سندن . بواندکینه خواب غفل غلبه ایدوب **بیت** بلو پای

خيال اولدي سوار غيب صحرا الين ادي سگار عالم منامه کوردي که اكي باهي ماه کي تابان
 و شغفه لمعاندن ديد خيز و عقل چران دملري او زده طوب و شاهه سلام و يردن
 ملک نينه بيدار اولدي و انديشه دور و دراز ايله نينه خوابه واردي نينه کوردي که اكي بيط
 سرافراز و برقان کورده داند اچ هوا به پرواز ايدن اچندن ايكسکان اولوب انا بري
 بلک شاهه آغاز ايدن ملک نينه متنبه اولوب بو واقعه نك وقوعه متحير اولدي کيدن
 نينه خوابه واردي و عالم و ليک کوردي که بر مارا در در کور خط بسز خط و حال سينا
 و سفيد لم منقش و منقطه خلخال مثال ساق ملکه طلقه اولدي و اول افغ ناهوش طلق
 اول شاخ صندلي به حکم طودي صاردي ملک و همدن نينه اوياندي و اول بايجه ليرن
 که و لايه رجه متخيله دن کوردي نيز اچ محزون و اندوه کين اولدي کور اخري که مو
 خواب کسان کسان آي عالم منامه کوردي آيت خيالنده موصورتی کوردي که
 فرقت تا قدم شاخ مرجان و فلفل بقم کيدم اندود اولمش و دهان و دندان باقوت
 دماي و لعل بچشاني کي خون آلود اولمش بلک شاه بيدار دل بوخاندن نينه مضطرب
 و منفعل اولدي و خدام بارگاهدن بعضي سن آگاه اتمک استدي ناکاه نينه خواب
 اکا غالب اولدي و سويله مشاهده قلدي که يرق چمنده کوه گذار و عمر کاي کي ستر
 رفتار بر استر سفيد رهواره سوار اولوب عنان مرکبي جانب شرقه منعطف اولوب
 کيدن و هر چند که اطراف جوانبه نگاه ايدن خيل وحشم و خواص و خدمدن اكي پايه
 فراز کورود رکاب نينه کيدن ملک نينه بو واقعه وحشتدن بيدار اولوب البته دفعه که
 خوابه واردي کوردي که باشنده آتش باغش و شعاع شعله سي اطراف جهان منتس
 اولمش و بو واقعه نينه چشم شاه دن حجاب خواب دفع ادي يديجي دفعه که خارخوفي
 شراب خوابله دفع ادي کوردي که بومرغ اولک باشي او ستنده طرود و منقار نفا
 اولک قرقه اورود بوک مشاهده ايدوب شاه بر نغمه اوردي که حالي بارگاهدن
 اولن خدام فراز ايدن لونه واقعه حادث اولدي اوله ديوکند و لرن پايه تخت ابدل
 ملک اندل تسکين ولسي و يروپ دوند کيدن بلک شاه بوميب واقعه لرن نميبند
 ماردم بریده و مردم مار کوبه کي پيچان اولدي و و همدن کونه چهر رنگ اخوان
 اکن برك زعفران کي برقانا اولدي شراب خوانب باشند کيدن و خار اضطرار
 دماغ خنورن خراب ادي کند و کند و به خطاب ايدوب ايددي بوجه نقوش بولون
 و صور کونا کوند که کلک قضا باشده مرقم قلمشدد و بويجه عسا کوفتن و نوازل

دند

بخند که بری بری از دهنه قدوم هجوم آتش ز **بیت** نشستگی عیده آشوب در خوا
 ناز فیه کی فیه بلای در آمد آیا ب صورت واقعه به مشکله در میان ایدم و بوقضای
 بوالبعی عجه معبره بیا ز ایدم بواسطه کی عجم قلی کرک و بوجراحه کیم در هم او من کرک
ع ایند رد کر او کویر و در زمان ز که جویر القصه بقیه شی هزار غصه ایله صبا یو
 وگاه امر الفیض و ارشیت بیره دن زبان سکایتی دراز ایدوب بو شعری تکرار ایدوب
شعر ایایا ایها الطویل الی الجلی بصبح و ما الا صلیح منک با مشی وگاه آرزوی
 طلوع تابش صبح ایدوب در دری **بیت** دلم را چند نالان داری ای صبح دی ز آخر
 داری ای صبح تا اول زمانه ذک طرقت و لفتت تا عارض صیبن هزار دن تار و
 اولوب غره غرای صلیح دیدار دلدار کی اسکارا اولدی و غرض غایبه و غبر دماغ
 کیند اغبر و خورشامه کافی دلم طولدی **بیت** دماغ زمین از نف آفتاب ز سر هام سودا
 بر آمد ز خولت چون دست تقدیر جمال جهان و ز افروز دن نقاب ظای کو تور و خورشید
 سر بر کوه دن بالای تحت میا کون و زره او تور دی و صرکای مد لور بادش صلیح جوس
 جهانیه یور دی **بیت** کنش کنی اولوب سلطان سحر خیز جیق بختینه دیوان ایلدی تو
 طایفه بر اقیقه که حلال مشکل و علم لقییر و تدبیر و نا اولیده ماهر و کامل اعتقاد آتش
 دیمو قلدی و توقف و تکلف اولها یله واقعه لری مشاهده اندو کی کی علی التفصیل
 بر بر تقریر ایدی **بیت** دوشینی ایلدی نالاره تقریر دردی بودوشی ایلک باکال لقییر
 چون نالرا انشای تقریرده سیما ی شاهده آنا خوف و هراس احساس اندو کراش اضطرار
 ز لکه الهات و یروب ایدلر بو خیال بر بغایت همنا کدر و بواقعه لری خطر ناک
 معلوم رکلد که بر احد بوزمانه ذک بومرته هولناک واقعه لری کور مش اوله یا اهل
 لقییر حبسند ز برفد بونوع رو یا استمن اولم اما سؤیله که ملک شرفا جازت بورد
 تازنده لرا اتفاقه بنیدمل تا بوفنده مصنف اولن کتبه مطالع ایدوب تا مل
 کامل و تخصص شاملیل جمیع جوان بن احاطه قله و ز امید در که کمال جوس و کیاست
 و صفای ذهن و فراست معا و نیله بومنا ما تک بعیرن عنقریب پایه سر بر املایه
 یستندره و ز جلیجرو دفع عریده ممکن اولن داریکی دیغ اعیه و **بیت** سخن دان
 باندیشه راند کلام که نه فکر باشد سخن نا تمام شاه چون اجازت و یور دی کدیل
 و جمع اولوب بر بر یله مشا و ز ایدلر و خبث نیت و لوث سیرت و صورت و سر لوند
 سلسله استقایی بحر کله اقدام ایدوب بری بر یله ایدلر **بیت** کلک ایدلر بر و ال یور
 ایدلر

بوند دفعند بر تو بیایدالم کو تو مردان بزی بیاورده دَن تیرن قلام بر طرف امرن تو
 بوجیا و جفا کا دغنی رب بزدن بومقدار گشته هدف بتر دماز و علف شمشیر آیداریو
 ایدوب مال و متاعلرن باد تاراجه و بر ری و بزی وطن مالموف و مسکن معبود مردن جدا
 قلوب خاندان و خانما تری آس قنایه اوردی بکون المزه بر سرشته کردی که انوک
 وسیله سیله کینه الحق ممکنه و احوال ملک لخت و لای تدارک و تلافی مقصود و چون اول
 بز بود کلو خسرانی جایز کردی حالیا بز دخی فرصتی غنیمت یلوت مکافات حد بدو اسبق
 جایز در که مقام استقامده اظهار عجز کار عجا بز در **بیت** دشمن بسوز سینه کرفتار
 دودی از و برادر که فرصت غنیمت است صواب اولد که بویاید بی محابا اتفاقه کلام
 جرات اید و ز و نه دید بتمامه آتی تحوین ایدوب دیه و ز که بواحقه لرا کار دالت
 اید که نیدی بخاطر عظیمه ظاهر اولسه کک که هر بر یسیند بهیم جان بلکه هر ^{سبب} بزی
 هلاک سلطان و معجبا نداسد بیا داندان و خانماز اوله و اول قضایا ساینک
 دفعند چاره بود در که مختصر ارکان دولت و خواص حضرت و مرکب خاصه دَن طایفه
 شمشیر آیدالم قتل اولنه و انلرک قاتله بر آب زن تربیت قلنه و ملک کاتر سا کوب او توده
 بزاکا افسونلر اوقوب او فوره و ز و اول خوینک بعضی را و بیه معین اید و جمع
 بدنه سوره و ز و ما و قرا حله اندامی یویوب روغن بلا امله جریا اید و ز و نه ایمن
 و فارغ کند و مقامه کیده و ز چون مقر بلرک بوجیه اید طفر جوله و ز اول تھا قاله
 مرد زمانه انوک هلاکته دخی بر فکر قله و ترا کوجه بوزمانه دَن بزیم کفی بای و دهن
 آنک خار و آزار اضطر ایدله خرج ایدی امیذ در که غنیمت دست آرزو اید کل مقصود
 دیوه و ز و دشمن قوی حال مقام ضعیفه او یوروب بز مراد مره ایزه و ز **بیت** دل اگر
 خارج فاید اید دست که باز کل مقصود بچند ترکستان مراد پس غدر و جلیت کفران
 نغمه آفاق ایدوب پادشاه خدمت کندن و آغاز مدح و ثنا ایدوب اید **بیت**
 شهاب خنک کوفی باینده اولسون سولات در که کلد بنده اولسون حمید و شاه چهار
 مجلا معلوم اولسون که بخوا ایلرک بغیری هجوم در د و حوادث علما دَن غیری نشسته
 دکلد رانما تو آنک شعله شری ظاهر در شر رضای مطایرا اولد ن آب
 بدیر له اطفاسیر و سوبله که بزیم کلام نصیحتی انجا نمزین اخلاص و صدق و اختصار صد
 منبعث در ضمایله اصفا یوره بی شبهه بومنامات هایله نک غایله سی مند فاعی و
 مقرر دَن اگر ملک کامیا بویا اید و واقع اولن تدبیر صوابه خالفت ایدوب لایزله

اجتناب اید بلیات ناکه نافی که هر بی بیم جان و هلاک خانان سلطان خفا مستلزم اول
منظر اولی که زنده که کافیه ادب علم تدبیر و تاویلی و منافات زوال ملک و هلاک
ملکه دلیل اید و کنه جازم در ملک اندرون چون بولکات خوف انگیزی استماع اندی رسا
هر اسان بولک بی بی لرزان اولوب عنان عمالک و تماشای اندن کندی بر زمانه حکم
کند و من تدارک ایدوب اسیدی بوجملی تفصیل و بوسکلی حل آمده بقیل واجد که مقام
اطنابده ایجا و بوجملی کشف و اظهارده تقیه و الفاظ غیر مناسبت اندرون خنی توار
حیله بی کرم ایدوب نظیر تزییر و نظیر تزییر و پراگنده و نظیر و بغیرده انواع عرو
شعبه و کوستر و بایندار اول ایکی ماهی که در ملری اوزده قیامه کلمندی شاهک
فرزند لیدر و اول مار سین که پای ملکه طولا نمشد غایران دخت و اول ایکی بط
رنکین ایکی فصل همکین در اول قاز بزرگ پیل سفید در اول استور هوار سمنی صبا
و قاز شاه در اول ایکی فراش بایه ایکی شتر بخنی در اول آتش که فرق شاهده مشعل
ایری بلاروز بر در اول مرغ که منقارین فرو شاهه اوزور که کمال دیرد و اول غی که
بدن ملک انگله آلوده اول شادی شمشیر کوهر کار در که فرق سلطان و دوق و تن ناز
انگله رنکین قلی در اول بر خیمه و بواقع لک دفع تأثیرده بوجمله تدبیر استوز
در که ایران دخت قاول ایکی اسرو و وزیر و پیلان کوه پیکر و پیل سفید و کمال بستر
بخنی و اسب بی نظیر اول شمشیر آب شکل آتش تأثیر قتل و لوب خولری بر بوجمله
اولنه و اول تیغ آبگون شکسته اول کشته لولم زیر خاکد مدفون قلعه و اول خوله
بر آب زن تریت قلوبا کاملکی قوبه و ز و جمله مزینایه و خواص مشغول اولی افضول
اوقفه و ز و اول خوله ملک الله و فوق طلسمایزه و ز و جمیع بدن اول دله شخ نیم
یکی رنکین اید و با و ج ساعت توقف قلعه و بعده آب چشمه ایله سرو تن پاک ایدوب
روغن بادام ایله حبابده و ز تا سق قع اولن بلیات با ککلیه مندفع اوله و محال و
مستفد و که بوجملی ظلمات بوقاب تدبیردن غیر یله مرتفع اوله **بیت** در دفع بیک
که نصیب تو میاد تدبیر هفت کفر ترا فاد شاه چون اندرون بولکات و خشت انگیزی
استدای آتش دهشت خانه صبر و سکون تار و مار و باد خشت خرمن آرام و حضور
هبا مشوراندی و اسیدی ای اعدا دست و صورت و ای آد میان اهر من سیرت کرک ترک بو
سرت تدبیر کردن کرک دکلید و شربت هلاک بوار سرت علاجکر ظلمات تدت
حاصل اولان آجیا تدن صد بار لذب و خوشگوار دکلی و طایفه که بعضی کند و بعضی

سیرت

مشاره سنده در بعضی مدارسلک و مال و اسباب زینت جاه و جلال در هلاک ایدم
انگیز منجمله و در زندگانی در منجمله قدرت بولو **بیت** مرا عمل ز برای وصل یارینا
کر آن دولت نباشد زدی دیگر چه کار آید سر مک حضرت سلیمان علیه السلام و بویار داسا
استماع فکله مشرزد و انزل که کیفیت سوال جوابند از خبر دار اوله مشرزد بر اهیتمه
استفسار اند که بجه اوله مشرزد اول **حکایت** پلا شاه ایتدی یا خنارده ککشد که
حضرت سلیمان صلوات الله علی بنیتا بر باد شاه ایدی عظیم الشان جمیع الشی و جن و جن و
طیوان که کمر افتاد و از عا ن میان میان بر ککشدی و منشی قضا مشور و لطیف که و
ملکالا بنیغی لاحد من بعدی طغریسله مشی قکشدی و سایر قدر و مر که صبا که غد و قها
شهر و واحها شهر انوک صف سیری نمونه سید انوک زین یکینله برین انستدی **بیت**
فلک بنده و آفتاب غلام زمانه مطیع و بجان کلام شده انش و حتی بجان چاکوش
زده و حتی چون طیر صف بر دشت بر کون اتفاق و ما من بنی آلا و قد تجر حدیثی و حیثه
مقر بان صوامع ملکوتن بر ملک مقرب آتی زارته کلدی و آب حیاتله حملو بر قبح
کوزدی و ایتدی مبدع کل شی جل شانه و عظم بر هانه سنی خیر قلدی و بوردی که
دیلسک بونکهای زندان ناسوتدن روضه بر صفای و سید علی فضای لاهوته
خام ایلد غوغای جی و انسدن نور تلوت حضار انش و فرارین و دسه آرام ایلد حضرت
علیه السلام بر زمان بونی فکر اندی که نقد عمر بر بهایه در که انکله نازار و قیامتده سؤد
فراوان تحصیل ملک میسر و عرصه زندگانی بر مزده در که اند دولت و بجهانی احک
و سعادت جا و رانی حاصلن کونور ملک مقر در دال دنیا خرعه الاخره بر سر حال
کوشه حمایت کاشا نایموندن را بحد و بر زمان مرکدن امان سبب تحصیل رضای
رحمانا ولدوغی اجلدن بیک سیل زیر میند یا تمقدن اولی ایدوکی و اخذون **بیت**
عمل و لدر که بکده سودای زلف یارلم نینه بوند بیری اندی که اکابر انش و جن و رکاهن
حاضر در اما نل و حتی و طیرم دیوانم ایوان اسمانه مما تلدر صواب بود که بویا بده
و محاوره که حد اطنا به بکشد و دم تاهر فکر که رقم اتفاقله مر قور اوله بوکاره پیش
نهاد و هر بای که همه اجماع و اجتماع و موعوم اوله بویا بده اساس بنیاد ایدم بر منجمله
انسان و بیری و سایر بر جانور لوی در کاهنه دعوت اید و بیکلکه بویا بده محاوره و بوی
خصوصه مشاوره قلدری جمله سی متفق الکله اولوت شربت آب حیات بر تیج اندن
و حیات جا و دانیله که صلاح بجهانیا نده مستظهر و منتشر اولوت ایدن **بیت**

زینن باید

در سبک ایوانی است در آنجا
کل نفس از آنجا الموت خازن
فاموش است و اگر

منصوره
ع

بخورد حیات ابد و عمر محمد کاینست دعا شام و سحر هر جوان را سلیمان از ایندی عجا عت
 ایامه ساکن و عرصه و لایتمه ممکن اولنلودن کشته باقی قالدی که خلاق مجلسند حاضر
 اولمه اید بولی بویمار بواستیشاره در خبری اولدوغی اجلدن و بمجموع حاضر و کلد
 حضرت سلیمان علیه السلام اسبه فرمان ایدی که آتی جیت و جوامک کیده و هر قنده اسبه
 بولوب آستانه نبوت منزله دعوت ایده چون اسب فرمان بنی امار ایدوب بویمار
 ارایوب بولدی بر موجب امر واجب لا دغان جانب دیوان حضرت سلیمان علیه السلام عیان
 قلدی بویمار انوک دعوت اجه ابامدی و کلانته التفات کوسر مهدی نوب ثانی فرم
 سلیمان علیه السلام کلمه متعلق اولدی سگ فرمان کدی بویمار حضرت سلیمان تنبیک
 دعوت اعلام ایدی بویمار انوک دعوت طوع و رعیت اجه ابامدی و بی تراخی و تأخیر
 امثال امر ساق سعی شهیر ایدی چون بویمار کلام کلی قبول ایدوب دیوان آسان
 ساق حضرت سلیمان رسول اولدی حضرت سلیمان کاخطا بایوب ایدی بویمار
 سند بر مشکل استفسار اتم کر ایدی اما مشکل بر اینکی اولدی حال موجود که
 مشکل معبود زبانی بوشه بی حل ایده سن بویمار اظهاریع و افتقار ایدوب ایدی
 بنده نکه قدرت و دستکاری اولکه مشکل شاه نبوت نهایی حل ایده بله یا انوک کی پاشاه
 سپهر اقتداره بجلین خاکسار بمقدار عز استیشار له نواز ش قله **نظم** بزخه ذره ام
 که مهر ایدم دعوی مهر ایدم سپهر ایدم نه قد قلدی اولم و حیر که سلیمان اوله بولکه
 بستر من کر باشم که مران خاطر خاطر ایدم **مطلع** قدیمی رسیدم معهود عادت اکابر علی
 مرتب اصغر اساف من لند زنفق احوال اید ککشلورد و خداوندان نعت دعاویان
 دولند استخبار اخباره و خصت و بر مشالور **ربیت** نظر کور دورد و لیسان منافی
 بزری نیست سلیمان بایه حشمت نظر ها بود با مورش اگر ظل الهی نبوت نهایی بند
 دولخواهد ز بکره استباهی حل ایدک بوده امید که بو خاطر رفوره بوباید هر نه
 خطور ایدر سه فی قصور عن حضور و فور السروه عرض اوله حضرت سلیمان ایدی خطاب
 عام بونک اوزنه منفقد که اساندن کجیم جنس حیوانا یک شریفی اسب و خسیله کلد
 پس سبب ندر که اشرفک دعوت اجه ایدن ابا ایده سن و لختک اونی ساریتله کله سن
 کیده سن بویمار ایدی یا بی الله اسبه کچه زیور شرف و جماله آراسته و زینت هزو
 کاللمه بیلاسته دد اما و فامر غارنده ریج و جهر الیمه مشدر و حق و نان و نمک چشمه
 سارندن آیه صفا انجمه مشدر **ربیت** از اسب صفا طمع نمی اید کرد اسب و زو و شمیر

بر موجب

کتاب التذکره
 فی مناقب ائمه
 علیهم السلام
 جلد اول

حشمت

وفادارند هر چند که کل خست و دنا نکه موصوف در ولایت بخاسته سهر و معروف و اکین
 وفادار لوقه سید لست و نما بولشد و حق گذار لوقه استخوانی که اول شد **بیت** ای
 سکه حلقه اخلاص در کوش حقوق لغتی آفر فراموش اول سبید بن بند اجابت حق
 حضرت بکن که منبع وفا و جمع صدق و صفاد و یوفالری استماع ذل استماع ادم فی
 اشارت قول و فلا راه اعتلا اید و بیا اولک امر نه امثال و اتباع ادم حضرت سلیمان بویان
 جوان استخوان اید و تمام محسن ایدی و قصه تحریات جا و ناید رسکای انحصاری
 دارد و یوسفه اجابت و اصحاب و سایر معقلا نکه دخی اند حصه و امید حضرت سلیمان
 علیه السلام ایدی بو کرامت بکا خصوص و سایر خواص اید بی بهره و زیوار ایدی
 بوقدر رجه لان کلو در جمع دوستان همدک و یاران محرم آخره انتقال اید و وزو
 فرزند و خایش و یونک و احکام و واحد دینک کیده و سن هر ریسک فرقی او
 یانه سن و مصیبت و دونه بویانه سن بکا ناتم که بوزند کاندک لذت بوله سین
 و بوعمر جا و نایدن که سراسر فراق که متمتع اوله سن **بیت** اولیه بوندن او که مشکل
 کاندن اید اید ایل بوم فرقت و دد آفت دلد حسرت دوست زهر قالد **نظم**
 صحبت یاران غنیمت ان کف نهد نهدی خاصه از بهر نثار صحبت یاران خوشست خوش بود بهر
 تماشا گلشن عمر عز و ان تماشا هم بدیدار هواداران خوشست حضرت نبوت مابا اولک
 جوانه استخوان و استصواب اید و شراب زهر آمیز فرا و دن لجنات اید و شراب حیات
 و شراب بقا اوزره جرعه جام خنجر مذاق فنا اختیار و فدی بومش کوردم که نابله سن
 بوجامع سن بکا زندکافی میسر و کلد کند و هلاکله انلک فراقی میاننده فرو مقصور
 دکل بودنی مقرر در که هر ملک صد در و والد و هر ملک شرف ارتحال و انتقال بو
 عمارت آخری خرید و نو سربایک عافیتی سربا بور باطله دوام محال بو بوخت آید
 مقام ارتحال **مشق** کور که کشته بقا لاله سنده و نک بقا بولور کشته کلده کور
 و فاق خوشین اقصویند اید کور شوشه صو حیل دماغ جانده اسنیل و یور و فنا
 فرخوشین **شعر** نزلت اینه یومگا و ارتحالنا کذا الدینا نزل و ارتحال بومقام نوات
 و فنا و بر قیام کون ارم و خرام اچون بود و خون حرامه ارتکاب و اقدام طوطی لذت
 دور در کشتی کند و الیل من هیش و حضور هیا سنور اتمک منقضای فاکر و خجند
 مجوز دد اگر ممکن ایسه بوشکل شلخته بوندن اسهل بر طریق بولوک و بوغاله نکه
 دفعنده قدر نکز و ارسیه بر حیل دخی ندادک قلوک که بن تکلیف مزبورک عهد
 سندن

و یوسفه
 در

کله مرز

وظهر عقله مخطور و مذهب شرعه منتهی و معذور اولی امورده سر ساعدت قلمه زن
 براهه انیدل الحکم لله کلام حق تلخ اولوز و نایح صلای قلمه کوز الحی مر.
 اما ای عالم آرای ملکدن بغایت مستبعد که غیر لری کند و نک نفس شریف و عنصر
 لطیفه بر ایدله اندک حبه بقای سحر جان عزیز و جاه لذیذ دن فراغت قلمه خلصه
 نصیحتی خیر استماعه واقع اولوق کرک و بی عرض ملک کلامه عن اعتباره نظر ملک کرک
 پلشاه نفس نفیس و ملک و سیفیک قدرن ملک کرک و نوامه که موجب فتح عام و
 آسایش خاص و عامد بی یقین و تردد شروع اقدام اتمک کرک عقلمه قلمه نفس
 عزیز جمله دن مقدمه و انوک وجودی مقابل مسند ساریکا عدم و ضعیف و نیکه
 پوشیده اولیه که آدمی ناز مقام استقلال و استبداد کلفت تمامه و اصل اولوز.
 و سوء وجود که باز انکانه اندن رایج موجود بود و خرج نفوذ و بدل وجوده.
 حاصل اولوز حالها و یه عانی زاویه حیات و زره ترجیح و تقدیر اتمک و نصفت
 سزای سرور و وجودی قوی و تکلیف کور و مایه و مایه و مایه و مایه و مایه و مایه
 دور کور و زنده که ذات ملک باقی و پایدار دن و زنده و زنده اقداری و ارد و اتمک
 استوار و برقرار اوله خدام کافی و اسباب سلطنت بسیار **دع** که هیچ باشد و چون باشد
 همه هست ملک چون بوفضولی استماع بیوردی و دفع مفاسد تمامه اندک و بوجاهت
 اقدام و الحاح و ابرام کور و دی غایت محبت و متا اولوب بار کا هد و خلوتخانه یه
 خرام اندی و صفة ایواندن بیت الاحزانه سوجه اولدی **بیت** چون توانم که با کس در
 خالی خویشین کور دوم در گوشه اخزان و هم بلخود سخن کوی و سر و خراعی خاک مذلت
 سورق خونه حسرت فرادیده سندن روان اندی و صرصر حیرت و حرمان خرم سرور
 آدام صا و رب بلخزان احزان برک و بار سرور و حضورن دینان اندی و کند و کند و یه
 آیا و غم و غم طوفان سموم که اندن برق خوف و تکرر نزل اولدی و غم قضای و قضا
 هم مراندی و بوی سموم کوب که غم صمای سموم و سنک خاری اید و ب سموم اید و غم
 معیلا نزار بلا و زنجیر اندی **بیت** من بودم و کنی جوی و سرودی. عم را که نشان
 دادم بار که خبر کرد هیچ بر مرده کند و خویش بیوندی قلنه رضا و بریدی یا بر احد
 فی جمال غزنند و دیلا رجیمه دلیند مجرده بر عمر فایله قانع و خرم سندا اولوز و بوسه
 که بری کوز ملک نوری و کوه ملک سرودی و دل و جگر بر کاله لری و عمر با غنک غنجه و
 آلا لیدر حال حیاتمه ماره استظهار و وقت و فاعله مابه الا فاعله ماره

بوفهر

اوله

فرداد

نظرنامه اولیجی نهال عمر دین بجه بر خود دارا اولم و یاد دولت و سلطنت دینه لذت و حلاوت
شعر قالمایجی کیستک سوکده بر خیز خلف حیف حیف اول عمر که اولو عیب بیره تلف
 و ایران دخت که چشمه خورشید تا با ذلول چاه دیند اندز بر قطره در و لمعه ماه
 دختان عکس رخ نور افشانند بر لجه رخسار غریبه روز وصلت کی تا باند ز طره
 مطر لبه شب فرقت کی بی پایان **نظم** منور مهر رخسار یله آفاق انکی قاشله ماهک
 کی دد لطاق قدیمک دکه سید رشاخ شمشاد قدیمی بنده سید سرو آزاد بحالست
 در این سنی مدح ایده بی مضاجت جانفر استیخ ایده بی **بیت** دین دین هر آیداری دینه
 کوه کوه رسن مشکاکی دینه بیکا اکثر حیات بجه متصور دد فضا که عمر نوح علیه السلام مقدا
 متاع عمر دین هوند تنوع بجه میسر دد واکر بلاد و زری که زای مینری روزگار نه ده افکاب
 نور افزاد زو بر تو شمع خمیری شب واقعه نه بر نو خلعت نداد **بیت** دانیک امضای در
 عنوان دیوان جل شمشه شمشیر بد ز طغرای منشور اجل **بیت** بیدست یاری قلم سیرا دی
 تحت ملوک ان ایون پای بر قرار سؤالی که غرض خورنده حاضر اولیه و عین تدبیر اصابت
 بدیر ایل احوال ملکه ناظر اولیه عمارت مالک و رعایت خلیفه و رونق اعمال و تعمیر
 خزان و تو فر اموال و حمله ممکن و میسر اوله و چون بحیفه تدبیر کمال دیر که نقشبند
 مهر مینر شاگرد بنای ویت بدیع القریه دینه خود سفر معانی بیایند لفظ لفظ شوراده با هم آب و آتش را
 کی دیکشند و خطی جواهر منو دکی فرج بخش **بیت** لطف لفظ شوراده با هم آب و آتش را
 حسن خطن کرده با هم نور و ظلمت را وین نظر امده اولیه مصاح اطراف و حوادث
 اکثافه نه طریق علم حاصل اوله و مکاید اعدای دولت و غرام مدعیان ملک و حیل ایل
 اطلاع قابل اوله و هرگاه که بواکی در زمینک دفر وجود نه رقم عدم چکله آیت
 انلک فوایدی و درایتی و منافع حسن کفایتی و اطلاع ملکدان انقطاع بولسه کور
 بونعد و بجه رونق امور و نظام همایم و بوقبل امتعا دین اولسه کور و اول فیل
 سفید که شخصی حرم ماه کی تا بان و کورد وین کی رواند **بیت** بند حصن حصا او آهن
 دینم ندان و حصار افکن و کایمده اولمایجی میدان معرکه ده مبارزه بجه وایم
 اول کی قیل سزخی که صفی بیک سبیل کی خر و شان و دریا کی جوشانند **بیت** ز خرطوم
 ساز بند بچان کند برانند بار بار با به بند هکام و غلک مصاف اعداده بجه طوع
 وایام رزمه فغانلاری بر بینه بجه اورم واول کی جایزه سرک و قسیرد بیک بیک
 جهان بیا انلک اثری کورمز و برید سال پروبال استعجال الله دهکد ایلوی عباد نه این

نظم سعادت قصر باقی شوند. تنی او ستند کوهی بسینوند. بلسه یی کی دزدند
 سرکش سگورده هوا به او در آست. قناعت پیشه زاهدی کی کم خوار. تحمل اهل کیشی
 بردار. حال قطار و طرافد تار به بجه مطلع اولو. واحکام بشارت نامه لری طرافد مالک
 و مسامع خلا بقیه نظر بقیه منتسب. و اول صرصر تک بولد. و یک صلح کرده در قفساد
 اول سمنده ماند سر که آتش بعل بای جهان پیمایی بان رخصت رسیده. داغ غریب یفر.
 و رشتک سرعت سیر بندند دیده. شبدرین خسرو زنا شک کلکوناق **نظم** کور عالمو اینی
 بر دمه چون برق. انکی منزلدردا کاغز به شرق. او در بیک صباک کوزنه تو ز
 ایامی تو زیاده در سر مه یلدوز. بیه آبی بجه تسبیه اید. دل که تو زن کور نیمه کر نیمه
 بیک بل تیر آردی کجای نسا طلمنه و حمله کوبم. و کوی طریقه میدا جهان ندن بجه حمله
 حمله ایله کوزدورم. و نیغ تیغ کوهر کار که بر آب سگلد که آتش فتد اولو کجسته سکون
 بو تو ز و بر آتش فغلدرد. بروی مملکت اولو کجسته مضافی اولو **بیت** جو بر بقیه
 سیراب فطره باران. هنگام کوفه بجه منصور و مظفر اولو. و هرگاه که بومد کوز
 بکس قاله و متعلقاتک قلده رضا و یوب بویاد کار لوی که عواطف هر و رد کار دین
 بنده به خصوص دذخایع قلم ملک و سلطنت بجه تمتع اولو و عمر و زکا تید
 که فضا جا و دان اولو نه لذت بولونی الحقیقه **نظم** عمری که اینچنین گذرد در دشتا نیست
 القصه ملک کوز و بر کجه بوموال او زده در بای غصه به طلانی اما فتره ایرمیدی.
 و غواص علی عثمان فکریه صالیدی لیکن صدق صبرم. بر کوه تدبیر که سلت بولده انشا
 قابل اولو الله کوه مدی **نظم** کلبه خزنای چند قالدی خزین. همدی غصه همدیشی اینی
 و بریدی کوکلن کوزنایه. و مدی جای تاب دل خواه. عاقبت ارکان دولت میانشده
 ذکر فکریه بای شیوع بولدی. و بریشان خاطر اینی. و دل مستغنی لای جمع محرم سلطنت
 سینده مبتین و مستفیض اولدی. با روز بر حالین بوموال او زده مشاهده
 متحیر اولوب کند و کند و به ایدی اگر استکشاف احواله جمعا فایدم تحقیق اسرار بادشاهی
 نفاد اشادت اولدند میاسرت کوسنم مراسم حرمت و ادب سلطنته بها و انست
 اولو. و اگر احوال ایدو بطریق تحمل و تأمل و توقفه سالک اولو حیات صدق و اخلاص
 و لوازم منطبق اختصاص دطره کشش اولو ز پس ایران دخت خدمت مکلدی و بعد
 از اداه مراسم اعزاز و اکرام آغاز کلام ادوب ایدی **بیت** ای هر بارده عصمت زده بر علین
 بوده دارم حرمت تو روح آمین. رای عالم دایه بوشیده اولیه که اولو شکامدن زو

بنده مستقام بوبارگاه سپهر احتشام خدای سلکند شرف انظام بولشد و ای هذا
 اکن کما بود که ملک بنده زن بهان مری واقع اولمشدر و در قایق احوال ملکدند
 و جلایل اعمال سلطنتند هیچ برسیله جمله سورت آمدن شروع بویورمشدر و بر قیج کون
 اولدی که بر ایچر بجه دفعه خلوتنه دعوت اید و با انله مخفی بعضی شنه مفروضه اند
 اول زماندن بر کمنه نیک یوز تبریز و خلوتخانه سندن طرش بچهر بجه کوند که احوال
 ملک همای و مخمل دن و امور سلطنت بخیط و معطل ایله و لسه چون حضرت علیا ملک
 محکمت و کافه سلطنت دن و لشکر رقت عاطفت ملکدضکره انوک عین عنایتنه کون
 طورت و حکم خلی و عهد امور و قبض و بسط مصلح جمهوره ثانی اشق فرمان سلطانی
 عداید در صواب اولدر که استغلام احوال اقدام اید و کیفیت واقعه بی بنده لرینه اعلام
 اوزانی یوره و تا علی سبیل الاستیعال آنک تدبیر و تدارک استغفال اولنه که بر همه عذر
 پیشه مکر اندیشه مباد که تو حیله یی کرم اید و ب فطرت ویرم لاشاهی بر خطر ناک امره
 حرکت اید و و عاقبتی خسرت و ندامت مفضی و خاتمه سی حیرت و ملامت مفضی اوله نغوذ
 بر حادثه واقع اولورسه صکره تا سف و تلفت فایده ویرمز و تحسیر و تحیر با فوج اولمز
بیت علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد دروغ سود ندارد چورفت کار از دست
 ایران دخت ایدی وزیر صواب تدبیر بنجله ملک میانده تقر زمانده بر ماجر اچار اولو
 عتاب امین کمالات واقع اولمشدر و حالیا خلوتخانه ملک حرات اید و با غار کلام و سکنا
 اسراره اقدام شایبه نگفدن خالی دکلدر وزیر ایدی ای ملک عتاب هدیه الاحیاء
 عتاب سبب رسوخ بقای مجتهد موجب ثبات اساس مودت **بیت** نازی نر تو باشد و
 نازی از ماله نازی عتاب دوستی نوانکود و اصل و قایقه عتاب بر تفع اولتی
 کون که ملک بلایه تفکرده حیران قالمش اوله و اندیشه دورود از خاطر محزون پشیمان
 قلش اوله عمره ان حرم تحریمه حرات کلام واجد و ووز رایه استغفا اسرار ملوک عین
 مناسبت بود خدی مقرر دکه اصحاب و احباب ملکدن اول جناب عمت باید نغز نه بویا
 فتح الباب میسر دکلدر ملک بوضیف حضورنده و قاتله زبان شریفه کونر مشدر که هر
 گاه که ایران دخت نظر مر کسه خرم اندوز ساجه خاطر مده مانند کون خدی اولور
 بریک اولوب سلا اولورم و دیدارهای یونیه با غدن تور تلویت بند المدن آزاد اولورم
 همانیه تکلفه حقیقت چالی استغلامه اقدام ایله و الطاح و ابراملینه واقف اولور سکند
 نیت وقت بو بنده و توخواه اعلام ایله ایران دخت حرات اید و بخلوت ملک کردی

بالله

و شرط خدمتی بر نه گزید و ب ایستد **بیت** غمت مباد و کن دنت مباد در دیار که راحت دل
 آرام جان و دفع غمی موجب فکر و سبب حیرت نداد اگر راهه زن بعضی کما و هشت امتزاسماع
 بود و لایسه لایق بود که بر نیده لو و کن دخی کفیت خالم مطلع اوله و زن تا انوک ندا کند
 شرط اهما می بقدم الحکله و ظایف عبوری اما قله و زن ملک یور دی که ای آرام جان دل
 بمیراد و ای مونس و عکسار اول سنه دن سوال و استفسار بجایز دکلدر که جوابی
 موجب ملال خاطر و سبب هموم خاطر اولد و استلو اعز اشیا از بندکم ایران دخت ایستد
 اگر بوقت تخاف مغلقان شاه دن بر طایفه به مغلقو ایسه غم دکلدر که سلامت
 ذات مبارک شاه می جمیع آقایی ندا کند کافدر **ع** هرا جان کرای فدی هر قدمت
 اگر عیاذ بالله اول حضرتک نفس نفیسته مغلقو اوله انده دخی اضطرر بجایز کرمک کرمک
 و خاطر عاظره تولد بر عمل کرک بلکه بر موجب این غمت من غمات الملوک عزیمت مراد
 ملازمت و صفات صبر و ثباته مداومت یور لوی خرج و فرغ و حضور کسعه دلدن و زن
 ایدر و اظهار عجز خل و ضعف بال اجابی بخور و اعلائی سرور ایدر هر کسینه وقت
 وقت حد و حراد و زمان وقوع و قایده جلستین اضطرابه تمسک ایده عافیت
 مراد می چهره سن تعینله مشاهده قله و سرور و شادمانی عروسی انوک کنانده جلوه کر
 اوله فضا که فراید نیویه اکامرتب اولیمتیه سینه مشابیه ثوبات اخر ویدن که اتم مقاصد
 نه بهر قایمه **نظم** ایچون زهر تهری قطره آب دو کوا و لور صدقه دُر رخ شتاب
 دل و کاذب لره اولور بر کهر دن صدق ظریفی طو لولوی تودن قایق لقا واره صبر ایدر
 بودار قان اولور سنک سینه لعل بدخشان **بیت** ای دلصبور باش بر آفات دور کار
 نیکو شود بصبر سر انجام آید موفقی من عند الله اولد که چون بر مهم سیاح اولوب جاده
 واقع اوله وجه ندا کی وطریق لایقسی انوک کمال کیاست و فوز قر استنه مستنبه و
 مسطورا و لمیوب خصوصاکه اسباب دولت و حشده شمه فتور و مقد مات فرصت و
 موجبات سترده شایبه قصور اولیه **بیت** هر کجی داری هم خدم هم ملک داری هم حشم
 بیرون نه از خلوت قدم بر بام اعلی زن علم رخ جانب مقصود کن اندوه را نیا بود کن
 اختیار رخصت شود کن بردار از دل باد غم ملک ایستد اگر کوه قاف بر اهله اشارت اندک
 احوال بر اهوال دن بر حرف استنه طور و علی السلام کی حرکت کلوب و بست الحلال بسا
 صفی انده ظاهر و هوید اولیدی و اگر اولد مودجک سوز دن کوشید و نه جهات
 افزوده بر رنر ایسه قسا و تندن شب تیره کی تارک و تارا و لولوا نده آثار طمان

بعضها فوق بعض پیدا و اسکا را اولیدی **بیت** کریمه سیه پوشدان ز غم سیاه دوست دُر
 خون نکریدن ز غصه چهاست کرم ایله بویاید بکاسوز سوبله و انوک حقیقی بایند بکا
 ابرام ایله که نه بکا کلمه قدرت میسر دونه سکا استماع طاق مقصود ایزان دخت برده فعه
 دخی ز نام اقدایم جانی ابرامه عطفادی ملک انوک الحاح و ابرامنه محله قلی اویس
 ضروری مکتون خیرین اکا اعلام ایدوب ایدی کنج کجه ده مخوف واقعه لوکوردم
 و انوک هولند ز نریک خوف ایدوب حقیقت یقیر و کیفیت تاویلن راهم دن سوال اولد
 اولد ابرحدوث نواز اهلایله ایله یقیر ایدوب دفع غایله سند بویله تدبیر ایدو که کوسه
 و ایکی پسرنا دینگی و بلاد روزیری و کل دیبری و پیل سفید شیر افکنی و سایر پیلان کوع
 پیکری لشکر شکنی و حمارکان خارایمیای خارخواری و سمنده جان نورد و صبار فغان
 شمشیر کهر کارله آغشته خون و خاک ایدوب هلاک ایده لر تا اولد اماناتک اثر قریح
 و سرشاری مرتفع اولد ایران دخت چون بوکلمای استماع ایدی د و داد و آستکده
 دلدن روزنه مانعه صعود ایدوب قریبا ولدیکه قطرات عبرتی فواره دیده
 کریون رضانه روان ایده و طایر عقلی آشنانه دماغند ز هوای جیره طیران ایده
 ولیکن کال فراست و خرمی بسبیل بو غصه جانکدازی هضم ایدی تغییر وضع ایتوب بیک
 خفا سنی سلك اولاده نظم ایدوب ایدی **بیت** من ربعش تو فانی شوم بقای تو باد
 هزار جان من و منجی من خدای تو بلا پل ساه لولمرا چون غم بمسئون و بخصوص ایون
 المحمد سوز که نفوس بندکان جان سبار خدای مصلح شاهد صلح اولسه دخی نه
 مصلحه یرار تا ذات بزرگوار شاهی باقی و رتبه اقدار برقرار دورد و جنان اهل سهد
 و اولاده و احفاده بحال وارد در و اسباب شاهی بسینا و خدام کافی بحد و شمار دُر
 اما بو طایفه غداره ندان اعتماد اولدی و انوک خرافات فشار و کلمات ناهنجار لرند
 اعتقاد قلندی ملکه معلومد که ناحی بره قازد و حکن و اساس حیات نفوسی ب سبب
 عدم اتمک کناه عظیم دور و بر معصیتد که عاقبتی و خیم و خاتمه می ذیم و جزای نادر
 حجتند عذاب الیم دور نفوذ بالله سوبله واقع اولد و بعد حضرت و ندامت و
 محرت و ملامت خیرنا فقد رک مضای استرجاع محالدر و مرده احیا مستفد ر ع این
 کار درست من و تو بر ناید خیر دو بین ملکه معلوم و لسون که بومال عین غدا بایست
 هر چند که بعضی علوم ماهر لرد و بعضی قوینده مستحضر لرد اما خا نونا مدت بیلرد
 اجماع سالا کافراط مستقیم بونک و رز نه کطیع سقیم و نفس لیم هیچ و جمله بویاید

استقامت قابل اولمز و زخارف معارف آئی زیور و فاضله آراسته قلعه شکلی که
 هچند گردنه یا قوت و زبرد زخو و مرتع بندایده از نجاست ذات و نجاست صفاتی
 متغیر اولمز و خرمی که هر باری که جلن اطلح خاص و کما من کهر و الماس استه لر خوی بدیدن
 ترک المیز مثل الحار بجل اسفارا بومعنی بر شاهد و بونکه به موند و نوک در **دیت** **دیت**
 کلزاره بر نوی خورسید خوش خو خور او و لور هواده بدید چون که چرک او زده صاله
 بر تو بوب اسکارا و لور انده چرکین بود صدقه دو ترسه در او و لور نیکان ماره و ویشیه
 آفتجان ارباب عرفان قنده آفتن تیغ بران مشابه سند د **دیت** **دیت** **دیت**
 ممکنه در انورک پاک طینت و پاکیزه فطرت اوله لور نفس و غا و شیطان هر ای بد فرمای
 انورن عظیم دشمن بود که اول تیغ ایله قطع اید لور و اول طایفه که بدسیرت و ناپاک
 سریت اوله لور روح پاک و عقل در آن که نوع انسانه انورن سرتبه سرفه دارک میسر
 دکلدر همان اول شمشیر هلاک ایلور و اول اسبابی که آلات دفع مکاید اعدادا قرار
 آزار احباب دیده لور حضرت مولوی مشوی معنی یسند به او معنویه اشارت اولیده که بو
 بود مشدد **نظم** بدیگر را علم دین آموشی هچو تیغی و آن بدست راه زن تیغ دادن بر کف
 زنجی مست به کما بدی علم تا کس را بدست حیل آموزان چکوها سوخته فلهها و مکهها آمو
 بر اینه بدینا که بواسترفسانا که ایقاد اکلدر مراد لوی بود که فرصت انقام قوت اولیه
 و سیاست مکهانه دن قلبلریده اولن جراحت که هنوز الیام بوله مشدد و بولوی و خوی
 بو اشارت حیل آمیز که قانون عدد و وزه مبتنی در شفا پذیرا و عرض نری بود که
 شکرزاده لوی که عوض شریف شاهی و خلف ذات کریم شاهنشاهی بود در هدف بر تلف قله
 تاخلفه نی خلف قاله و ارکان دولتی که قواعد بنای کارخانه سلطنت و تغییر محاکم و
 نو فخرانی و ترفیه خلایق انورک کف کفایته و البسته د بر طرف قله لور تارغیت دیر
 و لشکر اسیر اوله لور و بجهاندار لور اسب که اسب و فیل و شتر و استر لور کبی در استر لور که
 ابطال اید لور تا مملک خلوت و نی اسباب دولت قاله بر کینه کمر خود نه اعتبارم ملک
 خدمتده هزار هزار و در دامپون ملکی تمام شفا بوله لور علی مراد لایام سینه لورده او
 تیغ کینه نیام انقامد نه حیر و نه خیر لورده مضرا و لن قصد فتنه قوتدن مغله کورده لور
 بوزمانه دک توقی عجز و اضطراب سبیل ایدی چون آن امکان و ایدار بولد لور عین
 اختیار لورده کید و نه قصد انشارد که زمین ملکه آشوب و لایتنی صاحب لور و کلید انشا
 عدد لور انشا و فتنه باینجه رسو لور که فرمان قضای مضای شاهی حکم لور و قضای قله

بدخواهی مضایقه هم لشکرشانند امید یابطل اولوز و هم رعیت سوطن حاصل اولوز
 چون رعایا و لشکر یکدل و یک زبان اولیه. بیکان کار بان اسق و لماندن از منزلدن و کج کید
 و مخالف هر طرفدن با سق قالد و رب دشمن هر جانندن همی ایدر لاجرم ملک و مال
 پامال اولوب سلطنت الدن جیره. و نفوس ناس معرض تلفده واقع اولوب آسره هیچ
 خاندان و خانما ندری بعر. ملوک لایمدر که مکرمند نایمن اولیه لر. و قیاس کل
 حیل بدسکارلن غفلت قلبه لر **بیت** مکرمند نصقن اولامین. عند ایدوب سکا
 ایلرکین. بعض شعرا حکمتا بنماو معنی ایکی بیتله انا بویر مشلور **مثنوی** مشوین
 انضم پیدا جوی. کد غدار بیشه است و ناپاک روی. بظاهرم آشنای زند.
 بباطل در یوفای زند. بجلایله اگر بهر هه صواب کورد و کی تدبیر بهوشد ندن فرج
 و بورطه دن بخرج میسر است تا خیر جایز کورمک کرک. و اگر توقه صال و آریسه با.
 احتیاط دن بر طریق دخی ملحوظلد. سؤیله که ملک محظوظ اولوب فرمان قلانوک دخی
 مضوی عن اعلامه و صول اولم ملک مثال و یروبا ایدی سنک ضیرک برجام جهمان
 که کار عیب بریدن مراد و کار ملک بر آینه مصفا در که شایسته شک و شبهه ن
 میراد **بیت** دلکدر منبع دای صوابک. سوز کد جمع فضل الخطابک لاجرم سنک
 هر قولک بنم قدمه مسوع و مقبولد و هر کلامک بر نص قاطع و سیف مسلور ایدر ابران
 ایدی کار ایدون حکیم مؤسس مبافضایل و مشید قواعد فضایل نماید رطیع لطیف
 مخزن نفایس جواهر حکمتده و ذهن شریفی منصفه عرایس عالم حدود و قیود **بیت**
 دل پاک نظر لطف خدایه مظهر. دای تدبیری مستقر قضایه محرم. بوانسک کوه خضراده
 بر غار کوشه سین اختیار اتمشدر. و بالکل جناب خالقده موجه اولوب عایدن نوز
 و خلافتدن کار اتمشدر. اگرچه اول دخی فلاسفه حسب و برامه سنیدر اما صدق و
 دیاننده و وفا و امانده انلرک اوز نه مزه اولدوغی اعتلک اول سنیدر فکر
 عواقب اموره اولک بظلوی اثر واکل و دفع نواب رهزده اولک تدبیری انفع.
 و اتمشدر. اگرچه دای ملک بوباید. اکا کرامت محرمیت اذانی کورد و کیفیت خوابین
 و صورت بقریه ای کا کشف اتمک بوزر بشک اول طریق حق اوزده اولک حقایقه
 ملکه تنبیه ایدوب دقایق تاویلدن بر دقیقه مخفی و مملق مسه کرک سؤیله که انوک
 بقریری و تاویل بر اتمه موافق حقه سنه نایل اولوز. اول غریب امضایانم کلوز.
 اکا مخالف اشارت بوردسه ظاهر بود که خیر من سلطان حق یاطلد نافرین **مثنوی**

بقدر
تعمید

نیز آنکه کربک بولام رای رای موافق کلدی و الحال سوارا و لوب کارید و حکیم قنیه وادی
و در حکیم آتی که مجموع فیض غیر متناهی ایدی شرفا استدعا یوب لوازم تو اصفی بر کنور
حکیم دخی شرایط نقطه و تکی علی جری طریق با ایدی بیت کلیه ما روض شد چون مقدم ر
رسید دیده روشن شد چو یوی یوسف کفان رسید سبب ختم رکاب سعادت انساب
نه واقع اولمشد فرمان قضا نفاذ بولسه بند خود درگاه بارگاه کرد و بنا هه
سور و دم شرط ادب و ادب ملوک انساب بوایدی که خا و ملو بخد و نه خدمت ابدی لری
و ملوک ملوک ملازمه کله لور **بیت** طریق خدمت و آیین بندگی کردن خدایا توها کن
بما و سلطان باش سیمای سعادت انما د از تغیر مشاهد اولور و غره ها یونده هم
علامت غم نفوس قلم و صورت خالی و موجب ملای بیان بویوم صوابد ز بیکه بوا بدت
خالی کلدی ملک کیفیت منامانی و براهمه نک بغیر لری بر سبیل تفصیل اعلای ایدی
کارید و بزمان بحر طمانی قلی بر من انصر دی قالدی بعد ایدی ملکه
بوا باده سهو عظیم واقع اولمشد که بوسوزی و لطایفه اظهار امسک ضرر جود
زیرا که اولطایفه نک بوسرم ربت محرمی یوقدر **بیت** سر کوشی کجا محرم اسرار بود رای عالم
آرایه مخفی و پوشیده اولیه که اول مدایر و اوقا نک بغیر لری لیا قنند و دور لور
اول سبب بند که عقل و فطانت و محروم و دین و دینا تند و محور لور د اما ملک بو
خوابد و ناضرا یا یموت مسرور و شگومان اولور کربک و سکرانه اچون مستحضره
صدقات بیکرانه احسانا نمک کربک دلایل دولت و سعادت بومنا نمک صفات
حائنه بنید و شواهد غر و عظمی و اوقا نک بغیر لری آمانده هویدا در بدیم
بحاری امور وقف مرام او د و ظهور قلعه کربک و ساعت بساعت بخت و دولت
و اہمیت و سلطنت از دیل بذر اولسه کربک **بیت** سپهر تابع و دوران غلام و گردون
فلک مطیع و ملک داعی و زمانه حکام چون پلا شاه عالم پناه و اوقا نک بغیر لری
اطلاعه عان اولدی بود و تنخواه دخی انورک تاویل علی سبیل التفصیل تقریر ایدی
اول مدایرک یتو مکید تن بر بغیر و قایه حکمتد رفیع الیلک لازم کلدی **بیت** کربک
تو خدا کیست مرام سپهر است اول اول کی ماهی که دملری او ذره طور و دردی رسول
در که جانب بر ندید ز کور و انکی فیل دمان عظیم جسمانله هزار طبل یا قوت زمانه
و لعل بدخشا نید که دلانار رشک ز کندن خون و جرم آس غنیت شعا غنیت
نخا نه سلکند مکنودر پیش کور رستم شاه کتوره لراول کی بط ایکی انساب

ماه نواکازین و شعاع شمس کاروز کین اولمغه لایق در **نظم** دروی لاری طری و لایق
 اوزون یالیلری بیلایه یکنر. کمر بونلری قیو قیخ وار. درکری صغری لاری هاله کوزان.
 سهیل اورسار اولور عد کویا. ایقلارنده اولور بوق پدیا. واول قانیراسو سر قیازد
 باد جینش آتس. روسن مسالک و مضایقه آب کبی روان وسیل کی خود شاندر و زخم
 سیم یولادر کجک سکنک نصاعقه ماندا آتس افشاندر **نظم** یرا و زده ییل کجی حست و
 سبک خیز. صواجره کرم و چون آتس تیغ. چورسم سنک زکین اوده سنکه. اورور آتس
 سپهر آب رنگه. بونلری شاه دهلمر هدیه دستمه اصطلیل عامره ارسالی ایلدیر ^{اول} ندر
 مار که بای ملکه پخان اولدی بر تیغ کوهر بکار آتس فعل آیدارد که روز هیجیل چشمه
 مینا دیان قوت مذاب روان اید و صفی الماس رنگه خرد. عقیق و یرنه مرچار ^{اول} ندر
 ایدر **بیت** فتح و ظفر بجو تیغ و قایمید. نیغی که تیغ توهمه فتح بحسب است. اول خوند
 ملک بدین آنکه آلوده بولدی برخلفت ارغوانید که طراز زده مطرز د و کوهل
 مکل که دار الملک غزنه دن تحفه طریقه بارگاه کردون اشتباه شاهه کتوره ^{اول} ندر
 اول استر سفید که ملک کاسوار اولمشد ز برفیلد سفید هیکل مینب سیکر کصف لشکر
 خزن دیر لانه خرطوم ز برجد رنگن لعل سرباید ز واول انبیا دما نکر که کوه آمدن
 معلقه زهر دمه بر عالمی خراب و بیاباید **بیت** پیکری ز کوه اوها مون. بیستون و درنا
 پچارستون سلطان شام قاهره اصطلیل عامره ارسالی ایدوب شهر یار کاکار ^{اول} ندر
 اولمشد کول اول خکسوزان که فوق مبارک ملکه بوق کبی فروزان اولدی بر بخور ^{اول} ندر
 که کتوره قدیری غفره قصر مینار نک آسمانه همسر **بیت** رسید عکس آن بلخ مرصع
 بخرچ ماه جوز ماه مقنع. بوتاجی ملک سیلان یاج و خرچله خاک بای ملکه روان
 است کک. اول مرغ که منقادون تارک مبارک ملکه وردی خانه شایه مکروه ^{اول} ندر
 اما اولعد لار و جندان ملکه خرد متوت اولر. غایت مافی الیاب بریا جانیدن بز
 عزیز مهر باندن بز زمان بجزان لارم کلوز نوک دخی مالی اصلح حاله منهی اولوز.
 بوخا ایلرک تاویل صحیح و بقیر با صوابی بود که تاویل ادم ایدی رفقه کور ملک
 دلالت ایدر که رسولگری نوبت هدایای ملوکانه ایلد. درگاه دولت پناهه ^{اول} ندر
 ایدر لار ملک اول نعمت لک حصو لیله اول غنمت لک و صو لیله شاد کام و شادمان
 و ثبات دولت و دوام عمارت پیوند له اختصاص بولای شاهه واجد که من عابد
 اجانی کند و اسرار نه مطلع ایلیمه و تابا کمنشد نکر از بحیره قلبیه و صدق و دیانت ^{اول} ندر

تقد

بلی

انكلمه مشاورت رسول كورميه **بيت** كسي را امتحان ناكرد صديان مكر و ان پيش خوايش چاه
 اسرار اصل خود بود كه مطلقا صحبت مردم نه ياك و نه ياك بد كوه رشت سيرت در اجتناب انكي
 ذمتنه واجب بله و كوه با قيمت نفس نفيس اشخاص سغله طبع دون ايم مشرب و خفت
 سگنده منظم قلند احتراز قله **بيت** آب راين كه چون همي نالد مردم از هملسين
 ناهموار ملك بويكاليه استماع ايد بلك في الحال سجدهات شكر يقدري ادي اول پير
 مبارك نفسند كه مسيحا صفت در مرده سنه حيات تانه و روح پرمده سنه نشاط
 نه اندازه و يري عذر لرزايدي و ايتدي بجل الله كه عنايت بزياني مدد نصرت ارزا
 بيوردي و بكار جناب حكمت ما بدن كرامت نصابه نول كوستري تابي حضرت ميان
 انفس بتر كسيله شد ايد محنت فوايد راحه بيدل اولدي **بيت** بود قله جو قلند
 موسكا في جوابك اولدي دل در دينه شافي جزاك الله كجا فر كوزن اجدك كوز و
 قوسو جانان يوزن اجدك دلور يوزن ايدوب اي مهر روشن خلاص ايدك صلاح
 ظلمند **بيت** با غنچه ك خاطر ما خسته كره بود عيسى خدا بفرستاد و بر كوف احد الله
 حمد را گما ابدك پس ملك و فحان و خاطر شلا ان ايله مستقر عز و اقبال و اول اجلال
 از زاني بيوردي و بر هفته ستواي رسول لر تحف و هدايا ايله اقليم سبعة دن كلون
 بيتند لرهان اول وجهه كه حكيم كامل بيور مشدي مضمون سا ابي موقوف عرضه بيتند دلور
 يدنخي كوزن بالور و فزون ندرين و ايران دختي و كل دي بري خلوت و عورت
 ايتدي عجب خطا قلدم كه سري اعداه افشا ايلدم اگر سپر اكي ايلك يوكيدنه حائل
 اولسه و ايران دختك نصيحتي شرف حسن قبول بولسه عاقبت اوله ايلعيناك مكي
 بنم و تمام استماع و اشيا عك هلاكنه موري و لوزدي هر كمنه يه سعادت از ايل يار و كفا
 ايتدي مددكار اولم لاجرم ناهي مستغفر لك بضايحي عزيزد و قرب سواج مصلحه كودن
 عقي بريانه تا مل و تا ايندن عاطل قالمز و خواست عاقبتدن اندیشه ايدوب مقام
 خرد و محل احتياطين غافل اولمز **ع** هر كه تدبير كاري كرد ساماني نيافت پس بيور
 كه عزيز برك خاطر يي بواقعه سبيله مالان خالي و كلدر لازم اولدي كه بوهديا
 بونلو قيمت عادل اوزده توزيع و تقسيم اوله خاصه ايران دخته كه بيجا دته نك
 تداركه ارشاد قلدي يلاذ ايتدي چا كور اول مصلحت ايجوندرك وقت جد و
 حوادثه كند و لوزن سپر يريلا قلوب جان و بياشده قالمز **ع** هر كه سر بورد سوي
 سر بورد كوزن بنده يه معاونت عنايت و مساعدت سعادت بوسيره ملازمت بو سنه

عادت معاومت میسر اولم طرح و غنبله مال و جان و لی اغنیشک خدمت نه فدا قله اکام
 عطا ارجا الله ملک کرک و مقابله ده انعام و احسانه مکافات توفیق قلم می کرک
 اما ملکه بیدار که زمانک بوباده سبیلین روز روشن کی هویدا در بوترکا نینج
 جوهر و جمله ارغوانی مکمل اکار واد هر قفسی سه که رعیت بیده ملک غایت بود
 و فور عوارف شاهانه دزد و در کادر ملک فرمان لیدی تا یکی سین دخی حجره خاصه
 الدن و کند و و بلار و روز بزم سرایه کند لرحرمد بر کین کی واریدی اکا بزم فونی
 دیور دی که آفتاب انوک نجلستند حتی تواریت باجای نقاب یوزنه حکمش و بر هلال
 ابرو ایدی کبار بلای غیره ماه انوک طاقن طاق ایدوب بلن بوکسندی **نظم** طوغم
 نظیر نما در دهر یوزی آینه و اله کوجه و شهر هر حکم اولویدر دشارینه قول اولمش
 سرو قدی عروینه جینسند اولوب مه بر طرف در مصفی کردی برج شرف در ملک اکا
 نقلو غما می واریدی با وجود که ایران دخت حسن و ملاحه ده فتنه زمان و لطف و طرا
 آسوب جهان ایدی شاه بزم افروزی اکا انبا زامستدی ملک یور دی که تا بزم افروزی
 دغو ایدوب تاج و جامه حاضر قلدر ملک مثال و یری که هر قفسی سن که ایران دخت
 اختیار قله با یقینی بزم افروزک حصه اوله ایران دخت تاجه رعیتی نری که اولد
 و اولد بزم مرغ که کنگره آسمان کی کوکب جواهر مرصع ایدی انوک نظاره خوش کرد
 اول جانبه میل ایدوب یار و روز بر نظر ایدی تابلکه که انوک دانیده بونلر قفسی
 زاحمد یار کوشه حمله جامه جانینه اشارت قلدری بواننده ناکاه پلاشاه اول
 طرفه نگاه ایدی ایران دخت کور دی که ملک اول مفاوضه به واقف اولدی جامه تی
 ترک ایدوب تلخی اختیار قلدری تاملک بو مواضعه فی بلیه و بلا چشمنی اول وضع او زده
 قلوز دی تاملک ظنی یقینه تبدل اولمیه اکوز بر عقل و تدبیرده فی نظیر اولمیه
 ایکسی دخی بر اساد تله جانلرن بلقفایه ویره لودی و خان و مانلرن آسرها که اوده
بیت هر کس که مدار کار بر عقل نهاد بی شبهه شد از بند بلاها ازاد چون ایران
 قول تابلکه سرافراز اولدی بزم افروز دخی خلعت ارغوانیه سرو قدان جهان دت
 ممتاز اولدی ملک وعده موعود و علات معبود او زده انوک مقامه خرام ایدی
 ایران دخت رخی روی دلفروز و زلفه لاویزه **بیت** زمشک نایک یلک موک
 شسته بآب زندگانی روی شسته تاج مرصعی باشنه قویوت بالوره سیرینه
 جلو بر طبق زینی اندوه حلقوب ملک اکا و کنده قدم خدمت اوند ده قیام ایدی

ملک
 م

ملك اول طبقه زنواله شنا و لايدقت صحن خاطر بن كل وصاليله كلشن ديد لرن بر تو انوار تجا
 روشن قلور كن ناكاه بنم افروز جامه ارضواينده دست افشان و بطوه كانا نالرك او كنز كندي
 عذارى كل سحر كى ابلش و رخصه رنده عرقدن و قمرات بنتم كى صاچلش **نظم** لباسى ارغوانى
 كرده در بر تو كى بخت سرواز لاله زيور د جشم ترك بر دلها كين سازد و ابرو و چوكها
 ناوك اندازد رخش تابان ز حسن زلف پرتاب چنان كاندر شب تاريك مستاب ملك آي اول
 حالت او زده كو ييك زمام اختيارى قبضه اقدار ندن كندى ولدن ت جاشنى طعا او بود
 ايتدى **ع** كوردم يوزكى ديد كرا مندن انوك مصاحبتنه صدق رعبت و موصله غلبه
 شوق و ذوق طبع عنائ اختيارن و زمام دل بقرارن كار نازنن جانبنه توجه ايد و تب
 مراسم تحسین و آفريندن صكه ايتدى **بيت** كاي سر و خرامان و كل و تازانه رسيد تركش كل و
 سروي چو تود و خواب نديد و بجز كل غلكن كل كلى شلا اندك و بوخر اما ناله خرم نصير و آراي
 بر بلالندك **ع** زهيم آمدن بخت مها كشته سراوان دخت توجه ايد و تابا سدي بونج
 كايو فرق بنم افروزي عجب خطا قلدن آف سكا عطا قلدن ايران دختك سيل غنيت
 عشق با شندن آسوب و شعله محبت و رسكل در و طوستوب بونكه جاسوز له يانك
 يا قلدي و تني اختيار لاند اولن طبق زريني سر شاهه نكوتسار ايد و بيا پنجه اولن
 با كوده ترله روي و موي ملكي كوده و تر قلدن اول واقعه كه حكيم كامل انوك بغير
 تا و يلنه اشارت بپور مشدي د رجه وقوعه بيشدي ملك بوفلندن منفعل و آتش
 خشمي بغايت مشغل اولوب في الحال بلادر و زيري دعوت ايتدي و ايران دختن صلا
 اولن ناشايسته حركي حكايت ايد و تب خشم تمامله ايتدي تيز بونادان نيه ادبي آله
 تنغ بي دريغله زور و وجودن كرواب عومه صلا تا خاص و عام بله كرك انك اشالي
 اول مقامه دكلدر كن بونق عركه جرات قلدر و روز بر سمعا و طاعة ديوب ملكه في آدي
 كندى كيدر كن خطر نه بر خطور ايتدي كه بو فرمانه امتثال استيعمال شرط احتياطه
 دورد زيو كه بوزن فصاحت و بلا غنده و حسن و ملاحتد نيه بدل و كهايت و
 فراسته نيه مثل و نيه مثلدر ملك انوك مفار قيله خلل كل محملدر خصوصاً ك انوك
 بر كات نفس بال و ميا من راي تابنا كيله بود كلو اشخاص و رطه هلاكدن نجات
 و حلاص بولور كن كه بعد زمان ملك بو بجهله انكار بويوزه و انوك بو عيبي نظير
 بلا شاهد هنر كورونه نوندن قطع نظر بو مقوله امورده شتاب خلاف راي
 صوابد راي بودرك بوا ملك اساسني قاعده تلنه اوزره بنا قلم تا وقت سوادن

تحت عتاب اولیو بخاطر جواب **اولم بیت** چوقاضی بقدرت نویسد بجل نکردن دستار
 بندان بجل پس و اجبا ولد که بوازم استیصال اتمیق توفقه بحال و برع شویله که ملک
 جابن ذکون علامت ندامت ظاهر اولم باری فرصت نداد که فوت اولمش اولم و اگر البته
 انوک قلی باید حکمی اجرا و قضای امضا امک دلوسه موجب فرمانیه اتباع حسیتر
 امتناعه دکلدر مقرر در که بونایتزده بکا اوج منفعت کلی تیسر در اولاموت
 اقبای نفس بیکاه **ثانی** امر نزاع اولورسه تحصیل رضای پیر شاه **ثالث** جمع ولایت
 منت نه نهایت که بواسطه ملک ملک که خیرای عامه اهل عالمه کامل و شایمل و فضل و
 احسانی کافه شئی آرمه حاصل و مواصل در وجود نک علی بقایه اولورم بر سبیل
 روز کاره نیک نفس لک نامن ولورم پس آن محرمان جرم سلطنت در بطایفه ایله
 کند و سرایه ایلدی و بیوردی که احتیاط معامله کنی محافظه قله و و عظیم و تکریم
 بایند مبالغه لایم بله کن کند و سبب بر خوند ملول و خرو و سر کنون بارگاه کلد
 و ایدی فرمان بکی بر نه کورد و فاول کستلخ نیه انی که قدم حرایه عظم بساط عرض
 شاهه دراز امتشیدی سرا و جراته یوردم **مکر** ملک فی الحال صورت غضبی ایل او
 و در بای موج خشنده بالخط امواج سکون پذیرا و امتشیدی چون وزیر در بجز مصیبت
 اثری استماع قلدی ایران دختک بال و یال حسن چل و عقی و کالی خایانه کلدی
 زیله متا تراولدی و اثر تا تراظهار انکه اجتماع نفیضین حکم در احرار انی
 پس کند و نفسی ملامتد آغاز اید و با ایدی بوکاه سندند که حلم و تانی طریقی بر
 طرف قلدک و کند و محبوس کی جزوی جرمه ایله با وجود که خوانک طرفه ایکن علف
 تیغ تلف قلدک **کرک** ایدی که بود در عصیانله فرمان قضایانه اراعاتان امیدک
 فاد جمله آتش خشمی سکن اید و بطریق شکی قویوب مضیق شتاب کشیدک **نظم** باره آتش
 بود آن پرکنده کریدی شعله برادر بلند آدی آتش خورد از حد فرون کردم او
 دور نباید بر و چون وزیر سیاهی شاهده غلامت غم و ندامت مشاهده ایدی
 ایدی که ملک غمناک اولسون که بر تیر که شستند زجه سرانکشت بدینم رد ایلک
 محالدر و کشته زور و زدم زنده قلی محض خالدر غم غم فایده و اندوم بیورده
 مفتی قلب و ضعف بدن و بر بجزه در که تیر به جراحت دوست و راحت شستند
 هرگاه سلطان بر حکمی مضایه و بر فرمانی نفاذ یستندد کد لشکره علی الفور پشیمان
 پیکان هر احد کایانم از کارد و ام شکوه شاه و نبات و و قار شاهنشاهی بدکات

اوله کرکیدی که پادشاه ملک دیار قاع کی فرمان سلطان عضد تبار انیون بویاید
شاید از اجتناب و امتناع ایدیدی تا عاقبت کار دام ندامت و ورطه ملامت کفر را و
ملک استفسار ایدیدی که کی قیلا ولسند را و **حکایت** و ذرا سیدی وایت
ایدر که تختگاه یمنده بر پادشاه و ایدیدی عظیم الشان و بر شاهنشاه ایدیدی بخجی پیروز
جوان کرد و نبر مدت سیر نه سپهر سلطنت او زده انوک نظیری مهرین شاهانه
مشدی و سامعه روزگار مردار می چار سوی جهانده انوک عدلی قهرمان فرمای
اشته مشدی **نظم** برنده آفتاب علم افزو زمرمه از در جان جهان سنوز جهان
عدیل و دار پله ایدوب رام خایق سایه سنده ایدارام بر پادشاه کای کار کثرتا
سکار ایدیدی بر کون میدان سکار کاهده مرکب نشاطه عنای و یروب کدرد و دیده
جستله چپ و راسته نگاه ایدردی اتفاق اول زمان جوش و طو ر دن نام و نشان
کود مدی و تیر نظری سکاره لایق بر جانورده ایره مدی ملک بر صورت دن ز نیک
تبحر و نرم نشاطی تمام متغیر اولدی بواشک مکر بر فیر بیو که فقر و فاقه بلا سندن
پوست آه و دن بر قیایوب اولیا با دن خار کنکه مستغول ایدیدی اتفاق اول و لحیده اول
شغلک تعبندن طاقی طاق اولوب بر پیشه گمارنده یا مشدی خیل خراب جمیع
جوانان احاطه امتسیدی قضای آله نظر شاه کی کامصلق اولوبانی آهوان ایدی
و هاندن گمان کیندن خدنک دل سکا کی کاف نافه راست ایدوب ایدیدی **نظم** شعله
تیری که در او در غرق محبت بان سوخته خرمن جو برق فته محابای بلای نکر و خطا
و خطای کرد الفصه چون ملک سکاری اوسته وار دی اولبچاره ی سینیه فکینه
مخروج و دل بر چون بولدی نیک غمناک اولوب متاسف اولدی و ناخن ملاستیکه چهره
ندامت خراشه آغاز قلدی و اول هود دن که موجب تحسیر ایدیدی متالم خاطر اولوب خار کنه
بسیار اعتذار لرایوب مرهم بهار دینار تمام عیار دار زانی پویوردی و عنان غنی
جانبه را السلطنه معطوف قلوب بر زاهدک صومعه سه کرا اول شهره عفت و عبادت
معروف و مشهور ایدیدی بلکه عرصه عریضه دهر ده ارسل و هدایتله مذکور ایدیدی نزول
اجلال پویوردی و زاهدان دینک مزید دولت و جاده آخرد کفایت جرم و گناه
اولی دعا و نصیحت استرا ایدی زاهد پاک طینت دخی طریق کشف و کرامت ایدیدی
ای ملک بخصلت کرد و لت دنیائی و سفلت عقبا ی جامع اوله عنفی کظم و خشبی
هضم و وهنگام غلبه عضیده میلی جانب جلد **نیت** کسی که بر فروز آتش خشم

دی

ملاداد و بخریق مردی چشم غضب چون نفس بد را میکند کرم. عنانش و اکس انجا تا شود نرم.
 ملک اندی بلورم که چاشنی سرب خطل مذاق حلیک کام عقلمند. لذت تماهی وارد و فاما
 هنگام خنده حلی هوای نفس حاکم قله مزین. داوقات الهاب نایره غضب عظمی وید
 ضبطه کتوره مزین. زاهد اندی بناوج قطعه رفته به بعضی نشسته یازده بی خواصک
 برابینه سفار تا ایلد که چون ناصیه حالکد امارت تغیر مزاج مشاهده قله و آتش خشم
 کانون درونکد مستقل کوره اندک برین نظر که عرض ایلده. یکن کراولک فایده
 ظاهر اولی و نفسکد تسکین و تسلی حاصل اوله و اگر به غضب اول و عظمه کلا ایلده انظفا
 بولرسه ایلکی رفته فی کوسره. اگر نفس یوسن انکله رخی بام اولر نشسته او خجی رفته
 اظهار ایلد امید و ارم که بوسیله ایل طبع ملکدن غایله عطف و خنوت کیده چون
 ظلمت خشم بر طرف اوله لعه علم اولک برین خیر الحفا اولم دیوچو بیرون رود فرشته
 در آید ملک بولکله آخر وقت اولدی. و زاهد اوج قطعه رفته یازده خواص شاهک
 برینسته و یردی مصون رفته اول بویدی که محل اقتدار ده عنان اختیار ی دست هلی
 نفس بد فرمایه و یرمه که سنی و رطه هلاکد القا ایلد و غیای مکتوب ثانی بویدی که هنگام
 خنده زیر دستلره و چشم اول تا وقت خراده زیر دستلر کامه بیان اولم محصل کتاب
 نالت بویدی که اجرای فرمانده حد شرعدن تجاوز ائمه و هیچ بر زمانده دایره انضام
 طشره کیمیه نظم اگر چه حکم تو جاریست در جهانداری جفا ممکن که کار یست مردم آزاد
 مناز اگر چه لب هیچ عین خند است که هست دیده مظلوم ابر آزادی. مباشر غره بمسنا
 سرای دولت خویش که عنقریب ازین بگذری و بگذاری ملک زاهدی و داع اید و یاز
 الملکه کلدی و همیشه مجلسند مخصوصا که هنگام غضبه بود رفته لوی کا عرض ایلد
 لر دی و بومنا سبته اکاملک ذی الوقع دیر لودی بوملکک بر کینر کی واریک
 حویری و با کینه خوی سرو قد لاله خدایا قوت لب سیمین عنب کیک رفتار طوطی
 کفزار بیت ماه روی و مشکو و جان فوا. دلرب و دلنواز و دلریا هر کس محو آشفته
 بیماری و عقیق آفتی لعل شکر باری ایدی خوبرویان خطه خطابون و چین رفند
 اسیر و عشوه فروشان کشور کثیر هوای سلسله عهد بر تابی به مقید زنجیر تخریک
 بیت خلوا و ولدن کارخانه خاک کلدی نقشی کی صورت پاک جمال حال پاک و اسلک
 خیا ایلده آراسته و جهر جالی زینت کلک عفتله پیراسته ایدی اول شاه اولک نمایان
 مایل ایدی که مصاحبت حرم خاصند استنکاف و سایر جواره ایلده استیناسدن اسکر

ت

ایلدی

با نوبی شاه همواره دیده غیر نند خون نایب حسرت دو کردی و اولی دفعی باینده غایت رشک
 حسد نند زمین دلم مکر و حسد سخن اگر دی القصد غصه سین هضم دیده میوب با تمام حکم
 مشاطه حرم سرای اعلام اندی و اندن شاه قتل و کینز کی زد انک یا بنده مدو طلب ایلدی
 مشاطه ایلدی بلم کینز کک اندامند نزه سته متعلق و اعضا سندن قفقی غصون نری
 متشوق و متعلق قدر خاتون ایلدی که انوکله خلوت اولد بقه هر کار کردن که ز غم نایب
 مشاندن که غایت صفادن کویا آب در دره و طرات چشمه حیا دن سر شیخ اولوب مجمع اولشد
 یا آیدر که دست قدر بت بالای ترنج عقیق اوزده فرسشد شفا لوالود زبان حالکله بوی
 انشالور **بیت** بخلم دعوت ای زاهد مفرما که این سب ز غم نان و سنان به مشاطه
 ایلدی بویلله ایلی قضیه آساند و همت کله شاه بیتاه انک بکا انک یکله کساند
نظم صونا نچله ایلکه اکا برجام که عمری جامی طلود رسونا یام ایچو جرم عیدی
 قان قوه یور قویا زلمایه اول جسمه یتر قیامت قویا و چانه صور جهان نزم عده
 یانه محو یازلمایه خارید و ز محشر قویه ترکیسی کی بر دن کراشر متعلق بودر که بکار
 مقدار نزم هلاهل ویره سن تا نایل ایل ایدوب کینز کک حواله ذوق و غنینه اندک
 خال لوالیم ملک چون کیفیت خاندن لبر اکاد کوره هانا اول مقامه عمری تمام اولوب
 عمری سرانجام بوله ملکیه دخی پوشد ندن فرح و بومضیقند نخرچ میسر اولم خاتون
 بوقوله دلسلا اولوب اولدیده و کیدار و همیا قلدی و مشاطه سوال اند کور اوزر
 اخلاط حیلله دن بر ترکیب ایدوب و حقیقه نری و قویوب کینز کک و ثاقه کیدی
 و سیاه کار لغندنا اول ماهلک چاه زقی کمارند برشته رسم ایدوب کویا هاروت
 یتره رویا چون کمار چاه یا بلده جای قرار امک قلدی **بیت** پروانه سان چون خالوش
 افکله بر ز غم نان یارب نگاه داری زاسیب روزگار رش ملک بر ظلامی و ایددی که
 حرم سرایه محرمیت تمام و ایددی حکمت الهی و رای حجاب دن خاتونله مشاطه نک سوال
 و جواب اشیدی و مشاطه نک منزل کینزه که کمد و کن ز غم نان حوالی سندن خال لور
 رسم اند و کن عین یقینله مشاهد اندی و دواعی خلوص نیت بونی اقتضا قلدی که
 کینز کک اول کور دن جز دارایده هیچ بر طریقه فرصت بولدی ملک دخی حال سکرده
 ایددی و بوسری کشف انک بر وجهه میسر اولدی آخر یک شاه عادت معبود اوزر
 کینز کک خوابگاهنه واروب جامه خوابه کیر ویت صورت کیفیت شراب ناندن خوابه
 واریدی غلام خوشناسلق شفق دامن کینز اولوب آهسته آهسته کینز کک بالینی قرینه

زنج زان
 م

ع
 کله

وگوشه آستینله حواله قد ز کدر نیل کید ز کج بحالند شاه بیدار اولوب ناکاه کیر کت.
 ز خندانة عالمک دست دراز لک زورک مذمت آتس خشی بفراید و بی تیغ اسفامله غلام
 اندی غلام خلوت سراید نطسره محمدی ملک عجب خنجر خنجر از الله قبول جلدی اول محمد
 خاصانده طوب و رفقه لری لند طوری چون ملکی متغیر کور دی رفقه نلک برین صورت
 در بای خشمک متوجه مانع اولدی برین رخ عرض الیدی آتس غشی اکل دی سکن بولک
 او خنجر رفقه عرصه عرضه بنشد و رچک ملک صورت خشی مکسر اولوب شدت بغض غشی
 کظم و تربت نخر سکو اغشی هضم الی و لطف فطر بسله غلامی خد مشه دعوت اید و ایدی
 ای غلام راست سوبله که بوجراة باعث اقدام نه ایدی غلام ماجرای علی ابرار اعلام الیدی
 ملک خانو فی طلب ایدوب بوام نفیشتند و بوفکر تحقیقند تدقیق مبالغه یور دی طاقون
 انکار ایدوب ایدی معاذ الله غلام افترا ایدوب غلام کراتله جاری ایلد بونک امثالی
 افغانه مطلع اولدو روزم اما ملکن زرع ایدوب اولک اظهاره جرات ایدو مزیم علی الخصوص
 احتمال وارد که رشک سببیه افرایه حل اولنه ایدی محمد الله که ملک حقیقت حالی کد و کوزله
 کوزدی خلا اول مفسد لک هلاکنده که حرم شاه فلک احشامده بومقوله فکر شیعۀ اقدام
 اندر توقف جایز کونمک ضرر عاوسی سلطانیه تمام زبانی وارد خشم مذموم خشم مجلد
 اما موقعده واقع الخیر ایلد ز افضل در بیت خار کن بهر سوختن شاید و کربان
 روی نیلاید شاه غلام جانبده نگاه اندی غلام ایدی ای ملک کلان احتمال و اگر الان
 بونیک بقیه می مشاطه نلک حقه سنه موجود اولم اکوانک الحضانة مثال و لیل التمثال
 ارزانی بنودم شاید که کلیا بوسینه زایل اولم ملک بنودک تا مشاطه بی حقه سیله حاضر
 و اول نلک زاکار دزه چاشنی و پردر هاندیم که دهانده کور دی نقد جانی خزینه داراجله و یور
 چون حال ملکه مشکشف اولدی ز نلک خنجر نلک کلوب غلامه عشق نامه و یورک و اول و کایت
 بعضی بلاد نلک اما راتر اکا نقیض قلدی اول پادشاه به انباء چون چهره خان خا حمله ارا
 قلدی مشاطه نلک مضرتی اکا بستموب صبر و تائیه بر کایتله اول سیه کار لک دام مکردن
 نجات بولدی و بوجلین باز نهان اکا عیا اولوب اجبا و اعدانک حالی اکا هویدا اولدی بول
 کوردم تا آینه لای روشن ملکه بوضوح جلوه قلده ملوک هر باید و بچیل و شتابند ز احتیاط
 و جسد هرامه تا مافرا و اند صکر فرمان مناسب در نظم حکم سلطان بسیار اتق و آب
 در دی عالمی جواب کد همچنین حکم دار و بانود که شد از روی اضطراب کد ملک استی
 رضا که بوجملک بکار خطا و اتق اولدی سکالارم ایدی که بویاید شرط اضحی رعایت اید

سندن بعید ای دی که طریق تامل و تانی بی قیوایت بخت و تنگی کند و که یول و یروب و بخلیو و
 ناز نیتی بی توقتیغ بی در یغله هلاک اید سین و وزیر ای دی ملکه مناسب بود که بر عیون
 جهنم نذیر مبارکی ملکه رقیبه تاحرم سر اید و اولی سار جواریم نیک صحبتله تمقدن قالمیه
بیت کور و بوفست بارون هست و کلاه نماد یا من هست جوی ملک فای کلام وزیر است
 خم اندی که ایران دخت رخت اقامی کو یروب عالم عده کنیدی دیونه دل دل بر آجا کجا
 و ای دی **بیت** خوش بوز از غش ای سینه که اینک دل تیر بهمین کار میا بسته و بر خاسته
 در یغ اولد و نو کلزار شباب که بر کل کی از زمانه خراب اولدی **نظم** سر و بالای یودر
 در یغست در یغ زیخاک آنکهر پاک در یغست در یغ جای آن بود که جای تو بود در دیده
 راستی جای تو رخاک در یغست در یغ سر و وزیره متوجه اولو یا ای دی حقا که بی فراق
 ایران دخت قلمن زلیخ تا یتر ای دی که غنا اضرب و سکون بقضیه اقدار مد نکندی وزیر ای دی
 اوج طایفه هرم اسیر بند و غم د اول اول گسته که غنا ز همی بدکار و نجانبه معطو
 قله الخی اولکه حالت قدمده قاعده لطف و مروی رعایت عینه و چرخ اولد که هر امر
 بغیر شباهه ارکابا ییده ملک ای دی یای بلاد ایران دخت قلند و مقدار توقف ایوب
 سنک سعی باطلک علف پیش رویا اولدی جواب و یردی که نازک هلاکته سعی ایتم بلکه
 فرمان ملکه امثال اندم بویا بد ملامت و اراده و احضرة عاید در که بوشانک رای
 تا بقین ملاحظه عواقب از بی طرف قلدی که کردی که خواستم اموره تاملی واجب بلیدی
بیت امثال شاه با ایستی که از روی خرد بود در از روی خرد بودی جینه ها رو غوری
 ملک ای دی یای وزیر فرانه بوفسون و فسانه لری قویه بویا بد و فکر ایوب که بی از روی
 دیدار ملکه هلاک ای دی وزیر ای دی من بعد دیو کارک دامنه دست تدارک ایران
 و ندامت و ملامت بویا بد و قطعاً فایده و یرغ هر کسه که بر همه شتابی خرابیده و برایشه
 که من بعد ندامت مقید اولیم بی اندیشه شروع قله اکا اولیایه شیه که او کو توره بیکدی
 ملک بیور دی که بخه اولمشد **اول حکایت** وزیر ای دی روایا یدر که ایکی کو بر
 اول تابستانه بر قلیج دانه جمع ایوب زمستانه ذخیره اولسون دیو بر کوشده و مشغول
 دانه لومنا کدی چون فصل تابستانه نهایت بولدی تا اثر مرارت هوا دانه لری بوسیت
 پذیر اولدی و اولکی جانند ز کلال از کور وندی کو ترمکری و قلدرد آشیانده غایب ایکی
 چونکه حاضر اولدی دانه یاز کور دی غایب از و شرسند و چغنی ملامت آغا قلای نیک
 نودانه لری که فصل زمستانه اکل ایچو زاد خارا غمشد که چون شدت سرما ظاهر اولد

وبالذی

و کثرت بر رفتن دوی زمین به چینه و بلینه آنکه در روزگار بخورد و اما با و اوقات خود صحت
 پخته در سن بخونی بود جزیره دست آورد و در حق خرم و احیاط در انحراف کثرت
 است که حکایت نویسد در **بیت** کون که ترک و توانست هست عهد کن زخیره بنه از بهر
 بنویس خویش ماده استیدی بن بوده از نجه بیدم و هیچ وجه نوبه تصرف المذم که بود
 چون دانه لری و لکی حالت در کمر کوردی آنکه انکار نه با و قلیب القصد با و سر بره اول
 در دمنده اوره اوره و ولد که پس زمستان فصل شده که برف و یاران متواتر اولوب
 آثار طوبت هود و دیوارده ظاهر و پیدا اولدی دانه لرینه نمناک اولوب قرار اصلی
 یستدی که بود چون دانه لری ترک و نوبت سابقا کمتر کورد و کثرت سبب بلدی خرج و فرقه
 آغاز اندی زاد و زار اعلی و نادر ای بار عکساله جگر ناطع اعلی و ناسدی لحنی مها
 احباب و مفارقت اصحاب صعب کار و اما بعد ندامت مفید و المذ و غی اندن دایحی
 دشوار در **بیت** بکا خویش تا مل نما کن یحی زیان کنی و کسی زان یان ندارد سود بود
 مثلاً فایده اولدر که مرد عاقل کرد که باب عقوبت استیصال ایله اول که بر یک خواب
 نمانده طنطا ایته **شوی** چون که کوزل ایش آخر نی حکیم اولم آخر نمانست که ندیم جلاله
 چون همان کورد و یک حکایت آید زانیه تا سق استیصال ملک استیدی بن بقوله شتابانده
 سق شتابانده بوسبیل خانه عیش خرابانده و زیارتی و ج طایفه کند و لوز
 خراب آید اول اول و کسه که وقت مضافه کند و دن عاقل اولم باید نه زخم کرات
 و جراحات بیکران واصل اولم بری دخی اول کسه در که نی وادش اولوب وجه احرا
 جمع اولن مالی تا لاج حوادث اولوب اکا و بالی قاله بری دایحی اول پیکهن سالدر که بر
 صاحب جاهه مبتلا اولم و اول هر آن زانک خیال به خوش حال اولوب دولت وصال دلیله
 و زهر زمان جناب ملک مانند زانک ترک بلکه هر کوز بر کن دلیله ملک استیدی سنک
 بو عقله مزاج فکر عیله و عکس سنک قلت تا مل و کثرت نهنگه دلیل در
 و زیر جواب ویریکه تنک اکلی کسه نکه حرکات و سکنا اند زطاهرا و لوز بر اولدر که
 کند و مالی سیکانه قانده و بدعت قویه الکی اول که کند و بلخصی مابینده بر ابلی حکم قله
 بن بو عقله تنک اندم غایب بود امضای زمان مشاهده مسابقت کسرت در ملک آید
 ایران دختک فراق در انیم در دویلا و جلیسم رنج و غلدر و زیارتی بلجی شلوان
 اوج طایفه نکه فو بخون غمناک اولم و داره بری اولدر که اصل کرمی نفس شریفی
 و صومیلی و عفا و کالی اولم بری دایحی اول که خسته قال و نانا و حلیم و مخلص سلیم اولم

وبری خجی و لکه نجسته فال و مبارک نفس اوله و شوهر نه بن و دی ظاهر اوله ایران خشت
 اوصاف مذکور نك جمله سحایله آراسته ایده اگر ملك انو کجی اظهار مال الله عجب
 میدر که یار و فاما سر نه عمر ن لذت میسر در و نه دنیا و ز حیات راحت مقصود **بیت**
 فرقت یار آفت دلدر و مجرد لدا زهر قاتلد و ملك ایده یی یار کلامی که زیک جرأت اظهار
 اید سن حضرت سرحد اید ز طش کید رسن سوله طل اید رم که سندن عید اولن صوابه
 قریبید و زیر ایده یی عاقل حاتم الکی طایفه دزد و را و لقا ز مدد بری و لکه احسان و آسان
 یکسان عدلیه و ثواب و عقاب حسابیه المیه الکی اولد که ظاهر مناصد حق و باطن ملائک
 ظاهر قلبیه ملك ایده یی عالمی سن عین استخار له بکا نظر قلو رسن که بو کلامتک راسته بو قدر
 رخصته جرات بولود سن و زیر ایده یی کاکا بواج طایفه نك نظریده اصاعر کور و نوز اول اول
 بنده کشتاخ که کاه و بیگاه خواجه سیله بر بر طوره و او توره خواجه دخی نو کلامتک اید و
 مایلدند بجناب ادب کور له الکی اول بنده خیان که خواجه سنک اوانه مستوی و له سوله
 که آمدند تمام مال و ملك خواجه نه ایسه مالک اولوب کند و دخی خواجه لوطیقه ساه
 اولد ایچینجی اول بنده فخر ارض که اسرار خواجه به محرمیت ایله خصصن بزم ملك ایده یی
 بو فرماندن عرض سخی آرمایش ایده اما الله ملک اولی امش و زیر ایده یی سکون کسینه آرمایش
 اولونز لاسکون مقامین بجای مجاریده ده بزرگزار صده اکابر یی حکام غضبه باز درگاه
 زمان حسابده دو وقت خلعتده مردم ایصلی ایام نگینده زاهدی اجزای ثوابده عالی
 حکام سوال و جوابده القصه و لقد رکه ملك و زیوه مفادضات کراهت انکیر ایله یی
 وزیر مقابلده نیزه خونریزدن سر بر جوالبر و یری و بترو شمشیرن قوی تاثیر ایدن
 سوز لر سولدی ملك طریق حلم و تحله سالک اولوب اول ناخوشگوار شربلری تخریج ایله یی
نظم تحمل کراهت کرا عقل هست نه عقلی که شمشیر کند زو دست تحمل جو زهرت نماید غمت
 و کی شهد کور وجود بطبع نیست وزیر عاقبت دهان دعالی آخوب و خاک پای شاه جوار
 شایع صاحب ایده یی سایه دولت شاه مفاروق عالمیان اوزده پاینده و آفا باهبت
 ظل الله اوج شرف و برج عظمتدن تابنده اولسون ع تابنده دولت تاید بن
 بنده که اقدام جراتک بساط انبساط اوزده قیام ایدم و تصدیع جناب رفیعده و زید و
 ابراهیم اقدام ایدم اول ذات سوده صفای اسمحان بخو نایده المنة الله که مظلومندن
 زیک بولدم و بز کوار در که ذات جمل الصفا فی علم و کمال حمله آراسته و نفس نفسی زینت
 سکون و وقار و زو صبر و قارلم پیراسته بر ملک ملک خصا لدر که مشی عالم مثالند

چند

کند

غیری بوده و با فایده باشد که نظری آینه واید نه غیری برده کور و نمیرد
 جز در آینه و آینه توان یافت نظیر. **بهرم علم عزت و عظمت** بمقوله شهریار که بدستهای
 مسلم و برادر کوارق نامه علی سبیل الاستحقاق بخیلق نامدار فلک اقدار و سزاوار
نظم بر یکی بناموس و کفاریست. بلندی بدعوی و پنداریست. از آن ناموار تر کسی را
 که خوانند خلق پسندیده کوی. **ملک آید** جای بلاد سن نه دیرین عین تعقله بلور سن کر بن
 بنای کار خلافتی اساس زلفت و مرجع اوزره بنا او عیشد و شهر یاریق بساط طنده
 شفقت و کم آنارلق قدی اوزره طور عیشد و اکو لیجان بعضی کشته لوك تا دینه که خور
 و تفرده اظهار استلوا اوله تالوع و نصیح ایله مقام معارضه به کلیت سرحد ابدت
 طغر کتسل اوله اشارت صلا ز اوله محافظت اید و ب تمید سلطنت و قاعده حفظ
 مملکت جهتند ز و لاه و سعت عمان همت رفعم اوله رجه ده دکلدر که بمقوله حواد
 و بونوع کلمات و میبایند از امواج خشمک ظهور به باعث اوله **قطعه** من نه بیدم که به
 بلور برکش. یانه کام که بکاهد تنس از سغله ناره یانه کویم که بنالید بصدای مردم. یانه بزم که
 بگریه بوی صدار حقا بود که بزایان دختلقتند فرمانده خطا اندم اما عجب
 دکلدر که الجوارق بیکوع اسب خوش رو تیر کاهی سکندر ریمزد. وزیر آید ی ملک فرمان
 مذکورده معذور در که کنه اختیار صادر اولدی بونوع حکم لکمر الو قوعد الزاد کالعدم
 با وجود در که آلان ملک ایله بنده میبایند بجاری و کن احوال و جز و تقصا ایدر که
 هیچ بر مانده نشان و بر میدی که بزیر شاه کامکار و بر شهر یار صاحب اقدار که شمشیر
 و فرمانده و آن ایله مستند سلطنته او توره و بنده کتله کار مقام عبودیت و خضوع و
 خضوعه اقدام خدمت اوزره طور و اول حضرتده اقدام و جرایه خضعت بول کلمات
 فی محایا ایلوه و کند و دایره سندن قدم بیرون قلوب دلنده کلنی نه تکلف و نه توقف بولیه
 بو مقامده مانع اقامت رسم سیاست علم عظیم و عفو عیم و طبع سلیم شاه کرید نه غیری
 نه اولسه کول **ع** هر چند که پیش جرم کم لطف تو پیشست. **ملک آید** ی جو بند کد و کتله
 مقر و معرفت اولم و آ نادر جرم صفات حالنده معاینه و لوب مقام اعتداله کله لاه
 مردم کریم قبول عدلده مقدور و فی مبدول فلسفه کول العدده عند کرم الناس قبول
 وزیر آید ی بند اضاف ایدیم و کند و کتله اعتراف الیوم که امضای فرمان شاهده تاجر
 روا کوردم و بر خط هولا نیکونک هیستند و بیخطاب عقاب آمیزک هیستند و نیم
 اید و بنایان خنک قلبی بایند توقف کوستردم حالیا حکم فرمان پلایان بجهان پناه کلد

نظم کر لطیف کنی و کرتیغ مینے • کردن فاده ام حواس را بخت تو • اولم که ملک بو شانت
 جز ن استماع اندی که لیل و نوح استماع و علایم نوح استماع سیای میا و کند کاج اولوب رایت
 ادای محمد آلهی درجه علیا به سوردی و غره صفا و سوری سپهر برینه اریک و بخل غلامات
 سجدهات نامتناهی به برنه کنور دیکه **مشوی** مرده ای بخت که مقصود زرد باز آمد • برنخسته
 دلان جان دگر باز آمد • اندک چون غنچه بویس لب جال میخندد • رخ دولت کل افروخته تر
 باز آمد • پس بوردی که ای بلا را کچه که سیا و کلمات و مضمون و مفاوضت کردن ایران ختم
 هلاک کند عیسی بنه فطم و نمرودی تابان سنک کل خلاص و مناصح کن بانه هنوز قطع
 امید اتمه مشوم و رجا ایدرم که او ای حکم امضا سندن توقف واکوره سن و اولی مشای
 انشا الله استعجال البیوب امهاله بحال و بوسن و زبوی جواب و بوردی که بنم مفاضات کما
 مینی ایدی که عزیمت ملکی تمام اکلم و کورم که اول حکم کن ناد محمد ریا اول غنم او زره جانم
 مید زوئله که ملکی همان غنم قتل او زره مغیر و مصر و بلر غایبانه اول ای می تمامه بوقم •
 اما چون کوردم که خاطر خاطر شاه ای نونک ابقلیه جانیده مایلد رکند و تقصیر مع اعتراف ایدی
 کند و کذا همه قرار ایدم و تاخیر موجب فرمان واجب تقدیم چون حساب و نقد اعتداز
 ایدم ملک ایدی سنک جزیم و یکا سنک و فهم و فراسنک بکا کوندن کونر روش او کت
 و بونقد خدمتک که کمال خلوص مخصوصه ن سبقتد نر که قول بولدی انشا الله تعالی
 عن قربت انوک نایجن کورسک کرک • و ثمرانه دست مراد الله ایرسک کرک همان ران تو
 المیوب استظهار غما که کرک و ایا زرخه نرم جانم زرخه و موزرت فوا و ایدو •
 انوک قدومن که کلمه ابواب حصول امانی و سرمایه بازار و حیات زندگانی در احسن و جم
 التماس اتمک کرک **بیت** بیا که وصل ترا از خدای بخوام • بیا که کوش بر آواز جشمم بر اهرام •
 و ز بر سغا و طاعه دیوب فی الحال بارگاه شاهد از حقیقت ایران زرخه اشارت
 نجات و بشارت وصال ایدی **بیت** دیکه جو غنچه سگای نر کار بسته مکن • که با صبح نسیم
 کرک کسا آورد • ایران زخت مثال احضاره انشا الله دیوب خدمتده مسامحتده ساقی
 سعی شهید ایدی و وظایف عواید قیاس و اقلوب زبان منت و سپاس و شکر سکن
 شهد بار الله شکر بار قلدی ملک ایدی ای کار بومنتی بالاده اتمک کرک که سوط
 مناصحتی برنه کنور و بوفرمانک تمفیدنده تانی کوسندری بلا رایدی بنم کمال حلم و
 رافت سلطانه و وفور شفقت و رحمت شاه جخانه و ثوق تمام و ایدی بونانیه باعث
 اول اولدی و لا بوجا کوبی ترا اجرای زمان سلطانه بجه توقف واکوره ایدی ملک

اید ای بلاد قوی چنان اولکه سنک دست بر فک بینم فلک کمر نه مطلق العنان در
 و حکمک نفاذ و جریا نه بریم فراوان و اجبالا و عاظمه یکسانند و فعل و قولک و عدو
 و قبض و بسط و ابرامک و نقصک چون و چرا نه معزاد و انکار و اعتراض برادر
 بلا رایدی سابق برت شاهانه و لواحق عاقل و حسنه و نه خدمت خدام سده سده
 مقام او زده فضل عاقل و مرتب ماکلاهی بر جمله در که فضا هزار سال عمر میر و افسه نوک
 بیکدن برینک و ضیفه شکر ادا اتمک مقصود رکگذر **بیت** یا انگیده زبان سراپا سوسن
 کی شکر ادا بهار تواند کرد نه اما خلوص نده لولک مرادی بودم من بعد بوقوله اموره
 تعجل و شتاب و بوی و ریمه تا آئینه صیقلینا عیاره مالک و غیر و مشرب خاطر عاقلین
 شاه کی کردند امته مکدر اولمیه ملک اید ای وزیر سنک بومنا سخن صفه حیدر کلک
 قبوله عزیرا و نمشد و من عبد بنی انشاء الله الملك المتعال سخته مشا و ده سر بر عزم
 ایدوب برامه مثال و بر ملک احتمال بخالد بر سر و زره و ایران رخته خلعت کراخا به ارزانی
 بوددی و جگر و مفارقت در جمله مواصله غرام ایدوب بطرس طرب آراسته قلیدی **بیت**
 بوددی که نور الدین مجلس خاص مفتی اولدی هر ماه رقص اولوب جینی طبقه نقل
 اختر شفق با لوده اولدی شمس ساعز کوشه کاشانه ده ساقی سیمین ساقی وزیرین نظر
 سغله کاسه می نابله مجلس نه تافت و بردی **بیت** صفای آینه ال اوردی ساقی
 که یوه روح راحه عریای مطرب خوشا و از آهنگ لولای ساز لمر غما فی اهتر از که بری
 و نعمات عاقلی و غوازی و بدعیش و شکامانی مع سکان سایه سوردی زخمه و نواز غوغیه
 هزارستان کو ستردی ناله و لکس جلت آینه دلستاند اند و بهی کیدر که **نظم** مغیر
 الله اکلدی جنک فلک اوخته طردی هرزه آهنگ جوی شرح اندی نار اشتیاق
 اوده اوردی صفاهان و عراقی و فغانه بشینجی بوسلکدن نوال قیدی هر بغری دلکدن
 اول کون و اول کجه تمام نوبت جام و عیش و طریله انعام اندل **نظم** صیاح اولدی جویوز
 کو ستردی و رستید فلک آلدی الیله جام جمشید یوقودن کوز لوبی اخدی عیلم
 لحاف غنچه دن جعدی کل تر ملک بارعامه صلا ایدوب سر عدالت اوزده اوتوردی
 و بلاروزی ری شرط بودی بر کنه کوردوب قدم خدمت اوزده طوزدی و کند و اصاله و اهل
 اولادی و کالکد براهدن دار طلب اندل و اولوالمرک بقیر که غلط اوزده نفر بر استلر
 تکواریسولند و فرمان سلطان کاریدن حکمک احضار نه شرف نفاذ بولدی و بحال
 حقوق بر ایهته رای حکمه تعیض بودی کاریدن و بجای بر عجب فرمان شاه هر برینک

بهار ادا

کما هه مناسب جراس بودی سره اولوی بردادند. و باقی نیک بعضی سنی هدف تیر
 دمار و بعضی خلف شمشیر آیداراند. اول علاعن دین بکشته عدا این حقند
 اندکری خیا نیک جزا و سزا سن بولدن. و مضمون فصیح را بر الهیم الذین ظلموا و الحی
 رب العالمین اندک بایند. آسکار اولدی **نظم** هر از کس خجری بر کشید. فلک هم
 بران خجری سر برید. چو سندان کسی سخت روی نکرد. که خاسک نادب بر سر خورد.
 اعوانی مخدول و مقهور واد واد منقور و مسر و اولد قد بصره رای جهانگر احکام
 و نظام مملکی نفیر و قطیر اول وزیر ثاقب ضمیرک را احصایت بدیرنه تقویض و کوی کند
 لیل و نهار ایران دختک مصاحبت و معاشرت مشغول اولدی و بجهان فایده کامکار
 کامران روزگار کجور که رحمت علیه **بیت** غنیمت کو و حضور و ستانی. و فاسوز در و قان
 سلجقانی برزگون مملکت اولد بخت جلدن. صفاسورنک کرک کلک لیلک لذن بود رضینت
 حلم و ثباتک دستانی و سایر اخلاق و عادات ملوکدانک بجهانک بیانی خردمند
 فاضل و هوشمند کامله پوشیده دکلر که بوحکایانک ایراد ندرن بود که استماع
 ایدندر بوندن عبرت اولت علما نیک نصیحتن و حکما نیک اشارتین بنای کار بر پیش نهاد
 ایدر نو مصباح دین و دنیای و هویج نمود فردای قاعده حکمت و اساس معرفت اوزر
 بنیاد ایدر. و متور و تمکد ز احتراز اید و بجا نب و قادر بر دباریم اهتزاز ایلدین
 هر که که عنایت ایلد یار و هدایت ایلد مدد کار. اولدی که هم فرق هیئت تابع و اضلاع
 زینت بوله و کشف منقبتی رواج حمله آراسته اولد. که تواضع و علم اعدای تعبیه
 کور و لجاجی او بامرتبه سنه یودر **نظم** سلطنت را که جعرت و ناز. شاه
 اولد که اوله بنده نواز. مهربی کویا بر مشکی افلاک. یوزا وور دینه دایم خاکه **سوی**
 باطم و با تواضع اگر هم نشین شوی. اغیار تو شود بو فایار خار تو. بایه کس ز خلق
 جهان دشمنی مکن. تا بر مراد دوست رود روزگار تو **باب** سیزدهم
 ملوک عالی جناب قول اصحاب قدر و خیانتی استماع ناستماع و اجتناب واجب
 اید و کن بیان اید **بیت** حکیم جهان فیلسوف زمان. بوجهیله قلدی بویالی عیان
 که چون رای با تسلیم اولد استانی بیدای حکیم ناستماع ایدی مروت و ثنا و فایز
 که رواج فوج مشام ملایک ملکوت ایره و مطلع های نوئی که طلوع بتایش سعادت دند
 جزیره تقدیر بود و بای ایدی **بیت** ای عقل زار دلیت روشن مسائل. دی و هم
 دار زینت حل کشته جام مسائل. میا من نفاس حکیم بر کویا بیه صفت علم و وقارک

نکات بسیار است

العلم

منفعتن تمام بیدم و طیش خفت و شتاب کار لغت حضرت معلوم قلدم الا نرا مدید
صادق الاعتقاد بود که بیا حال پیروزه که ملوک خدام کرن و ملازمان امین اله بخند
مسکله سلوک اتمک کرک و بوندن پنجه طایفه تربیت عذر ن بلور و نفست شکر قلور
بونلرخان و امین و غث و سمین یسیر و تعیین نه طریقه کیمک کرک بیدای حکیم و الله
شایر ابی سلیم مقابله سنده هلاکی بخت و دعای بقدم ایدوب ایدوبی فر شاهید و لیت
نصر من الله و قریب تنقذت وجهه کوسره و هر عروس سعادت که و ما انصر الان علی الله
مضته سنده جلوه کراولم اجناب سلطنت قیاد خلایف نصابک نصیب بی حساب
اولما غله اخلاصین بولم **نظم** تابستر بدست میا سایه چمن کرد از خنق لاله و خیمه
آرغوان کز اردولت تو که دارد نسیم خلد محفوظ باد از اثر غارت خزان **ملک**
یوردد و غنچه کن اعظم اتباع و اشباع دین لای احسان و سستی اصطناع کمال ایدوب
ملک در پادشاه و ابجد که خواصک نقد خلاصی کرات و مرا اله حکم نامه او ده
و هر بریک عیار رای و روی و صفای قلب و ظهور طویق معیار تجربه اله تیز ایدوب
صدق و صلاح و حیا و حسن و وفا و امانتی نه مرتبه در کوره سرمایه لیاقت تربیت ملوک
سبیل دیانت و امانه سلوک در و دیانت که بدین حضرت عزت در خوف و خشیت **نظم**
خوف و خشیت در خجانبجروته علم و معرفت که انما یخشی الله من عباده العلم اهرکاه که
خدام پادشاه دیدار و دیانت کشار اولم هم ملک بهال استظاری آنکه برومند
اولوز هم رعیت ماده امید واری اندر مدد بولور **نظم** خداترس را بر رعیت کما که معا
ملکت و پر هیزگان و دیوان خدا باید اندیشناک نه از خوف سلطان و بیم هلاک ملوک
خاین و کذا ابدن اجتناب ایدوب معروض محرمه کور ملک کرک و اسرار ملکه المرحه حال
مداخلت و بر ملک کرک که اندک خلل کلی ظاهر اولوز و شر و ضرری علمی و از زمان امور
ملکه و ملکه مطایر اولوز سراج ایدوبی بوجلی افضل محتاجد زیرا که پنجه اصل و فروتا
کراولور که ظاهر اوصاف حسنه اله آراسته اولور اما عاقبت کل شیء رجع الی اصله شمر
اوزده حالت اصلی و صف جلی لونه عود ایدوب بخت و خجانت سیریلری ظاهر اولوز
بیت ناپاک زاده کوجه در اول و فاکنده آهرازان بکورد و عزم جفا کند برهن آید
بوقرک اصلی و بوبایک فضل بود که ملازم پادشاه بواجب صفتله موصوفی و اوقات
کازمند اولافا لنده امانت کرک که در امین مقبول خاف و خلا یقدر و محرمست
اسرار ملوک مبایرت امور حاکمه مرا و اراید را بکنی اقول الله صادق و مستقیم

دروغ مکرر اهل بصیرت اند

ع

کر که صفت گذشت عیب غیله در فضا که بر شخص انواع فضایل آراسته و حق گفتار و
 و قادر بر حق ایل بر آسته اولسه دروغ کوی ایلجی فروغی اولمز و شرف اعتماد و رتبه اعتماد
 اولمز **بیت** هر نه سوزده که اوله بوی فروغی . ایچینجی کره نسب و شرف جسد که لیم لب
 همت قدر انعام حق کرای بلزمه و باد هوا میجانه که میل ایدر اول طرفه کیدر **مضامع**
 از الیج مالت مال حیت میل . ننه که بوطایفه نسبت بوی مشلدر **بیت** در طرب و
 ثابت خدم چون کوم باش . چون صبا تا چند هدم برینر کوی دکر . بکشا هده که لاندک
 خدمتکار لرینک محاسنی اخلاقه نظر ایدوب سخی و استظهار لرینه اعتبار انیمه که
 زینت خدام و سلاطین عقل و کفایت در بوطایفه ناک ماده استظهار ایدر انش و قدرا
 چونر کسینه حلیه فضایل در خالی و شایسته در ایلدن خالی اوله و عفاف نسبی ایله
 صلاح کتیب جمع قله و نقد مالی بونه استماندن عظم مذبور و نشو مذکور اوزدن
 خاف و غش ظنوره کله . بئر و اجدید که بکشا آتوک تربیتی باینده سعی بلغی در
 سوزمیه و علی سبیل التدریج مدارج تقرب و تدایج تمکینه بشده نمید . تا آتوک
 حرم می عیونده و هیبتی قابوده . ممکن اوله حکما بویو مشلدر که ملوک مملوک لرین
 تربیت طیب حاز و مسلک سلوک کر که اول بیا زک حاز و سبب انفعاله و کسیت
 مدت و کیفیت علتن تمام بلیمیه و اسباب و علامات بنص و قار و ریه و قوف کامل و
 شعور شامل حاصل قلبیه معالجه سر و معدا و انه خضر امر . کذلک بکشا هده
 لاندک که خدمتکار لرین جزوی و کلی حال لرین در تصرف ایلیمه و هر برینک اندازه کردار
 و مقدار کردار و روش و رفتار در شخص قله و اولجا که که تقویت و تربیت در زانی
 بیره و انوک حقدینه تامل و تانی اخراک قدح و عیب و طعن و نمینده اعتماد و
 کوزمیه . تا عاقبت سیر تیغ ندامت و هدف بر ملامت اولیمه و خصوصه اصل
 الباب بود که ملازمان سلاطین مدین و امین اولو کر که تا اسرار ملکی و مامور و قوف
 اغیار در مصون قله و لشکر و کشور و تفر و آزار در محفوظ و مامون اوله . اگر
 مقرران بکشا هده برین اعیان ذابنه صفت خیاسته و موقوف اوله و انوک کلای
 ملک حضورنده رتبه قبول اوله ممکن که برین کماهی معرض تلفه لقا ایدوب بکشا هده
 دینک بد نام لغنه موجب و آخرنده بد فحاش لغنه مستوجب اوله توقضیه ناک
 مصداق حکایت بکشا هده و زکر و سیاح در رای استفسار ایدی که جمله و لشکر
 اول **حکایت** برهن ایدی اخبارده کلشد که دارالملک حلبیه بر بکشا هده

نامدار و اریدی که سلاطین روزگار حلقه انقیاد در دوش و خاقان عالی مقام
 حاشیه آسمانی بودند و شمس لرزی **نظم** سروری کو فرخ عدلش بسته زینها زین
 قهری کو نور داشت آیدین زمان هر یک از این جهانگیرش کوان کردی که کاتب
 فتح و نصرت را بران جانب سبک کشتی عنان بولک شاهک بر دختر خویشید پیکر و ناهید
 منظر و اریدی که انوار آفتاب رضای چهره روز کاری منور و بوی ریف غنیمت
 مشام آید میمطر المندی **نظم** منور دی جالی مشویدن و هانی تنک ایدی انکسری
 دخی نکند نا لور دی هوا علی خیم زلفی او در روی آتش لعل عذار قیله آتش
 برستان لب کو فسانا نقلستان با شاه اول کوهر یک دانه دید بیکانه کن
 محافظه مبالغه قلوز دی و اول در کر نمایه صدف سرو صلاحه برویش و بری
نظم یوزن کوره دیو چشم ستاره بیکله ماهه انمزدی نظاره صوبه عکس انمزدی
 کند و زنی که عکس چشمی کو نمایه یوزنی بر کون انکون بر پیرایه ترتیب انک دلدی
 و راستا در کوه که صنایع صنایع مهارت و براعتی اول احتیاج واقع اولدی مکر
 اول شهر ده برن در و اریدی که کویا کن آفا با اول اول کور سندن مذابا و لوز
 و سبیکه بخشان ماه اول کور سندن خالص اولان سیمه بگور دی صیر فیلده بر مایه
 ایدی که عجز و برنزه صدق الیحد اولان درک خالص قیمتی ندر بلور دی صاحب
 عیار لعل بر مریه ده ایدی که حکم کیمی بر کور مکمل غشی خالص ندر قلوز دی **قطعه**
 دوزش کو شش هر کوره و زهر کار خود چون کرد و هر چه بولان زیم زرد و زلف
 ساختی اینجا که توان ساخت ملک اول صیت جدای هنر ز استمندی و اولوک بعضی
 مصنوعات زیبا مصنوعات نه هتاس مشاهد المندی و بوقد آتی حرمه دعوت
 ایدی و ترتیب پیرایه بایند کف و کور حد اطناب بیدی مردن کو بر جوان ایدی خراف
 روان شیرین زبان نیکو بیان دل پادشاه اشاء محاورانه اولوک مقاله نامه مایل اولوک
 و خاطر مبارک علی الدوام اولوک ملاقاته رغبت تمام کو سغدی هرگاه کلمات غریب
 و صنایع عجیب و کثرت لغزیه بلک شاهی آشفته قلوز دی بلک شاه دخی ساعت عشا
 اولوک حصه عنایت و رعایت او نور دی دته تقریبه بر مریه به اختصاص بولدی
 که دوز و شب محرم خاص اولدی و دختر بلک شاه که زر کو خویشید و ماه اولوک سیدی
 و زلف سیاه چشم بد که نگاه امده مشدی **بیت** قمر بر شش دکلدی بایه سینه ککش دیش
 دکلدی سایه سینه اکا پرده آینه ویدی هر که شد محرم دل در حرم یار بماند

بادشاه مزبور که روزی واریدی که متانت عقلی مشهور و اصابت رأی معروف
 و مذکور است که کلک جهان کشایی خامه نامه نصرت ایدی اثری عالم آرای طراز خانیه
 شوکت ارباب دین و دولت انوک لای و شینله اعقاد ایدر لوی و اصحاب ملک و ملت
 خاصه خضر خاصیتند نهاده حیات استدار ایدر لوی **بیت** بولدی کلک بقراریه جهان
 ملکی قواد بولدی رای باشایتله قو عالم شیت و زیر چون کوردی که بادشاه زر کرک
 تربیتن خدا عدلدن کوردی و تقرب و اخصاص غایبه ایر کوردی بعضی ضعی و خلوص
 طویدن بر محل موافق و تقرب و اخصاص ایضا غایبه یوردی و وقت مناسبه
 بر ترسیله عنان جوار معالی زر کرک حسب حال و مالی جانبیه معطوف ایدی شیاهان
 ماضیه ارباب حرفی اسباب دولت معروضه کور مشلرد و آنلری هر چند که عواطف شاهانه
 ایل مخصوص قلمشورد اما اقرانلری میاند بخاوزه رخصت ویر مشلرد و عالمی ملک
 بویخصه بر مرتبه اخصاص ویر مشلرد که محرم خاص اولمشرد و بوندن سابقه قلبن
 محک امتحان اوردمشرد و تربیتنه لیاقتی نه مرتبه دزد کور مشلرد بنیم ظلم بود که بر شخص
 دنات ذات وخصاست صفاتله موصوفد زیر که کورد ورمکه علی الدوام عنان کلای
 خلافت اید او از اری جانبیه معطوفد و فرام اهمیت اجرای او امر و احکامده خلقه شام
 واطها وحقده انتقام طرفه مصروف بومقوله کشیدن ایند وفا وصدق و صفایات
 دورد و بواصل نا کسله صاحب مقتضای طبع سلیمدن بغایت مجتهد در **بیت** هر که
 ان تاکی طبع دارد وفا از درخت بدیجود یزد کرانه امتحان ایدم که هر که که ملک مقرب
 بونه انعام و احسان ایدر اول سفله طبع و ذی همت کلک حسدند بر مرتبه نه منفعل اولورد
 کند و نک هلاکته قایل اولورد و حکما بویور مشلرد که علامت غایت ذالت و دنات
 غیره کرم اولد و غن کورمکه عدم طاقد در **نظم** سفله نخواهد کوری زاکام حسن
 نکذارد کسی زایجام کنده ملک راجحی فی فشان پیشتر از نان خواری افسون نان
 سلاطین عن اصله شرف فضیلتی جمع ایدر طایفه اکرام و اعزاز ایدوب تربیتلونه
 اهتر از اتمک کورک و تربیت لیم بدکهر و جاهل یه هزد نا اجتناب ایدوب محالطه
 احتر از اتمک کورک بوطایفه ایل مصاحبتند نا انواع ظنوره کلور و احوان ایلک ساله
 خلل کل مسطور اولورد اول سبیدن هر که که خصاست ذات و خجاست صفای اول
 شرط امانتی ملاحظه اتم و دین و دینانی محافظه قلم چون صفت مانده محرم و همت
 خجاسته موسوم اوله لایجرم هر عیب که خیر امکانده اوله اندن مستقر و مستقر اولمشرد

نظم کسی که امانت ندارد نصیب او بد کند بخود از وی عزیمت خجاست زهر فعل بد بد تر است
 تمام بد بها دارد و مضمر است ملک آید بی بر جوان خوب صورتند در ملاحت صورت لطافت سیرت
 دلالت دارد که الظاهر عنوان الباطن کلام اکابر عالی شانند که حسن عنوان لطف مضمون
 ناسه نشانند **شعر** بوسوی خوشی میسرند را اول نکود که کلر خوش بود و زدن میان خوش
 انوکم بوزیای و حب مونس او و خوشی یوزند ز داغی دلکش **بیت** هر که عاقل بود
 از خوشی عنوان داند که در آن نامه خبرهای نکو خواهد بود اول صلیت که حضرت رسالت
 منزلت در صلوات الله و سلامه علیه روایت و نمشد که اطلبوا الخیر عند حسن التوجع
 بونکه یه اشارت در بعضی فقره و احتیاجی بر گشته یه عرض اید که صفی عذاری زیور
 حسن صورت که راسته اول و صیر و احسانی بر آستاندن توقع املک کر که رخساره عالی
 خال جمال زیب و زینت نوله **بیت** انکون دید سلطان شریعت کوزل یوزن است که او
 و زیارتی در بیستان نمکند حسن صورت سوره سن از بر قلزل و آیت کمال حقیقت و خصال
 حمیده و صفات پسندیده دن عنری نشسته بلزل زیور که خوشی کسند و لود که صورت زیاریده
 قلوب نای رود قلوب چون نقد معنای محک استعانه اوره زیور کم عیار و نی اعتبار بود
 اسالاح کلام کلمند که بر حکیم بر خوب صورت جوان کوردی جان و دلدن در صلیت عالی
 اولی بالرو و اوردی تا سکه ماهیت محک استعانه از ناسین اید مقدار کمال معیار
 تمام اعتبار بولم ایچ اندی **بیت** او را از انده کوا و لیدی دیار **بیت** ده یعنی بر که در صورت
 دوی ماند بهم زان یکی خیزد شکردن یک ز بهر بویاست ملک آید بی میم محبت
 و جیم حجاب اعتدال مزاجه را لود و مزاج معتدل صلیت تربیت و قابلیت و قابلیت
 چون بومد ند که تربیت و لمدی یکن که انوک بعضی خلاق نهی اعتدال دامت اختلاله
 مایل اولسن اوله حال که نظر تربیت از زانی بیور بود مقرر د که اکساب خصال استوده
 اید درجه کماله و اصل اولسه کر که زیور که اکثر تربیت خالک تربیت سیم و ز و سنک
 خالک لعل و کوه و خون سیاه مشک تاب و قهر با رانی در خوشی بالی **نظم**
 جوایز تربیت خورشید رخشان اولور سنک سیه لعل یخشان **شعر** از تربیت است که آب
 کوه کرده خورده بر نافع مشک از فر کرده و ان آهن تیره رویی قیمت زاک اسیر خوش
 کند ز کرده و ز جواب و یری که ای ملک پیرایه تربیت آنک کردی زیوار د که
 اصل خلقند جوهری و اندر که هر خالک در هر سنک جوهر و هر خون سنک از فر اولسن
 فضا که بر شخص لیم بر دکریم هر اسال جوی تربیت ز آب دیوه و نقد قلبه دوز و شب

حاج

بیت

تاریب و پویه نهذیبه آب و پویه اندن حصول هر و وفا احمال باطلد و خلوص صدق و صفا
 توقع نه حاصلد **بیت** بید را کر به پروند چو صعد بر نیاید نسیم عود ز پید خسین
 ندکلو که تربیت اولنه دخی جنیت پس اولور سلک کی که یوند خه طاهر اولمز بلکه خج
 بخش اولور بعضی اکا بر که دیوان خجیات خمینه نفب اولمشد یو باید خوب یو برسلر
نظم هر که در اصل ناکس افادست بقالیب هر کس نشود سک مکس لاکر کنی مقلوبت
 قلب او غیر سک مکس نشود چون یو معنی محقق اولدی احتیاط بود که پادشاه او باش
 ایله اخلاط و اخلاط قلیه تا ورطه مذلته گرفتار اولمیه نته که اول شهراده کفشگر
 واسطه سیله غل ذل عبودیته دوشدی و موافقت جو هریدن سر جده وادی هلاک
 یستدی بلک شاه استفسار اندی که بجه اولمشد **ول حکایت** و زیوایدی
 روایت ایدر که دیار فارسده بر بلک شاه و اریدی نیک سیرت و پاکیزه سریت جهاندا
 بناسی رعیت پرو دلت اوزره اورمشدی و شهر یاری سر برنده مصلحت کسرتلک
 اقدامی اوزره اورمشدی **بیت** زمین عدیله معورا اولمشیدی جهان جودیکه سرور
 اولمشیدی اتفاق بریبری وجوده کلدی که آثار رشتد و نجابت ناصیه سنده پید
 ایدی و آثار مجد و سعادت سیما سنده هویدا **سنة** نجابت نور سیما سنده ظاهر سقلا
 لکته اندنه باهر انوک کشفده کف دست مقدار خیال سیاه و ایدینی بلک شاه اکا
 نگاه ایچک بریشان اولدی و حکای زماندن اولینه علامت و نشان ایدو کن صوی
 جگله سی متفق الکله اولوب اید لکیت فلا سفه ده کور مشور در که هر کده که یو معول
 نشان اوله عنوان عمرنده جوق بلایه مبتلا اولم اما عاقبت صاحب وان کس و ستان
 اوله **بیت** غم دکل عمل اولده باه مشکل اولدر که آخرنده اوله ملک بوثرده ایله
 خوشحال اولدی و انوک تربیتنه کمال اهتمن مصر و فقلدی مکر جوار ی سلی مکرکد لیسنگر
 و ایدینی شرم و نه باک حفاظ و ناپاک ملک حق جاز و حسن جواز رعیت ایدوب
 اکا وظیفه معینه و مرسم مرتب عنایت بیوردی همواره سایه التفات بلکه مرمر
 آسوده بچنور و دی ملک زاده چون پیش یاشنه کتردی و عقل هیولانی مرته سندن
 عقل بالمکه درجه سنه اوردی طبعی ملاعبه به مایل اولوب متصل کفشگر که حجر
 کلور کید ز اولدی و انوک کلیه سنده لعب و هوو اشتغال ایدر اولدی و بر کیفیت
 حال دناگاه اولدی صحبت کفشگر د شهراده نک منع و دفعنه بلکه کفشگری
 اول منزلت ذ قلع و قمع و قصد ایدوب بلکه سیدی طبع شاهیه مظهر انوار الهی

اولور

و محل ضرورت غیر متناهی در پویشده اولیه که نهال طبع صبیحا سقامت و استقامت قابل
و غایت لطافتند نه چنانچه که حرکت یافته لومایل اولود و مرد را یا ماله اول حالت اوزده
داغ اولوب استقامت بولور صلاح بود که سفراده صحت کفشکردن منع اولده اولوک
اخلاقی ذمیمه سی ملک زاده نیک طبع لطیفه سرایت عینه و دناست همی اول کوک به
سلطنتی اوج عزتند و خضیض مذلت اندر مینه که اندر شور و شر و خطرات کلی
صادر را اولق محملد بلکه مقرر در **ع** کزن خبیث هر چه کویاید ملک ایتدی
دید و کلک کبید و اما اول هنوز صبی و صحت کفشکردن ماله مالوف و اولوک خانه سته
لب و اولوم مشغور و الصبی صبیحا و لوکان نبیا مثالی خود مشهور و معروفند
بیت چشم کوزک ندکو کوزسه عجب کوکل اجنه که هو و لب با وجود که بنم نمده
زیک غریزه بلکه جان شیرین ند لید و ز احتمال وارد که اولوک صحتند منع
ایدوب خاطر اندر ملاک حادث واقع اوله اولوک ملال خاطری بنم انفالمه با عشا ولا
اولی بود که بر مقدار توقف ایدوب بریدت آرام اید و چون قد و قامت چکوب
شور و نمای اوله چیزی مردن و نفی مردن میزاید تازیانه تایدیله نفس توسن نام
اید و زوز رخاوس اولدی کفشکردن دعوت ایدوب انواع عواطف ازانی
سوریدی و مواعید حسروانه برله آمد و ایدوب سن بنم هسایه من سز بیکر کوشه
سکله الفت طوشتد و خاتوکل و انست امشد و دلم که اولوک اینور و قیچی
و آب و انشدن محافظه مبالغه قلنس کفشکردن عا ایدی و چین خدمت من
مذکته سوروب ایدی **ع** کل باغ شه عالو افروز اوله چراغ بشی مشغل روز اوله
بن بیدم بومضیث بیه لیاقت مشاهده قلردم و بومقامه که مقصد اقصای خاص
و عام در استحقاق کلردم لیکن نظر شاهنشاهی بر کیمیلد که خاک تیز ای زده
وسنک خارا میزد و کوه اید **بیت** سنک و خاک که کوا یلسیدک نظر خاک اولوک
اولور دی سنک کهر امید و ام که میان حسروانه ایلده وظایف خدمات بنده کانه
بر وجهه مودی قلنه که عن اخصانه مقرر اولده القصه کفشکردن سفراده به خدمت
جانه منت پلوت نه لکلف هرگاه بارگاه شاهدن کو تو رعب کند و کیه سنه کور
بلکه بعض لیا اید بجره سنده یا تو دردی یاد شاه کفشکردن سفراده به یهوار ایدند
زیک فرح اظهار ایددی کفشکردن خن قران و امالی میاند ملایست بلا شاه
و خدمت سفرده یله افتخار استظهار ایددی سفراده به کرم خدمتی بر وجهه ذمیمت

زی

اندی که کندن کونه پلا شاه حضورنده ریت قریب آرتدی تا کلیا مقصد علیه اولوب
 چو کان خدمت سلطانیه کوی شرقی قرانی میاننده قایدی **بیت** سبب در غرقه خدمت
 بلورلر انکیون جان خدمت قلورلر بروقت شهرانیه صحر او دشتی کشت ایدری
 وصباحدا خاشامه دك تماشا و عشر مشغول اولوردی وگاه تفرجگاه ارده کیج
 قالمی دخی واقع اولوردی اتفاق بعضا وقایده ملکه سفر عراق لان کلوب خراص
 خدمتد حرم غیر جمیع کثیر الیه عزیت سفری مضیم قلدی پس گفتگری طلب ایدوب
 مجددا سطراده یی کا سپار ش ایدوب حفظ و حراستی باینده تاکید اندی و کشت باغ و
 راع و سبزه و گلزار و مرغزاره اجازت و پروب ایدری **نظم** بهار آتای کلدی ای
 گفتگری زمینی زین ایدی ماه انور نوازی قمری و آوار بلبل جهان باغینه صالح شود
 غفلت نوظل نازدینه اول هولدار که ایدیه کشت صحرگاه گلزار او بوسه ملوده اولور
 خانه دیکر قوسیرالتون اولجه سیردن سین ایلسون کل کی کسونسو جمیده دوشون
 عین و ش کو کلین بند گفتگری خجین خراعی زمین مذله سوروب حلقه اطاف
 در کوش و خدمت و عبودیتی بردوش ایدی و تهمید ایدوب احوال شهرانیه بر حمله
 اشغال ایلدی که کند و ممتاخی بالکلیه فراموش ایدی مکرر الحی شهره ملکه بر باغی
 واریدی شیشه روضه رضوان و نمونه نزهتگاه جهان صبا بنفشه سنک زلف
 برچیندن نافه مسکات تا تارکی معطر و شمال جعد برشکن نسرنیدن کلبه عطار
 میجر و یلین جنت ازهار گلزار ندن شمه طراوت لوردی و سدره طوی اشجار
 کونا کوندن قامت موزون استعاره قلور دی **نظم** لطافت ایدی جنته زشانه
 اچمه پنجه کوثر و روانه گنای سروع عین نهاییه اتر طعنه و ش پس منتهایه
 زمینی روضه رضوانه بکوز درخی سدره و طویایه بکوز نوای بلبل و آواز ترنج
 دل و جان نقدی ایلدی تارلیج شهراده که بوستان سلطنتده بر نهال یی مایل
 ایدی جان و دلدن اول باغک تماشا سانه مایل ایدی بوزمانده که شاه سفر نورو
 درازه کندی شهراده علالت و مهور اوزده تماشا عیایع مزبور میل ایدری که خدمت
 بوقایع غلامیه که خدمتند دایم ملازم و آستانده لازم ایدیلر و کی جانب باغه
 خرام اندی گفتگری کوردی که شهراده دك افسر در سرته و جامه بر کهدنده و
 جواهر عنبر مکرر کرده طیف حشیش و سرشت خنجر مقضایه که مکرر خجانت اید
 ظنوه کلوب ایدی بوتاج در و جامه مجهر و کمر بر کهر پنجه باز دکانه سرایه دکان

بلکه داسر المال مراد گاند و حال پدري دارالملک دزد و در د و مادي جميع اهل حرمه
قبضه فقره مغلوب و مقهور و مصالح و صواب بود که بحيله فکر ايدم تا بوي پري
ديار ما و را التهم بلکه اندن دخی بعید و کلايه و شهر آلب کيدم پرايه و باطن بلکه
کند و نفس نفيسه دخی بهاي يک کوانه صاوب باقی عمری جهان فایده کار فراغت
و تمام رفاهیت که حرم **بيت** چون جهان باقی در کل اول زمانه برقرار و فصیحی فوت
ایله ال ویر میسکون روزگار عاقبت اول خاکسار هوای نفس غذا از دن غبار فتنه آزار
و آبروی انسانی زین خیاثه نثار دخی و عذونه قصد اید و علامته که حرم اسرار دخی
اظهار دخی و خدامک هر بوی بر نوع دار و یله لا یعقل اید و شهراده نک دخی عقل
ذایل قلوب اولد و صدق سلطنتی ز دوز بودله کوهر کی برصد و قریا نور دخی چون
شب عبرت کو ز جامه کمال دزی و عمامه قبری براندی **بيت** چون به نور دیده اید
اندکی خلوت سرای شبد نکون صدق فی رحمانه به اوردی که باد بتر کوبد بوسه که کرد
داخته ایرمزدی و سپهر جهان سوتا سردید ایکن از ن کو رمزدی **شعر** بجه جهان کم برتر
ست او کده کوره در دهامون کی هست اشاعه تیر اینر سیل رواندن یوقار اولد
چهر دود رخاندن استوار دخی و کند و رهنده سوار اولدی که عمر کاروانی کی دزد
واجل ناگهانی کی رسند بتول تیر لکده سکون کسردی بر تنک چالاک لکده بغزین
ارخان عنان الله لر و همدن کوی مسابقی قهری ناز یانه کوسرینه لر جمله ایکن
آسمان کجری **نظم** ایه خزری تو زینه بلهر صریدی منزلدی کاهفت کسور ایاغ
السنه قالمردی یونا کاه او کندی صا و لو یادی بحر کاه غلامن دخی بر باره باد بای
آخر خای رخصدای عالم پیمایه سوار اولدی **بيت** سبیل الله سبیل ایه هیبت
لجور الله بنجومه ایه سبقت ایکی آت دخی پیداید و بایات و یاق مرهیا اید و
یول کو دیلر تباستور و ز کیتی فرو ز ظهور اید بجه مسافه دود و دراز قطع اندلر
علی الصباح بر مقدار آسایش اید و بینه سوار اولدی و برق کی مضایق مسالک و
مسایل حال کند زمرود و عبور اید و بیه ایکی کون سرحد حالک شاهیدن کجری بر
ولایه دخی ایر دیلر بوجانده خدمتکار لر هر بری بر کوشه ده و سوب نصف
النهار دیک بیدار اولدی آخر الامر باغبانان لکد حاله مطلع اولوهر برنه دخی
با دله مرکز جمع اند و رب عقل لری باشند نه کلدی چون شهراده و کفش کردن اثر
کوره مدیلر و اطرافی چند آنکه حبت و جوی اندر نام و نشان لرندن خبر لیمیدلر

خزوری کیفیت واقعه دن ملکه بی آگاه اندن ملکه سکیا رسوا اولوب یاغی کلدی اول
 سرو آزاره دن اترکوده مددی و اول کلر عناقنک توقو سندن مسامنه شمه ابرمد
نظم رفتم بیایع سرو خرامان من سؤد. دان نوسکفته غنچه خندان من بود. جو زار
 نوبهار بهر سو کوسیم. کان هر ویش دیده کریان من بود. چون مادر مهر بان نوردیده
 نشان بولیدی فغان جان کدازه آغاز اندی. و فزاید سوز نای من را سحاکه بپسندیدی.
شعر دگر گیمی دو کوب کوزی پیشینه. کھی کو کسند و کوردی که باشینه. به یاغی رکی نایش
 یاغی رکی. و تو فی آهنگ کو که آغری. بویوریدی تا اطراف و اکما فی یاغی قدم طبله
 تک و پوی ایدیه لن. و نواحی وضو ایحی دشت و طایغی جد و جدیله جست و جوالیده لن چون
 تفحص فراوان و تجسس بی پایانند صکر. سر هنر حصول مقصوده وصول ایسرا و لیدی
 قاصد لونا امید و نوب صورت حالی عرضه آنها اندلر ملکه نیک جوهر رطوبت غریزه
 آتش قوت و لدغری نندن زو بان بولیدی و شمع سوزان کی شعله چرا تله یا نوب مضروب
 خالنده بوبتیک معناسی عیان اولدی **بیت** دارم امشب کرمی در سکه نشینم زیای.
 تاسر پای وجود خود بسوزانم جو شمع. اول کجبه تمام سیرار و نیل دارم سوز دلله تمام اندی
 و عمود و دردی سقفا فلکه دو کوب و سینه در در بر دندن برآه سرد چکولی بیدی
بیت همجو صمیم کینفس باقیست کردیدار بار. دلبرم کورخ نماید جان بر افشایم جو شمع.
 آخر ارجعی الی ربک بروانه می بسوب شمع. روح روانی کل من ملبها فان تند بکلیله سوزی
 و خرم جانی شعله هارم اللذات که کویت دردی رفت ازین کلزار و خا و حشر تن
 در دل بماند. مجاوران حرم فی الحال صورت واقعه بی برید هامون نوردله ملکه ابلاغ
 و ایصال ایلدر ملک دخیال استعجاله معاودت ایدوب دار الملکینی مستقر اقبال
 و یحیم عز و احوال ولدی و فراق و زندقه و زنا چو نایره امکانه اولن
 جرع و فرعه قصور قیامدی آخر کار خط مصابره نه باسرتیوبت ناچار اجل میتین.
 اصطیاده تشبث اندی که در میسر **بیت** در چنین حالی جواب پر خرد کردم رجوع.
 گفت مرجع نیست جز انا الیه راجعون. بوجایند کفشک اول ماه سپهر سلطنتی شهر
 شهر کز در ب ولایت ما و آه الفهره اندی جواهر و لهره دست تصریف دراز ایدوب
 آذی و تلخ بیع اندی ملک زاده اوز سل مقداری بارکان خدمتده اولوب نهال
 قدی آنک مار تربیتله شوق نما اولوب ملاحت و فصاحت به غایه بیدی که بوسف
 مصرنیک بیع و بعضی فاسد و بار از حسنی کاسد اندی **بیت** صالده و غنچه بوسف

طرک دی که چه میسند سن چانه طرک زسن لایقسن اول بجایه هر بار که اول کل کل از خانه
 طرک هکلیدی هر کتا دزن خاکباینه هزار جان و دل شاد اید لرزی و هر کوشه دنا اول بهال
 سر فرازک قد عمری دراز اولما غوز دست ز عای جانب سمایه رفیع ایدوب ایدوب **بیت**
 بمنزلی که گذشتی برای دیدن به هزار دست دعا ز آستین روان آید باز کان اهل تمی و صا
 کفایه ایدی و ذهن و زکا و فطنت زیک ایدی چون شهادت نک باطنی کوز دی کند و به
 ایدی من بعد بود غلام مصاحبت بکا مصلحت یکدل زریکا که برده خلیک نجات
 ایدم بود و نابوری یکسنا اولو واکو میات ناسده عیا ایدم فتنه هیجان ایدوب خلق
 جحان انوک تماشا سند حیران اولو ز مضمونه **بیت** رسید دلم من ای نظار یکی ز غار
 بپند دیده کورت جان کاری اید صواب بود که بوفارس میدان مالمحتی تحفه بر سنده
 پادشاه فارسه ویرم که گرم شاهی برلم دفتر جود طمی المشد و بندل احسان لرحم اید
 سخا از بزمکه خط نسیان چکشد و مقرر در کبوغه ملک اضعا فیتی بکا انعام
 بویور سه کولک دیو و اسطه ایله پای استظها دم فوق و قدانه ایره کولک پس باز دکان
 آتی دیار فارسه البلقب تحفه طریفه ملک بلیش کس چکری پس شهادت فارس کنار بدو
 مادر دزن اول بل مقدار ی جلد و سوب ماه تمام کی منزل چار دهمه بکشدی **بیت**
 چارده ساله بی چایک و شیرین دازم که بجان طلقه بکوش است مه چارده اشینه خانه
 اشرف مجد و خاندان ابلا جده بیوم سیر اولدی ملک فرزند ی حالند غافرا باز
 فلاسته شریف رزانی بودوب خدام خاص سکنده اختصاص و انظام و بریدی
 و علی الدوام انوک تربیتی بایند اهتمام ایدوب آذ زمانده افرانی میاننده امتیاز
 بولدی و اول صیر فیکه که دایره خزانه عامریه ملازم ایدی و تقوی جواهر و تیز لایب
 زواهر بخونی اول آستانه به لانم ایدی مالوف و مانوس اولمشدی همواره اکا تعلیم
 رعایت ایدردی و هر تحفه دن که اکا احسان ایدردی جوهری به حصه سن عنایت ایدوب
 جوهری چون غلام ملک کمال بحرمتی مشاهد ایدی طبع بد کو هر نه طمع خام ظهور ایدوب
 کند و کند و به ایدی بر حیل ایله ملک خاتم خاصین غلامه کتور بن واکا استظها
 ایله خزانه نک مهرین بوز و بز خیره وافر و جواهر فاخر که کتور به سن شهادت به ایدی
 ایس و آذکد فای مراد دل ناسده هرگاه انواع احسان و اصطناعله بو کینه به لایده
 و هر کون اصناف الطافله خانه دل نامرادی آباء ایدرسن دلم که بن بنده خدمت پسندیده
 اول احسان ملک بعضه مکافات قلم که هل خراج الاحسان الا الاحسان بنده محققند میند

کانک

او بن بعض حکام عهد و عهد سند نکلم ملک خاتم میارکنده براسم مرتشد که نفس خاتم
 سلیمان در هر کجیه که اول نیکینه برانکشتی میسر اول اخک فلک زیوراندن منقاد و ملک
 جهان معارف میانه آید او که در پیش روی کویا مهر سلیمان است نفس خاتم هر که بخود
 دارد آید در تکیه ملک جیش اگر بود خسته بخت اول سن و اول خلد که شکر خواب است راحت
 مستغرق اول دل انکشتی آهسته انگشتند بچهاروی یکا کتوره سن را اول که مهری
 سنک اچول یازم و بر خاتمک قصه سه قانم عنقریب بر یوسلطن و جلال ایکی لکله بیت
 بوله اما بشرط آنکه عال و زاری بکامق رقعه سن ع بختی مر از خون نوات نواله جوهری
 شهر آید به یونفس غریبه فریب و بر روی تمام خایکاه ملکه دست خراکی انگشت لکله دراز
 آید و آهسته آهسته خاتم انگشتند جعفر مغه آغاز آید ملک بیدار اولوب غلامه
 آید ی ملک خود اسباب و تجمل و قصورک یوق مال و منالند سکافایت اید بکامق
 و آید بوجرا آه یا عث ندو راست سوبله که بوظایم سنک مصلحت که برادر شهر آید تقصیر
 بختند عاجز اولدی و نایه غضب قلب ملکه مله با اولوب مانی طلب قلبی نایه نایه
 مشا و بر روی سیاه و هاندم که غلامک اندامند بجامه سن جعفری هان و اولاط سیاه که
 شاه اولک کیفیت خاندن آگاه آید ی نایه نایه عیان اولدی ملک فی مشاهد
 اید بکامق بیوش اولوب سیاف ملک بوجان کور بکامق سیاستند نایه اچوب چون شاه
 کند و به کلدی فرزند نک کوز لون او پوتاید یای نوردیده صحت کفشد زرا و عینه
 کوراب فرامه آید شهر آید دخی خد زردیلوب آید یای شاه عالم پناه صحت جوهری
 که را به بی کستا خلفه عمر یو آید شاه جوهری به سیاست بو روی و شهر آید ییصیلر
 آید که حال صافی در عبرت الوی زمانه مستقبله بکامل و ناکمل و بختند نایه اجناس
 اید بول اولک امثالنه مبتلا اولیه سن بوسلند غرض بود که خاطر خاطر شاه بی ظاهر و که
 ناکس و خسیس النفس لریله مصلحت شاهی بنده و بنده یی سر افکنده ایلر که دخی اول
 مقوله دند که اولک خالصند خد زوایا اولاط بود ملک اولک تربیت بر جد افراط
 یورمشد و اعلا ید رجه دفعی کوشه دکان کین پاید حرمین فری و قدانه یسند و شد
 شرط احتیاط بود که اولک تمربنده افراط اولمینه و تربیتند جانبا عتدال و تجاوز
 بو زلیله که بر باد اکخل کل می تربیت و که کردار کی حین مکانده داخل اولیه شاه کام
 وزیر انعامات میو پاید یار با لند و مله مله ملوک و سلاطین یی تعلیق دولت
 بر امر شروع قلندر و نفعده الهام مهم خطره خوف یورمر و بسبب کوی و خاندان

قد نيك شرف ذات و كمال صفات آدميه نه مدخلي وادد و سبب احترام و موجب اجل و اكرام
 ما تر فضل اولونيه در مقام اصل و نسب و كد و **نظم** از هنر جزو كسا سينه را مایه
 مكن نسبت دیرینه را آب گهرها گهر نسج جوئی ز جوهر گشت سود زرد روی شرف
 بر گوارد نيك اول كسبه سزاوار در كه بادشاه و قدك نظر اكسير آثار نه مظهر اوله
 ملوك عالي شان دن برسی بومعناي بوجمله ايله بيان اتمت لور زه بخي ان زمان مز رفعا
 ارتفع و من وضعناه انقص يعنی هر كس كه دست تربيتك بر دفع اید و ز سر رفیع
 فوق فقدان ایر و انوك كبايه قدر دست اید و ز كوكب نحسی خضیض مذلت اید
 اثر نسیم لطفم نسیم آستيه سوره زاری دشت گلزار ارم قلور و برق قهر من تحسنتم
 استه هراخر من اعتباری باد فایه و یرو **نظم** نسیم لطفم استید روی خاكه اگر
 حیات تازه بولیدی اینچند عظم ریم سموم قهر من استیدی قهر من كدر صدق اینچند
 اینچند اری بییدی زیدی بتم چون بن بوجوئی دست تمسك خاك كدر كوتور دك و فرق
 دفعی ذروه او اكدر سوزك امید وار كدر كاخ نما آند خطا قلمه و ز چون قدم همت
 شاهي انوك تربیتی پاینده و ثابت قدم كوددی ساكت و متجمل اولوب بر دخی اول نوع
 كلمات اقدام امدی امپلچون حلق بر زمان بومنوال اوزده كجذی ز كدر دست احتیاج
 كسك و دو یا اعتبارن حد ز نريك كوروب پای خد متی ایره استقامتد جهر مفاغان
 اندی و بیم امید و وعد و وعید ایل احوال خلافة دست تقریبه دراز اندی ناگاه
 دختر شاهك باجی اینچون بعضی جواهر احتیاجی اولدی اول نوع كه مقصود ایدی نه
 خزانة عامه ده موجود بولندی و نه شهرت جوهر بلرند ناله كوددی ز كركتقص و
 تحسین ایدوب خبر آندی كه بر باز دكان قیزی باجی اینج جواهر قادر دد بلكه انوك در چند
 اول مقول جواهر اورد ز كركطیل جواهر اینچون اكبر كسته كوددی دختر جواهر
 مقصود انكار اید و بنا اول قدر كه مبالغه اند لرفایده و نرمیدی القصه ز كرك آیت
 جبرله و اگر اهل بارگاهه كودوب دختر شاهه ایدى كجا معلوم اولدی كه باز دكان
 بجه تك پنجه عدد كی هر شاه واری وادد كه تلصیر فی قلك جواهر و اهر لطبق ز بر جد
 نكاز آسانده جلوه و بر مشدد و دیده مردم و مردم دیده صفا و صلیك اوله كلی اید
 مثال شاهده اتم مشدد و دانه دریا تار یتمی صدفه بر و شوق مشدد دختر تلصیر
 او كوهريك دانه روماندى تركه كور مشدد و آستيه مشدد **بيت** چو زهره بخونیه
 و زخشنه كی كرو برده از نه بتابندی و انوك تصرفه بی حد و بعد یا قوت

واقعی

زبانی وارد که مادر رخور شد تا بان رحم کاندۀ هزار خون جگر برودش قلسد و کوه
 سنگدل پنجه یل سینه سنده آبی جان کی صقل شد **بیت** قطره های باده را مانند که
 در هتکام وی منعقد کرد در روز جامه های لعل فام . و پنجه قطعه زعفران ریختی و آرد
 که دیده مردم چشم افی کی انوک نظاره سندن خیره فالو زو مردم دیده اول سبز
 دلکش آنک مشاهده سندن نور و ضیا حاصل قلو ز **بیت** رو نور بصر فرو معلوم شد
 که سبز شود روشنی چشم فرو ز . و درج جواهر زده هزار قطعه لعل بدخشان فامد که
 کلزار بست آن کی ابصار او الا نظاره آس پر المهاب اید و پنجه زده خوش رنگ
 صافی فیروزه سوار در که سبز آسمان لطافت الوانی اندن آکس آب اید **بیت** لعلش
 نونه نسیم عقیق رنگ فیروزه اس نشانه از جرح سبز فام . ملکه فرمان ملک کرک
 بود رخ اول جواهری حاضر قله و قیمت وقت هر نه آینه بر زن آله اکو طرح و عیار
 احضار اید و ب بها لعل اید و ب بها . و آلا تار ب و به دیدم دید و ملک کرک
 بلکه تسلید و تقدیله کتور ملک کرک . شهراده دختر باز رگانه احضار جواهر
 فرمان اید و دختر حصار انکاره کند و ی تحصین اید و ایمان غلط و شداده یل ایدی که
 اگر چه بنده جواهر چو قد اما سیر تو صیف اند و ککرا و زده یوقد جمیع غمز و تر و مکت
 عیان ایدی رکنده اول خرد و زیزه لری د میانه ایدی زکر معیار اعتبار زده
 تمام عیار کلمه یوب تجر و تفریضه ملکه یی زور و زاریه اقرار اند رنه سینه محترمی اند
 دختر شاه خود بین ناقصات العقل والدين جام جمالت انجاستند دست و بچو اید
 و دردمه شیطان و کما یاز غرت سلطنت و تجر نفس خوانخوار نه مد زکارا و لب
 باز دکان زاده یی بجه شیر شکنجه عذابه کوفتا ز ایدی دختر بیکاره زخم چکال
 عقابین عقابه تحمل اید یوب مرغ روحی قفس بند ز اید و ب آشیانه عذمه
 کنده مادر و پدر و سایر معقلات دختر فریاد و نغمه یی جرح اثر و کوشما و
 بین سوزدیل و زریصاتی چنین صورت واقع یی نفیر و قطیر لوح خاطر شاهه تصویر
 ایدی ملک بوفضاحت و ویدیکه روزنه حرمندن صعود ایدی ز اویه سینه سن
 پیره و دیده غیر تر خین قلاری اگر چه ظاهر اظهار جلالت اید و با و اکی امضا اند
 اما لطف پیرله و زده دختری نواخت اید و مال ایسا اید ارضا ایدی و دخترت
 نظر شاهانه در روز و عاطف بیکراندن مجور اید و ب و اول لیم ستمکار آنک
 مضاجتی ستمیله شهراده نامدا دیده اعتبار دن ساقط اولوب کوکی ندی

اید
 سینه

حصیض مذ لته هابط اولدی ذکر ستمکرم استقام سلطانند فراراید و ب ترک دیار
 اختیار قلدی شهراده بونی مناسب کوردی بر قیاح کون شهر دن جی قیوب ملک با غنده
 ساکی اولم و اولد وقت که عواطف فقر شهر باری سکون بوله و زبان از غضب جهان سوز
 پیکر شاهلی طفل ابدی اولم بعض خواصک دامن شفاعة تسبیح ایدوب حرم سرای خرام قله
 پس دختر و نایه مادر ی ایلیم بد رینک با غنده کدی ذکر بوجالدن جنود ارا و لوب
 ملازمت ملک شتاب ایدی شهراده ذکر ی کورجک اضطراب ایدوب ایدی ای بد کردار
 شوم دیدار حریف و هرا حریف اول نظر که سکار کل بلکه سنک صورتک نفس و نکار اول
 دیوانه متعلق اول **بیت** حیف باشد نظر بد یاری که بر و صورت کاکر کند سندی
 نیه کلک که برفقه غبار دخی قور سن و طریق طمع و حمله بر نفس کل یی ریختی باعث
 اولاسن یوری و اریک ملازمت استاندن فراغت ایت که من بعد سنک ملاقاتک
 بجا و بال و سسکله مصاحبت احتمالی محالدر ذکر خایب و خاسر شهراده نظر ند کدی
 و سر سیمه و پریشان حال باشی الوب یا بانه توجه ایدی کیدر کن اخشام اولدی و ابر
 تیوه پرده سیاه قاضی قضای هوایه قالد و ردی و یاد بر نفس سردم ستاره لولک جراعن
 سنویند ردی بخار و بواصل زمانه که کویا عرصه زمین او زره برین آسمان عباد رینل
 او نمشدی و توده هوا و دود و قیر و قطران بولمشدی **بیت** قنار بلبل قدری چویندی
 هواد و دیله قطران بویا ندی پریشان حال قدم اسبقا الله کیدر کن قضای الهی اول
 صحراده سکار سرباع ایچون برجاه حفر اتمشلدی اتفاق بر بوله بر بوزینه و بر مار اول
 چاهه دو نمشلدی ذکر که بو خلقک رهگذاری و زره جلال من قردردی راه راست
 قیوب بوجا لولک عقبته اولوب بر چاهه دو شدی **نظم** ای که توان ظلمهای میکنی
 از برای خویش جاهی میکنی کور خود چو کرم پله بر تن بهر خود چه میکنی اندازه کن
 بوجوانان که فقر چاهه دو شدن چون جمله سی دلم بلایه کور قالد اولد لر هر ی کیدر و تسو
 آخره اندازه متعقل اولوب اتفاق بچه کون بوجلد او زره فقر چاهه قالد لر تابر
 کون اهل شهر دن بر سیاح غریب سفر ایدوب اتفاق راهی اول چاهه راست کلیم و انلری
 بوجالدن مشاهد قلوب پریشان خاطر اولدی کیدر و کند و یله فکر ایدی که سای چاه
 جهنمه اما بود درمند آدم او غلط بود و رطه غمت کرفتار اولوب بلکه حمانه قیوب
 سر منزل حیاتیدن بعد در مقضای مروت بود که هر نه بجهله که میسر الا خلاصه
 سچی ایدم و بوجعلک تو ابی ایچون ذخیر قلم بوسین یوم لا ینفع مال ولا بنون بولوبت

یشندن

بر طرفی برید و بر جاننی فقر چاهه سر قندی فی الحال بوزینه یا پشوب سر چاهه چندی
 بردخی یا مسابقت اندی. او چندی نیت بیرونه سن رسته ایلدرب چندی چون بولن
 جان عزیزین خلاص اندلر سیاحه دهالو اید و بایندلر **بیت** کا دولت یاسد آن بیستی
 ما کرگاه کاه چون تو مطلوبی بسر وقت طلب کاران رسد بلس اولکده هر یزهر سندن منت
 عظیم حاصل ذر و لغت جیسیم مواصل اما حالیا یزه اولک مکافاتی میسر و مجازاتی منصور
 رکذر بوزینه ایدی نیم مقام بولوم دانسته در کوروشه متصددرا کر التفات اولن
 منزلته مقدم میونله شریف یورلورسه ایدد که اجرای حقوق خد متد قصود واقع
 اولیبه برایدی نیم دخی مقام حوالی شمرده فلان پیشه ده در سوبله که اول موصفه
 کذریوره سن مقدور وقت اولدو غی قدر هم خدمتی یوزن کورمه ما ایدی نیم دخی
 مکانم بوشهرک یار و سنده در سوبله که سعادت مساعدت اید و بیکیه اخرا نه قدم
 ریجه یوره سن بقدر امکان بوا حسانت مکافاتی کوره سن اما محال الوقت بزدن سکا
 بریضی مناسبتد که اولک استماعی سکا فرض و واجد ذر سیفا که بولکر هی ندان چکن
 چهر میهن سن که آدی بد عهد اولور و احسان معایله سنده اسادتق لازم بلور اولک
 جمال ظاهره فریفته اولمق کرک و قبح بکلن و مضرت اخلاط ذر احتیاط قلی کرک
بیت بکذر از صورت و سیرت بصفادارانکه آدی سکل بود کویوزد و باشد اکثر
 اهل عالم آرایش صورت مایلدر و اصلاح معنی ذر عاقلدر علی الخصوص بواقم بجه دور
 که بر نماله همدرد صورت یا بسفد معیند کرک اولک خلق و خصلتی نه تمام نفس اید
 سیاسند شمه وفا مشاهده اتمه مشر ذر و مشربند علامت صفایه فله مشور ذر
بیت وفا بخیری زخویان که هیچ کس نه نشیند که بوی مهر و وفا آید از مضایح
 بزم نصیحتی سمع قولله اشترسک و بویلور منو چیکه که محض اخلاص ذر مسبقند
 آدینو اتمرسک بر کوز اوله که نادم اولم سن اما بخیر ندامت مشر عشر مملکت اوله
 سیاح انکه اعتماد و کمالا لرینه التفات اتمه بوب طرف سنی فقر چاهه صابی و بوی
 و ساحتی نه غرضی کوش قبولله استماع المیتوب زر کوی دخی طشر محقر ذر زر کرخی
 سیاحه اعتد ارایدوب شاهک بوند نا اعراض و نفر بتدن و کند و نک خوف و
 خشیت و دهشتند ذر بر شمه اظهار ایلدی و تضرع ایدوب التماس ایلدی که بر کول اولک
 جانینه قدم ریجه یوره سن شاید اندکی احسانت مکافاتی شرطن یزهر کوره **بیت**
 ایدی جایا بای غریبی رکاب سیاحه و مسدد بر قلی کوی عرصه زمینه کستم کرک

اکثر

نکته

و قدم عزله اطراف عالی سیرانسم کرک اما شرطین یوا و لسنو که کو قضا دانا مان میسر و لوسه
 و قهر مان قدر مساحت کو ستر سینه بود دفعه دخی شرف محبتکده مسرف اوله و ذلعت
 و صالکوزی عینت بله و ذ **ع** کو عمر بود یا ز بخت برسم بو معاهد او زره بری برین
 و داع اندر همان اول مکانده بریسی کند و مقصد لونه کند و سیاح دو نوبت بولنه
 کدی زر کرک تربیتند نیشمان و مواظ و زی استماع اند و کند و منفعل و بر نشان
 دخر نک شاعستند تمام منقبض و بالکلیه انوک جانند و منفرد و متعز هر یار که
 مادری تضرع و زاری اندی شرف التفات بولدی و هر چند که اکا وسیله شفاعت
 نسبت اندر موقع بقولت واقع اولدی تا بوحال او زره بریل کدی سیاح **مسالک**
 قطع اید و بق جو مما لک سیرانده و بومده تمام اوجوز عدد زرخا ص تمام عیاد
 اله کوز دی آخر داعیه حب الوطن ظهور اید و بق کد و یله فکر اندی که هر چند دیار
 عربته احوال تمام مراد او زره و شتاب ساعت دولت دنیا که سرمایه سعادت عبادت
 از دیار او زره اما **شعر** کو کله طول دیار د زوی وطن جان دماغن براندی بوی
 وطن هوای منشامو لو دماجم ساز کار و آب سرچسته وطن کام رنده زیک خوشگوار **دور**
بیت اگر چه ترکس و از هار سیم و زرد دارد برای ترکس هم خاک آستانه به بس دیار
 عزبتدن وطن اصل جانبیه یوز طوبدی و شب هنگامه اول بو زینه نک مقامی ازان
 کو هک دامنه یوبانده نزل اندی کجه د زبر مقدار کجک و قضای آهی یکی دزد
 خونریز فتنه انگیز که مزج خنجر کد از انلرک زخم سهم دل سکا رندن و هم اید زدی
 و سماک نیزه دار انلرک هول تیغ خونبارند سپر ترسو یوز نه چکوری **بیت** جو شیم
 دلبران رکنی و خونریزه بقصد خون مردم تیغهایتره اول منزلده آتی خالی بولدر
 نفه جشدن زنی و اساطون ان و یا غن خم کند باطلد لرو بر خطر ناک و ایدیه که
 شمار عدد زده و ایدی شویلم شکسته و بسته بودیلر بیگانه بالاصد یاره کد و یله
 فکر اندی که هنوز جیاندن مرق و صفحه زندگانی د نسبق میسر و شهید جد و شکر
 شکر رب العالمین کام دل و مکر را تمک کرک **مشق** هریشکده خدای یار ایل
 خاطرک یار یله شلا ایل و لکی اینه بر نفس غافل غافل اولم و خطا در رفاق دی
 بونی کسه بر یار ناکاه حبسی الله لا اله سواه مرد سیاح اول کجه تابیلخ فرج ناسان
 کارنه دار و یجیب ترله علاج اید و بق حکم قضا و فرمان و قدره رضا و بری وقت عمر
 و در قید و بند د زنی طاق اولوب قریله و زاری به آغا زادی بمضونله **بیت**

فریاد بی کرم و فریاد شکست. کویا که درین کیند فیروزه کبی نیست و او بریده شدن باران
 حسرت یا عدد دی و در و سیاه آبی آسمانه عدد دی ناله خان که از له اییدی در یغ که
 بوملکه عنای بچاره قالدم کسه بنم حالمه مطلع اولدی و بودرجا سوز له حقه قنایه
 طالدم کشتی امیدم کناره و صول بولدی **شعر** بندله یاغم الوسته حسرت له
 ضعیف و در خسته. بریکا غمت جلای وطن. بریکا شدت بلای رسن. بونخله مکر اول
 بوزینه طعمه طلبنه کاهندن چوق باطراف شنی کشتا دردی بوا و از در نای ایستید بک
 بوسد از آشنای رفته سن استقام اندی **ع** آواز آشنای نفس بوج پروت و هماغم
 صد آنک عبیق کید و بیستیا حک سروقنه کلدی چون یار قدیم بسته بند و یاد
 کورک و چشمها چمندن سیاه و خنجر وانه اید و باییدی یار عزیز نه حادث اولدی که
 سکا بوند و بایه دوشمه باعش اولدی سیاح اییدی یار بادر غمت آلد دینک.
 بر فردی غصه و جراحت بر جام محبت نوش اتمه مشد و خزان روز کارده بر احد
 بر یخ و آفت بر کج لطاف کور و مشرو اتمه مشد **ربیت** کور و مشرو بیش ازین دکان
 کس رطب بخا ازین بستان بچید. هرگاه که بر کسته نک بونکه دن گاه اوله و بوسه
 جز دارنه غصه خا از آنجا اندنا بر خزان کبی اشک ملامت ریزان اید و نه جلوی
 ازهار تازه روز کار خد ارایه موسم بهار کی طرح بر و خزان اید که نه انوک غمته
 مدار میسر در و نه سرو نه قرار مصور در **نظم** انوک کم عقل کامل اوله یاری
 جهان جانندن آوز اعتباری کور و بید بوج کور و ناضطراب زمانه سر عیله انقلاب
 نه اقبالند از او و رستد سر کس نه اید یارندن او و در جانه آس. پس کدشتی من
 اوله ای آخره حکایت ایلدی بوزینه اییدی خورشال اولکه یاب حصول امید شل
 و اصحاب حصول مله آماده **دربیت** در نو میدی بی امیدت. پایان شب سیه سفت
 میسر اولدی غی قد ر بوجک بدارکنده سعی اتمک کرم اما حلا بند و بلا دن خلاص
 اتمک جمله دریم هدر پس سیاحک بند لونی جوزدی و جوز و لکه قابل اولمانی بجه
 دندانیله حکوب اوزدی وانی اکرام و اعزاز له خانه سته ایلدی و خوشک ورموه
 لوله ضیافت اندی و زیان التماسله اییدی لطف ایله بوکون بومر لدر صبره کته.
 و دل فارغله بستر آسایشه یاس قوقدن سنه حرکت اتمه تابن نه کلم و دیدار شریفک
 مشرف و الو بوفیدی و سیاحی قویوب حرامیلرک اذنه دوشدی حرامیلر خود
 سیاحک رخت و نقدین کو ووب اولکجه تمام کمشا دردی و علی السحر کوفه و مانده

بر سر چشمه به پیشلردی و لشکر خواب کشود و ما غلبه هجوم اید و بت رختلوز پشت لوندن
 اید و در بانه یا مستلردی قبل این و خطر مطهرن ایله خواب و حضوره و از مستلردی
 خطا شکاه ووزینه انلرک سروقته نیدی و انلری خواب عفلده بولوب فرصتی غنیمت
 بلوب رختلر فرقی دندانی بلم بریدی اولیده ذری کونوروب برکوشه به ووزینه
 بهمانندی بعدینه کلوبت لمرکاه اولان سیاحک بعضی اسبابان رخا لوب بر صنف
 غنغنی قلدری حاصل کلام سیاحک تمام رختن دزدلرک بعضی زی قیمت مساعلرک
 که بوطر بقله اوب کید و یا مستلردی بعضی اماکن و مکانه بهمان قلدری واراقدن بر
 درخت اوسته چقوب انلرک عاقبت کارنه دیدنه اعتبار ایله منظر و مرصد اولدی
 بر زمان کجک حواصل خوابدن بیدار اولد و رختن نشان کوز مدیلر اسیه و
 حیران جست و حوی ایچون هر طرفه تک و بوی اندر انلرک نبرسیج اول طایفه رسی ایلی
 ایدی ای برادر لوبو سر چشمه آدمیلر مقرنه بکمز و رخا ثارا اقدام انسانی جو چشمه
 حوالی سند کوز و فر ظاهر بود که ب صورت آدی زاده تصادف اولمه مشد
 وطن عالم بود که بجایگاه بریلر خواب کاه و غوللر آرمکاهی دگر کسایا
 بوند کدک اولمز بوزن بوزن بوزن بعد ایا غمز او زاروب نه اریانه یا ندقا و
 بی شمه بویدی انلرک چشمه و هنوز محل شکر در که نری هلاک قصد آمدیلر صواب
 بود که من بعد بونده طوریه و زاکر بونده توقف اندر سک سوبله کلور که
 بیک جانمرا و لسه برسیج رخا قورومیه و ز شوی هست درین بلیه دیو کاه خانه
 دل تک و غم دل فراخ هر که درین یارینه طبع سلخت چون جگر افرد و جوزهر کدر
 هر که درین راه کند خوابگاه یاسر ترا دستد و یا کلاه بسوزد از دل رسانله اقا
 و خیران راه بیابان طوطه لک کدی ووزینه انلرک معاودتند ز خطر جمع ایدوب
 فارغ الباکر کلوب صورت حال با تمام سیاحه اعلام اندر اول کجه سیاحی کا فظه ایدوب
 صباح که دزدت لباس ظلمانیله سر چشمه خورسید تودانید ز رختا قامی کونوردی
 و سیاح مهر جهانگیر بند ظلمدن خلعت بولوب کند و منزله قدم کتوردی **نظم**
 صبحدم چون نسیم غنچه کشای اولدی نمکین لونه فرح بخشای سوزقه بسته و یلر اچاکد
 جمله اطرافه نور صا جلدی بوزینه سیاحی اول سر چشمه به ایلمدی و نقد مهوری
 و دزد لرد و غن و سایر اسباب مجوری در میان اندی سیاح کند حقیقه قانع
 اولوبت سایر اسبابه دست نصرته درازا آمدی ووزینه بی و راج ایدوبت

شهر جاننده سوجه اولدي اتفاق بولي اول بيشه كبرك سسكي ايدي وداست كلدي
 اداقدن ستر ثيا نكي و بربر غران نمايان اولدي ستيح اول سكل ميسي كوريجك خوف
 نميب قلمته يول بولدي بيا واز اندي كرامتي اول كدر اندوكل خدمت هتوز ياد مده
 بس قسوكلدي واعدت اريسنا رز صكره الماس ايلدي كبر ساعتي توقف ايلي ستيح
 انك رضاي خاطر ي اكون مسمستي تقبل اندي و بوشان مهانه لايق نزل طبلنه هر طرف
 كشت ايدوب تاشه زاده اولدوغى باغه بيدى سهر ادميه كوزدي كذا حوضه او تود
 هو و لعبه مشغول و وكرتده بر مريض قيمي مفصول وارد بربير كوشه دن چيقوب بر بجه
 ايله آني هلاك اندي و بيراكي مهان ستيح له تحفه الدي ستيح دنجي اسم اعتداز
 رعيت قلدي و امير سباعي و بلع ايدوب شهر متوجه اولدي بوشانه زر كراشنا
 احوال فكر ايدوب خاطر له بو خطور اندي كبرها و سباعتن حسن عهد مشاهدي
 وانكر كله آشنا لقتن بود كلوفايده بولدم اكر زر كبريم قدومدن خبر الهه كبرينه بنم
 مقدمه لافواع اهتزاز كوسته كوك و انوك امداد رعيت له بودنياي بيهيله مشهبا
 و برسه كوك و بويبرايه دن كه كنجينه جواهر د ر قيت و افواكه كوشه كوك زير كه انوك
 بويبايه بصا رتيه كاملد و هر بريك خسته و قوف و معرفي مشاهد ر ستيح
 بونيتي اندي علي الصبح شهر بيدى اول و قنده مكر واز هلاك و خنر شاهله اسوت
 شهر طولندي و خاره قوسر اسم و جيل زيار كه شاه جاننده روانه اولمشدي زر ك
 دنجي تحقيق خبر احوال كوشه خلوتدن طسره چيقوب بيلدي كه ياراندن بر سيني كوز
 و حقيقت واقعه دن جبر صوره ناكاه ستيح كوروب استبشار تمام اندي
 و اجل و اكامله الوب كند و مقامته اندي و رسم برش خاطر دن صكره بر قوه
 دنجي كند و واقعه سابقه سن و ملازمت شاه دن دورا و لو بيا سكي مرتبه نه
 نزل اندوكر و مال متالند ز بنسه قالمال يوق مبالغه ميلع كند و كر بر سبيل
 تفصيل تقرير اندي ستيح اكا تسلي و بويبيدي يار ادا كوستك معاشك انبشا
 نقصان و قصور و الدليه و خرمين تر و تيك صهر حور الله صا و رولوب بلا فانيه
 كدي ايسه غم نيم كبريم بوقد عدد دينايم وارد و تمام عيار و بويبريم وارد
 جواهر و اهر ي اخكر نازكي بار بار دينايم بحمد الله كه تميز عيار زده صاحب
 نظر سن و تقويم جواهره استاد و ماهر سن عقد شطرنج بولدي نقد ايله
 توقف اتمه و مرار ك اولدغه الوب خرج ايله تكلف چكده بونيه ديدي و هما ندوم

قدم

اظهار

زرد کوسری نظر من قوی زر کگاه اندی پیرایه دختر شاه ایو کنی لیدی بنیشت
 تمام ظاهر اندی و ایندی بوجا هرک قیچی اعداد ارقام حسابدن مجاور و زرد و اهرام
 حساب بونک بهاسنک مقدارندن عاجز در کونک کی جز سطلوت که هان بوساعت خاطر
 فانغ قلم سن بونده سلامتله او تو د تا بن کلم سنی بونده بوم بسو کند ویر ایندی عجب دولت
 ایندم و عظیم عنیت له کوردم اگر اهل اندوب قوت فرصه رخصت ویم فراید خوند
 دور و منافع بحر بون بغایت مجبور اوله بوندن سابق مزاج به شاه بکامتیر ایو
 و اول و خشت سببیله بندن مستقر ایندی چون بو واقع جاکا هان کاه اوله
 لایحرم متام و اندوهناک اوله و دختر نیک قاتلی ارا یونک بولمده هلاکدر غلویه
 نیک دفعه بوندن اوله حیل و بوندن اوی وسیله میسر و کلد ر که سیاهی شاهه
 عقیقه الیم تا طوق قصاصله سنا ایلده و شاید که بخدمت واسطه سله کما همی عفو
 ایدوب نه اسکیمه بی عنایت ایلده هم ایدم عذر می ایدم ایدم ایدم ایدم ایدم
 شاهه و ایدوب جرات تمامله ایندی بوجا دته عظمایک اصلنی تفحصده سعی بلیغ ایدم
 و شاه دولته ملک پیرایه سن قاتلی الله بولوب طویدم شاه فی الحال بر سر نیک
 ارسال ایدوب و سیاهی احضار ایدوب بچاره چون هنجار کاری مشاهده ایندی
 زر کونک خطاب امیر خطایه آخان ایندی بیت کشتی و ایدوب سنی و کونک کشته بود و زین اید
 ترکی زهر کرد شفی اگر چه بوقضای آسانید اما بود کل هزار بونک کی بر کجا اوزا
 ملک کان ایندی که بونکاه کار در آگاه بجای یوق لایحرم جرمنه اقرار ایلد و بونکایه
 بد کردار نیک مکافاتی جهندن سویلر پیرایه دخی بومعنی به محقق و بومظنه مصدق
 تا بویوردی که آتی اقیع هیأت اوزده بر خیزه بند و نه و نشهر ایدوب سواق شهر
 کز دوره لر بعد بند کرانله قمر لندانه قیالی کیده ن چون شرایط تقریت تمام اولم
 و لوازم مصیبت انجام بول اشد سیاستله قصاص ایدله اول ساعتده که سیاح بچاره
 بوقضاحله کردا کورده شهر کز در در مار بالای بار و دیده عیترتله نظاره ایدوب
 چون یاد مریان بنیسته بند وید کورده عقیقه دوستوب زندانه کور کدر صکره حضور
 کلدی و حال و خاطر ن صود وید صورت واقفیت و واقف اوجی خروش ایندی و ایندی
 بن سکا رید می ایدی که هر دیوود درن بودی بد تردد و اسات و احسان لر قشده
 یکساند عیب و سزا اندمده هیند بر بودر سن اوله ناز باران به غرضک کلا سینی
 اصغادن ابا اندک و شاید خللدن خالی مناصحی استماعدن امتناع اندک جرم الیم

ایک

مردن

حال و مالک ندانسته بشنیده کرد و اول کفران انعمه بدو کرد انسانیت مکافات سکا است
 استه کرد **بیت** من همان دوز ز قهر دلم بپریدم که عیان در این شب بیدار شد سبوح
 اید یای صدیق صادق وای رفیق موافق حالا بویک ملامت دزد که نیم جرحه اکوس
 ریش دل و سوسن خاطر که بخت دزدان غیری حاصلد بکا بود در دین که بند بایان از حیدر
 کوش هوشت بندامه مکدن **ع** بدنام عالم اولدم و سواي عام هم بودند غیری لم بیند
 کوان و غم جیس وار زندان ملکیم هم هلاک جان هم **بیت** بکا تیر می بوجانده کی ریش
 او در سن سندی ریش او سنده ریش حالا بر جیله تدارک ایله که بوجانده احسن و جمیله
 دفع اولوب بویله یه او در زندان رفیع ایلیم سن ما یادیدی دون کون ما در شاهه بن
 سندان لعاب زهانتی بر جاشی و بر دم که بر طراط زمان بلکه جالیوس دوران نونک
 داروی و در مانده حیران در بویکاهی الحافظه ایله علی الصبح که سنی بارگاه شاهه
 ایله لر صورت واقعه دانی آگاه ایله بویکاهی کا ویر تا ملسوغ حجج ایدوب شفا بولم
 شاید که بویاره ایله راه خلاص و طریق نجاته ظفر بولم سن سبوح اکا نالو ایدوب دعا ^{دعا}
 و ما ناتی و دعا ایدوب سوراخه کردی و سرگاه بلا شاهک بام قصر نه جی قیوب دوزنه
 آواز اندی که حضرت بارگاه آگاه اولسونکه عالم مزاج ملسوغ و دوا و داء ما در کزید بر کما ^{هدیه}
 که حالا اکامالک سبوح یه کما هدر اول وقت مکوملک ما درینک بالینی اینده او تو ^ب
 غم غریب دختری ^ب اورد در مادی ایلیم جمع ایدوب هم زخم ماری ایلیم استنار
 ایدیدی اولقد که تریاق مانع زهر آب و واقع سوبله معالجه ده معالجه قلد کر
 مفید اولدی چون بوا واره کوش ملکیت سیدی بوردی که بام قصر و زده کم و ایله لر
 و بویکام نه جمتدن کلوز و جتس قلعه لر اول قد که با سبیا ندر جتس و جوی بخونک و
 بوی اندلر بام او زده نوع انساندن بلکه جتس جواندن نام و نشان کوره قدر پس بویکه
 حمل اولدی که بصد آنک صبحی هاتق غیبی اولم علی الصبح سبوحی زنداند نه جی قیوب
 درگاه شاهه اندلر و عالم زخم ماری اندن استکشاف و استفسار اندلر سبوح
 ایدوب ایدیدی **بیت** همیشه در که عدل و جفا احسانک چو کعبه مقصد حاجت
 اهل عالم اولم ای حضرت شاه عالم پناه قشوی حکم که بوزهرک تریاکیم المده دوز
 انشاء الله همان بودم ملکه جهان شفا حاصل اولم و باذن الله بودار و ایله زهر مار
 بدند ز کلیا زایل اولسته کرد اما قیوم بنده بود که کوش هوشت حال غلطونم
 بیکسی اصفا بریوره **نظم** جان حسیب کاید فغانت بکوش اگر داخدا می برادر خروفت

درین جای که هر یک بدار نیست. چنانچه او را سزاوار نیست. مشام دل شاه کلام سیاحت
 بوی صدق استقامت آید و بتلطیف طریق بقوله بوی بدی که بوی توقف سرانجامی مبتدا
 منتهای ذلک اعلام ایله. و بی تکلف آغاز و انجام حالک بیانده سببی و اهتمام ایله.
 سیاحت جرات تمامه اقدام او زره کلمه بجزای لیان و فصیح اللسان اوله سرگذشتن
 بر وجه بیان مکتوبی که ضمیر شاه اول بیکاهک برات ساحت زبانی روز روشن بک
 عیان اولدی بعین اول کیا می بشار ایله حل ایدوب ملسو غه بخور دی همان ساعت
 شربله برات و علامت صحت بدینده ظاهر اولدی سیاحت قصاصه بد لغت خضر وایه لاک
 خلعت کرانمایه ایله اختصاص بولدی زرد کرد کورایای دارد اله انتظار ده ایلی
 که تا سیاحت بر دار ولوب اول مقدار ز سرخ تمام عیار کند ویه قالدیدی و پل شاه قای
 اول تقریب و حاجی که سابقا بولستدی بینه بولیدی ناکاه مثال و اجبلا سئال
 صادر اولدی که سیاحت بیکاهه نعم البدل زرد کرد اری بر دار ایله لولشک این
 مذهلر لیده بویله ایلی که بخیر کاه حقیقه بر صفت نیک افتراسی نایب ولوب اول
 بمناز خمنده اولک عرض فاسدی ظاهر ولسه اول عقوبت که اولهم مظلوم حقیقه
 اقامت اولسه کرک ایدی اول کذاب غماز باینده تقدیر اولور دی همان بود سقود
 او زره اول غدار بد کرد که نه روی فوقیه و ایدی و نه بوی مرقی بر دار اولدی
 و عصه خاک لوث حیفه ناپاکند که مجموع عدد و فساد و منبع وجود و عناد ایلی
 پاک اولوب طریق مکافاتله کند و فعلک جزا و سزاسن بولدی **بیت** صانع قل غدار
 بر خور دار اولور. یا کسبلور باسی یا بر دار اولور. و نه بخشی میشلر بوی که **نظم**
 درین دار المعافات آنکه بد کرد. نه بلجان کسان با جان خود کرد. اگر خواهی بگو باسی بگو باسی
 همیشه راست کا در راست خوابی بود را اول مثل ملوک که طریق سلوک اختیار
 و راستان سلاطین تخصی احوال را باب تقریب و اختصاصده اگر ملک جلیله در کرد اصل
 فی اربی تربیت امیددی. رختی خن بیکاهه متعرق اولمز دی و شنبه سز بجه
 بره مکافات بولمز دی. عموم و سلاطینه واجب که بجه بر احدی تربیت اتمیه ل
 و علی النور بر مراده قضا و بر فرمانه امضا بویسمیه ل. و یقینا بلکه انسان قشده
 لطف و احسان ضایع اولمه و جزا اسات و عصیان راه برده نسیانده قالمز.
بیت نفس نفسی تیرده جز و شرو نیک بد. کورسه احسان اولور تیر نا اید انسان
 بر بجه بل خدمت ایلر قول را داد اولور. اوله مرزا دهر که بنده احسان اولور لول

چون قاضی را سر برده آنک دولت را و آنک آسمان را بر کوزیدی و کار فرمای و قدر تاج کرامت
 وافر خلافتی انوار فرقه دانند از آنانی که زدی و بیدردند بدینجهوداید و باندنیر
 وجوده کله که سبب سعادت دنیا و موجب حصول نجات و وصول در جات عقیق اولم **نظم**
 هر مدتی نظر کسی میکند سپهر هر نوی زمین کسی میدهد زمانه چون کام جاوید آن مقصود
 نی شود خرم کسی که ماند از و نام جاوید **باب** چهاردهم انوار بانی
 عدم التقات و جمیع اموره قضای عین العباد رضای انقیاد لازم آید و کنی یادد
 چون رای کشور کشای بود استادن دل آرای که بر کینه د و طوع خواهر حکمت در و برخیزه
 ملو نقد و بند و نصیحت و کوش جان و سمیع از عالمه استماع اندی بهود و هاله مدح و ثنا
 جواهر حکیم بزرگوار آنک فرقه نشان آید و باندنیر عین ادکان آید **نظم** ای تسکات
 بادیه سواد باقیه از بحر طبع روشنست آب زلال علم برداشته ضمیر منیرست بدست فکر
 روزی هزار بار نقابت از جمال علم تصدیع ملازمت جناب حکمت مآب حد درنجا و ز
 اندی بایب برآمده اقدام دایره آید و نطر کمدی قریب در که الهاب انضمام بوله
 و وصایای حکمت انعام اتمام اولم چون حکیم آهی و آن و سخن و صیتک فخر استی کجایی
 اعلام پیرویت تربیت خاص و دنیا بایند و استان سلطان و دایمی آید و مصاحبت
 ابدال و مناسبت آید آن حاصل اولان خلل و نقصان دلیل و برهان در روشنی
 عیان آید حالیا ملتسدد که او در و در بجای و صیتک مضمونی که آخر وصایا یادد
 طریق تمیله بر بیل تفصیل سرفراز مایه میسدد و سبب نه در که کوی عاقل و دانی کا
 دایما بسته بند و بلا و غیبه تر عین او لوپ لیم و جاهل و نادان و فاعل هوایه مستغنی
 ذوق و صفای او و ناکاهل و فطانت نافع او و و نه بود که لعل و حاق مانع او و
 جلیب مفقود و سیله ند و سلب ضرر بد حیلند و لطف آید و ب بیان بوی و برهن
 حکمت نضاب جواب و بر دی که ای شاه کامیاب دولتک مقدمه استیاد و ارد که هر
 اکا دست بر بوله سزاوار جاه و دولت و شایسته عز و رفعا و نور اما آنک
 تیایج و ثمراتی مستیبت مسبب الاستیابه منوطد و جمله سنک سر رشته بی قضای بر پا
 و نقد بر زراتی بر مربوطد چون قاضی قضای بر حکمی امضا و بر آرمی ای قضا و له جمله و
 ساقط و جمله و سایل باطل و ذایل او و زیر که پنجه دانا و ارد که با وجود استحقاق
 دولت قوت یک دوز و دنا عاجز شود و پنجه نادان و ارد که استعفا در عزت
 سرور آنک سر بر نه جلوی باید و ب رفعت در جوده اوج فلک درنجا و زرد **نظم**

کج شاهی دهند در آن راه برهنه پیشه نیم نان ندهند سفله صید را اهل دشت را بخل
 ده بر آستان ندهند هر آینه بوضعی بزدانی و فرمان بجا آیند غیرم و ایستد در گذار
 هر چند که بر احدی عقل مای اولم اسکله امور معاشی انشطام بولق میسر اولم و یا هنر و کما
 اولم که اسکله اسبابا شغایه میا اولم مقصود اولم و یا صفت حسن و جمالی اولم که
 اسکله صید قلوب نامی اید و بمتنافع بیقیاس اولم ممکن اولم چون قضای کرد کار
 اکایار و مدد کار اولمیه هر آینه انروزن مژه بخیره ظهور و کلمیه و مقدمات هنر و کمال
 خرد جانند در چندان فایده اولمیه بر یک شاهزاده بومستلیم در دوازده شهر نشورده
 آب ز نایل یازمیش و کتایه باید که نفسش بی کج قرار میشد بومقامه مناسب در بوم
 داستان شیرین و حکایت رنگین اندن لک کار قالمشند رای استفسار قلیدی کج
 اولمشند ز اول **حکایت** برهنه آیدید و ایستاد و نور که بعضی مالک رومده
 بر یکجدار کا مکار و آیدید که سایر شهر یار لک کا نسبت هان بر نامی و آیدید
بیت بدانش نزدیک و به قمت بلند باز دلیو بدلیو میهند بویک شاهک ایکی
 و زندی و آیدید که هر یو هنر و کماله آراسته و عدل و انصاف میراست **بیت**
 یکی دله امر حمت شاد کرده یکی جان فایه عدل آلا کرده چون شاه دعوت یزیدی بجهل
 لبیک زان اجابت آیدی بر مهری خزان و دفاینی دست فقر و تقلید و قبض اید و ب
 قلوبا رکاز دولت و اعیان حضرت کند لطف و فتراک بکفله و بدو کمال خلق و
 تمقله صیدا ایدوب بدری مقامه جلوس آیدی **بیت** بفرخ تر زمان شاه جهان محبت
 به آیین بدستد بر سر تخت برادر کهر چون کورری که های سلطنت سایه سن او لوب
 فوق و قدسایه صالیدی و قاید دولت زمام بوسن ایام اولک قیضه مرادنه و کف
 انقیاد تفریض و تسلیم قلیدی ناک جان بندن مدبر مکر و عدد پیشه دیواندیشه
 ایدوب رحله رخت و قواری راحله فراره تحمل ایدوب کرب و غربت و جلای وطن
 اجتناب آیدی و غم و ناله دزدان و ناله کوتودوب سفره سوچه اولدی و مشارک
بیت ز شهر جزایس ملول و سر سفر دارم بجز غم تو بداد چه نوشته بودام شهر آه تلک و
 تنها مسافه بعید و طعاید و بجز غم و غم و قند بر منزلتیدی بر زمان سهاقی
 و حشندن و غریب و غریب و غریبان و غریبان اولوب ناله کنان آیدی **بیت**
 هر دو کای که چشم چشمه خنوبان حال رفتن چون بود این خود نخستین منزلت
 القصه اول کج تمام حیرت و حیرت ایله کور دی چون بتا شیر صبح طاهران اولوب

چهره زیباي عروس خورشید تنو افتد ز عیان ز اولدی و بخار خاوری ز ریحاب تلوریک
 عذار چشمان و رخسار نور افشان عالمیان نمایان قلدی **بیت** چمن بحر چو کجک شاهد
 خورشید عالمه عرض قلدی نور جلاله ملک زاده نیمه ساز سفره آهنگ اندی ناکاهه جز
 جوان تازه روی سلسله موی مایه حدی نظیر و لطافت دلین بر کا هرله اولدی شهراده
 نظاره قلوب بر ماه پاره کوردی که خلفت لطف و محال قامت حسن و جمال ایچون دکلشید
 و ماه نوخم بروسین کور و آب اکسکلکن تمام بلمشید خط سیر یی بنفشه تازه ایدی که
 کلرک طری حوالی سندن اچلمشیدی یار نونه مشک و غیر ایدی که صهیفه کافور او زده
 صاحبش ایدی **نظم** خطش چون مورچه بر آهن کل که عبرت ریزه یی چند نرسینل خطی زخیر
 کرده ماه کشته خرد پیش خطش کمره بسته **مشق** بیان اولما اولک نسبی کجایی دلیل سرخ
 اولم ز فصل و یایی بر لبس حسنک سرچنده ابواب سکونت اولوردی اند **بیت**
 شهراده چون اول خط و ککش و رخسار آتش و بی تماشاو مساهده اندی کند و کند و ایندی
 یا رخت هجرانه مکر و بچونک قوت مرافقتیله محال اولسه و بویله آتش افشان روح
 ششاک تابندن مکر و سر و خوامانک سایه سندن امان بولونه **غ** خوششت وازی کور
 که هر هیچین یاشد من اولدی ای یاسین چمن جوانی و اولدی ایکی نهال بوستان اما فی بری بیک
 صبیله چو محال اولوب ییایان برای کلستان ارم تصور ایدن و خار خارستان شفت
 محنتی کلشن زهت فرای حیت خیالی ایدوب کدلو **بیت** سفر دیر بولسه موافق ترن
 هست اولور اولسه جهنم طریق بر منزلده دخی بر باز رکان زاده هشیار کاردان و کار
 کذا صاحب تدبیر و شوق ضمیر قادر ایدی که وقت کفایده عقل کامله عقد سنجی
 کرد و دوزخ عقد ایدی و هکام کسب و کارده لطف حیلله ایلد دینار تمام عیار خود
 ز بخاری چار سوی بازار فلکده اله کوردی که **بیت** حریفی چاکلی شیرین زایی بدلت
 کارسان دکار دانی انداره ملحق اولوب صورت تشبیه نظر سعادت بدیدار اولد
 اوجی کونده قان زاده توانا که احوال زراعتده بصارت شامیل و احوال دهفتنده
 مهمات کامل و ایدی باغبان لغد بدلیسی بر مرتبه ایدی که هر نهال خشکی که زینته کوردی
 نخل بر کی همان سر سبز اولوب ترو تازه و خوش مزه و میوه لو و بود و دهفتنده
 قی بر غایت ایدی که هر خاک نظردن بدنه کوردی اول زرعدن عین زخا صر بر
بیت بلغم ارم از و کشته تازه و شاد ارب ذرع و امنظم بدو اسباب **المع** مصفا
 اولدی و خانه مرافقتی اکان ابعده محل اولوب خیر الو فقا اربعه سری خلور

با این مرد و صحبت و ستان همدستانه غم احباب و اوطانی فراموش ایدوب کدول
 و بر بیک دیدار ایله آسوده حال اولوب منازل و مرطوط اندل **نظم** هر که با سید
 همدستین دوستان هر چه بخوبی بصیحت قایل است نر زباید کار بجای آید دست و دل زهر
 باری غدا می خورد جان زهر علی صفای میبرد از لقای هر کسی منافی بری و ز قن هر
 قرین چیزی خودی چون ساره با ساره سدی قرین لایق هر دو اثر زاید بین بوند
 مسافره و دود را ز قطع اند کد نصکره شهر نشطوره تیدل و کداره شهره آسایش
 و آرامش ایچون مناسب مقام اختیار ایدل جلله سنگ دار و توشه سیاحان اولوب مسدیک
 و دینار و دهم نهایت بولسیدی بایاندنیر سیاحتی حالا اول زماند که هر برین
 قادر اولدو غم زهر کفایتی کویسته و نه و نقد قنری خرج اید و ز قنری ایوبت
 اله کتوره و نه تا فرغ غله بوشهره و قنچ کون قامت قلعه و نه شهر ایدیدی ایلدنیو
 نقادیر آهیه معتقد ز جده و جهل بی آدمک تعلق و مد خطی بوقدرت عاقل اولان
 اولک طلیسند چندان مایل اولنر و بی حقیقت که طایلی کلاب و آخری خراب و آخرت
 بوج حساب و عذاب اوله اکسانه ارتکاب قلم **نظم** این مرازهی زند بخل و ان مرین را
 می زند منقاره آخر الامر بر بنده و زهره باز ماندن مرده هدر ز که ازل آلد
 مقسوم اوله مدار حرص و شر ایله از دیل بولنر و جریبک نهال حال و بشعر اعمالند
 ثمره و بال و نکالدن عینری ثمر حاصل **نظم** کشی به چونکه مقدر در نصیب ازل
 نه آکسیلورنه ار تر اید سه سی هزار جلله فایده ایلر چور زقا اوله مقسوم خطه
 ایچی قیلور چو زاجل اوره ناچان حجاز کانا لب خندان ایله مدح کانا ایدیدی بحصل مال
 منال حسن و جمال سبب تامد و وصول آماله علت لطف بال و بال مسلم خاص و عام
 هر وقت که جیم جمال جلوه قلله مال کا تابع مطلق زوهر کده که ظاظر اف ظاهر
 اوله راف کا ملکی اولوب محققه **بیت** نجا هر که صاحب دگر نکوبد هرجا که
 بگذرد هم چینی بر بود باز کان زاده دخی آنک مقدماتی فتح و کند و ناست
 عقل و کفایتی مدح ایدوب ایدیدی سرهایه حسن و بهاد باز ایدیک بر نقد بی
 بهادر و بر مستاع کم بهادر از زمانده مایه سود الد کید زویر کفایتینا د
 هیاید اما واضح در که منافع رای راست و فواید تدبیر راست و فواید تدبیر است
 و وفور بصارت و سؤل بصیرت جمیع اسباب دولت اوزد سابق و زاحمد در هر کج
 دست و سعت و بای معیشت فاقه بر کم آنک اوله مرهم فم و عقلاک غیر ایله کاد

دو

مستور و کلدن و هر يك که مزاج حالي بنوم افاعي و هموم فقر و احتياجه محتاج علاج اولم و بياك
 تميز و ادراك كن غيريله اكا شفا مستور و بکل **بيت** هر كه كم عقل كامل هادي و رهبر اولم
 بر آيوخ طبرانه همت اليه كوه اولم دهقان زاده ايندي سرمايه عقل و خرد ره برده شود
 اولم و بضاعت تميز و بصارت با زار و دويج و اعتبار بولم اگر دانش حصول دلت
 مقتضي اوليدي كركدي كه هر كس نه كم فضل و معرفتد جمله دن اكل و راي و رويده
 نمودن افضل اولم لولاي و بلي ايج آسمانه ايريدي و نهال سعادتي باغ جهانده مثله
 كافراني و ريدي اما چندان ارباب فضل و خرد ندان احتياجه بند فقره مقيد كوتاه
 و انكلك كه ستام خيسوم لوي شمه كلزار كفايتد ز محروم و بوستان ترفه و ثرونده و
 دولت و رفعتد تماشاكان مشاهده اولمشدند بواجلندركه ديمشكند **بيت**
 فلک بزم نكاز دهد ز نام مراد قاهر و فاضل و دانش هين گاهت بس اما بزرگان
 ديمشكند كه كسب و طلب و ميان جهد و بق كشي في حضيض دلتد ايج عزتد بوي
 و فوايد عرف و عوايد مزاجت ادي في مقام و نازدند معرض سقلا نه كورد
بيت كسب كن تازي دست آري كه ز عقل تو بهج نكشاي شاه با انكه تحت دارد و باج
 بزرگان شيان بود محتاج چون بولون بولون عام اندن شهراده دن التماس ايدوب
 ايدول سلطانيد و كسب دني بوياده برد فقه دني بر نكته بيان فلک و بوميانده جاري
 اولن كه الك اسرا ندن شمه عيان ايلك شهراده يوردي **بيت** ما آب روي فقر و
 قناعت عني بريم با پارسه بكوي كه روي مقدرست بزهان اولم ذهب اوزده
 مقرر كم كه بوندن ساق اناك حقيقتد دن بر نكته قري اولمشدي و يار اناك كلا
 دني بورد بولر بريا حسن و جمال و سرمايه عقل و كمال و بضاعت مشقت اعمال و سايه
 حصول ايل اما لد چندان متكور كلم اما مدعام بود كه اگر شاهد كم قضيه
 و رگات تر ضلالت جلوه فليه كوكب نوافشان حسن و جمال افق دولت و اقبالن طلعي
 اولم و تا كار گذارد قدر چهار سوي جهانده مشيت دكان اجمعه بازار عالمده متابع
 بصيرت بي آدم چندان دويج بولم فايده كسب بر ناله در كه نقد بران حواله بر لمر ايل
 جد و طيله مستور و خوشه كشت و زرع و توشه در كه خزين رادت لمر بولدن
 مرادان حرفه مقدرد هر دم تدبير كم قلم انديشه ايله لوح ضمير انوك آينر خياله
 محراب اولنه موافق تدبير اولمايحي خيالني آيله محاولني محققدر و هراضون كم
 آني نفاثات عقل خرد عقد ايله غراي حوان مضار دايديك افسانه دن كن اولني

نهادند

مقرر

بیت چه نقشها که بر اینکخم و سود نداشت فنون ما برادکشته است آستانه پس بحق اولدی که
هرگاه که مشیت حق بر کس نه آنکه مطلبه متعلق اولم نه کسب لقب بلکه نه سبقت و طلب
الیه حاصل و واقع اولور. و چون ابدیت جوار مطلق انوک حاصله مانع اولم مقدّمات
حد و حرج و سعی و کد باطل و ضایع اولور. لاجرم قضای رب العباد اطاعت و انقیاد
ایدی سر تسلیم خط تقدیر و تقدّر غیره جاریه بود **دع** در میان و رضا بقضا دانست
نه که اولی بر دهقان قضایه رضا و بیرون کند و امر نه غایت اکیه تعویض قلدی یا ران
استفسار ایدی که بجه مرید اول **کتابت** شهر زاده ایدی زوات ایدر که
شهر اندلس بر دهقان و ایدی که صفت دهفت اکامیخ اولوب حرف زراعتا کال
و ریستدی اوقاتن بر وقته دخلی خرجند نافر و ناولوب و جود عدد دینار تمام عیار
الذکری استاده دهقان اول مقدار دینار له دسل اولدی و خطاری زدن احتیاج و
افتقار دن آزاد اولدی اما غایت تعلّق دن وجه نفقاته اندن جبه صرف ایستوب
جانی کی زندان سینه سند نهان ایدردی کاه کاه تهله بر در صایوب و جمهین
بر بره یا یوب اولد عفران رنگ سرور ایللب و دهقان علی خندان اولور **بیت**
زندان بیوه زعفران زیر شد. چون زعفران شادی انگیز شد. بکون عادت معهود اودره
موجودی شمار ایدوب در کسبه قلدی بعد بر موضع مخفیده بهان نامک دلدی.
بو اشته اتفاق اجابت بعضی کینه زیاده کلوب دیو یا ایدل دهقان بو حقه که ناگاه
اول اجنبی که بو مخدّره رخسندیه کوره استر ذهبک فرمای موجبه حجاب خفایه
مسور و الموقر اجد را کاه اولم انوک اخفایه یا بنده شتاب ایدی و غایت شتابند
الکوب بر سبوی آبه ایدی بعد کلن مهاله بر ضروری مهم ایچون رجانه کمال لازم
کلدی کید جک محله خاتونه سفارش ایدی که اتمام مراسم ضایفه اتمام ایدوب
آنکری که مناسب طعام احضار ایلله خاتون فرمان شهره استال ایدوب لایح طعامه
اشغال ایدجک لوازم آش ایچون صوحت اولدی خاتون سبوی مزبوره به شتاب
ایدوب قطع اید نهی بولدی ضروری کورتوب آوی قابوسه کورتدی و بر آشنا کجه
دیوانه منظر اولوب تلور دی تابرقصابت روستای که برکا و لما ایچون شهر کلسدی
اول کر لیه کلوب نزد دهقانی در خانه ده حاضر کورتدی چون میاندرنده آشنا لایح
سوار ایدی اما سناندی که لطف ایدوب بوزحمه تحل و اول سبویه اول جوابیده
چشمه دن صوکتور و حسن قولله بولمستی قبول ایلله روستا ایتدی علی الوان و اعین

شرح مرقه در دو مستلح موافقت فرض عین در و **و** مخالف عیب و شیخ در دیدن قصه
 اول سبوتی آنی که در نادانانک بچند اندی آردی شتاب تمامه آید چنانکه اول
 آشنای لاهه ناکاه سبوتی بچند بر جرت احساس اندی **رسم** نقیضه بریزه کور و ب کور دی که
 صره در د نشاط تمامه آستان بلکه چگونیا سیدی **بیت** دولت آنست که بی خون در لاید
 بکار و رنه با سعی و عمل یا غنا از همه نیست **صد** هزاران سپاس و مت حضرت عتبه
 جلت عظمت و عزته که شایسته محنت و غایله رنج و مشقت بکار و لغت بسیار و تر و د
 بشمار از رانی بووری حال بود و ل غیر مرقه لوك شکر فی لام بلك كرك و كند و
 حرم قد انحراف ایتوب بصره روزه احتیاج بچون ذخیره قلی كرك بسود و سبای غایت
 نشاط و سرورند آب سبوتی و نندی و كند و دن اولن سر بایه اله برکا و فی صا و ن
 آردی خانه سته رجوع آردی شهر ن جقو خاطرنه بوخطو راندی که اکثر و نزی در
 بغل قلم خوف و سبای غلظت بجه آمین اول و او کرم و صعد و رفی الیم و سوسه قلب
 و دغدغه خاطر د بجه خلاص بولور زمانه کشته به ده اعما و یوقد کبر آشنایه اما
 قیصر مجوی رسم امانت درین زمانه که نیست **سیر** بحسب الوقت مصلحت بود که بصره در
 کا و ل خلقه قویوت بجه لایله آتی تمام بوند و م و اولدم که نایح الیم در لری صلاستله
 بی قصور اکثر و م روستای اول غم او ذره حرم الیدی بکاره کاوی اول مشقه مبتلا
 آردی و کوساله سامری کی هوای ز رله براید و ب ما و ای جانیه کندی اتفاق بولور
 پس نه راست کلدی پس ری پدینه مهمات و به دن تدارکی واجب بعض قصیه عرض کرد
 بوزمانه مکردها نیا رانله و آرد قاری بزد و نوب کلور کن بسر قصایه راست
 کلدی رمت مدیدایدی که دهقان نذرانستیدی که برکا و غریه قربانی الیم چون اولکا
 بوحم و شمله کور دی کخریدار اولدی قصایه زاده دن توقع اند و کفایه دن زلیله
 بیع الیوب کاوی خانه سته الیدی بو محله قصه ندر خاطر نه کلوت قصه آردی که اول
 موضع ناله بر محل حصین مدفن قله چندا که بحسن آید کور دی بولیوت سبوتی
 دیو خاتون در صورت حال حکایت الیم که دهقان آتش اضطران
 برپا و اودا اولدی و دود دی سقف آسمانه چندی دید حمله حیرت از دن اولدی
 و ضرر عاقبت بین لوك فضاحت خانه کور دی به اختیار **بیت** جماعتی که بگریز بهر مال و
 معین بدان لوك بجه شستن میخندند دهقان بر زمان کر دایب خیره انقلاب لاید و ب
 غرقاب عسره اضطران آردی عاقبت رضا و تقدیر رب العالمین حضرتده ایتلا درت

مینوی چاره بولیب ایندی شعر **تو که جان جاره ایلمز بدین** کوزه لم کوزه کوستر تقدیر
 پس بویوردی تا کاوی قربانغون زنج ابدل چون کاوش اولدر کارده تقیه احشایه یغی
 دهقان کوزی صرة زره راست کلوب و خدن بر زمان مدهوش اولوب کند و دزد
 کندی چون هویش باشنه کلدی صرة کونور و ب لوت و روشدن پالک ایدوب اینده
 اولن زری بر بر رالوب و بوب یوزنه سودوب کیسه یه قویوب اندی ای مرادیل نا
ع هر که خللی و زکارت مرصاد پس کند و یله فکر اندی که من بعدیم بوضه زره بیم مکرمدن
 عین ی برده مقری اولمه مکرک و تانقد جان کیسه سده زره بوقت روح و وقت بین
 برآن بندن آیره مکرک بیت جدای از تصور عیسوا تم کرد کسی جان کرای جراح با
 بوند لشکره مرده دهقان بچظه و برآن اول صریه کند و دزدن آرمزدی خاویزه اولنک
 فغله انکار ایدوب کا رضا و بریدی و آتی ملاست ایدوب ایدردی که امساک و ایداد
 طریق توکلدن و در وصف احکار بحسب العقل و النقل متقی و مخطور و در زیر که سبب
 حقت زده افشته انکار در چون حکم الرزق علی الله رزاق خل حقت خزانه کرمدن
 و اصل اولو و ماقول و کامل اولدکه جمیع ماله مایل اولمیه و وصول نواله بی فیض حقه حاکم
 قلوب زیده توکل برده طبعی حایل قلبیه که هیچ بر زره اولنک خوان احسا و سفر انعام
 بی بهره اولو بستر کلد و اول مقدار و و زی که علم ازلی و امر بر زیده مقرا اولمشدر
 زلیک و نقصان پذیر اولو مقصور دکلر **ع** که در بیانه تقدیر پیش و کم نمی بخشد
 ایندی که ای زن عالم اسبابه ملاحظه سبب ظاهری ضروری و الکاسب جیب الله
 نداس کوش اتمک کول معینده ساغر توکلدن و افوض امری الحاق الله مای سن نو سن اتمک
بیت غافل منشین که عالم اسبابست اسباب بکمدار توکل سکن زن سکوت اندی
 دهقان صرة زری بیلندن چو و ب کماره چشمه ده قودی چون لوازم اعنسا لاک
 فارغ اولدی چاهه کیر و ب صرة زری انده اولوب کندی کویا که کند و سن اول
 عین نجاستدن پالک اندی اتفاق اولنک عقیقه بر شانی کوسفند لوین صوازه انجمن
 کلدی اول صریه که عین نعمت ایدی راست کلوب علی الغور اولوب سرور و وفود و نشاط
 محصور له و بوب منزله کلوت شالاندی که ارج لوز عدد دینار تمام عیار بولوت
 کوکلده ایندی بوعقد تمام انجی بوندن بعضی خیم التسم عدد معهوده نقصان کلوز
 شاید که من بعد بوعده به یتیمک میسر اولمیه اولی بود که صراحت بوضه ضرورت
 ایام و بی نوالی زمان چون زخیره قلم پس اولنک بدلی دخی بلینی کا بنیاد و ب

ساز

چشمه

زری در بغل آندی و اغزنه مهر سکوت و دروب صوت کالحت ینه ممتنه مشغول اولدی
 امیخون دهقانک زریارنه کلدی دیدی حیرتدن باران حسرت یا عدد و دروب فریاد
 کداز آندی و اند بسیار له میز بسیار تک و بوی ایدوب اظهار اضطرار آقا ز آندی
 آخر مایوس و مغبون و ملول و مخزون منزله کلدی و صورت حال حیا لنه تقریر ایلدی
 دل پیوه زال غصه زرد و سوهی بزم مالامال آندی چون کفایت واقع استدی ای
 خبر بزرگ محافظه سند جتک ایدردک وادار رفقه ده اسالت ایدوب باب
 معشیت عیا لکه تک ایدردک شدی مستحق سن که نا حسرت دینار له بریان اوله سن فرقت
 زردن زرد و نزار وین زردکدن جانندن بیدار اولوب لیل و نهار زاری قیلوب کران
 اوله سن دهقان آیدی راست سیر سن **بیت** بدر دوری اگر سیرلا شدیم سر راست . جو
 روز وصل کنیم شکر گفت دوست . عجب جنط و خطا اندم که فکر ادخار و قصد ضبط
 مالی اهل و عیال دزدی ایدوب محافظه سند جتک سجد و سجده بلغ اندم شایسته
 خود دن بهر مند میدار اول مرد که مر زری کمر ایدوب شب و روز درد و سخت جگه و آسا
 نسید بخون ریخ نقدی قبول قله ناکاه کارخانه نقدی بزرگ بخت کر لوح صیرن مرستم
 اوله ظهوره کلوت بوخلین کرداب حیرت و عرقاب حده دوشوب ساحل بخاند نو میدو
 بعید و نودی حیا دن ناسید اول **بیت** انکه هر دارد و کان میکند جان ز برای و کران
 میکند چند با فسوز غم افسون خواری . شیر میت هست چرخ خور خوری . جند کشتی ازی
 پستی کردند . کوش خرسندی و با شرا حید . بس دهقان توبه و انابه مشغول اولوب
 نذر و عهد آندی که من بعد رخی ادخاره قصد ائیمه و قلیل و کثیر مقدورنی ایداب
 استحقاقه انفاق الیه لایحرم حل متین تو کله توسل ایدوب جمیع مقاصد جناب حضرت
 حق و کوی حواد مظلومه تفویض قلدی و سر عملک یخط تسلیم و انقیاده قیوب تصاب
 رب العیال رضا و یری **ع** بنشین و بکیه بر کرم کار ساز کن . اول جانبدن شیان صره زری
 در کمر ایدوب رمد کوسند ایله کوه و صحرا ده نفر کمان کوزدی بر کون انفاق و چاهک
 صوچکر کن اراقده پنجه نفر سوار بیدار اولوب مبار دار لوی همیا نندن اله لوری خوشتند
 صره کون و دروب اول چاهه آندی چون وقت غروب قریب اولدی که کوسند لوب
 ما و لوی طرفه سوروب کندی بوزماندن صکره دهقان مکر طرفه کد زدی انفاق
 اول چاهه راست کلوت شرب آب اچون اول جانیه شتاب ایدجک ناکاه براد سخت
 بیدار اولوب کلاهنی یاسند ز کون و رب اول چاهه آندی دهقان ترسان و هراسان

یش

فقر چاهه ایوب کلاهنی آید کن قره زرانه کردی **بیت** ریخ او مرکن کیست کجه ایور.
 کمی سیم کچ دیور کجه ایور. وظایف اهیته قیام ایوب سوز موفود و نشاط تمامه و نوب
 مقامنه کلدی و قصه زروهمیان حاله در بیان ایدوبایدی **بیت** مرده کم طوعدی
 طالع آبی جمیدی کلد نسفله بای. چون شمار ایدیلر همان اچوز عدد دینار عمام
 عیار تولدیلر دهقان ایدی حضرت رب العیله بنم حسن اعتقاد فوط اعمانم بر تله
 اولمقدار که بند ز استرداد امشدی نی عیب و نقص و خزانة غیبده نه میسر و مقدر
 قلدی پس دهقانان دیکند زو عهد و قافلوب بد لیکه کلام مالانکه سیل ایدی
 نود و معیورک بعضی اهل و عیال نفقاته خرج ایدی و بعضی سینی دخی ضایع ایلین
 فقرایه بذل ایدوبت ثوابی چسانا دیوانه دج ایدی تا اولمقدار دن ثلثا فیکد
 ثلثی قالدی اما شیان شککا و هم اغنا مند لغایغ اولجی سرجاه مزبور کلدی و بای
 نقصده هجده مبالغه قلدی فقر چاهه یوسف زیار ویندن ارث کورمیدی و
 یعقوب وار و اسفی دیوب بر زماندن صکره ایدی کجاسرما لیحیاندن سود
 و اولمحبوب جانک حسرتدن بوجحک بجای ثمر عمر زندکاندن نه لذت بولم **بیت**
 لغت دیدیه غی اهم که بماند سوزین. ماند جوز دیدیه از ان لغت دیدار چاهه پسر شیان
 دوزان و شبان متأسف و حیران اطرافیا باند زار و سر کونان اولوق بعد زمان
 بعضی هم ضروری سبیلده شهر کلون اتفاق بود دهقانک زایویه ستمهان اولدی
 دهقان عادت کرم اوزره صیفک اکرام و ضیا فتنده اهتمام ایدوب اعطاعام تمام اولد
 هر نوع کلام میانه کلدی شیان هر دستان که روایت ایدوبدی کویا کند و نک حب حلب
 و آثار ملا لظاظر حکایت ایدوبدی و احیانامکالمه آنا سنده ابرودیده سند زیادت
 حسرت متفاظ و خطرات استقامت ترا و لور دی دهقانانوک بو حالنک و ملا لظاظر
 سبب خود ک شیان ایدی بجه شکسته خاطر پشیمان باطن و ظاهرا و لیم **بیت** آنجه از
 کم شده کرا سلیمان کم شدی. هم سلیمان هم پری و رجال من بکرتستی اچوز عدد دینار
 عیادم واریدی که وقت ضرورنده ماده استظلام و باز ارجحانده سرمایه کارم ایدی
 راحت روحی انوک دیداری ایله اکلورم و شاهدفوتی آیدیه جهر زکارت مشاهد
 اول کون بر قیظ المارک خوفندن فارغ چاهه آلمیشدم و انوک حفظی بایند بر حاکم
 فکر آلمیشدم بعده تجسس ایدریجک اندان تر بولیمد هجده کجست بجوی ایونک و بوی
 اقدم اندن خبر بولیم دهقان چون دهان شیاندن بوجکالی استماع ایدی آشفته حال

اوله

بضکره

اوله

طوری که خونی قاشق کلوت ای دی بومیالی که بزرگ و حلال بقور اندر دل و دست
تقری کادر از اندک اتفاقی بایند نهو راندک بوجمالک حق صریحی امیر بر عقل
ورطه بلا و کرباب و باله و ششوز حال بقیه محقری هدیه دسته اکاسلیم ای دی و
بوسرک اخسانند فوط احتیاط و شرط اهتای مقدم امک کرک والا احمالدر که تمام
مالی مطالبید و بت بزانک اداسنده عاجز افلاور زن چون شوهر ندن و کمالی
اشدی بوراید اکاموافقت کوسر و بت ای دی چون حقیقت حک بوموال اوزره
واجبدر که قادر اولد و غیر قدر حق مستحقه ویره و ز دامن قناعت و توکل شستاید
و رای برده عید نبردخی بضمیری کوره و زیبت هر که تعینش توکل کشید خجرت
مقصود بر روی بدید اسرهقان دینارک بقیه سنی تحفه رسنده شبانک نظر
توری شبان صمیم جانند منت بکوران ای دی و تقری صایوب تمام یوز دنیا ربو لک
و کند و کند ویه ای دی **ع** از همد اول آنا جهان فرو زست بومقدمه نتیجه حصول
دولتد و چون میسر اولدای میدد که باقیسرخ حاصل اوله خللا ندر که بونقی
عینت عظمی بلوط محافظی بایند مبالغه قلم تابردخی بومقوله دام بلایه کرتار
اولیم که لا ینفع الموتین الحجر مرتین **ب** اسالنده اولان عصای اژدر سیاهی که انکه
کوسفندارین تحف ای دی تحف ای دی و زری اندم بقیه ای دی تا دام اندم
طوره تعهد حالند خالی اولمیه و بر احد اکا مطلع اولیوب دزد و راهزن اکا یول
بولمیه اتفاق بر کون بر غیر جاری کنانده طور و رکن غفل طاری اولوب اندم اولان
عصای موسی کی حرکت کلوت آیه دوستی شبان چند انکه عقیقه آب کی و وان اولد
حصول وصول میسر اولیوب مکر اول نفر جانب شهر کید ز دی اتفاق اول کون دهقان
زنی شست و ستوی ایچون لبجوبه کلستدی کوردی که روی آید بر عصا بنجه عصا **ع**
سعادت چرخ ای خط محور ستون خیمه اقباله بکورد راست کند و جانینه کلور
چون قریب کلدی لوب خانه سته کوردی مکر مطحنه هنرم قائم مشدی دهقان
امام حواجه ایچون عصای باره لوب کوردی که آستینه دامن سپهر بر کی لاسین بر
پز اولدی فی الحال ز لوی صایوب تمام یوز دنیا تمام عیار اولدی سجده سکر الیوب
ینه دست بذل اتفاق ایچدی اصح کون و اوج کجه تمام سیرب ایچوب دو کله صاحبی
بر زماند ز صکوبه بنه خانه دهقانده همانا اولوب سراسیمه و خیر ان حالی اوکی دن
رخ بریشان بنه قصه عصای عینان و غصه در و دزمان ای دی دهقان تامل فراوان

ودفن کرد اییدی راست سویله اولدینا دلری که اولاقه چاهه قیویت کیمشدن نه طریقه
 کسبایدوب نه وجهه جمع امشدن شیان کیفیت حالینا ایدوب ایدی ولان زمانه
 قله ز چشمه گارنده برقره اچوند عدد دینا بولشدن و دیده اعنار دندن حفظ
 ایدوب اول چاهه و دیعت قلمشدن بویور دینا خور معلوم کرد که سز صدقه بویور
 دهقان بنتم ایدی و ایدی حمد و سپاس و شکر نه قیاس اول کریر ذوالجلال و قلدر نه زواله
 حضرت حق کند و مکر نه قرار و بوب مستحقه ایصال ایدی لمسن اولکه قریه اولیشنه
 بن غراموش قلمشدن و اول چاهه که سن کا امشدن بن بولوب امشدن بویور دینا که
 اولک تمه سی ایدی که سکا ویرمشدن حالیا عصابن المه کردی بوخو جگر که کور و سرب
 اولیور دینا له دد که حضرت حق جل و علاینه ویردی شیان بزمان مدهوش و خیران او
 ایدی بوحکایت عرب خمشنده اولن عجی احوال دظواهر اولدی که کسه کسه نک
 یضمن بمرس و نقد یازی تعریف ویرا و لمرش بومش ایلاد دند بویور که یاران
 قناعت قدر بوب دایره توکلدر قدم بیرون قلمیه لر و کردن احوالی کونون و
 لباس بوقلوندن عافلی و لیا بوب هنر و کماله ویرور و حاله مفقون اولیه کریم چهره
 امور حجاب و قضا و قدر مستورد و مال و مال و سرانجام استقبالی اطلاع و شعور
 دایره ادراک اشیا نیندر کسرا و توقف نیست که انجام کار چیست الفقه اولکونی و
 محاوره ایله اجزالدر یارندایی که دهقان قدریت کلبرک آفتاب تابانی صحر کلر آسمان
 نمایان و کدی و سنبیل غالیله یاز سب تار بنفشه زار سپهره ورای برده خضای قالدیک
 بیت کور ویردی زلف سبدن چون ریح نوزد جالی اولدی آفاق دلفروز دهقان بجه
 برند نظور و بیا یانه ایدی سز قانع اولوک تابن بکون ثمره اکساییدن عیری بضیی
 نصایب سوزم و یارانک بکونک نفقه سن تحصیل ایدوب نظر لویه کورم و یارانک که نفقه
 لری اجز اوله هر بریکوز نوبتله معیشت تدبیرن قله رفیق لوبو یازی اوزده متفق اولدیلر
 دهقان زو ازه شهره کلونیه صودیک بوشهره حوالج ناسدن زمستاع رایج دایندیلر
 بویامده هینم زیکه عز بزد و بوهنگامده فاکه شتا و اکنه تابستاند زلینددر
 همان جوان کون جانیه روان اولدی و هینم خشکدن بجز و احب مع ایدی و حاله لطیف
 واکو و بوشهره کوردی اوزده همیع ایدی و طعام و شرابدن مناسب وقت اعلیه
 آلوب جانیا یانه شیان ایدی چون شهره دد و دروازه یاز و یله کاس کارنه عیم که
 نتیجه کسب کورده دردمر حاصل الکلام یاران اولکون مایه طعام دهقانله علیش

یارندایی که حسن جهان زاری خورشید رخشان جمال با کماله چهره عالم ترین رخسانا بدی
بیت صبحم چونکه روشن اولدی جهان خود نما اولدی شاهد تا بان جوان صاحب جمال
 ایندو که سندن بوگون غنیمت و کلاه و حسن نه مثال که کرمال و تحصیل امانده وسیله
 کامله عدایلرک بر وجهه فکر الیه که سبب فاع یاران و موجب انقاع حزن و خلافت
 اولم ملتسلر نه اجابت الیدی و اندیشه مند جانب شهره موقعا اولدی کند و کند و سیدی
 بنم المدنایس کلر و برایش بجرمدند و ملک اولم نهی دست کتمه که جمال واره بر جنبه
 کسب الیه که اقتدار واد **بیت** کایم از دست تودرم شد و مشکل اینست که کسکلات
 نوان پیش کی مشکل خویش بوجیه شهره کلدی و بواندیشه الیه محزون و ملول بر
 کوجه خورشید سنده نزول قلدی ناچار **بیت** برون نازنین موی میانه سرو قات
 بخار غنیمت دهان که مطلع ملاحتده خورشید تا یان و دروه خرافنده کوکب
 در رخشان ایدی وصال و مناصق و جمال کی نه حد و بی پایان ایدی اول کوجه دن
 نمایان اولوب اوله نازک روی دنوا زن کوردی قدموزون و لعل میکوت
 و حسن عجیب و خط لعل بدینه مفعوز اولوب متاع صبر و سکون بکوهایه و بریدی **نظم**
 آغوب با شینه زلفی کبی دوری اجینه دوشدی افک عشقی اوردی هوا به روی
 قدی غالب اولدی اوسره ایرمه کی راعیه اولدی آخر کینر کلر دن کند و میله
 و هر ترانه دمساز اولتله ایدی **نظم** بلوری سزه بر چاک ماهی در بونجه چمک
 تماشا می در بون کوندا لیدی بر بونجه میوز که صالیدی برج حسنه بویه برق بوجشا
 زیبایه نظر الیک که چهره رنگین ورد آنوک طراوتی تجلند ناسرین کی زرد در قی
 بوقامت و بلا به طوبی همای تماشا الیک که آنوک لطافتی تجلند ناسرین کی زرد
 و بوقامت و غیر تندن سرو سیه نک بهی کی اوسقی بر کرد و ایچی بر دردد **بیت**
 سرومن از جن جان و دل آمد بیرون نسبتش نیست بدین سرو که از آب و گلست
 خطی کور میسر که بر بلای فتنه انگیزد و لینی صور میسر که بر شراب سکو آمیزد
بیت تبارک الله تا آن چه روی تلخ خط است چو سبز است در اطراف گلستان
 رسته بونچال و کالی آرمده اولنق محالدر بونخط و خال و روی عالیه بی مثالدر
 ماهذا بشیران هذا الکمالک کویر باندیشه الیک که بومرغ هایون دامه دوشه و بر حله
 فکر الیک که بونکار نازینه الما ارشه **شعر** کلک اغر بر الیک لا اوسورک بومرغ خسته
 دامه دوسورک دورک مکویه بوکه دامه دامه اولکم الباس مرغ خانه کینر کلر

معا وطاعة دیوت کد بجوان حضور نه وارویا بیدل **شعر** بود و کف کفستان کد
 زبانک شیخ کفن بلبل د. نه نامه لجید را و اول و جین نه خامه عریند اول زلف
 مسکین. ای جان جهان بر کار نازنین که نفس بندان چنان اول کسل زیبا بسند صورت
 بجان کبی حیرند خالک پاکه عرض دعا و ثنا اید ویت ایدر که سیم کوزده علامت
 واد. بوسهرده عربیه بگوزر عز با شکسته خاطر اولور حال مناسب منزل همی
 اسباب عیش کامل و مستقی اگر همان تو زحمتی قبول اید ویت بر ساعت بخوان جا کز ویه
 میر با تو بویور سبز به عمر جا و دانی حاصل اولور و سبز زبان اولور فایده دیا کانی
 واصل اولوریم اعیان زدن خاطر که عیار کلیه که بوسری بر دین عیوی کسه بلر و بواهر
 عسکری کل بکده مکس دخی مطلع اولور **بیت** نه خوف شخه نیم عسکری واره من دت
 بزدن اورتق اند کس و از جوان جواب یو دیکه فرمان بریدم و بویا زاره خانه
 عریدم پس همان جوان منزل زدن مزبوره همان اولوب و الحاصل اول کوز آخر ایینه
 جمیع مرادات نفسانییه واصل اولور **نظم** هوای دل هوس داشت عنان کرم
 شکست از دست بپوز جست چون تن عروسی دید زیار بر ویت توردید خالی
 نانی شربت اول زمان که جوان همراه لوی جانینه روان اولدی ز صاحب کرم حق
 قدوم و ابراهیم تمام بوزدم کورت و بیکان او کتده قودی جوان دخا لوی جویج
 معاش یارانه صرف اندی در دوازده شهرده یازدی که اریا حسن و جمال قلت
 مال و مسالده نه غم که بکونک تماشا بجایا قیمتی بوزدم در دوزخ خبر کونک باز
 کارخانه حکمت کلید قدرت جناب عزت که صدوق فلک اطلالی آجادی و دیبای زلف
 شعله آفتاب دکان شهر و لادن بران باز دار دنیا به دو کوب صاجدی **بیت**
 فوریحت ز رخ کوه فروش زبانار کوردون برآمد خروش باز دکان زاده یه
 یارانی آید لوبو کون سنک عقل و کفایتک همایی اولسوق کون باز دکان زاده یه
 علی الراس و العین دیوت ملتسری قبول اندی و علی السیر در شهر کلوب کوردی که
 قیمتی متاع علم مستون بر کشتی در دوازده شهر کلدی بجایا شهر متاع لری کساد
 بولسون دیوانه و کله معامله بایند مساهله اندل باز دکان زاده آئی دگور
 بهاسته عقد ایدیت هائی او کون مزاجه هر بیکله اون اویره نقد اید ویت تمام
 داست و یکم و کاست بیک دیم فایده اندی اسباب معاش یارانی همیا اید ویت
 در دوازده شهر کتاب سند کتابت اندی که اصحاب فهم و درایه معلوم و لسنه

بر کونک عقل و کما تیک حاصل یک در مدرسه فیض جگر و یارانک جانیده و از روی بر کونک
 رنج شاه سپاه انجم طایم فلک جاره نزول ایدوب سنجو وایت سلطنت کنکر و قلعه سپهر
 کور زی **بیت** شاه خاور فلک کنر کدی کد جیش نور یله جوشه کلدی هوا شهر اوده
 ایدل سن هواره لوکل لاف و دایم تقویض و تسلیم مقامند طودرسن اگر واقعاً صفت لایق
 فایده حاصل اولق و الیسه سینه ریغ ایتوب بزم کارنک یتارنده سعی بلوغ ایتوب
 کر کن شهر اده کلام یارانی تلقی تمام ایلک قبول بو یوردی و غریب کاملله طودرب و لک
 شهر و اردی قضای حضرت پارساه شهر وفات ایدوب خلق عالم انوک تعزیت و ممانته
 مشغول ایدی شهر اده عمارت ایلان شاهانک قصر بر جوق بر کورده خموش اولوب
 طور دی و دربانلرک بریسی کور دی که جسمی خلق ملول و محزون و فرغ مشغول
 اولوب طودر و کوشه قصر بر شخص اکیم کی اغرنه مهر سکوت اولوب اهرم و تور و **بیت**
 یو یون عجمه و تراغنی اهرم او تور و طفل سوسن کی اکیم زین او طایفه زیننه مطا
 رکل و خلا یقله بو مصیبتد موافق رکل جاسوس خیال خلق ایدوب فی الحال ایانته و اردی
 و احوالی تفنیش ایدوب خاطر نه تسویش و یوردی ناکاه شهر اده اولک تلح کلامینی
 هضم ایدی و آتش خشمی آب حمله تسکین ایدوب کد و کدویه ایدی **نظم** سینه
 اذر رشتی کد او غرور زمین غیر بری نیاید طرود دراز ناخوشی بر کشد صد غرور
 مرا ناخوشی از وی خن بر آید بکوش چون خناره شاه چاروبت و قرعای غوغای طایفه
 خالی قادی شهر اده همان اده قادی حوالیسی سران و عمارت ایدر که دربانک
 زنجیر جوئی بر کور دنجی زلیح حرکت ایدوب خشم کامله کلدی و شهر اده طوب
 زندانه اندی **شعر** ایلدیلور آفی زندان اچینه قوبلور کلیه اخراجینه قوبوب
 زندانه بر ماه اولدی هم خانه او تادی بر دلینه کج دی زندان صفاسن کور دی چاهه
 ماه نوب اولب زندان کله چاه غنیمت چون کجه اولدی یاران شهر اده زندان
 کوره مدیل و هر باری که تحسین اندر خیر بلدیلر بری برینه ایدلر بو پچاره جوارث
 بوصول زندان فایده بولمیدی غیر زندان ہی دست کله راضی اولمیدی بوسیدن بزم
 صحنه زندان اعراض ایدی بلکه عار ندن باش اولوب کدی بر دیاره دلخی کدی کاشکی کا
 تکلیف ملاطاف ایتدی و سینه مری هدف تفرق و علف شیش شیشاق ایلید
 بولل بوتنه بر برنه زبانی ملامتی زلیح دراز ایدر دی شهر اده اده قید بند زندانه
 گرفتار اولوب اسان حاله رفیق لوی جانیده سلام ارسال ایدوب بوبتله ناله جان

اید **ردی بیت** جز من برساند برغان چمن که هم آواز شما در قفسی فداست یا ندانستی
 استراحت و اعیانی و وصول و ارکائی جمیع اولوب دلدلیر که شغل ایالتی و کار حکومت
 ولایتی برکسته که فرقی نمی تراورد تاج سلطانی و خضر و لیلی شایسته حال و جهایانی اوله
 مقرر قله لکه پلا ساله لرینک فردندی قائمه مستدی سیر شاهیدن بر فرد اوله مستدی
 بولور و محافظه و بومشاوره ده و محاوره ایدرکن دربار منور ایلر و کلوب ایدری
 بوسنی اظهار و یوکاری استکار اتمکوز که دو تنی کون برجاسو بر طوبی و بطور و معنادار
 آنوک برینقی اولوب تحقیق احوال احوال یو کون یونده ظاهر اوله و سرک منازعه و محاربه
 کوزه واقف اولوب دیده محسوس ایلر احوال کوزه ناظر اوله پس حکایت ملکه ادره بجا
 اول جماعه انها اندی ایلدیخی استکشاف احوالده اهل اخلاق کلمه باعث اولق
 احسان و یروب بر سبیل استیصال برهنه ک ارسال ایدوب فی الحال شهر آده فی مسجود کلمه
 کوزدلی چون ائله نظری آینه جامه ائله آرا لیت مصادق اولدی دیده فراستله
 کوزد کوزک ائله سیما سنده علامت رشد و سعادت یویدارد و امارت جنت و یشاق
 نابید **بیت** سعادت غریبه اندی طالع شهادت بر توی سکنده لامع شرایط
 تکریم بقدر ایدوب یاد غریب احتیاج حکمت **رد بیت** تو بدین حسن طاف نکلی ای
 بنشین چون ز برای دل می آید شهر آده ائله جوان وجه صفا اوزده ادا ایدوب
 اصل و نسب و فضل و حسنه و بدینک کیفیت و فاق و برادر کدوبه سوال التفایه
 و ترک دیار اختیار اتمک سبب و یارانک ندن برکونک معانی جمیع طلب بر سبیل
 تعبیر لیدر ایلر تقریر ایدوب اتفاقا بعضی کارک ائله بدینک دیوانه حاضر و کون
 اوله کوه صدف شاهیه کنا رشا همتا هی ده مشاهده اتمک درجائی کوریک بلدیلر
 و سایر ارکان دولت ائله اسلافک سوکت و سلطنت ممکن یلدردن و اول و کونیک
 جمیع اصاغری و کار بری ائله دیدار فتح قایلله خوش حال اولوب و طلعتمیوز و ملاقات
 همنون عین سعادت بلوب متفق الکلمه اولوب ایتدیلر بو خطه نک حکومته سزاوار
 و شهر آده عالی مقدار دردم نسبت باکیر و اردر و نی شمه افتتاح ابواب معدلت
 سلف بر کوارنه اقدارنه اقدار و اکتساب باسایج رنده آنا رسوده آناه کرانه
 اتباع و اصفا قلعه کرک و بیج درخت ظلی از وی شها مسئله تم و فضایل بسنی منافع
 مکتبیله جمیع ایدوب رعیت سایه رعایت آسوده کمال اولسه کونک لعمه قرآن
 یزدانی که آنوک جبین منیدند ساطع درجهایانلق استعداده و کشورستانی

دلیل ظاهر و برهان قاطع در شهر بارلق علامتی سیمای سعادت انما سنده لایح در
 تاجدار لوق اما رقی آئینه جمال جهان نماند و اخذ **بیت** رحمت سلیمان انکرم
 شک نماید بر عقل دانش را و خندند و مرغ ماهی پس همان ساعدا کا بیعت ایدوب کوکب
 دولتی حقیقت دارند ذروه نایحه ایزدی و بوسه بولند خلعت خلافت و ایالت و لا
 الیک کروی و بخیر توکل و اعتماد دین بر مقرر مرادید هر کس نه نک که قدم بیتی مقام
 تو کله راسخ و بنای عقیدتی تسلیم رسل شایخ اول مقاصد دین و دنیا اکا سه بولند
 ال ویره و نقاب آزد در دن شاهدم رادی حسن و جفا و ذره یوز کو ستره **نظم** کلید
 توکل کما آید بست در کج اقبال توان گشود بچکان صدق اندرین عرصه کاه و زمین
 توان کوی دولت ربود اول و لایحه عادت بولیدی که پادشاه لری و لاجوسند بر فیل
 سفید بند در لری و کافه انام جمع او بوف زینت تمایله کردا کور شهر کوز در لری
 اولک بایند دخی همانا اول عادی رعایت اندر شهزاده اول محله مهر جهان کردی
 اطراف شهری و رایدوب دروازیه کلوب اول سطوری که یاران مذ بود در واز
 شهر مذ کور خامه زیانده سسطیر و زبان خامه ایله تصویر و مجرای انما شری کوز
 یوزوری تا سطور مزبورک فو قده آب زله یازدن و کبابه بایند قلم آهین
 ایله قازد که فحال کسب جمال اول زمانده ثر و پرورد رخت عقل و کفایت اول
 وقت یار و اولور که صاحب قضا یاسمانی کار و در سن و رود و رشت نقد بر صمد انی کا
 مدد و یره بود عوی بحقیق و بوضیعه تصدیق اید اول رفیق حالی که او کی کونده
 زندان محبده محبوب بر اینک انکخی کوز دیوان سلطنت تخت شاهلی و ذره جلوس
 برینه مقرر و اجاله اقبال ایدوب مستند خلافت انکه بها و بخت بولیدی و لشکر
 اکامیس و کشور اکامقر را و لیدی **بیت** بخت چون بر تخت دیدش تنه ها کرده و رفت
 ای که بر تخت جهان داری تو میدانی شکفت پس همراه لوز دعوت صاحب عقل و کفایت و زی
 ولایت قلیدی و دهقان زاده یی سبابا ملاک خالک اوزره ناظر نصب ایلیدی
 و صاحب جماله و بیکران مال و منال احسان ایدوب یوزدی که هر چند مفارقت
 احباب دشوار و مهاجرت اصحاب صعب کاز در اما صانع حال و منال بود که سن و خطه
 ارحال ایدوب بر مقامه دخی انقال اید سن تاسبا النافصا العقل و الدین سودیک
 عشقه مفیون و حلب حشکه مفیون اولیه و فنی و غور کجسب العقل و النقل مری
 و محظور شیخ ظهور بولیه بعد ارکان دیوان و اشراف و اعیانه متوجه اولوب ایدی

و احذر که سرک نکرده حق کس نه لرعل و کفایت و فهم و در آید و زود و بجا
 بدین را بحد را حد و نیت غایت را نیاید و سعادت سعادتی که نیاید واقع در نیت که
 کلام قدیم و تنزیل کریم و احب الکرم و التمدید که توفی الملك من شأنی بومعنی ناک
 بیانک نصیر و برهان قاطع در **نظم** ای مقصدت بکداز مقصود دل نیازمند
 از قست بندگی و شاهی دولت بودی بهی بهی خواهی توفیق تو کرده نماید ای عفت
 بعقل کی کشاید و بومعنی و بود عوای مود که در که همراه لوبیک هر بری نفسلری بر عمل
 نصیب ایدوب و لایموت و سدر حق کسب بدین نکرده و زود و قومه اعما دایدم
 و نه جلال و نه تمیز بشارت استظهارم بلکه بنای امور اساس توکل اوزده اود
 قضای رب و مقدرات آسمانی به رضا و پرورم ای **بیت** بر قبولی باید نهلا و کرد ز طبع
 که هر چه حاکم عادل کند بیدارست چون شهر از کلعتی تمام اندی حضار بکشد بر خیزد
 دانا اقدام اوزده قیام ایدوب و ضایف دعا و شاهی اذا اندی ضکوة ابتد هر کله که
 رشته کلام جواهر و انظام مکرده منسلک اولی شد و بر لوی ایدارد که صد و فخرده
 پرورش و پرور تمام عیار در که محک حکمت از نمایش بوشند و جهاندار و اسبابانک
 نصای عقل حکمت و و بجا در لو سعادتک اسعداری شری فضل و معرفت و ایدوب
 سلطنت انسانی که شاهلی لیاقت و اشراف و حجت و شهر باری اسعدا و تم بودیل
 مثبت و مبتدئ از افریده کار عز اسم عالم از ایل عالم که هر فردک انواع تربیتند
 نوزع قابلیت و در هر شخص اصاف مرتبه سدن قتی جنبه سزا و در **بیت** نوزان
 لغت نه منتهای همگی بعد حوصله خود نوال می باند و و کایت اهلک سعادت سنی
 بومر که کوز دی و بوبوم سکانک قوت طالعوسن های آسمان آشیانک سایه های نیت
 مرغان شکسته بال رعیت اوزده سایان اندی **بیت** مبارک منری کایا فرو داید
 چنین شاهی های نوز عصبه کار دایسوی رخ چنین مایه کما رعیتان در نامدار و رخ
 برند ز خور و ب ایوان کیوان رفعتی زیور شای شاه جوانخت فلک تخت آداسته
 بونظم حواهر انشطای طبقه هاتله فرو شهر بار کامکار و شازادی و کف **می** ایاهی
 که کف کامکار ز رخست کمدن سر کوردون کامکار انداخت شد از نوز و لواش
 چو آسانایم بر آن دیار که چتر و سایان انداخت بوسلوب اوزده ارکان و اعیان
 هر بری مقتضای مقامه مناسب کلام پرور و ب صاف منافع خسروانید بر که اظهار
 اند و عاقبت العاقبت بر بر بالین تفریب ساط کلامه اقدام ایدای ناز اندی

و تقدیم لوازم دعا و مراسم شاد نصیحه بر طراز او زده کلامه آغاز آید که ای ملک
 باب قضا و قدره که زبان کوهر افشان شاه اول مجلسده اند فتح کلام آید بوند
 سرگذشتی وارد شود که فرمان جهان مطاع شرف صد و بیستم تقریر بدید بر پایه مروج
 حضور پرچم و اول ملک آید سوی که کوه لور و ایشدلم بنه واقع و ایشدلم اول
حکایت بر آید یا اول زمانه که جوانان ایدم لازم ارکان دیوان ایدم چون دنیای
 عدالتک یوسف افغان فهم ایدم و یوزالستان غنائک مکرو فریبده جزم ایدم و عین
 بلدم که هر و سر شوهر کش دنیا بنه یا ران دمسازک ساز بود و عود وجود بر جامه
 و معشوقه حیل باز بنه عشاق سر اندازک بر عیله یا غن المشد و نفس ایدم ای در بند
 رشته دلیکی بود ایدم کارک مکونه بند امتن من که صد هزار شهر را یکا مکازک سینه
 وجود نه دست زدا و ایدم شد و بی حد و بی شمار با جدار نامدارک خرم جاتن یک
 قنایه و بر شد **نظم** قمر اول بر برنده شاه اول اندر سپهر سلطنتده ماه اول اندر
 یا تو بر شدی بر آینه لبت و قوه طهر اعظم و ایشدلم بر آینه سنک بوسوده سوزک
 لقب پیوده چکه و بود هکذا دره که عمر کاربان برنج و محنت دیشل اقامت **نظم**
 هر که کمره و رسم جهان یک شناخت از بهر اقامت اند و خانه ساخت از کینه ربا
 عمارت چه کنی آخر چو بدیکران بیاید بر دشت خواب غفلتده بیدار اولکه وقت تنگ
 سمند و وجه سواد اول که مرکب بد زانک دره عمر کو تاه در نوشته احضار ایدم که مساف
 راه دور و دراز در و قریه فلیکی آیتقا علیه ترقل که تاب آتسری به کار یکا در
 آن طلبم و ز بهر کوشه کز بی فراوات بود نوشته راه تو دور آمد و منزل دراز
 ترک نه و نوشته منزل بسیار چون بو غفلتد ز مستینه و لیم نفس سر کشی خام بضحله
 زیر انما لوتی نشاط بما مله و ز غیب صار قل تحویل ز ادا آخره سوجه اولم
 و دامن طاعت خالقه نسبت ایوب ز غیب دنیا و صحبت خلافت پست و یا او
بیت که کلدن محو ایوب دنیا هواسن و قیام دم بدله حلق ماسواسن بر کون ایفا
 بر هم ایچون بازده واردم کوردم که بر صیاد بر چفت هدهد قفسه قومیش کیدر
 بیچاره لرحس قفسده بری برینک حالته کر تان و کرفا رلق با سندن تور
 غده بریان خدا در مرده خلاصه دلیوب و فغان ایدرل بونلرک بوجالنه بر تم
 ایدوب قصد ایدم که صیاد زانلری صاوتن آوب بند و یلانلرها قلم و بوسه
 ایدم حسن غذا یازیدن دولت آزاد ایدی به مترصد و مترقب اوله صیادانلر

یکی درم بها نهی ایدوب آسود که رضا و برمدی بند همان یکی درم به مالک ایدم مترد
 اولوب نفس خرج یصل اول کی درمک عدیخا ز کورمدی خاطر دخی قلدر لکی اولوب کما
 بند فقسند فومعه مذهبه رفته رخصت یولدی آخر توکل ایدوب قیمت معیوری
 و یوبایکی سن دخی الوی شهر ز طشره برخالی بره کدم و با ستم اوزره جویروب رضای
 الله اچون ما لمدن آرا ادا تم انلر دخی برویرانه دیواری و ستمه جیوق بوحسانک
 حق مکافاته و یواغامک مجازاته قادر دکلونه اما بودیوار الله برصدوق
 و آردن برکوه ساه و ایدر. آنچه بودعت مقابله سنده بی قدر و قیمتد اما بحاله
 شرف قبول ازانی بودور کلک مند در بن الملک بوکفتارندن تعجی ایدم و
 استغباله المرحطای ایدوب ایدم که عجب حکمتد که ز رخا کده صندوق برکوه ری
 کور و سرور شته دام صیاددن غفلت قلور سز حواب بر ریلر کچون حکم قضا نازل
 اوله و فرمان قلدر جریانی بوله دید عقل رمدیها لک خیره و روی بصیرت خلک غفلتله
 تیره اولور. اول جمله نه عاقلک بصیرتی اترقلور. و نه عاقلک بصیرته نورش قلور
 بوجمله یه باعث اول حکم الهی دیک بوخا لک منسند حادث اولور **بیت** هر حق نازل
 اولسه امر قضا. هوش مذهبی و لا بصیرتی. بحکایت شاه جهان شاه قضا و قدر
 باینده بویورد و غنه کواه در حکایت حکمت شکار لومعنی اشعارنه اشعار استلذذ
مشق کوکار تو یکتست بدیر تو نیست و رنیر بدستهم ز قصیر تو نیست تسلیم و رضا
 پیشه کن و شاد بری چون نیک و بد جهان بقدر تو نیست پس ایدی ای شاه بن اول
 دیوار البتی قازوب دید کلری کچی اؤرصد و بجه بولیم و لحنه اولان جواهری
 سلك ضبط کلوت محاسنی باینده مبالغه قلدیم حالیا آستانه مرفوع رفته بند
 آسمان رفعه مرفوع بنده یه منت اولدر که ملک مثالیه مثال از زانی بیده تا اول
 درج جواهری خزانده عاقره اچون قید ضبط ربط اولنه شهراده ایدی بوخی سن
 اکلک سندن غیری سربک اولوق و بویهای سن دکلک. ثم رندن آخری مشارکت و لوق
 شرط انصاف دکل بوجواهر حکمت که الان سلك بیان چکلک بزه یتر بودرج بضیعت
 که نقاده الناس و معرفد بزه کفایت ایدر که مراق عقل قشند کوه کلام صاهن در
 و سن قلب اکبر حکمتله در تمام عیار اولوق میسر در **نظم** در کوه در حکمت کلای
 خصوصاً حکم اوله اسطای قبح حکمت سوزن فهم الیه کوسن سماعی روحی الی دست و
 مد هوش دل و جان الی الاستقبال آهنگ. آکور بغیریه تا بر ضیعه و سن تنک

اولور خندان الكله چشمي ننگه . بولور شادي الكله جان غمتانله . ايرمردا جسته ننگه . ايل
دل و چشمي نايانله ايلر . ننگه كي الله زهني شان ايجي . ايدرا بجايتا من سي ايحي . چويو
شان اكي واردرانله . عجمي سي ايدرسه دله جانله . چويو بيدايي حكيم بو فصل نرايه
آجرا ندي و مضمون وصاياي هوشنك نودا ستانله باياندي ندي . داي ايشليم مراستم
خدمت و لوازم مدحتي ادا ايد و باي ندي بحمد الله كه بمن حكيم عالمي مرسته بلم نقاب خفا
چهره مقصود در مرتفع اولوب غايت مامول و نهايت مسؤل سن داناي ساي منزل
بركت محبتله حصول موصول بولدي **نظم** خزانك الله كجاي كوزن آجرك . كوزومه
ترشوا نانايوزن آجرك . اميدم يوزنك آجرك نقابون . كيدر زك ديدو . دلانل نجان
دلم بولور اولوراي مهر و شن . خلاص ايدك ضلالت ظلمتدن . خضر و شربا كه رهبر
اولدك ايجان . ايجور زك مرده جسته آب حيوان . حال ايا منقرعده كه حكيم روشن
صبر بو حقيقت ناصيه ملتسنه دست ردا اولسه . بو خقر دن كه فرط ظلمتدن سده حكمت
اختصاصه هديه كوردنم استخفاف بولورديه . **بيت** نيست هر طبع نازك پنجاه
لكه تحفة الفقير . برهن ايداي ايملك بن كوشه دنبا ده فقره غري نيمه بيشه
وزاد قاصي كندومه نوشايدويت . دامن دلي اوت حلايقدن باك . و آيينه صمير
ذلت عوايقدن تابانك امتشكر هيج وجهل ممكن ميدركه بدفعه ديجي زك قادو
دنبايه اوده و زك كدورا اما فيها اليه اوده قلم **بيت** دنبا نا توان اسوده
بولون . دريغتم ايدار اوده بولون . اما اوكضرت بلا شاه سعادتمند ديلرسكه
بوسه دست بني ارجمند ايد قيت طوقستن تا قات كرده دنبا اليه توقيع ايلرم كه بو
جواهر حكمت لاي معرفي رشته ناليفده برصنيع و توصيف ايدوب جميع امور نه پيش
نهاد ايدوب قواعد سلطنتي آنوك اوزونه بنينا اليه قهواره بوسيله اليه سبي
خاطر عايرد زك ايلوب و قات مستطابده دعوات مستجاب اليه يار اليه كه بر مجوب
مضمون لايرد عاالملوك العادل عايل سلطان عدل كاتين عز اجابه مقرون در
دلي كلام حكيم روشن رايه قبول اداي بويوردي هماندم برهن و دايع ايدوب سبه
دار الملكيه صوغ قلدي و اول جواهر حكمت كه ديج و هان حكمتدن الله كزيه رشته
تا ليفدن انظام و يوردي و دايماسوايچي موده بومواظفاه اليه ايدوب همواره
وقايح دهورده بونصايتدن استمداد ايدردني **نظم** آنكه او بويو خر و مندان كوز
آخر الامر بس منزل مقصود رسيد . و آنكه شد منحرف از جاده راه و ان راه كم كود

مقصود نشانی نیستند. چون خسته رای بودستان به نظیری بداندند نهایتی دك
 بعیر و بدی بود. فقر و قلدی همان فلک کل سیراب کی بساط نشاط اوزره آجلدی و نهال
 حای چمن ده سرافراز لغه آغاز قلدی و زیری عواطف خسر و انه برله امید و ارایدوب دیده
 دل کل الجواهر القات شاهانه ایللمنور قلوبا آیدی **نظم** زهی فقر بر دلجویت تمام
 کاه اندو حافی. بیان ساقیت نزهت فرایدی و صبح السافی بوقصه شیرینک بیانیه کام خمری
 بر شهد و حکم آیدک و بو حکایت ز کینک داسیله زمین عالمده تخم سعلات آیدک من بعد
 دستور العمل احکام جهانیا بیوضایح کافیدن غیری اولسه کولک و کارنامه اعمال حکم فر
 بوجوا عظمه شایفدن غیری برله قلعه سه کولک. بو حکمات به نظیر در روز دلمه بولجا کیک
 اولوب بومرته ده تأثیر آید و کینه سبب دکلده. الا صدق دیت و صفای جوی و زینت
 صیردر. زیرا که کلام کافی اگر چه که فی حد ذاته شوب کلد بدین صافی اوله قابلک آلوده کی
 جهنمدن نتیجه صفا و برز و مواعظ نصیح با وجود که عین حکمتدن لایح اوله کونیدک
 قساوت قلبی سببیلده دل سامعین تأثیر آید **مثنوی** دایم آلوده اگر خود همه حکمت گوید
 به سخن گفتن زیبا سر بدان نشود. آنکه پاکیزه دستار بنشیند خطموش همه از سیرت
 زینارش نصیحت نشود. خسته رای دعا در لوبین رشته اما به بند آید و بکلیم ملکی که
 ملک کلام آید و بتایدی و لکه زبان حکمت بیان شاهنشاهیدن شرف و صد و بولدی
 محض صواب و کتاب حکمتدن بریابد و واقعا کلام اهل دروغ عین فریغ اولد و آسود منه
 کی بر آید انظافا بولور. اما کلام اصحاب صدق و صفای بتاییر صلی کی ایمان بولور
 ضیاء و وسع له خورشید کی ساعت بساعت نورانی کور نور **نظم** ندکل صبح کاذب
 قلعه تر و بر. قلعه قلب سیده نوری تأثیر. طریلو رعایت کذب و خطا. همین باینده
 قالور یوز قرایسه. چواره صبح صادق صدقه دم. قدومندن منور اوله عالم
 هایلون فالخسته فلک بر دقعه دخی نوازش بویور و ب. رایت رفعتن ذروه جرج بره
 یوز دی خسته رای آثار صفات پسندیده شاه فی و انوار اخلاق حمیده شاهنشاهی
 مشاهده ایدوب بتایینا و مدح و ادای دعا و دلتن بولیا تله تمهید بورد **مثنوی**
 نوازیته بخونیه و اخلاق خویش سبق بروی از بک شاهان پیش از مهدین و دولت زهی
 عدل و داد. نهی ملک و ملت بروی نوساده. مجلس بومقامده تمام اولدی و کلام
 بود عایله اختتام بولدی همایونت قال دخی بای دایم کیم کی بولطایف اخبار و امثال
 صحایف اخلاق اعماله ثبت ایدوب تمسید معانی عدل و احسانده و تمهید قواعده

نظام احوال انسانيه سعي بوفرد و بذل بمجود اندي و صحايف دوزكار زده نام محمود و ذكر
مدوح ليكاز قودي كندي **نظم** در چيز حاصل عمرست خير و نام نكو. و زين جود ركزي
كل من عليها فان. مياش ديبي از او كام خلق تار. كزين دو كار باري سعادت و بخت
بود را اول جواهر حكمت نشان كه بر مقتضاي زمان زبان شاه و خامه زبان آبي سلك بيان
چكدي و دهقان قريحه نك زمين نظم و انشاده و سحر و اتمام تحن اكدي كام اوصاف
افاضل و انصافي شامل قلوب بركمينه نك سقطه عين تحطه ناظر اولين و عيني رضا
ارزاني بويوره **مثنوي** در كه در دين سينه نهان داشته. كيك از دل زبان داشته.
كوبد و كوكيك فكندم بپيش. بوش بمانم بركوي خويش چونكه بدني مابه رساندم
به كه كم ختم سخن و السلام. الحمد لله على الاتمام. و على الرسول افضل الصلوة و السلام.
واله العظام. و احكام الكرام. وقع الضراغ عن عجز و تيق هذا الكتاب المستمي
هايون نامه من ترجمه الانوار السهلي لولانا الاعظم اعلم العلماء

و افضل الفضلاء علي بن المشهور و واسع علمي

الموفي حلب كونه قاضيا في مدينة

البر و المحروسه في شهر

سنه

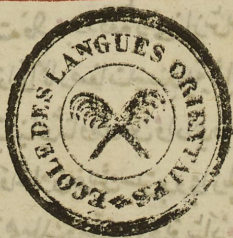
٩٩٢

كتبه الفقير الحقير المذنب الخاطيء الى رحمة الله تعالى حسن بن مصطفى البر و نسو غفر الله له

خبر ياز سوز شريخ اوليك كراما كاتين

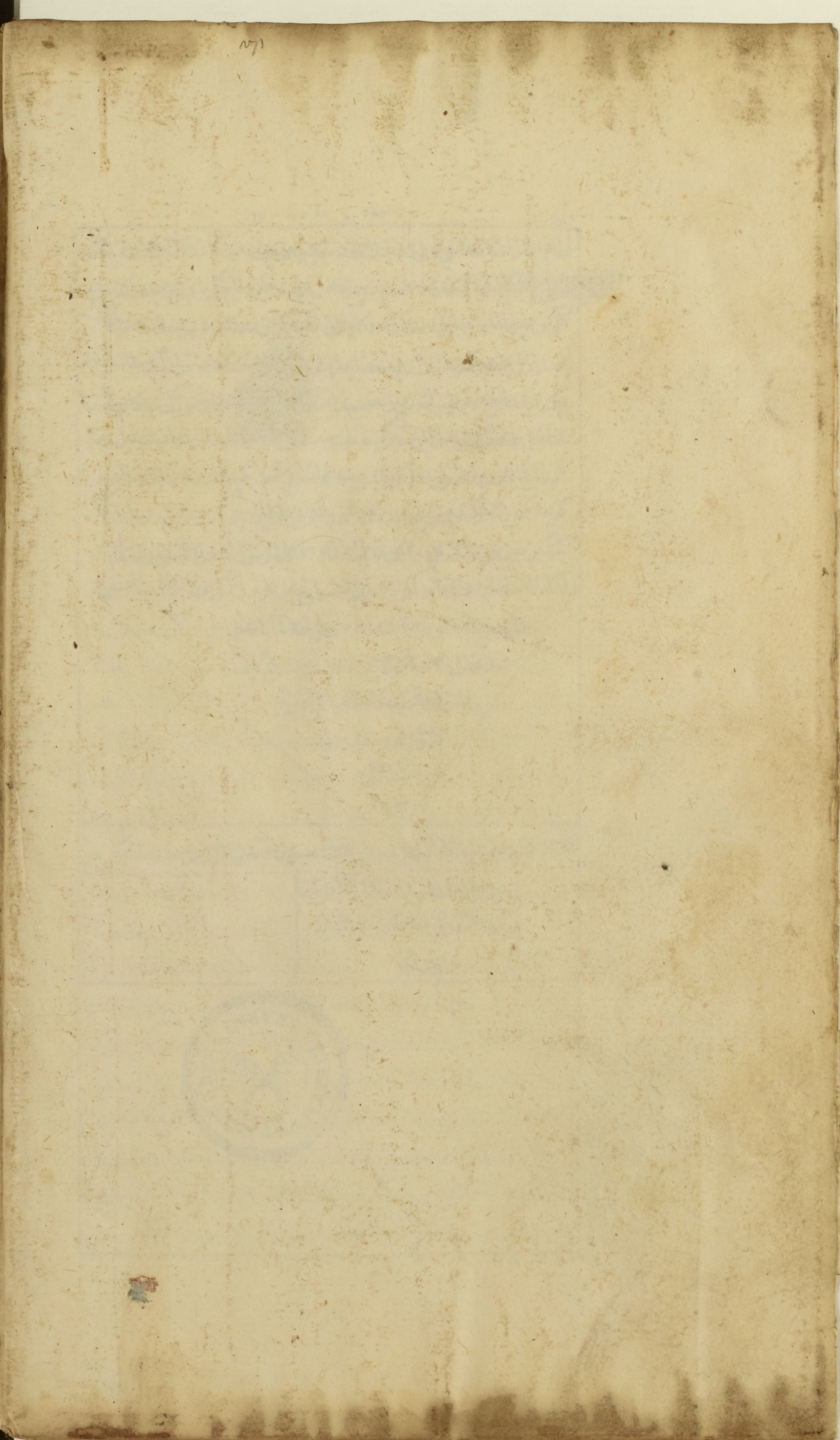
يكم دعار نيك ادرسه بركا كاتين

نايحه

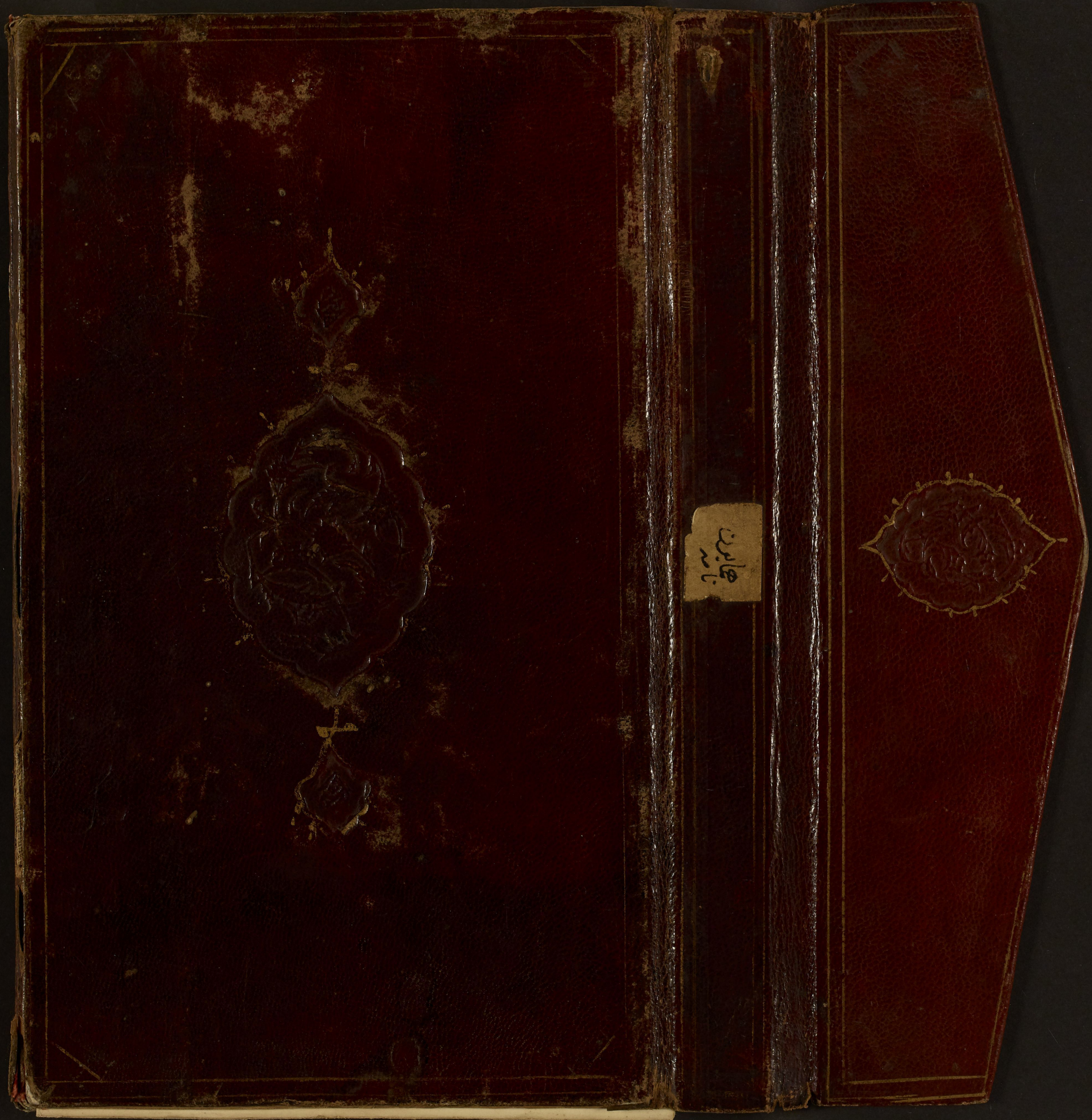


عزیز خان

عزیز خان







عاجز
نار





